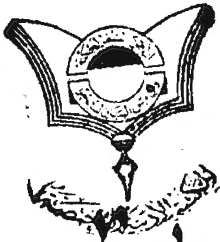


مَنْشَا خَافَانِي

الَّذِي ابْنُ ابْنِ ابْنِ عَلِيٍّ

تصحيح وحشر: محمد رشيد



مَشَاخَفَانِي

اثر

افضل الدين بن علي بن علي

تصحیح و تحشیہ

محمد روشن



منشآت خاقانی

تصحیح و تحشیة محمد روشن

چاپ اول: دانشگاه تهران. ۱۳۴۹

چاپ دوم: بهار ۱۳۶۲

چاپ: چاپخانه احمدی

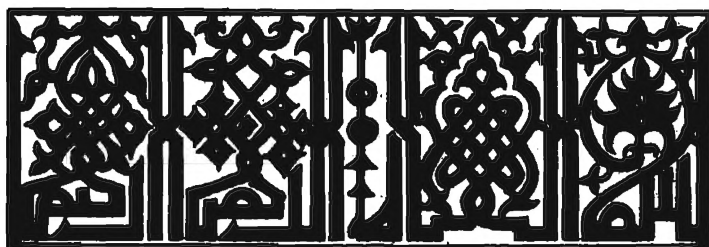
تیراژ ۳۳۰۰ نسخه

حق چاپ محفوظ است

کتاب فرزانه. میدان انقلاب. خیابان اردیبهشت. شماره ۲۲۲

به

استاد مجتبی مینوی



بی گمان پرداختن به تصحیح و تحشیه «منشآت خاقانی» که با اهتمام بسیار و رنج و بردباری فراوان همراه بود، از توفیقات بزرگ زندگی من بود؟ بویژه آنکه مرا در آن روزگار مجالی مقتنم دست داده بود که بیرون از نظارت مستقیم استاد علامه فقید مجتبی مینوی، از راهنمائیها و گره گشائیهای دوتن دیگر از نامدارترین بزرگان ادب فارسی: سید محمد فرزانه و بدیع الزمان فروزانفر که با دروغ و درد بسیار آنان نیز اینک در میان ما نیستند و به بخشایش ایزدی پیوسته اند، سود جویم، و بسیاری از دشواریهای دیریاب متن پیچیده و اعجاز آمیز خاقانی را، با دانش فراوان آن فرزانهگان آسان سازم. و برآستی که بسیار کم دیده ام طالب علمی را چنین فرصتی ارجمند دست داده و از آن برخوردار یافته باشد! یاد آن عزیزان جاودانه گرامی و خاک برآنان خوش باد.

«منشآت خاقانی»، که چاپ نخستین آن در سلسله انتشارات دانشگاه تهران به چاپ رسید، با گرمی بسیار پذیرفته شد و بزودی نسخه های آن کمیاب گردید. با آنکه تجدید چاپ آن را از سالهای پیش خواستار بسیار بود، بر اثر پرداختن به کارهائی علمی که در فاصله این سالها توفیق چاپ و پخش آنها را یافتم، از این کامیابی محروم ماندم که دیگر بار بر سر کار گذشته شوم و کم و کاستیهای آن را بر رسم؛ و به چاپ دوباره آن بی تجدید نظر

تن در دهم. هم اینک نیز، هرچند مرا آن فرصت مورد آرزو دست نداده است و با تأییدات یزدانی درکار بزرگ و طاقت فرسای آراستن «ترجمه تاریخ کبیر طبری»، که بناروا به بلعمی منسوبش داشته‌اند، و البته اینگونه انتسابهای نادرست در تاریخ ادب فارسی اندک و بر اهل دانش پوشیده نیست، چون: «بخشهایی از جامع التواریخ» رشیدالدین فضل‌الله، «تنسوخ نامه ایلخانی» خواجه نصیرالدین طوسی و «عرایس الجواهر...» ابوالقاسم عبدالله کاشانی و «منسوبهای محمد حسن خان اعتماد السلطنه»، و حتی در تاریخ ادب روزگار ما نیز نمونه‌های بسیار برمی‌توان شمرد؛^۱ هستم، به این بسنده کردم که با اصلاح بیش از صد فقره نادرستیهای آن، و درافزودن چند یادداشت ضروری، این متن ارجمند و فخیم را به دسترس خواستاران دانشمند و گرامی بگذارم، چه به دور از خردمندی می‌دانم به فرصتهای مأمول دل بندم و درانتظار آن بنشینم!

از منتقدان دانشمند و صاحب نظرانی که با نقد و بررسی خود در همان اوان با گفتارهایی سودمند در «راهنمای کتاب»، «بررسی کتاب»، کیهان، اطلاعات و... نارسائیهای کار مرا باز نمودند و نیز از سرمهرورزی حاصل کار مرا ستودند، امتنان فراوان دارم، خاصه برروان پاک استاد فرزانه فقید، محمد پروین گنابادی، درود می‌فرستم؛ و افزونی توفیقات دکتر محمد رضا شفیعی کدکنی، استاد گرامی دانشگاه تهران را آرزو می‌کنم.

باری، بازپسین سختم بمانند همیشه، سپاسگزاری از دانشوران و صاحبان فضل و فضیلت است که همواره کوششهای ناچیز مرا به دیده مهر و عنایت نگریسته‌اند و مرا بدین مایه از اهتمام و اخلاص دل گرم داشته‌اند.

والعاقبة للمتقين - محمد روشن

بهار ۱۳۶۲

۱- به گفتاری مبسوط درجائی دیگر از این انتسابهای نادرست سخن گفته‌ام و بویژه درباب معاصران اسناد و مدارک شاهدان عدل را بوجهی تشکیک ناپذیر ضبط کرده‌ام.

فهرست مندرجات

الف - به	۱ - مقدمهٔ مصحح
ج	۲ - رمزها
بط - کا	۳ - فهرست نامه‌ها
۱-۳۴۶	۴ - متن
۳۴۷-۵۶۰	۵ - تعلیقات و حواشی
۵۶۱-۷۱۵	۶ - فهرست لغات و ترکیبات
۷۱۶-۷۱۷	۷ - فهرست آیات قرآنی
۷۱۸-۷۲۸	۸ - فهرست احادیث و جمله‌های عربی
۷۲۹	۹ - فهرست اشعار عربی
۷۳۰-۷۳۲	۱۰ - فهرست اشعار فارسی
۷۳۳-۷۴۷	۱۱ - فهرست نام کسان و سلسله‌ها و اقوام
۷۴۸-۷۵۲	۱۲ - فهرست نام جایها
۷۵۳-۷۵۹	۱۳ - فهرست نام کتابها
۷۶۱-۷۶۵	۱۴ - تکمله : نامه‌ای دیگر از خاقانی
۷۶۶-۷۷۸	۱۵ - فهرست مأخذ
۷۷۹-۷۹۶	۱۶ - استدراک

به نام خدا

« منشآت خاقانی » مجموعه‌ای از نامه‌های افضل الدین بدیل بن علی خاقانی، شاعر نامدار سده ششم هجری است. روی سخن خاقانی درین نامه‌ها با خویشاوندان و نزدیکان، صدور و بزرگان، و امیران و شهریاران روزگار خویش است؛ و در آن بسیار نکته‌ها آمده است که پرده از تاریکیهای اوضاع زمانه برمی‌گیرد. جوینده^۱ نکته یاب در باز شناختن محیط اجتماعی، آداب و رسوم و عقاید، و خصوصیات روحی مردم از آن بهره‌های یابد؛ و محقق باریک بین نیز راهی به گوشه‌های ناشناخته تاریخ ایران آن دوره می‌برد. از ناشایستهای تاریخ ادب فارسی، ستمی است که برین شاعر چیره دست شروانی رفته است، و مجموعه^۲ « منشآت » وی که بی‌گمان از متون ارجمند زبان فارسی است، به ناروا زمانی چنین دراز در بونه^۳ فراموشی مانده است. البته راز این فراموشی را در خود خاقانی، و « طریق غریبی^۴ » که برگزیده بوده است باید جست.

آگاهی و احاطه‌ای که خاقانی بر معارف روزگار خود داشته است، وسعت تخیل، قدرت تجسم، و آن مایه چیرگی و تسلط در سخن، ذهن مضمون آفرین وی را چنان گرانبار می‌داشته است، که تن به متعارف ندهد، و در آوردن تعبیرات و ترکیبات، عاریت کسی نپذیرد؛ و جز به دیرباب، که در گنجینه^۵

۱ - هست طریق غریب اینکه من آورده‌ام

اهل سخن را سزد گفته من پیشوا.

دیوان. ص ۳۹

خاطر فراوان فراهم داشته ، نیندیشد ؛ و در پرداخت کلام طرزی خاص خود برگزیند .

اشاره صاحب « مرزبان نامه » ، سعدالدین وراوینی در مقدمه الکتاب ، گواه درستی برین دعوی است ؛ و پیدا است که از همان روزگاران ، شیوه نوشتن اورا « از رسوم دیران » بیرون می دانسته اند^۱ .
خاقانی در نامه ای که به علاءالدین محمد مستوفی مروزی فرستاده است ، می نویسد :

« من که در طریق نثر این دستبرد توانم نمود ، اگر زحمت نظم در میان نیاوردم ، دانم که خاطر اشرف نییچد . » (ص ۳۳ متن) .
اشاره های فراوانی که خاقانی به برتری خود بر دیگر نویسندگان و شاعران دارد ، از وقوف وی به پایگاه بلندی که در شعر و نثر داشته است سرچشمه می گیرد . این اشارتها نه از خود ستایی اوست ، و نه از عقده حقارتی که خواسته اند بدان منسوبش دارند . اینک که دفتری از « منشآت » وی عرضه می گردد ، آسانتر می توان به داوری نشست .

آشنایی با « منشآت خاقانی » به سال ۳۶ - ۱۳۳۵ دست داد . در آن سالها ، به جستجوی نسخه ای از « جامع الستین للطائف البساتین^۲ » در کتابخانه

۱ - « و نوعی دیگر ، اگر چه از رسوم دیران بیرون است ، چون نقشات شعر کلام و مجامعات اقلام اسیر خاقانی (که) خاقان اکبر بود بر خیل فصیحای اهل زمانه ، و در آن میدان که اوسه طفل بنان را بر نی پاره سوار کردی ، قصب السبق براعت از همه بربودی ، و گرد گام زرده کلکش اوهام سابقان حلیه دعوی بشکافتی . »
مرزبان نامه . نسخه مورخ ۷۴۲ یونیورسیتته . ورق ۴ ب

۲ - این کتاب با عنوان « تفسیر سورة يوسف » در سلسله انتشارات بنگاه ترجمه و نشر کتاب به سال ۱۳۴۵ منتشر گردید .

مرکزی دانشگاه تهران، با فیلم « منشآت » - که از ره آوردهای گرامی استاد محبتی مینوی است و به جای خود از آن یاد خواهم کرد - آشنا شدم. بحث و بررسی این اثر و سنجش آن با نسخه عکسی کتابخانه ملی پاریس که در کتابخانه ملی تهران مضبوط است، و مجله ارمغان - که نخستین بار از « نامه های خاقانی » سخن به میان آورده بود^۱ - در همان زمانها آغاز گردید.

چون گزارش کنگره مستشرقان در مسکو منتشر گردید، دانستم که احمد آتش، دانشمند فقیه ترك، بر سر « منشآت » کاری کند. مکاتبات مکرر با وی، بی واسطه و با واسطه، برای کسب آگاهیهای بیشتری سود ماند. آن مرحوم در کنگره ایرانشناسان در تهران نیز به شهریور ۱۳۴۵، خطابه ای ایراد کرد؛ و نسخه تازه ای از « منشآت خاقانی » را معرفی نمود^۲.

فراهم آوردن نسخه تازه ضروری می نمود. از مکاتبات مکرر با کتابخانه سلیمانیه، در ترکیه، نتیجه ای نگرفتم. سرانجام، فیلم و عکس آن نسخه، به پامردی یکی از خویشاوندان، فراهم آمد^۳. با به دست آمدن نسخه تازه و بررسی آن، و امعان نظری که در خطابه مرحوم آتش کردم، دریافتم که در شمار نامه های این نسخه تازه و همچنین در مخاطبان آن، اشتباهاتی بروی رفته است. آن فقیه، تعداد نامه های نسخه شهید علی پاشا را ۴۶ دانسته بود؛ و از شگفتی ها آنکه در شمار نامه های نسخه لالا اسماعیل نیز گرفتار غفلت شده بود. وی گمان می برد که نسخه لالا اسماعیل، ۹ نامه را که در نسخه شهید علی

۱ - مجله ارمغان. شماره ۱ سال ۱۳۴۵

۲ - دسترسی بدین نسخه را مرهون دوست فاضل آقای مظفر بختیارم.

۳ - آقای احمد اداره چی گیلانی که سپاسگزار ایشانم. امتنان از طبیب بزرگوار آقای دکتر بابایی، که رنج ترجمانی مرا با کتابخانه های ترکیه تحمل فرمود بر من فریضه است.

پاشا آمده است، فاقد است، ازین روی وضع نامه های مشترك هم براو ناشناخته مانده بود. با اینهمه جای دریغ است که مرگش نابهنگام در ربود و مجال آن نیافت تا حاصل کوششهای سالیان خود را منتشر سازد.

همزمان با این ایام آقای دکتر ضیاءالدین بجمادی استاد دانشگاه تهران، «مجموعه نامه های خاقانی» را، که برحسب فهرست ایشان ۳۱ نامه بود، بر مبنای نسخه های لالا اسماعیل، مدرسه عالی سپهسالار، ملی پاریس و مجله ارمغان، منتشر کردند. ظاهراً در انتشار این اثر به ضرورتی شتاب رفته بود^۱.

کار دشوار تصحیح و بررسی متن را در طول این سالها همچنان ادامه می دادم، و به فرصتهای مغتنمی که دست می داد، در طرح و رفع مشکلات از دانش فراوان دو استاد عزیز از دست رفته، سید محمد فرزانه و بدیع الزمان فروزانفر بهره مند می شدم، تا آنکه بخت یابوری کرد و برکت برخورداری از راهنماییهای استاد بزرگوار محبتی مینوی حاصل گردید. عنایت بی دریغ استاد علامه، اگر تابستانی گرم و طولانی را با حل دشواریهای فراوان متن بر من خوش و آسان گردانید، بارشرمندگی ام چندان گران شده که از عهده سپاس آن به آسانی بر نمی توانم آمد.

نسخه های مورد استفاده

۱ - نسخه کتابخانه لالا اسماعیل به شماره ۶۰۰ - عکس این بخانه مرکزی دانشگاه فراهم آوردم، و آن نسخه ای قدیم و بی بیه خط و نگارش آن پیدا است که تازه تر از سده هفتم نیست. ت آن عصر را به تمام رعایت کرده است. بر صفحه عنوان آن،

زمان اوقات به نقد و معرفی آن پرداختم. راهنمای کتاب. شماره ۷

یادداشت‌هایی با تاریخ ۸۲۱ و سؤال ۸۷۷ آمده است. با آنکه یک دو آشفستگی در آن راه یافته است؛ و به جای خود آن را باز نموده‌ام، معتبرترین و قدیمترین نسخه هاست، ازین روی اساس کار را بر آن نهادم. شمار نامه‌های این نسخه ۳۰، و نشان آن «لا» است.

۲- نسخه کتابخانه سلیمانیه در بخش شهید علی پاشا - چنانکه از خطابه مرحوم آتش در کنگره ایرانشناسان بری آید، این نسخه در مجموعه‌ای است به شماره ۲۷۹۶، که در آن قسمتی از دیوان تزاری قهستانی، اجازه نامه‌ای از محی‌الدین ابن عربی به الملک المظفر، منشآت خاقانی - از برگ ۶۹ تا ۱۵۶ - و منشآت خوارزمی آمده است. «این نسخه از نظر اسلوب خط و کاغذ متعلق به قرن نهم هجری (یازدهم میلادی) است و کهنه‌تر از آن نمی‌تواند بود». از این مجموعه، عکس و فیلم آن قسمت که منشآت خاقانی و خوارزمی را شامل است، در اختیار من است. این نسخه محتوی ۴۸ نامه است که ۲۰ نامه از آن میان با نسخه «لالا اسماعیل» مشترک است. این نسخه را با رمز «شا» باز نموده‌ام.

۳- نسخه مدرسه عالی سپهسالار - در کتابخانه مدرسه عالی سپهسالار مجموعه‌ای محتوی ۷ رساله به شماره ۶۰۰ موجود است که نخستین بخش آن از خاقانی است. پس از آن رسالاتی آمده است:

- ۱- رساله مختصری در معرفت تقویم از ورق ۲۹-۴۰
- ۲- رساله‌ای در علم حساب » » ۴۱-۶۹
- ۳- مقدمه و دو مقاله و خاتمه در حساب » » ۷۰-۹۷
- ۴- مختصری در علم حساب » » ۹۹-۱۳۱
- ۵- خلاصه الحساب از بهاء الدین محمد عاملی » » ۱۳۲-۱۵۳



صفيحة عنوان نسخة لالا اسماعيل

ورقی از نسخہ لالا اسماعیل

[illegible]

تاریخ روم ۱۵۸

در بیان آنکه این کتاب
در پیشگاه مولی است

تنها نوشتن این عهد بر این ندیس بنهار سنی گدازند و بدین یک دست و کلمه تا
 چون از جهت طلب ملک وقت کنار جست و بدین طرف افتاد آنرا تا به شنبه که مرکب
 عالی بنزد صغلم ملکه کبیری است غنمی اعلی الله تعالی بنال جایز بهریت سفر ندیس حرکت خواهد
 فرمود آن سال الله تبارک و تعالی بانی و بنیان طالع و سحره آسمان هم جان عزبت خلد و بدین یک
 بداند که اما آن توبه و فکر نشاید حرکت فرمودن وجه اگر سعادت دریافت آن زیادت
 به مسفت و شفقت مرخص و مینا و ملخص و مهتا دیدند بی هانا که زایر آن کعبه علیا
 بوقت پیغمبر هم بدان وجهت روی نهادند و ساهات که مختصات سلطان را
 و محضات ملک آن روز و این سفر بودست و طاقون معطر شاه باقران عیال شاه ارم که
 در بادیه شکرها نموده است و کجها پاشید اگر چه دست بود احسان و حیات و در جنب
 انعام و اتفاق خدایند ملک عظمی عظمی الله تبارک و تعالی از ذرات ملک قطره از دایره او بود
 شنوده آمدات که چند نوبت عزبت کرده است و از سلطان شام و ملایک مصر و برین صلا
 الدین مدد عنایت و رحمت و بیخ مقصود نرسید و غرض کجاست و خدایا که از این نظر بد
 و تصدیع نماند که ملک علی عصمتی الدین را دام عالیها مانع بخیر باشد اما شفقت
 خادمی و دولت خدای و مصلحت ایندیش در دوست داری فرو می گذارد و بدین برده و بیرون
 میدهد تا خاطر فرقی غرض عصمتی الدین رفقه الله و حصنه با الطافه پیچید و بجای دیگر باز کند
 مع هذا خادم اسال هم نیت آن دارد که حرکت کند و دست علی بن ندوان نذر از کردن
 چنانکه چند نوبت کی گفتار بر می ناید و بدین سبب و دیگر اسباب کی باز نمودن
 آن حضرت خدایند آن رفقه هم الله تعالی تصدیع باشد خادم دولت خدای از جلالت
 کعبه و خانداری و زیارت قبله شهر بار عبا حضرت شمس خدایا که زمان و زمین بخیر و
 راستین ملک و جیم شفق ملک الملک المشرق جلال الدین و الدین ملایک السلام و الملکین مع اتفاق
 التبارک عقد الله براه بالضمیر ابد الدهر هم ماندست و بدین مدتی خادم را از دست
 بر نمی خیزد که بخیرست و بدینوس ملک رحیم نظره الله تعالی تواند رسیدن بهر چه بسیار
 و نشویر زده و تصدیع بخیرست اگر چه هر یک که می رسد مشاطه صدقت و بلبلی

[illegible]

ورقی از نسخهٔ مستحفظه علی پاشا

卷之四

[illegible]

کاتب این مجموعه، عبدالباری بن عطاءالله نوری نطنزی است، که آن را در فاصله سالهای ۱۰۳۴ و ۱۰۳۷ نوشته است. قسمت اول که از خاقانی است، با «مقدمه ختم الغرائب» که در حقیقت مقدمه تحفه العراقین است، آغاز می شود. پس از پایان این مقدمه در ورق ۴، نامه های خاقانی می آید که عنوان «تحفه الخواطر وزبدة الضمائر» به خود گرفته است. این نسخه ۱۲ نامه را شامل است، که ۸ نامه آن با نسخه اساس «لالا اسماعیل» و ۹ نامه با نسخه شهید علی پاشا مشترک است. یک نامه درین نسخه آمده است که منحصر است و در دیگر نسخه ها نشانی از آن نیست. این نسخه به عنایت دانشمند گرامی آقای ایرج افشار، به زمانی که چاپ متن در کار پایان آمدن بود، به دست من رسید و مایه امتنان گردید. پیش از آن با وجود تحمّل دو بار مخارج عکسبرداری، نسخه هایی دیگر در اختیار من نهاده شده بود. ملاک من در مقابله با نامه های این نسخه، چاپ آقای دکتر سجّادی بود. رمز این نسخه «س» است.

۴- نسخه کتابخانه ملی پاریس - در نسخه ای از دیوان خاقانی که عکس آن در کتابخانه ملی تهران موجود است و کتابت آن ظاهراً از سده نهم است، نامه هایی از خاقانی آمده است. این نسخه به اعتباری ۱۰ نامه دارد. نامه های آن همه کامل نیست و فقط با نسخه اساس ما «لالا اسماعیل» مشترک است. آقای دکتر سجّادی ۵ نامه از این نسخه را که کامل می دانسته اند در جلد ۱۱ فرهنگ ایران زمین به چاپ رسانیده اند. نشانه این نسخه «پا» است.

۵- ارمغان. شادروان وحید دستگردی در شماره های ۱ سال ۱۳۵۰ و ۲ سال ۱۳۵۱ و ۳ سال ۱۳۵۲ و شماره ۸ سال ۱۳۵۶ مجله ارمغان ۴ نامه از خاقانی را، که نامه سال ۶ و ۱۶ آن مکرر است، منتشر ساخت. مأخذ آن مرحوم مجموعه ای بود که «گوهرستان» اش نام داده بود. از مشخصات آن چیزی دانسته نیست.

از ۳ نامه مجله ارمنان، ۲ نامه - نامه شماره ۱ سال ۵ و نامه شماره ۲ سال ۱۲ - با نسخه اساس، لالا اسماعیل مشترک است؛ و نامه دیگر که در سال ۶ و ۱۶ مندرج است، از اواسط با نامه شماره ۳۴ متن - که فقط در نسخه علی پاشا آمده است - اشتراك دارد. آغاز این نامه در نسخه های دیگرمانندی ندارد. رمز مجله ارمنان را با « ارم » مشخص داشته ام.

برای باز شناختن نامه های مشترك و وضع آن در هر يك از نسخه ها جدولی تدوین کردم که کار جوینده را آسان می کند.

متن حاضر بر مبنای ۵ نسخه ای که می شناختم، و شرح هر يك را بیان داشته ام، فراهم آمده است. برای فهم متن و رفع مشکلات بسیاری که در آن راه یافته بود، مرور به دیوان خاقانی ضرورت داشت. ناگزیر فهرستی از لغات و ترکیبات و مضامین آن فراهم ساختم و در تعلیقاتی که به پایان متن حاضر افزودم، وجوه مشترك دیوان را با منشآت باز نمودم، تا به فهم متن کمک رساند. فهرستی از لغات و ترکیبات و آیات و احادیث و اشعار متن تدوین کردم. اگر چه این کار پر رنج و جانکاه بود، امید است خواننده محقق را بکار آید.

باز شناساندن مخاطبان نامه ها و مناسبات خاقانی را با هر يك از آنها، و اشاراتی که درین باره ها در دیوان آمده است، از وظایف خود دانستم و با مراجعه به تواریخ آن عصر یادداشتهای فراوان تدارك دیدم. گمان نمی بردم حجم کتاب چنان شود که اساسی ترین بخش آن بر زمین بماند. آرزوی کم این یادداشتهای هر چه زودتر مجال انتشار بیابد^۱.

۱ - کوششهایی که آقای غفار کیندلی دانشمند آذربایجانی در تدوین

شرح احوال خاقانی و مناسبات او با معاصرانش مبذول می دارد درخور یادآوری است.

در تصحیح متن ، اتهام فراوان به کار داشتم . مشکلاتی که هنوز حل نشده مانده است ، اندک نیست . هر چند رنجوری فرزند و نقل و انتقالی که در این اوان دست داد ، آشفته‌گی‌های بسیار به بار آورد ، و جمعیت خاطر و یادداشتهای مرا یکسره گرفتار تفرق ساخت ، نارسائیهای خود را عذر دلبذیر نمی‌بینم .

اگر به یقینی دانستم برای ارائه متنی صحیح تر و منقح تر ، گذشت سالهایی دیگر از پس سیزده سالی که در کار فراهم آوردن آن صرف کرده‌ام سودمند خواهد بود ، در تعویق انتشار این اثر تردید روا نمی‌داشتم . بیم من همه از آن بود که با این کار خود را از آرا و نظرات صاحب‌نظرانی که بدان خواهند نگریست ، و کم و کاستیهایی که در آن راه یافته است باز خواهند نمود ، محروم کرده باشم .

چنانکه گذشت ، در تدوین متن حاضر از عنایتها و راهنمائیهای عزیزانی سود بردم که بی هدایت آنان حصول این دفتر را باور نداشتم . حقوقی که استاد بزرگوار علامه مجتبی مینوی بر این دفتر دارد ، بیش از آن است که به اشاره‌ای و سپاسی اکتفا رود . اگر بیم آنم نبود اشتباهاتی که بر قلم من رفته است ، به ساحت عزیزش منسوب گردد ، بی گمان این اثر از نام گرامی‌اش زیبای یافت .

ناسپاسی خواهد بود که از دو استاد فقید شادروان ، سید محمد فرزانه و بدیع الزمان فروزانفر بادی نرود . آن دو دانشمند را در حل مشکلات این متن اشاراتی بود که به جای خود از آن یاد شده است . روانشان از بخشایش ایزدی برخوردار باد .

از استاد محترم جناب آقای دکتر خطیبی ، که نخستین مشوق من بودند ، و دانشمند گرامی جناب آقای ایرج افشار ، که به پامردی و انگیزه

وی این اثر صورت طبع پذیرفت، سپاس فراوان دارم.
زحمات آقای ابوالقاسم دیانت که در مراقبت امور چاپی صمیمانه اهتمام
کرده‌اند، موجب امتنان است.

محمد روشن

۲۱ آذرماه ۱۳۴۹

وضع نامه‌ها در نسخه‌ها

نامۀ اول	لالا	شهید علی	سپه	پاریس	ارم
اول	: ۲ ال	۹۹ ال	۱۴ ال	+	—
» دوم	: ۵ »	۸۱ ۲	—	+	—
» سوم	: ۶ ۲	۱۱۴ ال	۲۴ ۲	+	—
» چهارم	: ۸ ال	—	—	—	—
» پنجم	: »	—	—	—	—
» ششم	: »	—	—	+	—
» هفتم	: ۸ ۲	۱۲۶ ال	۲۷ ۲	—	—
» هشتم	: ۹ ۲	—	۷ ۲	—	—
» نهم	: ۱۲ ال	۱۵۱ ال	۴ ۲	—	+
» دهم	: ۱۵ ۲	۱۴۱ ۲	۱۸ ۲	—	—
» یازدهم	: ۱۷ ال	۸۳ ۲	—	—	—
» دوازدهم	: ۱۸ ۲	۷۰ ال	—	—	—
» سیزدهم	: ۲۲ ال	—	—	—	—
» چهاردهم	: ۲۵ ۲	۱۳۶ ۲	—	—	—
» پانزدهم	: ۲۷ ال	۱۱۶ ۲	—	—	—
» شانزدهم	: ۲۹ ۲	۱۰۶ ال	—	—	—
» هفدهم	: ۳۳ ال	۱۰۳ ال	—	—	—
» هیجدهم	: ۳۴ ب	۱۵۷ ال	—	—	—
» نوزدهم	: ۳۶ ال	۷۸ ال	—	—	—
» بیستم	: ۳۸ ال	۸۴ ۲	—	—	—
» بیست و یکم	: ۳۹ ۲	۱۴۲ ۲	—	—	—
» بیست و دوم	: ۴۰ ۲	۷۶ ۲	—	—	—
» بیست و سوم	: ۴۲ ال	۱۳۱ ال	—	—	—
» بیست و چهارم	: ۴۷ ۲	—	۸ ال	—	—
» بیست و پنجم	: ۵۰ ال	۱۴۰ ۲	—	+	—
» بیست و ششم	: ۵۵ ۲	—	—	+	—
» بیست و هفتم	: ۵۶ ۲	—	—	+	—
» بیست و هشتم	: ۵۶ ۲	—	—	+	—

نامۀ	یست و نهم	لالا	شهید علی	سپه	پاریس	ارم
۵۷ ال	۵۸ ال	۱۰۹ ال	۲۰	+	+	-
۹۶ ال	۱۱۲	۹	-	-	-	+
۱۱۲	۱۲۷ ال	۲۲	-	-	-	-
۱۲۷ ال	۹۱	۲۶ ال	-	-	-	-
۹۱	۷۳	-	-	-	-	+
۷۳	۷۹ ال	-	-	-	-	-
۷۹	۷۹	-	-	-	-	-
۷۹	۷۹	-	-	-	-	-
۸۰	۸۱	-	-	-	-	-
۸۱	۸۱	-	-	-	-	-
۸۵	۸۶	-	-	-	-	-
۸۶	۸۸	-	-	-	-	-
۹۳	۹۳	-	-	-	-	-
۱۱۰	۱۱۰	-	-	-	-	-
۱۱۵ ال	۱۱۹ ال	-	-	-	-	-
۱۱۹ ال	۱۲۰	-	-	-	-	-
۱۲۰	۱۲۳	-	-	-	-	-
۱۲۳	۱۲۴	-	-	-	-	-
۱۲۴	۱۲۷	-	-	-	-	-
۱۳۸	۱۳۸	-	-	-	-	-
۱۳۸	۱۴۳	-	-	-	-	-
۱۴۳	۱۴۵	-	-	-	-	-
۱۴۵	۱۴۸	-	-	-	-	-
۱۴۸	۱۵۳	-	-	-	-	-
۱۵۳	۲۷ ال	-	-	-	-	-
۲۷ ال	-	-	-	-	-	+
-	-	-	-	-	-	+

رمزها

لا	—	نسخه کتابخانه لالا اسماعیل افندی		
شا	—	سلیمانیه بخش شهید علی پاشا	»	»
س	—	مدرسه سپهسالار	»	»
پا	—	پاریس	»	»
ارم	—	مجله ارمغان	»	

فهرست نامه ها

- ۱- به ناصر الدین ابواسحق ابراهیم الباکونی ۱-۱۸
- ۲- « سیف الدین، شاه ارمن بکنمر ۱۹-۲۶
- ۳- « علاء الدین محمد بن احمد المستوفی المروزی ۲۷-۳۴
- ۴- « رشید الدین محمود الطیب ۳۵
- ۵- « اصیل الدین ابوجعفر السجزی ۳۶
- ۶- « شرف الدین الهروی ۳۷-۳۸
- ۷- « شمس الدین وحید العلماء بیلقانی ۳۹-۴۲
- ۸- « عین الدین زنجانی ۴۳-۵۰
- ۹- « خاقان اعظم جلال الدین ۵۱-۶۲
- ۱۰- « نجم الدین سپهسالار ۶۳-۶۸
- ۱۱- « سیف الدین سپهسالار ۶۹-۷۳
- ۱۲- « جلال الدوله سلطان النصاری ۷۴-۸۴
- ۱۳- « سیف الدین ۸۵-۹۲
- ۱۴- « عمدة الدین ۹۳-۹۸
- ۱۵- « شهاب الدین ۹۹-۱۰۵
- ۱۶- « شمس الدین ۱۰۶-۱۱۵
- ۱۷- « سراج الدین ۱۱۶-۱۲۱
- ۱۸- « عصمة الدین ۱۲۲-۱۲۸

- ۱۹- به ظهیر الدین ۱۲۹-۱۳۲
- ۲۰- « مبارز الدین سپاهسالار ۱۳۳-۱۳۷
- ۲۱- « شرف الدین ۱۳۸-۱۴۰
- ۲۲- « مهذب الدین ۱۴۱-۱۴۷
- ۲۳- « مظفر الدین اتابک ۱۴۸-۱۶۳
- ۲۴- « قطب الدین ۱۶۴-۱۸۲
- ۲۵- « رضی الدین ۱۸۳-۱۸۴
- ۲۶- « سدید الدین ۱۸۵-۱۸۶
- ۲۷- « موید الدین ۱۸۷-۱۸۸
- ۲۸- « نجم الدین ۱۸۹
- ۲۹- « شمس الدین؟ ۱۹۰-۱۹۱
- ۳۰- « زین الدین ، شکایة من اهل شروان ۱۹۳-۲۰۰
- ۳۱- « عز الدین؟ ۲۰۱-۲۱۳
- ۳۲- « شرف الدین ۲۱۴-۲۱۹
- ۳۳- « ظهیر الدین ۲۲۰-۲۲۲
- ۳۴- « خاقان اعظم جلال الدین ۲۲۳-۲۲۹
- ۳۵- « عز الدین ۲۳۰-۲۳۷
- ۳۶- « مبارز الدین سپاهسالار ۲۳۸-۲۳۹
- ۳۷- « موفق الدین ۲۴۰
- ۳۸- « موفق الدین ۲۴۱-۲۴۴
- ۳۹- « قطب الدین ۲۴۵-۲۴۷
- ۴۰- « قطب الدین ۲۴۸-۲۴۹

۲۵۰	۴۱- « شمس الدین
۲۵۱-۲۵۴	۴۲- « رکن الدین، جهان پهلوان
۲۵۵-۲۵۹	۴۳- « کافی الدین، ملک الشعرا
۲۶۰-۲۶۱	۴۴- « کافی الدین
۲۶۲-۲۶۸	۴۵- « خاقان اعظم جلال الدین
۲۶۹-۲۷۳	۴۶- « جمال الدین
۲۷۴-۲۷۷	۴۷- « مهذب الدین
۲۷۸-۲۸۰	۴۸- « مشید الدین
۲۸۱-۲۸۹	۴۹- « به هر دو داماد خود
۲۹۰-۲۹۲	۵۰- « فلان الدین
۲۹۳-۲۹۶	۵۱- « وحید الدین عثمان بن عمر
۲۹۷-۳۰۵	۵۲- « رشید الدین
۳۰۶-۳۰۷	۵۳- « شهاب الدین
۳۰۸-۳۱۲	۵۴- « شرف الدین و مشید الدین
۳۱۳-۳۱۸	۵۵- « خاقان اعظم جلال الدین
۳۱۹-۳۲۸	۵۶- « خاقان اعظم جلال الدین
۳۲۹-۳۳۶	۵۷- « خاقان اعظم جلال الدین
۳۳۷-۳۴۴	۵۸- « خاقان اعظم جلال الدین
۳۴۵-۳۴۶	۵۹- « عماد الدین
۷۶۱-۷۶۵	۶۰- « خاقان اعظم جلال الدین

متن

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این نامه به حضرت امام مقتدی^۱، ناصرالدین، ظهیرالاسلام،
وارث معشر الانبیاء، فاروق الفرق، علامه المشرقیین،
۳ ینبوع الیقین، متبوع الصّدیقین، قطب الاوتاد، حافظ
اعلام الشریعة، ابواسحق ابراهیم الباکوی
قدس الله روحه^۲ نوشته^۳.

سجاده^۴ معلى منصب معالى ومجلس على خداوند صدر امام مطاع، حبر
قوام، بحر ققام^۵، مقتداى مطلق، حاق^۶ محقق^۷، ناسک^۸ سالک مهتدی،
صديق متبتل، ناصر الدین ومنتصره^۹، ظهیرالاسلام و مظهره، حافظ اعلام
الشریعة، مالک رقاب الائمة، متبوع الصّدیقین، ینبوع الیقین، وارث معشر
۹ الانبیاء، مقتدا زمرة الاولیاء، امام الزّمان، امین الفرقان، فاروق الفرق، عدّة
الحواری الحقّ، سیّد انصار الله فی العالم^{۱۰}، اسوة^{۱۱} السّواد^{۱۲} الاعظم، مفتی
الخافقین، علامه المشرقیین، عنصر السّعادتیین، مستحقّ الخلافتین، اوّل المشایخ، ۱۲

۱ - پا / متقی ۲ - پا / + العزیز ۳ - شا / از د این نامه به ...
ندارد ۴ - لا / سر جاده ۵ - شا / ندارد ۶ - شا / از
« حبر قوام ... » ندارد ۷ - شا / از « حاق منق ... » ندارد
۸ - شا / مجاهد ۹ - لا / مبصره ۱۰ - لا / العالمین
۱۱ - شا و س / نصرة ۱۲ - لا / السّواة

الطود الشامخ، قطب الاوتاد، ابدالآباد کعبه وار مقتدای ناسکان حقیقت و مقصد^۱ سالکان طریقت باد. و ذات مقدس^۲ مجلس عالی^۳ به نسبت^۴ براهین^۵ براهیمی درست کردن در قلع اصنام شهوات و قلع اجرام شبهات سیاره^۶ هم^۷ و ثابت قدم.

بنده^۸ مخلص^۹ که از مرغان^{۱۰} آشیان ارادت^{۱۱} براهیمی یکی است، به^{۱۲} اول کشته^{۱۳} امتحان محبت، و به آخر زنده کرده^{۱۴} امکان قربت و بل کز^{۱۵} زمین مذلت به آسمان عزت^{۱۶} رسانیده^{۱۷} آن حضرت است، سجاده^{۱۸} معلی را که آسمان، زمین اوزید، آسمان^{۱۹} وار همه تن کمر شده^{۲۰}، به نیم دایره^{۲۱} لب^{۲۲} و نقطه^{۲۳} دل، چون پرگار به گاه نقطه نهادن، زمین می بوسد؛ و سلام و خدمت چندانکه در جگر آسمان ننگند، و سده^{۲۴} زمین بر نتابد، علی التواتر می فرستد، و می گوید که: تا آسمان چون^{۲۵} دایه^{۲۶} خود^{۲۷} کامه^{۲۸} کبود^{۲۹} جامه نماید، که هر سحرگاه از صبح، گریبان دریده دارد و مانعی نبوده، و هر شامگاه^{۳۰} از شفق، دامن خون آلود نماید و مصافی زرفته، و هر نیم شب^{۳۱} سیاه^{۳۲} صد هزار قطره شیر سپید بر جامه نماید، و پستان پدید نه، و پیکر زمین را چون کودک سیاه چرده در کنار دارد و معانقه نه، بساط آسمان^{۳۳}

-
- | | | |
|---------------------------------------|------------------|-----------------------------|
| ۱ - شا / ندارد | ۲ - لا / مقدسش | ۳ - لا و پا / « مجلس عالی » |
| ندارد | ۴ - س / به مشیت | ۵ - لا / براهیم |
| ۶ - پا / سیار | | |
| ۷ - س / اسم | ۸ - شا / خادم | ۹ - لا و پا و س / ندارد |
| ۱۰ - شا / ندارد | ۱۱ - لا / ندارد | ۱۲ - لا / در |
| ۱۳ - لا و پا / ندارد | ۱۴ - لا و پا / + | به پرگار دهان و نقطه دل |
| ۱۵ - لا و پا / از « به نیم دایره... » | ندارد | ۱۶ - شا / چو |
| ۱۷ - لا و پا / « خود کامه » | ندارد | ۱۸ - س / شبانگاه |
| ۱۹ - شا و س / ندارد | | |

- بسطت^۱ مجلسِ عالی از آرایش^۲ غبارِ زمین^۳ حوادثِ صافی و صهی^۴ باد.
- این خدمت به سوادِ حدقه بر بیاضِ چشم مرقوم می‌شود، بلکه به سوادِ دل بر بیاضِ جان، بلکه به سوادِ دیده^۵ بصیرت، بر بیاضِ چهره^۶ عقل، و به جبل-^۳ الوردی^۷ سحر بسته آمد، و به موم خاطر. که از شهد امانی باز مانده است، مهر کرده گشت. و اگر یمین و یسار را یسار قدرت بودی، یمین الله، که به سواد دوده^۸ شب بر بیاض صفحه^۹ روز نیشتمی^{۱۰}، و به زر^{۱۱} رشته آفتاب سحر بستمی، و به موم ستارگان که پیرامن^{۱۲} طشت شمع^{۱۳} ماه سیلان شمع را ماند^{۱۴}، مهر کردی، و هم به دست آفتاب دادی، تا به حریم معلی مجلس عالی رسانیدی. در آن ساعت که^{۱۵}
- این خدمت از لباب خلّت^{۱۶} بر^{۱۷} لب آبِ کر تحریری^{۱۸} افتاد، همه دل^{۱۹} خیال احباب^{۲۰} بود، و همه دیده خیل^{۲۱} (۲ الف) حباب، که از آب به وام^{۲۲} می گرفت، تا بر فراق عزیزان ریخته آید. و خاطر پیچان لباب^{۲۳} وار بر لب آب در آفتاب شاخص البصر مانده، که کبوتر^{۲۴} این نامه آفتاب خواهد بود. و آه من در حلق^{۲۵}
- چون گره آب^{۲۶} حلقه می شد و می پیچید^{۲۷}. و مرکب آب چون آه من^{۲۸} راه پیش گرفته می رفت، و باز پس نمی دید. و درختک^{۲۹} انجیر متزلزل^{۳۰} ساق تر

- | | | |
|-----------------------------|--|-----------------------------|
| ۱ - س / بسیط | ۲ - لا و س و پا / ندارد | ۳ - س / ندارد |
| ۴ - شا / مصححی | ۵ - س / دیده | ۶ - س / نوشتمی |
| ۷ - س / « زر » ندارد | ۸ - س / داسن | ۹ - س / ندارد |
| ۱۰ - س / مانند | ۱۱ - لا / از « این خدمت به سواد » ندارد | |
| ۱۲ - لا و پا و س / + می رود | ۱۳ - شا / بل | ۱۴ - لا و پا / « می » |
| ندارد | ۱۵ - شا / دیده | ۱۶ - لا / حباب |
| ۱۷ - لا و پا / + بر | ۱۸ - لا و پا / کبوتران | ۱۹ - لا و پا / از |
| ۲۰ - لا / می چید | ۲۱ - شا / + به | ۲۲ - شا / درختکی. س / درختی |
| ۲۳ - لا / مرارک | | |

از عمودِ صبحِ کاذب، بالای سرسایه می‌افکنند. می‌دانست که من بنده^۱، آدم^۲.
 آسا از بهشتِ موطن بیرون افتاده‌ام، و سنت^۳ چنان رفته است که از بهشت
 ۳ بیرون کرده را برگ^۴ انجیر پوشاند^۵. و شعاع آفتاب از میان اغصان^۶ و اوراق،
 دینارهای مطلّس سکه نانهاده می‌پاشید به جهت خرج راه. و حرکتِ باد
 بر جدولِ آب، خطهای مسطری می‌کشید. پنداشتی^۷ که^۸ اختیاراتِ سفر من یا
 ۶ تاریخ مقاماتِ حوادث^۹ شروان خواهد نوشت^{۱۰}. دیده^{۱۱} من جدولِ جدول
 خونابه می‌ریخت، گریبان و آستین را مخطّط و مسطرّ می‌گردانید، و خود دعوتِ
 انسی ساخته داشتم که پیکر آفتاب، دف زرّین می‌نمود. حباب بر سطح آب
 ۹ رقص می‌کرد. درخت انجیر پنجه‌گشاده، دست می‌کوفت. پشه^{۱۲} ضعیف^{۱۳} قوام
 نای دردهان گرفته^{۱۴}، سماع می‌کرد. بل که آب چون اندامِ نازکان به مقابله^{۱۵}
 ثریا نگین نگین می‌نمود. حباب به ستیزه^{۱۶} فلک^{۱۷} گنبد گنبد^{۱۸} می‌شد. برگ^{۱۹}
 ۱۲ انجیر به صدای کف^{۲۰} خضیب، پنجه^{۲۱} سبز بر می‌گشاد. پشه^{۲۲} شناع به رغمِ سنان
 آفتاب زرّین، سنان^{۲۳} زوین می‌زد. بل که آب از تری‌گره در گره و شکن در
 شکن می‌نمود. خار و خاشاک بر سر گرفته، در معرض^{۲۴} عرض می‌داشت.
 ۱۵ آزادان^{۲۵} را که بر بساطش رسیدندی، پای لغز^{۲۶} می‌دادی. آری، همه تران
 بیج در بیج باشند. گران سایگان را فرو برند، و سبک مایگان را بر آرند^{۲۷}. آب،

۱- شا و س / خادم	۲- لا / سبب	۳- س / پوشانند
۴- س / ندارد	۵- شا / پنداری	۶- لا / + آن
۷- شا و س / ندارد	۸- شا / نبشت	۹- پا و س / + دل
۱۰- لا / گرفت	۱۱- لا / گنبد گنبد	۱۲- شا / « زرین سنان »
ندارد	۱۳- لا / محبت	۱۴- لا / افراد ابرار. شا / آزادگان
۱۵- س / افزار	۱۶- شا / آورند	

مرکب شمس خلیع العذار، که به کمندش^۱ نتوان گرفت^۲، به عنان باز نتوان داشت، لگام بر سرش نتوان کرد^۳، سر ناصیه‌اش در لب^۴ دریا پیوسته، بُن پاشنه‌اش در بینی کوه بسته؛ مرکبی که هم^۵ در آخر خویش^۶ خسبد^۷؛ سم در^۸ زمین دوخته، جولان زند؛ از جنش هوا برگستوان دارد؛ اگر بهرام چوبین بی زین چوبین بر او نشیند، هلاکش کند؛ خرمن^۹ خرمن کاه و توده توده گیاه بر پشت می‌برد، اما^{۱۰} نخورد. سیای ماه دارد. ماه، هر ماه دوروز در شکم، ماهی^{۱۱} پروار یاود^{۱۲}؛ او ماهی را در شکم خویش^{۱۳} پروراند. صفا^{۱۴} هوا نماید. چون هوا سباحگاه^{۱۵} صف^{۱۶} مرغان باشد. اما مرغ و ماهی بیارامد^{۱۷}، و او آرام نگیرد^{۱۸}. چون عیسی دعوی احیاء موتی کند؛ و چون اسقفان^{۱۹} در زنجیر باشد^{۲۰}. اما^{۲۱} از آن صد هزار سلسله که دارد، یکی^{۲۲} به دست نتوان گرفت. آبستنی نماید که گل خورد. از^{۲۳} گل خوردن سده در جگر دارد و سنگ در مثانه. لاجرم بر خود پیچد^{۲۴}. گاه رعشه^{۲۵} بر اندام دارد، گاه فواق در بر. درین حالت میغ از گوشه^{۲۶} هوا کم کم در می‌آمد، قبای ممزج آفتاب را زرهمی‌برد^{۲۷}. مرغ از میان^{۲۸} آب صف^{۲۹} صف بر می‌آمد^{۳۰}، صوفیانه چرخ می‌زد. خرقه^{۳۱} پر نیان آب را چاک

-
- ۱ - شا / کمند ۲ - س / از « به کمندش ... » ندارد
 ۳ - لا / از « به عنان باز ... » ندارد ۴ - لا / دهان
 ۵ - س / همه شب ۶ - س / خود ۷ - لا و پا / دود
 ۸ - لا / تا ۹ - س / باید ۱۰ - س / خود
 ۱۱ - س / بیارامند ۱۲ - لا و پا / از « سیای ماه دارد ... » ندارد
 ۱۳ - س / اسقف ۱۴ - شا / می‌باشد ۱۵ - س / گاه فواق
 ۱۶ - لا / آن ۱۷ - شا / پیچد ۱۸ - شا / ظ: لوزه
 ۱۹ - شا و س / زره می‌زد ۲۰ - شا و س / ندارد ۲۱ - شا / « بر می‌آمد » ندارد

می کرد. باد از کنار نرم نرم در می تاخت، کسوته^۱ سندس درخت را دامن
 بر می گرفت؛ و مرا^۲ درین حالت^۳ از همه^۴ اجناس عهد^۵ مونس^۶، هم صورت من
 ۳ که^۷ آب، آینگی می کرد و نقش^۸ کژمژ^۹ مرا به من می نمود، و من بی خبر از غایت
 حیرت که این منم؛ چنانک طوطی در آینه نگرد^{۱۰}، و معلمش در پس آینه^{۱۱}
 تلقین می کند؛ او خود را می بیند، پندارد که دیگری است. (۲ ب) و اگر داندی^{۱۲}
 ۶ که اوست، هرگز^{۱۳} به تلقین «قل هو الله» یاد نتواند گرفت^{۱۴}. من سرِ قلم در
 دهان گرفته، به صورت متحیرتری متحسرو به شکل متفکرتی متنکرت^{۱۵} نشسته،
 سر را^{۱۶} در گلیم لا ابالی^{۱۷} و لایوبه به^{۱۸} کشیده، چون بختیان زانو بند از دو
 ۹ دست خویش ساخته، چون تازیان پای بند از دامن کرده، در نوادر^{۱۹} حکم آسمانی
 و نواجم^{۲۰} امر ربّانی فرو رفته، که سبحان الله^{۲۱}، دی چه بود و امروز چیست؟
 این همه عجایب تو امان از یک رحم زمان^{۲۲} به یک زمان چون می زاید^{۲۳}؟ هم
 ۱۲ کاتبان یمین و یسار بر^{۲۴} گوشم مفرعه^{۲۵} تقریع فرو کوفتند که چند ازین سگالش و
 نالش^{۲۶}؟ کوشش آدمیان و جوشش عالمیان به جهت پوشش و آب و نان است،
 هر سه داری. اینک آفتاب از بالا چون^{۲۷} خوان حواریان عیسی قرص خواره^{۲۸}

- | | | |
|-----------------------------|---------------------------------|-----------------------------|
| ۱ - شا / ندارد | ۲ - لا و پا / «درین حالت» ندارد | ۳ - لا / ندارد |
| ۴ - شا / ندارد | ۵ - س / «من که» ندارد | ۶ - س / صورت |
| ۷ - شا و س / ناتمام | ۸ - پا / می نگرد | ۹ - لا و پا / ندارد |
| ۱۰ - شا / داند | ۱۱ - لا و پا / ندارد | ۱۲ - شا / نگیرد. س / نگرفتی |
| ۱۳ - لا و پا / متنکرت | ۱۴ - شا / ندارد | ۱۵ - شا / لایبالی |
| ۱۶ - شا / «لایوبه به» ندارد | ۱۷ - شا / نواجم | ۱۸ - شا / نوادر |
| ۱۹ - شا / ندارد | ۲۰ - لا / زنان | ۲۱ - لا / می زایدند |
| ۲۲ - لا / در | ۲۳ - شا و س / نالش و سگالش | ۲۴ - لا / + خواره |
| رنگین از | ۲۵ - لا / «قرص خواره» ندارد | |

رنگین^۱ می نماید، و قراضه^۲ زعفران رنگ در دامن می باشد. آب کر^۳ اینک بی میانجی استقا و استسقا و ساقی و سقا زیر پایت فضا^۴ و فیاضی^۵ می کند. درخت انجیر چون همت اهل مکارم، که^۶ عطا بیش از وعده رسانده^۷، میوه پیش از^۸ برگ بیرون^۹ آورده، به^{۱۰} برگ سبز، آدم و ارت حله در می پوشاند^{۱۱}. ناسپاسی مکن. چون سگان^{۱۲}، قدر^{۱۳} این نعمت سه گانه بشناس^{۱۴}. مبادا^{۱۵} که شکایت گرمای تموز^{۱۶} و راه سعدون کنی، که به اوج خرگاه سعدان رسیده ای. شهرستان عجایب اسرارو^{۱۷} غرایب ابکار^{۱۸}، که سینه^{۱۹} تست، به دست غوغاء و ساوس^{۲۰} بازنده^{۲۱}، که نفس و ساوس انگیز سوختگان به آتش ماند، که یک تنه غوغا بر آرد^{۲۲}. نه^{۲۳} حصار پیروز جی و سقف بنفسجی آسمان را، چون صور نخستین،^{۲۴} درهم خواهی شکستن^{۲۵}؟ نه^{۲۶} این دژ روین زنگار^{۲۷} خورد را چون اسفندیار به هفتخوان آه سحرگاهی^{۲۸} بخوای^{۲۹} گشادن، که نسخه^{۳۰} روی به رقوم اشک، برگستوان زراننده^{۳۱} مکوکب پوشیده ای؟ رخنه^{۳۲} دهان را به جنبش آه^{۳۳}، ناولک^{۳۴} زهر آلود آتش پاش ساخته ای. ترا به غوغاء نیم شبی چه حاجت که تو حاضر نه ای. و غیرت ربانی به نیم روز، سلامتیان شروانیان^{۳۵} را بر آن می دارد که به^{۳۶}

- | | | |
|----------------------------|------------------------------|----------------------|
| ۱- لا / ندارد | ۲- لا و پا / « آب کر » ندارد | ۳- لا / مقاصی |
| ۴- لا / و | ۵- شا / رسانیده | ۶- شا و س / از پیش |
| ۷- شا / برون | ۸- لا / ندارد | ۹- شا / در می پوشد |
| ۱۰- شا / + حق شناسی | ۱۱- شا / ندارد | ۱۲- شا / بجای آور |
| ۱۳- شا / نبادا | ۱۴- س / + رنج | ۱۵- لا / « و » ندارد |
| ۱۶- س / افکار. لا / بانکار | ۱۷- لا / وسواس | ۱۸- لا / آمده. |
| س / مانده | ۱۹- شا / آورد | ۲۰- شا / + که |
| ۲۱- س / شکست | ۲۲- شا / + که | ۲۳- شا / خواهی |
| ۲۴- شا / شهنه | ۲۵- س / ندارد | ۲۶- شا / شروان |
| ۲۷- لا و پا / ندارد | | |

سرایت سریت قضا و مؤنت معونت قدر^۱، نخل^۲ وار غوغا بری آرند^۳، و تو
 امیر نخل^۴ وار ساکن نشسته ای. آنک عسکر عسکر سران گردن را چون نے
 ۳ عسکری سر بریده و سینه^۵ شکافته. تو شادروان می باش که شادروان شروان
 را به جاروب سطوت از خار^۶ و خاشاک بدعت حاشاکه چونان^۷ رفته اند که نه
 خار ماند و نه خس. تو خرّم دل می زی، که خرمن خرّم دینان را به صرصر
 ۶ قهرچنان برانداخته اند^۸ که نه کاه ماند و نه گردد. میوه^۹ درخت^{۱۰} ملک از ظل^{۱۱}
 ظلمات ظلم باز رست، به آفتاب عدل پخته گشت^{۱۲}. جوهر^{۱۳} آفتاب دین از عقده^{۱۴}
 جوزهر ضلالت^{۱۵} بیرون آمد، و براق ممالک نور افکند. خاندان سامانیان
 ۹ سامان صواب پذیرفت. دودمان بهرامیان بهره نصرت باز یافت^{۱۶}. سر شاگرد
 غلامان عام، که شیطان کفر داشت، خاک آلود گشت. تاج استاد سربان خاص،
 که سلطان دین داشت، به کنگره آسمان رسید^{۱۷}. دست بیداد به شمشیر آینه^{۱۸}
 ۱۲ رنگ شاه بریده گشت^{۱۹}. پای فتنه درو حل بد عاقبتی تا کعب گل آلود
 ماند^{۲۰}. مملکت مصر آسا از خیل فرعونیان بی فروعون خالی شد. حضرت،
 بیت المقدس وار از سایه بختنصریان بی بخت و نصر مجرّد ماند. کعبه، از پای
 ۱۵ پیل ابرهه برست، هم به دست ابراهیم افتاد. بهشت، از تنگ مار و دیو باز
 رست، به نفس آدم رسید^{۲۱}. مایده جور و قاعده زور لاش و لاشی گشت.

۱- لا و پا / از «سرایت...» ندارد ۲- شا / بر آن می آرند

۳- شا و س / شکم ۴- شا و س / ندارد ۵- شا / چنان

۶- شا و س / برانداختند ۷- شا / میوستان. س / میوه آستان

۸- لا و پا / از «به آفتاب عدل...» ندارد ۹- لا و پا / به نور

۱۰- لا / ظلال ۱۱- لا و پا / از «خاندان سامانیان...» ندارد

۱۲- س / رسانید ۱۳- س / آب ۱۴- لا / ماند

۱۵- لا / گشت ۱۶- لا و پا / از «مملکت مصر آسا...» ندارد

سایهٔ مکر و مایهٔ غدر کاست و کاسد شد^۱. کار دولت که از سکه گشته بود، عیار بلند نامی و نقش تمامی بازیافت. باغ مملکت کیان از باغیان یاغیان بر آسود. منشور ظفر از طغراء طاعوت برست. قالب مملکت، که علت نا قوای^۲ ۳ داشت، از دست زرقان ره نشین به دست طیبیان^۳ انصاف افتاد. زبان روزگار، سرخریطهٔ ثنا برگشاد، و جواهر تهنیت نثار کرد، بردست دریاوار و بازوی نهنگت کردار و شمشیر گوهر دار شیر مردان. آری^۴، صقع شروان رقعۀ^۵ ۶ شطرنجیان دولت است^۵، گوشهٔ آن رقعۀ بقعۀ قریاقی. تو چون^۶ رخ برگوشهٔ رقعۀ چه نشسته‌ای، (۳ الف) که فرزین کژرو از^۷ میان رقعۀ گم نبود. شاه ظلم را مکر مات الهی در عری مکر مات کرد. فرزین که در ابتدا پایگه^۸ پیدایی^۹ داشت، در انتهای^۹ مصاف ملک دستگه سروری یابد. پیدا باشد که دولت چند برتابد^{۱۰}. و آن پیادهٔ صدر که چشم داشت که به فرزینی رسد، به موی از پای پیل بجست^{۱۱}. مسکین پیاده به اول راست روی می نماید که هنوز به سروری^{۱۲} ۱۲ نرسیده است، به دوخانه صید می کند، و اختصارش نمی افتد^{۱۳}. راست که بر هفت منزل بگذشت، چهارخانه غارت گاه^{۱۴} او خواهد شد، و تمنای هم عنانی شاه دارد. پندارد که به دولتی خواهد رسید^{۱۵}. نداند که چون نام فرزینی بر^{۱۵} ۱۵ او افتاد^{۱۶}، حالی^{۱۷} نگونسارش^{۱۸} باید بودن. و باشد که به قرب^{۱۹} شاه نرسد، و

- | | | |
|---|---|----------------------|
| ۱- لا / + به هرحال | ۲- س / ناتوانی | ۳- شا / ندارد |
| ۴- لا و پا / از «کار دولت که از...» ندارد | ۵- لا / از | |
| ۶- لا / کچون | ۷- شا / در | ۸- پا / + زدی |
| ۹- پا / اثنای | | |
| ۱۰- شا و س / از «فرزین که در...» ندارد | ۱۱- لا و پا / از «و آن پیادهٔ صدر...» ندارد | ۱۲- لا / به صدر بالا |
| ۱۳- لا / می افتد | | |
| ۱۴- پا و س / عاریت گاه | ۱۵- شا / رسیدن | ۱۶- شا / افتد |
| ۱۷- لا و پا / ندارد | ۱۸- لا / نگونسارش | ۱۹- لا / فرزینی |

در میان راه راهش بزنند. بس نامبارك حلی^۱ و نامحمود منزلی است. آری^۲، مزاج روزگار^۳ چنین است. با ابونصر کندری چه^۴ دست عمل نمود که با ابونصر^۳ کندرای کندرو فروش بوده، همان نماید. با رئیس ابوالطیب باخرزی چه پای^۳ دام آورد که با خسیس ابوالخیث خرزی^۵ همان پیش آورد^۶. پیش آسیب صواعقِ حادثات چه بنگه موری و چه تخت هواپهای سلیمانی. چه مفحص قطانی، چه قلّه قاف سیمرغی. چه کاسه^۷ سر امیر کاسانی^۷، چه کاشانه وزیر کاشانی^۸. چه سریر^۹ کیانی، چه سدیر^{۱۰} کتانی. چه ایوان کسروی، چه صومعه پیرزن مداینی. چه احیاء^{۱۱} صناید^{۱۲} هاشمی^{۱۳}، چه خرپشته مسکین^۹ داری^{۱۴}.

شعر

اما الزمان ففی تنبیه عظة لولا العتاق فی اخوان متسرب
 ۱۲ کارگیتی به نطع شطرنج ماند، که روزی چند مصاف کنند و چند لشکر بشکنند. نه جرحی را قصاصی دهند، نه خونریزی را دیت رسانند. و آخر الامر چون بازینند، همان ساز آشوب و نبرد برقرار باشد. طوبی لمن بصّره
 ۱۵ الله بعیوب الدنیا، مضمی هذا الفصل و انقضى هذا الباب فالآن نرجع الى^{۱۰}

-
- | | | | |
|-------------------------------------|---|----------------------------|-----------------|
| ۱- لا / عملی | ۲- لا / بلی | ۳- س / ندارد | ۴- لا / ندارد |
| ۵- س / باخرزی | ۶- شا / از « با ابونصر کندری... » ندارد | | |
| ۷- شا / از « چه کاسه سر... » ندارد. | س / کاشانی | ۸- شا / + | چه کاسه |
| امیر کاسانی | ۹- لا / سرین | ۱۰- لا / سدیر | ۱۱- همه |
| نسخ / احیاء | ۱۲- س و شا / سادات | ۱۳- س / + | الله در النایات |
| قالها صده اللثام و صیقل الاحرار | ۱۴- شا / + | الله در العادئات فانها صده | |
| اللثام و صیقل الاحرار | ۱۵- شا / از « شعر... » ندارد | | |

المقصود^۱.

القصة^۲، اگر تا^۳ این غایت خدمتی اصدار نیفتاد و کشف الحال نرفت^۴، علت آن بود که دل معلول می دانست که برای مجلس عالی همه احوال^۵ زمان به زمان^۶ مجدّدات^۷ کشف^۸ است^۹، که بصیرت زاهره^{۱۰} مجلس عالی جام جهانمای^{۱۱} آن جهانی است، و آفتاب جهان^{۱۲} تاب این جهانی^{۱۳}. از دریچه^{۱۴} فکرت و روزن دل همه ذرات احوال و دقائق اشکال^{۱۵}، روشن و هویدا بیند^{۱۶}؛ و از رخنه^{۱۷} تقدیر^{۱۸} هیچ نادره ای بیرون نجهد، که برای عالی پوشیده ماند. پس بر^{۱۹} اخاطر مقدّس، که طیب عیسی صفت است، چه علت عرض دادی^{۲۰}، که به اتمله^{۲۱} تجارب، محسّس روزگار گرفته است. می داند که چگونه نبض^{۲۲} ممتلی^{۲۳} دارد از مواد ظلم، و چه سوء المزاج بی انصافی دارد از نامعتمدی^{۲۴} اخلاف، و آب و هوای شروان به عفونت انفاس جافیان^{۲۵} جیفه^{۲۶} نهاد چگونه و باناک^{۲۷} شده است^{۲۸}. در آن وقت که خادم^{۲۹} را از خدمت خداوند^{۳۰} نقل افتاد به^{۳۱} بردع^{۳۲}، رسول پادشاه نصره الله به خادم^{۳۳} پیوست با تشریف و فرمان عالی^{۳۴}.

- | | | |
|---------------------------------------|---|-------------------------------|
| ۱ - شا / ندارد | ۲ - لا و پا / ندارد | ۳ - لا و پا / + امروز بنده را |
| مباستت خدمت میسر نشد | ۴ - لا و پا / از « این غایت خدمتی ... » ندارد | |
| ۵ - لا / زبان زبان | ۶ - لا / مجدد. پا و س / مجددا | ۷ - لا / گشت |
| ۸ - لا / ندارد | ۹ - شا / ندارد | ۱۰ - پا / جهان نمای |
| ۱۱ - لا / + است | ۱۲ - شا و س / اسرار | ۱۳ - شا / می بیند |
| ۱۴ - لا / تدبیر | ۱۵ - س / ندارد | ۱۶ - شا / دادی |
| ۱۷ - شا / نبضی | ۱۸ - شا / نامتعذلی | ۱۹ - لا / ناپاکان |
| ۲۰ - لا / ناپاک | ۲۱ - لا / ندارد | ۲۲ - لا / بنده |
| ۲۳ - شا / ندارد | ۲۴ - شا / « به بردع » ندارد | ۲۵ - لا / بنده |
| ۲۶ - شا / از « با تشریف و ... » ندارد | | |

خادم^۱ خود به نفی استاد امام وحیدالدین رحمه الله علیه عود سوخته بود، اول از خاییدن^۲ روزگار دندان^۳ خای، و درمیانه سوخته^۴ مصیبت دندان کن^۵؛ و به آخر^۶ طلب^۷ کردن پادشاه^۸ او را به جهت آنکه^۹ بدو دندان سپید کند^{۱۰}، یعنی که ازو ضحکه ای سازد^{۱۱}؛ که به عود سوخته دندان (۳ ب) سپید کردن، عادت ملوک است. مهتران و دوستان چنان گمان بردند که معاودت بنده^{۱۲} به شروان، که دارالاحن و دیرالمحن^{۱۳} است، زیادت مراد و مرام و امل، مال و لام و اسب و ستام باشد. الحق^{۱۴} که اینجا رسید، آن زیادت، نقش زیاد شد؛ و از آن مراد^{۱۵}، مرد یافت، و از آن مرام، غرام؛ و از آن امل، الم^{۱۶}؛ و از آن لام، ملام؛ و از آن^{۱۷} اسب، آسیب؛ و از آن ستام، ستم. ای^{۱۸} سبحان الله، در آن وقت^{۱۹} که در^{۲۰} بیضه^{۲۱} شروان از ارباب ید بیضاء دانش^{۲۲} صد^{۲۳} عالم علامه، مبدع اجزاء صحر بودند^{۲۴} و من بنده^{۲۵} جمشید جام^{۲۶} معانی^{۲۷} بودم؛ و همه چون خاک، جرعه خوار^{۲۸}؛ خورشید^{۲۹} کان^{۳۰} معالی^{۳۱} بودم، و همه خاک^{۳۲} بیز بازار^{۳۳} من^{۳۴}؛ مایده^{۳۵}.

- | | | |
|---|--|--------------------------------------|
| ۱ - لا / بنده | ۲ - شا / خاییده | ۳ - لا / « به آخر » ندارد |
| ۴ - شا / + بزرگان | ۵ - شا / « کردن پادشاه » ندارد | |
| ۶ - شا / آن بود | ۷ - شا / کنند | ۸ - شا / از « یعنی که ازو... » ندارد |
| ۹ - شا / خادم | ۱۰ - لا / دارالاحن و دیرالمحن | ۱۱ - لا و پا / از |
| « و مرام و امل... » ندارد. س / « الحق » ندارد | ۱۲ - لا و س / از « که | |
| اینجا رسید... » ندارد | ۱۳ - لا و پا / از « و از آن امل... » ندارد | |
| ۱۴ - شا / ندارد | ۱۵ - شا / ندارد | ۱۶ - شا و س / دور |
| ۱۷ - لا / ندارد | ۱۸ - لا / اس | ۱۹ - متن / صدر. تصحیح از |
| استاد فروزانفر | ۲۰ - لا / بود | ۲۱ - شا / خادم |
| ۲۲ - شا / ندارد | ۲۳ - شا / معالی | ۲۴ - شا / جرعه خواره |
| ۲۵ - شا / خورشید | ۲۶ - لا و پا / معاود | ۲۷ - لا / بازار |

سالار مجلس حقایق^۱ بودم. و همه کاسه^۲ شوی مطبخ من. امروز که روزگار^۳ درگشت و بخت دانش برگشت^۴، بیدانجیر کوتاه^۵ عمر که ثمرتش^۶ به مگس سگ ماند، لاف^۷ باد انجیری می زند^۸. عاجز را با هزار^۹ معجز که هست^{۱۰}، جز روی در کشیدن چه روی دارد^{۱۱}، که قلم دولت^{۱۲} موی در سر داشت^{۱۳}. هر نقش که می نگاشتم^{۱۴} کژ می افتاد^{۱۵} و رنگ^{۱۶} صلاح نمی پذیرفت^{۱۷}. پادشاه نصره الله و ظفره^{۱۸} نیک رای بود و هست^{۱۹}، اما معطلان^{۲۰} که از زیور مردی^{۲۱} عاطلند، بد رایش^{۲۲} می گردانند^{۲۳}. آینه^{۲۴} بس روشن است^{۲۵}، به نفس^{۲۶} ظلمت آمیزش^{۲۷} تیره می گردانند^{۲۸}. آفتاب پاشنده و بخشنده است^{۲۹}، لکن^{۳۰} به میغ منعش^{۳۱} پوشیده می دارند^{۳۲}. غضنفر از رضا و اغضا باقی نمی گذارد^{۳۳}، اما^{۳۴} دم^{۳۵} و دام^{۳۶} دمنه بندها می سازد^{۳۷}. اخلاق پادشاه نافه^{۳۸} مشک

- ۱- شا / فکر ۲- س / + دعوی شیر مردی می کند
 ۳- شا / خرگوش خنثی حایض دعوی شیر مردی می کند ۴- لا / بس
 ۵- لا / دعوی بادانجیری کند ۶- لا / چندین ۷- شا / خاطر
 ۸- شا / هیچ روی نبود ۹- لا / + را ۱۰- لا / است
 ۱۱- لا / می نگارد ۱۲- لا / می آید ۱۳- شا / بیرنگ. س / به
 ۱۴- لا / نمی پذیرد. س / نمی پذیرفت ۱۵- شا / از
 ۱۶- شا / ندارد ۱۷- شا / + معطل
 ۱۸- شا و س / توحید ۱۹- شا / بدرای ۲۰- شا / می گردانیدند
 ۲۱- شا / ندارد ۲۲- شا / بود ۲۳- لا / نظر
 ۲۴- شا / ظلمت آمیز ۲۵- لا / می کنند ۲۶- شا / بود
 ۲۷- شا / ندارد ۲۸- شا / منع ۲۹- شا / می داشتند
 ۳۰- شا / نمی گذاشت ۳۱- شا / ندارد ۳۲- لا / + کافر
 ۳۳- لا / « و دام » ندارد ۳۴- شا / می ساخت

اذفرست^۱، اما^۲ سرد^۳ کاری نامنصفان^۴ کافور وار نمی گذارد^۵ که رایحه المسک به دماغ نیازمندان رسد^۶. پیش از این، آن جماعت که نهار خواجگی در سر داشتند، لاجرم دمار از سرشان برآمد. هر روز می گفتند^۷: فلان^۸ دشمن پادشاست^۹، امیر در بندش فروداشته^{۱۰} است، که^{۱۱} ترکیب السموم نیکه داند. زنهار، ای پادشا^{۱۲}، به هلا هلا قبولش نکنی، که زهر هلاهل چشاند. بیش پیش نخوانیش^{۱۳}، که زهر بیش در طعام کند. با امیران^{۱۴} قران و پیران قرونش نشانی، که قرون- السنبیل^{۱۵} در شربت ریزد. ندانستند که بنده^{۱۶} زهر آلودست نه زهر آمیز. گزدم وار بی چشم بودند. گزدم قدر روشنی ماه چه داند؟ اگر چه^{۱۷} ماه به هر ماه دو روز مهمانش^{۱۸} باشد. حکایت گزدم و تن آن عالم معروف است.

القصه تا حدیث^{۱۹} مجادلی^{۲۰} و مجدلی می کردم^{۲۱}، لطف ربوبیت هم معونت فرو نمی گذاشت: «كُلَّمَا أَوْقَدُوا نَارًا لِلْحَرْبِ أَطْفَأَهَا اللَّهُ» *.
و هم ازین سورت بدان^{۲۲} بدعهدان این آیت درس می کردم: «لَتَنِينَ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي مَا أَنَا بِبَاسِطٍ يَدِيَ إِلَيْكَ لِأَقْتُلَكَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ» **.* گفتار فایده نمی داشت. هر چه روزی آمد،

۱- شا / می بود	۲- لا / ندارد	۳- شا / ایشان
۴- شا / نمی گذاشت	۵- شا / رسیدی گفتند	۶- شا / از « پیش
ازین ...» ندارد	۷- شا / فلانی	۸- شا / پادشاهست
۹- شا / گماشته	۱۰- شا / « که » ندارد	۱۱- شا / « ای پادشا »
ندارد	۱۲- س / ندارد	۱۳- لا / امیر
۱۴- لا / قرون	۱۵- شا / خادم	۱۶- شا / + هر
سنبیل	۱۷- شا / مهمان	۱۸- شا / مهمان
ماهی. س / مهمان ماه	۱۹- شا / چندین	۲۰- شا / ندارد
۲۱- شا / می کردند	۲۲- لا / برآن	۲۳- لا / از « ما انا ... »
ندارد		

چون روز بهاری ، سگالش آن کم کاستان را^۱ افزایش^۲ بود . در میان مهتری پادشا گوهر بود . میانه^۳ عقد گوهر بقراطیان ، و یگانه^۴ عهد دولت^۵ داودیان ، که انصاف او^۶ بقراط این علت و داود این آیین^۷ بود . امیر اسفهلار^۸ اجل^۹ عادل^{۱۰} سایش^{۱۱} ، عزالدوله^{۱۲} مخلص المسیح ، باقر قمار^{۱۳} ، که چون محمد باقر عالم خاکی را به قمار خاک زده است^{۱۴} ، من بنده^{۱۵} را از حسن حیت حمایت می کرد ، و هم پیش نمی رفت . که او نیز از بی درمانی در مانده تر از دیگران^{۱۶} بود . و آن ناجوانمردان تدبیر بر آن (۴ الف) شیوه^{۱۷} نهاده بودند که سیصد خانه^{۱۸} نامی را بغارتند ، و شصت تن گرامی را بکشند ، که طرف مهین^{۱۹} آن شصت^{۲۰} ، امیر اسد بن خلباشی بود ، که چون آفتاب در اسد ، صاحب سطوت و بسطت^{۲۱} است^{۲۲} ، و میانه^{۲۳} اولاد و حفده^{۲۴} مانک^{۲۵} ، که اوتاد حفظه^{۲۶} ملک اند ، و طرف کهن من خادم^{۲۷} ورذاله ای چند چون من^{۲۸} . مگر مسلمان^{۲۹} سیرتی از آن^{۳۰} میان رازیرون داد . جمله امرای حومه^{۳۱} کردستان روی بر تافتند^{۳۲} ، و من بنده^{۳۳} چون قدح الراجب^{۳۴} در صحبت ایشان^{۳۵} به جانب اسحاقیان لا اسحق الله^{۳۶} ساکنه رفتند^{۳۷} . هم در آن روز

- | | | |
|--|--|-----------------------|
| ۱ - شا / در | ۲ - شا / افزایش | ۳ - شا / ندارد |
| ۴ - شا / « انصاف او » ندارد | ۵ - لا / دهر | ۶ - شا / سپهسالار |
| ۷ - شا / « اجل عادل » ندارد | ۸ - شا / + عدل | ۹ - شا / الدین |
| ۱۰ - لا / قماين زاکانی نورالله ایامه بنورالهدی | ۱۱ - لا / از ده که | |
| چون محمد ... » ندارد | ۱۲ - شا / خادم | ۱۳ - شا / ما |
| ۱۴ - لا / منصبه | ۱۵ - شا / بهین | ۱۶ - شا / شست |
| ۱۷ - شا / بسطت و سطوت | ۱۸ - شا / باد | ۱۹ - لا / حدامیر ماند |
| ۲۰ - لا / ندارد | ۲۱ - لا / بنده | ۲۲ - « چون من » ندارد |
| ۲۳ - شا / ندارد | ۲۴ - شا / بگریختند | ۲۵ - شا / خادم |
| ۲۶ - شا / ندارد | ۲۷ - س / از « اسحاقیان ... » ندارد . شا / « لا اسحق الله | |
| ساکنه » ندارد | ۲۸ - شا / + لا اسحق الله ساکنه که سعود جای می بود | |

آن مهتران را به زرق و سمعه و مکر و خدعه^۱ بفریفتند^۲، باز جای بردند. و من بنده^۳ نرفتم^۴، و بجانب قرباقی آمدم^۵. و اندر^۶ آن جماعت همان سگالش کشتن شصت تن^۷ و غارتیدن سیصد خانه^۸ می کردند. و یک عدد فرو نمی نهادند. و در سیصد و شصت رگ ایشان نمی گشت که رفیع الدرجات در بیست و چهار ساعت^۹ سیصد و شصت درج^{۱۰} را به عجایب^{۱۱} آبتن^{۱۲} گردانیده است. که دولت ایشان به سیصد و شصت روز نخواهد کشید. که آذار^{۱۳} و نیسان امان و امانی باز یابوند. و چون پنج روز مسترقه در^{۱۴} آبان و آذر بدکامی و ناکامی^{۱۵} فرو شدند. چنانکه از ایشان^{۱۶} هیچ اثری^{۱۷} نماند. آری^{۱۸}. حساب ایشان از شین و سین بیرون نبود. لاجرم چون سین و شین^{۱۹}. خد و قد صورت ایشان^{۲۰} مخد و مقد شد. و شین شر و سین سر ایشان قضای سرایشان گشت. هر آلت احتیال که ساخته بودند، تارة او مرّة^{۲۱} همه ترت و مرت شد. دعای نیکان، که عصای موسی بود بر اهل عصیان^{۲۲}، حبال^{۲۳} کفر فرعونیان بے فروعون یک باره^{۲۴}

- ۱- لا / به مکر و خدعه و زرق و سمعه ۲- لا / ندارد
 ۳- شا / خادم ۴- لا و س / «نرفتم» ندارد ۵- لا و س / ندارد
 ۶- شا / ندارد ۷- س و شا / «کشتن شصت تن» ندارد
 ۸- شا و س / + و کشتن شصت تن ۹- شا / ساعات ۱۰- لا / دقیقه
 ۱۱- شا و س / «به عجایب» ندارد ۱۲- شا / + عجایب
 ۱۳- لا / آذر ۱۴- شا / + آخر ۱۵- لا / ناکامی و بدکامی
 ۱۶- شا / ندارد ۱۷- شا / + و نشانی ۱۸- لا / ازین
 ۱۹- لا / خداوندان نشان ۲۰- لا / از «خد و قد...» ندارد
 ۲۱- لا / باره ابو مرت ۲۲- لا / طغیان. شا / + یکبارہ حبال کفر فرعونیان
 ۲۳- لا / خیال ۲۴- شا / از «حبال کفر...» ندارد

فرو برد^۱. **فَاِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ***. **مَشْتَى اَفَاكَ سَفَاكَ** و **جَوْقِ هَتَاكَ** در گرداب ادبار غرق شدند. **فَبَطَلَ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ**^۲. خان و مانک مانک^۳ مشتری خصلت از مکر زحل^۴ نیتان برست^۵. **جَسَدِ اسَدِ مَرْمِجْ**^۶ صولت از حسد زهره^۷ صفتان بجست^۸. **عَطَارْدِ سَخْنْ**^۹ از حضیض و بال ایمن^{۱۰} شد. از احتراق و رجوع پرداخته گشت. بحمدالله اکنون به اوج استقامت نزدیک است، اگرچه از خانه^{۱۱} خویش دور^{۱۲} است. و هم درین روز از درگاه پادشاه ظفره الله تعالی مثال^{۱۳} عالی و پیک^{۱۴} به طلب بنده رسیده بود. این همه زخرف-القول گفتیم. و این همه تطویل از شکایت یوم الفراق درازتر گشت. به جان مقدس خداوندی که کارش روان اکنون هزار بار از آن پریشان و درهم ترست که بود. به عهد این پس^{۱۵} رسیدگان، دور پیش^{۱۶} رفتگان^{۱۷} یاد می کنند، و بر فقدان گم^{۱۸} بودگان تاسف حاصل است. **سوداء المہوم و هذیان المہوم** به غایت رسید و دست بالا گرفت. و هر آینه طبع^{۱۹} مقدس^{۲۰} خداوندی را کلال و ملال افزوده باشد. ۱۲ اما بنده این عذر به کرات خواسته باشد، که چون این توسن نیستانی را که قلم می گویند، بر پشت انامل را سوار گرداند، طاقت عنان باز کشیدن نمی دارد. اگر دیرتر نویسد، ازین سبب است. زندگانی مجلس مقدس عالی خداوندی، ۱۵ صدوری امامی، مطاعی مقتدایی، ناصرالدینی، ظهیرالاسلامی در اعلاء رایات^{۲۱}

۱- شا / ندارد ۲- لا / از «مشتی افاک سفاک...» ندارد

۳- لا / ندارد ۴- شا و س / بجست ۵- شا / برست

۶- س / جسد اسد ۷- شا / امن ۸- شا / نزدیک

۹- لا / از «اگر چه از...» ندارد. س / + والسلام. شا / + حسبناالله وحده ابدأ والصلوة علی النبی محمد وآله جدا. در نسخه های شا و س نامه در اینجا به پایان می رسد. ۱۰- پا / + را ۱۱- شا و س / از و هم درین...»

ندارد

طریقت ، و املاء آیات حقیقت دراز و دیر یاز ، ما ذرّ شارق و درّ بارق
والله الموفق .

۳ اگر دانستمی که موکب مجد و کوکبه سعد مجلس اسمی صاحب^۱
صاحب قران ، (۴ ب) صدر صدر پرور ، خواجه خسرو نشان ، عادل
کشورستان ، صدر روزگار ، صاحب آموزگار ، علامه عادل ، سائیس بحروبر ،
۶ اوحد الدین ، رکن الاسلام و المسلمین ، غیاث الدولة الغراء ، ملاذ الملة الشفاء ،
عدّة الملوك ، مقتدی كافة الصدور ، سیّد الوزراء الراشدين ، مستند الکبرا^۲ فی
العالمین ، قوام الدولتین ، ذوالکفایتین ابدالله علوشانه و اباد شناته بغیظه و سیاسته ،
۹ حاضر است به دارالملک سعادت و بیت الشرف سیادت خدمتی به تازہ بنوشتمی ،
و خود را بریاد مقدّسش عرض کردم . اگر چه در طویلہ نادیدگان با
گم شدگان هم سلک بیگانگانم ، من خادم ، زبان را به ثنای بزرگوارش چون
۱۲ ابرنیشان ، سلاله جواهر کرده ام . آن صدر ، نام من خادم را بر آب نسیان
نقش کرده است . مگر چنین می باید . رای صایب صاحب عالی تر حبال دولتش
با طناب خیمه خضرا ابدالدّهر بسته باد .

۱۵ مجلس سائی امیر سپاهسالار اجل عادل ، منصف موحد ، مجاهد
موید ، شجاع الدین ، مجد الاسلام و المسلمین ، یمن الملوك ، كهف الممالک ،
تاج الامرا ، سیّد الکبرا ، قوام الحضرتین ، ذوالسعادتین بسط الله ظلّه علی كافة
۱۸ الرعايا به سلام محفوف است . و نیاز مندی به قرب زاهره در حدی است^۳ که
مجلس سائی را به خدمات ابرام ندادم ، هم نوعی از خدمت دانسته ام ایثار تخفیف
را . ربّ الارباب سازنده اسباب مرادش باد ، و جمله دوستان و کبرا و امثال .
۲۱ و الحمد لله ربّ العالمین^۴ .

۱- پا / ندارد ۲- پا / کبریا ۳- لا و س / احد درست

۴- پا / + والصلوة علی محمد وآله . ش و س / از « طریقت و املاء ... » ندارد

این نامه به حضرت ملک سعید شهید عادل، سیف الدنیا والدین،

ناصر الاسلام والمسلمین، ظهیر الملوک فی العالمین، اعدل

الخافقین، عمدة اعظم^۱ السلاطین، محیی المکارم،

۳

شاه ارمن بکتمر قدس الله روحه^۲ فرستاد^۳.

۴: زندگانی حرم مجد مکرم^۵ مجلس اسمی انور امیر اسپهسالار^۶ اجل

اعدل کبیر، مطاع سید سخی، سمیدع اریحی، زاهد^۷ مجاهد مرابط^۸. موفق مقسط^۹

موید، مکرم موقر، معظم مظفر، سیف الدنیا والدولة^{۱۰} والدین، ناصر الاسلام
والملة^{۱۱} والمسلمین، عدة خلفاء المهتدين^{۱۲}، عمدة اعظم السلاطین، محیی المکارم فی

العالمین، ظهیر الملوک العادلین، ملک الامراء الصالحین، غرس السلطنة، زخر الخلافة،

اعدل الخافقین، اکرم المشرقین، افتخار الآفاق، پهلوان العراق، مرزبان

آذربایجان^{۱۳}، نهمتن ایران، غیاث^{۱۴} الحاج والحرمین، ذوالسعادتین، در تازہ

داشتن ایام دولت و برافراشتن اعلام نصرت، وبر آوردن نهال مکرم، و^{۱۵}

گستردن ظلال معدلت، سالیان ابد مدت باد. و ذات مقدس که حاتم دین

است و نعمان اسلام، بکر آفرینش و با کوره ایام، از مغافصه عین الکمال محفوظ،

۱- پا/ اهازم! ۲- پا/ + العزیز ۳- شا/ از «این نامه به حضرت...»

ندارد ۴- شا/ + بسم الله الرحمن الرحيم ۵- شا/ و مکارم

۶- شا/ سپه سالار ۷- شا/ + مرابط ۸- شا/ ندارد

۹- شا/ « والدولة » ندارد ۱۰- لا/ ندارد ۱۱- لا/ المهذین

۱۲- پا/ آذربایجان ۱۳- لا/ عیان

و به کمال ملاحظه^۱ عین الله ملحوظ^۲. و بلند سران کلاه دار^۳ را به مکان اسمی
مباهات و افتخار، و سرآمدگان فضیلت و هنر را به ظل^۴ ظلیل التجا و استظهار.
۳ و ایزد عز اسم^۵ در کل^۶ حالات کافی مهمات و کافل مرادات، بالنبی المختار
و آله الاخیار.

خادم سلام و خدمت از خلوص خلّت و خاطر اخلاص^۷ پرورد و سینه^۸
۶ صفا پیوند کما عهد بردوام می فرستد، و صحیفه^۹ معانی را به دیباچه محمد زاهره
می (ه الف) نگارد، و صفحات اوقات را به فهرست ثنای^{۱۰} فایح می طرازد، و به
جناب معظم و جوار مکرّم و مشافهه^{۱۱} اشرف و مفاکهه^{۱۲} الطف که^{۱۳} فاکهه^{۱۴} ارواح
۹ است، به غایت نیازمند و متعطش می باشد. و چون اخبار سلوت^{۱۵} رسان ادامها الله^{۱۶}
می رسد که موکب مجد مجلس اسمی را مجده الله^{۱۷} و اسماء از اتساع جاه^{۱۸} و ارتفاع
پایگاه، و تجدد^{۱۹} مناصب^{۲۰} علیا و مراتب^{۲۱} شماء^{۲۲}، چه در افزایی^{۲۳} شکوه و ابتهت^{۲۴}
۱۲ حاصل آمده است، خادم از خرّی این اخبار به عوض دستار، سردری اندازد، و
جهت حفظ و کلاءت را فواتح^{۲۵} و قوارع می پردازد، و دعای اخلاص آمیز صدق^{۲۶}
پیوند می آغازد، و از هم نفسان صفا، که جلساء الله اند، دعوات آسمان^{۲۷} پیمای
۱۵ عرش^{۲۸} فرسای درمی خواهد، تا به امداد^{۲۹} دعای مخلصان، که راکب ظهر اللیالی
است، قبول، قاید، و استجابت، ردیف آن. هجوم عین الکمال از کمال مناصب
مجلس اسمی مصروف و مدفوع گردد، ان شاء الله تعالی^{۳۰}. و بعد ما که ممالک^{۳۱}

۱ - شا / ملحوظ ۲ - لا / کله دار ۳ - شا / ثنایی

۴ - شا / از ه فایح می طرازد... ندارد ۵ - شا / ادام الله ۶ - شا / مجد الله

۷ - شا / ندارد ۸ - شا / + امرا ۹ - شا / از ه شما چه... ندارد

۱۰ - لا و یا / عهیب ۱۱ - شا / فاتح ۱۲ - شا / با مراد

۱۳ - لا / « تعالی » ندارد

عراق را عمرالله ارکانها وعمرسکاتها بر دست قاصدان اوهام به صبح و شام
تهنیت می‌فرستاد ، به^۱ وصول کوکبه^۲ مجد مجلس اسمی که تعظیم^۳ فزای آن اقلیم
بودست ، و اکنون به عود^۴ همایون ، مسیرک محمود و عودک احمد^۵ ، خطه^۶
آذربایجان را حقه^۷ الله^۸ بالعدل والاحسان هم تهنیت می‌کند . که حضور جهان^۹ -
آرای مجلس اسمی نوره^{۱۰} الله^{۱۱} واسماه^{۱۲} خطر افزای این خطه خواهد بود . لاریب
درین وقت که صدای بلند نای در تجویف هوا افتاد ، و آوازه^{۱۳} فرخ به اسماع^{۱۴}
باشندگان اطراف رسید ، که موب^{۱۵} مجد و کوکبه^{۱۶} عز^{۱۷} مجلس اسمی مجده الله
واسماه از اقلیم عراق عنان^{۱۸} گرای شدست و^{۱۹} معاودت فرمود ، و از پیش تخت
آسمان^{۲۰} سایه^{۲۱} عرش^{۲۲} پایه^{۲۳} خدایگان مطلق ، جهانبان^{۲۴} به حق^{۲۵} کیخسرو^{۲۶} منظر^{۲۷}
زال^{۲۸} مخبر اسکندر^{۲۹} آیت خضر^{۳۰} درایت ، دارای ملک و ملت ، داور دین و
دولت ، ملک^{۳۱} بخش^{۳۲} ممالک^{۳۳} ستان ، خلیفه^{۳۴} پناه^{۳۵} سلطان^{۳۶} نشان ، مالک^{۳۷} ملک -
العرب و العجم ، ملک^{۳۸} ملوک الملل والامم ، محیی الجود و البأس ، ملجاء آل^{۳۹}
سلجوق^{۴۰} و آل عباس^{۴۱} ، زبده^{۴۲} دوران ، الفلک الاعظم ، اتابک نصرالله لواه و
نضر اولیاه ، به فرخ اختری سرسبز و خرم ، مکرّم و معظم خواهد رسیدن ، با صد
هزار جلال و اجلال^{۴۳} ، چون سحاب^{۴۴} فیاض و ببحر^{۴۵} مواج ، هم^{۴۶} عنان^{۴۷} هیبت و^{۴۸}
هبت^{۴۹} ، و مهران^{۵۰} صولت و صلت . چنانکه سعد اکبر از^{۵۱} ذروه^{۵۲} سرطان باز
رسد ، و خضر^{۵۳} پیغمبر علیه السلام^{۵۴} از حد^{۵۵} چشمه^{۵۶} حیوان ، و زال^{۵۷} زر از موقف^{۵۸}

- | | | |
|------------------------|------------------------------|---------------------------------------|
| ۱- لا / و | ۲- لا / عهد | ۳- لا وها / از» مسیرک محمود ... ندارد |
| ۴- لا / حقه الله | ۵- شا / نور الله | ۶- شا / اسماء |
| ۷- لا وها / ندارد | ۸- لا وها / «شدست و» ندارد | ۹- «بهحق» |
| ندارد | ۱۰- شا / خلیفت | ۱۱- ها / ندارد |
| ۱۲- لا / سلجوق | | |
| ۱۳- لا / اجلال و اجمال | ۱۴- شا / ندارد | ۱۵- ها / + سر . |
| شا / + هر | ۱۶- شا / «علیه السلام» ندارد | |

عنقا، و عنقا از پیشگاه سلیمان، و رستم دیو بندر مازندران گشای از پیش^۱ تخت
کیخسروی، و حجر بن وایل سرفراز^۲ یمن از حضرت مجد مصطفوی
۳ علیه السلام^۳. بل که چنان افراشته قد^۴ می آید که ذات مصطفوی علیه السلام^۵
از نشانه گاه قاب قوسین آمدست^۶. خادم را از ورود این بشارت در حال
انفاس شکر پیوند چرخ زنان به گریبان آسمان رسید، و اشک طرب رقص^۷
۶ کنان به دامن^۸ زمین پیوست، و از غایت شادمانگی^۹ جای آن داشت که
بر انفصال روح بترسد. چه حقیقت است که از شواهد^{۱۰} شادی نابیوسان،
چنانکه از صدمه غم ناگهان، بعیداً عن السّاحة السّامیه، انفصال روح تواند
۹ بود. علی الجمل^{۱۱}، و التفصیل، مشتاقان خدمت را اغلب ظن چنان بود که
موکب اسمی اسماء الله بدین جانب گذر (ه ب) فرماید. هر یک را شاخص-
البصر فرو مانده تا کوکبه مجد از کدام طرف روی نماید. و خادم نیز اگر چه
۱۲ سفری در پیش داشت، جهت زیارت اصفیا را هم منتظر بود، تا^{۱۳} به موافقت
دیگر دوستان^{۱۴} دولت متعهم الله ببقاء المجلس الاسمی روح پاک را به عرض
جسد آلوده^{۱۵} به استقبال کوکبه مجد مجلس اسمی فرستد، و سعادت اجتماع
۱۵ دریابد^{۱۶}. و به غبار معبر از موکب اسمی اسماء الله اکتحال کند. در^{۱۷} وقت
خبر دادند که کوکبه مجد مجلس اسمی به سه فرسنگی از چهار حدود تبریز عنان
بگردانید. و آفتاب وار به شرفه بیت الشرف، محروسه معظمه عظمها الله و
۱۸ شرفها ببقاء مالکها پیوست و اقامت فرمود. خادم خواست که تهنیت نامه

- | | | |
|----------------------|---------------------|-------------------------------|
| ۱- شا / ندارد | ۲- شا / سرفراز | ۳- شا / « علیه السلام » ندارد |
| ۴- شا / افراشته قدر | ۵- شا / ندارد | ۶- شا / + الله الحمد علی |
| هنه البشر حمدا کثیرا | ۷- شا / دامان | ۸- شا / شادمانی |
| ۹- لا / سها و | ۱۰- شا / علی الجملة | ۱۱- شا / کی |
| ۱۲- شا / آرد | ۱۳- دریاود | ۱۴- شا / درین |

نویسد^۱، و روین^۲ دژ میمون را به معاودت اسفندیار عهد. و قلعه البرز مبارک را به حضور فریدون روزگار^۳، و فلک^۴ چهارم را به صعود مسیح مکارم، و بهشت هشتم را به مکان ادريس معانی تهیت کند، و خاطر منور^۵ مجلس اسمی را^۶ روحه الله و اسماء با یاد دهد، که وقت وداع همایون بر زبان خادم فال سعادت پیوند چگونه گذشت.

بیت^۷

۶

زد دفتر فال امیدم چنان آمد که من گفتم^۸

ز قرعه نقش پندارم چنان آمد که من خواهم

- ۹ انتهاز فرصتی می کرد که خدمتی نویسد. چه سوابق دوستداری^{۱۰} را به لواحق خدمتگاری مشفوع کردنی بود، و شعار اتحاد را به دثار و داد مقرون گردانیدنی؛ و دقیقه صفا پروری^{۱۱} را به ثانیه^{۱۲} ثنا گستری رسانیدنی؛ و بطانه آشنایی را^{۱۳} به ظاهره دل^{۱۴} نمایی آراستنی؛ چنانکه سنت مخلصان خدمت تواند^{۱۵} بود. چون اختیار کرد که به خدمتی پیش^{۱۶} دستی کند، همی ناگهان ازدحام مشاغل و اقتحام شواغل در راه آمد. و در وقت از دارالضرب^{۱۷} شروان حیاتها الله و احیایا ببقاء سلطانها، موكب عالی خدر معظم و ستر مكرم، ملکه ایران^{۱۸}، ۱۵ مخدومه سامانیان، معصومه ساسانیان^{۱۹}، زبده^{۲۰} کیان، زبیده^{۲۱} برمکیان^{۲۲}،

۱- شا/ بنویسد	۲- لا/ ندارد	۳- لا/ ندارد	۴- رك ديوان
خاقانی. چاپ آقای دکتر سجادی. ص ۶۳۶		۵- ديوان / من جستم	
۶- شا / دوستداران	۷- لا / + به	۸- لا / « را به ثانیه » ندارد	
۹- پا / ندارد	۱۰- شا / دارالاقبال	۱۱- شا / ایران	
۱۲- شا / « معصومه ساسانیان » ندارد		۱۳- شا و پا / زبیده	
۱۴- شا و پا / زبده	۱۵- لا / كان؟		

عصمة الدنيا والدين ، صفوة الاسلام والمسلمين ، ابنة الملك الشهيد افریدون رحمه الله ومدّ ظلّالها بدين طرف پیوست ، وسایه همایون بر همگنان گسترده . وسفرا ۳ و رسل از بارگاه معظم خاقان اعظم ، ملک^۱ رحیم مشفق ، مالک ملک المشرق ، جلال الدنيا والدين ، ملک الاسلام والمسلمين ، ملک الرحمة فی الدنيا ، المظفر من السماء نصره الله واطفره^۲ ، و از درگاه معالی شهریار جهان ، ملک ملوک الزمان ، مفخر بقرطیان ، افسر داودیان ، اغسطس اعلم ، هرقل اعظم ، بطلمیوس عدل ، فیلقوس اکمل ، جلال الدولة الغراء ، سلطان النصاری ، حسام المسيح و برهانه ، امین الانجیل و معاونه هداه الله وارشدہ لمصالح^۳ الدين والدنيا^۴ به خادم آمدند با فراوان نوازش و تشریف خادم پروری ، چنانکه در آینه ضمیر ، مثل آن صورت نبستی ، و در خریطه خاطر جنس آن جای گیر نیامدی . خادم از مکاترث آن^۵ اقبال دهشت افزای در اضطراب افتاد . قرب یک ماه ۱۲ به مراعات آن^۶ طایفه مشغول بود تا به الطف الحیل ایشان را گسیل کرد ، و عذر نارفتن را تمهید درخواست . چه تبریز با قرب الجوار^۷ مجلس اسمی ، که کعبه فضایل و قبله فواضل است ، خادم را هزار بار از شروان شریفت^۸ (۶ الف) می نماید . و خواست که عنان قلم ارسال کند ، و بعضی از صدق مصافات و صفای موالات که در ضمیر است ، به املای دل و ترجمانی زبان بنویسد و شرح دهد . خبر دادند که عرض اشرف مجلس اسمی را ، که روح مشخص است ، مبارک ۱۸ عارضه ای طاری شده است . خادم را در ساعت آتش و سواس از نهان^۹ خانه سینه^{۱۰} به بام دماغ زفانه^{۱۱} زد . اعصاب مادّ رسان از کار بازماندند^{۱۲} ، و

۱- لا / ندارد	۲- لا / ظفره	۳- شا / مصالح	۴- لا / الدنيا
والدين	۵- لا / آن	۶- شا / این	۷- لا / این
۸- شا / قرب الجواهر	۹- شا / دل	۱۰- لا / زبانه	
۱۱- شا / بازماند			

اناملِ قلمِ گَیرِ قوتِ قلمِ گرفتنِ نداشت. ^۱ و الشفیق ^۲ بيسوء الظن مولى ^۳. تا
 در وقت چون دولتِ بی‌بهاغه ^۴، مفاوضه ^۵ روح بخشِ راحتِ رسان از دواتِ
 خانه ^۶ مجلس اسمی اسماء الله تعالی به خادم رسید، و آوازه ^۷ بشری رسان شایع ^۸
 گشت ^۹ که عارضه ^{۱۰} سریع النفوذ به یمن عوافی و شفای وافی مبدل گشت، والحمد لله
 علی ذلک شکرا. خادم صدقات دادن از راس مال عمر بر خویشتن فریضه
 گردانید، و روزه ^{۱۱} سالیان نذر کرد، و باروزگار صلح آغازید. چه سلامتِ عرض ^{۱۲}
 مقدس و عافیت نفسِ مجلس اسمی نورالله ایامه عذر خواه غلیر
 روزگارست ^{۱۳}. اگر چه اطناب خدمت به غایه الغایات رسید، توقع است ^{۱۴} که
 صدرِ کافی، عالم بارع، اروغ اکفی، ربیب الدین، کافی الاسلام، یمین الدولة ^{۱۵}.
 لسان الملوك و السلاطین، فخر الصدور المکرمین، سید کفایة الدوران، باقعه ^{۱۶}
 الزمان دامت ایامه مشرقه مشرقه، بعد از قبول تحیت و آفرین وافر و ثناء وافی،
 عذر کهنتر را وقت ادای ایراد این خدمتِ مطول از حضرت شریف ^{۱۷} مجلس ^{۱۸}
 اسمی انور لازال منورا تمهید درخواهد، ان شاء الله تعالی.

سعادتی که ثمره نهال آن ابدالدهر و بهیسیس الیالی بر دوحه بلند نامی به

مکارم و معالی دیدار آید ^{۱۹}، نثار ^{۲۰} و ایثار روزگار منور ^{۲۱} مجلس اسمی، امیر اسپهسالار ^{۲۲} ^{۱۵}
 اجل اعدل کبیر مطاع: سیف الدولة والدین، ناصر الاسلام و المسلمین، ملک
 الامراء العادلین، عده الخلفاء المهتدین ^{۲۳}، عمدة اعظم السلاطین، غیاث ^{۲۴}

- | | | |
|---------------------------|---------------------|--------------------|
| ۱ - شا / ندارد | ۲ - شا / + ماند | ۳ - شا / ندارد |
| ۴ - لا / بی نهایت | ۵ - شا / دولت خانه | ۶ - شا / گشته |
| ۷ - شا / ایام است و السلم | ۸ - لا / + و السلام | ۹ - لا / نافقه |
| ۱۰ - شا / شریفه | ۱۱ - لا / ندارد | ۱۲ - لا / و ما؟ |
| ۱۳ - لا / ندارد | ۱۴ - شا / سپهسالار | ۱۵ - لا / المهتدین |
| ۱۶ - لا / عان | | |

الحجيج والحرمين ذوالستعادتین باد. وحوادث آسمانی ونوایب^۱ زمانی ازروزگار
انور مدفوع و مصروف^۲، وحسبنا الله وحده ابدا، والصلوة علی النبی^۳ محمد
۳ وآله اجمعین^۴.

این نامه به دربند نوشته بود

به رئیس اجل^۱ اخص مویّد کافی محقق علاء الدّین، مجدّد الاسلام،

کامل الزمان، عین الفضلاء، صدر الشریعة، شمس الاکابر،
محمد بن احمد المستوفی المروزی رحمه الله^۳.

المستمسک بعروة فضایله والغریق فی بحار فواضله^۲

حمد الله تعالى مفتتح الکلام والعجز^۳ عن کنه^۴ وصفه^۵ غاية الاوهام،
والصلوة علی^۶ الهادی الی دار السلام محمد المصطفی^۷ وآله البررة^۸ واصحابه
الکرام^۹.

اما بعد این تحیت^{۱۰} که قاعده^{۱۱} صلة الرحم است و داد را، و سبب^۹
حبل المتین اتحاد را^{۱۱}، نموده ای است از سر انشراح صدر^{۱۲} و ارتیاح خاطر،
و نتیجه ای است^{۱۳} بعد از نفثه المصدور از داهیه^{۱۴} دهر داهر، و خلاصه ای است^{۱۵}
از صفای انفاس و شمول استیناس. بعد از تواتر صعدا به فقدان سعداء الحق^{۱۶} ۱۲

۱- پا / رحمه الله علیه رحمة واسعة ۲- شا / از « این نامه به ... » ندارد

۳- لا / التصور. س / عجز ۴- شا / ندارد ۵- شا / معرفته

۶- لا / + محمد ۷- لا / « محمد المصطفی » ندارد ۸- شا / « البررة »

ندارد ۹- پا / + السلام ۱۰- شا وس / + صادر است از سر حقایق

شهاد و سرقد اصفیا الحق ۱۱- شا وس / از « که قاعده ... » ندارد

۱۲- لا / ندارد ۱۳- لا / « نتیجه ای است » ندارد ۱۴- شا / از

« بعد از نفثه ... » ندارد ۱۵- شا / « الحق » ندارد

مورد نفس صافی است^۱ چون صبح سالکان ، و وارد انس^۲ طیب است^۳
 چون^۴ صبح^۵ عاشقان . (۶ ب) طلایع یمن از یمنِ سانح ، قوافلِ یسر از یسار
 ۳ بارح^۶ . غنچه^۷ امانی ، منفق ؛ صبحِ آمال ، منفلق . طارقِ سعادت ، مرحباگوی .
 داعیِ بخت ، صبحِ حکمتِ الله خوان . مخاطبِ وقت^۸ ، سلامِ علیک در زبان . این
 همه فتوح^۹ چیست ؟ وظایف لطایف ربّانی . این همه نزل^{۱۰} چیست ؟ فواید
 ۶ مواید^{۱۱} رحمانی^{۱۲} . اهلِ صورت گمانی برند که مگر^{۱۳} خاقانی را از جنبشِ اعلام
 و شهور و اعوام ، یا^{۱۴} از تأثیر دورنگی صبح و شام^{۱۵} ، بشارتی متجدّد شده است ،
 یا بشاشتی ظاهر گشته ، یا از جامه خانه^{۱۶} فلک^{۱۷} خلعتی بر قدش دوخته اند ، یا از
 ۹ سلیح^{۱۸} خانه^{۱۹} روزگار تیغی در برش^{۲۰} همایل کرده . لا^{۲۱} والله ، اونه مرد آن باشد
 که به چنین زخارف ، که چون^{۲۲} عهدِ گل و عشرت^{۲۳} مل مجازی باشد^{۲۴} .
 خود را چون غنچه^{۲۵} گل و پنجه^{۲۶} سرور عنا وار^{۲۷} برافروزد یا برافرازد . اما
 ۱۲ عزیزی^{۲۸} به کند ایادیش به خود در^{۲۹} می کشد^{۳۰} ، روی افروخته از تنگی
 کندمست . بزرگی^{۳۱} به دست مکارمش به عرش بر می کشد ، قد افراخته از قوت

۱ - س / + متلذذ	۲ - شا / + متلذذ	۳ - شا / « طیب است »
ندارد	۴ - شا / چو	۵ - شا / صبح
۶ - شا / یمن ... ندارد	۷ - شا / هاتف غیب	۸ - س / نزل
۹ - لا / ندارد	۱۰ - شا / مواید فواید	۱۱ - لا / روحانی
۱۲ - لا / ندارد	۱۳ - شا / از « از جنبش اعلام ... » ندارد	
۱۴ - شا / + یا از جنبش اعلام شهور و اعوام	۱۵ - لا / ملکی	
۱۶ - شا / سلاح	۱۷ - لا / زیرش	۱۸ - س / « لا » ندارد
۱۹ - لا / کچون	۲۰ - شا / صحبت	۲۱ - شا / بود
۲۲ - شا / « رعنا وار » ندارد	۲۳ - شا / بزرگی	۲۴ - لا / « در »
ندارد	۲۵ - پا / می کشید	۲۶ - شا / مهتری

کشش است . دل شمیده^۲ رمیده‌اش را حرزی ساخته‌اند^۱ . خاطر شوریده^۲ بشولیده‌اش^۳ را^۴ نشری^۵ کرده‌اند^۶ . آن حرز چیست؟ آن نشره کدام است؟ تحفه^۷ نظم و نثر^۸ مجلس مانوس^۹ خواجه^{۱۰} اجل^{۱۱} اخص^{۱۲} موید کافی، محقق افضل^{۱۳} مفضل . برادر^{۱۴} علاء الدین ، مجدالاسلام ، کامل الزمان^{۱۵} ، مهذب الدول^{۱۶} ، عین الفضلا و عصرهم^{۱۷} . سید^{۱۸} الکفاة و سندهم^{۱۹} شمس الاکابر و اکفاهم^{۲۰} ، صدرالشعرا و ملجاهم^{۲۱} ، که جسمش چو اسمش مدیدالظل باد، و عمرش چون^{۲۲} عقلش مخلد الذات^{۲۳} . بالله که اگر ممکن شود که جان رفته^{۲۴} باز آید^{۲۵} ، دست آویز ازین لطیفه^{۲۶} انوار توان ساخت^{۲۷} . و اگر صورت بندد که عمر گذشته را دریابند . پای بند^{۲۸} ازین صحیفه^{۲۹} اسرار^{۳۰} توان کرد^{۳۱} . الحق^{۳۲} نظمی که ینفلق^{۳۳} منه الجبال^{۳۴} کما انفلق البحر^{۳۵} . والحق^{۳۶} نثری که^{۳۷} ینشق منه السماء^{۳۸} کما انشق القمر^{۳۹} ، اقول و ایم الله تعالی ثم بحیاته و نخیاته و اریحیاته^{۴۰} ، که نتایج قریحه^{۴۱} زاهره‌اش

- | | | |
|---|--|-------------------|
| ۱- شا / کرده‌اند | ۲- شا / پڑولیده | ۳- شا / شوریدش |
| ۴- لا / ندارد | ۵- شا / نشره‌ای | ۶- شا / ساخته‌اند |
| ۷- س / محمد بن احمد الطوسی که کاتب حروف است | ۸- شا / + صدر عالم | |
| ۹- شا / ندارد | ۱۰- س / از « مجلس مانوس ... » ندارد . شا / از « کافی | |
| محقق ... » ندارد | ۱۱- شا / « کامل الزمان » ندارد | ۱۲- شا / مهذب |
| الدولة صدر الزمان | ۱۳- شا / از « عین الفضلا ... » ندارد | |
| ۱۴- شا / اکفی | ۱۵- س / از « علاء الدین مجد .. » ندارد . شا / از | |
| « و سندهم ... » ندارد | ۱۶- شا / چو | ۱۷- لا / + باد |
| ۱۸- شا / + را | ۱۹- شا / آورند | ۲۰- شا / کرد |
| ۲۱- شا / پای بندش | ۲۲- لا / انوار | ۲۳- شا / ساخت |
| ۲۴- لا / « والحق نثری که » ندارد | ۲۵- لا / از « اقول و ایم ... » ندارد | |

برخاطر این^۱ ضعیف متنکروار و غریب متنکس سار^۲ موقفی دارد ، که ورای
 آن مطیة^۳ و هم را گذاری^۴ نماند، و هر لحظه با خود می گویم: اِنْ هَذَا اِلَّا سِحْرٌ
 ۳ یوثر* ، ان هذا اِلَّا سحر^۵ مبین^۶. و در حضور هم^۷ شهریان و اصدقاء^۸ کرام^۹
 که حاضر می شوند^{۱۰}، آن مشرفه^{۱۱} را، به خودی خود، به ارفع الصوت^{۱۲} از برای
 ارشاد انشاد می کنم. و چون به اسم مبارکش می رسم^{۱۳} اِجان را در لب می آرم^{۱۴}،
 ۶ تالِب را به شکل میم می گردانند، و بردایره^{۱۵} میم محمدی بوسه می دهد.

أَمْرٌ عَلَيَّ جِدَارٍ دِيَارٍ^{۱۲} لَيْلِي^{۱۳}

أَقْبِلُ ذَا الْجِدَارِ وَ ذَا الدِّيَارِ^{۱۴}

۹ می گفتند که قرصه آفتاب^{۱۵} باز بر سر^{۱۶} صفر آمد ، و عالم صفر را^{۱۷}
 چون بیت المعمور معمور گردانید . و فصل ربیع چون فصل ربیع بر جهان
 پاداشت در خزاین کرم برگشاد^{۱۸} . و پیکر ایام، که سقیم الحال شده بود ،
 ۱۲ صحت اعتدال بازیافت ، و حامله نبات زه^{۱۹} رحم بگشاد ، و از آن مشیمه به
 مشیت قدرت^{۲۰} ، ریاحین چون طفلان^{۲۱} یک روز^{۲۲} سر بیرون کردند^{۲۳} .

۱ - لا / ازین ۲ - لا / متنکس وار ۳ - شا / گذری

۴ - س / « الاسحر » ندارد ۵ - لا / « ان هذا الا سحر مبين » ندارد

۶ - لا / افاضل ۷ - لا / ندارد ۸ - شا / « که حاضر می شوند » ندارد

۹ - شا / « به ارفع الصوت » ندارد ۱۰ - لا / + رسم ۱۱ - شا / می آورم

۱۲ - پا / ندارد ۱۳ - لا / + الی آخره ۱۴ - لا / از « اقبل ذا... »

ندارد. شا / اقبل ذالجدارا و ذالجدارا. ندانم آن خطه را به مصرفرو نهم یا به یمن

این قدر می دانم که هر صبحدم... الخ ۱۵ - پا / + است

۱۶ - لا / « سر » ندارد ۱۷ - پا و س / صفرا ۱۸ - شا / بگشاد

۱۹ - لا / ره ۲۰ - شا / قدر ۲۱ - لا / اطفال ۲۲ - لا / ندارد

۲۳ - شا / کرد

- آری^۱، غنچه گل پیشقراول^۲ باشد. ازین جاست که^۳ چون^۴ از مشیمه بیرون آید^۵، خون آلود تواند بود. مجلس باغ، آراسته گشت^۶. نرگس^۷، مجمر بر سر گرفت. بنفشه، حلقه در گوش نمود^۸، لاله، گلغونه^۹ برگرد نقطه خال بر نهاد. ۳ گل، به شاهی بنشست، کمر^{۱۰} در بست. عندلیب، (۷ الف) از سر سرو شعر خاقانی سراییدن گرفت. می شنوم که چنین است، اما ندیده ام که در کنج خانه^{۱۱} علی نجار زمن^{۱۲} گشته ام^{۱۳}. در ظل ظلمات ظم شروان افسرده مانده ام. آن^{۱۴} ۶ بهار طبع^{۱۵} است^{۱۶}. من آن ندانم. دانم که بهار عقل ما^{۱۷} نظم و نثر^{۱۸} خواجه^{۱۹} علاء الدین است. الحق حکمای صالح به بهار طبع فرو نیابند. پیداست که نگار خانه طبع چند است و تا کجاست. به^{۲۰} بهار عقل میل دارند که نشو و نما از فیض ازل^{۲۱} دارد، و ماوراء الافلاک زاد^{۲۲} کینه اوست. بالله که تا بدین بهار جان افزای رسیده ام^{۲۳}، از آن بهار جهان آرای یاد نیاورده ام. ولاریب چنین تواند بود.

۱۲

مَنْ شَاهَدَ الْحَقَّ لَا يَلْتَفِتُ إِلَى الْبَاطِلِ، وَبَصْدَهَا تَتَبَيَّنُ الْأَشْيَاءُ.

اگر نقد آن بهار بر^{۲۴} عوام رایج است، گو می باش. که نه این بهار

۱- لا / از آن	۲- شا / بیشتر لعل. س / بسر لعل. لا / پیشر اول	
۳- شا / + طفل	۴- شا / ندارد	۵- شا / جدا شود
۶- شا / شد	۷- س / + مخمور	۸- شا / کشید
۹- شا / گلگونه	۱۰- شا / + زر	۱۱- شا / فقر
۱۲- شا / زمن وار	۱۳- شا / نشسته ام	۱۴- لا / از
۱۵- لا / طبیعات	۱۶- لا / ندارد	۱۷- لا / «ما» ندارد
۱۸- شا / + فلان	۱۹- شا / ندارد	۲۰- لا / ندارد
۲۱- شا / اول	۲۲- شا / زاده	۲۳- لا / رسیدم
۲۴- لا / ندارد		

بر^۱ خواص^۲ کم از آن است. اینجا بستان حروف است. هراقی. سروی است؛
 و هرهمزه ای، بنفشه ای^۳؛ و هر میمی، چشم عبهری است^۴؛ و هر عینی، دهان
 ۳ غنچه ای، از سحاب فضل تربیت یافته^۵، از شمال علم^۶ قوت^۷ نما گرفته^۸. از آفتاب
 ضمیر نضج پذیرفته^۹. درین وصافی بودم که هاتنی از گوشه سر پرده^{۱۰} دل^{۱۱}
 آواز داد که: خاقانیا. ادب نگاه دار، شرط حرمت بدان. شرم نداری که بهار
 ۶ عقل^{۱۲} را به بهار طبع^{۱۳} تشبیه کنی. که مادام^{۱۴} طراوت^{۱۵} آن یک هفته بیش
 نتواند بود. و اگر نتیجه ای در ظرف دارد، که به طبّاحی آفتاب پخته شود.
 یک زمستان بیش^{۱۶} ندارد. باری ازین بهار گوی که عهد^{۱۷} شکوفه اش
 ۹ مدید العمرست، و ثمراتش^{۱۸} تا ابدالدهر^{۱۹} بماند. باری تعالی آن سلاله^{۲۰} جلالت
 را که از^{۲۱} ماء معین آمده است. نه از ماء مهین، عالی الکعب^{۲۲} دارد، تا به
 واسطه بیان و بنان. این^{۲۳} بهار باقی به سایه پروردگان محنت و افسردگان^{۲۴}
 ۱۲ ظلمت می فرستد، و ارحام مودت را اتصال می کند. گفته اند که کافه شروانیان
 را از خاک در بند و بال رسیده است. مرا باری جز شرف نمی رسد، که همه
 تریاق فاروق و کبریت احمر از آن خطّه یافته ام. ندانم که^{۲۵} در بند^{۲۶} را به مصر

- | | | |
|------------------------------------|---------------------------------|-------------------------|
| ۱- پا / به | ۲- شا / «بر خواص» ندارد | ۳- لا / + است |
| ۴- شا / «است» ندارد | ۵- شا / دیده | ۶- لا / آفتاب ضمیر |
| ۷- شا / یافته | ۸- لا / از «ضمیر نضج ...» ندارد | |
| ۹- شا و س / از «از گوشه ...» ندارد | ۱۰- لا / طبع | |
| ۱۱- لا / عقل | ۱۲- شا / پای دام | ۱۳- شا / ندارد |
| ۱۴- لا / به | ۱۵- لا / مدد | ۱۶- س / ثمره اش |
| ۱۷- لا / ابدالابدین | ۱۸- شا / سلاله | ۱۹- لا / ندارد |
| ۲۰- لا / عالی اللعاب | ۲۱- شا / چنین | ۲۲- شا / زمین مانند گان |
| ۲۳- شا / + آن خطه | ۲۴- شا / ندارد | |

فرونهم یا به یمن^۱؟ این قدری دانم که^۲ هر صبحدم^۳ که طلایه بان خورشید^۴ کله^۵ گوشه برگوشه^۶ کهسار زند، من شکسته بسته روی^۷ از سوی آن معهد مکارم و مربع اکابر کنم^۸، و بعد از یا حی و یا قیوم این کلمات^۹ بر زبان رانم که «اِنِّیْ لَا جِدُّ»^{۱۰} ریح یوسف^{۱۱}*. و از پی^{۱۲} عقد دعا، این مناجات را سر باز کنم که: الهی، آن یوسف^{۱۳} معالی و اویس^{۱۴} معانی^{۱۵} را که با ما از در مواخات^{۱۶} در آمده^{۱۷} است. به منتهای مقصود برسان^{۱۸}. و آن^{۱۹} دریای زاجر مفاخر را که چندین^{۲۰} هزار^{۲۱} جواهر غیبی در صدف حرف^{۲۲} و صوت ما را^{۲۳} هدیه کرده است، از مخاطره^{۲۴} دریا^{۲۵}، که قصد آن دارد، نگاه دار، و به راحت^{۲۶} ساحت^{۲۷} به ساحل^{۲۸} مرادش بازگردان^{۲۹}.

۹

پس^{۳۰} من که^{۳۱} در طریق نثر این دست^{۳۲} برد توانم نمود، اگر زحمتِ نظم در میان نیاوردم^{۳۳}، دانم که خاطر اشرف^{۳۴} نییچد، که «الشعر بالشعر و با^{۳۵}». بل^{۳۶}

۱- لا / + اما	۲- لا / از «این قدر...» ندارد	۳- لا / صبحدسی
۴- شا / روز	۵- شا / + بدان جانب آورم	۶- شا / از «از سوی
آن...» ندارد	۷- لا / کلمه	۸- شا / + نفس الرحمن انی لاجد
۹- شا / + بعد	۱۰- شا / ندارد	۱۱- شا / اویس
۱۲- شا / یوسف	۱۳- شا / معالی	۱۴- شا / + قدم
۱۵- شا / نهاده	۱۶- شا / ندارد	۱۷- شا / + معارف الهی ست
برسان و آن	۱۸- شا / «هزار» ندارد	۱۹- شا / + به ما
۲۰- شا / «و صوت ما را» ندارد	۲۱- شا / دریایی	۲۲- شا / راحتش به
۲۳- شا / «به» ندارد	۲۴- شا / + برسان	۲۵- شا / «مرادش
بازگردان» ندارد	۲۶- شا / + چو. س / + چون	۲۷- شا / ندارد
۲۸- شا / نیاورم	۲۹- شا / انور	۳۰- شا و س / + و صلی الله علی
سید الانبیاء محمد المصطفی وآله واصحابه اهل الصدیق والولا وعلی الرسل والانبیاء		
و مسلم تسلیم کثیرا اهدا	۳۱- شا / ندارد	

- این تشریف مرا با آن مجلس بزرگوار جنبش مصافات به غایه الغایات رسیده بود. از بس که (۷ ب) آن زبده ارباب حقیقت و سلاله اصحاب طریقت، امیر عارف، ندیم الملوك ادام الله جماله از ورای مناقب با کمالش. شاهراه گوشم را به جواهر مشحون و مشجر گردانیده بود. و شجره‌ای است به حکم قرابت درست کرده، که شعبه‌ای^۱ است از آن دوحه مبارک، تا اکنون که خواجه امام عالم
- ۶ فاضل مفضل، عقیف الدین، متدین الاسلام، افصح الزمان، ساحر البیان. تاج البلغا احمد الغزنوی دام تائیده رسیدن چندان شکر بالغ الامد و المدی از آن قرّة العین روزگار باز گفت، به خدایی خدای که چنان متعجب بمانده‌ام از آن
- ۹ شرح بلیغ که می‌داد، که ببخود شدم. پس کلمه الحمد لله بر زبان راندم، گفتم: خدایا، شکر ترا که هنوز بر بساط خالک مکر می هست که نام مکارم زنده می‌دارد، و صفحات فتوت را تازه می‌گرداند. حق تعالی از چشم حوادثش مصون دارد،
- ۱۲ و به مقتضای سعادت و مبتغای ارادت برساناد. طوعه و فداء الخاقانی^۲.

* * *

خواجۀ حکیم فاضل رشیدالدین، مجد الحکما شرف الشروان، محمود
الطیب اسعدالله جدۀ وابد مجده، سلام و دعائی که نتیجۀ خلوص و اخلاص
است، قبول فرماید. اگر وقتی به شکسته دلی خبر تسلیت^۳ نامه فرستادی، گویی
جناب شرفش را چه زیان رسیدی؟ عذر ارتعاش دست آرد. ای آزاد مرد،
فدیناک بالنفس والروح، چو در کمال فصل الشباب و رونق چهل سالگی مرتعش
باشد، به هشتاد سالگی چه خواهد کرد؟
۶

بیت

اذا الفی ذمّ عیسا فی شبیة ماذا یقول اذا عصر الشباب مضی
با این همه خدایش در کنف عوائی دایم الخلود گرداناد. داعیه و فادیه
الخاقان^۱.

* * *

- جانب کریم اجلّ، اصیل الدّین، واسطه عقد الاجّلا، سیّدالازکیا،
ابوجعفر السجّزی البسه الله خیر الحبور واجلس علی سریر السّرور، مرجع ثنا و تحیّت
۳ است، چنانکه ملجاء اهل فضل و حکم است، بالله که از حمد سیرت و صفای
سریرت او عاشق شده ام. باری تعالی باعنه مسرت و مبرّت، وداعیه معرفت
و نصرت بر اعدای او موفق دارد. درین ساعت که این تحیّت تحریر افتاد، صدر
۶ امام اجل مقتدی، وحید الدّین، قدوة الحکما، مرید الفضلا، مرشد الفلاسفه الی
سبیل الهدی، عثمان بن الامام الاعظم عمر، سیّدی وابن عمّی و مفرّح غمی ابّده
الله علی قدره و انشراح صدره، اشارت فرمود که باید که سلامی به مجلس
۹ مانوس علاء الدّین فدیته نویسم. بر حسب اشارت او این سطرّی سه چهار نوشتم.
اگرچه در پایان افتاده است، عنوان شرف و فهرست سعادت است. الله الله، که
سلام و تحیّت از وحید الدّین، آن بزرگ علاء الدّین، تبجّح کند. حقّ تعالی
۱۲ آن بزرگ را به اجتنای ثمرات السّهی مصروف داراد، بمنّه و جوده.

این نامه به حضرت سید اجل^۱ ، امام مطلق ، شرف الدین ، رکن الاسلام الهروی فرستاده بود^۲ .

- ۳ حرم مجد و معالی ، موكب عالی امیر سید اجل^۳ مرتضی : صدر معظم مقتدی^۴ ، امام مطلق ، الهادی الی الحق ، شرف الدنیا (۸ الف) والدین ، ركن الاسلام والملة بالبراهین ، بضعة سید المرسلین ، فلذة یعسوب المسلمین ، مفتی الخلفاء المهتدین : معتدی الخلفاء المعتدین ، عمدة الملوك والسلاطین : مستمسك الخلافة ، مستند السلطنة ، سید سادات العرب والعجم ، علامة علماء العالم ، عاصم السنة ، قاصع البدعة ، اول اوتاد الطریقه . افضل افراد الشریعة ، حجة الحق^۵ ، فاروق الفرق ، متبوع المحققین ، ينبوع الیقین ، بجماد الزمان ، صادق الدوران ، باقر العبادہ ، کاظم الزهاده ، من اکرم المحاتد و اعرق الاعراق ، صدر خراسان ، قدوة العراق در احياء مكارم و معالی ، و اکرام اکرام و اعالی ، ابدالدهر بخیس اللیالی قبله سعادات و قبله گاه سادات^۶ باد . ذات مقدس مرتضوی که صورت ۱۲ روح مشخص است و عقل ملخص ، از مویقات اوقات در مختلفات آفات مرفه بال و منزّه حال باد .

- ۱۵ خادم سلام و خدمت و ثنا و مدحت چندانکه در گریبان آسمان و دامن زمین نگنجد ، بر تو اتری فرستد ، و به چشمه حیات غره زاهره ، که کوثر و سلسبیل از آن مجتذب و مجتلب است ، به غایت متعطش می باشد . و در تأسف باز مانندن اتصال به خدمت ، قطرات اشک عبرات بر صفحات و جنات می ریزد . ۱۸

چه آن زمان الفت چون مورد ورد و موعد عید نزدیک آن مغتنم بود . همانا که لذت احباب و فاکههٔ شباب و طراوت باکورهٔ الحیات داشت ، که دیر رسید وزود گذشت ، و به درنگ آمد و به شتاب رفت . سقى الله تلك الايام ندا ولها بين الناس . وهذا فصل لا ینقضى الى يوم الفصل .

القاب وزیر خواجه روشن دل ملک پرور میمون لقای عدل گستر عدو بند ولی نواز دشمن سوز دوست ساز درست عزم جازم حزم ، جامع درایت و فراست ، مودعی حق وزارت و سیاست ، موید العلم و العلم ، صاحب السیف والقلم ، نشانهٔ جهان در ملک داری ، یگانهٔ عالم در دین پروری ، دانای مکنون صفایر در فصل خصومت و داوری ، رایش در روشنی رشک خورشید خاوری ، عزم جزمش قائم مقام اسکندری ، سر آمدهٔ جهان ، بی نظیر از نظرا و اقران ، ادام الله ظل ظلاله و افاض علی اولیایه فیض نواله .

ابن نامہ بہ امام امجد عالم بارع محقق ، شمس الدین ، شہاب
الاسلام ، فرید الایمۃ ، وحید العلماء البلقانی فرستاد.

- ۳ تمسکی بعروۃ مکارم اللہ تعالیٰ اخدم جناب المجلس السامی ،
سیدنا الحبر الامام الامجد العالم البارع المتقن ، المعن المفن ، الجامع المبرهن ، المحقق
الاروع ، المفلح المصقع الکبیر ، شمس الدین ، شہاب الاسلام والمسلمین ، صفوة
الخلفاء المہتدین ، مہجۃ اعظم السلاطین ، ناصح الملوک المقسطین ، فرید الایمۃ
۶ المہتدین ، وحید العلماء المرشدين ، فخر الرواة المحدثین ، ذخیر السادات المحدثین ،
طلاع انجد الحقایق وسیف نجدتها ، واضح ابجد رموز و ابن بجدتها ، محبّر
الالفاظ ، فائق المعانی ، اصمعی الثانی ، ابی ذر زمانہ ، ابی عبید دورانہ ، و ابن درید
۹ اخوانہ ، اذا نبیل نبیل من کتائن ابداعہ اونثر نثر من خزائن اختراعه ، (۸ ب)
و ابن بحر کتانی نبیل من مکتون کتابہ ، و ابن نباتہ من قراح قریحتہ ، ساحر البیان فی
النظم والنثر ، سابق الرہان بلا کبوة ولا عثر . مالک رقاب الکلام ، صابی الایام ، ۱۲
مفخر الانام ، محی الفطن والآداب ، داود الحکما بالحکمة وفصل الخطاب ، ناسخ
ذوی الشیخان ، ناصح اولی التیجان ، مفخر آذریبجان لازالت صغایرہ مقتبسة -
الآثار عن انجاس الارزا وادناس الاوزار و خواطرہ مشرفة التواظر علی خفیات ۱۵
العیوب ومختلفات القلوب بسلام یعطر ارجہ لیدیہ ارجاء الارض واجواء السماء
وتحیة فیفیض نسیمها علیہ تسنیم الجنة العلیا اجلی و انور من ماء الخضر و نار موسی ،
وازکی و اطهر من کم مریم و حبیب عیسی ، کائنما من ضوء اخلاقہ المرصیة العلیا خلقت ، ۱۸

او من شیم شمائله الشما سرقت واقول:

شعر^۱

اهدیت روحی الی سعدی ولو قبلت

۳

روحی لقد بذلت لی الف ارواح

بالله که جای شرمساری است

مرکوب نه در خور عماری است .

۶

یا الله العجب ، باحریم^۲ عزّ مجلس سایی^۳ لازالت نعمته ولاشالت نعمته^۴

چه انبساط توان کرد به کسوتهای مختصر؟ واگر همه فضفاض کحلی باشد از پشت

۹ فلک اطلس بازگرفته^۵ ، یا عتالے صبح و شام بود از کارگاه بوقلمون^۶ باف

شب و روز^۷ بیرون آورده ، یاجبّه^۸ دیباج باشد که هر قل عظیم الروم به حضرت

مصطفی علیه السلام فرستاد ، یا قبای دبیق که نجاشی ، ملک حبش ، هم بدان

۱۲ حضرت سیادت هدیه کرد ، یا عمامه^۹ خمسین ذراع کسروی ، که آتش در آن کار

نکردی . و حقیقت است لاریب که مجلس سایی^{۱۰} شمس الدین^{۱۱} که عتاب و رقاء^{۱۲}

در ورق عتبه بوسان^{۱۳} مجلس^{۱۴} بزرگوارش^{۱۵} مثبت الاسم^{۱۶} است ، به عمامه^{۱۷}

۱- نسخه شهید علی پاشا و سپهسالار از اینجا آغاز می شود ۲- لا / «یاحریم»

ندارد ۳- شا و س / + خواجه امام متقن عالم میرهن محقق اروغ مفلق

مصقع شمس الدنیا شهاب الاسلام فریدالایمة المهدین وحید العلماء المرضیین واسطة

عقد اولی الالباب داود الخطبا بالحکمة وفصل الخطاب ابن نباته نبت من حدیقه واین

بحرالکنانی سهم من کثانته جاحظ الزمان مفخرآذریبجان لازالت ایامه مشرقه

۴- شا و س / از « لازالت نعمته ... » ندارد ۵- س / بیرون آورده

۶- شا / روز و شب ۷- شا / از « یاجبّه دیباج ... » ندارد

۸- شا و س / چه ۹- لا / و برقاء ۱۰- شا / عتبه نشینان

۱۱- شا / + او ۱۲- شا / ندارد ۱۳- لا / منیرالاسم

بیضا و اِعتابِ ملون^۲ فرستادن عتاب نماید^۳، بل که عیب فرماید^۴. چه خود شمس جهان تاب نسبیج^۵ و حد افلاك، و نسبیج^۶ پوش پیکر خاك است.

بیت

۳

والفجر دلیل رفعت تست و الشمس طراز خلعت تست.

آیات الشمس که آیات «والشمس» کنز و حرز عالمیان است و لافخر،

چه به حقیقت شمس را برهنگی زی و زیور تمام است. به کسوت اکسون سحاب^۷ ۶
اغبر حاجتمند نیست.

آینه از دست بفکن کز صفا پشت دست آینه روی تو بس^۸

۹ اما سنتی معتادست که هر موجودی به قدر وسع با شمس عالم افروز

انبساط را جهد المقلی وجدّ المعتلی فرا پیش گیرد. تجاسر سبزه^۹ خود روی معلوم
است. قطرات ژاله^{۱۰} سحر گاهی، چون صغار لالی، از اذیال کبار کیالی بستانند و بر

سر گیرد، و خواهد که بامداد نثار شادروان زرین سلطان نجوم سازد^{۱۱}. و احزنا ۱۲

حربا که چون آشیان هدهد، رایحه^{۱۲} منتنه دارد، به چه^{۱۳} زهره^{۱۴} با زهرة الدنیا^{۱۵}

و غزاله^{۱۶} زهرا، که بلقیس سبای سنای سماوی است، و بوسلیمان سحر گاهی^{۱۷}

مبشر قدوم او، گستاخی^{۱۸} ملاحظت تواند نمود؟ یا نیلوفر به^{۱۹} کدام نیل و فر^{۲۰} ۱۵

با نبیر اعظم، که هم خانه^{۲۱} مسیح مریم^{۲۲} است، دعوی معانقت تواند کرد؟ یا

۱- شا و س / «عمامة بیضاء» ندارد ۲- شا و س / ندارد

۳- شا / فرماید ۴- شا / از «بل که...» ندارد ۵- لا / مسیح

۶- س / ندارد ۷- دیوان خاقانی / چاپ دکتر سجادی. ص ۶۲۲

۸- شا / از «تجاسر سبزه...» ندارد ۹- شا / «به چه» ندارد

۱۰- شا / ندارد ۱۱- س / العیوة ۱۲- لا / صبحگاه

۱۳- س / را بستاخی ۱۴- س / با ۱۵- لا و س / ندارد

لبلاب برب لب آب با سرخیل کواکب گیتی^۱ تاب، که یوسف مصر چهارم
 (۹ الف) افلاک است، و روزی^۲ ده اخوت^۱ اجرام علوی و سفلی^۲، لاف
 ۳ معاشقت تواند زند؟ بلی، چون مفتیان ولایت فتوت را سنت نرفته است که
 از چنین انبساطات، کهتران را زجر کنند، «فلنا الانخراط فی سلك الانبساط».
 اگرچه عمری از غمار اهل شروان معهود است^۳ به شوخ رویی و استیاء، دلیری
 نمودن^۴ هم هست، لاجرم درخشک^۵ سال مال و آمال به چنین رش و رشع^۶
 فتح الباب کرده آمد، و از دیده ابر^۷ وار از تصاعد بخار خجلت سیلاب^۸ بعد سیل ریخته
 شد. اگر اخلاق مرضیه^۹ مجلس سامی^{۱۰} شمس الدینی^{۱۱} لازالت انوار فضله شایعه^{۱۲}.
 ۹ شمس وار بر ظلمت خجلت^{۱۰} کهتران^{۱۱} دامن صفح^{۱۲} فرماید در کشیدن، غایت
 رعایت کرم و اکرام تواند بودن. لازال منعما مانا ببذل الكثير و قبول الیسیر^{۱۳}.
 سعادت مجلس سامی، خبری امامی عالمی، معنی مفنی جامعی، مفلقی
 ۱۲ مصقمی، شمس الدینی، شهاب الاسلامی، فرید الایمتی، وحید العلمانی، ملک الوعاظ
 و سید الخطبانی، مالک رقاب الکلامی، صابی الایامی ابد الدهر باد، و استظهار
 به ادامت کرامت ربانی مجیس اللیالی حاصل، بمحمد امام المتقین و آلہ الطاهرین
 ۱۵ و حسبنا الله وحده ونعم المعین^{۱۴}.

۱- شا / اخوه. س / ندارد ۲- لا / گشته ۳- شا / + تجاسر
 ۴- شا / از «به شوخ رویی...» ندارد ۵- س / رشع و رش ۶- شا و
 س / مضیئه ۷- شا و س / «مجلس سامی» ندارد ۸- س / + وار
 ۹- شا / از «لا زالت...» ندارد ۱۰- شا / خجلت ۱۱- شا / کهتر
 ۱۲- س / + کشیدن ۱۳- در نسخه س نامه در اینجا به پایان می رسد.
 شا / + حسبنا الله وحده ابد. لا / بقول الیسیر ۱۴- شا و س / از «سعادت
 مجلس سامی...» ندارد

این نامه به امیر حکیم ، امام عالم کبیر بصیر متبحر ، عین الدّولة

والدّین ، عوذ الاسلام والمسلمین ، مفتی سلاطین الفطنه ،

ما حی العلات زنجانی فرستاد.

۳

- عدتی مکارم الله تعالی جناب مجد مجلس سامی ، امیر حکیم ، امام عالم ،
ابرع اورع ، اروع نحریر ، موثر کبیر ، معن مقن بصیر ، محقق متیقن متبحر ،
مدقق مبرهن مستقر ، عین الدّولة والدّین ، عوذ الاسلام والمسلمین ، مستمسک
الملوک المقسطین ، حرز اعظم السلاطین ، محیی اساطین الحکمة ، مفتی سلاطین
الفطنه ، حامی الاسطقتسات ، ما حی العلات ، حافظ الاشباح ، حاضن الارواح ،
امام الحکماء بالبراهین ، ملک الاطباء المنتهین ، افیق الدّوران ، مسیح الدوران ،
وجیه العراق ، وحید الآفاق ، ذوالمحامد من اکرم المحاتد ، به خواصّ ده انامل
شریف در اصلاح حالات بسیط ، که سریان شریان را گفته اند ، و تعدیل هشت
مزاجات متضاد ، و ترتیب هفت ولایت ممالک اجساد ، و ترتیب شش استوار که
اسباب ضروری خوانند ، و تقویت پنج جاسوس حقیقی ، و مراعات چهار رئیس
جسمانی ، و حفظ (۹ ب) سه پادشاه روحانی ، دومر دمه چشم آفرینش و تک دانه
عقد روزگار باد ، و ذات شریف مجلس سامی ، که علق نفیس یک فطرت است ، که
« اوّل ما خلق الله العقل » و محصول دوشاه ، و مهین نتیجه سه اعراض ، و طراز
کمال چهار علت ، و منتهی ادراک پنج مدبرک باطن ، و روی بازار شش روز
خلقت ، و مصباح زینت هفت مشکاة سماوی ، و ناقد عیار شناس هشت معنی

۱۸

عقول، که اول آن اتفاق متکلمان است، و اوسط و آخر: اصلاح محققان، و تأویل شناس نه آیات حواس، که خواص بصیرت راست، و شناسایی ده ۳ مقولات منطقی، که ارباب حقایق خوانند، از هجوم نکبات آسمانی و لزوم لزبات زمانی امد الایام و بحیث اللیالی محروس^۱ حال و معصوم باد.

کهنتر مخلص، که مخلص ثناء مراسم شریف مجلس سامی کرده است، سلام و تحیات به اندازه صد هزار مواد اریحیات^۱ و امداد حیات که در آن یک دور روز نزول به صقع زنجان حقه الله بالعدل والاحسان از جانب مجد مجلس سامی مجده الله و اسماء یافته است، بردوام می فرستد. و از نوشتن این کلمه یک دور روز که بی اختیار ۹ خاطر بر زبان قلم بگذشت، لعمر الله که خویشتن را خرده ای بزرگ می نهد: بل کبیره ای عظیم می داند. چه استدراک خلل اسباب که در خلال احوال احباب دیدار آید، به مدت مدید و امد بعید و طرف زمان و ظرف مکان نسبت ندارد. ۱۲ هبوط آدم، آرایش خلافت را چنانکه «وَنُنَزِّلُ مِنَ الْقُرْآنِ مَا هُوَ شِفَاءٌ وَرَحْمَةٌ* وَصُعُودُ عِيسَى چنانکه «إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ**» کان قد تقدیر کنند و میسر گردانند. نقش. ۱۵ بند قدرت به شش روز شیب و بالای کائنات را، یعنی ملکوت السموات والارض، تصویر کرد، توانست که به یک دم ایجاد کند، اما جهانیان را در آموخت که. «الْعَجَلَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ وَالتَّانِي مِنَ الرَّحْمَنِ». عهد. ۱۸ گویان ذریت آدم را قریب هفت هزار سال برآمد، و هنوز شکر آن روز نتوانستند گزاردن. چراغ مجلسی یا شمع موکبی که شبستان حرم و بستان ارم را افروخته گردانند، از کمر شراره سقط زند به یک نفس برافروزند. قرص

- خورشید به نیم ساعت که به شرفه شرف اعتدال رسد، واهب حیات جمادات و مرتبی نوای نباتات^۱ و طوای حیوانات گردد، و به یک نفخه، که در نیم زمان صور دوام دمیدن گیرد. صد هزار قوالب خاکی رواتب روحی باز یابند. ۳ افلاق بحرو انشقاق بدر بردست (۱۰ الف) دو مرسل علیهما السلام به یک لمحہ بود.
- «وَمَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلَمْحٍ بِالْبَصَرِ*»، وَأِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ إِذَا أَرَدْنَاهُ أَنْ نَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ**». ۶ محاسب بیست در پنجاه اعنی کاف در نون به یک دم پیوندد. شست از آن جمله دقیقه کند و مرفوع گرداند. مقیمان صومرا در اعتکاف صوامع، و مسافر مواقیت را در اختلاف مواقف^۳ دریافت قبول شب قدر و روز عرفه، یک چشم زد تواند بود، که مرادات حاصل گردانند. ۹ زهاب چشمه حیوان برخضر به یک زمان دیدار آمد و باز پنهان شود. نقطه نطفه که از جنبش آتش اصلا ب، اصل آب زمین ارحام گردد، در ظلمات ثلاث به واسطه انوار اربعه عناصر به یک دم امتزاج پذیرد. گذشتن عبدالله بن ۱۲ عبدالمطلب بر بنت نوفل، و رفتن و به اتصال سعد به آمنه رسیدن، و نور نبوت و دیعه دادن و باز آمدن، و از بنت نوفل شنیدن که «مررت و فی وجهک نور ساطع فرجعت و لیس ذلک النور فیک» کمتر از ثلاث ساعتی بود. به یک زمان ۱۵ گشایش در آسمان بر خاکیان، صد هزار بسط ارزاق حاصل شود. به یک دم نوازش حرکات افلاک از نغمات دردناک، صد هزار قبض ارواح ظاهر آید.
- کمان کشان غمزه ترك ختنی کز کین گاه جزع یعنی، یاسج خزری اندازند، ۱۸ عرب شیفته گردد، و زنگبار شوریده. رخت هندوانه دل عاشقان به یک لحظه

۳ - لا / موافقت

۲ - در متن / امرنا

۱ - لا / نبات

۴ - لا / زهای آب

غارت کنند، وعاشق صاحب اخلاص را از خود خلاص دهند.

بیت

۳ لشکر غمزه تو را ن بگشاد با تو گفتن جهان جهان بگشاد

- نم چون مدت اتمام الامور به مدت دراز آهنگ متعلق نیست، تتمه
شفاء الصدور هم به عدت فراوان تعلق ندارد. ملح به درم سنگ و مشک به
۶ جو سنگ استعمال کنند. چه ملح، صلاح جسد جهانیان است. چون زیادت
کنند، فساد گردد. و مشک، مدد قوت نفسانی است، چون اضعاف آن دهند،
ضعف بر آورد. صبح شناسان را و صبح پرستان را از صبح صادق لمعای،
۹ و از مصفاة راق جرعهای جهت نشان را بس باشد. از فسون مفرمان یک دم
افاقت رسان، و از دست دوستان بر مغمشی علیه یک قطره گلاب افشان کفایت
کند. با تحفه بارگاه ملوک از هر ازهار که فصل ربیع بیرون دهد، از صدستان،
۱۳ با کوره ای، و از هر رزستان، غوره ای بسنده آید. در طی مناجات سهرگاهی،
صدمه صوت و زخمه حرف چه به کارست، و ختم (۱۰ ب) کردن چه حاجت،
که به یک ندای یارب از سر صدق مراد ابد یافته گردد. «خَطْوَتَيْنِ وَقَدْ»
۱۵ وَصَلْتَ پیش نهاد همه اصفیاست. سبی که پای دام دل عشق ورزان است،
و نسیمی که دست گیر جان نیازمندان است، از چشم آهو کرشمه ای، و هم از
آهو شمه ای باید. و این معانی را قراین و نظایر بسیار است، که این اشاره احتمال
۱۸ آن نکند. غرض ازین میبایست، عنبر خواستن از یک دو کلمه است، که بر
زبان قلم بگلشت، در معنی آن یک دوروزه مراعات که مجلس سماعی انا له الله
السعادات فرمود. چه آن یک دوروزه تعهد عیمی وار که در حق حواریان
۲۱ فرماید، و تفقد سلیمان آسا که درباره طیور واجب بیند، با هزار سال مراعات
ورعایت، که سلاطین ام و ملوک عالم تقدیم کنند، مقابل است و السلام، مع هذا.

کَلَه من کَهر به وسيلت آن تفقّد و تعهّد، گستاخ شده‌ام، لاجرم به ملبوس و مرکوب فرستادن انبساط مى‌کنم. و اگر دست‌رس داشتمى و مقدرت يافتمى و میسر شدى، و ایم‌الله که از آبنوس شب و روز تازیانه ساختمى، و از بوقلمون^۳ شام و صحر دستارچه بافتمى، و شیب آن تازیانه از حبل‌الورید کردمى، بل کز ذوابه^۴ مخدرات غیبى، که ابکار بهشت اند، و طراز دستارچه از زربفت چهره پرداختمى. یک‌گز نسبیج آفتاب که نسبیج و حد آسمان است، با این دستارچه و تازیانه^۵، خدمت دست شریف مجلس سامى را بشایستى. اما چون بر حسب نیت و امنیت، یمین را یسار نیست، یمین‌الله که خجالت حاصل است.

بیت

نه همت من به پایه راضى است
نه پایه سزای هتم هست
یارب چو ز همت و ز پایه
نگشاید کار و نگذرد دست
یا پایه چو هتم بر افراز
یا همت من چو پایه کن پست
قامت همت بس یازنده است، اما به شاخ تمنى نمى‌رسد. و دلدل دل
بس تازنده است، اما به گرد آرزو در نمى‌رسد. مع القصور والتقصیر عمامه بیضاء
معلم فرستادم جهت یمین فال را. اغنى تخت سپید، سایه بان قه^۶ شریف مجلس
سامى گردد، و لباس آل عباس و مرکوب سیاه مبارک^۷ پی جهت درافزایی
سیادت را فرستادم که «السود فى السواد». اگر چه «یمن^۸ الخبیل فی
شقرها» و «غیر^۹ یابکم البیض» آمده است. و لعمری اگر بتوانستم «الکبریاء»^{۱۰}

- ردایی والعظمة^۱ ازاری» هردو جنس، و عمامه^۲ خمسین ذراع پرویز، که آتش آن را نسوختی، و عمامه^۳ وشی ولید بن یزید. و عمامه^۴ زرد زبرقان به خدمت ۳ فرستادی، (۱۱ الف) هم داد مکافات ندادی، و در ورطه^۵ خجالت افتادی. و اگر دیباء معبر اختران و سقلاطون اخضر آسمان، و اطلس اصفر آفتاب و اکسون اسود سحاب. و استبرق جنان و عبقری حسّان. و جبهه^۶ دیباج، که ملک الروم به حضرت مصطفی علیه افضل الصلوات فرستاد و عثمان در پوشید، و قبای دبیقی که نجاشی هم بدان حضرت هدیه کرد. مصطفی صلوات الله علیه و سلامه به وقت غزات در پوشدی، و حله^۷ ثمین که به ثمانین ناقه هم مصطفی صلوات الله علیه خربیده بود، کسوت خاص مجلس ساختمی، هم خجل^۸ سار بودی و سر بر نیفر ساختمی، و از بی آبی. خاک بر آسمان انداختمی. و اگر ادهم^۹ مدنر شب و قلعه^{۱۰} سنجد بش روز، و صافنات جیاد سلیمان، و بهزاد سیاو بخشی، که به کیمخسرو رسید. و رخس رستم^{۱۱} سیستانی، و مرکوب عصا نام جذیمه^{۱۲} ابرش، و شبذیز کسروی^{۱۳}، که ملک هند فرستاد، و یحیوم، که نعمان ملک العرب داشت، و از فحول عرب بجنائب^{۱۴} بنات الوجیه، و اشقر مروان که از نسل اعوج بود، بل دلدل مرتضوی، یا لزاز و یعسوب و یعیوب مصطفوی علیه السلام، نامزد مرتبط شریف مجلس سامی کردمی، قسما بنعمه الله که هم تشویر خوردی، و عرق خجالت بر چهره آوردی. و همانا که برای شریف مجلس سامی ننپوشد، که من کهنتر را در حال غریبستان قلت ذات الید^{۱۵} چگونه^{۱۶} گریبان^{۱۷} گیر ست. و اگر برانبساطی که رود دامن صفح در کشد، از کرم فیاض دور نیفتد، و از خصوصیت انسانیت، این حرکه المذبوح را برخصاصت فرو نهد، نه برخصاست حمل کند، تا غایت ۲۱ کهنتر نوازی باشد.

۱- نسخه‌س از اینجا آغاز می‌شود

۲- چنین است در متن و ظاهراً نجائب.

۳- س / + گلوی

۴- س / + و حرمان

۵- رك تعلیقات

شعر^۱

- سفلگان را و راد مردان را کار بر یک قرار و حال نماند
 هرکرا مال هست، همت نیست هرکرا همت است مال نماند. ۳
- اگرچه مجلس سالی خصه الله بالسعادات با خلعت فاخر شاهوار و با
 مرکب فرخ خسروانه متعود شده است، اگر ژنده ثنا طرازان را طراز قبول
 برکشد، و لاشه خاصگیان محبت را داغ رضا برنهد، و بر آخر خاص بندد، ۶
 صیت مستفیض و جاه عریض را هیچ زیان ندارد، که نه همه کسوت دیباج و
 نه همه جنیت هملاج باشد. بر خوان آسمان از مهر و مه، کاسه زرین و سیمین
 نهاده اند، که سلاطین را شاید. وی گویند که قصعة المساکین^۳ هم هست. غایت ۹
 هنر آهوی خطایی^۴ آن (۱۱ب) قدر صواب دید همت^۵ اوست، که چرا خور^۶
 از بهمن سازد^۷، و سر به سنبل فرود آرد که گربه دوست دارد، تا فارة المسک
 بر دهد. اما اگر وقتی به شیخ و قیصوم برگذرد، کم از استنشاق نباشد، تا این ۱۲
 نبات مختصر به ترم محروم نماند، والسلام^۸. لا زال المجلس السامی مانا بیدل
 الوفر من الاریحیات و منعما بقبول البرر من التحیات. چون مجلس سالی علیه
 عین الله لاعین الکمال به موسم مجد و منجم شرف زنجان عمر الله ارکانه و عمر سکانه، ۱۵
 باز رسد، سلام و خدمت من خادم فرماید رسانیدن به بیجاده مقدسه مجلس
 اسمی اقضی القضاة، العدل^۹ الکبیر المتصدّر محیی الدین، حجة الاسلام
 والمسلمین، صفوة الخلفاء المرضیین^{۱۱}، سید العلماء المهتدین، ناصح العظماء^{۱۲} ۱۸

- ۱ - س / ندارد ۲ - لا / از «داغ رضا بر...» ندارد ۳ - س /
 «المساکین» ندارد ۴ - س / خطا ۵ - س / ندارد
 ۶ - س / + جز از سن نسازد ۷ - س / از «بهمن از...» ندارد
 ۸ - س / «والسلام» ندارد ۹ - س / + حبر امام مقتدر عالم عامل کبیر
 متصدّر ۱۰ - س / مجد ۱۱ - س / المرشدین ۱۲ - س / علما

السلاطین، عاصم السنّة وذویها، قاصم البدعة واهلیها، أوّل^۱ اوتاد الحقيقة، افضل افراد الشریعة^۲، غرس الخلافة، عون الامامة^۳، شریح دورانه و ابو یوسف زمانه، مفتی العراق، امام الآفاق^۴، لا زالت انفاسه الصاعده، ملتزمة^۵ الاصفیاء وانواره الزائده، مقتبسة^۶ الانقیاء. وهمچنین سلام و تحیت و ثنا و محمدت فرماید رسانیدن به مجلس مقدّس شیخ الشیوخ، امام عالم متبتّل، صدیق زاهد مزهد، مجاهد مجتهد، الدّاعی الى الحق، العارف المطلق، جمال الدّین^۷، متبوع المحقّقین، ينبوع الیقین، سلطان الطریقه، لسان الحقیقه^۸، قدوة الاصفیاء، اسوة الاولیاء، كنز المعارف، بحر الصفا، سیّد جلساء الله، أوّل عشقاء الرّحمن، جنید الزمان و ابو یزید الدوران، ابو المحاسن^۹ ادام الله عصمته و اسبغ علیه نعمته، اولئك^{۱۰} علیهم صلوات من ربهم ورحمة و اولئك هم المهتدون، وحبسنا الله وحده و نعم المعین، وصلّى الله علی محمد و آله اجمعین.

۱ - لا / ندارد ۲ - س / الحقيقة ۳ - س / مقتدی الانام ملك الحکام
 ۴ - س / حجة الحق قدوة الفرق ۵ - س / ملتزم ۶ - س /
 مقتبس ۷ - س / قطب الاسلام والمسلمین ۸ - س / «الحقیقة»
 ندارد ۹ - س / ابو النصر ۱۰ - درینجا نسخه من به نامه دیگری
 می پیوندد.

ايضا له

كتب الى الخاقان الاعظم العالم العادل ، جلال الدنيا والدين

ويعزى بابنه رحمه الله من بغداد^١.

٣

بسم الله الرحمن الرحيم^٢

زندگانی پیشگاه معالی^٣ و بارگاه عالی خدایگان معظم، خاقان اعظم،
عالم عادل اریحی، قاهر مقتدر مهتدی، کشور گشای خاور خدای^٤، ملک^٥
رحیم مشفق، مالک الملک مشرق^٥، جلال دنیا والدولة والدين^٦، ملک الاسلام
والمسلمين، (١٢ الف) ملیک الامّة الغراء، کھف الملة الشمّا، ناصر الخلفاء
المهتدين، قاهر الخلعاء المعتدين^٨، ماحی الطغاة الملحدین، محیی المملكة، عمدة - ٩
السلطنة، عمدة الخلافة، مولی الاکاسره، قاصع الجبابره، قاصم القیاصره، اول
ملوک الخافقین، اعدل عطاء المشرقین، کیقباد الهدی، اسکندر الوری، مهدی -
الوقت فی البلاد، ظلّ الله علی العباد، سید قرون الامم، صاحب قران العالم، ١٢
ملقّن نوشین روان، مهجّن نعمان، کیومرث الزمان، اعظم کیان، وارث
اشکانیان، سایس ساسانیان، اقلیم گشای توران، دیهیم خدای ایران، متبوع^٩

١ - شا / از «ایضا له...» ندارد، و عنوان نامه چنین است: «بعد از مراجعت کعبه
در جواب و تمیز به فرزندان به بغداد...» س / از «ایضا له...» ندارد. و در آن
چنین آمده: «وهذه تحفة الخواطر وزبدة الضمایر» ٢ - شا / + خدسة
المبد حسن العجم الحقایقی ٣ - شا / معلى ٤ - شا / از «قاهر
مقتدر...» ندارد ٥ - شا / ملک ملک المشرق ٦ - شا /
«والدولة» ندارد ٧ - شا / + مع القابه التامه ٨ - س / + تاج
اعاظم السلاطین حاسی الفزاة الموحدين ٩ - شا / از «ملک الاسلام
والمسلمين...» ندارد

آل بهرام ، محسود ابرویز فی الایام ، خلاصه دورالفکک ، ناسخ آل برمک ،
عنصر السعادتین ، زبدة الجلالین ، ذوالتاجین^۱ ، ملک الرحمة فی الدنیا ، المظفر
۳ من السماء درمزید محامد ملت طرازی و امت پروری ، و تمهید قواعد عدل -
سگالی و سیاست گستری ، ازل پناه و ابد پیوند باد . و ذات مقدس جهاننداری
که اسکندر آیت^۲ خضر درایت ، کیخسرو منظر زال مخبرست ، سلیمان وار
۶ در بارگاه شهرباری و پیشگاه جهاننداری بر سریر عرش پایه آسمان سایه
انجم نگین آفتاب کلاه ملک نشان سلطان پناه ، نوبت همایون خدایگانی
به کمال حفظ عین الله از عین الکمال معصوم . امور دولت و اشغال مملکت در
۹ سلک ارادت به نبح آمال منظوم ، گریبان دولت عالی به^۳ دامن ابد پیوسته .
زمین و زمان بر طویله فرمان بسته ، هفت بخش اقالیم ، پرورده ظلال رایت ،
چهار صف^۴ ملک ، پدید آورده انوار عاطفت و عنایت ، اشیاع و انصار
۱۲ ربانیان به اقسام و احکام امر و نهی نامزد و مستظهر ، اسماع و ابصار جهانیان ،
به اخبار و آثار فتح و فلاح بهره مند و مفتخر ، افلاک ، طایع^۵ ، و اختران ،
موالی ، آفاق ، خاضع ، و خسروان ، موالی ، جهان ، حلقه درگوش ، و زمان ،
۱۵ طوق دار ، جهانیان ، آفرین^۶ خوان^۷ ، و جهان آفرین ، یار . بحیب الله و نبیه
النبيه والمنتخبین من عترته و ذویه^۸ .

بنده مجروح سینه سراسیمه خاطر آستان معلی را ، که آسمان زمین
اوست ، زمین می بوسد ، و برخاک ، نقش انا^۹ العبد می نویسد ، و به دست بوس
۱۸ عالی ، که به حقیقت بحر اخضر و چشمه کوثرست جهانیان را ، به غایت

- | | |
|------------------------------------|----------------------|
| ۱ - شا / از «آل بهرام . . .» ندارد | ۲ - شا / اسکندر رایت |
| ۳ - شا / یا | ۴ - شا / جهان صنف |
| ۵ - شا / ندارد | ۶ - س / طبایع |
| ۷ - شا / آفرین نار ؟ | ۸ - س / ذریه |
| ۹ - س / «انا» ندارد | |

متعطش و آرزومندی باشد . و پیش فرمان عالی ، (۱۲ ب) که به اتفاق
فرقان^۱ و ارباب قاروق است فرق ملوک را ، بجدات^۲ شکر می گزارد ، و از
نقوش توقیع معبر که در عین ظلمات اسکندری ، عین الحیات^۳ خضری می نماید^۴ ،
هر حرفی را گنج شایگان و تاج هر خدایگان و خون بهای گران^۵ مایگان
می پندارد ، و در حالت رحلت و مقام صحت و سقام ، آن تحفه غیبی را چون
جوهر عمر گم کرده بود^۶ ، که باز دست آمد ، از عزازت بر جان می بندد ، و
به بوسیدن آن تیمه ارواح و تتمه^۷ استرواح لب زمهریر^۸ آمیز و سینه صاعقه^۹
انگیز را ، چون نسیم بهاری که از اخلاق مضینه^{۱۰} مرضیه^{۱۱} شهریاری مسترق است ،
مشک پاش و عنبر بار می گرداند ، و آب و خاک غریبستان را^{۱۲} ، دفع وبا و تسکین
هوا به چنین تریاقی^{۱۳} می توان^{۱۴} کرد .

مصراع^{۱۵}

کاتفاق است این که از یاقوت کم گردد وبا
و به هر خطه که می رسد ، خطبه مناقب و فایحه جهاننداری و فاتحه
فصل الخطاب می سازد ، و به هر صقع که می گذرد ، مصقع مدایح زاهره^{۱۶}
خدایگانی می گردد . افاضل عباد و اماثل بلاد را اسماع و طباع به جواهر ذکر^{۱۷}
زاهر و رواج ثنای فایح ، دقایق غرایب و غرر ، و خزاین دراری و درر هدیه
می سازد . چنانکه روزگار دفع عین الکمال را قوارع حفظ و کلاعت می آغازد .
و چون از حرم حضرت شماء جهاننداری ، که بیت المعمور بهرامیان است ،^{۱۸}

۱ - لا و س / سجده ۲ - شا و س / عین الحیوة ۳ - شا / + و

۴ - شا / بوده ۵ - شا / «ارواح و تتمه» ندارد ۶ - لا / + ندارد

۷ - شا / تریاق ۸ - شا / می تواند ۹ - شا و س / ندارد

مخصوص «خَلَقْتُ بَيْدَى*»، وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي** به خدمت^۱ کعبه معظمه که بیت الله اسلامیان است، به شرف «وَلَقَدْ بَوَّأْنَا لِابْرَاهِيمَ ۳ مَكَانَ الْبَيْتِ***» پیوست. این کعبه خاص عرب^۲ و^۳ آن کعبه اصطناع رب، این کعبه مربع به ارکان^۴ حجازی و یمانی و شامی و عراقی، و^۵ آن کعبه مربع به ارکان^۶ ملکی و سلطانی و ملکی و سبحانی. بنده سلام آن قبله^۷ ممالک ایرانیان بدین قبله مناسک ربانیان رسانید^۸.

بیت

ورز حجاب کعبه را رخصت آمدن بود

در حرم خدایگان کعبه کند مجاوری^۹

و در نشانه گاه^{۱۰} ملترزم، که مظان قبول دعوات است، به قرب حجرالاسود، که یمین الله فی الارض است، فراوان دعاء اخلاص پیوند^{۱۱} راند
 ۱۲ دولت ثابته را اعلاها الله تعالی^{۱۱}. وبعد چون به بیت الشرف مدینه نزول افتاد، به آستان بوس حضرت (۱۳ الف) علیا و حظیره کبریا و معرّس پاکان و متنفّس دردناکان و محط رحل قدسیان، و مهبط مهد فردوسیان، مقصد ملائک معقبات، و مرصد اولئک علیهم صلوات^{۱۲}، روضه جنات فش^{۱۳}

- ۱ - از اینجا به بعد در مجله ارشاد (شماره ۲ سال ۱۲) با عنوان «نامه ای جداگانه که خاقانی از مکه به شروانشاه نوشته آمده است»: «بنده چون به خدمت کعبه که...»
 ۲ - لا / ندارد ۳ - شا / «و» ندارد ۴ - س / بارگاه
 ۵ - شا / «و» ندارد ۶ - س / بارگاه ۷ - شا / رسانیدن
 ۸ - رک دیوان خاقانی، ص ۴۲ ۹ - ارم / پایگاه. از «کعبه خاص رب...»
 ندارد ۱۰ - س / دولت ابد پیوند ۱۱ - س / از «دولت ثابته...»
 ندارد ۱۲ - ارم / + به ۱۳ - ارم / وش

نجات بخش محمدی ، و تربت رتبت^۱ فزای^۲ تبت نمای^۳ احمدی علیه الصلوة والسلام رسید . سلام و تحیات ، و درود و صلوات از حضرت عالی^۴ خدایگانی^۵ به ذات معظم و شخص^۶ مکرم و قالب مطهر و فرق منور مصطفی صلوات^۷ الله^۸ علیه رسانید ، و از زمره خواص و اصفیا و صفه نشینان صف صفا ، و افراد^۹ و اوتاد ، که بر آن بالین مقدس شرف مثول^{۱۰} یافته بودند ، دعای دولت ملک^{۱۱} الاسلام^{۱۲} دام بنصر الله^{۱۳} مویدا استدعا کرد . ان شاء الله که دعای خالص^{۱۴} ایشان بر مطیبه^{۱۵} انفاس سمرگاهی به مظنه^{۱۶} استجابت^{۱۷} الهی رسد . و چون از حضرت مدینه اتفاق بازگشتن افتاد ، همی ناگهان^{۱۸} آوازه^{۱۹} هایل فجیعت^{۲۰} فزای جگر سوز جان^{۲۱} گزای از وفات^{۲۲} عبرتستان^{۲۳} شهریار^{۲۴} و فوات جوهر^{۲۵} کان^{۲۶} جهاننداری^{۲۷} به بنده رسید ، بنده به^{۲۸} یکباره از دست بشریت بیرون شد ، و از پای وجود درآمد . و اگر این آوازه^{۲۹} جراحت^{۳۰} رسان به^{۳۱} صوب بغداد^{۳۲} به بنده رسیده بودی ، لعمر الله که بنده امسال^{۳۳} قوت بادیه^{۳۴} بریدن^{۳۵} نداشتی^{۳۶} ، و موسم^{۳۷} دعا راندن^{۳۸} حضرت عالی را در مقام اخلاص به جوار کعبه معظمه از بنده فوت شدی . و همانا که هم^{۳۹} شهریان این دقیقه نگاه داشته^{۴۰}

- | | | |
|--|-------------------------------------|---------------------------|
| ۱ - لا / «رتبت» ندارد | ۲ - ارم / رتبت فزای | ۳ - ارم / ندارد |
| ۴ - ارم / خدایگان | ۵ - ارم / نفس | ۶ - ارم / ندارد |
| ۷ - لا و س / اوراد | ۸ - ارم / میول | ۹ - ارم / ملک اسلام |
| ۱۰ - ارم / ندارد | ۱۱ - ارم / اجابت | ۱۲ - ارم / ناگاه . درمجله |
| ارمغان از اینجا با عنوان «فی المریثه» آمده است . | ۱۳ - لا و س / محنت | |
| ۱۴ - ارم / جهاننداری | ۱۵ - ارم / شهریار | ۱۶ - شا / ندارد |
| ۱۷ - ارم / در | ۱۸ - ارم + شنیدی | ۱۹ - ارم / از «به بنده |
| رسیده...» ندارد | ۲۰ - ارم / قطع بادیه | ۲۱ - ارم / نداشت |
| ۲۲ - شا / را بدین | ۲۳ - ارم / از «و موسم دعا...» ندارد | |

باشند ، که بنده را^۱ به اوّل که^۲ رسیدند ، خبر ندادند علی الجملة والتفصیل .
 بنده از غایت دل^۳ شکستگی و جگر^۴ خستگی^۵ هوس دمیده^۶ و هوش رمیده^۷
 گشت ، که مبهوت وار سراسیمه فرو ماند ، « لا قلب یخفق ولا لسان ینطق » .
 چه باور نداشت که روزگار براندازگر با^۸ اندازه^۹ کمال حضرت عالیّه^{۱۰}
 جهاننداری ، یارای^{۱۱} آن دارد که چنین دستبرد یارد نمود ، و چنین پای^{۱۲} دام^{۱۳}
 تواند نهاد .

بیت

ای روزگار گرگ دل افغان زدست تو

تا تو ز جان یوسف دها چه خواستی

وگمان نبرد^۱ که تکالیف فلک^۲ غدار و تصاریف^۳ روش اقدار^۴
 از آن دودمان جهاننداری و خاندان شهریاری چنان چشم و چراغی را ، که
 جوهر کان سلیمان وقت ، و نور باغ بلقیس روزگار ، و گوهر تاج و تاج گوهر^{۱۲}
 کیان ، و انسان العین و عین الانسان بود ، به دست ناپاکی بیرون تواند برد ، تا
 زمره^۵ شروانیان فرا^{۱۱} پیش (۱۳ ب) آمدند ، و نوحه^۶ زال دستان بر شبستان^{۱۲}
 رستم^{۱۵} سیستان ، و جزع مادر اسکندر بر تابوت پسر^{۱۳} ، و گریه^۷ تلخ شیرین
 بردخه^۸ ابروین^{۱۴} نوآیین ، و مویه^۹ غراب البین بر همای^{۱۵} بچه^{۱۰} خاقین آغاز

۱ - شا / + که	۲ - شا / ندارد	۳ - شا / + چنان
۴ - من / رولده	۵ - شا / به	۶ - ارم / از « باشند که ... » ندارد
۷ - لا / پای دمی	۸ - من و ارم / نمی برد	۹ - شا / تصاویر
۱۰ - ارم / اقتدار	۱۱ - ارم / ندارد	۱۲ - ارم / ندارد
۱۳ - ارم / ندارد	۱۴ - ارم / پرویز	۱۵ - ارم / لجه

نهادند . بنده همه^۱ مصایب عزیزان فراموش کرد ، و برخاک^۲ مصیبت تازه بنشست ، و چراغ سلوت را به بادِ سرد بنشانند ، و آبِ آتش زده از دیده دوانید^۳ ، و به جای درآعه ، سینه بشکافت ، و به عوض دستار ، سر بر زمین^۴ زد ، و دیده از بیاض روز دیدن در بست ، و جامه به رنگِ سوادِ شب^۵ برآورد ، و هنوز در آن سوادست^۶ . و سوادِ دیده را به بیاضِ اشکِ بپوشانید ، بل که بیاضِ اشک را به سوادِ انقاس بدل کرد . چه خونابه^۷ سیاه سوداوی^۸ قلم وار از دیده ریختن ، مهم مصیبت زدگان است^۹ . و چون^{۱۰} خبر دادند که حضرت عالیّه خدایگانی^{۱۱} که بحرِ جواهر^{۱۲} بنان و ابرِ صواعقِ ستان است ، در آن مصیبت ، که آخر مصایب باد ، از غایت جزع و هلع^{۱۳} چون ابر و بحر^{۱۴} خروش و جوش فراوان نمود ، بنده را درد بردرد نشست ، زخم بر زخم رسید .

تَكْسَّرَتْ اَلنِّصَالُ عَلٰی اَلنِّصَالِ

صورت واقعه بنده آمد^{۱۵} . بر رای ممالک آرای خدایگانی دام مظفر^{۱۶} پوشیده نیست که هر طلوعی را زوالی ، و هر شرفی را وبالی ، و هر نزولی را انتقالی مقدر است^{۱۷} . و از فرمان قهر ربّانی در دیوانِ دور آسمانی ، به محاسبه فصول زندگانی ، سر جمله و سر فذلک^{۱۸} از آن مملوک و مالک و مقیم و سالک ، آلا^{۱۹} فنا و زوال نیست ؛ و در بنه این خیمه کبود^{۲۰} پیروزه^{۲۱} گون و در سکنه این ربع

۱ - شا / هم . ارم / ندارد	۲ - ارم / ندارد	۳ - ارم / از آب
آتش ... ندارد	۴ - لا / ندارد	۵ - ارم / جمله را ندارد
۶ - شا / سودایی	۷ - ارم / از «بل که بیاض ...» ندارد	۸ - شا /
چونکه	۹ - ارم / + آن	۱۰ - ارم / ندارد
۱۱ - لا /	۱۲ - ارم / از «از غایت ...» ندارد	۱۳ - ارم / از «صورت
واقعه ... ندارد	۱۴ - شا / مقدر تست	۱۵ - شا / «در فذلک»
ندارد	۱۶ - س / ندارد	۱۷ - شا و ارم / پیروزه

مسکون^۱، عدت سازگاری ننهاده‌اند، و اهبت کارسازی نداده . و از شبیخون لشکر دو رنگ سال و ماه ، و تازش^۲ شب‌دیز و نقره^۳ خنک صبح و شام ،
 ۳ به وقت کمان کشیدن و کمین^۴ گشادن معترك المنايا در مکن و مسکن مشرق و مغرب هیچ صنفی از اصنافِ جانوران آمن السرب و صافی الشرب^۵ نیست .
 و جهان کهن^۶ بازار نو کیسه هرچه بامداد بداد ، شبانگاه باز ستند . و هرچه بنهاد ، برداشت . و هرچه برآورد ، فرو برد . و هرچه برافراشت ، نگون کرد . هر کرا به کرشمه^۷ چشم بخواند ، به غمزه^۸ دیگر چشم براند . هر که را به دستی جلوه کرد ، به دیگر دست رسوا گردانید . به لثم راضع^۹ ماند به هنگام مستی که به خرمی و بی خبری بدهد ، و به دژی^{۱۰} و بدگهری بازستانند^{۱۱} . و هر که درین ایرمان^{۱۲} (۱۴ الف) خانه عاریت اثر بقا را یا عین حیات^{۱۳} را قالب آمد ، هرآینه رقم فنا را قابل آمد^{۱۴} . و از جمله جانوران عالم ، ناصیه^{۱۵} فرزندانِ آدم به داغ این داهیه موسوم تراست^{۱۶} . پیش صدمه زلزال^{۱۷} آفات که هادم اللذات است ، چه بنگه موری ، چه شبستان سلیمانی ، چه فی بست پیرزنی ، چه ایوان نوشروانی^{۱۸} ، چه خان^{۱۹} عنکبوتی^{۲۰} ، چه باره اسکندری ، ۱۵ چه مفحص^{۲۱} قطاة ، چه قیصریه و قصر^{۲۲} قیصری ، چه خرپشته سادات^{۲۳} هاشمی ، چه مسکن مسکین داری ، همه یک رنگ و یک نهاد نمانند . بحمدالله تعالی^{۲۴}

۱ - ارم / + تا	۲ - ارم / تا رفتن	۳ - ارم / کمان
۴ - س / روحانی الشرب	۵ - شا / غمزه	۶ - شا / کرشمه
۷ - س / متواضع / . ارم / وضع	۸ - ارم / ندارد	۹ - شا و ارم /
۱۰ - ارم / آرسان . نسخه س از اینجا ندارد	۱۱ - شا / حیوة	۱۲ - شا و ارم / آید
۱۳ - ارم / از « و از جمله ... » ندارد	۱۴ - ارم /	۱۵ - ارم / نوشیروانی
۱۶ - ارم / خانه	۱۷ - لا /	۱۸ - ارم / منفخ
۱۹ - ارم / ندارد	۲۰ - ارم /	۲۱ - ارم / سلوونی
۲۲ - ارم / « بحمدالله تعالی » ندارد	۲۳ - ارم /	۲۴ - ارم / چه گوشه دار هاشمی

خاطرِ منورِ جهاننداری سَلَّی اللهُ قَلْبَهُ واعلی کعبه^۱ و بصره و حربه^۲ ، از مذاقِ سرد و گرم این نکته ، و از مزاجِ درشت و نرم این دقیقه آگاه تر و بصیرتر از جهانیان است . به محکِ فکر و قیاس^۳ و به معیارِ رای نقیاد ، عیارِ روزگار^۴ حق ناشناس^۵ شناخته است^۶ و وزنِ جهانِ کوتاه^۷ دیده دیده . به موعظت^۸ اصحابِ خبرت و خبر ، و به نصیحتِ اربابِ بصیرت و بصر حاجتمند نیست .

« اِذَا لَمْ يَكُنْ لَكَ وَاعِظٌ مِنْ نَفْسِكَ لَمْ يَنْفَعَكَ التَّوَعُّظُ »^۹ .

چون شاید که شوایبِ طبیعت ، که غوغاءِ بشریت است ، بردارالملکِ خاطرِ منورِ جهاننداری مستولی گردد . چه معلوم است که فراقِ زده را از نیاحتِ جاهلیت هیچ طایل فراهم نیاید ، پناه هم به صبر اولیتر . « الاتّجاء الی الصبر »^{۱۰} اسهل من الاسترسال الی الجزع .

شنوده آمده است که کیقباد پادشاه را فرزندی بالغ ، که دلایلِ بهروزی و مخایلِ پیروزی در ناصیه^{۱۱} او می دید ، ناگاه فرو رفت . کیقباد بر مصیبت^{۱۲} آن جگر گوشه از اثنای^{۱۳} ملک گوشه گرفت^{۱۴} . جگر می پالود بر فراق چنان با کوره الحیاتی ، که لاله دل و سلاله گل او بود ، و جزع و هلع می نمود ، و تحسّر و تکسّر می فرود^{۱۵} . لقمان^{۱۶} حکیم ، که قدوه^{۱۷} علماء دینیان و پیشوای^{۱۸} پیشینیان بود ، خبر یافت . به حضرت کیقباد تعزیت نامه فرستاد که : « انّی اعزیک باکرّم^{۱۹} بنیک وهو الصبر الذی حرّمته » . یا الله^{۲۰} العجب ، این زبده

- | | | |
|--------------------|------------------------------|---------------------|
| ۱ - لا / کلبه | ۲ - ارم / از «خاطر ... ندارد | ۳ - لا / نقاد |
| ۴ - شا / ناحق شناس | ۵ - ارم / ندارد | ۶ - ارم / کوتاه دست |
| ۷ - شا / موعظه | ۸ - شا / + و | ۹ - ارم / قضیت |
| ۱۰ - ارم / اثنای | ۱۱ - ارم / + و خون | ۱۲ - ارم / می فرمود |
| ۱۳ - شا / لقمن | ۱۴ - ارم / + من | ۱۵ - ارم / ندارد |

نصیحت و خلاصه موعظت^۱ نگر^۲ که چند در چند است . به فرزند طبیعت و نتیجه^۳ طینت ، که نسبت از امتزاج امشاج^۴ و اجسام ، و امداد^۵ مواد اصلا ب و ارحام داشت ، تعزیتش نداد . به قرّة العین عقل ، که صبرست و نسبت از کمال هم و وعزّمة^۶ من عزّمت^۶ الرجال دارد ، تعزیتش می دهد^۷ . چه مصیبت بی صبری از مصیبت بی فرزندی صعبتر می داند و می گوید : مبادا^۸ که خویشتن بیازاری^۹ ، و ناشکیبایی از سلک (۱۴ ب) اجناس خواص بیرون^{۱۱} افگنی ، و هم طویله^{۱۰} انجاس عوام گردانی ، که ضحکه^{۱۱} عالمیان و عبرت آدمیان شوی . و اندوه چه باید برد بر وداع فرزندی که ازین مرحله خاکی و مزبله ناپاکی بر آن منظر آسمانی و معسکر روحانی نقل کرد . از نار زبانی برست ، و به نور ربّانی پیوست . از پنجه پنج حسّ و چهار میخ چهار ارکان خلاص یافت^{۱۲} ، به گوهر هفت فلک و صفوت هشت جنان باز رسید . ازین دار ظلم^{۱۳} به بیت النور ، و ازین دیر خراب به بیت المعمور بازگشت . غرض ازین شرح و تطویل ، مهر بندگی نمودن است ، اگرچه آب به دریا فروزن باشد^{۱۴} . چه معلوم است که کمال هم جهانداران از فضیلت کامل درین^{۱۵} فجیعت هایل به صبر کردن دیدار آید . قصه^{۱۶} حال قیس عاصم که از صنایع و صدور عرب بود ، و رؤساء و کرماء عرب مثل به وقار و حلم او می^{۱۷} زنند ، همانا که^{۱۸} به سمع عالی اعلا ه الله رسیده باشد ، که او را خبر کشتن فرزند دادند . در آن وهلت^{۱۹}

۱ - لا / موعظه	۲ - ارم / ندارد	۳ - ارم / مهجه
۴ - ارم / امزاج	۵ - ارم / مدد از	۶ - شا / غرقة من غرقات
۷ - لا / داد	۸ - شا / معتبر	۹ - شا / نیادا . ارم / مباد
۱۰ - ارم / را یزاری	۱۱ - ارم / یزمین	۱۲ - ارم / یالته
۱۳ - شا / دار الظلم	۱۴ - شا / ندارد	۱۵ - ها / چنین
۱۶ - شا / «می» ندارد	۱۷ - شا / + او	۱۸ - ارم / از غرض
ازین ... ندارد		

نامرادی هیچ وهی^۱ و وهن در صورت و صفت پیدا نگردانید که «الصبر عند الصدمة الاولى»^۲.

۳ خلقنا رجالا للتجلد والامی وتلك الغواني للبكاء والماتم
هرخصایص معنوی و خصال انسانی که ملوک قدما و سلاطین
عهد را به ریاضت بسیار و مجاهدت فراوان در جوهر بشریت دیدار آمدست ،
ذات معظم ملک رحیم ، خاقان اعظم را دام منصورا در اول رضاع به فطرت
۶ مادر زاد در طبیعت از قوت به فعل آورده اند . و لافخر آفریدگار تعالی و
تعظم بعد الیوم ساحت مجد و قباب معالی و جناب عالی خدایگان راستین ،
کیخسرو زمان و زمین را نصره الله از هجوم مکروهات و زوال^۳ عاهات مرفه
۹ الحال و منزله البال دارد . و عوض آن نازنین جهان^۴ نادیده ، که ساکن روضه
جنانست ، به خلقی که خلافت جهانداری را بشاید ، و در عهد بقاء پدر دام
مظفرا اقلیم گشاید ، کرامت کند . بصفو الله^۵ المختار و آله واصحابه^۶ الاخیار .
۱۲ امیدست که عن قریب به قبة^۷ سمع من بنده شمع ثاقب شود به ورود بشارت
از رسیدن چهارده ماهی ، احمد شاهی ، که از منزل نه ماهی نور سعادت
برجهانیان افکند ، ان شاء الله تعالی^۸.

۱۵

این خدمت که^۹ انموذج صفاء بندگی و دوستداری است ، از مدینه -
السلام قبة الاسلام بغداد (۱۵ الف) حیّاها الله ببقاء امیر المؤمنین علیه الصلوات^{۱۰}
الرحمن اصدار افتاد . و درین هفته بنده علی استخارة الله تعالی عزیمت سفر^{۱۱}
بیت المقدس داشت . چه دعای خالص خدایگانی به هر دو قبله گفتنی بود^{۱۲}.

۱ - شا / وهم ۲ - ارم / از «نامرادی...» ندارد ۳ - شا / نزول
۴ - شا / صفوه الله ۵ - شا / صحبه ۶ - شا / ندارد
۷ - شا / صلوة ۸ - ارم / از «هرخصایص...» ندارد

بنده از همت عالیہ جهاننداری امداد می خواهد تا صبح مراد بنده از مشرق شام
بر آید ، ان شاء الله تعالی . اگر چه می شنود که فراعنه فرنگ دیگر بار^۱ مستولی
۳ شده اند ، اما اعتماد کلتی بنده را بر امداد همت خدایگانی است ، لازال من
النصر بمزید والسلام^۲ .

سعادتی که دست کسب آدمیان نشود ، و پای وهم عالمیان به کنه آن
۶ نرسد الا خاص موهوب آفریدگار تعالی باشد^۳ ، نثار روزگار منور و شعار
کارگاه معظم پادشاه جهان داور و شهریار کیان گوهر ، ملک رحیم مشفق ،
مالک الملک المشرق ، جلال الدنیا والدین ، ملک الاسلام والمسلمین باد .
۹ وعین الکمال از کمال دولت مصروف و مدفوع ، بالنبی المختار وآله الابرار^۴ .

۱ - شا / دیگر باره ۲ - شا / «والسلم» ندارد ۳ - شا / نباشد
۴ - شا / + حسبنا الله وحده و الصلوة علی النبی محمدآ وآله جدا . ارم / از «بنده
از همت ...» ندارد .

ایضا من انشائه

خادمه حسّان العجم الخاقانی^۱

سعادت حَریم عزّ مجلس ساهی، امیر اسپهسالار^۲ اجلّ اکرم، مطاع^۳
مکرّم، عالم عادل سخی، موفق مفضل اریجی، نجم الدّولة والدّین، سعد الاسلام
والمسلمین، صفوة الخلفاء المرضیّین، مهجة اعظم^۴ السّلاطین، عدّة الملوک-
العادلین، غرس الخلافة، اختیار السلطنة، قوام الحضرتین، نظام الدّولتین،
ملقّن کفاة العالم، مهجّن ولّاة الامم، سیّد ائمة الهدی، قدوة کبراء الوری،
باقعة الایام، محی الفتوة فی الایام^۵، افضل الخافقین، اکرم المشرقین، مفخر
العراق من اطهر الاعراق، ذوالمکارم، صدر المعالی، در اکرام اکارم و اعالی^۶
ابد الذّهر و یجیس اللّیالی باد.

کهرت مخلص سلام و تحیت به اندازة صد هزار اصناف اریجیت^۷ و
الطاف تجیت کز جناب مجد مجلس اسمی یافته است، متواتر می فرستد. و ۱۲
به دریافت انوار غرت به غایت متعطّش می باشد، و اکارم امت و اکابر
ملت را اسماع و اطباع^۸ به رواج ثناء فاجح، مطیّب و معبر می گرداند. و تا از
اتصال سعد حسن الحضور انفصال یافته است، و از لذّت بجوار اشرف و ۱۵
حوار الطّف محروم مانده^۹، لعمر الله که زهرة الحیوة را زهر حیات شناخته است.

۱ - شا / از «ایضا من...» ندارد، و به جای آن چنین آمده: شکایت نامه بسم الله

الرحمن الرحیم ۲ - شا / سپهسالار. س / سپاه سالار ۳ - لا / الاعظم

۴ - لا / اسراء. س / امة ۵ - شا / الانام ۶ - شا / منجیت

۷ - لا / طباع ۸ - شا / می ماند. س / است

و از سر فراقِ زدگی خدمتِ خاطرِ موی شکاف را به موی آویخته دیده است .
 و گنبدِ دماغ را از سوداءِ محرمیتِ اخوان^۱ پرداخته ، و گوشمالِ مصایب را
 ۳ گوش نهاده ، و لذتِ عهدِ وصال را از بناگوش بیرون کرده ، و یمنِ ناصبتی
 که از^۲ پیکر (۱۵ ب) طالعِ طلبیده ، پیشانی شیرِ آسمان^۳ خاریده ، و طالع را
 گره در^۴ ابرو و ناخن در^۵ چشم و آبله بر روی یافته . و هیچ^۶ رایحه از ریاحین
 ۶ راحت^۷ به مشام آرزو نشنیده ، و از روضه^۸ اُنْف عزّ مستقرّ رانده ، و اُنْفُ
 العزیزِ بِقَطْعِ الحَرِّ یَنَجِدُع برخوانده ، و خونابه^۹ غصّه در لب آورده ،
 و آرام^{۱۰} گاه در دهان نهنگ ، و خوابگاه بر دندان شیر ، و آنجور از زبان افعی
 ۹ داشته ، و شربتِ زهر^{۱۱} آمیزِ حوادث ، ناکام در کام کشیده ، و قفای^{۱۲} فلک
 گردن^{۱۳} کش که خفاک^{۱۴} وار دو مار پیسه بر کف دارد ، خورده ، و زخم
 بازوی زمانه را که بیلک بلا اندازد ، دستِ خوشی گشته ، ساعد خاییده و
 ۱۲ انگشت گزیده ، و خون دل به ناخنان رسیده ، و دولت گریخته و پشت
 بر کارش آورده و پهلوی تهی کرده ، و سینه را که سفینه^{۱۵} دریای غموم است ، چون
 شکم صدف و ناف آهو کفیده است . و بختِ سپید^{۱۶} کار که زنتار^{۱۷} جفا بر میان
 ۱۵ دارد ، زنتاری سیاه بر لاشه^{۱۸} سست^{۱۹} کفل افکنده ، و روزگار^{۲۰} با غدرِ عنان
 در کشیده و به رکابی^{۲۱} ایستاده ، و چون شیر از کینِ سگ^{۲۲} دلی ران گشاده ،
 و او را چون سگ در پسِ زانوی نامرادی نشانده ، دم آتش حسرات به ساقِ
 ۱۸ عرش مساق یافته ، و نمِ سیلابِ عبرات با کعبِ قارون هم^{۲۳} قران شده ، و دهر ،
 که حارس بام پیروزه است ، قدم از کار او باز گرفته ، و پاشنه^{۲۴} در آبنوسین

۳ - شا / آسمانی

۲ - شا / کز

۱ - س / ندارد

۶ - شا / + و هیچ ؟

۵ - شا / بر

۴ - شا / بر

۹ - س / زخم

۸ - لا / خوناب

۷ - س / راحت

۱۰ - شا و س / یک رکابی

روز و شب بر دیده^۱ عمر گردانیده. و دورِ بارگی حیات^۱ به پای آمده^۲، «لا عیش^۳
سایغ و لا قلب^۴ فارغ». اما چون همی نابیوسان مفاوضه^۵ سلوت^۶ رسان از حریم
عزّ مجلس سایی به کهنتر رسید، در وقت دولت گریخته پای، دامن^۷ کشان^۸
پای گشایان^۹ کرد، و از در اعتذار در آمد، و بر قدم استغفار بایستاد، و محنت
بالا نمود^{۱۰}، و پاشنه سوی کهنتر گردانید، و خاطر به استظهار صفاء مجلس سایی،
جودی تا کعب، و طوفان تا ساق یافت، و زمانه که زانو بند ادبار داشت^{۱۱}،
به زانوی ادب در آمد و هم^{۱۲} ران اقبال نشست، و دل مجروح بر قطع مرادات
پیاده فرو کرد، و بر کفل فلک سوار بر آمد، و دست از میان کار بر آورد.
و تیغی که صبح در میان داشت، بر میان بست، و طالعی را که از امتهات زمان^{۱۳}
با حرمان به یک شکم دو گانه آمده بود، بر سعادت ناف زد. و چون باز سپید
سینه کرد و با شیر سیاه پهلوزد، و پشت به دیوار سلامت باز داد، و دست
بزد^{۱۴} و فی در ناخن^{۱۵} حادثات کوفت، و انگشت بر نایبات (۱۶ الف) خایید،
و ساعد روزگار را محسّس بگرفت، و نبض احوال بشناخت^{۱۷}. و خون از رگ
بازوی روز و شب بر اند^{۱۸}. و ردای زرین روز از کتف هوا در ربود. و عقد
عنبرینه شب از گردن گردون باز کرد. و قفای ماه افق^{۱۹} پیمای بکوفت، و
به مدد ماء الحیات^{۲۰} که در کام داشت، مهر بر زبان عطارد، و سنگ بردندان
زهره، و قفل بر دهان آفتاب افگند^{۲۱}. و از لب جام ساکنان بیت المعمور علی رغم
انف الاعداء دوستگانی خورد، و از جرعه^{۲۲} ریز جام، گلگونه^{۲۳} روی بهرام،
۱۸

- | | |
|------------------------------|---|
| ۱ - شا / حیوة | ۲ - شا و س / + لا حیوة طیبه و لا عیشة راضیه و |
| ۳ - لا / پای کشان | ۴ - س / ننمود |
| | ۵ - لا / نداشت |
| ۶ - شا / فرمان . لا / و زمان | ۷ - شا / دست برد نمود |
| ۸ - شا / ناخن | ۹ - لا / بساخت |
| | ۱۰ - س / بر آورد |
| ۱۱ - شا / ماء الحیوة | ۱۲ - س / افعال فکند |
| | ۱۳ - شا و س / گلگونه |

وا از غبار مرکب تقدیس، سرمه چشم برجیس^۱، واز دوده^۲ قلم امکان خضاب
 ابروی کیوان ساخت. و از جوهر ذات البروج بر پیشانی بخت عقود^۳ بست.
 ۳ و ناصیه همت در سلاسل «كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ» * معقود گردانید.
 و اکنون گوش، انتظار آن می دارد که پیکر^۴ طالع را که یکت^۵ چند خلیع العذار
 دیده بود، سبز عذار ببندد. و باد تمنی را در دماغ مجال داده است، که به دریافت
 ۶ خدمت مجلس سامی، قلم امید را موی از سر بیرون کند، و به سر نقش بندی
 مراد باز رود. «حتی یری حالاته مرضیه و حاجاته مقضیه و وجوه آماله و ضیه
 و نجوم احواله مضیه». این آرزوست همه تا آسمان چه کند.

بیت^۹

بنیاد عمر برنج و من بر اساس عمر روزی هزار قصر مهتا^۶ برآورم^۷
 مضی هذا الفصل ولا ینقضی فضل المجلس السامی اسماء الله تعالی.
 ۱۲ اماثل بلاد و افاضل عباد کثر هم الله تعالی که در معالم علماء عالم، و در محافل
 فحول روزگار از من کهنتر به مبالغت مدایج زاهره مجلس اسمی^۸، صدر
 امام، رضی الدین اعز الله احزاب الدین بنصره، و محامد فایحه مجلس سامی امیر
 ۱۵ سپاه سالار^۹ نجم الدین دامت ایامه مشرقه مشرقه^{۱۰} شنودند، غبطت حسرت
 آمیز و غیرت حیرت انگیز داشتند از آن مبالغت مدایج و محامد که بر زبان من
 کهنتر می رفت^{۱۱}. و چون آگاهی یافتند که در باب حاجی ایاز غلام به بغداد

۱ - شا / جرجیس ۲ - لا / ذروه ۳ - س / عقد
 ۴ - لا / مگر ۵ - شا / ندارد ۶ - شا / تمنا ۷ - رک.
 دیوان خاقانی. ص ۲۴۶ ۸ - س / سامی ۹ - شا / سپهسالار
 ۱۰ - شا / ندارد ۱۱ - لا / از «آن مبالغت...» ندارد

بر من کهنتر چه بی انصافی گذشت ، از اخلاق مضییته مرضیته قدوه^۱ امام
رضی الدین مد الله ظله^۲ ، و از اشفاق شامل مجلس سامی نجم الدین دام سموه^۳
شگفت ماندند ، که این سست حمایتی در باره^۴ چون^۵ من کهنتری چون^۶ روا^۷
داشتند ؟

هبونی لم استوجب العرف منکم اما انتم اهل^۸ لحفظ المکارم
یمین الله و یمین الله اعنی^۹ حجر^{۱۰} الاسود اگر کفتار دارالحرب روم بر^{۱۱}
چو^{۱۲} من معروفی این بی توفیقی روا دارند ، که نایبان دار الخلافه ، عمرهم الله
و عمرها ببقاء امیر المؤمنین فرمودند و نمودند^{۱۳} . (۱۶ ب) اما من کهنتر را شکایت
از تناسمی و تن آسانی مجلس سامی است نه از دیگری^{۱۴} ، که هیچ حمایت نکرد^{۱۵}
و جانب کهنتر فرو گذاشت . « والخذل اخوالقتل کما قال حسان بن ثابت » .
در جمله مجلس^{۱۶} سامی را هنوز^{۱۷} در دبیرستان فتوت لوح وفا برداشتنی است
تا داند .

شعر

۱۲

اذا انت لم تنفع بودک اهلہ ولم تبکک بالبوسی عدوک فانسل
فاصعد ذروة المعالی واسعد وکن عروة الموالی آمن السرب عن الایام
واللیالی . دوستان مذکور حفظهم الله تعالی هریک جهینه^۱ اخبارند^۲ ، که من^۳
کهنتر هرگز غلام فروش نبوده ام . و این معنی برخاطر نگذشت ، فکیف بر زبان .
فخاصه که غلام از آن فرزندم^۴ امیر عبد المجید ابقاه الله تعالی بود ، حج کرده
و تطهیر یافته . عوذا بالله که چنین کسی را که از مدت سه سالگی باز در حجر^۵
۱۸

۱ - س / ندارد	۲ - س / دام ظله	۳ - س / ندارد
۴ - شا / چو	۵ - س / ندارد	۶ - شا / اهلا
یعنی	۸ - لا / الحجر	۹ - س / چون
و نمودند ^{۱۰} ندارد	۱۱ - س / دگری	۱۲ - س / ندارد
۱۳ - س / ندارد	۱۴ - شا و س / اخبار است	۱۵ - س / فرزند

محصنات تربیت داده باشند ، فروختن کدام ظالم روا دارد^۱ ؟ اگر مخلفی چند
تزویری کردند ، برنایان آن^۲ درگاه اعلاه الله تعالى^۳ فرض عین است تدارك
این خلل کردن ، تا سبابه^۴ جهانیان ، ظلم را اشارت^۵ بدان درگاه ، حاشاه ،
حوالت^۶ نکنند^۷ ، والسلام^۸ .

ظلال مجدِ مجلس سامی امیری سپاه سالاری^۹ اجلی عالمی عادل ،
نجم الدّولة و والدینی سعد الاسلامی^{۱۰} برقه^{۱۱} اصحاب فضیلت و خداوندانِ هنر
ابد الدّهر ممتد باد . وحسبنا الله وحده^{۱۱} ابدا .

۱ - شا / از «فروختن کدام...» ندارد ۲ - لا / این ۳ - س / + و حاطهم
۴ - لا / سایه ۵ - لا / «را اشارت» ندارد ۶ - شا و س / ندارد
۷ - س / + انشاء الله تعالى ۸ - س / ندارد ۹ - شا / سپاه سالاری
۱۰ - شا / سعد الاسلام والمسلمینی ۱۱ - شا / — والصلوة علی نبیه
محمد وآله جدا

ایضا من انشائه^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

۳ خدمة خادمه حسان المعجم الخاقانی الحقایقی^۲.

سعادت رسان مفاوضه موكب مجد مجلس اسمی امیر سپاه سالار^۳ اجل
كبير، مطاع موفق سخی، مؤید مظفر اریحی، زاهد مجاهد مرابط - سیف الدولة
والدین، ناصر الاسلام والمسلمین، صفوة الخلفاء المهتدين، عمدة الملوك^۴
والسلاطین، سید الامراء العادلین، حاتم الزمان، تهمتن ایران، پهلوان ثغور
آذربایجان، اعدل الخافقین، اکرم المشرقین، غیاث الحجاج والحرمین ذو-
السعادتین که^۵ در زنده گردانیدن مکارم و معالی ملجاء اکارم و اعالی باد و ذات^۶
اشرف به اشراق انوار اقبال ابد الدهر آراسته روزگار و مرقه بال، به کهر
و^۷ خادم رسید، و امداد مبرت و مواد مسرت رسانید. مہتج ارواح و مہتج^۸
ارتیاح گشت. و چون مورد ورد و موعد (۱۷ الف) عید، غریب آمد،
غریب در غریب و رغایب در رغایب. و خادم از شرف وصول آن یتیمه
بحر معانی و یتیمه نحر^۹ معالی، منشور اقبال در سر دستار نهاد، و گنج سعادت^{۱۰}
بر سر دستارچه بست. و اگرچه داغی را که خادم داعی^{۱۱} از مفارقت رکاب

۱ - شا / «ایضا...» ندارد	۲ - شا / «الحقایقی» ندارد	۳ - شا /
سپاه سالار	۴ - شا / ندارد	۵ - شا / اسراء
ندارد	۶ - شا / «و» ندارد	۷ - لا / منتج
۱۰ - شا / فخر	۱۱ - شا / ندارد	۹ - شا / ندارد

میمون بر جگر داشت ، مرهم نهاد و نوازش داد . اما تعطشی^۱ را که از^۲ نیازمندی خدمت داشت^۳ ، مبرح^۴ بیود و گدازش فزود^۵ . و کهر و داعی بعد از اشک شور و داعی^۶ ریختن ، در اشک شیرین بشاشت ریختن آمد ، و به اندازه^۷ صد هزار لطایف اریحیات^۸ که در تضاعیف آن تحیات تضمین فرموده بود ، سلام و خدمت و ثنا و مدحت مجددا فرستاد . و دعاء فلک فرسای و ثنای زمین پیمای برصفحات اذکار روان داشت و تازه گردانید . و چون آوازه^۹ سلوت رسان رسید که موکب^{۱۰} مجد^{۱۱} مجلس اسمی ، که آفتاب ذروه مکارم است ، به^{۱۲} بیت الشرف جلال و اوج کمال آسمان^{۱۳} سیادت بارگاه معظم^{۱۴} خسرو راستین ، کیخسرو زمان و زمین ، ملک بخش ممالک ستان ، خلیفت پناه سلطان نشان ، مالک ملک العرب والعجم ، اول ملوک العالم ، ملیک الامه - الفراء ، کھف الملة الشماء ، ناصر الخلفاء المهتدين ، قاهر الخلاء المعتدين ، کاسر الاکاسره ، قاصم^{۱۵} القیاصره ، محیی الجود و الباس ، مؤید آل سلجوق^{۱۶} و آل عباس ، خلاصه دور الفلک ، ناسخ آل برمک ، اعظم اتابک ، نصر الله اعلامه و نصر ایامه [نزول]^{۱۷} یافت^{۱۸} . بر موجب این اتصال سعد ، معلوم کرد که تهمتن دوران به حضرت کیخسرو زمان رسید ، و خضر عالم به جوار اسکندر ثانی مستأنس گشت ، و بهرام رمیده به خدمت ابرويز اسلام آرمیده شد . و حاتم طی به قرب ملک نعمان ، مکان^{۱۹} مغبوط یافت ، و روح مجسم

- | | | |
|-----------------------------|---------------------|-------------------|
| ۱ - لا / معطشی | ۲ - شا / «از» ندارد | ۳ - شا / ندارد |
| ۴ - شا / فرمود | ۵ - شا / دواعی | ۶ - شا / از تحیات |
| ۷ - شا / ندارد | ۸ - شا / «به» ندارد | ۹ - شا / آسمانی |
| ۱۰ - شا / ندارد | ۱۱ - شا / قاصر | ۱۲ - لا / سلجوق |
| ۱۳ - از تصحیحات استاد مینوی | ۱۴ - شا / ندارد | ۱۵ - شا / ندارد |

به عقل مشخص . و نجم ازهر به نیّر اعظم و سبحاب الطف^۱ به بحر اخضر ، و چشمه حیوان به چشمه کوثر . و طور شاهق به کوه قاف ، و نیل زاخر به دریای محیط پیوست . و الحمد لله علی هذه البشایر شکرا . و خواننده آمده است که ۳
میر محمود سبکتگین در مفتتح حال خویش سیف الدوله لقب داشت . چون به خدمت ملک رضی سید^۲ سامانیان نوح منصور پیوست ، از آن حضرت درافروخت . و سعادهای تازه دریافت . و دولتهای بی اندازه به دست کرد . ۶
امروز بحمدالله تعالی ذات اشرف مجلس (۱۷ ب) اسمی ، سیف الدوله والدین ، به اسم و لقب و محمّد و مکرّم ، وارث عهد محمود سبکتگین است ، و ذات مقدّس جهاندار معظم اتابک اعظم نصره الله و عظم شانه به مقدرت و مکانت ۹
هزار ملک رضی سامانی . حقیقت است که مجلس اسمی از آن حضرت علیا و ساحت کبریا نورها الله و مدّ ظلّالها بر وفق نیّت و حسب امنیّت صد هزار غنایم عزّت و فتوح رتب ادخار کرده باشد ، ان شاء الله تعالی . برکافه معتقدان ۱۲
خدمت و صادقان مودّت فرض عین است که بر مبشّران این سعادت عظمی به تهنیت جانها نثار و ایثار کنند ، که موکب مجد مجلس اسمی از قرب جوار کعبه عزّت و قبله مکّیان باز رسید ، وهم در وقت ، احرام اخلاص گرفت ، و در ۱۵
حریم کعبه عجم و قبله کیان و برمکیان به یمن مجاورت مستعد گشت . « الحمد لله الذی^۳ اضحک بعد ما ابکی واعاد بعد ما افنی » . لعمر الله که کهنتر و خادم که^۴
لذّت این بشارت یافت ، در بشره بشریّت و لباس انسانیت نگنجید ، و در ۱۸
وقت سجدات شکر گزارد . و جین را در مقام خضوع زمین فرسای گردانید ، خواست که خدمتی مشیع و مشروح تضمین^۵ کند ، که متضمّن دقایق دوستداری و طرایق خدمتگزاری باشد . و از اسرار^۶ ولای خاطر و صفای ضمیر بیشتر اعلام ۲۱

۱ - لا / الطاف ۲ - متن / سد ۳ - شا / ندارد ۴ - شا /
ندارد ۵ - شا / تحریر ۶ - لا / اصرار

- کند ، و از لوعت^۱ فراق^۲ زدگی عهد خدمت ، و از فرط نیازمندی زمان زلفت
 حکایت آغازد . اما قاصدان^۳ به تعجیل بیرون آمدند و درنگ چندان نمودند
 ۳ که « رکض الخیل جنبیه بجنبیه » به صحرا باز بخورد ، یا « فی جوف اللیل سفینه بسفینه »
 به دریا باز رسد . لاجرم خادم در این اتساع خرق افتاد . و از مکنونات ضمیر
 در عقد موالات شرحی به واجبی^۴ نتوانست دادن . و نیز اندیشه در فرا پیش
 ۶ خاطر گذاشتن گرفت ، و ادب تخفیف پای در میان آورد ، و دست بر دهان
 ترجمان خاطر نهاد ، و سر عنان قلم باز کشید ، تا بدین لمعه مختصر اختصار افتاد ،
 و بردعای اخلاص آمیز اختصار^۵ کرده آمد^۶ و ختم افتاد ، و السلام^۷ .
 ۹ زندگانی موبک مجید مجلس اسمی ، امیر سپاه سالار^۸ اجل عادل کبیر
 مطاع موفق بنی^۹ اریحی ، سیف الدوله والذین . ناصر الاسلام والمسلمین ،
 صفوة (الف) الخلفاء المرضیین ، عمدة الملوك والسلاطین ، سید الامراء^{۱۰} .
 ۱۲ العادلین ، ملجأ الحجاج والحرمین ذو السعادتین در حیات مجد و معالی و اکرام
 موالی و موالی^{۱۱} ابد الایام و سبیس اللیالی باد . و آفریدگار عز اسمہ در کل
 احوال ، جلی و خفی ، حفیظ و خفی ، بالنبی^{۱۲} التبی^{۱۳} واصحابه وذویه^{۱۴} .
 ۱۵ همانا که قلم شریف مجلس اشرف صدر اخلاص اخص^{۱۵} ، مؤتمن ممکن ،
 محترم مکرم ، همام الدین ، کافی الاسلام ، اکفی الکفاه و سید الکفاء ، مجد -
 الصدور ذو المعالی علی دامت ایامه مشرقه ، نقش کشف الحال در خدمتی^{۱۶} که

۱ - شا / لذت	۲ - شا / قاصد	۳ - شا / واجب	۴ - شا /
بیرون	۵ - شا / ختم	۶ - شا / شد	۷ - شا / از « و ختم
افتاد ... ندارد	۸ - شا / سپاه سالار	۹ - شا / ندارد	
۱۰ - لا / الفرا	۱۱ - لا / موالیان موالی	۱۲ - شا / بالنبی	
۱۳ - شا / ندارد	۱۴ - شا / «وذویه» ندارد	۱۵ - شا / اخص	
اخلاص	۱۶ - شا / خدمت		

نویسد بندد و^۱ عذر کهنر و خادم را از جوار عزّ و جناب مجد مجلس اسمی اسماء الله و نوره تمهید درخواهد ، ان شاء الله تعالی .

مجلس مانوس خواجه^۲ اجل^۳ اکفی اکمل^۴ معن مفن^۵ ، ربیب - ۳
الدین ، عزیز الاسلام و المسلمین ، بهجة الدولة الغراء ، صفوة الحضرة الشماء ،
امیر الکتّاب ، مفخر اولی الالباب ، مجد الصدور ، فخر الوزراء ، عمدة الکفاة
و عدة الکبرا دامت^۶ فضایله تامه و فواضله عامه ، به فراوان سلام و آفرین و ۶
بسیار درود مخصوص^۷ و محفوف است^۸ . ایزدش در ظل سعادت و نور سیادت
موکب مجد^۹ مجلس اسمی اسماء الله تعالی^{۱۰} مؤید العزّ و مخلص العمر گرداناد^{۱۱} .

- | | | |
|----------------------------|---|----------------|
| ۱ - لا / « بندد و » ندارد | ۲ - لا / ندارد | ۳ - شا / + معن |
| ۴ - شا / « معن مفن » ندارد | ۵ - لا / مفخر | ۶ - شا / ادانت |
| ۷ - شا / + است | ۸ - شا / ندارد | ۹ - شا / ندارد |
| ۱۰ - شا / ندارد | ۱۱ - شا / دارد ، حسبنا الله وحده ابدًا والصلوة علی النبی
محمد وآله جدا | |

ایضا من انشائه رحمه الله^۱

بسم الله الرحمن الرحيم

۳ خدمة العبد المخلص حسن العجم الخاقانی الحقایقی^۲

زندگانی حضرت عظمی : خداوند جهان ، ملک ملوک الزمان ،
اغسطس معظم ، هرقل اعظم ، بطلمیوس اجل^۳ ، فیلقوس اعدل ، جلال الدولة
۶ الفراء ، علاء الملة الشماء ، مالک رقاب العطاء ، عظیم الدنیا ، سلطان النصاری ،
ناصر السلاطین ، خلیفه الخواریتین ، سید القیاصره ، مؤید البطالسه ، مهجن-
الاکاسره ، ملقن الاساقفه ، ظهیر الملکانیه ، محیی النصرانیّه ، اعدل سبعة اقالیم ،
۹ اعلم ثلثة اقانیم ، الحواری الاعلم ، حافظ الصلیب الاعظم ، قیصر المطلق ، معین
ثلث فرق ، امین الانجیل ومعوانه ، حسام المسیح و برهانه ، مظهر العدل والوجود ،
مفخر آل داود ، نعمان الایام ، کھف آل بهرام در مزید ابتهت جهاننداری و
۱۲ تمهید اهبت کامگاری و زنده داشتن (۱۸ ب) مکرم و تازه گردانیدن
معدلت و اظهار معالم نصرانیت و احیای مراسم رهبانیت سالیان ابد مدت
باد . و ذات معظم شهریاری ، که خلیفه روح الله است و روح مشخص ، و
۱۵ ملوک مشارق و مغارب استکمال از و کنند ، از هجوم عین الکمال معصوم ، و
روزگار انور جهاننداری به اشراق انوار جلال موسوم . و تحت داران و تاج-
داران به مکان عالی پناه ور و سرفراز^۴ . و آفریدگار عز اسمہ هادی و مرشد

۱ - شا / ازہ ایضا... ندارد ، و عنوان چنین است : به ملک ابغاز نویسد در جواب

۲ - لا / ندارد ۳ - شا / ندارد ۴ - شا / تاج ۵ - شا /

تخت ۶ - شا / سرفراز

و کارساز. خادم^۱ مخلص که طوق^۲ دار عبودیت است، سلام و خدمت موظف و مرتب می‌دارد، و به التزام خدمت آستانِ معلی، که آسمان معالی است، آرزومند و متعطش می‌باشد، و به شرفِ دستبوسِ اعلی، که سرچشمه^۳ نیل مکارم است، نیازمندی^۴ تشنگان چشمه^۵ حیوان می‌نماید. و چون می‌نماید^۶ که اشغالِ همایونِ جهاننداری برفوق^۷ نیت و حسب امنیت جاری و منتظم است، از لذت این بشارت در بشره^۸ بشریت نمی‌گنجد. شکرهای آغازد، و تهنیت^۹ نامه می‌سازد. و اگرچه مدتهاست که بنده^{۱۰} مخلص نایبانِ اعلی را اعلام^{۱۱} الله و حرّسهم عن النّایبات، به انفاذِ خدمات و انبساطِ مکاتبات هیچ ابرام^{۱۲} نرسانیده^{۱۳} است و تصدیع نیفزوده^{۱۴}، و از جاده^{۱۵} ادب تجاوز نکرده، و خویشان را بر یادِ خاطرِ منورِ جهاننداری روحه الله و ادام ملکه نداده، و محافظت نمودن بر تخفیف از مفترضاتِ خدماتِ شمرده، اما به هر اقلیم که رسیده است، اقلام را به رقوم مدایحِ شهرباری معبر داشته است، و به هر خطه^{۱۶} که گذشته^{۱۷}، زبان را ۱۲ به خطبه^{۱۸} ثنای زاهره^{۱۹} جهاننداری غضبِ یمانی^{۲۰} کرده، و به جواهرِ مناقبِ خاندانِ معظمِ ملک الملوك دامت عظمته مسامع اخلاق را مشتف، و مجامع اوفاق^{۲۱} را مشرف گردانیده. چنانکه خانه داران خاندان ملوک را از آن غبطی ۱۵ غیرت آمیز و حسرتی حیرت انگیز حاصل آمده، و درین وقت چون آوازه^{۲۲} بشری رسان رسیده^{۲۳} که مواكب علیاء جهاننداری، که سعدِ اکبر در رکاب و بحرِ اخضر در عنان دارد، با جیوشِ کوه پیکر و عساكر دریافش، که عرصه^{۲۴} ۱۸

۱ - شا / بنده ۲ - لا / سرمندی ؟ ۳ - شا / می‌شنود

۴ - لا / + جهاننداری ۵ - لا / اعلام ۶ - شا / آلام

۷ - لا / نرسیده ۸ - شا / ندارد ۹ - شا / خط

۱۰ - شا / گذشت ۱۱ - شا / غضبِ نباتی ۱۲ - لا / اوقات

۱۳ - شا / رسید

زمین از جوش آن تنگ (۱۹ الف) صفت نماید ، به فال فرخ ، بر اطراف
 ممالک شروان حیاه الله واحیاه بقاء مالکها معسکر و نجیم فرمود ، و خاک
 ۳ مطهر شروان را نشانه گاه آب خضر و آتش خلیل و باد مسیح گردانید ، و
 همای^۱ رایت علیا بر بیضه دارالملک شماخی نورها الله سایه^۲ سعد السعد
 برافکند ، و همان لطایف اعادت نمود که کرامت مریمی با نخل بی بر ، و معجز
 ۶ عیسوی با قالب عازر ، و همان دست برد الطاف فرمود که بحاب ربیعی واعتدال^۳
 طبیعی با نوای نباتات^۴ و طوای حیوانات . بنده مخلص این سعادت عظمی را
 بر اسماع باشندگان خطه^۵ آذربایجان شرح می داد و اشباع می کرد^۶ ، و ساعتی^۷
 ۹ باز می گفت که : دو ملک بخش ممالک ستان ، و دو مخالف بند شهر گشای
 که هریک تاج دار سه اقلیم است ، بر یک سریر مسرت استرواح منافقت^۸ و
 منافقت یافتند ، و دو قطب را به یک مرکز و دو شه^۹ را در یک خانه ملاقات
 ۱۲ افتاد . «جمع الشمس والقمر» . ناظران یمین و یسار را که ملایک اند حاصل است
 که مفخر بقرطیان و داور داودیان با افسر بهرامیان و سرور اسلامیان مستأنس
 گشت . داود با سلیمان و زال دستان با رستم توران^{۱۰} ستان ، و قباد با انوشروان
 ۱۵ اجتماع یافت . آفتاب^{۱۱} ذروه^{۱۲} ممالک با مشتری سعادت بخش اتصال سعد کرد .
 و دریای محیط به بحر اخضر و کوه قاف به طور انور ، و عقل اشرف به روح
 الطف پیوست . والحمد لله علی هذه البشایر شکرا . فرزندگان عهد درین اتفاق
 ۱۸ به نظر شگفتی می نگریدند ، و بنده در اشاعت این اخبار بشارت رسان ید بیضا
 می نمود ، و مبشر اسماع می بود . هم در وقت از افواه الناس آوازه تهنیت رسید

۱ - لا / رای	۲ - شا / میانه	۳ - شا / اعتداد
۴ - لا / نبات	۵ - شا / ظرام	۶ - شا / گفت
۷ - شا / به شگفتی	۸ - شا / مشاهدت . لا / مشاقبت	۹ - شا / شاه
۱۰ - شا / ندارد		

که ملوک الاسلام شروانشاه^۱ اعظم را نصره الله واطفره^۲ خلقی که خلافت کیان را شاید، از کیان خدایگان^۳ بیامده است. بنده از ورود این بشارت خواست که دستار براندازد، بل که سر دربارزد. و در وقت صدقات قرض و حسنات^۴ فرض شمرد^۵. و بشارت رسان را جوهر روح و کیمیا عقل، و زر رخسار و گوهر اشک و در نثار در دامن کرد، (۱۹ ب) و حقیقت شناخت که این موهبت الهی و تحفه غیبی از مبارکی^۶ وصول کوکبه^۷ علیه ملوک الملوک لا زال من العلاء بمزید ظاهر آمده است، که مراد بخش و آرزو رسان^۸ است، ملوک رحیم، خاقان اعظم را چه به یمن حضور موکب اعلی ملوک الملوک، چشمه دولت را زهاب^۹ گشادن گرفت، و صبح امانی دیدم، و کشت مرادات خوشه کشید، و غنچه باغ^{۱۰} ممالک شکفت، و ماه نو از فلک جلالت دیدار آمد، والحمد لله حمداً کثیراً. بر عقب این بشری روح پرور راحت رسان همی نابیوسان مثال معالی و فرمان معظم ملوک الملوک ملکه الله رقاب الآمال به بنده مخلص^{۱۱} رسانیدند. بنده از غایت بشاشت در اضطراب دهشت افتاد. حالی به پای خضوع برخاست، و دست بر زمین عبودیت و سر بر آسمان تفاخر افراخت، و در پیش آن کارنامه دولت و منشور عزت^{۱۲}، که سیاه^{۱۳} عواطف و ختم عوارف داشت، سجدهات شکر برد و رخسار برخاک بمالید^{۱۴} و گفت:

بیت

دو شم لقبی دادی کمتر سنگ کوی خود

۱۸

من کیستم از عالم تا این خطر م بخشی

۱ - شا / «شروان» ندارد	۲ - شا / ظفره	۳ - شا / خدایگانی
۴ - شا / شمرده	۵ - لا / منازل	۶ - لا / آرزو سان
۷ - شا / راه آب	۸ - شا / ندارد	۹ - لا / عزلت
۱۰ - شا / سحابی	۱۱ - شا / مالید	

بنده از عداد کدام سگت^۱ خدمتان باشد که چندین نوازش و الطاف و پرورش و استعفاف درباره او فرمایند. و تعهدی که عیسی علیه السلام^۲ حواریان را فرمودی، و تفقدی که سلیمان صلوات الله وسلامه^۳ علیه صف طيور را واجب دیدی، در حق بنده تقدیم کنند و ترتیب سازند. و بر خاطر انور جهاننداری یاد بنده مجروح سینه چندین نوبت بگذرانند^۴. یا الله العجب، غبار ذره بر ذروه چون گذرد؟ و کاه برگ بر آب برکه کوثر چون نشیند؟ اما ملوک جهان را که نور آفرینش و سایه آفریدگارند^۵، چنین مبالغه^۶ اشفاق درباره بندگان به اتفاق بسیار نموده اند.

شعر

۹

مورچه را جای شود دست جم سوی مگس وحی کند غیب دان
حق به شبان تاج نبوت دهد ورنه نبوت چه شناسد شبان
ابر گهر باشد بر تیره خاک باد گلستان کند از گلستان
سنت فضل و کرم است این همه وین همه در وصف تو گفتن توان.
(۲۰ الف)

بنده چون بر مضمونات کتاب^۷ اعلی اعلاه الله تعالی^۸ وقوف یافت، در اواخر آن اشارات لطف آمیز، بر قلم دبیر خاصه گذشته بود که اگر بنده ما را مهاجرت از موسم مجد شروان شرفها الله و عمرها به سبب وحشتی یا کراهیتی افتاده است، ما استمالت فرمایم. حاشا و عودا بالله غفرانک ربنا. مبادا^۹ که بنده را از ارادل عوام شروان فخاصه از امائل خواص شروانشاهی نصرهم^{۱۰} الله و رعاهم

- | | | |
|-------------------|------------------------|-------------------------|
| ۱ - شا / نیک | ۲ - شا / علد | ۳ - شا / «وسلامه» ندارد |
| ۴ - لا / بگذرانند | ۵ - شا / «انده» ندارد | ۶ - شا / مبالغت |
| ۷ - مثال | ۸ - شا / «تعالی» ندارد | ۹ - شا / مباد |
| ۱۰ - شا / نصره | | |

به یک سر موی آزاری بر خاطر نشسته باشد. یا کراهیتی در دل جای گیر آمده .
 چه امروز در سایه حمایت و جناح رعایت ، و آثار رحمت و اهورا عظم
 خداوند جهان ، ملک الملوك^۱ دامت منازم ملکه ، شروان ، شرفوان و خیروان^۳
 شده است . و از هفت شهر عراق ، به شرف اعراق ، و از چهار شهر خراسان
 به عدل و احسان ، قصب السبق برده اند^۲ ، و بل که شروان ، روضات الجنان
 است ، و ساکنان او خازنان رضوان . در نوبت همایون و معدلت روز افزون^۴
 خداوند ولی النعم بل ولی الله فی الامم ، خدایگان معظم ، خاقان اعظم^۵ ، کیخسرو
 زمان و زمین ، خسرو راستین ، ملک رحیم مشفق ، مالک ملک المشرق^۶ ،
 وهاب معنی^۷ مفنی ، اریحی غازی ، موحد مهندی ، جلال الدنیا والدین^۸ ،
 ملک الاسلام والمسلمین ، ملک الرحمة فی الدنیا ، المظفر من السماء ، نصر الله^۹
 لواه و نصر اولیاه که بنده را بعد الله و رسوله خداوند مولی^{۱۰} الامم و مولی النعم ،
 بل قبله ارادت حضرت^{۱۱} عظمی شروانشاهی است ، لا زالت زاهره ، و به^{۱۲}
 ذات نا محسود ربانی که آن حضرت در همه مشارق الارض و مغاربها از بنده
 صادق تر عاشقی ، و دولت خواه تر دوستداری ندارد . و اگر فی المثل عمر بنده
 به صد سال کشد^{۱۳} ، و خواهد که به ده زبان هزار یک انعام این پادشاه فرشته^{۱۴}
 خلق را ، که خلقت از صفاء رحمانی دارد نه از اجزاء لسانی ، و ترکیب از
 صفاوت سلسال یافته است نه از کثافت صمصال ، شکر بگزارد ، نتواند^{۱۵}
 گزاردن ، و عهد عمر بدان وفا نکند .

۱۸

۱ - شا / ملک الملوكی	۲ - شا / «اند» ندارد	۳ - لا / «و معدلت
روز افزون» ندارد	۴ - شا / الاعظم	۵ - شا / الشرق
۶ - شا / مقنی	۷ - شا / نصره الله	۸ - شا / ولی
۹ - شا / ندارد	۱۰ - لا / «به» ندارد	۱۱ - شا / بکشد
۱۲ - شا / نتوان		

بیت

قصه چکنم بانو که خاقانی را از دیده گله است وز سگ کوی تونی^۱
 اما بنده را مفارقت از شروان و مهاجرت از اوطان به سبب فراغت
 و انزوا طلبیدن است ، که به ترك زخارف دنیاوی گفته است . از هر گنجی و
 توشه ای ، به کنجی و گوشه ای خرسند شده ، و دانسته^۲ که نقش فریبنده دنیا
 ۶ (۲۰ ب) به صورت دریا ماند ، که زنده در کشد ، چون بکشد ، بیرون اندازد .
 و امروز درین دریای شور ،

مصراع^۳

۹ یک صدق فی و صد هزار نهنگ
 و دور ، دور بی هنران ، و کار ، کار بد گهران .
 بر تن ناقصان قبا ی کمال به طراز هنر ندوخته اند^۴
 ۱۲ بی هنر خوش چو گل که بر کمرش کیسه جز لعل تر ندوخته اند^۵
 هنری سرفکنده چون^۶ لاله ست که کلاهش مگر^۷ ندوخته اند^۸
 یک سر سفله نیست کز فلکش بر کله صد گهر ندوخته اند^۹
 ۱۵ نیست آزاده را قبا نمدی که صدش^{۱۰} پاره در^{۱۱} ندوخته اند^{۱۲}
 سگ حیزی بمرد در بغداد کفش جز به زر ندوخته اند^{۱۳}

- | | | |
|--|------------------------------------|----------------------------|
| ۱ - شا / نه | ۲ - شا / دانست | ۳ - شا / ندارد |
| ۴ - شا / از «به طراز ...» ندارد | ۵ - شا / از «بی هنر ...» ندارد | |
| ۶ - شا / چو | ۷ - دیوان / به سر | ۸ - شا / از «که کلاهش ...» |
| ندارد | ۹ - شا / از «یک سر سفله ...» ندارد | ۱۰ - دیوان / همش |
| ۱۱ - دیوان / بر | ۱۲ - شا / به طرازی هنر ندوخته اند | |
| ۱۳ - به جای این بیت چنین آمده : بی هنر خوش چو گل که بر کمرش کیسه جز لعل تر ندوخته اند که کلاهش مگر ندوخته اند یک سر سفله نیست کز فلکش بر کله صد گهر ندوخته اند . رک دیوان خاقانی . ص ۱۰۴ . | | |

و اگر درین باب مبالغت کرده شود ، صد هزار جگر پاره از نوکِ قلم فرو چکد ، و دامانِ روزگار طوفانِ خونابه بگیرد . آن به که عنانِ قلم باز- کشیده شود ، چه بنده را با مختصری همت او نام دنیا بر زبان راندن لعمرالله که ۳ کرانمی کند ، و چرب و شیرین روزگار برمایده دنیا بنده را مگس راندن نمی‌ارزد^۱ .

وقتی حکایتی شنوده است که بر لفظ اشرف شروانشاه ماضی ، ملک ۶ سعید منوچهر افاض الله علیه الرضوان و ابد بقاء الملک المعظم ، ملک ملوک الزمان می گذشت ، که درنواحی اقلیم انخاز عمرها^۲ الله ببقاء سلطانها دوستی داشتم مهتر زاده . الحق جوانی هنرمند شیرین^۳ و شمشیر زن . مقبول طلعت^۴ ، تمام^۵ ۹ آفرینش ، خوشش لهجت ، بذله گوی ، نکته انداز ، سرمایه مردانگی و پیرایه فرزانیگی به هم کرده ، میدانِ رزم را مرد سیر ، و ایوانِ بزم را مرد ساز^۶ . و به مهتری رسیده ، و به اندک مدت^۷ بسیار عدت بر عادت اسلاف خویش حاصل ۱۲ گردانیده . خبر دادند که یکباره دست از سوزیان^۸ دنیاوی بشست ، و پرداخته و ساخته ، مالی و جاهی را پشت پای زد . و به سنت^۹ عباد و زهاد ملت عیسوی تبطل گزید و پلاس در^{۱۰} پوشید ، و در غار رفت و هم زانوی جاثلیقان ۱۵ و اسقفان نشست . شروانشاه گفت که : من کس فرستادم و او را پرسش کردم ، و دریغ خوردم و گفتم که : ای جوانمرد ، چه افتاد که در تازگی فصل جوانی از خلق انفصال جستی ، و هنوز از لذت برنایی بر ناخورده به ترك مهتری ۱۸ بگفتی ؟^{۱۱} فرستاده را جواب داد و گفت : شروانشاه را (۲۱ الف) از من

۱- شا / + بنده	۲- شا / عمره	۳- لا / ندارد
۴- شا / طاعت	۵- شا / مردم سار	۶- لا / همت
۷- شا / سود و زبان	۸- لا / دست	۹- شا / « در » ندارد
۱۰- شا / گفتم	۱۱- شا / « را » ندارد	

سلام برسان^۱ و بگویی که: مرا همه^۲ مهتری دنیا دردِ سر پرچم شستن و شانه زدن آن نمی‌ارزد. از سر همه برخاستم^۳. بنده می‌گوید^۴ که اگر آن جوانمرد بیدار دل را همه مهتری، درد سر پرچم شستن و آراستن نمی‌ارزد^۵، بنده را همه هنروری قلم ستردن و پیراستن نمی‌ارزد. خاصه که با خدای جلّ ذکره عهد^۶ و نذر کرده است که بعد الیوم خدمت درگاه ملوک نورزد. و ازین نوبت به دارالامن مکه حقه الله بالعدل والمعالی بر آن نیت رفته بود که آنجا مقام سازد، و بقیّت عمر هم در آنجا بگذرانند. امّا عارضه‌ای، بعیداً عن نواب الحضرة العلیا، حادث شد که بنده را به مدینه السلام بغداد به سبب معالجت مراجعت بایست کردن، و از آنجا به صقع تبریز به ظهور شکلی عجیب تحویل^۷ افتاد. و اکنون هم بر آن عزیمت است که سفر قدس^۸ و زیارت شام^۹ بر آورد و باز مکه شود ان شاء الله تعالی. و اگر نه چنین بودی درین مدت سه سال که بنده بیرون از شهر^{۱۰} شروان است، بسیار ملوک و سلاطین و خلفاء ادام الله ظلّهم بنده را طلبیدند. هیچکس آثار قلم و قدم بنده به هیچ درگاهی ندید. و اگر سر خدمت درگاه^{۱۱} ملوک داشتی، هیچ درگاهی شریفتر و بلند نام‌تر از درگاه معظم خداوند جهان، ملک ملوک الزمان، ثبت الله ملکه نیست. بر موجب اشارت «جاوَرُ مَلِکاً أَوْ بَحْرًا» به درگاه ملک الملوک آمدی، و از آن همت آسمان^{۱۲}. فرسای، که دریای متموج است، به جواهر مکارم آرزو درخواستی. آخر نانی از بنده دریغ نداشتی. چه^{۱۳} سبب عاطفتی و رحمتی که از آن درگاه نور اله

- | | | |
|-----------------------|------------------------|-----------------|
| ۱ - لا / ندارد | ۲ - شا / « همه » ندارد | ۳ - شا / برخاست |
| ۴ - شا / « می » ندارد | ۵ - شا / ارزند | ۶ - شا / جهد |
| ۷ - شا / ندارد | ۸ - شا / شام | ۹ - شا / قدسی |
| ۱۰ - شا / « از | ۱۱ - لا / ندارد | ۱۲ - شا / + به |

در باره^۱ امیر القرا اشرف خراسانی به روزی دادن و برگ و نوای زندگی^۱
 بردوام رسانیدن می فرمایند، هزار بنده^۲ مواقف درگاه ملوک عهد و محافل
 صدور زمان را به یاد کرد این رحمت و انعام معطر و معبر گردانیده است، و^۳
 جهانیان به شگفتی باز می گویند. این بلند نامی مکارم بردوام باد.

بیت

چشمه ساران سخاوت خجل اند^۶

تا تو دریای کرم بنمودی

بر بنده واجب چنان بودی که چون از بارگاه چنان ملکی رحیم، خاقان
 اعظم مدالله ظل^۴ کوکبه^۳ دور ماند، پناه جز به درگاه معظم قیصر اعظم، مالک^۵
 ملوک الزمان، اسکندر دوران^۴ ادام الله عظم شانه نکردی، تا از بیت الله الحرام
 به بیت المقدس (۲۱ ب) آمده بودی. و از آسمان چهارم، که خانه مسیح
 است، به بهشت هشتم، که گلشن ادریس است رسیده. اما عذر بنده آن نذر^{۱۲}
 است که در پیش اعلام کرده شد والسلام. و از صورت حال بنده، و از
 عزیمت و نیت او به دقیق و جلیل و خفی و جلی، همانا که صاحب معظم، عالم^۵
 عادل، صدر مطاع، مفضل سمیع کبیر، مؤید مظفر، عز الدنیا و الدین، قوام^{۱۵}
 الاسلام و المسلمین، نظام الدوله بالبراهین، سید صدور العالم، باقعه ملک
 ملوک الامم، کثر السعادتین، ذوالکفایتین دام مجده باهرا آگاهی یافته باشد، بر
 مسامع علیاء جهاننداری ملاء الله بشارت و بشری فرماید رسانیدن. و امیر سپاه -^{۱۸}
 سالار اجل کبیر معظم، عز الدوله الزاهره، شمس الحضرة الباهره، ظهیر ملوک -
 العالم، ملک امراء الامم، حاتم الخافقین، معین المشرقین، تهمتن ایران، پهلوان

۱- شا / + نوازندگی
 ۲- شا / « هزار بنده » ندارد
 ۳- شا / دولته
 ۴- شا / اسکندر الدوران
 ۵- شا / ندارد
 ۶- شا / سپاه سلاز

انجازه و شروان، مخلص المسيح ادام الله ایامه بر صغیر بنده اطلاع یافته است^۱ و شناخته^۲، که بنده عزلت و فراغت اختیار کرده است. و تا بوده^۳، همچنین بوده است. بنده مخلص، ذات مقدس خدای را تعالی^۴، و کلمه الله و روح الله، مسیح پاک را، و معصومه آفرینش، مریم طاهره را، و حواریان حق پرست را، و انجیل معظم را به حضرت علیاء ملک الملوک دام ملکه مؤبدا شفیع می آورد، که یاد بنده سیاب^۵ دل بعد الیوم سیاب^۶ وار از میان انگشت فرماید فرو گذاشتن، و او را معدوم پنداشتن، تا بنده در دعاء اخلاص آمیز و ثنای سحر پیوند درافزاید، ان شاء الله تعالی. سعادتی که ثمره آن در مصالح پادشاهی از نهال هدایت الهی دیدار آید، ابدالدهر نثار و اینار بارگاه معظم و پیشگاه مکرم^۷ خداوند جهان، ملک ملوک الزمان، اغسطس^۸ الدوران، قیصر اعظم و هرقل اعلم، بطليموس اکمل، فیلقوس^۹ اعدل، جلال^{۱۰} الدولة، حسام المسيح باد، و عین الکمال از کمال سعادت مصروف و مدفوع باد، و حسینا الله وحده ابد^{۱۱}.

۱- شا / یافت	۲- شا / شناخت	۳- شا / بود	۴- لا / ندارد
۵- شا / + بارگاه	۶- لا / اغطس	۷- شا / فیلسوف	
۸- شا / جلاء	۹- شا / از « و حسینا الله... » ندارد		

ایضا من انشائه قدس الله روحه

بسم الله الرحمن الرحيم

- ۳ ای آفتاب که پرتو نور اعظمی، و همخانه مسیح مریمی، می نماید که
غبار مشک آلود (۲۲ الف) از کوبه سعادتی پیوند خدایگان عادل غازی،
شهریار قاهر، سیف الدوله و الدین، ملک الاسلام والمسلمین، غیاث الامه،
معین الخلافه، تاجدار ایران، ملک بخش توران، نصر الله رایته و اظهر آیه،
۶ صیقل صفحه چهره تست که حلیت جلا یافته. یا سرهنگ درگاه شاهی،
که شمشیر هرقل همایل کرده. قلعه نقره خنگ قیصری زیر ران آورده،
نسیم حواریان قدس در جنیت تست. مگر از گریبان مسیح و آستین مریم
۹ می آیی، یا برروز دامن الان کوه گذشته ای، غبار معسکر خدایگانی پذیرفته ای؟
حصن حرم و حصن ارم دیده ای؟ به شبستان خور و بستان نور رسیده ای،
۱۲ رنگ گلستان و بوی قرنفلستان پذیرفته ای؟ بر بالای الان کوه، که عیسی
داروشناس کوه اوست و ادریس معتکف غار او، ریاحین چریده، رواج روح
در دیده دزدیده ای که بخور دعوتیان بیت النور داری؟ نکبت روزه داران
بیت المعمور نمایی؟ ذروه هوای جان از تو معطر می شود. گنبد دماغ عقل از
۱۵ تو منور می گردد. آتش معبری، عارض خط آوری، تیغ داران سپاه که در
خدمت شاه^۱ از تیغ روی راست تراند، معتکف بمحاده زربفت تواند، مجاور
حرم خدایگانی به سبب «جاووز ملکاً او بحرراً». تو بحر زر آب گوهر زانی. ۱۸

- شاه هم ملک، هم بحرگوهری. بل که تونیز شاه کواکبی، اگر چه بنگه لوریان نشینی. بحر پر عجایبی، اگر چه به صدف زرین مانی. شاه بحر اعظم است، اگر چه به معرکه نهنگ را ماند. ملک بنی آدم است، اگر چه پیرایه ملوک نباشد. ۳
- می شنوم که آن جناب (را) هنوز غلاله^۱ غالیه گون بر سرست. زرسبز فام بسیار باشد. سنگ محک سیاه چهره بود. توزر^۲ خلاصی، سیاه فام چرایی؟ او سنگ محک است، سبز رنگ چراست؟ مگر از ناز پروردگی، چون ناز کان پر دگی ۶
- همه روز در نقاب می باشی؟ بریا قوت چهره می لرزی، که از شبه پرده می سازی؟ یا چشم درد می داری که نقاب سیاه بروی فرو می گذاری؟ نه عیسی همخانه داری؟ چرا توتیا نداری؟ ای شمع زرین، در منجنیق مشکین، چراغ خود- سوزی، دود بر سر آورده، قتله بیرون کرده. روزهاست که آسمان کعبه نمای را حجر الاسود می نمایی. در معسکر پسرزاده خلیفه، جامه خلیع^۳ نشان می داری. ۱۲
- مگر از تیغ شاه ترسیده ای که درابر زره^۴ تاب خزیده ای؟ قبا زره زده (۲۲ب) در جوشن سیه شده ای. یا می خواهی که در حرم پادشاه خادم سیاه باشی. دوده قلم سیاه در چهره مالیده ای، تا هم جوهرت خوانند و هم عنبر، که هم رنگ داری و هم بوی. بل جوهری، پای مالی شاه را شانی. بل عنبری، پرده داری ۱۵
- ملک را زیبایی، که الان کوه عالمی دیگرست. سیف الدین، بحر انخضرست. بحر را جوهر، پای نشین باشد. عنبر، آستانه گزین بود. پیش از آنکه ابرش تازی به چهارگامه بتازی، به کشور پنجم^۵ شروان روی، خبر سلامت من باز دهی، عود بشارت با شکر شکر بر مجمر عبارت نهی، صد هزار زبان زرین کشیده می داری، تا دعای پادشاه عادل به نیابت من بگویی. فی فی، تو آفتاب ۲۱
- به سردابه ای. ظلم شروان و مردم آن، که گزدم کاشان دارد، چه کار داری؟

- تا آفتاب در سردابه چه اسب تازد که افسرده^۵ جسم است . یا گزدم با آفتاب
 چه عشق باز دکه بی چشم است . نینم که به شروان روی که غریم اند . فلک^۶
 هفتم باب الباب دیده ای ، که بهشت^۷ هشتم اولوالالباب است . پس به ششم^۸
 طبقه زمین و هفتم درکه^۹ دوزخ که سرداب است ، چه کار داری ؟ دانے چه
 کن ؟ قله^{۱۰} سنجده بش را به کله^{۱۱} قه^{۱۲} الان کوه که قبله ای است عنان بازگردان .
 درنطاق معسکر شاه فرود آی ، که فلک^{۱۳} البروج سعادت تست . برقلعه^{۱۴} سایی
 بر آی که فلک^{۱۵} المستقیم تست . برخیمه^{۱۶} شاه بگذر که ذروه^{۱۷} تدویر تست . تو
 آفتاب به جنبیه ای . یعنی دو نیم^{۱۸} کرده ترنج فلک^{۱۹} خیمه^{۲۰} شاه را مانی . اینت
 خیمه^{۲۱} معلی که فلک^{۲۲} المحيط را ماند . اگر خیمه^{۲۳} پیروزه^{۲۴} آسمان میخ^{۲۵} بستین
 قطب دارد ، یا عود^{۲۶} بلورین^{۲۷} صبح ، یا فلکه^{۲۸} سیمین ماه ، یا طناب^{۲۹} آتشین شهاب ،
 یا نخجیرستان دب^{۳۰} اصغر و اکبر ، که بنات النعش می گویند ، و کلب شامی و
 یمانی که شعریان می خوانند ، و اسد و ثور که خانه بنگاه تومی دانند . آن خیمه^{۳۱}
 خضرای آسمان مستعارست . باز بچه^{۳۲} تمثال است . گاه کبودست از عکس پیروزه^{۳۳}
 کوه قاف ، گاه بنفش است از رنگ^{۳۴} دریای محیط . خیمه^{۳۵} معظم^{۳۶} پادشاه طلب ،
 که درخت دولت « اصلها لابت و فرعها فی السماء » عود^{۳۷} اوست . جبل^{۳۸} الوریث
 روزگار که نسبت از جبل^{۳۹} المتین دارد ، طناب^{۴۰} اوست . بیخ^{۴۱} بوقییس سعادت
 میخ^{۴۲} اوست . تو آفتاب^{۴۳} زبر آن خیمه^{۴۴} (۲۳ الف) چون ماه نو ماه توانی گذشت .
 بر آستان این خیمه^{۴۵} و خیمه^{۴۶} گاه که آسمان ، زمین^{۴۷} اوست ، برگذر . زمین^{۴۸} بوس^{۴۹}
 من داعی که مرا از زمین^{۵۰} به آسمان رسانیده است برسان . شکرها از زمین^{۵۱} تا
 آسمان بگویی . چون آسمانیان^{۵۲} سخن بیافرین . چون زمینیان^{۵۳} زبان بگشای ، که
 کشت^{۵۴} زار^{۵۵} زمین به سبب پادشاه سیف الدین از صاعقه^{۵۶} پیری آسمان حوادث آمن
 باد . و چهره^{۵۷} ستارگان^{۵۸} آسمان^{۵۹} دولتش از گرد^{۶۰} طلب^{۶۱} آمیز نوایب صافی . تو

آفتاب که ذره‌ای باشی از سایه آن سایه خدای، چون بدین آستان معظم رسی،
 نیازِ جانم و رازِ نهانم عرض کن. غلام کردار سلام بگزار. بگوی ای بار خدای
 ۳ خسروان و سایه خدای جهان، و خدایگان زمین و خدیو راستین، خاقانی را
 به دست مردی از خاک به آدمی تو کردی. دعا گوی دیرست تا خانه صدق در
 شهرستان دل به ولایت جان بنیاد نهاده است. ابراهیم، پسر نجاری بود. برای
 ۶ خدای خانه اخلاص در وادی خراب بنیاد افکند. دعا گوی هم پسر نجاری
 است، که خانه صدق به جهت سایه خدای در ولایت جان بنیاد می افکند
 قوی تر از سد ایمان، محکم تر از حصنِ هرمان. چون حصار دولت شاه از
 ۹ نقب آفت بی بیم. چون قصر بقای شاه از صدمه زلزال فنا بی گزند. اینک
 کاه دیوار و خاک درگاه شاه را به آب روی سرشته است. کاه گل کرده،
 و به قالب همت خشت زده، تا چهار دیوارش بر آورد. بل که از ریزش نثار
 ۱۲ دست شاه چون کاخ و کوخ سلیمان، خشت زرین و سیمین می سازد. آسمانه اش
 به آسمان رساند. بالکانه اش در بال نسرین می پیوندد. چهار طبقه بر می برد.
 چون چهار مرتبه خانه عناصر. هر طبقه ای را مخصوص ذخیره می کند. سقفش
 ۱۵ زرگسه صفا، تصاویر وفا می نگارد. به رستای عقل و نقاشی نطق بر تخته
 سقف و لوح ازارش همان نگارگری می کند که آتش طبع نیسان بر صحن خاک.
 آتش مهر دی ماه بر سطح آب. هر طبقه را از گنج جواهر، خزینه می نهد.
 ۱۸ یاقوت معانی و مروارید مبانی تعبیه می سازد. هر چه پیرایه لطافت و سرمایه
 صفاوت است، طرایف وار بر طاق می نهد. پرده نشینان صغیر و نازنینان خاطر
 را در هر غرفه می نشاند. منظرها (۲۳ ب) مذهب می کند. گلشنها مدهون
 ۲۱ می گرداند. از خشت زرین و سیمین آفتاب علم و ماه عقل، گنبدها را طاق
 دری آورد. از آبنوس صبح و شام عالم دل، درش را آستانه بر می نهد. سوی

- هوای دها روزن مصلبش می گشاید ، تا مرغان معنی در پرند . سوی بازارِ جانها
 دریچهٔ مشبکش آفتاب گه می کند ، که به بنیاد هیکل وجود آدمی ماند . بر
 بام خانهٔ قبه‌ای می سازد ، و چهار دری چون گنبد عقل که دماغ مردم است ، ۳
 که از یک سو دریای غیب پیش روی دارد ، کوه حقیقت پس پشت ، قبلهٔ
 پویندگان دین بردست راست ، درجهاد نفس بردست چپ . پنداری که این
 خانه بعینه این ایوان زرنگارست ، که پادشاه روزگار به خادم بخشیده است ، که ۶
 همین هیأت و هیکل دارد که گفتم . پس آنکه در تشیید و ترتیب این خانه
 پرداخته باشم . تن را خادم وار حبشی آسا بر در می نشانم ، تا دریایی می کند .
 جان را به جای هندویی بر بام می کنم (تا) پاسبانی می کند . عقل را به کدخدایی ۹
 فرو می دارم تا آب و نان از دریوزهٔ صُبت به دست می آورد . منادی زبان را
 بر طرهٔ طرف بام می نشانم تا هر ساعت آواز در می دهد ، که این خانه وقف
 سبیل است بر هوا خواهی پادشاه روزگار سیف الدین . چون خانه از ایوان ۱۲
 نوشروان عادل و قصرِ قیصر هر قل در گذشت ، و در کل اوقات برای طوافان
 آفات از امان خانهٔ نوح کمتر نیست . شاه عادل سیف الدین دانست که چنین
 خانه‌ای را بی کدبانویی نتوان داشت ، گوهر خاتون از ساحل دریای چین ۱۵
 بفرستاد . پرستاری به پرستندهٔ دعا هدیه کرد . درم خریدی به ماح کرم .
 خرید بخشید ، که از ترکان خرگاه افلاک چنو چالاکی نژاد . خرگاه نشینان
 ترکستان زمین و سقلاب آسمان از آقسنقر روز و قراطغان شب چنو ترک ۱۸
 ندیدند . دست روزگار قبای حسن ترکانه بر قد چالاکش بریده . مشاطهٔ
 تقدیر کلاه جمال در دو ابروش نهاده . الحق صورتی که به دم باز پسین صور
 ماند ، که مرده را زنده کند . آزر طبیعت و مانی فطرت به قلم آخشيجان ، مثال ۲۱
 او تمثالی دیگر نکردست . نقشی که نقاش غیب از حسد نگار عذارش نگار .

خانه طبع را آب بر نهاده است، نسخت کارنامه (۲۴ الف) آفرینش را به آب داده است. لا زورد آسمان و زرنیخ آفتاب و دوده شب را در خاک ریخته است. در سبزارنگی رخس، که پسته خندان را ماند، ناظر و هم چون پسته، دهان گشاده مانده است. در لعل قای لبش که عتاب رنگین را ماند، چهره عقل چون عتاب در سر شک، خون بر جبین شده است. سبحان الله، ریحانه بدین بویایی از کدام سفال برآمده است؟ به کدام خانه پرورده اند؟ آبش که داده است؟ پیرایه اش که کرده است؟ لا اله الا الله، گندم گونی، آدم فریبی، بهشت زیبی بدین دلبری و پرده دری از کدام پرده به درآمده است؟ قامتی چون الف، سوزنی غمزه سوزن شکاف، چشم و دهان از چشمه سوزن تنگ تر، که به سر سوزن مرغان بهشت را بر جامه بنگارد. غنچه بکرست، و من چون بلبل در نعره عشق آمده ام. هنوز هلال است، و من چون دیوانه شیفته وصال شده ام. ماه نوی، بل دوهفته ماهی هر هفت کرده. دلخواهی، صنوبر قامتی، نوبر قیامتی، به چهره، جنت جنتیان، به طلعت، انس انسیان، قطره قطره آب طراوت از پشت دست ریزان، بند بند کند از گیسو در پای آویزان. سن سن گویی، سوسن بویی، توسن خوبی، ترکی که همه حسن خوبان یغما را یغما برد. سیه چرده ای که همه دیوان سپید همه سپید عارضان را سیه گردانید. آهو کرشمه ای کچون گاو، غبغب سیمین دارد. گور سربینی که عارض از لعاب گوزنان سپید تر دارد. غبغبش آویخته. گیسو از غبغب آویخته تر. غبغبش طوق سیمین، گیسوان، دستارچه مشکین. بهالش دعوی شنگی ترکان کرده. طوق و دستارچه بر مرکب دلبری فکنده. آوازه در افتاده ۲۱ که قراقیزی از ولایت خرخیز در آمد. به یک ترکتاز غمزه، صبر خرگاه صبر دل خاقانی را غارت خواهد کرد. جوزا سیاهی، سنبله بالایی، عقرب گیسویی،

- قوس^{*} ابروی، حوت^{*} اندامی، قاقم^{*} عارضی، قندز^{*} مژگانی، از تماشای باغ
مونس تر. چون نستری تر بر بستر. چون نسرين و یاسمین. آن سرین سیمین،
نهال سیمین و نهالی حسن. دیباجه^{*} عارضش چون دیباج^{*} بوقلمون. قلم^{*} عقل ۳
از من برگرفته. در تقاضای سوسن^{*} عذارش صبر من، توسن^{*} خلیع العذار شده.
به یک خنده شیرین که بزند، هزار تلخ گریه را چون خانه زنبور بشوراند و
خوش (۲۴ ب) گرداند. به یک ترش روی باز که بنماید، هزار جان شیرین را ۶
زهر تلخ در دهان فروریزد. ازین زیجی، بازیچه نمایی، نارنج صفایی، میگون.
لجی، ازین شوخ شاخ ناشکسته، نقاب بر بسته، ازین لشکر شکنی، سلطان.
فگنی، زهره^{*} صفی، هاروت^{*} صنعتی، چون پری ناز گیسوان^{*} مشکین گشاده ۹
فرو گذاشته. چون کرم پبله چشمها سرمه کرده. گه سوی من نگردد، سوی من
ببرد که سوی او نگریم. از سر شک همه «اِذَا الْكَوَاكِبُ اُنْتَثَرَتْ» *
بیند. همه «اِذَا السَّمَاءُ كُشِطَتْ» ** خواند. زرگس چشمش سیاهی ۱۲
لاله در بردارد. رطب لبش استخوان سیمین نماید. حلقه های گیسو که در
جولان آید، مار بینی که افسون^{*} گری کند. ثعبان بینی، که سامری گردد.
هنوز بکرتر از حصن^{*} هرمان است، و دوشیزه^{*} تر از روضه^{*} رضوان. او همه ۱۵
تن شکرستان، و من غریق اشک آرزو. دست بدو نیارم کشیدن که شکرست،
ترسم که بگدازد. گل است، گر سر ناخن بدو رسد، تن^{*} نازکش مجروح گردد.
صورت فکرم است. به پاکیزگی معنی بکرم است. آب^{*} کار همه ابکار^{*} ترکان ۱۸
ببرد. قیمت همه بلند^{*} قامتان بستان بشکست. پشت پایش دست^{*} مشاطه را
پشت پای زد. ماه^{*} رویش ماه را در عرق خجالت افگند. بدین شگرفی مه.
پاره ای که بنیم، کسر^{*} شمه^{*} معجزه وار مه را تازه گرداند. بدین لطیف آفتاب^{*} ۲۱

چهره‌ای که آفتاب از حسدش چون ماهِ نخبش به چاهِ حیرت فرو ماند .
 طاووسِ زیبی ، طوطیِ قیمتی ، شاهینِ همتی چون بازِ سپید سینه‌کنان ، چون
 ۳ تذرو ، دامنِ رعنائی در زمینِ کشان . دوش در صحبتِ امیر مجلسِ فلان از در
 درآمد . سبحان الله ، گفتی که همای می‌آید . طاووس هم عنانِ مشتری می‌خرامد .
 زهره هم قرانِ رضوانِ بهشت می‌رسد . حورِ حسنا در صحبتِ رستم می‌آید ،
 ۶ رخسِ رخشان در جنیبت . یا عقلِ مصورست که روحِ مشخص می‌آورد .
 یا خاطرِ پاک من است که نکتهٔ بکر می‌رساند . یا زکریاء متبتل است که با
 مریم معصوم می‌خرامد . یا سلطانِ نجوم است که به مایدهٔ حمل می‌رسد فصل
 ۹ . بهار . (۲۵ الف)

نامه و اعطانه هم از منشآت او رحمه الله تعالى^۱

بسم الله الرحمن الرحيم^۲

- سجاده مقدسه مجلس عالی خواجه امام اجل اعلم قدوه اعظم، مالک^۳
مهتدی صدیق، عمده الدین، محیی الاسلام والمسلمین، وارث معشر الانبیاء، واسطه
عقد الاصفیاء، متبوع المحققین، ینبوع الیقین، قدوه المحققین^۴ الاعلام اسوه^۵ -
الشرق والغرب فی الایام^۶، عاصم السنه و ذویها، قاصم البدعه و اهلها، مولی^۷
العلماء و علامه العالمین، مستند الخلفاء و مستمسک السلاطین، الداعی الی -
الحق، فاروق الفرق، امین الفرقان^۸، امام ائمه الزمان، مستحق الخلافین،
عنصر السعادتین، اول المشایخ، الطود الشامخ، قطب الاوتاد ابد الآباد در احیاء^۹
معالم شریعت و مراعات انصار حقیقت و رعایت حواریان طریقت، امت^{۱۰}
نواز و ملت طراز باد. و ذات مقدس مجلس^{۱۱} عالی که جنید و ابن نجید سجاده -
دارش زبید، و نوری و نهر جوری پیشکارش سزد، از دام دورنگی این گرگ^{۱۲} -
نهاد یوسف خوار، و راکع پست منافق^{۱۳} سار، و خشن^{۱۴} پوش^{۱۵} ملمع کار، که
به شب هزار میخی در گردن افکند، و بامداد گریبان مجروح کند، هیچ وجد و

۱ - شا / از نامه و اعطانه ... » ندارد ۲ - + نامه ای به خواجه امام

اجل عالم عامل زاهد عمده الدین محیی الاسلام و المسلمین سلطان العلماء ابی

منصور الحفده العطاری نویسد ۳ - لا / المحققین ۴ - شا / اسود

۵ - شا / الانام ۶ - لا / از « مستند الخلفاء ... » ندارد

۷ - لا / ندارد ۸ - لا / از « دو رنگی این ... » ندارد

حالت فی^۱ . و به^۲ روز پشمینه سپید در پوشد، و نمازِ شام به پلاس بدل زند، و هیچ زهد و ارادت فی^۳ . خضر و ار آمن السرب صافی الشرب باد .

۳ اصغر الخدم سلام و تحیتی که طیبِ فایح و نورِ لایح آن به نکهتِ

روژه دارانِ حرم و جهتِ روزِ رویانِ ارم ماند ، چندانکه در جگرِ آسمان نگنجد ، و سدهٔ زمین برننابد، متواتر می فرستد . و دعای آسمان پیمای و ثنای

۶ زمینِ نوردی راند . و تعطشِ اصغر الخدم به خدمتِ سجادهٔ مقدسه، که

زهره الحیات در غیبت آن زهرِ حیات را ماند، نیازمندی حیوانِ بیابان بریده است به چشمهٔ حیوان . و آرزومندی^۴ حرباءِ ظلمات دیده به چشمهٔ آفتاب .

۹ و چون مثالِ معظم و منظم^۵ کز^۶ سر^۷ خامه^۸ گوهر پاش^۹ ، که نافهٔ گشای

اعجاز است فرستاد، اصغر الخدم متشرف شد. پنداشت که بیاض^{۱۰} و سواد آن تشریف ، سواد و بیاض عین الله است نه عین الانسان . و رقوم و رسوم آن

۱۲ فصول ، فصوصِ خواتم اصابع الرحمن است نه خاتمِ سلیمان . و همه روز

« بُكْرَةٌ وَآصِيلًا » * آن بکرِ ضمائر را چون با کورهٔ سر سال در دست می دارد، و گاه چون گنجِ نامه در سرِ عمامه می نهد، و گاه چون کلیدِ بیت المال

۱۵ در بنِ جیب می افکنند . در حالت^{۱۱} خیت (۲۵ ب) و رجا و شدت و رخا

و طرفی نما و باسا و سرا و ضرا ازین تشریف خالی نیست، تعظیما لکمال المجلس

العالی که قیاصره از آن قاصراند ، و اکاسره، منکسر ، و جبابره، منجبر^{۱۲} ،

۱- شا / نه	۲- شا / « به » ندارد	۳- شا / نه
۴- شا / نیازمندی	۵- لا / معظم	۶- شا / که .
۷- شا / ندارد	۸- لا / + خامه	۹- شا / گوهر بازش
۱۰- لا / + او	۱۱- شا / حال	۱۲- لا / مجبور

لعمرا لله که اگر در^۱ تقاصیر قیاصره، و گنج اکسیر اکاسره، و جواهر جبین
جبار به اصغر الخدم فرستادندی، چندان^۲ متروّح نشدی، و متبجّج نگشتی
که به ورود تشریفات بجهاد^۳ مقدّسه. و خدای را تعالی و تعظّم در ضمن هر
عسری، یسری، و تحت هر ترجی، فرجی^۴، و در هر کراهیتی، رفاهیتی، و در
هر مصایبی، مصالحی معدّست و تعبیه. به اسباب یسیر، بسیار کارهای خطیر
میستّر توان کرد، چنانک به دلو و ریسمانی، ماه انگشت^۵ نمای مصر و کنعان را
فرا دست آورند. و به نان ریزه و آهنی، ماهی انگشتی^۶ دار سلیمان را صید
کنند، و به نقطه^۷ نور مختصر که مصباح وار در مشکاة چشم و زجاجة طبقه
موقوف است، بر مشعل^۸ جهان^۹ تاب آفتاب محیط توان شد. و به حروف تنگ^{۱۰}.
مجال که میدان^{۱۱} گاه از حلقه^{۱۲} خلق تا نیم^{۱۳} دایره لب بیش ندارد، اسماء الله الحسنى
را هم^{۱۴} طویله^{۱۵} زبان و هم^{۱۶} سلک بنان توان گردانید. و به یک ریسمان دو تو
صد هزار^{۱۷} ابتام بحر را هم^{۱۸} صف توان کرد، و بر نحر صافیات الاجیاد^{۱۹} و بر
جبهت صافنات جیاد توان بست. و از جمله^{۲۰} آن مصایب که مواهب در ضمن
دارد، و اسباب ضعیف^{۲۱}، که^{۲۲} امور شریف را بدان^{۲۳} صید توان کرد، یکی این
است که روزگار، آن جوانمرد یحیی را از کنار مادر در رباید تا به سبب اصلاح^{۲۴}
احوال^{۲۵} مخالفان^{۲۶} او فرمان معظم^{۲۷} مجلس عالی اصغر الخدم را محسود عالمی
گرداند، و خادم عقیم او را مادر یحیی^{۲۸} وار تازه رحم و حامل نماید. «لا زالت
نعمته ولا شالت نعمته ولا اعدم العباد نیله و نبیله ولا فقد البلاد طله و ظلّه». ۱۸

- | | | |
|--------------------------|--------------------------|-------------------------------|
| ۱ - لا / در | ۲ - شا / چنان | ۳ - شا / + و در هر افزای نشیی |
| ۴ - لا / اسم | ۵ - لا / «صد هزار» ندارد | ۶ - لا / صافیات الجیاد. |
| شا / صافنات الاجیاد | ۷ - لا / ضعیف | ۸ - شا / + بدان |
| ۹ - شا / «را بدان» ندارد | ۱۰ - شا / ندارد | ۱۱ - شا / مخالفان |

سعادتی که در آن چند روز به بیضه تأبید و روضه توحید صقع تبریز حقه الله بالعدل والاحسان و کف عنه شر الزمان و الازمان از خدمت مجاده مقدسه ۳ راه آورد طالع و پیش نهاد وقت بود، از کیسه جهان کهن بازار نو کیسه دزدیده آمد، و از دست فلک سپید دست سیاه کاسه در ربوده گشت. هرگز دل مجروح مانده را (۲۶ الف) از یاد نمی شود. «سقی الله تلک الایام نداولها بین الناس». و چون یاد کرد آن عهد می رود، که رغایب الایام و غرایب اللیالی بود، آتش حسرات در تابخانه دل زبانه می کشد، و شعله آن به بام دماغ می رسد، و دود آن به روزن دیده برون می شود. اشک در ریختن ۹ می آید که:

مایه اشک است دود.

در طی مناجات بحر گاهی از درگاه الهی در^۲ خواسته می آید، تا آن ۱۲ زمان انس و اوان سلوت را که همه شب قدر و همه^۳ روز عید بود، و در احیای دلهای مرده اعجاز عیسوی داشت، چون عهد و حیات عازر و عزیز مکرر گرداند ان شاء الله تعالی. اگر در انفاذ خدمات تا اکنون بی توفیق رفت، ۱۵ سبب آن بود که دل از پیوند مشاهده خیال بی خیلاء مجاده مقدسه پروای آن نداشت که انفاس حروف پیوند را بر تنگنای حلق گذرانیدی، و حلق^۵ از سوختگی به نف آه حسرات هم جای آن نداشت که کاروان حروف را به سر منزل زبان رسانیدی، و زبان را از یا اسفا گفتن علی عهد الخدمه فراغت آن نبود که انگشت را املا و ارشاد کردی به خدمتی نوشتن. و انگشت را از ستردن اشک دریغ هم پرداختگی آن نبود که نقش کشف الحال بستی. و سیاهی بر

سپیدی افگندی. و اگر دست رسیدی و ممکن شدی که به سواد دیده بر^۱ بیاض
چهره نبشتی، بل به سواد شب بر بیاض روز، بل به سواد دیده عقل بر بیاض
چهره^۲ جان، یمین الله و یمین الله یعنی^۳ الحجر الاسود که هم قاصرو خجل سار بودی،^۳
و از اشک خجالت چون شفق سرخ روی، و از فرط ندامت چون صبح سرد
نفس نمودی. رب الارباب خادم را به دریافت خدمت^۴ بجاهه مقدسه پیش
از هجوم اجل مستعد گرداناد. « تلك الفرصة ينتهزها المحدودون و يحظى^۵
فيها المقبولون ». اگر شاگردان بجاهه مقدسه، اصغر الخدم را^۶ شایسته آن
بینند که به مسموعات اجازتی دهند، چنانکه حاوی احادیث و فقهیات باشد،
اصغر الخدم همانا که بدین تشریف از زمین استکانت و مذلت بر آسمان مکان^۷
و عزت رسد. و مباهات را به درجه‌ای رساند که پای وهم آدمیان به کنه آن
نرسد، و سر زبان عالمیان از شرح آن قاصر آید، « فالراى العالى حاكم فى كل
حال ». (۲۶ ب) اگر چه ترك^۸ ادب باشد^۹، سلام و خدمت اصغر الخدم به^{۱۰}
حضرت شماء مجلس اسمی صدر امام اجل^{۱۱}، عالم عامل مقتدی، حاق محق محقق،
راشد مرشد^{۱۲}، سالک ناسک^{۱۳}، مجتهد مصیب، عز الدین حجة الاسلام
و المسلمین، معین^{۱۴} الانام، سید الایمة العلام، علامة علماء العالم، اسوة^{۱۵} -
السواد الاعظم، برهان الحق، مقتدی الفرق، زبدة الحقيقة، خلیفة الله علی خلقته^{۱۶}،
عقد الله قباب مراتبه^{۱۷} بقمة السماء و مناكبه فرماید رسانیدن. و در آن وقت

- | | |
|---------------|---|
| ۱- لا / و | ۲- لا / از « نبشتی بل به سواد . . » ندارد |
| ۳- شا / اعنی | ۴- شا / ندارد |
| ۵- شا / ندارد | ۶- شا / نباشد |
| ۷- شا / ندارد | ۸- شا / ناسک |
| ۹- شا / ندارد | ۱۰- شا / شرف |
| ۱۱- شا / مفتی | ۱۲- شا / الخلیفته |
| ۱۳- شا / اسود | ۱۴- شا / معالیه |

که اصغر الخدم به خدمت آن صدر شرح الله صدره رسید ، اجتماع بر^۱ و داع
یک زمان بود . به وقت معانقه^۲ و داعی بر لفظ اشرف صدر^۳ امام گذشت که
۳ ما را برادری باشد . و برین معنی مصافحت و معاهدت فرمود و قبول کرد .
و خادم بدین تشریف ذخایر افتخار جلب کرد ، ان شاء الله که بعد طراز القبول^۴
داغ رد برجبین روزگار خادم نفرماید نهادن^۵ . چون موالات آن^۶ صدر در
۶ صحیفه سینه خادم وقف تام^۷ است ، او را از ورق قبول و یاد کرد چون اعشار
و انحماس بر حاشیه افگندن نه سنت خادم^۸ نوازی باشد . و چون خاطر خادم
در دایره دوستداری از جوهر تیغ صافی^۹ تر افتاده است ، او را از حلقه مقبولان
۹ دل ، چون نقطه درع در^{۱۰} کنار داشتن ، نه عادت کهنتر پروری باشد . سعادت
ایام زاهره مجلس اسمی ، صدر امام عزالدین در دوام معالی سجیس اللیالی
یاد^{۱۱} . و حسینا الله وحده ابد^{۱۲} .

۱- شا / ندارد ۲- شا / قبول ۳- شا / نهاد ۴- شا / ندارد
۵- لا / ظ جافی ۶- شا / بر ۷- نسخه شهید علی پاشا درینجا
تمام نمی شود و بدینسان ادامه می یابد: « حریم مجد و معالی مجلس معالی شیخ امام
اجل مقتدی بحر زخار ... » رک نامه شماره ۹ ص ...

ایضا من منشآتہ رحمہ اللہ تعالیٰ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

۳

لو کان سرّ کم ما قال حاسدنا

فما لجرح اذا ارضا کم الم

- سعادتی کہ اساسِ مبانی آن به زلزالِ حادثاتِ خللِ نپذیرد و رخنه نشود، و عزّتی کہ صفوی خالص آن به آشوبِ آفاتِ مشوبِ نگردد و تیره ننماید، ۶
نثارِ اوقاتِ مجلسِ اشرف^۲ فرزندِ اجل^۱ اکرم، خواجہ امام اعظم^۳، حبرِ احبار، بحرِ ذخار، ناسک^۴ سالک^۵ مقتدی، شہاب الدین، شمس الاسلام و المسلمین، ۷
(۲۷ الف) عمدة الشریعة، عمدة الحقیقة، صدر الایمة بالبراهین، ملک فحول ۸
المتکلمین، مالک رقاب الکلام، ملک الزمان و نعمان الایام، علامة العالم و
علم العلماء، قیم النظر و قوام النظرا، بNDAR العلوم و ابن بجدتها، کشاف الرموز
و صارم نجاتها باد. و معارف ربّانی حاصل، و عوارف آسمانی متواصل، و ۱۲
انفاس شریفه، مع ما کہ راکبِ ظہر المعانی و متن الحقایق است، مطیّہ
«إِلَيْهِ يَصْعَدُ الْكَلِمُ الطَّيِّبُ وَالْعَمَلُ الصَّالِحُ يَرْفَعُهُ»*. سلام
و تحیت از نخب^۶ اخلاص نیت استماع فرماید. و به اشراقِ انوارِ عزّت، کہ ۱۵

۱- شا / از «ایضا...» ندارد و به جای آن چنین آمده: الی ختته الامام شهاب الدین

۲- لا / ندارد ۳- شا / اعلم ۴- شا / مالک

۵- لا / اریحیت. شا / تعبیه



طلعتِ دراری شریعت و طلیعت^۱ سواری حقیقت در آن تضمین است، مشتاق و نیازمند فرماید شناخت . و مفاوضه^۲ الطاف که هر یک هزار کرم سبجانی و کلم^۳ محبانی هم عنان داشت، بدین پدر^۴ کهتر رسید . و اگر چه از شکایت که فرا نموده^۵ بود از لعبِ فلک^۶ غدار و شعوده^۷ دستِ روزگار، که این حقّه^۸ سازِ بلعجبی است ، و آن مهره ساز مضطربی ، هزار سوء الغصص یعقوبی در ضمن داشت ، اما کهتر و پدر^۹ را احسن القصص یوسفی نمود . و یالیت که به دستِ کهتر و پدرکاری برآمدی که ترفیه خاطرِ شریف در آن مندرج بودی تا ذاتِ شریف را از هجومِ حوادث و لزوم کوارث منزّه^{۱۰} بال یافتی . چون به دستِ کهتر^{۱۱} جز عجز و سکوت هیچ نداده اند، جوابِ مفاوضاتِ مجلسِ شریف چه تواند داد ؟ این قدر می گوید که آن روز مجلس شریف ، که خطیب^{۱۲} هزار خطّه و مصقع هزار صقع است ، به کهتر خطاب آمد، و تنکرده^{۱۳} حیا از پیکرِ آرزو برانداخت . من کهتر در اثناء کلمات گفتم : ای خواجه امام ، کرم کن و حرمت به جای آور . ازین کهتر اصغر الخلائق اسپ و غلامی و جبه ای و دستاری پذیر و دست ازین سخن بدار، که تو به سعادت بر سفره^{۱۴} سفر خوگر^{۱۵} شده ای، هم خوان سفره^{۱۶} نتوانی شد . آن جوابی که از راه لطف فرمود من کهتر را بر یاد نمانده است ، و اگر هست از حلیتِ ادب بیرون نمی آیم و نمی گویم . او حرسه الله از خریطه دارِ حافظه بطلبید و با یاد آورد که چه گفت و چه پذیرفت .

۱۸ « يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَوْفُوا بِالْعُقُودِ * . وَالْمُؤْمِنُونَ عِنْدَ

۱ - لا / طلیمه	۲ - شا / + و	۳ - لا / فرموده
۴ - شا / پدر و کهتر	۵ - لا / از « کاری بر آمدی ... » ندارد	
۶ - شا / خاطب	۷ - شا / پرده	۸ - لا / خو کرده
۹ - لا / سفر		

- شُرُوطهم^۱. و کهنتر را معلوم است که همه گفتار مجلس بهانه است، چه ملالش گرفته است و سیر برآمده. رئیس طبیعی را از نعمت و نعمت دل زده است.
- از (۲۷ ب) صحن حلوا به صحنات می گراید. و از شان انگبین، ترنجبین^۱ ۳ میل^۲ می کند. و همانا که کام و مری، آبکامه و مری می خواهد که از لوزینه مری سیرگشته است^۳. آب^۴ دست می خواهد که بشوید و خلال می کند. آری، معجون شهبانی او را ادویه تازه از ادویه^۵ دیگر می باید. به سرّ الطبی بس نمی کند. خصی الثعلب و جند بیدستر می طلبد. اما این عادت یاغیان باشد که به میوه ستان باغبان درآیند، صنوبر صد نوبر بشکنند، میوه را دست زد و پای فرسود^۶ کنند. سیب را به آسیب انگشت، و ترنج را به رنج ناخن آزرده ۹ گردانند، و غراب و ار انجیر حلوائی، و روباه آسا انگور ملاحی را نیم خورد کنند و بگذارند. هیچ شهباز گوهر^۸، غرابی؛ و هیچ شیر همت، روباهی ننماید. «نحن معاشر الانبیا لا ناتی ولا نوتی».

۱۲

مصراع^۹

نه صید شوم نه صید خواهم که کنم.

- یا لله العجب، دست آب بر بساط^{۱۰} عبقری ریختن و به عادت عقرب^{۱۵} گریختن نه آیین جوانمردان^{۱۱} و رسم جوانمردی^{۱۲} باشد. مجلس شریف بدین خطب جزیل که گذشت، معروف اقطار و آفاق و اطراف اقالیم شده است، و در هر مجلس ملوک و محافل صدور که ازین معنی یادی رفت، همگنان، من کهنتر^{۱۳} ۱۸

۱ - شا / ترجبین	۲ - شا / ندارد	۳ - لا / ندارد
۴ - شا / ندارد	۵ - شا / از « تازه از ... » ندارد	۶ - شا / نور
۷ - لا / فرسوده	۸ - شا / شهباز شهباز گوهر	۹ - شا / ندارد
۱۰ - شا / ندارد	۱۱ - شا / جوامردان	۱۲ - شا / جوامردی
۱۳ - شا / از « بدین خطاب ... » ندارد		

- را بستودند و شکر گفتند^۱. مجلس شریف به مکافات و مجازات می باید که کاری کند^۲ که جهانیان او را^۳ ننکوهند و بد نگویند، والسلام^۴.
- ۳ امام مرحوم شمس الدین بل الله ثراه بفیض القدس والده کریمه مجلس را به درم بخیرید، و خویشان را درم خرید او گردانید، و از روی شفقت و آرزوی نفقت او را^۵ معلمی و نساخی کرد. و در ظلمت حال از دست مشق^۶ ظلمه به اندک حصه و بسیار غصه عمر بگذرانید، و با جناب جنات رفت، افاض الله علیه الرحمة. و کهر بیست و پنج سال جهت محافظت و مراعات زنی روستایی را رحمها الله تعالی درد سر و درد دل از شروان چندان داشت که اگر بنویسد، تجویف هوای خافقین پر شود. و من کهر را^۷ در آن دیه قلاحان^۸ هزار نوبت دشنام^۹ دادند و بر سر راه آمدند و بر من تیر انداختند. و پدر و برادر مرحوم او رحمها^{۱۰} الله مرا فحش گفتند (۲۸ الف) و بر من شمشیر کشیدند^{۱۱}، و من روزی بر سر او زنی دیگر نکردم، و او را دشمن کام نگردانیدم. مع ما که از هزار خبا^{۱۲} و خدر بزرگان مرا طلبیدند، و در وقت بیماریها آن مرحومه را بیمار دار و خدمتگار و طشت نه و دستاب ده من بودم.
- ۱۵ و چون از دنیا مفارقت کرد، به موافقت او از شروان بیرون آمدم. و به ذات نامحسوس خدای جل ذکره که من کهر را از موطن دور ماندن هیچ سببی نیست الا وفات آن مرحومه. اگرچه درین باب دوست و دشمن را اندیشه مخالف^{۱۳}
- ۱۸ افتد، اما صورت حال درست و راست اینست که گفتم، «والله علیم»

- ۱ - از «را بستودند...» ندارد
 ۲ - شا / نکند
 ۳ - لا / ندارد
 ۴ - شا / ندارد
 ۵ - شا / ندارد
 ۶ - لا / مشتری
 ۷ - شا / ندارد
 ۸ - لا / ملاحان
 ۹ - شا / دوشنام
 ۱۰ - شا / رحمهم
 ۱۱ - لا / از «و بر من شمشیر...» ندارد
 ۱۲ - لا / جا
 ۱۳ - شا / مختلف

بِذَاتِ الصُّدُورِ*. تَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِي وَلَا أَعْلَمُ مَا فِي نَفْسِكَ**.

اینت اواصرِ کرم و عناصرِ فتوت می شاید به تلقین آموختن. خاک بر سر علمی باد که از مقولات و منقولات چنین نتیجهٔ مردمی بر دهد، و فصل و خاصهٔ ۳ دانستن، و از عقوبتِ یوم الفصل و از شناعَتِ^۱ خاصگانِ حق بی خبر نشستن و رسم و حد آموختن، و به کلتی رسمِ جوانمردی^۲ فراموش کردن، و پای از حدِ آزادِ مردی بیرون نهادن، چه سنتِ عالمی باشد؟ جهان را هم جهانِ بانی، ۶ و شهر را هم شهرِ یاری هست.

شعر

- ۹ بترس از تیر بارانِ ضعیفان در کین شب
که هرک از ضعف نالان تر قوی تر زخم پیکانش
چو بیژن داری اندر چه محسب افراسیاب آسا
- ۱۲ که رستم در کین است و نهنگی زیر خفتانش^۳
مجلس شریف، نیک و بد احوال خویش از من کهر بهتر داند. آنچه
مصلحت فاتحهٔ حال و خاتمهٔ کاری داند کند. من کهر هیچ نگویم که چه^۴
کند و چون زید و چون سازد. او خود به سعادت بایستی کالطود الشاهق^۵
ساکن و صلب و کاردان و مردمِ نواز و زمانهٔ ساز بودی، و به هر بادی و
برقِ غباری و آتشی نینگیختی، و با مردم بهتر در ساختی. فرزند اجل مشیت^۶
الدین ابقاه الله تعالی و والدهٔ کریمهٔ او حاضنة الدین حرمها الله چه ماند از دل^۷
نمایی و دوستداری و شفاعت کردن و وسیلت ساختن که به جهت مجلس شریف

۱ - لا / ساعت ۲ - شا / جوامردی ۳ - ر.ک. دیوان خاقانی. ص
۲۱۳ ۴ - لا / «چه» ندارد ۵ - لا / چه

نکردند. مادر سرگروانهاد و فرزند ریش. مکافات ایشان ناسازگاری و بدخویی نباشد. و اگر مجلس شریف را بی ایشان به سر می آید (۲۸ ب) روا باد. نام ۳ و ننگ نگاه دارد، و پای در دامن کشد، و به تقصیر و تقیر روزگار بگذرانند.

بیت^۲

تادی مه ظلم در گذشتن خورشید مراد باز گشتن
 ۶ و من کهنتر را بر آن نگرد^۳ که هرگز ندیده است. آن بد بخت بد-
 سرانجام فرزند من که در حباله^۴ اوست، پندارد که به سی دینارش خریده است.
 آخر از خواجه امین اردشیر کتر شاید بودن. بس است این شرمساری. صبر
 ۹ را کار بندد و سکونت و اطمینان اختیار کند، که خواجه^۴ خواجه زاده صبور
 و ساکن طبع و مطمئن^۵ نفس باید، که به هر مراد و مرام به روزگار توان رسید.
 مشید الدین چه کند که ترا از شکایت باشد؟ یا محمود مذموم چه داند
 ۱۲ سگالیدن که از و فریاد شاید داشتن. اگر طبع را با مشید الفتی و زلفی فراهم
 نمی آید، پندارد که او هنوز به موقان اصفهبدان^۶ است. و اگر محمد بد سیرت
 و نابسامانی می نماید، بیرون کند و پندارد که هرگز نبوده است. و کدام دوست
 ۱۵ یا خدمتگار به دست آورند و نصب کنند که هزار غصه از هر یک هر ساعت بل
 هر لحظه در دل جای گیر نیاید. درین وقت من کهنتر به ایشان نمی پردازم. و
 مجلس شریف به سعادت مردی بزرگ و عالم و بصیرست. و کار تأهل و ریع و
 ۱۸ اهل ساختن گوز بازی نیست. و اگر گمان برد که هیچ جای در هیچ جوی آبی
 روشن هست، برگمان او غرامتی سنگی لازم آید. و مردم خون و مال فدای
 عیال و فرزند کنند. بحمدالله خانه^۷ نیک^۸ نام یافته است، صبوری کند. این

۳- شا / نگیرد

۲- لا / ندارد

۱- لا / ندارد

۵- شا / اصفهبدان

۴- لا / + و

همه طیش و طرورت به خویشان راه ندهد، که او را و من کهتر را دشمنان
نظاره از دور بسیارند. و من کهتر به ستیزه هزار کس، او را اختیار کرده‌ام.^۱
از خدای ترسی^۲ خویش نپسندد که من بی گناه را رسوای عالمی گرداند. حدیث^۳
بزرگان و سروران نمی گویم. آخر اندیشه نمی کند با خویشان که حاجی دیم
چه گوید که پیش من زانو بر زمین زد و گفت که: من پیر بنده می گویم
مکن این پیوند که پشیمان شوی. تا مجلس را (۲۹ الف) نیم شب از درخانه^۴
او بیاست^۵ در رفتن تا زبان در بست. من کهتر پنداشتم که اگر صد سال
تقدیر^۶ از خانه خویش بیرون باشم او مهتر و فرزند، کار سازی خانه من
بکند. ندانستم که به پنج ماه تیز مغزی و کند رای پدیدار^۷ آورد. درین^۸
وقت حاجی رئیس امین الدین شرف الحاج احمد را احمد الله عاقبت آنجا
فرستادم، آنچه روی در نصیحت دارد از وی^۹ بشنود. باری تعالی و تقدس
هرچه مصالح احوال و مناجح آمال او در آن است ارزانی دارد، و او را محتاج^{۱۰}
ناکسان مگرداناد. و بیشتر از همه اش عمر دهداد، و مرگ آن شقیه ضعیفه عن-
قرب پیش او باد^{۱۱}، والسلام^{۱۲}.

۱- شا / کردم
۲- شا / خدای پرستی
۳- شا / می بایست
۴- شا / تقدیر را
۵- شا / پدید
۶- لا / + و
۷- شا / از و
۸- شا / + بمحمد المصطفی وآله نجوم الهدی حسبنا الله وحده اهدا والصلوة علی
النبی المصطفی محمد وآله جدا.
۹- شا / ندارد

ایضا من منشآت^۱

بسم الله الرحمن الرحيم خدمة المستمسك بفضله^۲

۳ مجلس اشرف امیر حکیم مطلق خبیر^۲ عالم امام موید محترم مکرم،
شمس الدین، عوذة الاسلام و المسلمین، عمدة الحکماء الراشدين، مستمسک
الملوک و السلاطین، ناصح الدولة، صلاح الملة، حافظ الارواح، موید الاشباح،
۶ بزرجهر الايتام، بقرط الانام، افلاطون، الالهی به خواص^۳ انامل^۴ خمس در
احیاء طبایع^۵ اربع و ارواح^۶ ثلاث، کافه^۷ خلایق را مسیح^۸ ثانی باد.

سلامی که اخلاص، همره؛ و صفا، هم رهان آن^۹ است، فرستاده
۹ می آید^{۱۰}. و دعایی که قبول، قاید؛ و استجاب، ردیف آن^{۱۱} است، گفته می شود:
و دیده و دل متعطش است به چشمه^{۱۲} مشاهده که عین الحیات^{۱۳} است انسان
العین اعیان انسان را. و اقول یمین الله و یمین الله اعنی^{۱۴} الحجر الاسود که صفحات
۱۲ ادیم یعنی به تربیت دباغت سهیل^{۱۵} یعنی چنان^{۱۶} محتاج نیست که بشره^{۱۷} خلفاء^{۱۸}
بوالبشر به تقویت بلاغت علی بن ابی الیمین. و ضربان^{۱۹} شرایین بر آیین حرکت
طالبی بسست^{۲۰} یمین آن مجلس را. خاصه^{۲۱} شریان کهر که بی افاضت نداوت

۱- شا / از « ایضا... » ندارد ۲- شا / + الخاقانی الحقایقی

۳- شا / حبر ۴- شا / افلاطین ۵- شا / او ۶- شا / می شود

۷- شا / او ۸- شا / عین الحیوة ۹- لا / ندارد

۱۰- شا / چندان ۱۱- شا / خلفان ۱۲- لا / طاطلی است. قراءت استاد

۱۳- شا / فخاصه فروزانفر

- حیات^۱ از لمس انامل شریف هیچ سریان قوت ندارد . و اگر چنان اندیشد که کهنتر یکک^۲ ساعت از یاد اشرف فارغ بوده است ، بسا خرده بزرگ که بر اندیشه پاک او متعین شود . چه همه روز من صدر الضحی الی عجز الدجی ثقبه^۳ (۲۹ ب) سمع را شمع ثاقب می گردانند به ورود اخبار سعادت . و اگر نه خصوصیت این خدمتستی ، زحمت سمعش^۴ به چه کار آمدی ، که به پیشگاه^۵ نبأذان^۶ ماند که خانه دو دری و در یکک لختی دارد . هرگزش فراز نکنند . لطیف و کثیف و نفیس و خسیس درو شوند . خبیثات و طیبات ابکار و ثیبات درو راه یابند . و الحق چنین است . ندانم که آنجای کدام سبوی شکسته است که درون آستانه نشان تلخی می توان یافت . خانه محرم شاهد بازان چشم است ، که تا مادام آن رومی غمزه زن که آفتاب است ، از سر کوه برهن^۷ وار تجلی کند ، آن دو هندوی نازنین ، که لعبة العین^۸ اند ، در دو حجره و هفت حجله به نظارتگی در آیند . یا چون شاهد آفتاب ، آینه اسکندری نماید ، ایشان چون یاجوج از سد ظلمات شب باز رهند . درها برگشایند ، روی به آینه آورند ، تا چون دیدبان آفتاب از حصار حصرم^۹ رنگ طلوع کند ، نظارگان را توتیای حصر می سازد . ایشان در نقاب غنی به خدمت استقبال کنند ، تا چون بیضه^{۱۰} آفتاب از عنکبوت اسطرلاب^{۱۱} اخضر در پس کوه اغبر افتد ، ایشان چون دو یار غار در پس پرده عنکبوتی نشینند ، و اعرافی وار سنانها را^{۱۲} سر در سر آورند . پس چون گوهر آفتاب ماهی وار به چشمه گرم مغرب فرو شود ، تا گرد راه^{۱۳} فرو شوید ، ایشان چون صدف در آب سیاه شب بمانند ، چون غواص روی -

۱ - شا / حیوة	۲ - لا / سمع	۳ - شا / بیعگاه
۴ - لا / شادان	۵ - شا / باوند	۶ - لا / کعبة العین
۷ - شا / اضطراب	۸ - شا / ندارد	

پوشیده شوند . سبحان الله ، از کجا به کجا افتادم ؟ در اوعیه^۱ خاطر چه بود ؟
 داعیه^۲ نطق چه می انگیزد ؟ صورتگر خامه چه می نگارد ؟ این جولان معانی
 ۳ نگر^۱ ، که عنان از دست چون می رباید . حدیث سمع می گفتم که از قوافل بشارت
 و مواکب^۲ بشری از آن مجلس قطره های شکر و قطره های کوثر^۳ دارد . به
 صفت آفتاب چون افتادم که آفتاب ، لون^۴ قصابان دارد و عون قصابان گردد .
 ۶ « معشاة للعین ملهاة للقلب مبللة للثوب » . ناظران روح باصره را در صرع
 کشد . محاسبان قوت عاقله^۵ را در ورطه^۶ نسیان آورد . توامان تار و پود نسج را
 در کاهش دق افکنند . بلی چون (۳۰ الف) آفتاب ، شرف از هم^۷ لقبی مجلس
 ۹ اشرف دارد ، مذکور و منظور است . و الحق شمس الدین به حقیقت آفتاب
 ذروه^۸ حکمت است . آفتاب جماد^۹ وار محترم هم به جهت موافقت لقب^{۱۰} اوست .
 اگر آفتاب همخانه^{۱۱} عیسی است ، آن مجلس هم عیسی است و هم آفتاب . یمین الله
 ۱۲ که علی بن ابی^{۱۲} الیمین عیسی را ماند . مگر نص^{۱۳} خبر را بر منصه^{۱۴} صحت این
 شخص^{۱۵} جلوه کرده اند^{۱۶} که ما اشبه علیا بعیسی . و شواهد این حجت بر محجت
 دعوی احیا و اعادت شخص^{۱۷} من کهنتر بود . آن سال^{۱۸} که دور از ساحتش علت های
 ۱۵ مخوف مزمن مخ و مزه^{۱۹} من ببرد ، عرضهای هایل هیولی عرض مرا در آفت
 افکنند . طینتم چون عهد غوانی منفسخ شد . مزاجم چون^{۲۰} طراوت جوانی
 متغیر گشت . عارضه بر مزاجم مزاحم آمد . سودا بر^{۲۱} عقل بالغ غالب شد .
 ۱۸ اجزا از جا برفت . طبع طبع یافت . عقل غفل ماند^{۲۲} . نفس در آک^{۲۳} که تیغ بود

۱- لا / صریحا : بکر ۲- شا / مراکب ۳- شا / گوهر

۴- لا / صفت ۵- شا / عالمه ۶- شا / « ابی » ندارد

۷- شا / سخن است ۸- شا / « جلوه کرده اند » ندارد ۹- شا / ندارد

۱۰- شا / « آن سال » ندارد ۱۱- شا / چو ۱۲- لا / اثر

۱۳- لا / ندارد

به صفاوت، سَفَن کارد شد به کثافت. گاه از بحران به بحرین رفتی، و گاه از
 وسواس به سیواس افتادی. نه چشمه^۱ مفر را قوت آن که قطره‌ای آب به
 کاریزِ اعصاب فرستادی، نه حارسِ بامِ دماغ را شوکت آن که به^۲ دلو^۳
 شریان، آبی از چاهِ دل برکشیدی. نهالی بودم بر نهالی افتاده. نستری بودم بر
 بستری^۴ پڑمرده. تن از گداز، چون فضله^۵ ناخن شده. ناخن و لب از تب،
 بنفشه^۶ رنگِ مانده. پرگار حیات^۷ از قافیه^۸ بنفشه تنگتر شده. گاه از نازک^۹ تره^{۱۰}
 دستی چون باد انجیر بشکستی^{۱۱}. گاه از خوشتر بادی چون بیدانجیر در افتادی^{۱۲}.
 نه نای خلق را قوت پست^{۱۳} خوردن، نه لبک را طاقت لبیک داشتن. چهار
 رئیسِ هفت^{۱۴} ولایتِ تن آیتِ عزلت^{۱۵} بر خوانده. پنج رقیب سه ممالک^{۱۶} جان
 روی به هزیمت نهاده. بیت الحیات^{۱۷} چون بیت المال از نقود^{۱۸} سعود آسمان^{۱۹}
 صفر شده، خانه^{۲۰} ششم با هشتم برخلاف چهار ارکان دست^{۲۱} یکی کرده، غوانی
 ارغوانی سرشک شده، جان^{۲۲} به رغم خسان در^{۲۳} غم حسان فرو مانده. من^{۲۴}
 کهتر چون شمع و قلم^{۲۵} در یرقان و سرسام زبان سیاه مانده. نه شمعی که راست
 تواند ایستاد. شمعی به پهلوی افتاده، (۳۰ ب) از حرارت طاری هر زمان ناچیزتر
 شدی. بیمار^{۲۶} داران کالفراش المبثوث حوالی فراش^{۲۷} من در آمده، سیلاب^{۲۸}
 سیلانِ عرق، فراش را چون لگن منقَط گردانیده. اخوان صدق را گریه در

- | | | |
|---------------------|----------------------|-----------------|
| ۱- لا / جسم | ۲- لا / « به » ندارد | ۳- لا / بستر |
| ۴- شا / حیوة | ۵- لا / تارك سر | ۶- لا / بشکستی |
| ۷- لا / افتادی | ۸- لا / بسبب ؟ | ۹- شا / عزل |
| ۱۰- شا / بیت الحیوة | ۱۱- لا / نقد | ۱۲- شا / آسمانی |
| ۱۳- شا / حسان | ۱۴- لا / بر | ۱۵- شا / ندارد |
| ۱۶- شا / ندارد | | |

برمانده، نفس در گلو شکسته، گره بر گره افتاده. آه ایشان گاه الف وار به ساق
 عرش رفقی، و گاه چون هی^۱ در حلق حلقه شدی. آخر انفاس مجلس شمس الدین
 ۳ چون نفحات قدس و نفحات صور در رسید. من کهنتر را از حَضِیضِ صص
 مرض و اذروه کمال^۲ رسانید. شخص^۳ که از^۴ بیماری گران حمل طور داشت،
 بالحم طیر افتاد. آفتاب حیات^۵ زایل شده، از معجون سرطانی و عقربی با^۶ مایده
 ۶ حمل رسید. از شبکه تب^۷ شبگیری فرج آمد، اشتهای فروج افتاد. آرزوی
 فروخ هم می بود. پس در عقیب این حال مهیب، مرغ نامه دار از آشیان آستان
 شروانشاهی رسید. هددهی از حضرت سلیمانی آمد که بسم الله. مرغ حیات^۸
 ۹ که^۹ از دانه و آب رمیده بود، باز جای آمد. نوبت از شربت به مرغ افتاد.
 اکنون که مرغ وار پرواز گرفت، به پرواز درآمدی، پر باز کن. به آشیان
 سعادت باز آی. استقامت منای. رجوع کن. و آلا به قهر قهقری باز آوریمت،
 ۱۲ که درین وقت^{۱۰} که روزگار به امتحان حوادث بی نمکی می نمود، حضور تو
 ما را از نمک دیگ^{۱۱} در خور ترست. تعجیل نمای که ما را سه مرغ که شست^{۱۲}
 سیمرغ ارزیدی، از عیش و پنجره فلک^{۱۳} برکنگره آسمان پریده است.
 ۱۵ دو گوهر با صدف خویش از خزانه ما گم شده است. می نماید که گوهرها^{۱۴} به
 خازنان غیب افتاده است، و صدف به غالیه سایان بهشت. ما را بر فوات
 ایشان^{۱۵} لوعتی می باشد. از مسلتی^{۱۶} ناگزیر است، و آن تویی. بر قضیت آن

۱- شا / ۱۵	۲- شا / ناقهی	۳- شا / شخصی
۴- شا / کز	۵- شا / حیوة	۶- شا / بی
۷- لا / ندارد		
۸- شا / حیوة	۹- شا / ندارد	۱۰- شا / ندارد
۱۱- شا / می ندارد	۱۲- شا / + را	۱۳- شا / شصت
۱۴- شا / ملک	۱۵- لا / گوهر	۱۶- لا / اسبا
۱۷- لا / مسکن		

حکم ، طوعاً او کرهاً با صد هزار عنا عنان برناقم . چون به^۱ مولد محنت زای رسیدم ، جهانی^۲ دیدم که کلاه گوشه ایشان در گوشه عرش سودی . همه کلاه جبروت و قندزبروت در خاک زده ، از گریبان ، دامن کرده ، از دامن ، بساط^۳ ماتم ساخته ، مصلتی نه ، و در رکوع مانده ، ابدال نه ، و در پلاس رفته ، فلسکی^۴ در کشت بکر سنبله^۵ دار^۶ افتاده ، جوزا ، نطاق گسسته ، اسد را (۳۱ الف) ناب ریخته ، سماک^۷ رامح ، اعزل شده ، نسر طایر ، واقع گشته ، بل که دو قطب ماهیانی^۸ فرو شده ، اجل از میان خانه مورچه وار بر آمده ، شیر^۹ بچه را در شوره^{۱۰} خاک فرو برده ، مرگ ، پشه وار از روزن در افتاده ، عقاب^{۱۱} را در عقابین کشیده . پیش سطوات^{۱۲} این حادثه ، دندان شیر سیاه و پیل سپید ، خلال بند نموده ، پیش سهام^{۱۳} این واقعه ، برگستوان رخس^{۱۴} رستم و بهزاد^{۱۵} سیاوخش ، پر مگسان^{۱۶} شده . فلک زبردست^{۱۷} ، همه را زیر پای مالیده . دهر هلا هلا ، زهر هلاهل در کام همه کرده ، تاج داران از سر خاک تخت کرده ، بل که از^{۱۸} سر تخت خاک ساخته ، آخر^{۱۹} چنانکه بود به قدر نیت و ضعف نیت به حق عزا ، ذلاً و عزاً قیام نمودم ، و ترخی وقت می رفت . در حالت شدت و رخا و جانبی خبیت و رجا «هلم جراً الی ان جری الحال علی ضد الآمال» که آفتاب خسروان ، کسوف هلاک پذیرفت^{۲۰} ، و در تنگنای مغرب خاک رفت^{۲۱} . ماتم پیشین در جنب ماتم^{۲۲} پسین نا چیز نمود . قیامت صغری به کبری بدل گشت . گفتم که آسمان دولت چون زمین از دوران

۱ - شا / بر ۲ - لا / جهان ۳ - لا / ملکی

۴ - شا / + در ۵ - شا / ماهتابی به هم ۶ - شا / شور

۷ - لا / اعقاب ۸ - شا / سطوت ۹ - قراءت از استاد فروزانفر

۱۰ - لا / زبردست ۱۱ - شا / کز ۱۲ - شا / پذیرفت

۱۳ - لا / + به

بازماند. زمینِ ملک چون آسمان در اضطراب افتاد. از دل و دیده ساکنان خاك و آب طوفان آبی و آتشی سر برزد. خاك از باد چون آب از آتش به جوش آمد، و چون آتش از آب به فریاد افتاد. رواقِ هوا از بالای زمین در هم شکست. سده زمین از جگر آسمان برخاست. تجويف هوا به دود انفاس صعدا انباشته آمد، که خاقانِ اعظم را در سمرقند وجود پای بلغزید. در جیحون عدم غرق شد. شروان که خیر و ان بود به مرگ شروین دولت به حقیقت شر و ان گشت. منوچهر، مینوچهر شد. شاهیت^۱ شروان بعد شروانشاه سر عقد عقد ممالک گسسته شد. طرفی جوهر پادشاهی^۲ فرو ریخت. واسطه در خاك^۳ بر آمیخت. القصه چون در مبیعت اخوان متابعت ننمودم، از مساعدت با ایشان مبادعت کردم. در مواقف نامرادی و محبس ناجنس دور از مجلس انس تا سه هلال در گذشتن در چار اغلال هلال شکل بماندم. هیچ خبث حدیث بر زبان نارانده، چون خبث الحدید^۴، پالوده و سوخته شدم. از دست دجال^۵ بیداد از دیده دجله (۳۱ ب) بغداد روان کردم. چون مصر و عان تبارستان بغداد^۶، و سطح آب دجله به وقت باد، مسلسل شدم، که از آسمان سیاست و تهدید همه آیت^۷ «انزلنا الحدید فیہ بآس شدید» * درشان دست و پام می فرستادم^۸. «إِلَىٰ أَن يَدْلَ اللَّهُ أَحْوَالَهُمْ وَحَقَّ بِهِمْ مَا كَانُوا يَكْسِبُونَ». و در تطاول مدت این غصه کبری و محنت عظمی فرصه^۹ نجات و فرجه خلاص میسر نمی شد، تا اکنون که انتهاز فرصت کرده آمد، و از بخت گریخته.

- | | | |
|-------------------------|---------------------------------|--------------|
| ۱- قراءت از استاد مینوی | ۲- شا / پادشاه | ۳- شا / مخاك |
| ۴- لا / خبث الحدیث | ۵- شا / از «روان کردم...» ندارد | |
| ۶- شا / + انا | ۷- شا / می فرستادند | ۸- لا / فرصت |

پای^۱ پای^۱ افزار گریز به وام خواسته شد . و به جانب باب الباب دست رای
 عنان^۲ گرای گشت . در راه یک هفته به ملک ملک حماد^۳ به موقع احمد رسید ،
 و گوهری را که خزانه^۴ خراسان شاه را زبید ، به خرابه^۵ خراسان شاه^۶ افگند^۷ .
 بحری را که فتح الباب اولوالالباب^۸ لباب^۹ جوهر اوست ، لبالب^{۱۰} وار بر لب لب
 دریای باب الباب برد . عنصر محمد که محمود و عنصری را به همت و حکمت فیل
 و فرس طرح افگند . خزاین معانی را بر خرز خزان خزران عرض خواهد کرد .
 بدره ها که از گنج در^{۱۱} دری به در آورده است ، بدره ها بدره ها خواهد برد ؛ که
 آخر درنگ در^{۱۲} دار النحوس شروان چند باشد ؟ پیداست^{۱۳} که نخل دانش و نخل
 بینش به قاع صفصف و به قاع صفصاف دار چند ایستد . در جیفه گاهی که
 کرکسان نمرود^{۱۴} فعلش همه گوشت همای می خورند^{۱۵} . خاصگان را اقامت چون
 شاید . فعاصه^{۱۶} مشام از نسیم یوسفان آهو^{۱۷} چشم با دم^{۱۸} گرگان سگ^{۱۹} صفت
 افتاده . ذوق از شیر^{۲۰} بستان سلامت و شیر بستان کرامت با زهره^{۲۱} پلنگان نوایب
 و زهره^{۲۲} نهنگان مصایب خو کرده . بیچاره طفل ، نه ماه^{۲۳} خوناب^{۲۴} سیاه در
 جوف رحم مادر خورده . و در حصار^{۲۵} مشیمه چشم بسته مانده . چون به فضای ظهور
 آید ، پستان سیاه بیند و شیر سپید نه . حالش چون باشد ؟ آزادان را یوسف^{۲۶} وار
 تن به غلامی در دادن و پس به ثمن^{۲۷} بنحس افتادن غبنی و غبنی عظیم است . « اَحْشَفَا
 وَ سَوْءَ كَيْلِهِ » . امروز و الحمد لله^{۲۸} کهر^{۲۹} مرفه الحال و مرفق^{۳۰} القدر است .

- | | | |
|--------------------------------|-------------------|----------------------|
| ۱- شا / « پای » ندارد | ۲- لا / جماد | ۳- شا / خراسانشاه |
| ۴- شا / باز داشت | ۵- شا / + به | ۶- لا / « در » ندارد |
| ۷- لا / پنداشت | ۸- شا / می خوردند | ۹- لا / زهره . حدس |
| استاد فروزانفر : دهره | ۱۰- لا / ماهه | ۱۱- لا / چون باب |
| ۱۲- لا / « و الحمد لله » ندارد | | |

و اگر چه دامن شکر خایان^۱ از دستش بسته‌اند، فی پاره‌ای عوض داده‌اند.
 از آن فی (۳۲ الف) مجوف ناکوفته و آتش نا دیده^۲ چندین جلاب قوام یافته
 ۳ به خدمت می‌فرستد. آخر چنان طیبی را چنین دارو پزی بیاید^۳. چنان عیسی-
 دی را چنین حواری زبید^۴. تا اکنون اگر در انفاذِ تحیات تلکوی می‌نمود،
 غرض ایثارِ تخفیف بود، که کهنتر چون قلم را بر پشت انامل سوار می‌کند^۵،
 ۶ طاقت عنان باز کشیدن نمی‌دارد. لاجرم مدید النفس حدید الهوس خوانندش.
 هر آینه اگر چه اطناب بالغ الامدست، طناب جبل ورید کهن‌ترست. خاطر اشرف
 نیچد، و راه ملامت^۶ نبسیجد، ان شاء الله تعالی. و زمین بوس خادم معتقد
 ۹ بل که دعای آسمان پیمای و ثنای زمین^۷ نورد به سجاده^۸ مقدسه^۹ صدر امام مطلق
 مطاع معتقد مهندی صدیق، ناصر الدین، ظهیر الاسلام و المسلمین، وارث
 الانبیاء و المرسلین، المؤید من السماء فی العالمین، مفتی الخافقین، مستحق الخلافین،
 ۱۲ امین الفرقان، فاروق الفرق، قدوة انصار الحق، بسط الله ظلالة علی زمره
 الاولیاء و ربط جلاله بمناط الجوزاء بفرماید رسانید. و امداد همت فیاضه
 طلبیه. دانم که مجلس عالی ناصر الدینی نصر الله حزبه برخادم خرد سر خرده‌ها
 ۱۵ نشاند، که چرا روی رای و عنان عزیمت بدین جانب نکرد، که عاشق طالب
 و صادق راغب است^{۱۰} خدمت ما را. به سجاده^{۱۱} مربعش^{۱۲} که کعبه^{۱۳} ثانی است
 محققان را، که از دست^{۱۴} آویز طلب تقصیر نیست. اما دریافت مطلوب به
 ۱۸ انداخت تقدیر و پرداخت توفیق نسبت دارد، نه کشش^{۱۵} و کوشش طالب. بر
 سر کوی معشوق سربازی کردن چه فایده، که مهتاب، روشن است؛ و سگ،

۱- شا / شکر خانیان ۲- لا / بادیه ۳- شا / می بیاید

۴- شا / بزبید ۵- شا / می گرداند ۶- لا / ملالت

۷- شا / از «عاشق طالب...» ندارد ۸- شا / مربعش

۹- لا / بکشش

دیوانه ؛ و رقیب ، هشیار . مسکین^۱ مرغ نیم^۲ بسمل از حرکت المذبح باقی نمی گذارد ، اما چون به قرب قبول قربانی برسانندش^۱ ، او را چه جرم؟ قربان را که به خوردِ سگان دادن حرام است ، که به سگ^۳ان بیت الحرام ندهند ، او را چه گناه؟ سالکان^۴ مهمه^۵ صدق را که از بالای ذات عرق ، غرق عرق حرمان بازگردانند ، و به کید مبتدعان در قید^۶ منقطعان فید کنند ، چه تدبیر؟ غرض آن است که جنبش رای به جملگی سوی آن صوب^۲ بود ، اما راه را گم^۶ - رهان^۳ مسدود (۳۲ ب) گردانیدند^۴ و جواز ندادند . تا رای مقدس مجلس عالی مولوی ، خادم را تمهید عذر فرماید ، ان شاء الله تعالی^۵ ، والسلام^۶ .

-
- ۱ - شا / رسانندش ۲ - شا / صرب ۳ - شا / کم راهان
 ۴ - شا / کردند ۵ - شا / + مجلس اشرف امیر حکیم شمس الدین افاض الله
 علیه من سجال الانعام ثانیاً به صد هزار دعا و ثنا مخصوص است و هرآینه دعا که
 از مناهج خلوص درآید مقطوع الادبار نگردد ، و سواد و امدادش منقطع نشود .
 الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی الهادی المتقین محمد المصطفی قدوة المرسلین
 و آله و اصحابه اجمعین و حسبنا الله و حله . ۶ - شا / ندارد

ایضا من منشأته رحمه الله و نور ضریحه^۱

بسم الله الرحمن الرحيم خدمة^۲ خادمه حسان العجم الخاقانی الحقایقی^۳

۳ مورد تحیات و مصدر اریحیات مجلس رفیع^۴ خواجه امام^۵ اجل
 همام ، افضل مفضل مفضل ، اکرم مکرم مکرم^۶ ، عالم کبیر متبحر تحریر^۷
 مصدر^۸ ، سراج^۹ الدین ، شمس الاسلام و المسلمین ، در وساده سیادات^{۱۰} ،
 مقصد سعادات ، و در مستند فضایل ، مستند افاضل باد . موالی او کالسراج
 المنیر در صدر بساط کرامت ، و معادی او کالفراش المیثوث در صف
 نعال آفت .

۹ کهنتر سلام و تحیت فراوان^{۱۱} می فرستد . و می نماید که دو سبب متین
 باعث این تحیت آمد که فاتحه^{۱۲} صحیفه صفاست : یکی جنبش تعارف^{۱۳}
 اصل و کشش اتحاد^{۱۴} سبق . که در معاهد^{۱۵} ارواح رفته است . و دیگر^{۱۶}
 ۱۲ تحریف^{۱۷} مبلغ خدمت امام^{۱۸} نجم الدین که هوا خواه صادق است آن^{۱۹} جناب
 رفیع را . و نجم چه کند که خدمت سراج و هاج که آفتاب است نکند^{۲۰} ؟

۱- شا / از » ایضا ... » ندارد	۲- شا / ندارد	۳- شا / از » حسان
العجم ... » ندارد	۴- شا / + صدر	۵- شا / » خواجه امام » ندارد
۶- شا / از » افضل مفضل ... » ندارد	۷- شا / + افضل مفضل مفضل	
اکرم مکرم مکرم	۸- شا / ندارد	۹- شا / + الدولة
۱۰- شا / سادات	۱۱- شا / ندارد	۱۲- لا / معارف
۱۳- شا / معاهده	۱۴- شا / دیگری	۱۵- لا / ندارد
۱۶- شا / ندارد	۱۷- شا / نورزد	

- که^۱ مرسوم نجوم به وظایف ضیا، و ادرار دراری به مشاهره^۲ نور از مشاهده^۳ قدسی آفتاب است. همی سحرگاهی^۴ کالنجم الثاقب هم^۵ عنان ستاره^۶ سحری از درظلمت^۷ خانه^۸ من در آمد^۹ و مرا دید. مردم^{۱۰} دیده در چراغ^{۱۱} دوخته^{۱۲}، چراغ آسا شب زنده داشته: از دود چراغ دخمه^{۱۳} دماغ ملطخ کرده، چراغ از قلت^{۱۴} دهن در رعه^{۱۵} رفته: در فواق مانده: به سكرات نزدیک رسیده، گفتی مرغانی^{۱۶} پر و بال بریده است. تهی^{۱۷} گاه از مدد^{۱۸} غذا تهی مانده: رودگانی^{۱۹} در گلو آورده: ماهی رعاده در منقار گرفته. من از بی همدی، چراغ را همدم ساخته، دم سرد را از درون حلق راه بر بسته: تا هلاك همدم نسازد. جاسوسان^{۲۰} خرد آفرینش بزرگ^{۲۱} بینش را در حجره^{۲۲} خواب به دید^{۲۳} بانی فرو داشته، تا کاروان ثوابت و سیارات فلک^{۲۴} را رصد سحری زیور رعونت کی باز (۳۳ الف) ستاند؟ سیاره^{۲۵} صبح یوسف روز را از چاه^{۲۶} شب کی بر آورد؟ چراغ^{۲۷} دولابی از دنبال^{۲۸} گرگ. پیراهن^{۲۹} خون آلود کی در پوشد؟ صباغ^{۳۰} باغ^{۳۱} مینا و چراغ^{۳۲} راغ پیروزه^{۳۳} ۱۲ که آفتاب است. حواری آسا از حوالی خوان^{۳۴} مسیح، قرص خواره به طفلان دو گهواره و هفت قاط. که انسان العین می گویند. کی نماید؟ من درین تفکر محرض خدمت ایستاده، نطاق عزیمت بسته، استنطاق می کرد که باز در چه^{۳۵} ۱۵ فکرت مانده ای، که متحیر وار شاخص البصرت^{۳۶} می بینم؟ گه ناظر چراغی، گه منتظر آفتاب، نه زهش^{۳۷} نور کر و بیان در زه گریبان تست؟ از چراغ مستعار چه همدی طلبی؟ نه فیض روان طراز آستین بر طراز آستین تست^{۳۸}؟ با آفتاب^{۳۹} ۱۸ جماد چه شاهد بازی آغازی^{۴۰}؟ چراغ، همدی آدمی را نشاید، که قالب از

۱ - شا / چی ۲ - لا / مشاهده ۳ - شا / سحرگهی

۴ - شا / در آید ۵ - شا / از «در چراغ...» ندارد ۶ - شا / بر آرد

۷ - لا / شاخص البصیرت ۸ - شا / رحش ۹ - شا / بست

۱۰ - شا / سازی

صلصال انسان دارد، اما به جان شیطان زنده است، و به جوع الكلب معروف است. اگر يك نفس^۱ ازو غذا^۲ بازگیری، بمیرد. از آب به فریاد آید. از آب ۳ به هلاك افتد. چون قوس و قزح لباس ملامت دارد. چون زنان نامحرم سر برهنه در میان مجلس نشینند^۳. پروانه که در رقص آید، خود را برو زند. لاجرم فراش به احتساب بینیش ببرد. باد به حد زدن، جانش بستاند. آفتاب هم موانست دل را نشاید^۴، که آفت آب دیده است. تیزدرو نگری، قوت باصره بر باید. «مِعْشَاةٌ لِلْعَيْنِ مِنْهَاةٌ لِلْقَلْبِ». معلول است. گاه صفرا بر صفحه چهره پیدا کند، گاه بهق بر بشره تن پدید آرد. به زن رعنا ماند، که سر از ۹ هر روزی فرو کند. در زناء العیون افتد. در نماز شام در جنابت بماند^۵. پس به چشمه مغرب^۶ غسل بر آرد. از عدل بترسد. چون به قسطاس مستقیم رسد^۷، که قطب است، معوج^۸ گردد، سرنگون شود. به خانه میزان هم ضعیف نماید. عون قصاران گردد. لون قصایان دارد، که فلک به دکان قصائی ماند. بره^۹ ازین سو داشته، ترازو^{۱۰} از آن کنار آویخته. باری اگر دیده را از چراگاه انس نمی گزیرد، از چراغ يك شبه چه می کنی؟ از آفتاب يك روزه چه ۱۵ می سازی؟ چراغ نامنطقی طلب. آفتاب نامنکسف جوی. اعنی سراج الدین، شمس الاسلام (۳۳ ب) که سراج وار قدوه ناظران حقیقت است^{۱۱}، و شمس وار قبله زایران شریعت، «مِثْلُ^{۱۲} نُورِهِ كِمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ» *.

۱- شا / + غدی	۲- شا / ندارد	۳- شا / از « آب به هلاك... »
ندارد	۴- لا / آمد	۵- شا / حسد
۶- لا / بشاید	۷- شا / می ماند	۸- شا / کرم
۹- لا / ندارد	۱۰- لا / موج	۱۱- شا / بره ای
۱۲- شا / ترازوی	۱۳- شا / ندارد	۱۴- شا / ندارد

رغم جان نابینایان حسد « یُریدُون لِیُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَهِهِمْ وَبِأَبْصَارِ اللَّهِ إِلَّا أَنْ یُتِمَّ نُورُهُ »*. اگر چه پروا، نه داری، پروانه این چراغ شو. و اگر چه نیل و فرنجویی، نیلوفر این آفتاب باش، که نه از لبلاب بر لب لب جویبار ۳ کوته دیده تری، که همه روز روی در رویت آفتاب دارد. و احزنا، که نه از حریا مختصر نظر تری، که حریت خود را در عبودیت آفتاب صرف سازد. از پروانه قصیر الخطو قاصر تر نشاید بود، که به تهمت قربت^۱ چراغ جان در ۶ بازد، و^۲ به اظهار خدمت نور استظهار صیت بیابد. در ثنای او شرع^۳ کنی، جناح النسرین شرع تو سازند. در علو او غلو نما، از سماکین، سماطین تو پردازند. روضه خاطر، والحمد لله تازه داری. ازین^۴ روضه با کوره ای به ۹ فوضه با کوبه روان کن، تا سابقه خلّت گردد تجدید حسن العهد را، که تا درین مهوای آفات^۵، که شروان است، مخیم داری، از چنان ملجایی^۶ نگزیرد. زهاب چشمه حکمت بس فوارست^۷. به کاریزی باید برد و به جوی بیان ۱۲ راند. ترا در چنین کاریزی از چنین چراغی نگزیرد، تا در ظل ظلمات راهبر تو آید. شکوفه دار حلیقه فکرت بس مثمرست، میوه خوش مزه می باید که به دکان عبارت آوری. ترا در چنین میوه ستانی، چنان آفتابی بیاید، تا میوه نو ۱۵ ببر آید^۸. اگر همه پر پروانه ای^۹ حاضرست، به حضرت چراغ هدیه کن. و اگر همه مثقال ذره ای^{۱۰} حاصل است، به ذروه شمس تحفه ساز، که آخر از

۱- لا / وزب؟	۲- لا / « و » ندارد	۳- شا / شروع
۴- لا / ندارد	۵- لا / آفتاب	۶- لا / ملجا
۷- لا / حوارست	۸- شا / تو بیزند	۹- لا / پروانه
۱۰- لا / ذره		

* - سوره توبه / ۳۲. (در این سوره ان یطفئوا آمده است و لیطفئوا از سوره صف / ۸

است.)

قبیل آن دبیران نه‌ای که قبیل از دبیر نشناسند^۱. قبول از دبور ندانند^۲. از قَلَّت^۳ ذکا و زکا ابن ذکا نه‌اند^۴. ابن صبح‌اند: پرورده^۵ امّ الرذایل، همشیره^۶ ابو زیاد. ۳ گفتم از کدام راس مال برخی یا بعضی جدا کنم، به جناب رفیع فرستم. من از سطح دریا عربان^۷ ترم. زیورگوهری از کجا به دست آرم، که عروس ثنا را شاید؟^۸ منم و نی پاره‌ای دردست، که قلم گویند. آتش^۹ پاره‌ای در کام^{۱۰}، که آه خوانند. نی و آتش به چراغ (۳۴ الف) چون توان^{۱۱} فرستاد؟ و اگر عبارت مزخرف می‌بینی: بالله که بادست. باد را به حضرت چراغ هدیه چون شاید برد؟ گفت اگر همه ریح عاصف است. که ریح آصف است، بیاید فرستاد. و ۹ اگر انصاف دهی، همه^{۱۲} رباح لواقع است. در روضات صفا و تیر^{۱۳} همت^{۱۴} سراج الدین محمد چون ریح الصباست. مایه^{۱۵} نصر به نص خبر که آخر نام^{۱۶} محمد^{۱۷} علیه الصلوات التّامه هم سراج بود، و گفت: «نُصِرْتُ بِالصَّبَا ۱۲ وَ اُهْلِكَتْ عَادٌ بِالْدُبُورِ». بر قضیت اُمْنِیت محض این تحیت، فقیه امام عالم، نجم الدین، جمال الاسلام: آصف ایّدالله بفضله^{۱۸}، این عجاله که لُنه الجایع است، تحریر افتاد. علامت قبول این خدمت آن باشد که مقدم^{۱۹} نجم الدین را ۱۵ اعزاز فرماید، و از بجال انعام درباره^{۲۰} او افاضت کند؛ و عواطف و استمالت^{۲۱}، که زکات جاه است، از و دریغ ندارد، و از خاصه^{۲۲} خویش و توزیع دوستان در رعایت احوال منکسر او باقی نگذارد^{۲۳}، تا من که هر در حضور هم^{۲۴} شهریان

- | | | |
|---------------------------------------|----------------|--------------------|
| ۱- شا / ندانند | ۲- شا / شناسند | ۳- لا / قلب |
| ۴- لا / این دوگانه‌اند | ۵- شا / بشاید | ۶- لا / درگاه |
| ۷- شا / ندارد | ۸- شا / هم | ۹- شا / بنزدیک |
| ۱۰- شا / ندارد | ۱۱- شا / ندارد | ۱۲- شا / + المصطفی |
| ۱۳- شا / و وقه | ۱۴- شا / فقیه | ۱۵- لا / ندارد |
| ۱۶- شا / از «و از خاصه خویش...» ندارد | | |

و اصدقاء کرام و اولیاء انعام^۱ به شکر و ثنا موی شکافم و ید بیضا نمایم . و
چندانکه عهد عمر وفا کند ، رهین منت باشم^۲ ، ان شاء الله تعالی^۳ . امیر اجل^۴
اخص اعز^۵ ، نورالدوله را ارشده الله الی سبیل الهدی به اختصاص سلام مفرد^۶
صداع نمی دهم ، که این^۷ تحیت من صدر الکتاب الی العجز^۸ هر کلمه به ثنای
سراج مطرز است . و لابد نور تابع سراج تواند بود . تعیین^۹ این معنی از تطویل
عبارت مغنی آمد^{۱۰} ، والسلام .

۶

۱ - لا / نعم ۲ - شا / از » و ید بیضا ... « ندارد ۳ - شا / + و
خدمت ۴ - شا / کاین ۵ - شا / عجزه ۶ - شا / تعیین
۷ - شا / + و الحمد لله رب العالمین و الصلوة علی سید المرسلین و الیه (کذا)
و اصحابه اجمعین اکتفی

هذا ايضا من منشآته رحمة الله عليه^١

بسم الله الرحمن الرحيم خدمة الخادم الخاقاني الحقايقى

- ٣ زندگانى خدر معظم و ستر مكرم مجلس معلّى خداوند، وليّة النّعم، ملكه كبرى، ستّ عظمى، اجلّه متبتله^٢ مجاهده، ناسكه سالكه^٣ راشده^٤، محققه محقه، عالمه عادله، مويده مظفّرة منصوره، عصمة الدنيا والدولة^٥ والدين، صفوة الاسلام والمسلمين، رضىة الخلفاء المهتدين، مويده اعظم السلاطين، (٣٤ ب) ناصرة^٦ الامّة، مظهرة^٧ الملة، حاكمة الطريقة، عاصمة الحقيقة، حاضنة الهدى، رابعة الورى، منعمة الخافقين، مكرمة المشرقين، مغينة^٨ الحجيج والحرمين، درّة^٩ التاجين، اكرم امّتهات المكارم، اعظم المحصنات الكرايم، فخر آل بهرام، بتول الايتام، سيّدة^{١٠} سادات^{١١} الامم، تاج ملكات العجم، ملكه ايران، معظمه توران، مخدومه سامانيان، معصومه اشكانيان، زبيده^{١٢} كيان، بلقيس دوران، صفوراي زمان، آسيه^{١٣} راستين، ساره^{١٤} زمان و زمين در علوّ درجات پادشاهى، و حصول سعادات نامتناهى، و زنده گردانيدن دين و دولت، و تازه داشتن ملك و ملت ابد الدهر و سحيش الليالى باد. و ذات -

١- شا / از « هذا ايضا . . . » ندارد، و به جاى آن چنين آمده: بعد از حج نويسد به

عمة شروانشاه در جواب ٢- لا / مقبله ٣- شا / + مرشده

٤- شا / عامله ٥- لا / « و الدولة » ندارد ٦- لا / ناصر

٧- لا / مظهر. ٨- لا / معينه ٩- لا / درجه

١٠- لا / معيد ١١- شا / ستات

مقدّس عصمة الدّنيا والدّینی که خلاصهٔ ستهٔ ایّام و ست^۱ انام و قیدافهٔ اسلام است، از هجومِ حادثاتِ آسمانی معصوم، و اشغالِ امر و نهی در سلکِ امانی منظوم، و ملکاتِ امت را به همتِ آسمان^۲ فرسای استظهار^۳، و ساداتِ طریقت را به عظمتِ جهانِ آرای افتخار. زمانه، مامور؛ و فلک، منقاد؛ و ایزد سبحانه سازندهٔ اسباب مراد، بحیبِ الله المختار و آله و صحبه الاخیار.

کَهِتَر و خدمتگارِ سلام و خدمت و ثنا و تحیت از صفای خلّت و قدس نیت متواتر می‌فرستد. و بر دعای اخلاص^۴ پیوند، که تا ذروهٔ عیّوق ذره‌ای عایق ندارد، محافظت می‌نماید. و به بوسیدنِ بساطِ عالی، که قبله^۵ مکرّمات و قبلهٔ گاه ملکات است، به غایت آرزومند و متعشّش می‌باشد. و تا از خدمتِ بارگاهِ سامی و درگاهِ حامی، که وارثانِ سام و حام، سلامی^۶ آن بارگاه^۷ و اهتای آن درگاه^۸ باشند، مفارقت باقی است و محروم مانده، لعمرالله^۹ و به نعمتِ خدرِ معظمِ ملکهٔ کبری، عظم‌الله شانها، که ساعات^{۱۰} شب و روز به تأسّف و تلهّف می‌گذرانند^{۱۱}. روزش به شبِ مار گزیده^{۱۲} بی‌فریاد ماند، و شبش به روزِ بی‌دیده^{۱۳} مادرزاد. «لَاعِيشُ سَابِغٌ وَلَا قَلْبُ فَارِغٌ». اما چون^{۱۴} همی‌نابیوسانِ سلوت^{۱۵} رسانِ فرمانِ اسمی و راحت^{۱۶} بخش^{۱۷} توقیعِ اشرف از خدرِ معظمِ مجلسِ معلّی ملکهٔ کبری، ضاعفِ الله ستموها^{۱۸}، به ماحِ خدمتگار رسانیدند، (۳۵ الف) در وقتِ جبرانِ کسرِ خاطر و قصاصِ جراحاتِ سینه و دیتِ خون^{۱۹} ریزِ روزگار باز یافت. «سَعَادٌ غِیْثٌ عَلٰی مَا اَفْسَدْتُمْ بَدًا لَنَا مَكَانَ

۱- لا / منیت ۲- شا / ساسی ۳- شا / درگاه
 ۴- شا / بارگاه ۵- لا / ساعد ۶- لا و شا / می‌گذارند
 ۷- شا / «بخش» ندارد ۸- شا / سموه ۹- شا / عاد

السینة الحسنة». همه^۱ کراهیت، رفاهیت شد؛ و ترحت، فرحت؛ و عسر،
 یسر؛ و محنت، منحت گشت. «والحمد لله على هذه الموهبة الجزيلة شکرا».
 ۳ همه روز مادم و^۲ خدمتگار آن تحفه^۳ قدسی و فتوح غیبی^۴ را به فریشتگان^۵
 چپ و راست می سپارد^۶، تا گاه چون خاتم سلیمانی به دست چپ، و گاه
 چون تعویذ مصطفوی به دست راست می دارد^۷، «اجلالا و اعزازا لمثال
 ۶ الستر المعلی لا زالت^۸ عصمته». و همانا که بر مسامع عالیہ . ملاء ها الله
 بهجة و سرورا، گذرانیده باشند، که صورت احوال مادم و خدمتگار درین
 مدت دراز آهنگ مفارقت خدمت بر چه صیغت گذشت^۹. در آن فورت که
 ۹ خادم از جوار شرف مکة حرسها الله تعالی و حفظها بالعدل به صقع بغداد
 باز رسید، خدمتی بنده وار به موافقت درگاه خداوندان نصرهم الله تعالی فرستاد.
 و هم در هفته به خطه^{۱۰} دیار بکر و ربیع روانه شد. و عزیمت آنکه سفر قدس
 ۱۲ بر آورد. چه نذری عظیم در کعبه، پیش حجر الاسود، که یمین الله فی الارض
 است، کرده بود که تا زیارت شام و سفر قدس بر نیارد، به جانب موطن
 مراجعت واجب نبیند، علی الجملة و التفصیل. چون خادم بدان طرف
 ۱۵ افتاد، ملوک آن دیار و ولایة آن نواحی صواب ندیدند، که خادم شتاب زندگی
 نماید و گستاخی کند. و چنان نمودند که فراعنه^{۱۱} فرنگ، معروفان عهد^{۱۲} را
 جواز ندهند، و اسب و سلیح^{۱۳} بستانند، الا طوایف صوفیان تنها رو را
 ۱۸ نگذارند^{۱۴} که ابر اطراف ولایت^{۱۵} ایشان گذری کنند. و چون خادم جماعتی

- | | | |
|-----------------------------------|--------------------|--------------------|
| ۱ - شا / هم | ۲ - شا / «و» ندارد | ۳ - شا / غیبی |
| ۴ - شا / قدسی | ۵ - شا / فرشتگان | ۶ - شا / می دارد |
| ۷ - شا / از «تا گاه چون...» ندارد | ۸ - لا / لازال | ۹ - شا / گذشته |
| ۱۰ - لا / ندارد | ۱۱ - شا / سلاح | ۱۲ - لا / بگذرانند |
| ۱۳ - لا / ندارد | | |

از خدم و متّصلان و غلامكان داشت. كه همه سعادت زيارت بيت الله^۱ الحرام و خدمت جوارِ روضه^۲ نبوى عليه السّلام يافته بودند، تنها نتوانست رفتن. چه برمايه^۳ قدس به تنها دستى كردن، خرده اى بزرگ دانست، و السّلام. اما چون^۴ از زحمت طلب ملوك وقت كناره جست و بدین طرف افتاد، آوازه^۵ شايع شنيد كه موكب^۶ على خدر معظم ملكه^۷ كبرى ست عظمى اعلاه الله^۸ تعالى (۳۵ ب) به فال همايون برنيّت^۹ سفر قدس حركت خواهد فرمود. ان شاء الله تعالى كه^{۱۰} رضاي ربّانى^{۱۱} و يمن طالع^{۱۲} و سعود آسمان^{۱۳} هم عنان عزيمت خداوندی باشد ابد الدهر. اما بى تدبّر و تفكّر نشايد حركت فرمودن. چه اگر^{۱۴} سعادت دريافت آن زيارت بى مشقّت و شقّت^{۱۵}، مرخص و مهيا و ملخص و مهنا^{۱۶} دیدندى، همانا كه زيران كهبه^{۱۷} عليا به وقت ققول همه بدان وجهت روى نهادندى. و سالهاست كه مخدرات^{۱۸} سلطان روم و محصّنات^{۱۹} ملك ارزروم را آرزوى^{۲۰} اين سفر بوده است. و خاتون معظمه، شاه بانوان، عيال شاه^{۲۱} ارمن، كه يك سال^{۲۲} در باديه شگرفيا نموده است و گنجها پاشيده. اگر چه دست برد احسان و حسنات او^{۲۳} در جنب انعام و انفاق خداوند، ملكه عظمى، عظم الله قدرها، قطرى از ذره اى، بل قطره اى از دريائى^{۲۴} تواند بود. شنوده^{۲۵} آمده است كه چند نوبت عزيمت كرده است، و از سلطان شام و ملك مصر

- ۱- لا / « الله » ندارد ۲- شا / مركب ۳- شا / اعلى الله
 ۴- لا / ترتيب ۵- نسخه لا درينجا افتادگى دارد كه دنباله آن از نامه
 بعدى (ورق ۳۷ الف س ۲) آمده ۶- لا / طالعى ۷- شا / آسمانى
 ۸- لا / اكثر ۹- شا / شفقت ۱۰- لا / محرزان
 ۱۱- لا / محصنان ۱۲- شا / « را آرزوى » ندارد ۱۳- شا / « يك
 سال » ندارد ۱۴- شا / ندارد ۱۵- شا / دريا

و یمن، صلاح الدّین، مددِ عنایت در خواسته^۱، و به نبحِ مقصود نرسیده. و
 غرض کهنتر و خدمتگار ازین تطویل و تصدیع نه آن است که موکب عالی
 ۳ عصمة الدّینا والدّین^۲ را لازال^۳ عالیا مانع الخیر باشد. اما شفقت خادمی
 و دولتخواهی و مصلحت اندیشی در دوستداری فرو نمی گذارد، و بدین پرده
 بیرون می دهد، تا خاطر نور بخش عصمة الدّینی روحه الله و خصّة بالطافه نیبجد،
 ۶ و به جانبی دیگر باز نکشد. مع هذا خادم امسال هم^۴ نیت آن دارد که حرکت
 کند، و دست و پای بزند، و آن نذر از گردن بیفکند. چه نذری است که
 کفّارت بر نمی تابد. و بدین سبب و دیگر اسباب، که باز نمودن آن حضرت
 ۹ خداوندان را نصرهم الله تعالی تصدیع باشد، خادم دولتخواه از مجاورت کعبه
 جهاننداری و زیارت قبله شهر یاری حضرت شماء خدایگان زمان و زمین،
 کیخسرو راستین، ملک رحیم مشفق، مالک ملک المشرق، جلال الدّینا
 ۱۲ والدّین، ملک الاسلام و المسلمین^۵، ملیک الامّة الغرا، کهف الملة الشّماء،
 ناصر (۳۷ الف) الخلفاء المهتدين، قاهر الخلفاء المعتدين، تاج اعظم السلاطین،
 حسام الغزاة الموحّدين، ماحی الطغاة الملحدین، محی المملکة، موید السلطنة،
 ۱۵ مشید الخلافة، اوّل ملوک المشرقین، اعدل عطاء الخافقین، اقلیم گشای توران،
 دیهم^۶ خدای ایران^۷، عنصر الجلالین، عمدة السّعادین، ذوالتاجین، ملک -
 الرّحمة فی الدّینا، المظفر من السّماء^۸، عقد الله لواه بالنصر ابد الدّهر محروم مانده
 ۱۸ است. و درین ایام^۹، خادم را از دست بر نمی خیزد که به خدمت دستبوس
 ملک رحیم، نصره الله تعالی، تواند رسیدن. لاجرم خجل سار و تشویر زده

۱- شا / در خواست	۲- شا / والدینی	۳- شا / دام
۴- شا / جایی	۵- لا / ندارد	۶- شا / + مع القابه التامه
۷- لا / توران	۸- شا / از « ملیک الامة الغرا... »	۹- شا / مدت

تقصیر خدمت است. اگر چه به هر بلاد که می‌رسد، مشاطة^۱ سد^۱ دست و بلبل هزار دستان است آرایش ثنا و افزایش دعای خدایگان^۲ را نصره الله تعالی. و هر ساعت و^۳ لحظه، زبان را منادی دروازه^۴ دهان، و قلم را خطیب^۵ منابر^۶ بنان می‌دارد، تا این جواهر محامد، و آن خطب^۷ مدایح عرض می‌دهد و می^۸ سراید. و حقیقت است که چون پادشاه جهانگیر شود، منادی که نصب کند، و خطیب که ترتیب سازد، هر چه این دو گانه دورتر^۹ افتد، دلالت کند بر بیشی پادشاهی و فراخی مملکت. بدین دلیل خادم از آن حضرت علیاء، که جهان مکارم و معالی گرفته است، دوری اختیار می‌کند و معذور است. اما از اخلاق مرضیه و انفس صاعده^{۱۰} خدر معظم عصمة الدنیا و الدین، آبد الله اقتدارها توقع می‌دارد که از حضرت علیاء^{۱۱} جهانداری ملکی رحیمی دام منصورا تمهید عذر خادم در خواهد، و شفاعت دریغ ندارد، تا راه^{۱۲} آورد مکه که خادم به آن گستاخی می‌کند، قبول فرماید کردن. اگر چه عراضه^{۱۳} منقطعان عرضه کردن بر مصطنعان، ترك ادب است. اما چون یوسف صدیق علیه^{۱۴} السلام بضاعت مزجات گناه^{۱۵} کاران^{۱۶} کنعان را از حضرت مصر بیرون نینداخت، و به استیفاء^{۱۷} نیل و ایفاء کیل همه را رحمت فرمود. اگر ملک^{۱۸} رحیم مشفق^{۱۹} که به خلق و خلق و صدق و رفق میراث^{۲۰} دار یوسف صدیق است، هدیه^{۲۱} خادم گناه^{۲۲} کار را که هیچ گناه جز^{۲۳} دوستداری ندارد، و هزار نوبت ملک رحیمش خوانده است و نوشته^{۲۴}، رد نفرماید کردن، با عواطف خسروانه^{۲۵} ملک رحیم عظیم^{۲۶}

۱- شا / صد	۲- شا / خدایگان	۳- شا / + هر
۴- شا / همی	۵- لا / دور	۶- لا / از «که جهان مکارم...» ندارد
۷- شا / + الصلوة و	۸- لا / استسقا	۹- شا / ندارد
۱۰- شا / گنه	۱۱- شا / ندارد	۱۲- شا / نبشته

لا ىق آىء؁ ان شاء الله تعالى^١ . (٣٧ ب) انوارِ جاه و جلال ملكِ رحيمِ مشفق؁
 مالك ملك المشرق؁ سا به ذوالجلال؁ جلال الدنيا والدين؁ و ظلال فضل و
 ٣ افضال ملكه كبرى؁ ست عظمى؁ اجله^٢ متبتله؁ مجاهده عادله؁ محققه
 مويده؁ مظفـه منصوره؁ عصمة الدنيا والدين؁ صفوة الاسلام والمسلمين^٣؁
 رضية الخلفاء المهتدين^٤؁ مويـة السلاطين؁ ناصرة الامة؁ مظهر الملة؁ معينة
 ٦ الحجيج والحرمين؁ درة التاجين؁ فخر آل بهرام؁ بتول الايتام؁ ملكه ايران؁
 مخدومه^٥ سامانيان؁ معصومه اشكانيان؁ بلقيس دوران؁ صفوراى زمان برجهان
 و جهانيان ابد الآباد فاىض و مـهـد باد . و عين الكمال از كمال سعادت كلتى
 ٩ الحضرتين مصروف و مدفوع؁ و حسبنا الله وحده ابدا؁ والصلوة على نبىـه
 محمد وآله اجمعين .

٣- شا / از « عادله محققة ... »
 ه- لا / المهتدى

١- لا / « تعالى » ندارد
 ٢- شا / اجل
 ٤- شا / + مع القابه التامه
 ٦- متن / مخدوم

ایضا من انشایه نورالله ضریحه^۱

بسم الله الرحمن الرحيم^۲ خادمه نامه^۳ دبیرانه^۴

- حزیم عز مجلس سالی امیر سپاهسالار اجل مبجل ، اکرم مکرم^۳
عالم کافی ، موبد موقر ، ظهیر الدین ، مجد الاسلام والمسلمین ، قوام الدوله ،
نظام الممالک ، صفوة الملوك والسلاطین ، تاج امرای شروان ، مقدم کبرای
ایران ، صدر المعالی ، در اکتساب محامد و ادخار مآثر ابد الدهر بلند نام^۶
روزگار باد . و ذات شریف مجلس سالی در اصلاح احوال بلاد و انجاء
آمال عباد ، مشهور ایام و منظور انام ؛ و استظهار خداوندان هنر و اصحاب
فضیلت به اهتمام مجلس سالی حاصل . خدمتگار سلام و تحیت^۴ به اضعاف^۹
صد هزار اصناف اریحیت و الطاف سمیت کریم مجلس سالی دام مجده یافته
است ، بردوام می فرستد . و به دریافت دولت مشاهدت و سعادت ملاقات
به غایت آرزومند^۷ می باشد . و چون مفاوضه^۵ شریف ، متضمن صد هزار^{۱۲}
لطایف سلوت بخش و عواطف راحت رسان رسید ، کهنر به ورود آن لطیفه
غیبی از بشاشت در بشره بشریت و قالب وجود نگنجید ، و در وقت جوار
قدس ربانی را سجدهات شکر گزارد ، و دعای اخلاص پیوند صدق آمیز راند ،^{۱۵}
و استدامت سعادات مجلس سالی کرد . به مکان استجابت و مظان قبول رساد ،

۱ - شا / از « ایضا من ... » ندارد ۲ - شا / + و به العون ۳ - شا /
از « خادمه ... » ندارد ۴ - شا / خدمت ۵ - لا / مشاهده
۶ - شا / آرزومندی ۷ - شا / « می » ندارد ۸ - شا / + از

ان شاء الله^۱. (۳۶ الف) و درین وقت که^۲ همی نابیوسان چون دولت آرزو-
 رسان حیات بخش فرمان عالی خدایگان راستین ، خسرو زمان و زمین ،
 ۳ ملک رحیم مشفق^۳، مالک^۴ ملک المشرق ، خاقان اعظم ، شهنشاه معظم ،
 جلال الدنیا والدولة و الدین ، ملک الاسلام و المسلمین^۵ ، ناصر الخلفاء الراشدین ،
 اول ملوک الخافقین ، اعدل عظماء المشرقین ، کیومرث الزمان ، اعظم کیان ،
 ۶ دیهم خدای ایران ، اقلیم گشای توران ، عنصر الجلالین ، عمدة السعادتین ،
 ذو التاجین ، ملک الرحمة فی الدنیا ، المظفر من السماء ، نصر الله اعلامه و نصر
 ایامه ، به خادم دولتشواه رسید ، خادم پیش آن موهبت الهی ، که تریاق
 ۹ فاروق است فرق ملوک را ، به خاك خضوع باز غلتید ، و سر تفاخر بر آسمان
 فراخت^۶ ، و دست بندگی بر زمین نهاد . و چون بر مضمون فرمان عالی واقف
 گشت ، گفت : یا لله العجب ، حضرت علیاء جهاندارى را^۷ ، نصره الله تعالى^۸ ،
 ۱۲ از طلبیدن خادم چه داعیه غرض^۹ تواند^{۱۰} بود ، که آرایش حضور خادم
 به حضرت مقدس نزدیکتر می خواهد ؟ و چه خدمت است که خادم ملا بست
 اشغال آن به حضور تواند کرد ، که به غیبت هزار چندان نکند . و اگر باعثه
 ۱۵ غرض خدایگانی^{۱۱} لازال من النصر بمزید آن است که خادم از انوار اریحیت
 و مکرمت خدایگانی دام منصورا اقتباس بیشتر کند ، و نظر شامل و عاطفت
 عیم و مکرمت^{۱۲} شایع به خادم زیادت از دیگر اوقات رسد ، حضرت علیاء
 ۱۸ خدایگانی اعلاها^{۱۳} الله و نصره^{۱۴} تواند کرد ، که آن اضافت عواطف و افاضت

۱ - شا / ندارد	۲ - شا / ندارد	۳ - شا / ندارد	۴ - شا /
+ مشفق	۵ - شا / + مع القابه	۶ - شا / افراخت	
۷ - لا / ندارد	۸ - لا / «تعالی» ندارد	۹ - لا / چه خواهد	
۱۰ - لا / ندارد	۱۱ - شا / خدایگان	۱۲ - شا / مکرمت	
۱۳ - شا / اعلاه	۱۴ - شا / «ونصره» ندارد		

عوارف که در باره دیگر^۱ بندگان به حضوری فرماید، در حق خادم به غیبت^۱ روان فرماید داشتن . چه حضرت علیا حفا الله بالسعادات دریای زاکرست . و عادت دریا آن است که نزدیکان را جوهر^۲ بخشد ، و دورافتادگان را ابر^۳ نما بخش فرستد . مع ما که خادم از بند همه اغراض آزاد است ، اما این کلمه بی ارادت خادم^۳ بر قلم بگذشت . و استغفر الله من اظهار هذا^۴ القدر ایضا^۵ . از آنجا که حسن اخلاق مجلس سامی ظهیر الدینی دام مجده است ، کهنتر را توقع^۶ می رود که عذر تقصیر خدمت از جوار جلال حضرت علیا مدّ الله ظلّالها تمهید درخواهد ، که درین فوریت^۶ خادم را از دست برنخاست و از پای بر نیامد ، که « سَحَبًا عَلَيَّ الْوَجْهَ لَا مَشْيًا عَلَيَّ الرَّأْسِ » به خدمت بارگاه عالی^۹ که کعبه^۷ معالی است ، اندر شتافتی^۸ ، و مجاورت بحر افضال دریافتی . اگر مجلس سامی را^۱ توفیق این کرم در حق کهنتر میسر شود ، کهنتر همه عمر رهین منن و غریق ایادی مجلس سامی باشد ، ان شاء الله تعالی .

۱۲ سپاهسالار^{۱۰} اجلّ اخصّ اخلص ، مؤتمن ممکن نسیب ، اصیل الدین ، خطیر الاسلام ، مجد الدّولة ، بهجة^{۱۱} الحضرة ، سفیر الملوك والسلاطین ، ادام الله سعادتہ چون به کهنتر رسید ، و فرمان جان بخش^{۱۲} حیات^{۱۲} ده از بارگاه قدس^{۱۵} خدایگانی دام مظفّر رسانید ، از مجلس سامی امیر^{۱۳} سپاهسالاری^{۱۴} ، ظهیر-الدّولة والدینی^{۱۵} ، دام مجده فراوان^{۱۶} شکر باز گفت و ثنا راند ، و اوراد دعا قایم داشت ، و مکارم مهتران را هیچ حق گزاری نتوان کرد الا به ثنا و دعا .

۱۸

- | | | |
|--|----------------------|--------------------------------|
| ۱ - شا / «به غیبت» ندارد | ۲ - شا / جواهر | ۳ - شا / خاطر |
| ۴ - شا / هذّه | ۵ - شا / خطاء | ۶ - لا / فوت . ازین پس در نسخه |
| لا اغتاشی است و مطالبی آمده است که مربوط به نامه پیشین است که به جای خود نقل گردید . | ۷ - لا / در | ۸ - شا / بشتافتی |
| ۹ - شا + به | ۱۰ - شا / سپاه سالار | ۱۱ - لا / نتیجه |
| ۱۲ - شا / حیوة | ۱۳ - لا / ندارد | ۱۴ - شا / سپاه سالاری |
| ۱۵ - شا / والدین | | |

بعد الیوم اصیل الدین سپارش کرده^۱ من کهنر است بر مجلس سامی ظهیر الدین^۱
لازال مظهرا للفضل ومستظھرا بفضل الله تعالى ، والسلام^۲ .

۳ سعادت روزگار هما یون مجلس سامی امیری^۳ ، سپاهسالاری^۴ ، اجلّی ،
عالی ، کفوی ، اکرمی ، مکرمی ، مؤیدی^۵ ، موقری ، ظهیر الدولة والدینی ،
مجد الاسلام والمسلمینی ، صلاح الممالکی ، تاج الامرائی ، مقدم الکبرائی ، ابد -
۶ الدهر و سنجیس اللیالی باد . وحسبنا الله وحده ابداء والصلوة والسلام^۶ علی^۷
النبی محمد وآله^۸ جدّا .

۱ - شا / ظهیر الدینی دام سامیا ۲ - شا / از «لازال مظهرا...» ندارد

۳ - شا / امیر ۴ - شا / سپاه سالاری ۵ - شا / مودبی

۶ - شا / «والسلام» ندارد ۷ - شا / + نبیه ۸ - شا / از

«النبی...» ندارد

ایضا من منشآتہ نور اللہ قبرہ^۱

بسم اللہ الرحمن الرحیم صغیرہ نامہ^۲ دبیرانہ

- مجلس اشرف امیر سپاہسالار^۳ اخصّ اخلص ، اشرف اعرف ، ۳
امجد ازهد ، (۳۸ الف) اکرم مکرم ، مبارز الدوله والدین ، شجاع الاسلام
والمسلمین ، سیف الملوك و السلاطین ، مفخر الامراء الصالحین ، سید الکبراء
الزاهدین ، نصیر جیوش الهدی ، ازهد كافة الوری ، معین الحجج والحرمین ، ۶
مختار الحضرتین درگستردهن جاه و فزودن پایگاه و ملاحظت ارباب دل ، و
محافظت اصحاب دین ، و بزرگ داشتن^۴ خداوندان فضیلت و هنر محمد العمر باد .
و ذات شریف که سابق خیرات است مری^۵ اصحاب و اخیار ، و سایل برگاه^۶ ۹
جاه مجلس شریف امیدوار^۷ . و حق سبحانه و تعالی^۸ ضامن مناجح آمال ، و
سازنده^۹ مصالح احوال ، بحیب الله المصطفی و آله نجوم الهدی .
کهر داعی سلام و تحیت ، و آفرین و درود بردوام می فرستد ، و ۱۲
صفحات اوقات را به نفحات ذکر شریف معبر می دارد ، و سال پار که در آن
سفر^{۱۰} دراز آهنگ مبارک^{۱۱} بود ، در مشاعر معظمه و مواقف مکرمه ، و در
جوار قدس کعبه علیا ، عظم الله قدرها ، به حضور هم^{۱۲} شهریان و مجاوران ۱۵

۱ - شا / از «ایضا من . . .» ندارد
۲ - شا / «نامۀ دبیرانہ» ندارد
۳ - شا / سپاہ سالار
۴ - شا / بزرگ داشت
۵ - شا / مری
۶ - شا / اخیار و اصحاب
۷ - شا / بتگاه
۸ - شا / اومید وار
۹ - شا / «و تعالی» ندارد
۱۰ - شا / + مبارک
۱۱ - شا / ندارد
۱۲ - شا /

حَریمِ کعبه، که هریک شاکر انعام و اطعامِ مجلس شریف بودند^۱، دعای
 اخلاص پیوند را تازه داشت و اقامت کرد. و چون از آن وجهت^۲ که میعاد
 ۳ معاد ظاهر آن جاست، معاودت افتاد بدین خطه، لعمر الله که همه^۳ روز خطبه
 آفرین می سراید. و چون مکاتبات شریفه^۴، که هریک بصر را قوت^۵، و
 بصیرت را قوت، و دل را مواد حیات، و خاطر را امداد اربحیات است،
 ۶ به کهنتر می رسد، از سعادت وصول آن لطیفه فتوح و تحفه روح، کهنتر سلوت
 یاب^۶ و بشارت پذیر و خرم دل و سر افزا می گردد. این اطایفِ مکرمات
 بردوام باد. درین وقت که همی ناگهان^۷ مثال بی مثال از دوات خانه عالی
 ۹ خدایگان راستین، خسرو زمان و زمین، خاقان اعظم، شاهنشاه معظم، ملک
 رحیم مشفق، مالک ملک المشرق، جلال الدنیا والدوله والدین، ملک -
 الاسلام والمسلمین، اعظم ذوی التاج، تاج اعظم السلاطین، خلیفه الله
 ۱۲ فی الارض و ناصر الخلفا، اول ملوک الدنیا سلفا و خلفا، دیهم خدای ایران،
 اقلیم گشای توران، عنصر الجلالین، عمدة السعادتین، ذو التاجین، ملک -
 الرحمة فی الدنیا، المظفر من السماء لا زال لواه معقودا بالنصر، (۳۸ ب)
 ۱۵ به خادم دولتمخواه رسانیدند، در صحبت سپاهسالار^۸ اجل مبجل اعز اشرف
 اکرم نسیب محترم، اصیل الدین، عز الاسلام والمسلمین^۹، خطیر الدوله،
 اختیار الحضرة، سفیر الملوک و السلاطین، شمس الخواص، ناصر الملة^{۱۰}،
 ۱۸ ادام الله عزه و تمهیده، خادم فرمان عالی^{۱۱} را، که کار نامه دولت و منشور
 سعادت و حرز امانی و خط امان است، از حادثات این جهانی و عقوبات

۱ - شا / بود	۲ - لا / جهت	۳ - شا / نیمه	۴ - شا /
شریف ^۵	۵ - شا / قوت	۶ - شا / سلوت یافت	۷ - لا / نار
گمان ^۹	۸ - شا / سپاه سالار	۹ - لا / «والمسلمین» ندارد	
۱۰ - شا / ناصر الدین	۱۱ - شا / اعلی		

آن جهانی، چون حجر الاسود بوسید، و چون مصحف بر سر نهاد، و چون آثار مصطفوی علیه السلام در دیده مالید. اما محرم^۱ وار به میقات گاه عبودیت^۲ و اقرب جوار کعبه^۳ مکارم حضرت علیاء خدایگانی دام مظفرا^۴ و منصورا خادم را آمدن از دست برنخواست. چه موانع و عوایق عدید الرمل و الحصار اکثر ممّا^۵ بعد و یحصی در راه داشت. از مجلس شریف مبارز الدینی^۶، که کهتر را مهتر دنیا^۷ و برادر دین است، چشم^۸ داشت چنان است، که تمهید عذر خادم از حضرت آسمان شکوه خدایگانی ابد الله جلّاله درخواهد، و لطایف مرضی چنان انگیزد که برخاطر انور جهاندار، که چشمه حیوان و کوثر است، غباری نشیند، ان شاء الله تعالی. و سلام و آفرین کهتر^۹ به بجانب کریم مهتر مکرم، منعم مطعم^{۱۰}، مفضل مجمل، زاهد عابد، اختیار الدین، امین الملوك و السلاطین، وفی الدولة، اریحی الحضرة، مؤید الحجج و الحرمین، محصل السعادتین، ضامن ارزاق الغربا، ناشر الاحسان شرقا^{۱۱} و غربا، ابو نصر الحاج شهن الله بالحسنات دیوانه، فرماید رسانیدن و آرزو- مندی عرض دادن. و این ابرام، مجلس بزرگوار امیر مبارز الدین را دام اقباله، کهتر جهت آن را می رساند، که مجلس بزرگوار با آن بزرگ^{۱۲} حرسه- ۱۵ الله تعالی انیس راه بادیه، و الیف حضرت کعبه بوده است^{۱۳}. و چون خدمتی مفرد می توانست^{۱۴} به آن بزرگ نوشتن، از مجلس شریف استدعای کند، که عذر کهتر را به کرم عیم تمهید درخواهد. چه کهتر را به مکاتبات تشریف^{۱۵} داده بود « لا زال مُنْعَمًا مُؤَفَّقًا وَ السَّلَامُ ». درین وقت حاجی رئیس امین الدین شرف الحاج احمد را ایتد الله تعالی بدان صوب فرستادم، و گستاخی

۳ - شا / مبارز الدین

۲ - شا - من ان

۱ - لا / به

۶ - شا / ندارد

۵ - لا / معظم

۴ - لا / دینی

۹ - شا / با

۸ - شا / نمی توانست

۷ - شا / بودست

خادم^۱ وار به حضرت عالی^۲ خدایگانی نصره الله تعالی نمودم . اگر مجلس شریف مبارز الدین دامت سعادت^۳ همت شریف^۴ برگمارد ، (۳۹ الف) تواند بود ، که به^۵ سعادت قبول موسوم^۶ گردد ، ان شاء الله تعالی ، والسلام^۷ .

سپاهسالار^۸ اجل^۹ اخص اصیل الدین ، که عاشق روزگار^{۱۰} همایون مجلس شریف مبارز الدین است ، و همه روز درین دار غربت شکر انعام و اکرام^{۱۱} مجلس شریف می گوید^{۱۲} ، و شنوندگان را عاشق آثار مکارم^{۱۳} مجلس شریف می گرداند^{۱۴} ، کهر اصیل الدین را بر مجلس شریف سپارش می کند ، تا بعد الیوم و دیعت کهر باشد نزدیک مجلس شریف . و حدیث خواجه امام شهاب الدین بر زبان نخواهد گذرانیدن . مجلس شریف داند ، که من کهر^{۱۵} حرمت اشارت^{۱۶} او^{۱۷} ، و تعظیم فرمان پادشاه اسلام ، نصره الله ، چگونه نگاه داشتم . فایده^{۱۸} من کهر از دامادی او همین است ، که هر روز ده^{۱۹} کاغذ به من ۱۲ کهر نویسد ، که معتمدی^{۲۰} امین را بفرست^{۲۱} ، تا املاک و اسباب^{۲۲} بدو تسلیم کنم . اگر به یک ذره آب روی و آب جوی داشتی ، در آن شهر هر آینه به من کهر چنین نوشتی . اما چون از قلت^{۲۳} مبالات و عدم التفات رنجور^{۲۴} خاطر باشد ، ضرورت است که شهاب الدین را بر کسی دیگر دست نرود ، با من کهر^{۲۵} دست برد نماید ، و خاطر من کهر برنجاند^{۲۶} . چاره چیست ؟ « تَرَکْتُ الرَّأْيَ بِالرَّيِّ . رَبَّنَا اَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَتَبَّتْ اَقْدَامُنَا »* ، والسلام .

۱ - لا / شریفه	۲ - شا / ندارد	۳ - شا / مرسوم
۴ - شا / «والسلام» ندارد	۵ - شا / سپاه سالار	۶ - شا / می گرداند
۷ - شا / از « و شنوندگان را ... » ندارد	۸ - شا / « کهر » ندارد	
۹ - شا / ندارد	۱۰ - شا / + تا	۱۱ - شا / ندارد
۱۲ - لا / بفرستد	۱۳ - شا / اسباب و املاک	۱۴ - شا / قله
۱۵ - لا / از « دست نرود ... » ندارد	۱۶ - شا / رنجاند	

روزگارِ همایونِ مجلسِ شریفِ امیرِ سپاهسالار^۱ اجل^۲ ازهد، اخلص^۳
 اعبد، مبارز الدین، شجاع الاسلام والمسلمین، سیف الملوك والسلاطين، مفخر-
 الامراء الصالحین، سید الکبراء الزاهدين، معین الحمجيج والحرمین، مختار^۴-
 الحضرتین به انوارِ الطافِ الهی افروخته ساعات و آراسته اوقات باد. بمحمد
 سید الانبیاء المرسلین^۵ وآله و عترته الاصفیاء الاکرمین^۶.

۴ - شا /

۳ - لا / اخا

۲ - لا / ندارد

۱ - شا / سپاه سالار

۵ - شا / «الاکرمین» ندارد

«المرسلین» ندارد

هذا ايضا من انشايه روح الله وروحه^۱

بسم الله الرحمن الرحيم^۲ تمسكت بحبل الله تعالى

۳ حريم عز مجلس عالي ، امير سيّد ، امام مطلق ، الهادي الى الحق ،
صدر قوام ، بحر فقام ، عالم عامل مقتدي ، مكرم معظم مرتضى ، شرف الدنيا
والدين ، ركن الاسلام والملة بالبراهين ، بضعة سيّد المرسلين ، فلذة يعسوب -
۶ المسلمين ، (۳۹ ب) مفتي الخلفاء المهتدين ، مفتي^۳ الخلفاء المعتدين ، حامى -
الشريعة ، ماحى البدعة ، مفخر العترة ، تاج العشيرة^۴ ، سيّد سادات الآفاق ،
اسوة خراسان وقوة العراق ، ملك علماء المشارق والمغارب ، عمدة الجلالتين ،
۹ ذو المناصب در احياء مكارم ومعالي ابد الدهر قبله اكارم واعالى باد . وانفاس
صاعده به انوار ضمير مشرق ، حيوة بخش جهانيان ؛ واستظهار ارباب^۵
مناسب ومناصب^۶ به اهتمام مجلس عالي ، حاصل .

۱۲ خادم سلام وخدمت از فرط خلّت بر تواتر مى فرستد ، و صفحات
حال را به نفعات ذكر بلند^۷ مجلس عالي معبر مى دارد . و به اقتباس انوار از
غره زاهره به غايت آرزومند مى باشد . و اگر كتر نويسد ، تحقيف شمارد . و
۱۵ اگر بيشتر خواند ، تشريف پندارد . و در كلتا الحالين شدّت ورخا و خيبت و
رجا ، اوراد دعا و ثنا را به ميقات گاه صدق و اخلاص محفوظ مى دارد و
مى گويد :

۱ - شا / از « هذا ايضا ... » ندارد ، و به جاى آن چنين آمده است : تذكرة به امير
شرف الدين علوى نويسد ۲ - شا / از « بسم الله ... » ندارد ۳ - لا /
معين ۴ - لا / الشريعة ۵ - لا / اسباب ۶ - شا / مناصب
و مناسب ۷ - شا / ندارد

شعر

با یار^۱ حیل ساختنم سود نداشت در کار سر^۲ انداختنم سود نداشت
 کز باخته‌ام بوکه نمانم یک دست هم ماندم و کز باختم سود نداشت^۳. ۳
 «إِنَّمَا أَشْكُوا بَثِّي وَحُزْنِي إِلَى اللَّهِ» * . سعادتی که سعود
 آسمان^۴ مفتون^۵ آن نماید ، و دوام^۶ سرمد الیف آن باشد ، نثار روزگار انور
 مجلس^۷ عالی صدری^۸ ، امام اجل^۹ ، امیر سید مرتضی ، شرف الدنیا و الدین ، ۶
 رکن الاسلام و المسلمین ، سید سادات العرب و العجم ، ملک علماء العالم باد ،
 بسید الانبیاء محمد و آله الاصفیاء .

سجاده مقدسه مجلس اسمی ، امیر سید ، امام مجتبی ، حبر احبار ، بحر ۹
 زخار ، عالم عامل مقتدی ، برهان الدین ، مجد الاسلام و المسلمین ، متبوع -
 الشریعة ، ینبوع الحقیقة ، ملک سادات العالم ، علامة علماء الامم ، دامت ایامه
 مشرقه زاهره به سلام و تحیت و ثنا و محمّد محفوف است ، و شدت نزاع و ۱۲
 جنبش آرزو ، و داعیه تعطش به دریافت عهد حسن الحضور و بمن ملاقات
 هرچه بالغ تر . ایزد تعالی افاضت انوار قدس بر ضمیر منور مستدام^{۱۰} دارد .
 خواجه^{۱۱} اخصّ اخلص ، عالم محقق^{۱۲} ، شمس الدین ، عز الاسلام و المسلمین ، ۱۵
 عین الطریقة ، زین الحقیقة ، کنز المعارف ، لسان الطوائف ، عنصر الصفاء ،
 مفخر (۴۰ الف) الاصفیاء ، ابو محمد الجرجانی دامت عصمته ، و خواجه^{۱۳}
 امام عالم بارع^{۱۴} ، اروع اروع^{۱۵} ، بدر الدین ، شمس الاسلام^{۱۶} و العلماء ، شهاب - ۱۸

۱ - لا / مار	۲ - شا / بر	۳ - دیوان خاقانی . ص ۷۰۸
۴ - شا / آسمانی	۵ - شا / مبتون	۶ - شا / صدر
۷ - شا / حجة	۸ - شا / متدایم	۹ - شا / محق
۱۰ - شا /	۱۱ - شا / ندارد	۱۲ - شا / « الاسلام و » ندارد
۱۳ - شا / +	و الصلوة علی نبیه محمد و آله جدا	

الافاضل ، ادام الله فضله به فراوان سلام و پرسش ، و بسیار درود و یاد کرد
 مخصوص اند . و همگی خاطر و همت به جانب ایشان متعطف و ملتفت . « یا
 ۳ لَبْتَنی کُنْتُ مَعَهُمْ فَافُوزَ فَوْزاً عَظِیماً . وَحَسْبُنَا اللهُ وَحْدَهُ ۱ اَبَدًا ،
 وَالسَّلَامُ ۲ » .

ایضا من انشایه رحمه الله تعالى^۱

بسم الله الرحمن الرحیم^۲ صغیرة المشتاق^۳

زندگانی مجلس سامی صدر عالم ، اجلّ اکمل ابرع^۴ ، افضل^۵ مفن^۶ ۳
اروع ، اکفی مفلق مصقع ، اکرم مکرم^۷ ، مهذب الدولة والدین ، صفی الاسلام
والمسلمین ، مفید الممالک بالبراهین ، حمید الملوک والسلاطین ، تاج نوابغ الکلام ،
ساحر الاقلام ، اعجوبة القرآن ، معجز الاقران ، ملقن الفضل^۸ ، مهجّن البلغا ، ۶
اکفی الکفاة ومولی الاکفا ، ملک الکتاب و صدر الشعرا ، کنز العبارتین فی -
النظم والنثر ، سابق الفضل^۹ بلا کبوة و عثرة ، باقعة الزمان ، مفخر شروان
در اظهار مناقب و ادّخار مناصب ، و اکتساب جاه عریض و صیت مستفیض^{۱۰} ۹
ابد الدهر باد . و ذات سامی ، که فضل مشخص و عقل ملخص است ،
سردار افاضل و بندگان فضایل ؛ و روزگار شریف در بلند نامی و افزوده^{۱۱}
قدری و گسترده^{۱۲} جاهی ، حلیف سعادات نا منتهای ، باشرف الانبیاء و آله ۱۲
الاصفیاء .

کهنتر سلام و تحیت و آفرین و درود بردوام می فرستد ، و به جوار
اشرف و حواری الطف که راحت رسان ارواح تواند بود ، به غایت آرزومند^{۱۳} ۱۵

۱ - شا / از «ایضا من ...» ندارد
۲ - شا / + به ملک الوزرا مهذب -
۳ - شا / + حسان المعجم ۴ - شا /
۵ - شا / + ابرع اروع ۶ - شا / ندارد
۷ - شا / + موفر
۸ - لا / الفضل ۹ - شا / الفضلین
۱۰ - شا / از «وحواری الطف ...» ندارد

و متعطش می‌باشد . و دردِ زدگی فراق مشاهدات را به نورِ اجتماع^۱ و فاکهه^۲ مفاککه^۳ شریف امید تشفی می‌دارد . و هرگه^۴ که اوانِ الفت و زمانِ زلفت با یادِ خاطر می‌آید ، وقده^۵ انفاسِ صعدا ، سینه^۶ سوز و صبر^۷ گداز می‌گردد . و درین وقت همی ناگهان مطالعه^۸ سامی که سحرِ حلال ، و آن توامان و رضیعا لبان اند ، به کهر رسید ، صد هزار غرایبِ نفسی و رغایبِ حسّی ، و دراری سمایی^۹ و درر دریایی ، و فراید اجیاد و خراید جیاد^{۱۰} در ضمن داشت ؛ و روان صاحب ، مصاحبِ قوالبِ الفاظ ؛ (۴۰ ب) و جان صابی ، متصابی ارواح معانی . چون به قدرِ خاطرِ سقیم و فکرتِ عقیم تاملی رفت ، دل را مفرّح ، و روح را مروّح ؛ و شوق را مهیج ، و طبع را مبهیج^{۱۱} آمد . کهر با یاد آورد که اگر مبارزانِ مصاف^{۱۲} فی المثل قرنِ گریخته را به سر رمع باز آورند ، مجلسِ سامی سلوقی را که از من کهر فوت الرمع^{۱۳} ببعد المشرقین گریخته بود ، به سر قلم قید الرمع ، بل که به قربِ قابِ قوسین باز آورد . و فی الحال بر زبان کهر صد هزار ثنا و آفرین گذشت ، بر چنان خاطر و چنان خامه^{۱۴} و بنان ، که چنین یتیمه‌ای^{۱۵} سازد که مسلتی جان و مجلتی اشجان کهر تواند بود . علیه

۱۵ عین الله و الیه وجهه^{۱۶} لا عین الکمال و وجه الزوال .

بیت

و لله وجه لا یملّ جماله و لله عین لا یغمض ناظره
 ۱۸ کهر تا به جانب مدینه السلام بغداد و طرف دیار بکر و ربیعه^{۱۷}
 بود ، از احوال مجلسِ سامی هیچ آگاهی نداشت . چون به ناحیه آذربایجان

۱ - شا / از «و متعطش...» ندارد	۲ - شا / وقت	۳ - شا /
۴ - شا / «خراید جیاد» ندارد	۵ - شا / مبهیج	سمای
۶ - شا / مصارف	۷ - لا / فوت الریح	۸ - لا / نامه
۹ - شا / یتیمه	۱۰ - شا / وجهه	۱۱ - لا / ریح

- افتاد ، روزی مبالغت ثنائی مفرط می‌راند^۱ در باب نهر کر ، که بر سایر انهار
قندهار و قیروان ، و میان خانه^۲ ایران و توران ، به منافع رسانیدن شرف دارد ،
و صد هزار دریای هنر و فضیلت و صفا و طریقت از اشخاص اصفیا و روسا^۳
بر شط^۴ آن رود و شاطی آن نهر توان یافت . و مجلس^۵ سامی^۶ عالمی مذهب-
الدینی که ینبوع فضایل^۷ و متبوع افاضل^۸ است ، علق نفیس و عرق رئیس آن
طرف مبارک است ، و لا فخر در وقت ، فرزند اجل^۹ بار حق ، خواجه امام^{۱۰}
اکمل متبحر عالم مطلق ، مؤید الدین ، علامه العلماء الاعلام فی العالم^{۱۱} ، فدیده
بالنفس و الروح ، گفت شما را بشارت باد به قرب مزار و مصابقت^{۱۲} جوار
مذهب^{۱۳} الدینی . کهتر گفت او را که^{۱۴} هیات هیات^{۱۵} ،

شهر

ولکن^{۱۶} قرب الدار^{۱۷} لیس بنافع اذا کان من تهواه لیس بدی ود

۱۲

بیت

ز تو تا غایت مقصد چه یکک روزه چه صد ساله

چو راهی در میان داری که می باید ترا رفتن^{۱۸}

- بر عقیب این محادثت آوازه شایع گشت ، که مجلس سامی مستبعد^{۱۹}
است به اتصال^{۲۰} سعد^{۲۱} بارگاه^{۲۲} معلی^{۲۳} خدایگان^{۲۴} راستین^{۲۵} ، خسرو^{۲۶} زمان و زمین ،
خاقان^{۲۷} اعظم^{۲۸} ، شاهنشاه^{۲۹} (۴۱ الف) معظم^{۳۰} ، مالک^{۳۱} رحیم^{۳۲} مشفق^{۳۳} ، مالک^{۳۴}
ملک^{۳۵} المشرق^{۳۶} ، وهاب^{۳۷} مغنی^{۳۸} مغنی^{۳۹} ، اریحی^{۴۰} مهتدی^{۴۱} ، مجاهد^{۴۲} مرابط^{۴۳} ، قاهر^{۴۴}

۱ - شا / می رفت	۲ - شا / ندارد	۳ - شا / عالی	۴ - لا /
افاضل	۵ - لا / «متبوع افاضل» ندارد	۶ - شا / العلم	
۷ - لا / مضابقت	۸ - شا / «او را که» ندارد	۹ - شا / «هیئات»	
ندارد	۱۰ - رک دیوان خاقانی ، ص ۴۴۷	۱۱ - لا / مستبعد	
۱۲ - شا / کیخسرو	۱۳ - شا / مغنی	۱۴ - شا / مغنی	

مقتدر مقسط ، جلال الدّین و الدّولة^۱ و الدّین ، ملک الاسلام و المسلمین^۲ ،
 ناصر الخلفاء المهتدين ، قاهر الخلفاء المعتدين ، کیخسرو الهدی ، اسکندر-
 ۳ الوری ، وارث اشکانیان ، سائیس ساسانیان ، کیومرث الزّمان ، اعظم کیان ،
 ناسخ برمکیان ، دیهم^۳ خدای ایران ، اقلیم^۴ گشای توران ، عنصر الجلالین ،
 عمدة السّعادین ، ذو التّاجین^۵ نشر الله اعلامه و نصر اقلامه ، یمین الله که کهتر
 ۶ از غایت خرمی شاخص البصر فرو ماند ، و اشک شادی در دیده بگردانید ،
 و جوار کبریای الهی را بمجّدات شکر گزارد ، که بزرجهر وقت از آفتِ بُعد
 به وافت. قرب رسید. و از مجلسِ ناجنس به مجلسِ انس نوشین روان^۷ پیوست .
 ۹ و نابغه از ارعاد و ابراق و ابعاد و احراق باز رست ، و به اسعاد^۸ و اشراق
 حضرت بوالقابوس^۹ بهره مند گشت . شاهِ مرغان به^{۱۰} کفایت و درایت به صفّه
 سلیمان بلند^{۱۱} رایت باز آمد. زال^{۱۲} از^{۱۳} بلقاء^{۱۴} مشرق و مغرب به حضرت عناق
 ۱۲ مغرب افتاد. چشمه عذب فرات روان گشت ، و به پناه دریای محیط بیارامید .
 شهباز گریزی که هوا گرفته بود ، بر ساعد^{۱۵} شاه نشست . روحِ عزیزی که
 نفرت گرفته بود ، مساعد^{۱۶} عقل مستفاد گشت ، ستاره^{۱۷} منطق ، که اصم از
 ۱۵ منطق داند ، به منطقه^{۱۸} جوزا دست آویز کرد . اختر^{۱۹} صاحب طلیسان با طول^{۲۰}
 لسان به سر اوطان^{۲۱} سرطان مقام ساخت . و الحمد لله علی هذه المواهب السّنیّه
 شکرا .

۱ - شا / «الدولة» ندارد ۲ - شا / + مع القابه السایره ۳ - شا /
 از «ناصر الخلفاء المهتدين...» ندارد ۴ - شا / + را ۵ - شا /
 معادات ۶ - شا / بقابوس ۷ - لا / «به» ندارد ۸ - لا /
 + در بلقاء مشرق و مغرب ۹ - شا / زر ۱۰ - شا / بلقیای
 ۱۱ - شا / ملوک

بیت

دل مرا که دو اسپه ز غم گریخته بود هوای تو به سر تازیانه باز آورد^۱.
 شکرانه^۲ این موهبت ، که سرمایه^۳ تفاخر و تباهی است ، ابد الدهر^۴ ۳
 از تناهی و تباهی^۵ ایمن الذات^۶ ۲ باد . اگر مجلس سالی یاد کهنتر به زبان حرمت
 فرماید ، همانا که از قدس عنصر حلال^۷ زادگی دور نیفتد . چه امروز خاطر
 من کهنتر را بر خواطر جمله^۸ اصحابِ قلم ، نظما و نثرا ، حق^۹ است ، خاصه بر خاطر ۶
 مشرف^{۱۰} مجلس سالی مذهب الدینی ، که ابد الدهر ملقح^{۱۱} خاطر منقح^{۱۲} عبارت
 باد . اگر مشتی حثاله^{۱۳} آفرینش ، که در حباله^{۱۴} شوایب طبیعت اسیراند ،
 انصاف^{۱۵} من^{۱۶} کهنتر ندهند ، باری مجلس (۴۱ ب) سالی مذهب الدینی^{۱۷} ، و ۹
 الحمد لله که صاف پستان انصاف مزیده است ، بعد ما که ذات شریفش را از
 لطافت سلسال ، نه از کثافت صلصال ، آفریده اند^{۱۸} ، والسلام . اللهم اعصمنی
 من آفة البغی . ۱۲

شعر

خاقانیا^{۱۹} ، کسان که طریق تو می روند
 زاغند و زاغ را صفت بلبل آرزوست ۱۵
 بس طفل کارزوی ترازوی زر کند
 نارنج از آن خرد که ترازو کند ز پوست
 ۱۸ گیرم که مار چوبه کند تن به شبه^{۲۰} مار
 کوزهر بهر دشمن و کومهره بهر دوست^{۲۱} .

۱ - رك . دیوان خاقانی . ص ۹۹ ۲ - شا / تباهی و تناهی
 ۳ - شا / ایمن الذات ۴ - شا / مشرق
 ندارد ۵ - شا / «انصاف من»
 ۶ - لا / «مذهب الدینی» ندارد ۷ - شا / آفریده است
 ۸ - شا / خاقانی آن ۹ - شا / شکل
 ۱۰ - رك . دیوان خاقانی .

و هذا باب ، سلام و تحیت من کھتر به مجلس بزرگوار امیر رئیس
اجل^۲ ، عالم نسیب کافی ، محترم مکرم^۱ ، منتجب^۱ الدین ، عز^۲ الاسلام و المسلمین ،
۳ سدید الدولة ، رضی الحضرة ، امین الملوك و السلاطین ، سید^۲ الرؤساء الصالحین ،
صدر الکفاة و فخر الصدور ، اکرم کبراء الثغور ، لا زالت نعمته و لا شالت
نعامته و لا مالت دعامته ، فرماید رسانیدن . و آرزو مندی مفرط^۲ مبرح^۲ شرح
۶ دادن ، از حرقت^۲ دل شریفش به فرقت^۲ حاضنة الدین رابعه^۲ شروان ، والدۀ^۲
مھذب الدین^۲ ، افاض الله علیها^۲ الرضوان ، من کھتر آگاهی دارم . و لعمر الله
که درین دومه^۲ خبر یافتیم ، و کوفته^۲ دل و آشوفته^۲ خاطر فرو^۲ ماندم . امیر
۹ رئیس منتجب الدین و صدر کافی مھذب الدین را حیات^{۱۰} باقی باد . مجلس
سامی صدری ، مھذب الدینی دام سامیا در اثنای مکاتبات و در تضاعیف
مراسلات شرح داده بود ، که^{۱۱} امیر اجل^۲ مبجل^۲ ، اخص^۲ اخلص ، محترم
۱۲ مکرم^۱ ، عزیز الدین ، مبارز الاسلام ، شجاع الملة ، حسام الدولة ، جناح الحضرة ،
سفير الملوك و السلاطین ، عندليب رياض الانس ، داود مزامير الصفا ،
فیثاغورس الزمان ، مبدع الاغانی ، فاربد الثانی ، ابو الفضل وفا دامت ایامه
۱۵ به همایونی از سفر خراسان و رسالت و سفارت نشابور باز آمده ، بنعمة الله که
من کھتر بشنوده بودم که هزبر الدین به هیچ سفر دور دست خرامیده است .
چه من کھتر آرایش خویش از جوار مطهر شروان احیاها الله و حیّاها ببقاء^{۱۲} .

- | | | |
|-------------------|--------------------------------|----------------|
| ۱ - شا / الدولة و | ۲ - شا / عزیز | ۳ - شا / سدید |
| ۴ - شا / بفرط | ۵ - شا / از « والدۀ... » ندارد | ۶ - شا / علیه |
| ۷ - شا / ماه | ۸ - شا / آشفته | ۹ - لا / ندارد |
| ۱۰ - شا / | ۱۱ - لا / | ۱۲ - لا / |
- حیوة
می رسانند و مشتاق می باشند . لعمر الله که ازین جانب اشتیاق اضعاف آن است که
اعزه و اصدقا می فرمایند .
۱۲ - لا / از « امیر اجل مبجل... » ندارد

- ۱۸ الملك المعظم بیرون آوردم . هزبر الدین به سعادت خاطر بود ، و درین سفر دیر بماندم ، و بدین طرف اکنون افتادم . لاجرم از سرآ و ضراء دوستان کمتر خبر می دارم . و اگر شنیده بودمی که او به سعادت به چنین سفر عنان^۳ - گرای گشته است ، حقا که هزار بار قوارع و فواتح خوانده بودمی ، و به جهت راه هزبر الدین فرستاده ، تا ایزد عز اسمہ ذات شریفش را در ظل عصمت نگاه داشتی . لطف ربانی خود کار ساز او آمد ، بحمد الله لا بحمدك^۱ . چندانکه تواند سلام و آفرین فرماید رسانیدن ، و آرزومندی فوق الوصف نمودن . سعادت روزگار منور مجلس ساعی مذهب الدینی ، صفی الاسلامی ، جهت آسایش دها و آرایش دولتها هم عنان ابد باد . وحسبنا الله وحده ابد^۲ ، والصلوة^۹ علی النبی^۳ محمد وآله جد^۴ .

۱ - لا / از «الملك المعظم...» ندارد

۲ - شا / ندارد

۳ - شا /

۴ - شا / بعده

ندارد

ایضا من نتایج افکاره رحمه الله^۱

بسم الله الرحمن الرحيم (۴۲ الف)

- ۳ زندگانی مواکبِ علیاء خدایگانی اعظم ، جهاندارِ معظم ، خسروِ راستین ، کیخسروِ زمان و زمین ، عادلِ رحیمِ اربحی ، قاهرِ مقتدرِ مهتدی ، کشورِ گشای ، خاورِ خدای ، خورشید^۲ِ رایت ، ستاره^۳ِ موکب ، ملکِ ملوک^۴ِ العرب ، مظفر^۵ِ الدنیا والدین ، نصیر^۶ِ الاسلام والمسلمین ، ملیکِ الامّة الغرّاء ، کھفِ الملة الشّماء ، ناصرِ الخلفاء المهتدین ، قاهرِ الخلفاء المعتدین ، سیفِ اعظامِ السلاطین ، حامیِ الغزاة الموحّدین ، ماحیِ الطغاة الملحدین ، عدّة السلطنة ، عمدة الخلافة ، کاسرِ الاکاسره ، قاصمِ القیاصره ، دامغِ الجبابره ، صاحبِ قرانِ عظماءِ المشرقین ، مالکِ رقابِ امراءِ المغربین ، ناشرِ المکارم فی الخافقین ، کیقبادِ الهدی ، اسکندرِ الوری ، محسودِ انوشروان ، مقبوعِ نعمان ، مهدیِ الوقت فی -
- ۱۲ البلاد ، ظلّ الله علی العباد ، کیومرث الزّمان ، اعظمِ کیان ، ناسخِ برمکیان ، اقلیم^۷ِ گشایِ توران ، دیهم^۸ِ خدایِ ایران ، محییِ العدل ، مظهرِ الجود والباس ، ظهیرِ آل سلجوق^۹ و نصیرِ آل عباس ، قطبِ الجلالین ، عنصرِ السّعادتین ،
- ۱۵ ذو التّاجین ، ملکِ الرّحمة فی الدنیا ، المظفر^{۱۰} من السّماء در مزیدِ مرتبتِ شهریارِی و تخلیدِ منقبتِ جهاندارِی ، و توفیقِ مرتبتِ عدل^{۱۱}ِ گستری و تهذیبِ سبّیتِ ملک^{۱۲}ِ پروری ، و تازه داشتنِ دین و دولت و زنده گردانیدنِ ملک و

۱ - شا / از « ایضا من ... » ندارد بخوبه جای آن چنین آمده : خدعة حسان المعجم

الخاقانی الحقایقی ۲ - شا / خرشید ۳ - شا / ملک

۴ - شا / نصرة ۵ - شا / سلجوق ۶ - شا / المنصور

ملت ، و تربیت کردن خلفاء عالم ، و تقویت دادن ضعفای امم ، الیف دوام
 سرمد و حلیف بقای ابد باد . و ذات معظم خدایگانی ، که از عقل و نفس
 آسمانی لطیفه موجودات^۱ و خلاصه کائنات^۲ است ، جمشید وار بر سریر^۳
 سیادت و وساده سعادت ، انجم نگین آفتاب کلاه عدل سگال امت پناه ،
 و مواكب علیاء جهاننداری به هراقلم که عنان گرای شود و نغیم سازد ،
 حواشی معسکر منصور با^۴ ساحل دریای محیط پیوسته ، اطناب خیام محلی^۶
 با دامن کوه قاف بسته ، بل که دریای محیط ، جوی خیمه معلی شهریاری ؛
 کوه قاف ، گرد معسکر معظم جهاننداری ؛ مهرج زنگ ، خادم بارگاه
 معلی ؛ قیصر روم ، هارون پیشگاه کبریاء ؛ انفس و آفاق منقاد فرمان ؛ انجم^۹
 و افلاک ، خاک آستان ؛ زمین و زمان ، موالی و خاضع ؛ جهان و جهانیان ،
 (۴۲ ب) موالی و طایع ؛ رکاب آسمان سای عرش فرسای به هر وجهت که
 خرامنده شود ، سفر ، همایون ، و ظفر ، همراه ؛ فلک ، سپه کش ، و ملک ،^{۱۲}
 سپاه ؛ جهان ، بنده ، و جهانیان ، پناه ؛ بصادق الوعد نبی الرحه و آله اعلام
 الامه .

اصفر الخدم و ظایف سلام و خدمت و رواتب حمد و مدحت ، موظف^{۱۵}
 و مرتب می دارد ، و زمین بندگی را به رخسار جان بوسه می دهد ، و برخاک
 آستان معلی نقش العبد می نگارد ، و به خدمت دستبوس اعلی که مطلوب
 اسکندری و منظور کیخسروی در آن تضمین است ، یعنی چشمه حیات^{۱۸} زای
 و جام جهان نما ، نیازمند تر از آن است که حیوان بیابان بریده به آب
 حیوان ، و حرباء ظلمات دیده به آفتاب تابان ، و صدف شور آب پشیده

۱ - شا / کائنات

۲ - شا / موجودات

۳ - لا / تا

۴ - شا / هیوة

به محاب^۱ نیسان . و از تاسف محروم ماندگی از زمرة عتبه نشینان درگاه
 معلی که مصعد انفس ربانیان و مهبط اقبال^۲ جهانیان است ، اصغر الخدم را
 ۳ هر لحظه آه آتش آمیز صاعد می شود ، و اشک طوفان انگیز هابط می آید .
 و تا از میقات گاه مدحت طرازان حضرت علیاء ، که ذروه آفتاب مکارم
 است^۲ و معالی ، دور افتادست ، لعمر الله که هر لحظه چون صبح سرد نفس
 ۶ غرامت می نماید ؛ و چون شفق ، سرخ روی خجالت می گردد^۶ . اما اگر این
 بی توفیق خدمت با یک جناب درگاه^۷ معلی خدا یگانی بودی ، شایستی که
 کبیره^۸ نمودی . و چون با دیگر جوانب درگاه ملوک همچنین است ، روی آن^۹
 ۹ دارد که دامن عفو درکشند . چه حال اصغر الخدم را حال^{۱۰} بر جهانیان
 پوشیده نیست ، فخاصه برای اعلی جهاننداری نوره الله^{۱۱} و نصره ، که او^{۱۲}
 عزلت و عطلت اختیار کرده است ، و انزوا و اختفا شعار ساخته ، و خدمت
 ۱۲ درگاه ملوک و سلاطین را دست نداشته و انقطاع گزیده . و دانسته^{۱۳} که زخارف
 دلفریب گیتی به سراب جاذب و صبح کاذب ماند . و در همه نگارستان افلاک
 جزین سرخ بت بامداد و خنک بت شامگاه نیافته ، که عشق بازی نازکان^{۱۴}
 ۱۵ را شاید . و در کارگاه عتباتی با فان شب و روز هیچ طرازی که دست باف
 کمال باشد ندیده که نقش جاودان دارد . و در کاسه پیروزه فلک همین
 یک مشت خاک (۴۳ الف) به دست کرده ، کز آن دریوزه^{۱۵} چاشت و شام
 ۱۸ توان طلبد . و با همت درست کرده که چرب و شیرین مایده روزگار مگس

۱ - شا / آب	۲ - شا / آمال	۳ - لا / می نماید
۴ - لا / « است » ندارد	۵ - لا / « هر لحظه » ندارد	۶ - شا /
می گیرد	۷ - شا / بارگاه	۸ - شا / کثرت
۹ - شا / همان	۱۰ - لا / « را حال » ندارد	۱۱ - شا / نور الله
۱۲ - شا / از	۱۳ - شا / بدانسته	۱۴ - شا / باکان
۱۵ - شا / دریوزه		

راندن کری نکند . اما مع هذا یقین شناخته ، که تا در لباس وجودست ، از قبله^۱ نجاتی یا عهده^۲ حیاتی ناگزیر است . و امروز قبله^۳ امان و امانی و عهده^۴ عمر و زندگانی در خدمت و مدحت بارگاه معلی خدایگانی لا زال من النصر بمزید توان یافت . و از این جاست که کینه خادم صحیفه^۵ ثنای دیگر^۶ ملکان را به آب داده است ، و بر طریقت^۷ معهود خط^۸ نسخ در کشیده . و بعد از عقد^۹ خنصر و بنصر به ذکر یا حی و یا قیوم انمله^{۱۰} وسطی را به مدایج فایح حضرت عظمی خدایگانی عظمها الله و اظفره معقود گردانیده^{۱۱} . و سبابه را از عزت ذات مقدس جهاننداری اعلاه^{۱۲} الله^{۱۳} لواه^{۱۴} نشان^{۱۵} گاه اشارت ساخته ؛ و بر طوایف ملوک اطراف ، که نجوم آفاق اند ، « اِنِّی لَا اُحِبُّ الْاَلٰهَیْنَ »* ، بر خوانده . و از خالص اعتقاد در خدمت آن حضرت ، که سایه^{۱۶} « فَاطِرَ السَّمَوَاتِ » است ، « اِنِّی وَجَّهْتُ وَجْهَیْ »** بر زبان رانده ، و با احرام یافتگان خدمت در حریم کعبه^{۱۷} خلعت به جان و دل طواف و اعتکاف گزیده و مجاورت گرفته . و یمین الله که اصغر الخدم را در همه عمر غایت قصوای تمنی آن بوده است ، که روزی به خدمت آستان معلی فرصت اتصال یابد ، تا در آن قباب^{۱۸} معالی و جناب معلی اعلی^{۱۹} بارگاه^{۲۰} جهاننداری ، که آنجا پرویز و بهرام استاد^{۲۱} سرای و چاکر^{۲۲} و غلام زبید^{۲۳} ، در صف^{۲۴} النعال^{۲۵} خدم هم سلک

۱ - شا / تا	۲ - لا / عمه	۳ - لا / عمه	۴ - شا / ذکر
۵ - لا / ندارد	۶ - لا / گردانید	۷ - / اعلی الله	
۸ - شا / ندارد	۹ - شا / + اعلی	۱۰ - شا / شاگرد	
۱۱ - شا / نعال			

* - سورة انعام / ۷۶

** - سورة انعام / ۷۹

پیشکاران حضرت شود ؛ و پیشِ تخت^۱ عرش^۲ پایه^۳ آسمان سایه^۴ خدایگانی
 نصره الله تعالی شرف مثول یابد ؛ و تعارفی را که در معسکر ارواح به صباح
 ۳ و روح ، جان خادم را به بندگی عشق بنده کند^۵ ، « وَالْعُبُودِيَّةُ عُبُودِيَّةُ
 الْعِشْقِ لَا عُبُودِيَّةُ الرِّقِّ » ، با ذات معظم جهاننداری که عقلِ مشخص
 و عدلِ ملخص^۶ می نماید، رفته است ، تجدید کند ؛ و از موانست بجزا^۷ به اتفاق
 ۶ نزولِ مصطفوی علیه السلام در سفرِ شام ، و از مصاحبت یوشع در مسافرتِ
 موسی برکنار^۸ نیل خبر دهد ؛ و از تعلقِ گِیو به فتراک^۹ کیخسروی در گذارِ
 جیحون ، و از استیناسِ برهن به دریافتِ جمالِ اسکندری^{۱۰} بر قللِ جبال سخن
 ۹ راند ؛ و مراعِ ریاض النعم (۴۳ ب) و مراتع الطبا ، و موارد حیاض النعم ، و معالقه
 عروه و عفرا^{۱۱} با یاد آورد ؛ و ائتلاف حقیقی را به صدقِ عبودیت بنیادی^{۱۲}
 افگند ، که به زلزالتِ حادثات خلل پذیر نیاید ؛ و در آن مواقفِ سعادت بخش
 ۱۲ تاییدِ رسان به ثنا طرازی و مدحتِ سازی فراید روح پیوند و قلایدِ وحی
 مانند ابداع کند و تفرّد نماید و سرافراز شود . چه بزرجه^{۱۳} وار به خلوت گاه
 مناجاتِ نوشین روانِ عهد رسد ، مؤید اسلام و مؤید الهام گردد . و نابغه -
 ۱۵ کردار به دار النعم مجلسِ نعمانِ وقت^{۱۴} پیوندد ، و جواهرِ مدح^{۱۵} از زبان^{۱۶}
 نثار کند ، و دهانش به جواهر مشحون و محشو^{۱۷} گرداند . یمن الله که^{۱۸} در
 حالت^{۱۹} رفاهیت و کراهیت و مرتبت و متربت و مکانت و استکانت ، و در

۱ - لا / ندارد	۲ - لا / تخت	۳ - لا / + « بنده کند » ندارد
۴ - لا / مصور	۵ - لا / تحیر	۶ - شا / کناره
۷ - شا /	۸ - شا / خضرا	۹ - لا / ست دی . شا / بنیاد
۱۰ - لا / ندارد	۱۱ - شا / مدایح	۱۲ - شا / دهان
۱۳ - شا / مشحو	۱۴ - لا / ندارد	۱۵ - لا / حالتی

جانب خبیث و رجا و نکبت و نکبا و رخا^۱ ازین تمنّی فارغ نبوده است . و هروقت که اندیشه^۲ حزم و عزم درست گردانیده است که به خدمت درگاه معلّی رفع الله شأنه پیوندد ، و از الطافِ سبّیّت و اصنافِ اریحیّت حضرت^۳ علیا اعلاها الله تعالی برگزینوی زندگی ذخیره سازد ، توفیق این بهروزی روزی نیامده است ، سعادت طالعی با ارادت طبیعی موافق نیفتاده است . اتفاقِ آسمانی با اتساق^۴ آمانی مقارن نشده است ، منعکس آمده است . و اگر^۵ سبب عزلت و انزوا نبودی ، و نیز نایباتِ روزگار راه بر مقصود نزدی ، واجب چنان کردی ، و سنّت اخلاص آن^۶ بودی ، که چون از دارالغرّ شروان و بیت الانس اوطان مفارقت و مهاجرت گزید ، « وَمَسَافِرَ آسَافِرَا^۷ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ »^۸ عنانِ عزیمت به دست مسافرت سپرد ، و از حریم مجد و معالی جناب عالی ، پادشاه ولی النعم بل ولی الله فی الامم ، خاقان الاعظم ، سید ملوک العجم دام بنصر الله مؤیداً انفصال جست ، و آیت وداع کلّی^۹ برخواند ، در وقت پناه^{۱۰} به درگاهِ معظم و بارگاهِ مکرّم خدایگانِ مطلق ، پادشاه به حق^{۱۱} ، ملک ملوک المغرب ، اید الله نصره آوردی^{۱۲} ، تا از قرب بیت المقدس به بیت الله^{۱۳} الحرام آمده (۴۴ الف) بودی ؛ و از فلک چهارم^{۱۴} ، که موقفِ عیسوی است ، به فردوسِ هشتم ، که منزلِ ادریس است ، پیوسته ؛ و مشتری و ار از سلامت کده^{۱۵} حوت بیرون آمده ، و به شرف خانه^{۱۶} سرطان ، اوطان ساخته^{۱۷} ؛ و زردشت و ار از جنابِ رستمِ دستان به حضرتِ گشتاسپ^{۱۸} شاه ایران رسیده و قبول یافته ؛ و بوبکر قهستانی و ار مجلسِ انسِ خلفِ سیستان را وداع کرده ، و با حضرتِ محمودِ زابلستان^{۱۹} اجتماع یافته ؛ تا چنانکه

۱ - لا / از « و نکبت و ... » ندارد
 ۲ - شا / اساق
 ۳ - شا /
 ۴ - شا / الصدق
 ۵ - شا / ندارد
 ۶ - شا / ندارد
 ۷ - شا / « الله » ندارد
 ۸ - لا / ندارد
 ۹ - شا / زاولستان

در غیبت نجاشی خلّت و اویس محبت^۱ است ، حضرت اعلی^۲ مصطفوی
 اخلاق را حفا الله تعالی^۳ بالمعالی در حضور آنس خدمت و حسان مدحت
 ۳ شدی . اما عذر ها اظهر من الصبح و اشهر^۴ من الشمس است ، و کارها بسته
 هنگام خویش است . و درخت که شکوفه نه به هنگام آورد^۵ ، به میوه طمع
 نتوان داشت ؛ و سایه شب که نه به هنگام بر افتد ، بر کسوف حمل کنند ؛ و
 ۶ آواز جنین که نه به هنگام شنوند ، بعيداً عن السّاحة العلیاء بر نا مبارکی حال
 مادر دلالت کنند . و بست و گشاد کارها به انداخت قضا و پرداخت قدر
 نسبت توان کرد . « وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ » * نصب عین
 ۹ همه نیازمندان است . لا جرم با قرب مسافت بی مس آفت در حوالی کعبه
 سعادت در بطحاء ناکامی ارادت محروم می باید نشست ؛ و در جوار عین -
 الحیات^۶ ایادی ، در ظلمات نامرادی لب تشنه می باید ماند . چون نسیم اوفراز
 ۱۲ آن جناب حیات^۷ نمای روزی نیست ، به^۸ نسیم^۹ اذفر که از^{۱۰} خاك آستان معلی
 به مشام آرزو رسد^{۱۱} ، شفاء الغلیل می سازد ، و دفع و بای غریستان می کند ،
 و دل^{۱۲} اسقیم^{۱۳} را به وجه تعلل ، این سفته در بار می نهد که استسعاد به خدمت
 ۱۵ آن درگاه ، که متمنی سران تاج دار است ، اگر در^{۱۴} بقیت زمان شباب
 روزی نکرده اند ، تواند بود که در عهد کھولت میسر شود ، چه سعادت و قوف
 در عرصه عرفات به نماز دیگر توان یافت نه به چاشتگاه ، و فواکه آفتاب^{۱۵} پرورد

۱ - لا / محنت	۲ - لا / ندارد	۳ - لا / ندارد	۴ - لا /
این	۵ - لا / ندارد	۶ - شا / الحیوة	۷ - شا / از « نسیم
اوفر ... ندارد	۸ - شا / تسنیم	۹ - شا / کز	
۱۰ - شا / می رسد	۱۱ - شا / دلیل	۱۲ - شا / دلیل	
۱۳ - شا / ندارد	۱۴ - شا / « آفتاب » ندارد		

در ماه آبان توان طلبید نه به^۱ ماه نisan . و هرچه به کمال نزدیکتر داشته اند ، مطلبش دورتر نهاده اند ؛ و هرچه باز پس تر^۲ داشته اند ، پیشگاهش بیشتر داده اند . « نَحْنُ الْآخِرُونَ السَّابِقُونَ » . چون وجود انسان که بعد از سه^۳ نتایج مهمل^۴ منعقد شد ، و نزول قرآن که بعد از (۴۴ ب) سه کتاب منزل وارد آمد ، و ظهور سلطان عقل که بعد از ترتیب سه شخنه و چهار رئیس^۵ در هفت^۶ ولایت تن ممکن گشت ، و بلوغ تمام بعد از رضاع و فطام ، و این معانی را ۶ قراین و اخوات و نظایر و لدات^۷ بسیار است ، که دیگر^۸ فصوص^۹ فصول تقریر و تحریر کرده شد^{۱۰} . مع هذا خاطر را ازین جنس به لعل^{۱۱} و عسی فریب می دهد ، و می داند که وسواس^{۱۲} آلوده را به جوار پاک آسمان جواز ندهند ، که این ۹ صد هزار حراس ختنس برقع و سواس ختناس برین سقف محفوظ نشانده اند . و نیز کمینه خادم را محقق شد که شایستگی خدمت درگاه اعلی اعلاه الله^{۱۳} امره ندارد . و الا نواب حضرت علیا نورها الله و رعاهم التفاتی زیادت فرمایندی ، ۱۲ و دولتخواه قدیم و ثنا خوان دیرینه را از ورق یاد کرد چون اعشار برحاشیه نیفگندیدی^{۱۴} ، و از دایره باز پرس چون نقطه درع برکنار نتهندی^{۱۵} . و در مکارم اخلاق ملکانه هیچ خلل نیامدی اگر کمینه خادم را که غریب روزگاریا ۱۵ غریب این دیار است ، بر زبان سگتان درگاه نه به لفظ سگان پایگاه اعلاه الله پرستی فرمودندی^{۱۶} و لطف نظری نمودندی . چه درگاه خلافت را رسم است که هر سال^{۱۷} معروفی را بفرستند تا اصناف یهود و نصاری را تفقد کند ۱۸

- | | | |
|---------------------------------------|-----------------------------|------------------|
| ۱ - شا / در | ۲ - لا / باز پس | ۳ - شا / مهمل |
| ۴ - شا / + که | ۵ - شا / ندارد | ۶ - شا / آیات |
| ۷ - لا / شود | ۸ - شا / اعلی الله | ۹ - لا / نیفگندی |
| ۱۰ - شا / از «دولتخواه قدیم...» ندارد | ۱۱ - شا / از «اگر کمینه...» | |
| ۱۲ - شا / سالی | | |

و تعهد به جای آورد، و شکر و شکایت ایشان که از هدایت معزول^۱ اند بشنود، و از مسرت و معرفت ایشان خبر دارد. و نیز سنت الهی چنان است که دور افتادگان معصیت را بیش از نزدیکان طاعت انعام و اطعام فرماید، و روزی کافران زیادت از آن مومنان ترتیب سازد^۲. اما تواند بود که نقد هنر کمینه خادم تمام عیار نیست. هنوز آلودگی نقص در بنه دارد. نعم زر آلوده^۳ را در کوره گداز اندازند، نه خاتم ملوک را^۴ سازند. و آینه^۵ زنگار خورد زیر پای صیقل نهند^۶، نه به دست احرار باز دهند. و ادیم پاره که هنوز از دباغت سهیل تربیت تمام نیافته است، صوان مصحف را نشاید. و سنگ^۷ پاره^۸ که در دامن خورشید^۹ رنگ سفر جلی دارد نه رمائی، گوی گریان سلاطین را نزید. دسته^{۱۰} (۴۵ الف) گل که درد سر آورد، هم به دست باغبان اولتر؛ چون ریاضت آتش یافت، درد سر بنشانند^{۱۱}؛ خدمت سر سران را آنگاه لایق آید. و امثال این امثله حقیقی کیت و کیت فراوان است. کمینه خادم بر وفق این معنی در ریاضات^{۱۲} نفسی و مجاهدات حتی تلقیح عقلی^{۱۳} و تنقیح قولی^{۱۴} می کند و می گوید: «الْيَوْمُ مِضْمَارٌ وَغَدَا السَّبَاقُ». اکتساب کمالی را که خدمت بارگاه معلی را نصر الله احزاب دولته بشاید. چه در آن حضرت مصطفوی سیادات^{۱۵} احضرها الله السعادات بی فضیلت انسانی منزلت حسائی نتوان یافت. و از پیرایه هنر برهنه نشاید ماند، اگرچه برهنگی پیرایه تیغ و آینه است؛ اما تیغ زن و آینه دار برهنه نباید. علی الجملة حضرت علیا

- | | | |
|----------------------|-------------------|------------------|
| ۱ - شا / بعزل | ۲ - لا / بر سازند | ۳ - شا / زر آلود |
| ۴ - شا / «راه» ندارد | ۵ - شا / آینه | ۶ - لا / بدهند |
| ۷ - شا / سنگ ریزه | ۸ - شا / خورشید | ۹ - شا / نشاند |
| ۱۰ - لا / ریاضت | ۱۱ - لا / عقل | ۱۲ - لا / موت ؟ |
| ۱۳ - لا / سادات | | |

- اعلاها الله تعالى فاروق فرق ملوك و محك^۱ معالم^۲ و محلّ علوم است ، و انوار رویت^۳ مضیئه و روای زاهر خدایگانی و رای حدّاق روم^۴ و سحره^۵ هند ، و روم و هند صبح و شام را به درگاه معلی التجا و استظهار ، و ذات معظم^۶ جهاننداری نصره الله به راس مال و علم و عدل در یک حال ؛ هم ارسطو و هم سکندر^۷ روم و هم بید^۸ پا و هم دابشلم هند . اما همت علیاء خدایگانی از ابهت پادشاهی^۹ و اهبت جهان^{۱۰} گشایی اکسیر گنج اکاسره و درّ تقاصیر قیاصره و جواهر جبین جبابره را به خزف^{۱۱} بردارد ، و عقود جوزا و عقود ثریا را^{۱۲} خاشاک شمارد ، و اشعه آفتاب را تابش کرم شب تاب گیرد ، و هردون - القلتین در آن مجمع البحرين آب و سنگی ندارد ، و هر صاحب بضاعت مزجات^{۱۳} در آن عزّت خانه مصر « آوَفِ لَنَا الْكَيْلَ »* نتواند گفت . و هر ابکمی ، منطیق ؛ و هر اصبی ، منطق نتواند شد . و هذا فصل لا ینقضى الى يوم الفصل مع القصور و التقصیر . کینه خادم مرید محقق است ، و در کلّ حالات خرده^{۱۴} بزرگ بر جانب خویش نهد . چه جناب مراد اعظم از سیّات مجرد و معرّا توان دانست . و سرّ « ما اصابک من حسنّة فمِن الله و ما اصابک من سيّئة فمِن نفْسِک »** به مذهب مریدان صادق نزدیک است .^{۱۵} درین وقت اصغر الخدم خویش را مخطی و گناهکار (۴۵ ب) می داند . چه قریب^{۱۶} ده سال است که از انفاذ مدایج مطرّز به طراز القاب جهاننداری نصره الله تعالى امتناع نموده است و تخفیف بسته و ابرام نداده ، و خویش را^{۱۸}

۱ - لا / حلم	۲ - لا / عالم	۳ - شا / ندارد	۴ - لا /
ندارد	۵ - شا / اسکندر	۶ - شا / پادشایی	۷ - لا / خرمن
۸ - شا / ندارد	۹ - شا / قرب		

کند^۱ رو تر از ستاره^۲ علوی اول ساخته، که از زمانت و ادبار^۳ به سی سال زمانه
 یکبار به بیت الشرف باز رسد. و این معنی به حضرت علیاء خدایگانی عظیم^۴
 گناهی^۵ و بزرگ^۶ خطایی^۷ تواند بود. چه مخدوم^۸ مخفی و ممدوح^۹ اریجی مداح
 خواهنده^{۱۰} ابرام^{۱۱} نمای و سایل^{۱۲} جوینده^{۱۳} تصدیع^{۱۴} فزای را^{۱۵} دوست دارد. و این
 سنت، غایت اریحیت ملوک است. کینه خادم را درین گناه^{۱۶} کاری حکایتی
 ۶ فرا خاطر آمده است که لایق حال گناه اوست.

حکایت^{۱۷}

در اخبار چنین^{۱۸} آورده اند که چون ذوالقرنین اسکندر جهانگیر،
 ۹ عساکر کوه^{۱۹} گذار^{۲۰} بحر^{۲۱} انبار به حد^{۲۲} کابلستان فرمود راندن، و بر هندوستان
 گذشتن خواست، فور^{۲۳} هندی^{۲۴} که ملک هندوستان بود، در وقت، قاصدان
 فرستاد به حصنهای افراد در قلعههای اوتاد، و فرمود که عصیان نمایند و به
 ۱۲ هیچ حال دست ندهند. چون جیوش جهانگشای اسکندری بر قلعههای
 دوشیزه گذشتن گرفت، به عقد خدمت تن درندادند و خطبه^{۲۵} فرمان نپذیرفتند^{۲۶}
 و تمرّد نمودند. ذوالقرنین ضحیرگشت و در خط^{۲۷} بنخط رفت. وزرا و علما که
 ۱۵ در خدمت او^{۲۸} بودند گفتند: ای خدایگان، به قلعههای ایشان^{۲۹} التفات نباید
 فرمود^{۳۰}، و قلعه دارالملک ملک هندوستان باید کرد، کچون او عاجز آید، این
 متمرّدان همه خضوع ورزند و انقیاد نمایند، ذوالقرنین فرمود که سواد لشکرها
 ۱۸ گرد^{۳۱} خضرای دارالملک دایره درآورند و حصار دهند، و مزارع را آتش

۱ - شا / + خویش	۲ - شا / خطایی	۳ - شا / گناهی
۴ - شا / ندارد	۵ - شا / ندارد	۶ - شا / «در اخبار چنین» ندارد
۷ - شا / هند	۸ - شا / نپذیرفتند	۹ - شا / ندارد
۱۰ - شا / ندارد	۱۱ - شا / نمود	

زدن فرمود، و منابع را آب^۲ بریدن اجازت داد. ملک هندوستان به فریاد آمد، و خویشتن را به کرده^۳ اوّل گناهکار آخر شمرد. در حال دو فرزند خویش را، پسری بالغ و دختری عذرا، به عذر خواستن به حضرت اسکندر^۴ فرستاد و گفت: من بنده پیرم و از حاصل عمر همین دو جگر گوشه دارم که به خدمت فرستادم، و از خجلت کرده^۵ خویش به حضرت (۴۶ الف) خدایگان نتوانم آمدن. اگر رای جهان^۶ آرای اقتضا کند، بدین^۱ دو بی^۲ گناه که^۳ ثمرة الحیات^۴ بنده اند رحمت فرماید^۵، در خداوندی و جهاننداری هیچ نقصی نرسد^۶، بل که جهانیان به بلند^۷ نامی بازگویند. چون فرزندان ملک هندوستان پیش تخت اسکندری رسیدند، رخسار برخاک خضوع بمالیدند^۸، و بر پای^۹ ایستادند و دست بردست نهادند. جهان^{۱۰} دار اسکندر هردو را پیش خواند، و بر بیگناهی ایشان ببخشد، و نوازش بسیار فرمود، و هم در ساعت هردو را خرم و مکرم^{۱۱} باز^{۱۲} پدر فرستاد. و در نواحی معسکر، که عرصه^{۱۳} زمین از جوش جیش تنگ صفه^{۱۴} نمودی، منادی فرمود کردن که به یک برگ گیا خطه^{۱۵} هندوستان را نباید که تعرض رسانند. و عنان جهاننداری بر تافت، و سپاه گران^{۱۶} جهان^{۱۷} گیری باز گردانید، و به جانب زابلستان^{۱۸} آمد.

۱۵
اصغر الخدم همین می گوید که خدایگان ملک ملوک المغرب همان
ذوالقرنین روزگار و اسکندر جهاندار است. و کمینه خادم هندوی آستان، نه
ملک هندوستان، اما به گناهکاری و خجل ساری صفت ملک هندوستان
دارد. چون کمینه خادم را به خدمت رسیدن، و به عذر خاک آستان بوسیدن

۲ - شا / برین	۲ - شا / «بی» ندارد	۳ - شا / ثمرة الحیوة
۴ - شا / فرمایند	۵ - شا / رسد	۶ - شا / مالیدند
۷ - شا / + به	۸ - شا / صفت	۹ - شا / ندارد
۱۰ - شا / زاوولستان		

از دست برنخواست و از پای بر نیامد، دو فرزند را، پسری بالغ بلیغ، و دختری محصنه محسنه به خدمت درگاه معلی خدایگانی نصره الله تعالی فرستاد. پسر ۳ اعزّ، خلف صدق، خواجه امام اجلّ، عالم کبیر، متبحّر تحریر، حبر خبیر^۱، مؤید الدین، ملک العلماء^۲ فی العالمین، سید افراد الفضلا بالبراهین، که بنده حضرت خدایگانی است، و پدید آورده اعظام و پرورده انعام بارگاه خدایگانی عظم الله شأنه، و از تعریف دادن و مبالغت کردن مستغنی؛ و دختری ۶ عذرا، این قصیده غرا که عانس بکرست از او انس فکر در مجالس ذکر. خاتون ختن فکرت، طرازنده طراز رویت، از ماوراء النهر عالم قدسی ۹ درآمده، به روضه^۵ سمرقند^۶ حسی رسیده، به شماری حروف برجیحون زبان گذشته، از ترکستان مشرق، خاقان عقل به دختری نه پرده، در عماری عشق نه در هودج طمع نشانده، و به درگاه خسرو مغرب نصره الله تعالی^۷ ۱۲ فرستاده. (۴۶ ب) از سین سعادتش^۸ دندان^۹ تاج کرده، و از^{۱۰} میم معانی حلقه یاره ساخته. چون تیغ خدایگانی^{۱۱}، سروتن به زر و گوهر آراسته. مشاطه مصریش بر بساط شای نشانده، دواج حکمت یمانی در دوش داده، از قرا- ۱۵ طغان شب و آقسنقر روز چنوالغ خاتونی نزاده، چون باد بهار به لطافت، چون آب خزان به صفاوت، بر در نخاس خانه طمع نگذشته. بها در ترازوی من یزید ندیده. در خیل غزان او هام بر نجیب افهام به بیابان آموی ضمیر گذر داشته. ۱۸ بزرگوار رحلة الشتاء والصیف اختیار کرده. به وقت کوچ به خیمه صحرایان عقل فعال رسیده. در خرگاه کوه نشینان نفس درآک، آب و هوای لطف

- | | | |
|----------------------------------|-------------------|-----------------|
| ۱ - شا / «حبر خبیر» ندارد | ۲ - شا / ملک علما | ۳ - شا / «فی» |
| ندارد | ۵ - شا / ندارد | ۶ - شا / + فرضه |
| ۴ - لا / بر | ۸ - شا / سعادت | ۹ - شا / وز |
| ۷ - شا / «نصره الله تعالی» ندارد | | |
| ۱۰ - شا / خدایگان | | |

- دیده، پرورده^۱ روحانیان^۲ در پرده^۳ ربانیان^۳ زبانیان نشده. دختر نفسِ قدسی، پسر زاده عقل کل، خواهرِ گبَرِ عطارد، مادر خوانده ناهید؛ مشتری، مولای حضرتش؛ کیوان، لالای خدمتش. نه از ترکمان بیابان «يَتَّبِعَهُمُ الْغَاوُونَ»*، نه از خیل سودای «الْمُتَرِّانَهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهْمُونَ»**، بل که از حومه «الَّذِينَ آمَنُوا»*** زاده. از بنگه روح القدس برآمده، به تنگه شیطان نیفتاده. نه به غارت آورده کهنات، نه بکارت برده غوایت. خیمه محمود غزنین را چنین نازنین نبوده. جمال او و رای سلطنت ارسلان شاه، زیور از دولت «إِنَّا أَرْسَلْنَاكَ شَاهِدًا»**** پذیرفته. خاطر و قناد، بابک او؛ طبع نقاد، اتابک او؛ نجاشی حبش، خادم سیاه^۹ او؛ هرقل روم، خاکِ راه او. چشم و چراغی به دفع چشم بد، دود چراغ در چهره مالیده. مریم آسا از نظر نا محرمان تن به گیسوان پوشیده. برنوی شاخ سنا، بانوی کاخ سبا؛ رابعه ای که رابعه بنات النعش است.^{۱۲} بازو بند اقبال جوزا وار بر دو بازو بسته؛ کلاه آفتاب ترکانه در دو ابرو نهاده. تاج تارک اترک و میوه دل اترک، یمن یماک و کام کیماک. این کیست؟ این ناز خانون پرده ثنای جهاندار ماک المغرب. خرگاه نشست او^{۱۵} کدام است؟ سمع^۵ جهانیان. کوچش از جهان^۶ تا^۷ کجاست؟ از میان خانه مغرب و قیروان به خطه عراق و خراسان. شکر ریز او چیست؟ قطرات خامه عنبر فشان^۸. خاطب عقد او کیست؟ زبان روزگار. کاوین او چند است؟^{۱۸}

۵ - شا / ربانیان	۲ - شا / پرورده	۳ - شا / روحانیان
۴ - لا / سکه	۵ - لا / شمع	۶ - شا / کجا
۸ - شا / افشان		۷ - شا / به

* - سورة شعرا / ۲۲۴ ** - سورة شعرا / ۲۲۵ *** - سورة شعرا / ۲۲۷ **** - سورة احزاب / ۴۴

یک نظر (۴۷ الف) رضا . نامزد این عروس کدام است ؟ نوای بلند نامی که
چنین^۱ پاکیزه‌ای از غیب دوشیزه‌ای چون غیب بر نام شاه مغرب اعلی الله رایت
۳ عقد بسته آمد . اگر این بکر شبستان فکرت و باکوره^۲ بستان فطرت ، دولتی
شود به قبول ، هر وقت چنین ده جگر گوشه عقل و فرزند روح به پرستاری
به درگاه پادشاه قاهر عدل^۳ پرست فرستاده آید^۴ ، ان شاء الله تعالی وحده^۵ .
۶ کمینه خادم چون این خدمت تحریر کرد ، خبر دادند که راوی از آن او
قصیده‌ای که اصغر الخدم وقتی در مدح ملک المغرب گفته بود ، و ایثار تخفیف
را ابرام نداده و به حضرت نفرستاده ، آورده است و تخلص را در افزایی
۹ نادان^۶ وار کرده ، و پیش تخت معلی خدایگانی اعلی الله نصره بر خوانده .
کمینه خادم آن قصیده را به خط خویش نسخت فرستاد تا با این دیگر خدمت
مشفوع^۷ گردد . اگر چه دو بکر هم زاد را بر یک شاه عقد بستن در یک
۱۲ وقت رخصت ندهند ، که «وَأَن تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ» و ازعی
عظیم است ، اما حضرت خدایگانی ، روضات بهشت است . در بهشت این
جمعیت را رخصت توان یافت ، والسلام .

۱۵ سعادت که نهالش طوبی کردار هر لحظه صد هزار ثمرات طیبات بار
آورد ، و دولتی که زلالش کوثر وار صد هزار زه^۸ آب حیات بیرون دهد ،
نثار جناب جنات فشر نجات بخش حضرت علیاء خدایگان راستین ، کیخسرو
۱۸ زمان و زمین ، خاور خدای ، کشور گشای ، خورشید^۹ رایت ستاره موکب ،
ملک ملوک^{۱۰} المغرب^{۱۱} ، مظفر الدنیا والدین ، نصیر^{۱۲} الاسلام و المسلمین ،

۱ - شا / چنان	۲ / شا / عادل	۳ - شا / شود	۴ - شا /
«وحده» ندارد	۵ - شا / اعلاه الله	۶ - لا / شفع	
۷ - لا / ندارد	۸ - شا / خورشید	۹ - شا / ملک الملوك	
۱۰ - شا / مغرب	۱۱ - شا / نصره		

ناصر الخلفاء المهتدين، قاهر الخلعاء المعتدين^۱، سيف اعظم السلاطين، صاحب
 قران عظماء المشرقين، مالک رقاب امراء المغربين، عنصر الجلالين، ذوالتاجين
 باد؛ و جهان و جهانيان، مطيع و مامور؛ و احبباء دولت، مسرور؛ و اعادى،^۳
 مقهور؛ و حسينا الله وحده ابدا^۲.

۱ - شا / از «قاهر...» ندارد

۲ - شا / از «واحباء دولت...» ندارد

ایضا من انشائه

بسم الله الرحمن الرحيم (۴۷ ب)

- ۳ زندگانی منصب مجد و معالی مجلس عالی صدر امام اجل ، حبر قوام
اعدل ، بحر فقام اکمل ، عالم مقتدی ، سمیدع مرتجی ، موقر مکرّم ، مظفر
معظم ، قطب الدّین و الدّین ، حجّة الاسلام و المسلمین ، عمدة الخلفاء المهتدین ،
- ۶ دامغ الخلعاء المعتدین ، مستمسک الملوک المجاهدین ، مشید الافراد المجتهدین ،
قدوة الایمة المرشدین ، ملک العلماء الراشدین ، حامی السّادات الموحّدین ، ماحی -
الطغاة المتمردین ، ملجأ الاشراف الماجدین ، کھف انصار الله العابدین ، دراحیاء
- ۹ مشاعر حقّ و حفظ مشاعب دین الی یوم الدّین ، بل ابد الابدین باد . و ذات
اکرم اکمل ، که اکابر ام استکمال مکارم هم ازو کنند ، درصدر علوم حاوی
فضایل به اصلاح احوال ؛ و به انقاس صاعده کفیل و سایل به انجام آمال ؛
- ۱۲ و ید بیضاء نھمت ، کار ساز سواد اعظم ، و مطارح شعاعات آن همت برقه
خضراء عالم ؛ و به اقلام فتوی ، مشکل گشای جهانیان ؛ و به اعلام تقوی ،
اعمال آرای ربّانیان ؛ و افرادِ دراست و اوتادِ ریاست بدین جاه عریض
- ۱۵ پناه ور و مستظهر ؛ و احبارِ حقیقت و احرارِ طریقت بدان صیت مستفیض
بلند سر و مفتخر ؛ و اتساعِ جاه از ارتفاع پایگاه افزون ؛ و مضاء احوال
با رضاء ذوالجلال مقرون ؛ بالمبعوث بدین الحقّ و آلہ ابرار الخلق .
- ۱۸ کھتر سلام و خدمت و ثنا و مدحت کما عهد بر دوام می فرستد ، و
صفحات اوقات را به نفعات ذکر فایح معبر می دارد ؛ و جریده معانی و کار -
نامه مناقب را به فهرست فضایل و دیباچه محامد مجلس عالی می نگارد ؛ و

قلایدِ مفاخر و عقودِ مآثر به فراید ثنا و وسایطِ دعا می طرازد ؛ و گوشِ ایامِ
عاطل را به جواهر مدح زاهر ، که مخلصد ماند ، مفرط می گرداند ؛ و به غرهٔ
زاهره ، که زهره الحیات است ، و فکاهت باهره ، که فاکههٔ سعادات است ، ۳
به غایت نیازمند و متعطش می باشد ؛ و از جنابِ قدسِ ربوبیتِ استیناسِ
عهدِ حضور و توفیقِ استسعادِ خدمت در می خواهد . ان شاء الله که به مظانِ
قبول رسد . چه این یک روز و زمان زلفت (۴۸ الف) و اوان الفت که برآورد ۶
سال سلوت و خون بهای بقای شباب بود ، که در ظلّ ظلیل آن عاقلهٔ ایام
یافته شد ، و به مسامحتِ اقدار و مصالحتِ روزگار زمامِ عمر ناپایدار از دستِ
سپهر غدار در ربوده آمد ، هرگز دلِ محروم مانده را از یاد نمی شود ؛ و ۹
هر وقت که یادِ کرد لذتِ منافقت و منافقت می رود ، آب حیوان در دهان
می آید . اما دودِ ظلمات به روزن دیده بیرون می شود ، و آتشِ حسرات در دل
زبانه می زند . « سقى الله تلك المهود بادوم العهد » . چه آن عهد سمت ۱۲
ایام البیض و لیالی عشر داشت ، که همه روز شب قدر بود به قبولِ دعوات و
نیلِ مرادات ؛ و همه شب ، روز بدر به مظافتِ اهلِ مصافات و مصاف
شکستنِ حادثات . و لعمری که به دولتِ فصلِ جوانی و دالتِ وصلِ غوانی ۱۵
مانند آمد . اما چنانکه درویشِ گنج یافته که از دهشتِ شادمانی در اضطرابِ
حیرت افتد در اندیشه که آن گنج بدو نگذارند ، و (از) آن لذت یافته
باز ماند ، لذتِ یک ساعتِ اتصال در اندیشهٔ سرعتِ انفصال معمور شود . ۱۸
و چنانکه نیاز زده را در خواب زرو سیم دیدن ، به بیداری حسرت و حرمان
بردهد ، یا سودا زدهٔ عشق را که در پردهٔ خواب ، معالقه و معانقهٔ معشوق
خیال بندد ، معبرش هم مفارقت تأویل نهد . چه هستی جزویات ، نیستی ۲۱
کلیات است ؛ و محسوس بودهٔ عاشق ، معقول ؛ بل که معلومِ او مجهول

- است ؛ و مجهول ، معلوم ؛ و موجود مانده نزدیک عشق ، معدوم ؛ و معدوم شده عشق ، موجود . « ما للسامعین للعجب » . رکض الخیل خاطر ،
 ۳ عنان قلم از دست در می رباید ، و آلا آنجا مضمار سخن نیست . نعم که آن عهد به روق شباب و بروق محاب ، و ظل جناح طاہر و نور شہاب سایر و سیر خیال زائر ، و مواعید عید و مورد ورد ، و حقد مادران و مهر دلبران ، و طراوت حیات و وفای غانیات نسبت داشت ، که چون طفلان به شب عید
 ۶ بقرار بود ؛ و چون پیران به روز عرفه ، مستوفز . (۸ ب) به درنگ آمد و به شتاب برفت . دیر رسید و زود گذشت .
- ۹ چون طفل که هشت ماهه زاید می بگذرد و جهان ندیده
 لاجرم از فرط تاسف به فوات چنان دولتی ، تبش ز فرات چرخ-
 زنان به گریبان آسمان می رسد و فرق کیوان می سوزد ، و جوش عبرات ،
 ۱۲ رقص کنان به دامان زمین می پیوندد و کعب قارون می فرساید . و هذا فصل لا ینقضي الی یوم الفصل . درین وقت همی نابیوسان چون دولت آرزو رسان
 مہیج ارتیاح و مہیج ارواح تشریف معظم مکرم از مجلس عالی اعلاہ اللہ
 ۱۵ تعالیٰ به کھتر رسانیدند ، خاطر متقلقل گشت ، و از غایت مسرت مہوت وار شاخص البصر فرو ماند . چه ابتداء دولت ہر آئینہ دہشت بر آورد ، چنانکہ
 افتتاح وحی ، کہ آہست جبریل در ذات مصطفوی علیہ السلام و برحائب-
 ۱۸ آمیز در پیکر میمون نبوی پیدا آمد ، تا بر زبان مبارک بگذرانید کہ : « زمّلونی زمّلونی » . چون امّ میلدم شخصی را معانقہ کند ، حقیقت است گہ بہ کلیم حاجت افتد ، گہ در پوستین . کھتر ندانست کہ آن تشریف را تعویذ محمدی
 ۲۱ شمارد یا بر ملک دست راست سپارد ، یا خاتم سلیمان پندارد یا بہ ملک دست چپ گمارد ؟ چون بر آن فصوص و فصول و نصوص ، و اصول غرایب

سبحانی و رغایب سبحانی و قوف یافت ، توامان نصر که دو طفل اند در هفت قاط پیچیده ، و شیر از پستان زن غمزه زن رومی می خورند ، در آن ریاض - الانس که سیاحت کردند و گه سیاحت نمودند . اگر چه طفلان ، سر سر کوی ۳ و لب لب جوی و چوگان و گوی شناسند ، بیاض و سواد بینند ، اما بیاض و سواد عین الله ندانند . به کنز الهمین و حرز الحرمین راه نبرند ، و سودای آن ندارند که صفراء مودت بر بایند ، تا سر خضر آسمان و بیضه غراء صبح ۶ و غره بیضاء آفتاب و دیده هراء شفق دریابند . چنانکه اصحاب تقلید که اقلید معرفت (۴۹ الف) گم کرده باشند ، محسوسات ملکی نبینند و مستحسن دارند . اما از غور حقیقت آنچه مشاهده کرده اند ، خبر ندارند . در آن ۹ مشرب الطاف و مسرب اسراف واسع السرب صافی الشرب شدند و تماشا کردند . چون از سنابک اقلام اضغاث کلام به حاسه سمع داد ، قبول نکرد و در تاب شد و گفت : من ده کار سالار قلعه قبه بفشام . شکایت به ۱۲ قلعه خدای بالا برم ، و تعرض درین درگاه بدم ، تا هر که به من تحفه ای به سزا نیاورد ، و عراضه ای پسندیده عرضه نکند ، راهش ندم . لاجرم پنج سرهنگ را از دست راست فروداشته است تا دور باشی چون رنگ برآورد ۱۵ و تیز تر شود ، که تا آب روی او سپر بر آب افکند ، بر روی آب افکند . وز رشک حدت او تیغ هندسه رنگ در سر کشد ، و به ترك کبود پوشی بکند و سیاه در پوشد ، و برهن آسا به تیغ کوه باز شود . که چون دور باش ۱۸ اسکندر وار بر همه کس منی کند ، شاید که تیغ برهنی کند . و اینک به نیابت درگاه سالار سمع پنج سرهنگ با دور باش جواب می دهد و می گوید :

بیت

إذا لم تزدنی علی ربتی

فدعنی علی رسمی الاول

شعر

- از چو من هندوکی حلقه به گوش گر کله نیست کمر باز مگیر
 ۳ اجری بوسه که روزی دادی داده را روز دگر باز مگیر
 چون زکاتی به محرم بدهی چون خسیسان به صفر باز مگیر
 وحاشا ان ینسب الیه خساسة البال و یحسب لدیه خصاصة الحال .
- ۶ اگرچه خاطر انور که آفتاب جهان تاب آن جهانی است و آینه جهان نمای
 این جهانی است ، غبار خیالات با صدای حالات چنان نفس بسته است ، که
 کهر تا از مجاورت آن کعبه افضال انفصال گزیده است ، و از رضاع خدمت
 ۹ حضور فصال یافته است^۱ ، یک چشم زد از خدمت ثنا طرازیدن و طراز
 آستین روزگار سازیدن فارغ نبوده^۲ (۴۹ ب) است . بسا خرده بزرگ که
 به وقت نقار بر خاطر بزرگوار متوجه شود . چه خیال اشرف مجلس عالی ، که
 ۱۲ حبال حیات را سبب متین است ، شاهد حال است ؛ و رب الارباب تعالی
 و تعظم ، به علم قدیم محیط . کاتبان یمین و یسار چنانکه می نویسند می شنوند .
 و بر مصداق هر دعوی که رود ، بر محبت حجت شرعی دو گواه صدق
 ۱۵ پس اند آلا در اشاعت زناء محصنات ، که گواه چار خواهند . پس کهر
 بر مصاهرة القلوب ، که مفتی آفرینش علیه الصلوة والسلام فرموده است ، و
 مزاجه الارواح بالمحبة چهار گواه دارم . اگر داوران ولایت دل قبول کنند ،
 ۱۸ آن شهود عدل شهادت باز نگیرند ، تا گواهان بگذرانم . که تا کهر را از
 ذروه شرف ائمه شرفها الله تعالی بشمس الانام والیها ونجوم موالیها به مغرس
 سعادت و مغرس سیادت و مخیم توحید و موسم تایید حظیره تبریز حقهها -
 ۲۱ الله بالعدل والاحسان معاودت افتاد . ائمه اسلام و علماء اعلام و رؤساء ایام
 دامت ایامهم مشرفه هریک جهینه اخبارست ، فخاصه خاصه آفریدگار و

- خلاصه آفرینش، شجاده مقدسه مجلس عالی صدر امام مطلق، الداعی الی الحق، عالم عامل مقتدی، سید سمیع مرتجی، قدوه اعظم، اسوه اکرم، خلیفه الله علی الخلیقه، عز الدنیا والدین، قدوة الاسلام والمسلمین، ناصر- ۳
- الخلفاء المهتدين، قاهر الخلفاء المعتدين، اول ائمة العالم، سلطان علماء الامم، امام الزمان، امین الفرقان، فاروق الفرق، برهان الحق، مفتی المشارق والمغارب، عنصر المعالی ذو المناقب اعلی الله شأنه، ومنصب معلی اقصى القضاة الاعظم ۶
- الاعدل، الصدر الکبیر، عادل نحریر برّ و بحر، مفتی برّ و بحر، فخر الدین، شرف الاسلام، سید اعظم الحکام، مقتدی العلماء الاعلام، جدّد الله مجده، و مجلس عالی امیر رئیس اجل مبجل مؤید مظفر، عز الدنیا والدین، ۹
- ظہیر الاسلام والمسلمین، قدوة الصدور بالبراهین، ملک روساء العالم، صدر- العجم، لا زالت معالیه بزاهره سجیس (۵۰ الف) اللیالی مشاهدہ کردہ اند کہ کھتر چگونہ عود مجمر محبت بوده است و نافہ گشای مدایح و صدف- ۱۲
- شکاف محامد. و به حکم آنکہ کھتر به سالی بیش از سه چهار ماه درین بیضہ خیر البلاد و روضہ خیر العباد اقامت نسازد و توقّف نکند، آلا کہ بر بلاد اسلام گذر کند و مشاهد اصفیا و مراقد شہدارا مقصد سازد، امّا به ہر جہت ۱۵
- کہ رای کند و عنان گرای شود، ذکر اشرف مجلس عالی را سر دفتر افکار و اوراد سازد. چنانکہ جماعت ارباب ضراعت و عصابہ اصحاب اصابت را از آن ذکر نام بالغ غبطتی غیرت آمیز دیدار آید. و غرض کھتر از اشاعت ۱۸
- این معانی نہ تملق نمودن و منت نهادن است، بل کہ شجرہ دوستداری و نسبت حق گزاری درست کردن است. بچہ کھتر به امداد ہمت مجلس عالی محدث محدث است به خدمت احادیث مصطفوی علیہ افضل الصلوات و اکمل ۲۱
- التّحیات. و اشارت نبوی را مقتدی ساخته کردہ کہ می فرماید: «مَنْ أُولَىٰ

مَعْرُوفًا فَلْيُنْكَأْ فِيْ بِيْتِهِ فَإِنْ لَّمْ يَسْتَطِيعْ فَلْيَبْدُ كُرْهُهُ فَإِنْ ذَكَرَهُ
فَقَدْ شَكَرَهُ». و ازین قبیل : «مَنْ أُولِيَ مَعْرُوفًا فَلَمْ يَجِدْ جَزَاءَ
۳ إِلَّا الثَّنَاءَ فَقَدْ شَكَرَهُ وَمَنْ كَتَمَهُ فَقَدْ كَفَرَهُ». مجلس عالی را
اعلاه الله تعالى به وقت نزول کمتر بحال بحالی^۳ ابهر ابهر به کھتر ید ایادی بود .
و چون او را به قهر قهقری از جناب منیع ری حمایه الله و حرّسه بازگردانیدند،
۶ در آن یک زمان لمحۃ البصر کان قد هم حق عیادت بل اعادت داشته . یمین الله
که مجلس عالی در هر دو حالت به^۴ اول ، اکرام ابراهیمی فرمود ؛ و به آخر،
برهان عیسوی بنمود . اما بررای ثاقب نبوشد که کھتر از مجاورت بحر عمیق
۹ لؤلؤ و غیر نخواست ، و از مصاحبت کوه رفیع زر و گوهر نطبلید . از آن
به آب صفرا قانع ، و ازین به سایه ای^۵ خرسند . «اللّٰهُمَّ لَا تَكْشِفْ بَالِي عَنْ
طَبِيعِ الطَّبِيعِ وَلَا تَكْشِفْ قِنَاعَ الْقِنَاعَةِ». اگر در انفاذ خدمات تهاونی
۱۲ رفت ، کھتر به انواع معذورست ، چه (۵۰ ب) بساط مکاتبات و طریق
مراسلات را به حضرت صدور شرح الله صدرهم منطوی و مسدود گردانیده
است و انقباض نموده . چه اگر وقتی به خدمت صدری اصدار خدمتی می رود،
۱۵ نواب مواقف درگاه ملوک نصرهم الله و حاطهم بر کھتر زبان اعتراض به وجوه
دراز می کنند و جریمتی می نهند و می گویند^۶ که : اگر اعراض و تحاشی از
مکاتبات با همه جوانب یکرنگ است ، پس توفیق خدمت یافتن با جانبی و
۱۸ فرو گذاشتن دیگر جوانب چه معنی دارد ؟ و اگر درین باب ارسال قلم کرده
شود ، همانا که طوامیر بیاض مسوده این فصل باید . و درین ماه سید

۱ - متن / اوتی . (نیز رك . ترك الاطناب . ص ۲۷۲ ، شهاب الاخبار . ص ۲۰۱)

۲ - متن / اتمه ۳ - چنین است در متن . قراءت استاد فروزانفر : به خاک

محال ... ۴ - متن / با ۵ - متن / آن ۶ - متن / سایه

تهی ۷ - متن / می گوید

بزرگوار، المرتضیٰ نظام الدین ابن النسابة العلوی ، شرفه الله تعالى از خطهٔ خراسان باز آمده بود ، و از جناب جلال مجلس صدر امام ابن الامام ، المفتی المطلق، الداعی الی الحق ، محیی الدین، حجة الاسلام و المسلمین، رکن الخلفاء - ۳ الراشدین ، مفتی مشارق الارض و مغاربها ، حاوی اسنمة الشریعة و غواربها ، امام الزمان ، مقتدی خراسان ، ابو الفضایل محیی بن الامام السعید الشہید محمد بن محیی سقی الله تربته بفیض الرضوان و رفع رتبته الی اعلیٰ المكان مشرفه و حی ۶ مانند حیات پیوند ، افتتاح باب مکاتبات را به کھتر آورده ، که اشراف اسلاف را بدان تشریف ، ثواب و نجات آن جہانی است ؛ و اعقاب را در احقاب ، تفاخر و مباهات این جہانی . یمین الله ثم بحق ما اعتقده من الدین ۹ الحنیفی کہ کھتر متردد و متبلد بود ، و به اندیشه تعلل می کرد کہ به چه بہانہ جواب نویسد . اگر مشرفات مجالس علیہ ائمة اعلیٰ الله رایة الاسلام ببقائهم مثل وحی ربّانی دارد ، کہ چون وحی رسان فرمان برسانند ، جواب آن^۲ دادن ۱۲ امکان انسان نیست . اما تلقی کردن به حسن انقیاد ، و امتثال و بر^۳ آوردن به سمع طاعت جواب آن تواند بود . اگر کھتر را وقتی تشریف دہد، طرازش بر آن منوال نسج کند . اما ما دلی^۴ را کہ از پس قبول شجنگی شہری و منشوری ۱۵ نویسد ، چون او القاب خویش عرضه دہد و خواند ، برحق و غرورش حمل کند . و بر امیر شمس المعالی قابوس بن (۵۱ الف) و شمگیر خطا گرفتند کہ خطبہ ای انشا کرد و به خطیب فرستاد ، تا بر منبر جرجان فرو خواندند . اما ۱۸ چون کھتر را بہ نشابور و خراسان بہ چشم تعظیم و تفخیم می نگرند ، و بہ خاک اہر عراق بہ پای تصغیر و تحقیر می سپرند ؛ آری معهود عادات چنان است کہ دهن البلسان مصری را محرور طبعان شام چندان قیمت نہند کہ مرطوب^۵ - ۲۱

۴ - شاید :

۳ - متن / دری

۲ - متن / ار

۱ - متن / با

مزا جان عراق ؛ و نفاست هر موجودی را به خطّه ای دور دست خطر بیش
از آن است که به نزدیک معدوم ؛ و این معانی را امثله بسیارست ، و نظایر و
۳ قراین بی شمار . سالِ پار که مشرفهٔ مجلسِ عالی در صحبتِ مجلسِ سامی ، امیر
حکیم معن مفن ، محترم مکرم ، عین الدّولة والدّین ، عوذة الاسلام والمسلمین ،
امام الحکماء بالبراهین دامت نعمته به کهنتر رسید ، هم در وقت رسالتی مشروح
۶ مشفوع به انواع تعهدات به مجلسِ عین الدّین فرستاد ، و در آنجا سلام و
خدمتی به مجلسِ عالی دام علاه تضمین کرده شد . همانا که به جناب مجد
مجلسِ سامی اسماء الله تعالی نرسانیدند و مطالعت نفرموده است ، و آلا آن سبک
۹ عبارات و تحیّت اشارات و نظم القاب و عظم خطاب دیده ، چون روا داشتی
از دواعی اریحیّت و بواعث لطف سنجیّت که در اثناء مخاطبات به کهنتر خویش
سلطان الحکما نوشتی ؟ چه کهنتر ازین نمط بر حاشیت است ، و تمحاشی من ذلک .

قطعه

۱۲

خاقانیا ، نجات بخوان و شفا مبین

کارد شفات علت و زاید نجات بیم

۱۵ کاندلر شفاست عارضهٔ هر سپید کار

و اندر نجات مهلکهٔ هر سیه گلیم

خواهی نجات مهلکهٔ منگر نجات بیش

خواهی شفاء عارضهٔ مشنو شفا مقیم

۱۸

تنی نجات کن که نجاتی است پر خطر

دور از شفا نشین که شفایی است بس سقیم

۲۱ رو کین شفا شفا جرف است از سقر ترا

آن را شفا بخوان که شفایی است بس عظیم

- قرآن شفا شناس که حبلی است بس متین
- ۳ سنت نجات دان که صراطی است مستقیم
از حق رضا طلب که شفای است آن بزرگ
وز دین حدیث ران که نجاتی است آن قدیم
ترس تو بس نجات تو و درد تو شفات
- ۶ تاحی راستی شوی ای باشگونه نیم
گر چشم راه پیش بماندست قایدت
بلقسم رسول به از بو علی حکیم
۹ راه ابتدا خدای نماید پس انبیا
زر اوّل آفتاب دهد پس کف کریم
دریا به دست ابر به طفلان مهد خاک
- ۱۲ شیر کرم فرستند و آن مادر یتیم
و مراتب کتابت که کهر بدان وقوف دارد از سه درجه بر نگذرد :
دبیرانه و واعظانه و محققانه . اقسام عبارات و اسالیب الفاظ باری فراوان است .
۱۵ مکتسب آدمی زاد که در خریطه حافظه توان یافت ، اگر چه هر صاحب قلمی
را دست به زهاب چشمه معانی نرسد ، چه آن فیض خاص موکب ذو الجلال
است ، اما نشو عبارات را قحط سال نیامدست ، و انجم خاطر از فتح باب
باز نماندست . به موضع حکما ، بلغا توان نوشت ، که امروز الفاظ القاب ، ۱۸
دست مال شده است . چه همه معلّمان را شمس و بدر ، و شهاب و اثیر ، و عمده
و عدّه ، و جمال و کمال ، و بها و علا ، و اکمل و افضل ، و اخصّ و اخلص ، و
اروع و اورع ، و لیث و لبّث می نویسند . چون نویسنده را قوّت خاطر ۲۱
دستگیر آید ، هم از الفاظ در نماند ، که به جای مفعم ، مطعم بگیرد ؛ و مفنی و
مفتی بر کار کند ، و به مکان کریم و عالم ، اریحی و نحیر برانگیزد . وقت باشد

- که جید و نقاب در عوض اریجی و تحریر کلر کند . اما قوت تصرف باید که به کمال باشد . و اگر منشی مقلد مقال ، که در نکال بدی باشد و سخنان کالبدی تراشد ، گوید که آن ابدال که می گوئی شواذست نه مستعمل ، جواب ایشان توان داد که آنچه شواذ^۱ کتاب قدما بود در ماضی قرون ، اکنون مستعمل محدثی است . همچنین الفاظی که فی الحال شواذ^۲ تواند^۳ دانست ، هرآینه
- ۶ مستعمل آیندگان خواهد بود در مستقبل . چنانکه اکنون همه پیشکاران دکانها لفظ نقیر و قطمیر و قبیل و دبیر ، و عَجَر و بُجَر و طم و رم در سخنان بیوه زنان استعمال می کنند ، و به قیاس می دانند که هر یک بدان لفظ چه معنی می خواهد . اما اگر باز پرسند که نقیر و قطمیر که به دانه خرما تعلق دارد چیست ، ندانند . و اگر بعضی را از قبیل و دبیر پرسند ، تواند بود که سر قبل و دبر چنانکه شرح (۵۲ الف) قبول و دبور نتواند داد . و اگر
- ۱۲ از عَجَر و بُجَر پرسند ، که به عروق درون و برون ناف تعلق دارد ، هم از عهده جواب بیرون نتواند آمد . پس چون آن الفاظ از کثرت استعمال دست زده و پای مال شده است ، حقیقت است که اصحاب خواطر لامعه و
- ۱۵ قریحه ناصعه به هر عهد ، دست تصرف در الفاظ خاص بریزند ، و آن را چندان در قوانین کتابت به کار دارند که معهود و مالوف شود . و اگر بدل نقیر و قطمیر ، قلیل و فسیط ، که هم از دانه خرما باشد ، در عبارت آورند
- ۱۸ چه عجب ؟ و به عوض عجر و بجر ، صفاق و مراق ، که هم بدان معنی نسبت دارد ، مثل سازند چه زیان ؟ و من کهنر نمی گویم که آن الفاظ امثال را بکلی حذف و حذف کنند ، و در سلک مقالات و سبک رسالات ، و نسج
- ۲۱ منثورات و حوک منظومات به کار ندارند ؛ اما غرض ازین اطناب آن است

۳ - چنین است درستن . ظ : توان

۲ - متن / سواد

۱ - متن / سواد

۴ - چنین است در متن

که مستعملات بیشتر حشو و ناقص می نماید ، چنانکه لفظ حکیم . اگر چه آفریدگار را جلّ ذکره حکیم دانند و قرآن حکیم خوانند ، اما چون رزاق بصیرش خوانند ، نزدیک تر آید به قبول طبع . مگر آن عبارت عور را به زیور^۳ معانی غریب برآیند آراستن ، و لفظ حکیم را تالی لفظ سابق کنند و گویند امیر النحل علی ولی بود ، اما حکمت به کمال داشت . و جعفر صادق عالم مطلق بود ، اما حساب نیک دانست . پس اگر گویند محاسب و منجم بود ،^۶ مقتضی بر زبان رانده باشند^۱ نه منقبتی . و اگر متکلم را منطقی خوانند ، سرافکنده شود . چون گویند جدلی است ، گردن برافرازد ، دو رخ برافروزد . و همچنین استاد رئیس که در سالف الزمان خواجگان مطلق را نوشتندی ، امروز خراز^۹ و بزّار را می خوانند . و خوانده آمده است که ابن العمید را فراوان خزاین و ذخایر هزینه گشت ، تا او را استاد رئیس حقّاً بنوشتند . و اوّل دبیری که آن نوشت ، عبد الجبار مهدی بود ، منشی دیوان خاصّ . و ابن العمید را استاد^{۱۲} رئیس می گفتند ، اما حقّاً نمی نوشتند . و همچنین ذو الکفایتین ابو الفتح را ، که فرزند او بود ، استاد رئیس حقّاً خطاب کردند . اما چون آن دور به انقراض رسید و درجه وزارت با (۵۲ ب) دقیقه کبری ، اسمعیل بن عباد^{۱۵} افتاد ، از ننگ استاد رئیس در لفظ صاحب و کافی الکفاة گریخت . و هذیانان و الفاظ شواذ^۲ را که ندانند ترصیع کردن ، و به جرات ثقیل در نظم و نثر کشند ، متکلف آید و خلّق باشد ، و هزار بار شنیع تر از آن مستعمل دست مال^{۱۸} نماید . و غایت شعوده خاطر آن است که مصنوع را مطبوع نمایند^۳ ، و الفاظ دور از طبع را به قبول و اسماع طباع نزدیک گردانند ، چنانکه مراست در رسایل و قصاید . و اینجا فصلی از رسالتی تازی که به فاضلی نوشته ام بیاورم^{۲۱} در سلک القابی که او بدان معروف بوده است :

فصل

- هو ادريس بدایع الخط بقوة ابداعه ، وعيسى قوالب البراعة ببرهان
 ۳ براعه . راس نواصى الاقلام ، و فرق ذوايب الايتام ، و جبهة سراة الامم ، وعین
 اعظم العالم ، و ناظر امامجد العجم ، و وجه العرب العربا ، و انف قبایل الالبناء
 الذى اذا برزت بنت شفته بصدق الخطاب ، و ضحكت سن قلمه فى شدة
 ۶ الكتاب دهش الباب الانس باذهانهم ، و خرو الله سبحانه باذقانهم .
 و هم درین رسالت آورده ام : فعليه عين الله لا عين السوء كيف جمع
 بين الظلمة والضوء . وكيف ضم الى بياض لعاب الصيران سواد مقلة الغزلان
 ۹ انضمام الاهداب على الاجفان فى الرقده وكيف سمل عين ابن مقلة بقلم غنج
 العطاف اسحر من حدقة الغانيات وكيف قطع براعه كطائر قايم النهار بمنقاره
 صائم الليل فى افكاره بالخط المستقيم الانور على رغم الحسود الاعور مصاديق
 ۱۲ ابن البواب عليه تحلية عرايس الآداب .
 و هر عالم محقق و منصف مدقق ، كه عدت اختراع مباني فكر و
 قوت اقتراع معاني بكر دارد ، چون تامل شافى و نظر محقق درین ترتیبهاء معجز
 ۱۵ مزاج و اغلوطهائ سحر آمیز کند ، داند كه این غایت ابداع است در صور
 عبارت نگاشتن ، و ارواح معانی را زنده داشتن . و اگر چه ذات (۵۳ الف)
 اكرم مجلس عالی حقیقها الله بالعلا حمد الله عندليب فنی فنون و شهباز اعلام
 ۱۸ علوم است ، و در میدان ابداع نظم و نثر فارس الزمان بلا كبوة و عثرة ، و از
 بلقاء ابو الفرج بقاء ، و از خطباء ، ابن طباطبا ، و در كتابت ، عبد الحمید ؛
 و در براعت ، ابن العمید ؛ و در افتتاح تجنیس و قوالب مقلوب ، ابو الفتح -
 ۲۱ الكاتب ؛ و در سلاست بیان و صحایف تصحیف ، ابن عباد الصاحب ، و در
 تلقیح فكرت ، قابوس شمس المعالی ؛ و در تنقیح قالب ، ابو الفضل میكالى ؛

- و در سیاق و بیان لهجت ، ابو اسحاق الصّابی ؛ و در سرعت امتحان بدیهه ، کلثوم العتّابی ؛ و در متانت لفظ ، ابو نصر العتبی ؛ و در غزارت حفظ ، ابو العباس الضبی ؛ و در رقّت نظم و مباهات ، ابو فراس الحمدانی ؛ و در دقّت فهم و مقامات بدیع ، ابو الفضل الحمدانی ؛ و در مقطّعات ، ابو منصور الشیرازی ؛ و در مسجّعات ، ابو الحسن الاهوازی ؛ و در تقریظ و تابین ، ابو عبد الله الحامدی ؛ و در تهائی و تغازی ، ابو عثمان الخالدی ؛ و در غرایب و غرر ، ابن السکرة الهاشمی ؛ و در نوادر ملح ، ابو سعید الرستمی ؛ و در جزالت و لطافت ، بختری و صنوبری ؛ و در نقد و تصرف ، مخزومی و ابن الرومی ؛ و در ابداع وصف ، صریح القوائی ؛ و در انواع صرف ، دبیدوانی ؛ مع هذه الدر الهنیة القدسیة والدر السنیة الحدسیة . اگر مجلس عالی رفع الله شأنه ، درین یک فن کتابت اقتدا به کهنتر کند ، در خلال مزایای جاه او هیچ خلل راه نیابد . چه مصطفی علیه افضل الصلوات ، مع ما که وجودش سبب نزول قرآن بود و همه ۱۲ امت اسرار سوز و شنودند ، شمع^۱ طوال بر ابی کعب درس کردی . و اسد الله علی کرّم الله وجهه چندانکه ضرار حاضر بودی ، به وقت نماز او را امام خویش گردانیدی . و آفتاب که مادر صبح است ، صبح را مقدّم دارد . ۱۵ و دل ، که صحیفه ایمان است ، در تکییز الاحرام اقتدا به زبان کند تا عقد نماز درست آید . و مسبّحه در احصاء اسماء الله الحسنی ، خنصر را مقدّم سازد . و نسخت این خدمت ، که (۵۳ ب) در نامه^۲ عین الله^۳ تضمین کرده بودم ، ۱۸ اینجا تکریر و تحریر می کنم ، تا جنانا الجنّین و در البحرین حاصل گردانم ؛ و شکوفه^۴ نو و میوه^۵ کهن به یکجا رسانم ؛ و روزنامه^۶ پار در جریده^۷ امسال بندم ؛ و مشتهر و محوّل در یک مهد بخوابانم ؛ و سلیل و ابن مخاض به یک ۲۱

چراگاه عرضه دهم ؛ و سخله و جذع به یکک آبخور فراهم آرم ، تا مجلس عالی اعادت نظر فرماید و بنگرد که قلم دو زبان در خدمت یکک رنگی ادب چون نگاه می دارد ، و به شرایط خدمت چگونه قیام می نماید و می ایستد . ۳

و ذاك النسخه هذه^۱

تمسکی بحبال فضل الله تعالى

۶ قباب معالی و جناب عالی مجلس مقدس^۲ صدر امام^۳ اجل^۴ ، حبر قوام اعدل ، بحر ققام اکمل ، سمیدع سخی مقتدی^۵ ، اروغ اریخی مرتجی ، عالم عامل منتهی^۶ ، ناسک سالک مهتدی ، حاق^۷ محق^۸ محقق^۹ ، معن مفن^{۱۰} مصدق^{۱۱} ، مؤید مکرم موقر ، مبجل^{۱۲} معظم مظفر ، قطب الدنیا و الدین ، شمس الاسلام و المسلمین ، وارث الانبیاء و المرسلین ، مفتی الخلفاء المهتدین ، مفتی الخلفاء - المعتدین ، عمدة اعظم السلاطین^{۱۳} ، عدّة الملوك العادلین ، صارم حزب الله الموحدین ، ناصر رواة الله^{۱۴} المحدثین ، مفخر السّادات المورثین^{۱۵} ، نظام الشریعة ، قوام السنّة ، اسوة الامّة ، قدوة الملة ، حرز الخلافة ، كنز^{۱۶} الامامة ، سيف

۱ - در نسخه « س » پیوسته به نامه دیگری است و چنین آمده : « چون مجلس ساسی امیر حکیم عالم عین الدین الرحیم الرحمن و ادعائه الزمان تحیتی نویسد به مجلس ساسی صدری امامی قطب الدینی شمس الاسلامی لا زال ایامه مشرقه زاهره خدمت من خادم را تضرعین فرماید کرد بدین صنعت که من خادم می نویسم ... »

- | | | |
|----------------|--|-------------------------|
| ۲ - س / مقتدی | ۳ - س / الانام | ۴ - س / ندارد |
| ۵ - لا / ندارد | ۶ - لا / حق | ۷ - س / مغنی مغنی متصدق |
| ۸ - س / ندارد | ۹ - س / از « وارث الانبیاء ... » ندارد | |
| ۱۰ - س / عمدة | ۱۱ - س / الدولة | ۱۲ - س / ندارد |
| ۱۳ - س / رکن | | |

انصار الهدی ، کشف احبار الوری ، عالم العلم^۱ و علم العلماء ، مولی النظائر و مولی النظرا ، مالک رقاب الکلام ، بل مالک الزمان و نعمان الایام ، حارس الایمان ، فارس القرآن^۲ ، برهان الحق^۳ ، ملقن اتقیاء الخلق^۴ ، مهجّن کرماء - ۳ الشرق^۵ ، جهید العلوم و ظهیر نجدتها ، بندار الرموز و ابن بجدتها ، افضل - الخافقین ، اکرم المشرقین ، اعلم المغربین ، مقتدی السواد الاعظم ، تاج ائمة العالم ، رئیس الاصحاب^۶ من اعظم الانساب ، مفتی العراق من اکرم الاعراق ، غیث المکارم ، ۶ صدر المعالی ، غوث^۷ الاکارم ، فخر الاعالی ، معین الخلفا سلفا و خلفا ، ملاذ - الغربا (۵۴ الف) شرقا و غربا ، رب الفضایل و مربی الافاضل ، ذو المناصب - السماء ، المکرم من السماء ، افاض الله علیه عواطف الافضال و اضاف الیه ۹ عوارف الاجمال و متعه بعلمه و میعة^{۱۰} شبابه و متعته همته و البابه . و آن ذات مقدس^۸ ، که علم مشخص و نور ملخص است^۹ ، چون شقایق لهجت بشکافد ، نعمان را شقایق^{۱۱} بهجت بشکفد . و چون به تحمید و تدریس پردازد ، محمد ادریس ۱۲ قوارع و فوائح^{۱۱} آغازد . و چون به انفاس صاعده فایحه سرفاتحه سراید ، فتاح علم شود ، و مفتاح قفل خاطر قفال آید . و چون به روضه شرع گذرد ، به مزن^{۱۲} قالت ، مزی را کبّار ربّانی آموزد . و کیا رویانی^{۱۳} را از^{۱۴} ۱۵ خجلت تلخیص^{۱۵} چهره برافروزد . و غزل اقوال از ناظومه غزالی آورد و در نسج^{۱۶} معانی به کار برد . و مستصنی را^{۱۷} بالونه عبارات مانیا مروق^{۱۸}

- | | | | |
|------------------|-----------------|-----------------------------|-------------------|
| ۱ - س / العالمین | ۲ - س / الفرقان | ۳ - س / الحق | ۴ - س / |
| الخلق | ۵ - لا / و | ۶ - س / عون | ۷ - س / ناخواناست |
| ۸ - س / مقتدی | ۹ - متن / + و | ۱۰ - س / از «لهجت...» ندارد | |
| ۱۱ - س / ندارد | ۱۲ - س / ثمرت | ۱۳ - لا / کیاریانی | |
| ۱۴ - س / ندارد | ۱۵ - س / تغلیص | ۱۶ - س / تسبیح | |
| ۱۷ - س / + به | ۱۸ - س / مروق | | |

گرداند. و قسطاس المستقیم را نقد موزون در کفّه نهد، و احیا را احیا کند،
و معیار را عیار گیرد. و چون به ادوات آداب رسد، اصمعی را اصمعی
۳ شمرد^۱، و ابن درید ازدی را به عین ازدرا نگرد. و به^۲ خاطر صدف^۳ وار^۴ و
خامه^۵ نهنگ^۶ سار ابن بحر کنانی^۷ و ابن سمله^۸ اصفهانی را^۹ صفدع در بن زبان
آورد. و به هر بنیت^{۱۰} و اعراب، آتش غیرت در جان^{۱۱} نفطویه زند. و چون
۶ نمکش در آب بگدازد، و به نحو و قرآءت بوزید را نقش زیاد خواند. و
بو عمرو را واو^{۱۲} عمرو گرداند. و چون به اسرار تفسیر پردازد و حقایق تاویل
آغازد، کلبی را کلب^{۱۳} صفت داغ^{۱۴} تعلیم بر پیشانی کشد. و ثعلبی را ثعلب^{۱۵} آسا
۹ به دست مجادله سلخ کند. و خرگوشی را^{۱۶} خرگوش وار در حیص بیص
خجالت افکنند^{۱۷}. در موتنفات اوقات از مختلفات آفات^{۱۸} مرفه^{۱۹} بال و منزّه^{۲۰}
حال^{۲۱} باد، بمحمد و آله^{۲۲}.

۱۲ خدمتگار محقق و خادم محق^{۲۳} سلام و خدمت از فرط خلّت
چندانکه در اوراق آسمان و صفحات زمین نگنجد، علی مرّ الزمان روان
می دارد، و به چشمه حیات مشاهده^{۲۴} وحشت زدای راحت افزای به غایت
۱۵ آرزومند و نیازمند و^{۲۵} متعطّش^{۲۶} و متشوّق^{۲۷} می باشد. و چون یتیمه^{۲۸} بحر
معالی و یتیمه^{۲۹} نحر معانی مشرفه^{۳۰} مجلس عالی مشحون و محشو (ه ۴ ب) به الطاف

۱ - س / شمارد	۲ - س / ندارد	۳ - لا / صدق وار. س / صدف دار
۴ - لا / ابن کنانی بحر	۵ - س / ابن سکه	۶ - س / ندارد
۷ - س / بعربیت	۸ - س / ندارد	۹ - لا / وار
۱۰ - لا / ندارد	۱۱ - س / از «و چون...» ندارد	۱۲ - س /
+	آمن السرب و صافی الشرب	۱۳ - س / «مرفه بال و منزّه حال» ندارد
۱۴ - س / ندارد	۱۵ - س / ندارد	۱۶ - س / «آرزومند
و نیازمند و «	۱۷ - س / + و نیازمند	۱۸ - س / ندارد

و استعطاف به خدمتگار رسید ، و بدان^۱ وارد غیبی و تحفه ربّانی وقوف افتاد ، از سر کله^۳ انوار و از سر^۲ شمه از هار فایده گرفته ، به چشم زخمی که در وقت به سعادت جاوید مبدّل گشت ، و الحمد لله علی ذلک شکرا^۳ وحدا گفته گشت و منت داشت^۶ .

شهر

چشم زخمی که از ایّام به جاهِ تو رسید^۶
ضامن من که جز اقبال در آنجا ضم نیست
آن چنان باغی بی زحمت خاری نبود

شاخ صندل همه دانند که بی ارقم نیست^۹
و تشریف شریف^۷ مجلس عالی به ظاهر اخلاط ارمن به خدمتگار رسید . در وقت به قهقری بازگشت ، و به جانب^۸ تبریز آمد . و خدمت^۱ مجلس سامی ، امیر حکیم امام ، عالم^{۱۰} عامل ، معن^{۱۱} مفن^{۱۲} ، محترم مکرم^{۱۳} ، عین - ۱۲ الدین ، عوذة الاسلام و المسلمین ، روح الله سرّه دریافت . اما به تعهدی^{۱۱} که لایق چاکران مجلس سامی عین الدینی زاده الله رفعة^{۱۲} و سمو باشد ، نتوانست رسیدن . « یا حسرتی^{۱۳} علی ما قرطت فی جنب الله » * . خدمتگار ازین ۱۵ خجالت چون صبح ، سرد نفس ، و چون شفق ، سرخ روی می باشد . مگر مکارم اخلاق مضیئه مرضیه^{۱۴} مجلس عالی ، صدری امامی ، قطب الدینی

۱ - س / بر آن	۲ - لا / تحف	۳ - س / همه کلمه
۴ - س / هر	۵ - س / آمد و در	۶ - س / از « و الحمد لله ... » ندارد
۷ - س / ندارد	۸ - س / « جانب » ندارد	۹ - لا / خد ؟
۱۰ - س / ندارد	۱۱ - س / هیچ خدمتی	۱۲ - س / ندارد
۱۳ - س / وا حسرتا	۱۴ - س / ندارد	

زاده الله مضيئا و نفاذا عذر خواه خدمت^۱ گردد، ان شاء الله تعالى وحده^۲. و
 حقیقت است که مجلس عالی بحی نهد که سلام ما در نامه دوستان نوشتن از
 ۳ حلیت ادب عربان می نماید. در جواب توان گفتن که چون یاد سلیمان بن^۳
 داود علیه السلام در سورة النمل می شاید، و آزار روان مقدس سلیمان علیه -
 السلام ناممکن. اگر سلام مجلس عالی در رسالتی که^۴ به مخلصان مودت و
 ۶ حبان حفظ الغیب نوشته آمده است، تضمین کرده شود، کمال جاه
 عریض را هیچ نقصی نرسد^۵، ان شاء الله تعالى. و حسبن الله وحده ابد^۶.

- ۱ - س / + گار ۲ - س / ندارد ۳ - س / ندارد
 ۴ - س / ندارد ۵ - س / محسنان ۶ - س / ندارد
 ۷ - س / + سعادت می که دست کسب آدبیان نشود و دولتی که پای وهم عالمیان
 به کنه آن نرسد نثار روزگار منور مجلس معلی مقدس صدر امام اجل حیر قوام اعدل
 بحر مقام اکمل قطب الدنيا والدين شمس الاسلام والمسلمين مفتی خلفاء المهتدين
 مفتی الخلاء المعتدين سيد العراق امام الافاق باد وعین الکمال از کمال این سعادت
 و دولت مصروف و مدفوع بالنبی الثیبه و آله و ذویه. اعتماد بر کرم عمیم مجلس
 سامی عین الدینی فدیته بالنفس والروح باشد که این فصل وقتی بر سمع اسمی مجلس
 عالی صدری قطب الدینی اسماء الله و اعلی عرض دهد که خاطر منورش از خدمتگار
 نپسند ان شاء الله تعالی ایمة وقضاة و کبرا و اسنا و نقاب و اشراف و سادات از
 خدمتگار محفوف اند به صد هزار سلام و آفرین و حسبن الله و نعم العالمین. تمت.
 ۸ - س / از «ان شاه...» ندارد.

ايضا من انشائه^١

هو ساكنى بغداد صاد فواديا وفيه من الاشواق صادف واديا
 السلام على^٢ دار السلام على قاطنى دار^٣ السلام ثم على المجلس الاسمى (٥٥ ٣
 الف) المقدس^٤ مجلس الصدر الامام الاجل^٥، الحبر^٦ القوام الاكمل، البحر -
 القمقام الاعدل، العالم الكبير المقتدى، السميع المرتجى، رضى الدنيا والدين،
 حجة الاسلام والمسلمين، وارث الانبياء المرسلين، مفتى الخلفاء المهتدين،
 مفتى الخلعاء المعتدين^٧، افضل افراد الشريعة، اول اوتاد الطريقة، حامى السنة،
 ماحى البدعة، متبوع المحققين، ينبوع اليقين، ملك فحول المتكلمين، مالك
 رقاب الكلام، مالك الزمان ونعمان الايام، الداعى الى الحق، فاروق الفرق،
 معين الفرقان، صدر ائمة الزمان، عالم العلوم وقدوة العالم، اسوة^٨ السواد -
 الاعظم، مدار^٩ الحقايق وابن بجدتها^{١٠}، مبرهن الدقايق وصارم نجدتها، سيد
 علماء^{١١} المشارق والمغارب^{١٢}، ذى المناصب^{١٣}، ابد الله^{١٤} شانه و اباد شانه بغیظه ١٢
 و شانه . سلام يعطر ارجه ارجاء الخافقين، ويتضمن جنانه جنا الجنّتين؛

-
- ١ - شا / از «ايضا...» ندارد. وبه جای آن چنین آمده: «نامه‌ای که به دار السلام
 نویسد به صدر کبیر رضی الدین قره دینی که مدرس نظامیه بود وبه امیر نجم الدین
 علامة الله ٢ - شا و پا / ملی ٣ - شا / مدینه ٤ - شا /
 الاقدس ٥ - پا / الخبیر ٦ - لا و پا / از «مفتی الخلفا...» ندارد
 ٧ - شا / اسود ٨ - شا / بندگان ٩ - لا و پا / ابن نجدتها
 ١٠ - لا / العلما ١١ - پا / المشرق والمغرب ١٢ - لا و پا /
 ندارد ١٣ - شا / + عظم

مطيّب الشمال^١ كالورد بانفاقه^٢ ، مذهب^٣ القلايد^٤ كالصبح بانفلاقه .
اجلى وانور من ماء الخضر ونار موسى ، واصفى واقدس من كمّ مريم وجيب
٣ عيسى ، كان نسيمه من اخلاقه المكرّمة خلق وصفاه من اعراقه^٥ المعظمة
شرق ، واما شوق الخادم الى حضرته الغراء وغرته الزهراء التى هى زهرة -
الحياة الدنيا ونزاعى الى ريارويته ومشافهته ، وحنينى الى فاكهة مفاكهته
٦ يعطش الهامة الهائمة فى الهيام الى زلال الماء وتشوق الحرباء الى غزالة السماء^٦ ،
عقد الله تعالى^٧ قباب معاليه بقمة الافلاك وضرب اعلام مجده فوق سماوة
السمّك ما وقب غاسق وثقب طارق ، وعلى الاخوان^٨ الكرام ، ايمة الانام^٩ ،
٩ خواصّ المجلس الاسمى ، التحيّة والثنا اكثر من ان يحسب ويحصى عدد الحصا
والتمل والرمل^{١٠} .

- ١ - شا / الشمال ٢ - شا / بانفتاقه و ٣ - شا / مذهب
٤ - العلايل ٥ - لا / اعراق ٦ - شا / لا زالت الطلما والسلم
٧ - شا / ندارد ٨ - شا / على اخوانى ٩ - شا / الايام
١٠ - شا / + وفى آخر هذا الفصل هم به سورة النمل اقتها كرده مى شود

ثم كتب الى سيد الدين شيخ الشيوخ

اگرچه روزگار به ناسازگاری و نامرادی اهل فضل معروف است ، سازنده کار و مراد ولی نعمت من ، خواجه محقق^۱ ، زاهد مجاهد ،^۳ سدید الدین ، قدوة المحققین ، سید العارفین ، کنز الحقایق ، مفتاح المعارف ، لسان الحق ، ينبوع الصفا ، متبوع الاصفیا ، مقتدی ذوی الطریقه ، (۵۵ ب) زبدة الحقیقه ، اخلص عشقاء الله تعالى باد . و دیده سعادت و چهره ارادتش^۶ از آبله عصیان و ناخنه طغیان ایمن ، بمحمد و آله^۲ .

چند تشریف از آن مجلس به من خادم رسانیدند . به^۳ هیچ یکی را جواب ننوشتم از برای دو سبب^۴ . یکی آنکه از ایادی و احسان لسان وی^۹ خجل بودم . پس به کدام ید و لسان جواب^۵ نوشتمی ؟ دو دیگر آنکه با مجلس سدید الدین داورها و خصوصتها دارم تا آسمان و بالله^۶ از دست منش^۷ باز نرهند تا داد من ندهد . چه حجتهای شرعی دارم و شهری گواه ، که پار^{۱۲} بر آن مجلس ، ادیم ساده^۸ سهیل^{۱۰} پرورد سپرده ام ، امسال به من کیمخت^{۱۱} متشنج آبله^{۱۳} خور باز می دهد ، نپذیرم . تیغ کهربا^{۱۴} دار حلی^{۱۵} و ریش او و دیعت نهادم ، اکنون سفن^{۱۶} درشت سوهان^{۱۷} شکل به من بازی سپارد^{۱۸} ، نستام^{۱۹} . ای^{۱۵} سبحان الله ، همه کس مقلوب شدست . نه مجلس سای سدید الدین امین ترین و متعبد تر همه روزگار بود ؟ این چه امانت و انصاف باشد که به جای آهوی

۱ - پا / محقق محق	۲ - پا / «محمد و آله» ندارد	۳ - پا /
ندارد	۴ - پا / + را	۵ - پا / + او
۶ - پا / + مهدی آخر الزمان	۸ - پا / می سپرد	۹ - پا / + که

احور، نور منقط^۱ نماید؟ بدل غشاء^۲ احوی، هیمة^۳ نیم سوخته بیرون آورد؟
 آفتاب یک رنگ به امانت پذیرفته، نقطه های پروین و کلف ماه بر چهره اش
 ۳ نشانند و باز دهد. دانه^۴ نار بهشت و دستنبوی باغ ارم به ودیعت سنده، سیب
 منقط و ترنج مجدر باز فرستد، و آنکه بپذیرم؟ لا والله، به جای سمور، خار
 بهشت؟ و به عوض خز، خزف درشت. من خادم حرم آن مجلس را برای
 ۶ جهاد اکبر و غزو کردن با سپاه نفس دار الحرب دانسته ام نه دار الضرب،
 که سیم سفید و زر سرخ بدو سپارم، هزار سکه اش بر نهد و به من فرستد.
 چنان دانسته ام که همت بلندش صیقل زنگار سینه هاست^۵، که^۶ گمان برده ام که
 ۹ آینه مرا زنگار خورده کند و باز^۷ من دهد. چون چنین است و بدین موجب
 خواهد بود^۸، این متاع هم آن جایگه به، که من مجاهزی او را نشایم و لایق
 نباشم^۹. ای عفا الله از چنان صفایی کدر که آن مجلس را یک شراب کدر
 ۱۲ نمی شایست ساخت تا دفع آن علت بکردی. به نفس طریقت پرورد
 شریعت پیوند، راه (۵۶ الف) طبیعت نمی شایست بست تا این آفت برسیدی.
 ای سبحان الله، و بای ظلم به شروان است، آبله به گنجی چه کار می کند؟
 ۱۵ روش روزگار را با من چه عتاب است که بر چهره^{۱۰} خادم آبله ریزد، تا
 خاطر^{۱۱}م رنجور گردد؟ ندانم این چه شعوزه^{۱۲} است که روزگار با من می نماید؟

۱ - پا / نور مسقط ۲ - متن / عنا. قراءت استاد فرزاد ۳ - پا /
 + نی ۴ - پا / ندارد ۵ - پا / + به ۶ - پا / از «چون
 چنین... ندارد ۷ - پا / «لایق نباشم» ندارد ۸ - پا / خاطر
 ۹ - پا / شعیده

ایضا من انشائه رحمه الله

عدتی فضل الله تعالى فادیه و داعیه شا کر مساعیه ابن التجار الخاقانی
 خواجه امام عالم، بارع متورّع^۱، متبحر متفطن مؤید الدین، وجیه - ۳
 الاسلام و المسلمین، قدوة العلماء فی العالمین، اسوة الفضلاء المجتهدین^۲ به قصارای
 آرزو و متهای مرادات برساد، و عاقبت او با کهتران به محمّدت مقرون و از
 وخامت مصون باد. بمحمد وآله و عترته اجمعین^۳. ۶
 سلام و تحیّت و درود و آفرین بسیار از ورق دل برخواند و معلوم
 کند^۴ که درین حرکت و تحویل کلب کلب دی ماهی به هریر زمهریر، قبه
 دماغ را مسترخ و متخلخل گردانید. و به گزیدن سخت، پایم را مجروح و ۹
 مترمل کرد. و شم دویّ الریح سم ذرایج بود^۵ به فعل ذرایج^۶ نمود. القصه،
 صفت آن روز «يَوْمًا عَبَسًا قَمَطِرِيًّا» * بود و صورت حال «يَوْمًا
 كَانَ شَرُّهُ مُسْتَطِيرًا» * * . و واقعه رح بورانه (؟) که قواریرا قواریرا تعبیه ۱۲
 داشت، «يُفَجِّرُونَهَا تَفْجِيرًا» * * * . «فَبَاطِلٌ^۷ مَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» .
 و کتاب ساب (؟) که دفينه علم خضر و سفینه عمل نوح از آن عبارت است
 «فَكَانَ مِنَ الْمُفْرَقِينَ» * * * * . و آن شب به ديه نتوانستم رسانیدن، بامداد ۱۵

۱ - پا / ندارد ۲ - از «اسوة...» ندارد ۳ - پا / از «بمحمد و...»
 ندارد ۴ - پا / گرداند ۵ - پا / نمود ۶ - پا / ذرایج
 ۷ - پا / ماکان ۸ - پا / فبطل

* - سورة الدهر (۷۶)، آیه ۱۰ * - سورة الدهر (۷۶)، آیه ۷
 * * - سورة الدهر (۷۶)، آیه ۶ * * * - سورة هود (۱۱)، آیه ۵
 * * * * - سورة هود (۱۱)، آیه ۵

رسیدیم^۱. «وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ» * . والله المشكور فی سایر الاحوال .

۳ سلام و پرسش به ستّ رضیة مرضیة عقیقه صالحه ، رابعة الزمان ، والده محمود صانها الله ورعاها ، و به حاجی امین الدین احمد ، احمد الله عاقبتہ رساند ، و دعاء خالص در خواهد .

۶ زین الحاج را فرستادم تا به جهت گلستان ، که درین خارستان او ما را سرست به تعجیل چه (؟) بخرد و باز گردد :

۱ - یا / رسیدم ۲ - یا / از «عقیقه...» ندارد

* - سورة الشعرا (۲۶) ، آیه ۱۷۳

و منه الى الصدر نجم الدين^۱

- یاد کردی که از مجلس جناب (۵۶ ب) اسمی، خواجه اجل، صدر
 اکمل، عالم اکفی، محترم مکرم، نجم الدین، شمس الاسلام و المسلمین، یمین - ۳
 الملوك و لسانهم، ذخر الصدور و معاونهم، اکفی الکفاة و سید الاکفاء، مجدد -
 الافاضل و مولی النظرا، ملک الکتاب، قدوة اولی الالباب، افتخار مازندران،
 قوام شروان لا زالت فضایله تامه و فواضله عامه و ایامه مضیئه کاخلافة ۶
 المرضیة فرمودند؛ در اثنای مفاوضه ای که صد هزار کرم سبحانی و کلم سبحانی
 در ضمن داشت، خادم او تحفه غیبی را یمین الله که خاتم یسار و تعویذ یمین
 ساخته است. و به اضعاف آن اصناف اریحیت و الطاف بحیث^۲، که درین^۳ ۹
 تمیمة ارواح مدرج بود، سلام و خدمت از فرط خلعت فرستاد، و دعای
 اخلاص پیوند گفت، و بزحاء آرزومندی و غلواء نیازمندی به دریافت
 خدمت که سعادت در آن تضمین است، غایت قصوی دارد. ۱۲

هَذَا فِصْل

آفریدگار تعالی مجلس اسمی صدری را که کفایت مجسم و کرم مشخص
 ۳ است، جهت آسایش دلم و آرایش دولتها ابد الدهر و بحیث اللیالی^۱ بلند نام
 دارد^۲. به وقت ادراک شرف حضور مجلس عالی، مولانا امام همام اجل^۳،
 محترم مکرم، اعلم العلماء فی الزمان، نغان الدوران، مفتی المشرقین، افضل -
 ۶ الخافقین، شمس الدنیا والحق و الدین، ناصح الملوك و السلاطین، خدمت و
 دعا و محمّدت و ثناء این خادم، که همگی دل و جان معتكف آستان آن حضرت
 دارد، و همه آرزو و متمنّی او تقبیل خاکِ آن درگاه است، به شرف عرض
 ۹ فرماید رسانید. و اگرچه درین مدت در ارسال خدمات مخلصانه تهاون رفته،
 حمل بر نسیان و بی التفاتی نفرماید، که دو سبب مانع بود: یکی آنکه این کمینہ
 درین مدت پر وحشت که فرزند اعز اکرم، قرّة عینی و فلذّة کبدی، از
 ۱۲ عالم فنا به عالم بقا رحلت کرد، و دل و جان این غم دیده ستم کشیده را
 به داغ مفارقت مجروح کرد، دیده روشن را به دیدار (۵۷ الف) او تحل -
 الجواهر بود، و سبب رفاهیت خاطر و آسودگی دل، دیدار روح افزای غم
 ۱۵ زدای او بود. انیس وحدت و جلیس و حشتم او بود. دریغا آن میوه دل که
 تند باد قضا از برگ و بارش فرو ریخت. افاض الله علیه بجمال رحمته و رضوانه
 و کساة ثوب عفوه و غفرانه. این ضعیف متلهّف متأسّف سوگت زده در
 ۱۸ زاویه وحدت و کنج عزلت معتكف است، و با آن پرداخت که خدمتی و
 دعایی که آن حضرت را شاید ارسال کند. و سبب دیگر آن بود که مجلس

عالی اعلاه الله تعالى به گنج به نقل فرموده بود . و سبب آنکه متعلقان من خادم را به سبب اعادی از نظر مجلس عالی افکنده بودند، و خاطر مبارک مجلس عالی را کدورتی ازیشان بود . این خادم متردد خاطر می بود که اگر خدمتی بدان حضرت فرستد، مبادا که در ضمیر منیر مجلس عالی گذرد که باعث برارسال خدمتی که می فرستد ، استشفاع آن جماعت است ؛ و از بهر خاطر این خادم خواهد که از سر جرم ایشان درگذرد ، و آیت : « وَ الْكَاطِمِينَ الْغَيْظِ ۖ وَالْعَافِينَ عَنِ النَّاسِ » * بخواند . و چون خاطرش به غایت آزرده گشته، هرآینه رخصت قبول شفاعت نفرماید ، و اندیشه مبارک فرماید که این خادم را خاطر از بهر رد شفاعت در باب ایشان آزرده گردد . و چون معلوم است ۹ که رعایت حقوق این خادم پیوسته از آن حضرت مأمول بوده ، خواست تا در زمانی که خاطر مبارک از حمل ائمال رنجش آن طایفه خفتی یافته باشد، این خادم به استشفاع روی بدان حضرت آرد تا در محل قبول افتد^۱ . امیر کبیر^۲ ۱۲ ممکن محترم، هزبر الدین ، انیس الملوك و السلاطین ، سید الخواص ، واسطة الکبراء ، عندلیب ریاض الحضرة ، داود مزامیر الانس ، فیثاغورس الثانی ، موسیقار العجم ، مبدع الاغانی و النغم ، حرّس الله روحه و اطاب صبحه سلام ۱۵ و تحیت بسیار و آفرین فراوان فرماید خواندن ، و آرزومندی به درجه کمال شناختن . رب الارباب سازنده اسباب مراد و مرام باد ، بمنّه و سعة کرمه و اشاعة لطفه . (۵۷ ب)

هذا من انشائه في الشكاية من اهل شروان^۱

احمد الله^۲ حمداً بالغ المدى ، واشكره مرتدياً^۳ برداء الهدى ، واسئله^۴

۳ رداء يدفع عني الردى ، واصلي على امام المتقين^۵ ، النبي المقتدى^۶ ، وعلى^۷ آله واصحابه رغم الوری^۸ .

۶ این تحیت صادر است ازین صوبِ ناصوابی وخطئه بی خطری ، ممکنِ ظلم و مسکنِ نفاق ، وبال^۹ خانه^{۱۰} افاضل و بیت الشرف^{۱۱} سفهاء ، اعفی شروان شرّ البقاع و اوحشها ، بدان مهبط^{۱۲} سعدِ اکبر و مصعدِ سوادِ اعظم ، مرتبطِ دولت و مضمارِ سعادت ، مربعِ اعالی^{۱۳} و منبعِ معالی^{۱۴} ، ۹ اعنی^{۱۵} گنجه ، خیر البلاد و اطیها .

سلام علیکم ای صاحب^{۱۶} خطرانِ دل^{۱۷} ، صبحکم الله ای صاحبِ خبرانِ دین^{۱۸} ، حیّاکم الله ای دوستانِ نوح عصمت ، ایدکم الله ای برادرانِ

۱ - شا / از « هذا من ... » ندارد . پا / از « هذا من ... » ندارد ، و به جای آن چنین آمده : « هذا ايضا له رحمة الله تعالى عليه . بسم الله الرحمن الرحيم » . س / عنوان را ندارد ۲ - شا و پا / الحمد ۳ - س / مرد یا براد

۴ - لا و س / اساله ۵ - س / علی سید الانبیا مصطفی ۶ - شا / + محمد المصطفی ۷ - شا / ندارد ۸ - پا / رغم الروی . س / رغم العدی .

شا و س / + اما بعد ۹ - ارم / از اینجا آغاز می شود . ۱۰ - شا / شرف

۱۱ - لا / + خانه ۱۲ - ارم / مرتع معالی . شا و پا / « مربع اعالی » ندارد

۱۳ - ارم / « منبع معالی » ندارد . پا و شا / + مربع معالی . س / از « مربع ... »

ندارد ۱۴ - ارم / یعنی ۱۵ - شا و س / طالب

۱۶ - شا و س / دین ۱۷ - شا و س / دل

یوسف همت ، چونید و چگونه اید ؟ آنجا که شما اید ، روز بازار مردی چون
 است ؟ نرخ وفا چگونه است ؟ متاع دانش چون می خرند ؟ اینجا که منم ،
 باری^۱ صعب کسادست . دانید که جز شما کس^۲ ندارم . سفینه سازیدم ، که^۳
 طوفان نفاق است . ذخیره دهیدم ، که قحط سال وحشت است . درسزد سیر
 حادثات^۴ گرفتارم ؛ « اَنْظُرُونَا نَقْتَبِسُ مِنْ نُورِكُمْ » * . درخشك
 سال نایبات جگر^۵ نفته^۶ مانده ام^۷ . « اَفِضُوا عَلَيْنَا مِنَ الْمَاءِ فِضًا » ** .
 معلوم شما باد که این تحیت صبابه ای است از صد هزار بحر شوق ، و صبابه ای
 از ورق دل به ترجمانی زبان ظاهر آمده^۸ . اگر آب طراوت ندارد ، بر آتش دل
 گذشته است^۹ ، معذور است . حلیتی که صفحات^{۱۱} نامه راست^{۱۲} ، خونی است
 سوخته و^{۱۳} جگری گداخته ، که یک چند در مضیق حبه القلب جمع آمده بود
 و پس به طارم سه غرغه دماغ تصاعد کرده ، و از آنجا به هفت طبقه چشم
 رسیده و لعبت دیده را پرده عنابی بسته ؛ اکنون از بیم شمات دشمنان و^{۱۴}
 امانت دل دوستان ، از راه دیده برگشته است و به جداول اعصاب گذشته
 و از راه دست به جوی انامل رفته . اینک از سر خامه قطره قطره می رود^{۱۵}
 و نقش کشف الحال می بندد ، تا بدانند^{۱۶} که دل از افکار افکار است . سینه
 سفینه غصه هاست از دست مشق حشوی لقب وحشی^{۱۷} نسب سابعی^{۱۸} مقال^{۱۹}

- | | | |
|----------------------|--|-----------------------|
| ۱- ارم / ندارد | ۲- شا و پا و س / کسی | ۳- شا و س / ظلمات |
| ۴- پا / + مصراع | ۵- ارم / ضیا | ۶- شا و ارم / تفتهم |
| ۷- شا و ارم / ندارد | ۸- « فیضا » در آیه و س نیست | ۹- س / بدید |
| ۱۰- س / ندارد | ۱۱- س / صفات | ۱۲- س / دلست از قطرات |
| خامه خام | ۱۳- س / بل | ۱۴- شا و ارم / می دود |
| ۱۵- شا و پا / بدانید | ۱۶- پا / مثال . ارم / « سابعی مقال » ندارد س / سابعی | |

سبعی خصال دذ نهاد بد نژاد (۵۸ الف) لا یوبه بهم ولا یكثر لهم^۲.

شعر^۳

- ۳ الحاذ خران دین فروشند
کوته چشم و دراز گوشند
برنکته چرب من فتاده
دهنی به چراغ ذهن داده^۴
قوی^۵ دیگر نا جنس جنس خلف جلف^۶، نحس نحس^۷ بلید بلید^۸،
۶ مرتد مرید، معتل^۹ ذات ناقص صفات^{۱۰}، لفیف^{۱۱} خاطر اجوف^{۱۲} باطن، چون
حرف^{۱۳} ترخیم، سقط^{۱۴}؛ چون الف وصل^{۱۵}، گم نام^{۱۶}.

شعر^{۱۷}

- ۹ یکت سر دو زبان چو مار پیسه یکت چشم همه چو باد ریشه^{۱۸}
در میکده قبله^{۱۹} مهین شان صد برکه^{۲۰} سرکه در جبین شان^{۲۱}
جوق^{۲۲} دیگر^{۲۳} چون باد پراکنده^{۲۴}، وز باد پراکنده تر^{۲۵}. مغزها
۱۲ غرازه غرور، دله^{۲۶} تنوره^{۲۷} نار طمع. مذبوح^{۲۸} بی سکین^{۲۹}، مجروح بی

- ۱- ارم / اکثرث ۲- شا / بهم. س/هم ۳- پا / مثنوی. س / ندارد
۴- تحفه ون / نظر ۵- رك؛ تحفة المراقین. دكتر قریب. ص ۲۳۳
۶- شا / جوقی ۷- شا / «خلف جلف» ندارد ۸- شا / + خلف جلف
۹- ارم / ندارد ۱۰- لاو پا / «ناقص صفات» ندارد ۱۱- لا / حروف
۱۲- ن ارم / از «چون حرف ...» ندارد ۱۳- شا / ندارد
۱۴- س / + چون حروف میان تهی ۱۵- پا / مثنوی. ارم و س / ندارد
۱۶- تحفه. یک چشم و دو رو چو باد ریشه ۱۷- تحفة المراقین. ص ۷۰
۱۸- شا و س / گروهی ۱۹- ارم / ندارد ۲۰- ارم / پراکنده تر. س / برکنده
۲۱- جزا / پراکنده. ارم / + در ۲۲- شا و س / طبعها ۲۳- شا و س / بیروح
۲۴- شا / تمکین

تسکین^۱. سلطنت^۲ جوی^۳ شیطنت^۴ دوست^۵، زهر آلوده^۶ پازهر دشمن،
برهمن روی اهرمن^۷ خوی^۸؛ وارثان ناخلف، خواجگان با صلف^۹؛ علم لایبفع
طوق گردن شان، دعاء لایسمع داغ جبهت شان.

۳

شعر^۱

بوذر لقبان بولهب^۱ خوی رعنا صفتان راعنا گوی
نرماده چو قفل و پره یکسر خاقانی را نهاده بر در^۲
ازین یک رمه اعداد^{۱۱} اعدادی آمد^{۱۲}، که آحاد تخته الحاد را الوف^{۱۳}
کنند^{۱۴}، و رسم اهل^{۱۵} ضلال را حروف سازند^{۱۶}، و نامه به کسانی نویسند^{۱۷}
که نامشان^{۱۸} در نامه الهی این است که^{۱۹}: «الَّذِينَ يُلْحِدُونَ فِي آيَاتِنَا
لَا يَخْشَوْنَ عَلَيْنَا»*، و خط به قومی فرستند که خطابشان در خط^{۲۰} خدای
این است که^{۲۱}: «نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ»**، و سربه گوش گروهی دارند که
حلقه^{۲۲} گوش شان این است که: «وَأَنَّ الْكَافِرِينَ لَا مَوْلَى لَهُمْ»***. ۱۲
برین دل خاطر و آسمان رنگ و خاطر^{۲۳} ستاره^{۲۴} فش، نمرود وارکان کشیده و

- ۱- شا / + مذبح بی سکین ۲- لا / شیطنت ۳- ارم / خوی
۴- لا / سلطنت ۵- ارم / جوی ۶- شا / زهر آلود
۷- ارم / از «زهر آلود...» ندارد ۸- ارم / سلف ۹- پا / مثنوی.
۱۰- رک. تحفه. ص ۱۳۹. س / بیت دوم را ندارد
۱۱- ارم / ندارد ۱۲- پا و شا و ارم و س / ندارد ۱۳- ارم / الوفند
۱۴- ارم / ندارد. س / سازند ۱۵- لا / «رسم اهل» مکرراست. شا / + رسم و
۱۶- س / کنند ۱۷- ارم / از «رسم اهل...» ندارد
۱۸- س / از «و نامه به...» ندارد ۱۹- لا / + ان ۲۰- ارم / خطبه
۲۱- س / از «این...» ندارد ۲۲- ارم / حلیه ۲۳- ارم / ندارد
۲۴- س / از «این...» ندارد

* - سورة فصلت / ۴۰ ** - سورة توبه / ۶۸ *** - سورة محمد / ۱۲

کمین گشاده^۱، با چنین پیکان پیکار^۲، آه، ارنه^۳ نفس نیکان^۴ جوشنی کردی^۵
 با چندین زخم (۵۸ ب) بی رحم؛ وای، ارنه^۶ همت پاکان مرهمی نمودی^۷.
 ۳ حبل الورد^۸ را جای انقطاع است، و سبب اتصال آن^۹ جزا صطناع^{۱۰} دوستان
 نمی بینم^{۱۱} و نخواهد بودن^{۱۲}. بیت الحیات را وقت انهدام است، امید مرمت
 آن^{۱۳} جز به مکرمت^{۱۴} یکان یکان از دوستان^{۱۵} نمی دارم. آتشی را که بین
 ۶ الحشاشه و الحشا مضطرم^{۱۶} شده است^{۱۷}، انطفاء^{۱۸} آن^{۱۹} به جز از^{۲۰} صفای
 هم^{۲۱} جنسان نمی بینم^{۲۲}. درین^{۲۳} وسواس بودم که زاده^{۲۴} ارادت و رهبر^{۲۵} ماکوت
 از دست راست درآمد و به دست چپ ندا کرد، اعنی دل که مرکز دایره^{۲۶}
 ۹ اسرارست و نقطه محیط مغیبات^{۲۷}، و گفت: خاقانیا، باز این چه دست سوداست
 که گریبانگیرت شده است^{۲۸}؟ باز این چه خار خیال است که در^{۲۹} دامانت
 آویخته است^{۳۰}؟ باز نقش زیاد^{۳۱} می جویی؟ ظل^{۳۲} عدم می طلبی؟ صورت معدوم-

- ۱ - ارم / «کمین گشاده» ندارد ۲ - شا / پیکان ۳ - لا / از .
 ارم / + تن را ۴ - لا / بندگان ۵ - ارم / + دل را ۶ - س / اگر نه .
 ارم / از «با چندین ...» ندارد ۷ - شا / مرهم نهادی . س / مرهم نهادی
 ۸ - پا / حبل الله ورید ۹ - شا و س / ندارد . پا / را ۱۰ - ارم / نمی دانم
 ۱۱ - شا و پا و ارم و س / «نخواهد بودن» ندارد ۱۲ - شا و پا و س و ارم / ندارد
 ۱۳ - س و ارم / + یگانگان / شا / یگانگان ۱۴ - شا و پا و س و ارم / از «یکان
 یکان ...» ندارد ۱۵ - پا / مضطرم ۱۶ - پا / «است» ندارد
 ۱۷ - شا / + جز ۱۸ - پا و س / ندارد ۱۹ - شا / از «آن بجز ...» ندارد
 ۲۰ - شا / نمی دانم . س / نمی دارم ۲۱ - شا و س / در شرح این
 ۲۲ - شا / راهبر ۲۳ - س / از «و به دست ...» ندارد . شا / از «اعنی دل ...»
 ندارد . پا و ارم / از «که مرکز دایره ...» ندارد ۲۴ - شا / گریبان گرفته
 است . پا و س / گریبان گرفته است . ارم / گریبان تو گرفته ۲۵ - شا و پا و
 س و ارم / ندارد ۲۶ - شا و پا و س و ارم / دانست باز کشیده است
 ۲۷ - ارم / زیاده

الاسم^۱ را^۲ موجود الجسم^۳ می خواهی ؟ مرد ، غرقه بحر اخضر به که بسته^۴ موت^۵ احمر^۶ .

بیت^۷

۳

بربوی^۸ همدی که بیای یگانه^۹ رنگ

عمرت در آرزو شد و در انتظار هم^{۱۰}

بوی جنسیت^{۱۱} مطلب^{۱۲} ، که^{۱۳} به مشام بجانت نخواهد رسید^{۱۴} . نقش وفا^{۱۵} مجوی^{۱۶} ، که میسرت نگردد^{۱۷} . نگویم که رقم وفا در عهد ما محو شد^{۱۸} ، حاشا که^{۱۹} خود^{۲۰} تحت خامه^{۲۱} تقدیر در نیامد . ای مرد^{۲۲} ، چه^{۲۳} دوست و کدام جنس و کجا یگانه^{۲۴} ؟

۹

- ۱- شا و پا و س و ارم / الجسم
- ۲- پا و شا و س و ارم / ندارد
- ۳- شا / معدوم
- ۴- س / + الموت فی القلزم خیر من استعانة
- ۵- شا و ارم / ندارد
- ۶- ارم / از بهر
- ۷- دیوان خاقانی .
- ۸- س / هم جنس
- ۹- ارم / مجوی
- ۱۰- شا / + حاصل
- ۱۱- پا و س و ارم / از « که به مشام ... » ندارد
- ۱۲- ارم / مطلب
- ۱۳- شا و پا و ارم / نشود
- ۱۴- لا / + که
- ۱۵- شا / ندارد
- ۱۶- شا و س / + همانا که
- ۱۷- پا / بخت جامه .
- ۱۸- ارم / در تخت خانه
- ۱۹- پا / کدام
- ۲۰- لا / ندارد . ارم / + در ملک سخن مرا رسد فخر - سلطان سخن منم ولا فخر - در نوبت من هر آنچه هستند - دزدان سخن بریده دستند - کس را سخن بلند ازین دست - سوگند به مصطفی اگر هست - با یار حیل ساختنم سود نداشت - در کار سر انداختنم سود نداشت - کثر باختنم بود که نمایم یک دست - هم مانندم و کثر باختنم سود نداشت . و درینجا به پایان می رسد .

شعر

سر به عدم در نه و یاران طلب بوی وفا خواهی از ایشان طلب
 ۳ بر سر عالم شو و هم جنس بجوی در بن دریا رو و مرجان طلب
 روی زمین خیل شیاطین گرفت شمع بر افروز و سلیمان طلب
 خطه شروان بشود خیروان خیر برون از خط شروان طلب
 ۶ ای دل خاقانی مجروح خیز اهل به دست آور و درمان طلب^۱

(۵۹ الف)

دوست^۲ یگانه^۳ در شروان باری نداری، کاردگر^۴ طرف ندانم. دانم
 ۹ که صعب^۵ دلخسته ای و پشت شکسته^۶. مرهم از^۷ اینجا مطلب. مومیایی از
 اینها^۸ نخواه^۹. از محققان محق^{۱۰} طلب، از راشدانی^{۱۱} مرشد^{۱۲} خواه. محق^{۱۳} به حقیقت
 کیست؟ مرشد به شرط کدام است؟ اخلص الخدم حسان العجم را^{۱۴} مجلس
 ۱۲ اسمی^{۱۵} صدر امام اجل^{۱۶}، مطاع^{۱۷} مقتدی مقتدر، ناسک^{۱۸} سالک^{۱۹} مهتدی^{۲۰}،
 حاق^{۲۱} محق^{۲۲} محقق، الداعی الی الحق^{۲۳}، زین^{۲۴} الدین، رکن الاسلام والمسلمین، امام
 الایمة الراشدین، موید الامة باسرها، مشید الملة و ذویها، عاصم السنة حقاً^{۲۵}،
 ۱۵ قاصم البدعة جداً^{۲۶}، عنصر الحقیقة، مفتی الخافقین^{۲۷}، مقتدی الفریقین،

- ۱- پا و شا وس/ اشعار را ندارد ۲- پا/ ندارد ۳- شا وس/ «دوست یگانه»
 ندارد ۴- س/ کاری. شا/ دیگر ۵- شا/ سخت ۶- شا/ پست
 شکسته ای ۷- شا وس/ ندارد ۸- لا/ اینجا ۹- لا/ مجوی
 ۱۰- شا/ + مرشد ۱۱- شا وس/ از «اخلص الخدم...» ندارد
 ۱۲- س/ ماسی ۱۳- شا/ ندارد ۱۴- س/ ندارد
 ۱۵- س/ + الملة و ۱۶- شا/ «حقا» ندارد ۱۷- شا/ قاصع البدعة قدوة
 الشریعه ۱۸- لا و پا و ارم/ «مفتی الخافقین» ندارد. س/ الخلافه

فلک المعالی^۱، الامام بن الامام، ابوالرضا^۲ افضل بن محمد^۳، که دین در ظلّ ظلیلش افروخته رویت و افراخته رایت باد، و غرت و تحجیل و عزّت و تبجیلش^۴ بر تضاعف اشتیاق خدمت^۵ به دریافت آن^۶ حضرت، که تحصیل السعادتین^۷ بدان منوط و مربوط است، سر به اقصی المدی و الامد^۸ باز نهاده است؛ و از بس شربات لطف که از شرف ذکر آن حضرت در گوش خادم می ریزند، جاننش مست ابد شدست. طرفه حالی^۹ است که^{۱۰} عالمیان شراب^{۱۱} از راه^{۱۲} دهان خورند، خادم از راه گوش مزیده است. اگر نه افاضت این شربات بودی، خادم را شفاء الغلیل^{۱۳} کجا حاصل آمدی^{۱۴} و از ارمق العیش علی برض گفتن کی باز ماندی؟ الحق شرباتی بس مسکر، اما خیراب است نه شراب^{۱۵}. امّ اللطایف است نه امّ العیائب. اگر دیده از رنگ سرشک لعل فای دارد، هم از آن جرعه هاست که چشم از گوش سته است، در جمله نهار زده آن شربت^{۱۶} است. اگر در عبارت هفوتی رود، معذور است؛ که غمخور را دماغ^{۱۷} متلون بود، طبع متشوش^{۱۸}. اینک ارتعاش دست در رقوم^{۱۹} قلم ظاهر^{۲۰}، تشویش طبع در رکاکت الفاظ پیدا، تلون دماغ در سبک^{۲۱} معانی آشکارا^{۲۲}. اگر تواند بود که عین السخّط را به دست اغضا^{۲۳} کحل الرضا^{۲۴} فرماید^{۲۵}، و صرّاف^{۲۶}

- | | | |
|---|-------------------------|-------------------------|
| ۱- شا و س / ذوالمعالی | ۲- س / ابوالرجا | ۳- لا و پا / از «الامام |
| این الامام...» ندارد | ۴- شا و س / عزت و تبجیل | ۵- شا / غرت |
| و تبجیلش. س / تبجیل | ۶- شا / خادم. س / کهر | ۷- پا / این |
| ۸- پا / اقصر الامد و المدی. لا / اقصر المدی و الامد | ۹- شا و پا و س / کاری | |
| ۱۰- شا و س / ندارد | ۱۱- شا و س / شربت | ۱۲- پا / شفاء الغلیلی |
| ۱۳- شا / شدی | ۱۴- س / اشربه | ۱۵- س / + و دست مرتعش |
| ۱۶- س / رقم | ۱۷- س / + است و | ۱۸- شا و س / ضعف |
| ۱۹- لا و س / آشکار | ۲۰- لا / اضفا | ۲۱- شا / کحل رضا |
| ۲۲- س / کشید | | |

عقل را رشوه^۱ لطف فرماید داد تا نقّادی را دست ندارد^۲، غایت رعایت کرم باشد. و دانم که خادم^۳ را بدان چشم^۴ نفرماید دید، که روزگارش روزگاری به دست رسوایی جلوه کرده بود^۵. بحمدالله آن صیفت بگشت و آن صنعت درگذشت. (۵۹ ب) آن عهد چون عهد غانیات سپری شد^۶. آن عادت چون عدت مطلقات به سرآمد^۷. هم روزگار آن کسوت را در کارگاه آفرینش مطرا کرد، بلکه تار^۸ و پودش از هم گسست و از نو^۹ بافت، و دایه^{۱۰} سعادتش بعد از خمسة و^{۱۱} عشرين باز^{۱۲} در^{۱۳} مهدي^{۱۴} آورد^{۱۵} و به رضاع عقلی پرورید^{۱۶}، پس به فطام رسانید، و اینک به بلوغ تمام رسید. اگر تاکنون به خدمت آن صدر، شرح الله صدره نمی رسیده^{۱۷}، جرمش ننهند، که برنا بالغ قلم نیست. کافه^{۱۸} افاضل و جمهور امثال، اعنی حشم^{۱۹} و خدم^{۲۰} مجلس سامی از شاعر الله و حسان نبیه خاقانی مخصوص اند به صد هزار سلام و خدمت از صمیم خلّت، جدّ الله علیهم خلع یقین و متّعهم ببقاء زین الدین^{۲۱} الی یوم الدین. حسبنا الله وحده ابد^{۲۲}، والصلوة علی نبیه جدّا^{۲۳}.

- ۱- س/بدارد ۲- س/کهنتر ۳- س/دیده ۴- شا/کرد. س/گیرد
 ۵- شا و س/بسرآمد ۶- شا و س/سپری شد ۷- س/ندارد
 ۸- س/+ یکی دیگر به خلاف آنچه بود در ۹- شا/«خمس و» ندارد
 ۱۰- شا/از ۱۱- شا/ندارد ۱۲- س/+ استعان
 ۱۳- س/ندارد ۱۴- س/پرورش می داد ۱۵- س/نمی رسد
 ۱۶- س/ندارد ۱۷- س/+ و خواص ۱۸- س/رکن الدین
 ۱۹- س/از «حسبنا الله...» ندارد ۲۰- س/+ النبی محمد و آله اجمعین
 ۲۱- س/«نبیه جدا» ندارد. لا/از «هم روزگار آن کسوت...» ندارد

بسم الله الرحمن الرحيم

این خدمت از سر دست ارتجال می رود^۱، بل کز^۲ سر پای استعجال،
 و سر خامه^۳ زاغ^۴ جامه می خواست که لسان الطیور نماید، بر زبان سیاهش^۵
 بگذشت که جان مرغان عالم شهادت، که^۶ آخر الامر جای هم در حوصله مرغان
 بهشت دارند، باز یور طاوسان ملک و جواهر جناح نسرين فلک، و
 جلاجل زرین سپید باز^۷ روز، و بال عنبرین سیاه^۸ زاغ^۹ شب، با طوق بستین^{۱۰}
 و طیلان زمردین طوطیان شاخ طوبی، و انفاس آتش انگیز و لباس
 خاکستر^{۱۱} فام بلبان باغ^{۱۲} معنی، و الحان عندلیبان نفس ناطقه، که در قفس^{۱۳}
 زرین و در^{۱۴} بند یاقوتین اند، و شکوه سیمرغان نفسانی، که بر کنگره^{۱۵} این قصر
 سه شقه چهار دری اند^{۱۶}، با زیب تذروان ارم ذات العباد و رنگ بوقلمونی^{۱۷}
 طاوسان شهر عاد، و خلخال شاهبازان^{۱۸} دست شرایع و ردای کبود فاخته^{۱۹}
 خویان^{۲۰} صوامع، با صفیر صلیص^{۲۱} نفسان ایوان و همت عقاب^{۲۲} صولتان^{۲۳}
 میدان، و فر سایه^{۲۴} همای و همای چتر آسمان، و نسیر طایر و طایر سعد، و
 منطق الطیور^{۲۵} طیور بهشت، و بهشت جعفر طیار نثار آن کبوتر سیار باد، که
 نامه^{۲۶} این غریب غراب^{۲۷} لباس به حریم کعبه^{۲۸} کرامت و باس برساند، بل که^{۲۹}

- | | | |
|-----------------------|----------------|------------------------|
| ۱- س / می افتد | ۲- س / بلکه از | ۳- س / ندارد |
| ۴- س / « باز » ندارد | ۵- س / قفس | ۶- س / ندارد. شا / درو |
| ۷- شا / « اند » ندارد | ۸- س / بوقلمون | ۹- س / شهبازان |
| ۱۰- س / چتریان | ۱۱- س / سهیل | ۱۲- س / منطق طیور |

هدهدی کند و دیو^۱ دلی نماید، و نامه^۲ این ضعیف پری گرفته مورچه^۳ سیرت باد^۴.
 سار به حضرت سلیمان ، ملک مکارم عرض دهد . ای سبحان الله ، معهود
 ۳ عادت چنان است که هدهد از حضرت سلیمان به عروس سبا نامه برساند^۱.
 می بینی که اشکال روش^۲ روزگار چگونه منعکس شده است ، که هدهد
 می طلیم تا^۳ نامه^۴ عشق از نزدیک عروس خاطر و سباء سینه^۵ خادم به حضرت
 ۶ سلیمان برساند^۶.

گویند که چون روز عالم سر^۱ آید ، آفتاب از جانب مغرب بر آید . این^۲
 مسئله است . دانی چه کنیم ؟ کبوتر این نامه هم آفتاب بهتر که کبوتر زرین^۳ بال
 ۹ است^۴. صد هزار خرمن ارزن ریزه ، که ذرات می گویند ، زیر زرین بال
 دارد^۵. هر ماه به برجی وقوف سازد و در هواء عالم طیران کند ، معلق زند ،
 آب شور از دریا به منقار^{۱۰} بالا می کشد ، دانه زرد از سر منقار بر زمین
 ۱۲ ریزد ، آب و دانه دست^{۱۱} عیسی دهد . کبوتر خانه در روضه بیت المعمور
 دارد^{۱۲}. گه گه^{۱۳} (۹۶ الف) در بیضه بیت الحرام بیضه زرین نهد . با همگنان
 کبوتر آسا^{۱۴} مهربانی نماید . بر در غار غور بینان ، که مردم^{۱۵} چشم اند^{۱۶} ،
 ۱۵ در^{۱۷} پرده عنکبوتی نشینند^{۱۸}. نامه به سواد دیده دل بر بیاض چهره عقل

۱ - س / رساند	۲ - س / روشن	۳ - شا / که
۴ - س / سنیه	۵ - س / رساند	۶ - س / بسر
۷ - س / + آن	۸ - شا / دارد	۹ - شا / از « صد هزار... » ندارد
۱۰ - س / + به	۱۱ - شا / اوست	۱۲ - س / + که
۱۳ - س / « گه گه » ندارد	۱۴ - س / چون کبوتر	
۱۵ - س / مردمک	۱۶ - س / اندر	۱۷ - س / ندارد
۱۸ - شا / نشینند		

بنویسم^۱. زیر این^۲ کبوتر بندم تا برساند^۳ به کعبه مکارم عروه مکرّم بارگاه
عالی و پیشگاه معالی حضرت علیاء، که به اعجاز ید بیضاء همت در بیضه
سودا^۴ و خضرء ملکّت، ابدالدّهر مکانّت اندوزِ کیان و مکارم آموزِ برمکیان^۵
باد. حضرت علیاء محفوف است^۶ به سلای که طیب آن از نافه مشک اقلامش
دزدیده آید، و صفو آن از چشمه آب انعامش آفریده. و پنداری که آن طیب و
صفو نکهت روزه داران مسجدِ قبا و جبهت^۷ روزِ رویانِ مجلسِ قباد را^۸
ماند. و محفوف است به دعایی که یادگار نفس معدود و غمگسارِ نفسِ مردود
خادم است، و به اخلاص و خلاص هم رضاع^۹ همتِ رضا و هم تیرب^{۱۰}
حرمتِ بوترب است. و چون برجنیبت انفاس سحر گاهی سوار شود، همه
تازه رویانِ تیز رو آسمانِ پیاده نمایند. قبول، قاید؛ و استجابت، ردیف
سازد. قدسیان، هم عنان^{۱۱}؛ و عرشیان، هم رهان دارد. و جواهرِ ثناء بالغ،
که یاقوتِ کانِ مودّت است، علی رؤس الملاء ملء فم النفس، چندان^{۱۲} می باشد
که هنوز آن پختگان آفتاب اخلاص از حقّه حقیقت، که دل است، به دست
چنگال^{۱۳} زبان^{۱۴} و دلال بیان ناداده، رسته^{۱۵} رسته جوهریانِ دقایق^{۱۶} به سمع،
و صبر فیانِ حقایق به طبع در ربایندش^{۱۷} و دست به دست می برند، و در عرض^{۱۸}
قوّه کلاه مکوکب^{۱۹} کوکبه ملکشاهی، و قلاده قلّه سنجد بش سنجری^{۲۰}

- | | | |
|-------------------|-----------------------------------|--------------|
| ۱- شا / بنویسم | ۲- س / زر برین | ۳- س / رساند |
| ۴- س / ندارد | ۵- س / سواد | ۶- س / ندارد |
| ۷- س / صهبت | ۸- س / طباع | ۹- س / ترقب |
| ۱۰- شا / هم رهان | ۱۱- س / از « مودّت است... » ندارد | |
| ۱۲- شا / حکاک | ۱۳- س / ندارد | ۱۴- س / رشته |
| ۱۵- شا / ندارد | ۱۶- س / دور یابندش | ۱۷- س / موکب |
| ۱۸- س / سنجر سحری | | |

می نهند، تا بعضی را از آن جواهرِ ناسفته در مفرّجِ بیمارِ دلان وقت، و دواءِ المسک^۱ سوداویان^۲ عهد می کنند، و برخی را در هفتِ هیکلِ بکرانِ هشتِ جنان منظوم می گردانند. و گویند که به^۳ جواهر که در دهان گیرند، سورتِ تشنگی بنشیند^۴. و اعجاب، خادم همه دهان به جواهرِ مناقبِ حضرتِ علیاء انباشته دارد، چرا که^۵ تشنگی بنشیند^۶. [تشنگی] دل به چشمه^۷ حیوان مشاهده غرا، هر چه روز^۸ آید، برتر آید است. و بالله، که اگر صخره^۹ صمّا بر صحنِ صحرا و سکنجه^{۱۰} بیضا در هوادج هوا دانه های جواهر شود و در دهانِ خادم (۹۶ ب) افتد، که تشنگی شوق او^{۱۱} نشیند. و اگر سبعة البحر عذب زلال گردد و به دهان خادم فرو ریزد، هنوز ۹ « اَفِیضُوا عَلَیْنَا مِنَ الْمَاءِ * فِیضاً » راند، و ارمق العیش علی برض گوید^{۱۲}. چه نیازمندی دیده و آزمندی^{۱۳} دل به غره^{۱۴} زاهره تشوق^{۱۵} حضرت علیا را ماند به قبول کردن وسایل^{۱۶} سایلان^{۱۷} آرزو و برآوردن مقاصدِ قاصدان^{۱۸} نیاز. و اگر کثر^{۱۹} نظران گمان برند که خرده^{۲۰} بزرگ یا خرد جای گیر آمده است، که ارحام^{۲۱} بیگانگی^{۲۲} را خشک گردانند، آن گمان^{۲۳} ظفره^{۲۴} چشم^{۲۵} تنگ و صدره^{۲۶} قد کوتاه ایشان است که ندارند که کعبه بدانکه از نظرِ میقات^{۲۷} شناسان^{۲۸} ۱۵ پنج وقت دورتر^{۲۹} افتد، از قبله ای باز ماند^{۳۰}؛ یا آفتاب بدان که به بالای

- | | | |
|--------------------------------------|------------------|-------------------------------|
| ۱- س / دواء المسک | ۲- س / سوداویان | ۳- س / ندارد |
| ۴- س / بنشیند | ۵- س / ندارد | ۶- س / ندارد |
| ۷- س / هر روز که | ۸- س / ندارد | ۹- در قرآن و س / «فیضا» ندارد |
| ۱۰- س / از « ارمق... » ندارد | ۱۱- س / آرزومندی | ۱۲- س / تعطش |
| ۱۳- س / وسایل | ۱۴- س / بیگانگی | ۱۵- شا / + برند که خرده |
| ۱۶- س / بزرگ یا خرد جای گیر آمده است | ۱۷- س / ظفر | ۱۸- س / دور |
| ۱۹- شا / نماند | | |

بعدا بعد رسد از^۱ افاضتِ نور دست بدارد. و احسب و هب که خرده ای رفته است^۲
 یا چشم زخمی حادث شده. نه هیچ چیزی تا نشکست، درست نشد؟ و هیچ
 موجودی تا خراب نشد، آباد نگشت؟ پیراهنِ صبح را تا گریبان ندرند،^۳
 قواره زرين ننماید. و درختِ رز را تا سرنبرند، پستانِ بلورین بیرون^۴ ندهد.
 لعبتانِ رنگارنگِ جواهر از دامنِ امتهاتِ جبال به واسطه میتین^۵ متینِ کان^۶.
 کن دیدار آید؛ و فضه^۷ فیاض ماء معین به معولِ معولِ کاریز^۸ کن توان
 طلبید. در زندگانی شیرین را کلید، داروی تلخ است. فی را تا نکوبند، قند
 برون^۹ ندهد. هم فی را تا سرنبرند، نقش^{۱۰} بندی نکند. آفتاب تا به وبال نرسید،
 شرف نیافت. ماه تا هلال نگشت^{۱۱}، بدر نشد^{۱۲}. نه گشایشِ خرابی کم از افزایش^{۱۳}
 عمارت است؛ نه ولایتِ خزان، کم از سلطنتِ بهار است. نه ریحِ عواصف،
 کم از ریحِ لواقع است^{۱۴}. صبح در دامنِ شب است. دلیلِ صحت در صحبت^{۱۵}
 تب است. معنی فربه در باریکی سخن است. آب حیوان را در تاریکی وطن^{۱۶}
 است. اگر به معنی باز بینند، روشنی در تیرگی است، درستی در بیماری، زندگی^{۱۷}
 در کشتن.

۱۵ اقتلونه یا ثقاته ان فی قتل حیوة

بنیاد دوستی بر اساس عتاب نهاده اند. دوستی، نهال است؛ عتاب،
 آبِ زلال است^{۱۸}. چون عتاب کم کردی، دوستی بمرد. چون زلال باز گرفت،
 نهال پژمرد. به مایه هزار عتاب^{۱۹}، سایه^{۲۰} یک محبتِ معدوم الذات^{۲۱} ۱۸

۱- شا / ندارد	۲- س / « است » ندارد	۳- س / ندارد
۴- س / متن	۵- س / آیند	۶- س / بیرون
۷- س / نشد	۸- س / نگشت	۹- س / ندارد
۱۰- س / زندگانی	۱۱- س / ندارد	۱۲- س / + پریش
۱۳- س / ندارد		

نگردد^۱. به یک بار که زن باردار افگانه^۲ بکرد، از نطفه پذیرفتن و فرزند زادن^۳ باز نماند. به یک زمستان که میوه ستان برگ^۴ ریز کرد، درختِ بستان خشک نشود. به روزی درد کان آبگینه گر قرب ده قرابه (۹۷ الف) شکسته شود، اما آبگینه^۵ گر^۶، صانع جلد باید که از همان گوهر، قرابه دیگر تواند ساخت. هیکل وجود آدمی، که شهرستان بدایع است، به صدمه اختلاف طبایع، که ترکیبش از هم بشود، لاشی نشود. همان طینت^۷ را^۸ به همان صبغت^۹ دست ارادت اعادت کند. «مِنْهَا خَلَقْنَاكُمْ وَفِيهَا نُعِيدُكُمْ وَمِنْهَا نُخْرِجُكُمْ تَارَةً أُخْرَى»*. و اگر، والعیاذ بالله، از سر پای فراخی عشق و گستاخی صدق، خطایی یا خطایی نا صخته و نا ساخته رفت، بحمدالله در آن جناب^{۱۰} صفو خاطر هست. عفو خاطی فرمایند، که ازین جانب^{۱۱}، خادم چون قلم به وجه اعتذار به سرایستاده است^{۱۲}، و تن درانتظار سیاست، برنطمع فرمان، برسر دوپای نشسته، و این آواز در داده که:

کو تیغ که نام دوستگانش نهم
کو زهر که آب زندگانش نهم
کو زخم که رحم آسمانش نهم
کو قتل که نزل آن جهانیش نهم^{۱۳}.

- | | | |
|-------------------|-------------------------|---------------------------|
| ۱- س / کرد | ۲- س / انکار | ۳- س / «فرزند زادن» ندارد |
| ۴- س / «گر» ندارد | ۵- س / طبیب | ۶- س / ندارد |
| ۷- س / صنعت | ۸- شا / ندارد | ۹- س / مصایب |
| ۱۰- س / گشت | ۱۱- دیوان خاقانی. ص ۷۲۴ | |

و اگر تا امروز خدمتی صادر نشد، علت آن^۱ بود که زبان^۲ از اداء فرایض
 ثنا در حضور روی شناسان دولت و پشت نگه داران ملت، به نوافل
 خدمت املا کردن دست و قلم را^۳ فراغت نداشت، و در چند خدمت به
 مجلس عالی پهلوان ایام و پهلودار لشکر اسلام، عزالدین، که به شمشیر تیز و
 خلق تازه، مرزبان ممالک و میزبان ملایک است، سلامها نبشته آمد. و یمن-
 الله، که همه روز از مبالغت ثنایی که در اثنای عبارات می رود، مسامع
 همه ملک داران ایران^۴ و بلند نامان جهان، بر زبان مدح طراز^۵ ثناء^۶ ساز
 خادم گواه عدل است. فخاصه^۷ خاصه^۸ آفریدگار و خلاصه^۹ آفرینش، امام
 مطلق مطاع، مقتدی مهتدی، مقتدر^{۱۰} صدیق، قدوه^{۱۱} انصار الله، ناصر الدین و
 منتصره، ظهیر الاسلام و مظهره^{۱۲}، فاروق الفرق، امین الفرقان، خلیفه الله علی
 الخلیقه، سلطان ولایه^{۱۳} الولایه، قطب الاوناد، سید الانقیاء، وارث الرسل، اول
 المشایخ، نور الله ریاض الشریعه^{۱۴} بطله^{۱۵} و طلّه^{۱۶}، شاهد حال است که خادم
 در جماع ارباب دالت و دولت، و اصحاب صلت و صولت، چگونه عود
 مجمر خلعت بودست؛ یعنی به آتش هواداری سوخته، تا مجالس^{۱۷}، معطر شده.
 و مسکین عود اگر چه رنگ آدم دارد، از دست گوهر شیطان جان نبرد.^{۱۸}
 اولش به دندان بخابند، و در میانه به آتش بسوزند، و به آخر دندان بدو سپید
 کنند. (۹۷ ب) مثل خادم است، که اول به دندان قهر دشمنان خاییده شد، و

۱ - س / آن علت	۲ - س / ندارد	۳ - س / ندارد
۴ - س / اران	۵ - س / طرازنده	۶ - س / ندارد
۷ - س / خاصه	۸ - س / ندارد	۹ - س / مظهر
۱۰ - س / الولایه	۱۱ - س / الشریفه	۱۲ - س / فضله
۱۳ - س / مجلس		

در میانه به آتش مفارقتِ عزیزان سوخته گشت. و نمی داند که به^۱ آخر دندان
 سپید کردن دوستان را شاید یا نه؟ بالله که^۲ به عودِ سوخته ماند. محصول ذات
 ۳ از دست رفته، بوی حیوة گسسته، رنگ سیاه مجرّد به جای مانده. مگر روزگارِ
 سیه^۳ دلِ سپید دست را غیرت^۴ آمد که خادم به^۴ نقش بندی قلم، وقتی سیاهی
 بر سپیدی می افکنند. رنگ سواد بختش در پوشد^۵، تا همه روز از قطراتِ
 ۶ حشرات سپیدی بر سیاهی می افکنند^۶. فلک فیروز جی رنگ لباسش بنفسجی
 بل سکاھنی بر آورد، و ناگهش بر پلاس ماتم وفا و حفاظ^۷ و علم و عقل بنشانند.
 بالله که وفای مشخص و حفاظِ مجسم و علمِ مصوّر و عقلِ مرکّب، صدر^۸
 ۹ امام مقتدی، وحید الدین، رحمة الله علیه بود. چون آن^۹ بزرگ روزگار بر روزگار،
 شبانگه، روی پشت بر کرد، و آن^{۱۰} بکر فلک از فلکِ گوژ^{۱۱} پشت روی بر
 تافت، و وامِ جهانِ کهن^{۱۲} بازارِ نو^{۱۳} کیسه باز داد، و مهره^{۱۴} جان از ششدر
 ۱۲ این تخت نردِ باشگونه بیرون برد، بقاء حضرت علیاء باد. خادم که حراقِ آتشِ
 حوادث بود، بدین حدثان روی تازه تر بسوخت. و امروز از آن آزادتر
 است که صورت نگران و صورت نگارانِ عادت، به حضرت صورت بسته باشند.
 ۱۵ رنگ سیاهی بیامد، رنگِ تباهی برفت، رنگِ آزادی نمود. غوغاءِ هوس فرو-
 نشست. تمثال^{۱۶} سواد سودا از پیش دیده برخاست. همه زرّاد خانه^{۱۷} بشریت
 درهم شکست. همه زنبور خانه^{۱۸} شهوات به دست علی^{۱۹} عقل افتاد^{۲۰}. روزگارش
 ۱۸ خام سیاه از خمِ رنگرز بر آورد. نفسِ اماره پوستین به گازر داد. چون شبه

۱ - س / ندارد	۲ - س / ندارد	۳ - س / ماند
۴ - س / را	۵ - س / در پوشید	۶ - شا / از « رنگ سواد بختش ... »
۷ - س / حفظ	۸ - شا / ندارد	۹ - س / این
۱۰ - س / + فکر	۱۱ - شا / گوهر	۱۲ - س / مثال
۱۳ - س / غلق	۱۴ - س / خراب گشت	

سیه پوشید ، و همچون شبه آزاد گشت . رنگ باز پسین که بر تن دارد ، از صبح پیشین غرورش باز رهانید . به صور پسین قناعتش رسانید . چون همه تن خال^۱ سیاه بگرفت ، خال^۲ سپید انانیت برخاست . و هر لحظه خیال بی^۳ خیلاء حضرت علیاء^۴ خیل خیل هائف وار برابر خادم می آید و می گوید^۵ : ای^۶ ثناگرِ قدیم نیل ما ، و ای ادیم سهیل ما ، به هر ناسازی در ساز و دل بر ناخوشی خوش کن که آبت زیر کاه است و کمالت زیر نقصانی به معلولی تن اندر ده که یا قوت از فروغ خور سفر جل^۷ رنگ بود اول که آخر گشت رمائی^۸ . اگر چه روزگارت چون قلم به سر بدرانید^۹ ، از سر قلم مرو . و با آن همه که امروز چون سر قلم خویش هم خسته ای ، (۹۸ الف) هم شکسته ای ، هم سیاه پوشیده ، اما چکنی ؟ زمین تا جگر خسته نشود ، جگر گوشگان^{۱۰} سبز پوش به هر گوشه بیرون نتواند داد . و صفحه بوستان تا سیاه رنگ نیاید ، به مزاج گل و سوسن ، سرخ و سپید نشود . کمال سعادت در سیاهی است . در حروف قرآن نگر^{۱۱} . حجر الاسود بین^{۱۲} . ملبوسات خلفا و رایات^{۱۳} اسلام و مسند قضاة نه^{۱۴} همه سیاه است ؟ دوات حضرت^{۱۵} پادشاه روزگار ، و سر قلم گوهر بارش نه پیرایه سیاهی دارد ؟ جواهر سپید^{۱۶} در آب سیاه

- | | | |
|----------------|-----------------------------|--------------------|
| ۱ - س / خاك | ۲ - س / خاك | ۳ - س / ندارد |
| ۴ - س / + كه | ۵ - س / ندارد | ۶ - دیوان خاقانی . |
| ص ۱۳ | ۷ - س / بدوانید | ۸ - س / بر |
| ۹ - س / از | ۱۰ - س / + در حروف قرآن نگر | |
| ۱۱ - س / ندارد | ۱۲ - شا / ندارد | ۱۳ - س / + نه |

دریاست . کشتی حامله^۲ وار در سیاه^۳ آب آمن^۱ ترست . چهره^۴ با^۵ خال
 خوشتر . خال^۳ سیاه نکوتر^۶ از سپید . چون مردم^۷ چشم مردم روزگاری^۸ ،
 سیاه^۹ پوشت گردانند^{۱۰} . ستاره^{۱۱} معانی آخر الزمانی ، لباس^{۱۲} سیاه کنند . « اِذَا
 النُّجُومُ انْكَدَرَتْ » * . نه سواد^{۱۳} شب^{۱۴} حامل انوار ستارگان است ؟ سواد ،
 منبع اسرار ربوبیت است . « علیکم بالسَّوَادِ الْعَظِمِ » . محک^{۱۵} حقایق
 ۶ توی ، سیاه^{۱۶} رنگ^{۱۷} بهتری . بلال دعوتی^{۱۸} . حضرت رسول الله را از سیاهی
 نگزید . لعاب^{۱۹} گوزنان سپید باشد و به هیچ کار نیاید . خون آهوان سیاه
 شود و هم در زلف آهو چشمان به کار برند . سخنان روحانی مزاج را به رنگ^{۲۰}
 ۹ سیاه حروف صید توان^{۲۱} کرد . آب حیوان و یاقوت^{۲۲} رخشان در^{۲۳} ظلمات است .
 ناخن^{۲۴} سیاه^{۲۵} معشوق ، انگشت^{۲۶} نمای است نه انگشت^{۲۷} کش . لطافت^{۲۸} معنی در
 سیاهی خط دیران است ، معنی ملاحه در خط^{۲۹} سیاه^{۳۰} رومیان^{۳۱} سپید^{۳۲} روی ،
 ۱۲ وفا در سیاهی چهره^{۳۳} حبشیان^{۳۴} . اگر نه از روی سپید^{۳۵} ترکان وفا نخیزد .
 دریا^{۳۶} با^{۳۷} نفس خویش^{۳۸} سلطان با سیاست است ، او را دوبنده : جوهر و
 عنبر^{۳۹} . جوهر که سپید روی است ، در آب^{۴۰} سیاهش^{۴۱} نهفته می دارد ؛ و
 ۱۵ عنبر ، که سیاه^{۴۲} فام^{۴۳} است ، بر تارک^{۴۴} سرش جای می سازد . اگر چه بر پلاس^{۴۵}

۱ - س / ایمن	۲ - س / ندارد	۳ - س / خاک
۴ - س / نیکوتر	۵ - س / مردمک	۶ - س / روزگار که
۷ - س / گردانید	۸ - س / است	۹ - س / محل
۱۰ - س / دعوت	۱۱ - س / نتوان	۱۲ - س / + سیاهی
۱۳ - شا / بتان	۱۴ - شا / حبشان	۱۵ - س / ندارد
۱۶ - شا / به	۱۷ - س / خود	۱۸ - س / + اند
۱۹ - س / آتش	۲۰ - س / ندارد	۲۱ - س / پا

مصیبت نشسته‌ای ، دل را لباس مصیبت زای در پوش . به صابری کوش^۱ ،
 که مومیاء^۲ این شکستگی^۳ و مرهم این خستگی ، بقای دولت ماست . خادم
 به جواب^۴ با صورت خیال مقدس حضرت علیاء می گوید : ای پیکر روح^۵
 مشفق ، ای چهره عقل متفق^۶ ، وی ذات نفس مفلک^۷ ، وی^۸ ، شمع مجلس^۹
 روحانی ، ای حرز^{۱۰} مونس خاقانی ، من خادم را معذور دار که جگر کفیده‌ام ،
 دل^{۱۱} شمشیده‌ام ، عقل^{۱۲} رمیده‌ام . به مصیبتی سوخته‌ام ، که اگر همه آدمیان^{۱۳}
 عیسی مریم شوند ، و همه بنانها تریاق اعظم گردد ، ره فرا مداوات این درد
 نتوانند^{۱۴} برد . (۹۸ ب) اگر شکل بی حرمتی بینی ، محوگردان که مصیبت^{۱۵}
 زده به دیوانگان ماند ؛ و عقلا را بر دیوانه^{۱۶} قلم نیست . نه که مصیبت امروز^{۱۷}
 دارم ، بل که تا بر سر آمده خسروان و افسر بخش سروزان ، شروانشاه
 منوچهر ، قدس الله روحه ، سر در نقاب خاک کشیده است ، من خادم ، تازه
 تازه در مصیبتیم . اگر در ماقبل حال خرده ای رفت ، نباید گرفت ، که هم^{۱۸}
 مصاب بودم . نبینی که به هر شامگاه که آن شاهد غزه^{۱۹} زن ، که آفتاب
 است ، چون در خفقان افتد ، یرقان پدید آورد ، مصروع شود ، از سر کوه
 در بن دریا افتد . کفن مزعفرش در پوشند ، به چشمه گرم غسلش بر آورند ،^{۲۰}
 در حفره مغرب نهند . فلک چکند ؟ میاه در کند . صد هزار قطره اشک ،
 یعنی ستارگان بر چهره پدید آورد^{۲۱} . از یک سو دف سیمین می نماید ، که این
 ماهتاب است ؛ از دیگر سو زوبین زرین روین^{۲۲} می اندازد ، که این شهاب^{۲۳}
 است . نابینای حس برین عمل خندد . اما عاقل^{۲۴} چه گوید ؟ گوید : معذورش

۳ - شا / شکستی

۲ - س / موسیایی

۱ - س / بکوش

۶ - س / ای

۵ - شا / متفق

۴ - س / خواب

۹ - شا / نتوان

۸ - س / + و

۷ - س / ندارد

۱۱ - س / از « مصروع شود... » ندارد

۱۰ - س / دیوانگان

۱۳ - س / عقل

۱۲ - س / ندارد

دارید، که مصیبت رسیده را سامان رسم و عادت نباشد. مصاب را عقل زایل بود، خلل بر دماغ مستولی باشد، حال متلون نماید. مع طول القصه. امروز در ظهور چنین^۱ واقعه صاعقه^۲ آمیز، که کشتی شکافت^۳، صبر^۴ خاطر^۵ خادم را قطعاً ممکن نیست که هرگز دل دهد روی^۶ به صقع شروان آوردن؛ و یا طاقت آنش باشد که این^۷ دودمان را بی آن یگانه ملت و فرزانه دولت ببند. اگر پادشاه روزگار و خسرو آموزگار، که بهره ده نصرت بهرامیان و سامان نه دولت سامانیان است ببند، که چهره مخدرات اسرار بی نقاب شباهت بیناد^۸، آن پیر فرتوت روز فرو رفته^۹ دعاگوی را که پرورده^{۱۰} نزل نعمت و برآورده قبول رحمت حضرت علیاست، و امروز، حاشا الحضرت^{۱۱}. العلیا، دست فرسوده مفارقت عزیزان و پای سوده مصیبت نیک^{۱۲} مردان شده است، رخصت لطف و اجازت کرم فرماید، تا آن پیر دعاگو با آن دو سه طفل ناپرورده^{۱۳} و بر نا خورده به جانب اصغر الخدم آیند، مگر دل شکسته بسته خادم را تسلی روی نماید. و آنکه روزگار را نظر حسنی بایستی، تا بدیدی که خادم در طرف هراقلم به طرف اقلام، چه دست برد^{۱۴} دعا و ثنا می نماید؛ و به ذکر خصایص بلقاسمی^{۱۵}، و خصال بوتربی، و اجتهاد سجادی، و صدق جعفری، و سریرت^{۱۶} کاظمی، که حضرت علیا را داده داده اند، بر جان حاتم، و ذات نعمان، و همت معن^{۱۷}، و جبلت^{۱۸} سیف چه تشنیه می زند؛ و فضل (۹۹ الف) ربیع و جعفر برمک را چه تهجین

- | | | |
|-----------------|---------------------|----------------|
| ۱ - س / این | ۲ - س / شکاف است | ۳ - شا / + و |
| ۴ - شا / ندارد | ۵ - شا / + خادم را | ۶ - شا / ندارد |
| ۷ - س / ندارد | ۸ - شا / روز رفته | ۹ - س / پرورده |
| ۱۰ - س / للحضرت | ۱۱ - س / ناز پرورده | ۱۲ - س / |
| دست برده | ۱۳ - س / بوالقاسمی | ۱۴ - س / سیرت |
| ۱۵ - س / معز | ۱۶ - س / صلت | |

می آغازد؛ و بلبلِ مدایح را بر درختِ سمعها چگونه می نشاند؛ و خطیبِ ثنا را
بر منبرِ زبانه‌ها چگونه بر می آورد. ان شاء الله تعالی^۱، زندگانی حضرتِ علیا در
کمالِ اریحیتِ گستری و اقبالِ رعیتِ پروری ابد الدهر باد^۲. و حسبنا الله -^۳
وحده ابد^۳.

۱ - س / از « ان شاء ... » ندارد

۲ - س / + و السلام

۳ - س / « و حسبنا ... » ندارد

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله عالم الاسرار^١ بارى الظلم ومبدى^٢ الانوار ومكور الليل على
 ٣ النهار، والصلاة على هادى الابرار الى الجنة ومنقذهم من النار محمد المصطفى
 وآله واصحابه^٣ الاخيار.

اما بعد

- ٦ الا اهدى الى الصدر الامام امام السادة الفرة الكرام
 ثناء بل تحيات لطافا كسك بل كارى بل مدام
 اين تحيت صادر است از حوالى حواريان^٥ حقيقت و مرعى مراعيان
 ٩ طريق^٦ و مشرب واردان عشق، و مطلب وافدان صدق . مربع سعادت
 عظمى^٧ و مرتع سلامت كبرى^٨، اغنى خانگاه^٩ معظم شيخ مقدس عثمان^{١٠} رفع-
 الله درجاته به مجلس اسمى و جناب اطهر سيد^{١١} امام اجل^{١٢} اظهار مكرم مرتضى،
 ١٢ شرف الدين، شمس الاسلام و المسلمين، نظام الايمة فى العالمين، قوام الملة،
 ناصح الامه، صدر السادة^{١٣} سيد الشريعة، مفتى^{١٤} الفريقين، كريم الطريقين،
 جلال المعالى، علم الهدى، سيد السادات الشرق والغرب، فخر آل رسول الله،
 ١٥ ابو الفتح^{١٥} محمد بن المطهر بن يعلى العلوى الهروى، كه در مدارج الناس ثلاثة

١ - س / + و	٢ - س / مبدع	٣ - س / صحبه
٤ - س / السيادة	٥ - س / + عشق	٦ - س / ندارد
٧ - س / خانگاه	٨ - س / ندارد	٩ - س / + اجل
١٠ - س / ندارد	١١ - س / السيادة	١٢ - س / مقتدى

١٣ - س / ابى الفتوح

بر پایه^۱ اوّل ملقّن علم ربّانی و حاوی عزّ دو جهانی باد .

خادم مخلص که مخلص^۱ یعنی بر ثناء مجلس اسمی کرده است ، هزار هزار سلام و خدمت بردست واردان عالم ارواح و قاصدان^۲ صباح و رواح^۳ می فرستد . دانم که یک یک بی^۴ واسطه^۵ حرف و زحمت صوت ایراد کنند . بالله که اشتیاق خادم به دریافت خدمت ، که سعاده الدارین بدان منوط است ، سر به اقصی الامد و المدی باز نهاده است ، و از گاه^۶ شفق تا وقت^۷ فلق در قلق می باشد^۸ که آیا^۹ کی خواهد بود که این چهره^{۱۰} گرد آلود را به^{۱۱} زمین بوس آن جناب مشک آلود کنم ؟ و این حدقه^{۱۲} مظلم را به ملاقات آن حضرت ، حدیقه^{۱۳} نور گردانم و احوال خادم از اقوال گویندگان^{۱۴} فرماید شنود ؟ ابرام نمی فرایم^{۱۵} . این قدر می گویم : سبحان الله ، طالعی^{۱۶} از طالع من شگفت تر همانا که بر ذروه^{۱۷} آسمان کس نشان نداده است . و حالی از حال من نادره تر زیر^{۱۸} شقه^{۱۹} فلک هم کس ندیده است . در جدول احکام و دفتر (۱۱۲ ب)^{۲۰} او هام^{۲۱} کس این شعوده صورت نبسته است که از روزگار بر سر من می گذرد . سالها به حیلت ، حلّیت جهد^{۲۲} بر خود بستم و خود را در بوته^{۲۳} ریاضت بگداختم ؛ چون نوبت بدان رسید که عیارم^{۲۴} خالص شد ، گفتم از من گوی^{۲۵} انگله^{۲۶} مخدرات قدس کنند . از قضاء صایغان تقدیر مرا حلقه^{۲۷} فرج بغال^{۲۸} و نعل حمیر ساختند . تدبیر^{۲۹} چیست ؟ مرحبا بقضاء الله . خود در طریق طریقت

- | | | |
|----------------------------|-----------------|------------------|
| ۱ - شا / « که مخلص » ندارد | ۲ - س / مقاصدان | ۳ - س / |
| ندارد | ۴ - س / پگاه | ۵ - س / گاه |
| ۶ - س / « که آیا » ندارد | ۷ - س / بر | ۸ - س / آیندگان |
| ۹ - س / نمی افزایم | ۱۰ - س / طالع | ۱۱ - س / بر |
| ۱۲ - شا / ندارد | ۱۳ - س / جهل | ۱۴ - س / عیار من |
| ۱۵ - س / بغل | ۱۶ - س / تقدیر | |

- مهم محققان این است که از سرِ ارادتِ خویش^۱ برخیزند، و همه تن سپر شوند زخمِ مشیتِ ازلی را. و اگرچه جماعتی چنین می دانند که عهاد عهد^۲ درآمد و خارستانِ خادم را به نمِ نما بخش گلستان گردانید، و نکباء نکبات باز عدم رفت، و قبولِ لطفِ شاه وزیدن گرفت، و همه روز در مربعِ ربعِ دولت مربع نشسته ام. این همه محالی ست معدوم، و^۳ گرفتم که موجود است، چون شمالی که شم آل، بل نسیم جمال از آن موسم جلال^۴ به مشامِ وقتِ خادم نمی رسد، پندارم که همه عالم صرصر آسمان^۵ شکاف است. و هر زمان هاتفِ غیب از پرده^۶ دل^۷ آوازی دهد که: سلام علیک^۸ ای حسّان العجم، صبیحک الله ای خاقانی، مرحبا بک ای حقایق، خوش باش. دولتی را که روی به تو نهاده است، پشت پای مزین. شرفی را که خدای به تو داده است، از دست مده^۹. باز تمنای عزلت می کنی، مکن^{۱۰}. در صحراء وحشت چون وحش رمیده مباش، آرمیده باش. اکنون باری روزگار، همه کسر ها را جبر کرد و همه بجراحتها را قصاص فرمود و همه^{۱۱} خون^{۱۲} ریزها را دبت داد. از چاهِ بلیت به مصرِ امنیت رسیده ای. از غارِ عنا به یثربِ عنایت آمده ای. مدتِ سیفا در گذشت، نوبت^{۱۳} شفا رسید. نارِ آفت به نورِ رفت بدل شد. دگر چه خواهی؟ نه بر اوج قبول چون آسمان^{۱۴} کلاه زر کشیده یافته ای؟ نه بر آسمان اقبال چون آفتاب، لباس نسیم^{۱۵} پوشیده ای؟ نه بر افق مراد چون ماه، ادهم زیرِ ران آورده ای؟ نه در بحر مکارم چون ماهی درم^{۱۶} دار شده ای؟

۱ - س / خود	۲ - س / + من	۳ - س / + وقتی
۴ - س / « به مشام وقت » ندارد	۵ - س / « از پرده دل » ندارد	
۶ - س / علیکم	۷ - س / منه	۸ - س / ندارد
۹ - س / ندارد	۱۰ - س / ندارد	۱۱ - س / + زیر
۱۲ - س / فتح		

اکنون چون اصدف دست و پای بریده مباش. آیت «فَاَلْتَقَمَتُ الْحَوْتَ» *
 در شأن خود مبین. خط نه ای^۲، نقطه ای^۳، بر کران مشو، در میان آی. رخ
 نه ای، شاهی؛ گوشه مگزن، در صدر نشین. تاج مباش که بر سر نشینی^۳
 و نشانه گاهِ نظرها شوی که چشم زخمت رسد. نعل مشو که زیر دست و
 پای باشی، و آخر سوده و فرسوده گردی. چون کمر، میان گزین، تا به -
 جواهرت بیارایند. خصمان (۱۱۳ الف) داری، «صُمُّ بَكْمُ عُمَى» ***^۶
 صفت ذاتِ ایشان. سیابِ غوایت^۶ در گوش کرده، زبان به تیغِ جهالت
 بریده^۷، میلِ عمایت در دیده کشیده^۸. جهد کن که دشمن کام نشوی، که
 مناجات هرون است. «لَا تُشْمِتْ بِيَیَیْ الْأَعْدَاءَ» ***^۹. خاصه که حق^۹
 والدین، دین است، و آن دو پیر^{۱۰} افرتوت را نظر به جانب توست. منتظر اند که
 از قافله بخت تو بانگِ جرسی^{۱۰} یا گرد فرسی^{۱۱} بدیشان رسد. قدر آن پیران
 بدان. دل مجروح ایشان نگه دار^{۱۲}. حقوق بشناس. از حقوق بهراس. آفتاب^{۱۲}
 حیوتشان به سر کوه رسیده است. چراغِ دولت بر افروز تا تابشی بدیشان
 رسد. کشت^{۱۳} عمرشان از گشتِ روزگار به یوم الحصاد نزدیک است. محاب
 اقبال متصاعد گردان. رشی و طلی ازیشان دریغ مدار. عاقلی عاق مباش. ۱۵

۱ - س / ندارد	۲ - س / + تو چون	۳ - شا / + نه
۴ - س / ندارد	۵ - س / + را	۶ - س / غوایب
۷ - س / از «زبان به تیغ ...» ندارد	۸ - س / + زبان به تیغ جهالت	
بریده	۹ - شا / دبیر ؟	۱۰ - س / جرس
۱۱ - س / فرس		
۱۲ - س / نگاهدار	۱۳ - س / که شب	

*** - سورة بقره (۲)، آیه ۱۷ یا

*** - سورة الصافات (۳۷)، آیه ۱۴۲

*** - سورة اعراف (۷)، آیه ۱۴۹

مذّبری مدبر مشو. بهین فرزندی، فروزندی^۱ بنمای^۲. مهن^۳ خلقی، بو-
 خلاقی مکن. گفتم: ای خطیب مفلق و طیب مشفق^۴، یدین مواعظ که
 ۳ رانده ای^۵ و این جواهر که فشانده ای^۶، حق به دست تست. اما اینجا یک^۷
 دقیقه^۸ هست. دولتی که اوّل^۹ دَوّ و آخر^{۱۰} لت است، بدو چه خرّم باشم^{۱۱}؟
 مرا که دل در کل آه مُحرق است، کلاه^{۱۲} مغرق چه کنم؟ سینه چون نسج
 ۶ عنکبوت شکافته ام، نسج را کجا برم؟ این لاشه^{۱۳} گلین^{۱۴} لاشی سم خواهد
 افکند، مرکوب رهوار^{۱۵} چون تازم؟ کیسه عمر از نقد حیوة لاغر خواهد
 شد، نقش درم قبله چون سازم؟ همان کُنج عزلت به، که گنج عزّت
 ۹ دنیا را مار گزنده بر سر است. همان راه نفرت به، که نفر اشرار بر نفس
 اشراف مستولی^{۱۶} است؛ و همان عطش و جگر تفته ای^{۱۷} به، که در بحر مکارم
 حضرت از نهنگان آمن^{۱۸} نه ام. و اینک از علامات دولت شناسی بزرگتر
 ۱۲ مضرتی که ظاهر شده است، این است که امسال^{۱۹} از خدمت رکاب سید
 امام مطلق، شُحن الله جنابه بالحسنات باز ماندم. آخر در صحبت آن کعبه
 سعادت و قبله سیادت به خدمت کعبه، که قبله اسلام است، رسیده بودی.
 ۱۵ بازین همه تراکم عوایق و تراحم بوابق، از فضل الهی امید^{۲۰} دارم که
 چون مهد اقبال و موبد دولت شرف الدّینی از ذروه شام درآید، خادم به-
 مدینه السّلام رسیده باشد، ان شاء الله تعالی^{۲۱}. والله قادر علی ان یطیل بقاءه

۱ - س / فروزندی	۲ - س / منمای	۳ - س / مهتر
۴ - شا / + که	۵ - س / راندی	۶ - س / فشانندی
۷ - س / ندارد	۸ - س / دقیقه ای	۹ - س / + او
۱۰ - س / + او	۱۱ - س / باشی	۱۲ - س / کلاه مکرر آمده
است	۱۳ - س / ندارد	۱۴ - س / راهوار
مستولی	۱۶ - س / تفته	۱۷ - س / ایمن
ندارد	۱۹ - س / + می	۲۰ - س / «ان شاء...» ندارد

و یزید سناء^۱ و یدیم علاء^۲ و پیید اعداء^۳. و الحمد لله خالق الخلق، و-
 الصلوة علی الهادی الی الحق محمد المصطفی، سید الوری و آله و اصحابه نجوم
 الهدی^۴. حسینا الله وحده ابدًا. و الصلوة علی نبیّه المصطفی و آله جدًّا^۵. ۳

۱ - س / ثناؤه ۲ - س / و نبیل به ۳ - س / « پیید ... » ندارد
 ۴ - س / + و السلام ۵ - س / از « حسینا ... » ندارد

الى امام ظهير الدين الواعظ

بسم الله الرحمن الرحيم

- ٣ لو لا مكاثرة الخطوب وبخنتها من جانبي لكنت من حاجاتي^١
 عيّن الله ويمين الله اعني^٢ الحجر الاسود^٣ والبيضة الغراء والغرة البيضاء
 للكعبة^٤ العلياء والحظيرة الشما عظم الله قدرها^٥ ، كز انفاس صاعده مجلس
 مقدس^٦ خواجه امام اجل^٧ ، اعز مبعجل^٨ ، اغر محجل^٩ ، حبر احبار ، بحر
 زخار ، عالم محق^{١٠} محقق^{١١} ، متقن مبرهن مدقق ، ظهير الدين ، شيخ الاسلام
 والمسلمين ، صفوة الخلفاء المهتدين^{١٢} ، قدوة ائمة الايام^{١٣} ، علامة العلماء الاعلام ،
 ناصر اعلام الشريعة ، مشيد اركان الحقيقة ، الداعي الى الحق^{١٤} ، بدر^{١٥} كواكب
 الفرق ، سلطان الفضل و صارم نجدته ، برهان الشرع و ابن بجدته^{١٦} ، مجد المعالي
 لا زالت معالي ايامه زاهره بجيس اللبالي^{١٧} به واسطه خامه مشكك^{١٨} پاش^{١٩} ،
 ١٢ كه ناهه^{٢٠} گشای عجایب اعجاز است ، بر كهتر مخلص چندان افاضت اريحيات و
 اضافت تحيات ، نظما و نثرا ، فرموده است^{٢١} ، كه كهتر از خجلت آن نواضر
 ايادی با حواضر و بوادی در محاضر و نوادی صبح^{٢٢} وار ، سرد نفس و شفق^{٢٣} .

١ - س / از « الى الامام ... » ندارد ٢ - س / يعني ٣ - س /
 حجر الاسود ٤ - س / والكعبة ٥ - س / قدرها
 ٦ - چا / مقتدایي ٧ - س / المهديين ٨ - س / الانام
 ٩ - س / « الحق » ندارد ١٠ - س / ندارد ١١ - س / از « برهان -
 الشرع ... » ندارد ١٢ - س / + باين ١٣ - س / از « به -
 واسطه ... » ندارد ١٤ - س / « است » ندارد

آسا سرخ روی مانده است .

ترکنی الیوم فی خجلة اموت مرارا واجبی مرارا

- ۳ و اگر کهنتر را بر ذخایر و مخایر^۱ دست رسیدی ، و بر دفاین و خزاین
قدرت داشتی ، در مقابله آن غرایب و غرر و دراری و درر ، که مجلس
مقدس^۲ به کرات از انامل بحر آثار و خامه گهر بار روان فرموده است ،
گردانیدن خواستی ، که زربفت فضفاض آفتاب و فضا فیاض ماهتاب ،
و عقود جوزا و عقود ثریا ، و سه ارواح خزانه حیوة^۳ و چهار اجساد
کان^۴ استقصات ، و کبریت احمر و کیمیاء اکبر ، و اکسیر گنج اکاسره و
در تقاصیر قیاصره و جواهر جبین جبابره ، به مجلس مقدس^۵ هدیه فرستادی ؛
و درین^۶ انبساط خویشان^۷ را هم تشویر زده و خجلاسار شناختی ؛ و در حقوق
خدمات گزاردن^۸ « غَبِضُ^۹ مِنْ فَبِضْ » دانستی ؛ و از جناب مجد
مجلس مقدس^{۱۰} تمهید عذر در خواستی . مع ما که معمّا گشای حقایق را^{۱۱}
در شیوة^{۱۲} معنی ازو عذر باید خواست . اما شکل تفرق احوال من کهنتر
بر مجلس مقدس^{۱۳} پوشیده نیست . ان فی الغربة کلّ غربی و غرب کلّ
مضییء من شرقی و غربی و انیاب النوایب قصمتنی و احزاب الحوازب^{۱۴}
قصمتنی و خیول الرزایا نهبت طرافی و تلادی و سیول البلایا قلعتنی من
من اطرافی و بلادی ، فیتی خال کمسجد عایشة فی التنعیم من النعیم^{۱۵} .

۱ - س / ذخایر مخایر . شاید : اخایر ۲ - س / مقتدی ۳ - س /

ندارد ۴ - س / ندارد ۵ - س / با ۶ - س / ندارد

۷ - س / مقتدی را ۸ - س / در آن ۹ - س / خود

۱۰ - س / گذاردنی ۱۱ - س / غیض ۱۲ - س / مقتدی

۱۳ - شا / از « تمهید عذر در خواستی ... » ندارد ۱۴ - س / اضراب الحوادث

۱۵ - س / « من النعیم » ندارد

صفر کدار ابی بکر الربابی من کل^۱ (۱۲۷ الف) شقص جسیم ، و الکف^۲
فارغة کفوادم^۳ موسی من النقود التي تشبه باللون لا غیر غیار اليهود . لان^۴
طباع الکرام قد فضت^۵ و نفس الکرم^۶ قد فاظت و المرؤة حاشاه ماتت فی-
الدنیا فمن یغزیها^۷ ام من یبکی علیها و یرثها .

صبح کرم و وفا فرو شد خاقانی ازین دو جنس کم جوی^۸
پای از طلب کرم فرو بند دست از صفت وفا فرو شوی
شو تغزیت کرم همی دار رو مرثیت وفا همی گوی^۹ .

و هذا غبن منوط بیوم التغابن ، و فصل لا ینقضى^{۱۰} الى یوم الفصل .
کهرت بارقت حال و قلت^{۱۱} ذات الید^{۱۲} به چنین جهد المقل که دلالت کند
بر تجاسر حرکة المذبحی^{۱۳} نمود . اگر مجلس مقدس تمهید عذر فرماید ، فذاک
من فضله الباهر و آلاماء العذر مطلول کدم العذر
و عذری اقرار بان لیس لی عذر . ۱۲

اطایب سعادات آسمانی و رغایب کرامات ربانی بر جناب مجد مجلس
مقدس^{۱۴} امامی ، عالمی ، ظهیر الدینی ، مظهر الحقایق^{۱۵} ، ابد الدهر وارد و
فایض باد . بحیب الله المختار و آله الابرار^{۱۶} . حسبنا الله وحده ابدا و الصلوة
علی محمد و آله جد^{۱۷} . ۱۵

- | | | |
|---------------------|--|---|
| ۱ - در متن مکرر است | ۲ - س / فطت | ۳ - س / اللثام |
| ۴ - س / یغریها | ۵ - دیوان / کم گوی . | ۶ - دیوان خاقانی . ص |
| ۹۳۳ | ۷ - س / لا یقضى | ۸ - س / یاد وقت و |
| + | ۹ - س / | ۱۰ - س / |
| طفلان | ۱۰ - س / « ذات الید » ندارد | ۱۱ - س / « المذبحی » |
| ندارد | ۱۲ - س / مقتدی | ۱۳ - س / از « اماسی عالمی ... » ندارد |
| ۱۴ - س / + و السلام | ۱۵ - از « وحسینا ... » ندارد . در دنبال آن | نامہ ای است کہ بہ عماد الدین نوشته شده است و نا دانسته بدین نامہ پیوستہ اند . |
| رک . | « نامہ های خاقانی . ص ۱۵۰ . ببعد . | |

*...

... که چنین نهالی را به نهل و علل در شاداب مکرمت تربیت

- دهد، که امثال این ثمرات ثنا بر تواند داد. و چون به حضرت پادشاه باز - ۳
گشتند، حالی و ساعتی پادشاه فرمود که آن مبلغ هزار دینار قرض خدمتگار،
که به بغداد برگرفته بود، بی آگاهی خدمتگار بگزارند. و نزلِ روان و
مواهبِ گران با استر و طوق و سر افسار و زینِ زر، و قصب و اطلس و غلام - ۶
به خدمتگار فرستادند، و فرمود که اگر دوسه ماه درنگ سازد تا سورتِ
سرما بشکند، بزرگی را به حکم رسالت نامزد کنیم به جانب سلطان صلاح -
الدین، که فلانی آرزوی سفر قدس می دارد. اگر صلاح الدین را صلاح رفته - ۹
باشد و سامانِ مصلحت ببندد، بفرماییم تا عدت و اهبت راه بسازند، و ترا
گسیل کنیم. و الا نفس خویش را در ورطه آفت و مخافت نشاید افگندن.
«وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» * و غرض خدمتگار از عرض - ۱۲
این حال نه جاه خویش نمودن است، اما شکر چنان ملکی کریم به درگاه
چنین ملکی رحیم توان فرستاد، و سپاس چشمه زلال با دریا توان گفت. چه
مددی که چشمه را زیر زمین می رسد، از زکاة دریا تواند بود. و عادت است - ۱۵
که هر بامداد قطره زاله صبحدمی را سبزه بر سر گرفته می دارد، تا بر سر -
خیل کواکب عرض می دهد. امروز سر خیل کوکبه ملوک دنیا، که سعادت
کوکب شعری دارد، خاقانِ اعظم است، نصره الله تعالی. اظهاری که رفت، - ۱۸

* - این نامه در نسخه «شا» بی آغاز است.

* - سورة بقره (۲)، آیه ۱۹۱

از اینجا بود، نه از وجهی دیگر. علی الجمله خدمتگزار از خجالت این انعام و مواهب خسروانه بی‌دستوری، از ظاهرِ موصل رحلت کرد، و به ده روز به دیهی از نواحی تبریز رسید^۱، بر عزیمت آنکه یکم زمستان اینجا توقف سازد. چون فصل بهار جهان را حلیت اعتدال بر بندد، به سفر قدس رود. چه فرض عین است اتمام نذری که در حضرتِ کعبه رفته بود. چون از آمدن خدمتگار خبر یافتند، ولایه و امرا و قضاة و کبرا تجشّم نمودند و پیامدند، و بر خدمتگار حکم کردند که به شهر باید آمدن و مصاهرت کردن با متّصلان خواجه امام مهذب الدین، محبوب بن الوحید، که خدمتگار و خدمتگار زاده درگاه معلّی است، اعلاّه الله. و خدمتگار به هر خطّه که می‌رسید، بزرگان حکم عنیف می‌کردند، و هیچ‌گونه قرارگاه همت و قدمگاه نیات به مرکز ثبات نمی‌انجامید، تا^۲ اکنون اگر چه تجدید فراش^۳، فرح شهر و ترح دهر ۱۲ (۹۱ ب) گفته اند، امّا بر شارع سنّت دوشارع مرسل، کلیم و حبیب، علیهما السّلام^۴، رفتنی بود، که جهت صفورا و خدیجه شبانی و شتربانی کرده اند.

۱۵ موسی از بهر صفورا کند آتش خواهی

و آن شبانیش هم از بهر صفورا بینند^۵.

و همانا که نزول خدمتگار^۶ به تبریز، تاریخ فرخی تواند بود، که

۱۸ بر عقیب^۷ نزول او همی^۸ ناگهان سعادت بخش مثال و دولت رسان توقیع و

۱ - متن / رسد ۲ - ارمغان (شماره ۱ و ۲ سال ۶ و شماره ۸ سال ۱۶) از

اینجا آغاز می‌شود، و نیز «نامه‌های خاقانی». ص ۱۵۶

۳ - ارم / + را ۴ - ارم / «علیهما...» ندارد ۵ - دیوان خاقانی.

ص ۱۰۰ ۶ - ارم / بنده ۷ - ارم / عقب ۸ - ارم (۶) /

«او همی» ندارد

حیوة^۱ پیوند آثار^۲ انامل جهاننداری ابد الله نصره در صحبت^۳ سپاه سالار اجل^۴
اکرم محترم مومن ممکن^۵ نسیب، اصیل الدین، سابق الدولة، بهجة الحضرة،
اختیار الملوك و السلاطین، مقدم الکبرا، مجد الخواص، ادام الله سعادت^۶
به خدمتگار^۷ برسید. و اصیل الدین^۸ تحمیلات^۹ لفظ اعلى را^{۱۰} به شیرین^{۱۱} تر^{۱۲}
عبارتی ایراد کرد، و خدمتگار^{۱۳} توقیع^{۱۴} عالی را^{۱۵}، که حجر الاسود است
کافه اسلام را، استلام کرد و بوسه داد^{۱۶}؛ و چند سطر معبر^{۱۷}، که نقوش^{۱۸}
انامل جهاننداری است، چون^{۱۹} رداء کبریا و جبل الله المتین و استار بیت الله
الحرام در دیده و دل مالید؛ و هر حرفی را مهر کتف مصطفوی و نقش
خاتم سلیمانی پنداشت، بل که نقش ید الله و مهر اصابع الرحمن گمان برد.^{۲۰}
که «کَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْاِيْمَانَ»* از آن عبارت آید. و اگر چه این
تشریف خادم پروری، بالای اندازه قدر خویش دید، و خاطر را^{۲۱} از
غایت شادمانی دهشتی^{۲۲} حاصل یافت^{۲۳}، بر خاطر گذشت.^{۲۴}

آری به شکستگان بی جاه تشریف چنین دهد چنان شاه

- ۱ - ارم (۶) / + انگیز ۲ - ارم (۱۶) / «پیوند آثار» ندارد
۳ - ارم (۱۶، ۶) / + فلان به بنده ۴ - ارم (۱۶، ۶) / از «سپاه سالار...»
ندارد ۵ - ارم (۱۶، ۶) / رسید ۶ - ارم (۱۶، ۶) / ندارد
۷ - ارم (۶) / جملات لطایف . ارم (۱۶) / بر تحمیلات لطایف
۸ - ارم (۱۶، ۶) / «لفظ اعلى را» ندارد ۹ - ارم (۱۶) / به شیرین ترین
۱۰ - ارم (۱۶، ۶) / بنده ۱۱ - ارم (۱۶، ۶) / معلى ۱۲ - ارم
(۱۶، ۶) / «و بوسه داد» ندارد ۱۳ - ارم (۱۶، ۶) / معتبر
۱۴ - ارم شا / + به ۱۵ - ارم (۱۶) / ندارد ۱۶ - ارم /
(۱۶، ۶) دهشت ۱۷ - ارم (۱۶) / + و

نعم^۱ از بواعث کرم جهانداران^۲ امثال این تشریفات^۳، بدیع و
بعید نیست. چه^۴ خوانده آمده است که ملک اسکندر به ارسطو، و شاه
۳ انوشیروان^۵ به بزرگمهر^۶، و سید العرب نعمان به نابغه، هر وقت بی واسطه^۷
دبیر خاصه^۸، به خط خویش^۹ مکاتبات فرستادندی. و مصطفی علیه السلام^{۱۰}،
علی مرتضی را نامه فرمود نبشتن به مشرک^{۱۱} روم: «من محمد رسول الله الى
۶ هرقل عظیم^{۱۲} الروم، اسلم تسلم». و حقیقت است که علی مرتضی دست
مصطفی^{۱۳} بود، که نیابت قلم و شمشیر داشت. و هم علی به سهل حنیف، و
معاویه به احنف قیس، و عبد الملک مروان به حجاج یوسف، بیشتر ملطقات
۹ به خط خویش نوشتندی. و قابوس^{۱۴} و شمشیر به بوالعباس غامی، و مامون^{۱۵}
خوارزمشاه به ثعالبی، در سوانح حالات، نیم شبها به خط خویش رقعہ
فرستادندی. (۹۲ الف) و همچون ملک سعید شهید، فربرز، رحمة الله رحمة
۱۲ واسعة چند رساله به خط خویش فرستاده است به قاضی امام سیمگر و حکیم
خلیفه. و هنوز آن نوشته ها در شروان یادگار مانده است. و امسال خدمتگار
به بغداد رقعہ ای دید که امیر المؤمنین المستضیء بالله به خط خویش نوشته بود
۱۵ به ابن العطار، که پدید آورده دولت این عهد است. اگر خدایگان ملک
رحیم، ضاعف الله جلاله به ابن النجار، که خدمتگار حضرت است و
سی ساله حقوق خدمت دارد، تشریفی به خط اعلی فرستد، مستبدع و مستنکر^{۱۶}

- | | | |
|--|--------------------------------------|------------------|
| ۱- ارم (۱۶، ۶) ندارد | ۲- ارم (۱۶، ۶) / جهانداری | ۳- ارم |
| (۱۶، ۶) تشریف | ۴- ارم (۱۶) / چو | ۵- ارم (۱۶، ۶) / |
| انوشیروان | ۶- ارم (۶) ندارد. ارم (۱۶) / بزرگمهر | ۸- ارم |
| (۱۶، ۶) / ندارد | ۸- ارم (۱۶) / + سر | ۹- ارم (۱۶، ۶) / |
| صلی الله علیه وسلم | ۱۰- ارم (۱۶، ۶) / قیصر | ۱۱- ارم (۶)، |
| ندارد | ۱۲- ارم (۱۶، ۶) / + علیه السلام | ۱۳- ارم |
| (۱۶، ۶) / از «عبد الملک مروان ...» ندارد | ۱۴- ارم (۱۶) / + و | |
| ۱۵- ارم (۱۶، ۶) / از «و همچون ملک ...» ندارد | | |

ندارند، که جهانیان را میان ابن العطار و ابن النجار فرق و تفاوت معلوم است و مصوّر، و السّلام.

- خدمتگار پیش حضرت آسمان^۱ مرتبت ثانیاً زمین می بوسد، و چون ۳ آفتاب به خاک باز می غلتد و تمهید عذر در می خواهد به تقصیر خدمت. چه درین مدت به خدمت درگاه عالی، اعلاه الله تعالی، نمی تواند پیوستن، به چند سبب: یکی آنکه محافظت می باید نمودن بر نندری که در حضرت کعبه ۶ به جهت سفر قدس رفته است، و چند سبب خفی هست، باز نمودن آن مسماع عالیّه جهاننداری را ملّت بشاره^۲ و بشری ابرام افزایش. و دیگر که به تبریز بنگاهی لوریانه می باید ساختن که سبب کفاف و کفایت عیال باشد. اگر چه ۹ خدمتگار به تبریز اقامت نسازد و دیگر، خدمتگار توسن^۳ طبع و وحشی^۴ نهاد شده است و با غربت الفت گرفته و پریشانی حال اختیار کرده، ازو جمعیت چشم نتوان داشت. و مرکب توسن را که ریاضت نپذیرد، به مربوط ندارند، ۱۲ به مرغزار فرستند. و یوز شکاری را کز کار باز افتد، طعم ندهند و قلاده^۵ زرین بستانند و رها کنند. و باز سپید را که شکار نتواند کرد، قید و سباق باز گیرند و دست باز دارند. یمین الله که این مثال، صورت حال خدمتگار ۱۵ تواند بود^۱. و خدمتگار^۲ از قرب مجاورت حضرت علیاء^۳ اعلاه الله^۴ اگر هزار فرسنگ^۶ به^۷ بعد مسافت دور افتد، همان داعی صادق و مرید عاشق باشد. چنانکه در صدق خدمتگاری و خلوص دولتخواهی انگشت^۸ نمای^۹

۱ - ارم (۱۶، ۶) / از « ندارند که جهانیان ... » ندارد

۲ - ارم (۱۶، ۶) / بنده ۳ - ارم (۱۶، ۶) / اعلی

۴ - ارم (۱۶، ۶) / « اعلاه الله » ندارد ۵ - ارم (۶) / + صد. ارم

(۱۶) + بیش از فرسنگها ۶ - ارم (۱۶) / « هزار فرسنگ » ندارد

۷ - ارم (۱۶، ۶) / ندارد ۸ - ارم (۱۶، ۶) / از « چنانکه در ... » ندارد

- بود نه انگشت کش^۱. اگر در حضور، سلمان محبت^۲ و حسان مدحت بود، در غیبت، اویس خلعت خواهد بود تا نفس آخر. و معلوم است که اویس
- ۳ هرگز^۳ زحمت حضور به حضرت^۴ مصطفوی علیه الصلوة والسلام^۵ نیاورد، و در قرن هم قرآن سنت مصطفی^۶ (۹۲ ب) بود، و به موافقت یک دندانی شریفش^۷، سی دندان خویش^۸ بشکست. و چه خدمت است که خدمتگار
- ۶ به حضور تواند کردن، به غیبت هزارچندان نکند^۹؟ حقیقت است که خدمت دعا و ثنا را به طرف دور دست نیکوتر توان گزاردن. و خطیب منابر دعا و منادی جواهر ثنا هر چه از دار ملک^{۱۰} پادشاه^{۱۱} دورتر افتد، بر فسحت و بسطت ملک پادشاه دلالت کند^{۱۲}. و این فصل در خدمتی که به خدیر معظم و ستر مکرّم، ملکه کبری، عصمة الدّینا و الدّین دام ظلّها نوشته آمده است، بلیغ تر افتادست. و از آنجا که غایت اخلاص خدمتگارست، در
- ۱۲ دوستداری و دولتمخواهی یقین می شمارد که^{۱۳} دعاء خالص ملک الاسلام، نصره الله تعالی^{۱۴} در غربت بهتر^{۱۵} تواند گفتن^{۱۶}. چه دعاء غریب کز اوطان خویش دور افتد، به مظان قبول نزدیکتر باشد^{۱۷}. قبول، قاید^{۱۸}، و استجاب^{۱۹}،
- ۱ - ارم (۱۶، ۶) / از «بود نه...» ندارد ۲ - ارم (۱۶، ۶) / خدمت
- ۳ - ارم (۱۶، ۶) / هرگز اویس ۴ - ارم (۱۶، ۶) / + مقدسه
- ۵ - ارم (۱۶، ۶) / «علیه الصلوة...» ندارد
- ۶ - ارم (۱۶، ۶) مصطفوی ۷ - ارم (۱۶، ۶) شریف
- ۸ - ارم (۱۶، ۶) / + به سنگ ۹ - ارم (۱۶، ۶) / از «و چه خدمت
- است...» ندارد ۱۰ - ارم (۱۶، ۶) / دار الملک ۱۱ - ارم
- (۱۶، ۶) / پادشاهی ۱۲ - ارم (۱۶) / کنند ۱۳ - ارم
- (۱۶، ۶) / از «و این فصل...» ندارد ۱۴ - ارم (۱۶، ۶) / از «ملک
- الاسلام...» ندارد ۱۵ - ارم (۱۶، ۶) / + از آن توان گفت
- ۱۶ - ارم (۱۶، ۶) / «تواند گفت» ندارد ۱۷ - ارم (۱۶) / + فایده
- ۱۸ - ارم (۱۶) / فایده ۱۹ - ارم (۱۶، ۶) / اجابت

ودیف^۱ دارد، ان شاء الله تعالی^۲. سعادتی که دستِ تصرّفات^۳ آفات^۴، اساسِ
 بسطت^۵ آن را رخنه نتواند کردن، و دولتی که غبارِ حادثات زه آب^۶ صفوة
 آن را تیره نتواند گردانیدن^۷، نثار و دثار^۸ روزگارِ همایونِ خدایگان^۹
 راستین، خسروِ زمان (و) زمین، ملک رحیم مشفق، مالک ملک المشرق،
 جلال الدنیا والدین، ملک الاسلام والمسلمین، ناصر الخلفاء المهتدین، تاج
 اعظم السلاطین، اقلیم گشای توران، دیهیم خدای ایران^{۱۰} باد، و ایزد تعالی^{۱۱}
 و تقدّس مراد بخش و کار ساز باد^{۱۲}، و عین الکمال از کمالِ سعادتِ جهاننداری
 مصروف و مدفوع. حسبنا الله وحده ابدا، والصلوة علی النبی محمد وآله
 جدّا^{۱۳}.

۹

- | | |
|---|-------------------------------------|
| ۱ - ارم (۱۶) / ندارد | ۲ - ارم (۱۶، ۶) / «ان شاء...» ندارد |
| ۳ - ارم (۱۶، ۶) / تصرف روزگار | ۴ - ارم (۱۶، ۶) ندارد |
| ۵ - ارم (۱۶، ۶) / ندارد | ۶ - ارم (۶) / نهاب |
| ۷ - ارم (۱۶، ۶) / گردانیدن | ۸ - ارم (۱۶، ۶) / ندارد |
| ۹ - ارم (۱۶، ۶) / از «ملک رحیم مشفق...» ندارد | ۱۰ - ارم (۱۶، ۶) ندارد |
| ۱۱ - ارم (۱۶، ۶) / از «ابدا والصلوة...» ندارد | |

در ممالک ابخاز به خدمت ملک الوزرا عزّ الدین نویسد

بسم الله الرحمن الرحيم

- ۳ زندگانی منصب بلند مجلس عالی صاحب اجل اعلم کبیر مطاع ،
صدر قوام ، بحر فقام ، سمیع اریحی ، موحد مهتدی ، مکرم موقر ، معظم
مظفر ، عزّ الدنیا و الدین ، مشید الاسلام و المسلمین ، نظام الدولتین ، قوام -
۶ الملّتین ، رضی الخلفاء المرضیین ، نجی اعظم السلاطین ، علامة العالم ، باقعة -
الام ، اکفی الکفاة و سیّد الکفاء ، مولی العفاة و مولی الوزرا ، عمدة السعادتین ،
عمدة الجلالین ، ملک صدور الدنیا ، ذو المناصب العلیا ، محیی المکارم ، صدر -
۹ المعالی در اکرام مکارم و اعالی ، و اصلاح احوال جهانیان و انجاح آمال
ربانیان سالیان ابد پیوند باد . و ذات مکرم ، که عقل مشخص و روح
مجسم است ، ذو الکفایتین پیشکارش زبید و ذوالریاستین ذوات را ابد الدهر
۱۲ بر وساده سیادت مستند سادات ، و سرآمدگان فضیلت (۷۳ ب) و هنر
به مکان منصب عالی سرافراز و مفتخر و پناه ور و مستظهر . و در کل
حالات ایزد تعالی کافی مهمّات و کافل مرادات ، بالنبی النّابه و آله و اصحابه .
۱۵ خادم سلام و خدمت از خلوص خلّت و سینه صفا پرورد و خاطر
صدق پیوند کما عهد بر دوام می فرستد ؛ و بردعاء اخلاص آمیز که تا
ذروه عیوق ذره ای عایق ندارد ، محافظت می نماید ؛ و جراید معالی را به -
۱۸ فهرست ثنای زاهر و دیباچه محامد فایح می طرازد ؛ و (به) دریافت غره زاهره
که زهرة الحیوة در غیبت آن زهر حیات را ماند ، نیازمندتر و متعطش تر از

آن است که منقطعان بیابان بریده به ظلال کعبه نجات بخش و زلال زمزم حیات رسان. و به حکم آنکه بر ادب تخفیف ملازمت نمودن از مفترضات خدمت است، تا اکنون عنان قلم کشیده داشته است. چه ارواح موثلفه را ۳ در میدان تعارف و مصافقات غبار تکلف در راه نیاید. و انگشت قلم گیر را به تیغ غیرت قلم کرده، تا به ابلائی خاطر و ترجمان زبان، اسرار دلهای مشتاقان بیرون ندهد. و اگرچه حاسه بصر از انوار لقاء باهر بهره انس نمی. ۶

یاود، حمد لله کز آثار مناقب عالم افروز کز جناب مجدد مجلس عالی می رسد، و مسموع خاص و عام و مذکور سام و حام می گردد، حاسه سمع متلذذ و مستانس است؛ و روضه دل به نسیم خیال بی خیلاء تازگی و استرواح یافته، ۹ و مشرب عذب مسرت باز دیده. و چون هر وقت متجدد آوازه بلند نامی از منصب بلند مجلس عالی حقه الله بالمعالی شایع می شود که در مناصب عدل پروری و فضل گستری چه ید بیضاء مکارم می نماید، و در افاضت ۱۲ انعام و اضافت اکرام و ادامت اریحیات بر ارزانیان، و اقامت مکرمات بر ربانیان چه دست برد الطاف می فرماید، یمین الله که خادم از غایت غبطت در کسوت وجود نمی گنجد، و از هم نفسان صدق که جلساء الله اند، دعای ۱۵ آسمان پیمای عرش فرسای در می خواهد، و جوار قدس ربوبیت استدامت آن نعمت می کند، لا زالت نعمته ولا شالت نعمته. چه به حقیقت دارندگان نعمت را بد؟ بعد از نعمت یافتگی، همت نعمت بخش داشتن نعمت دیگر ۱۸ است. از فضل ذو الجلال که کس به نهایت شکر آن نعمت نتواند رسیدن، و مناجات «رب اوزعنی ان اشکر نعمتک الّتی انعمت علیّ و علی والدی» از اینجاست. و امروز به فضل الله راس مال این دو نعمت، مجلس عالی را ۲۱ مرخص (۷۴ الف) و مهیاست، مبارک و مهتاباد. چه نصاب مالی کز آن

نصیب زکوة بیرون کرده شود، به اتفاق در ماند، و سبب برکاتِ نامیه و بلند نامی جاوید باشد، ان شاء الله تعالی. و هذا فصل لا ینقضى الی يوم الفصل.

۳ خادم در این مدتِ دراز آهنگِ غربت در کلنا الحالین سرّاً و ضرّاً و نعماً و باساً، و در جانبِ خیت و رجا و نکبت و رخا از تعرفِ احوالِ سعادت پیوندِ مجلسِ عالی فارغ و غافل نبودست. و چون اخبارِ سلوتِ رسان که

۶ مهیجِ ارتیاح و مبهجِ ارواح است بر دوام می رسیده است، به در افزایی اتساعِ جاه و ارتفاعِ پایگاه به غایت بنازیده است، و فوایح و قوارع جهت حفظ و کلاّت را آغازیده، و دعاءِ صدق^۱ آمیز رانده، و به خشوع هرچه

۹ تمامتر در طیّ مناجاتی که راکبِ ظهیر اللیالی است، قبول، قاید، و استجابت، ردیف آن، از جوارِ عزّت ذوالجلال در خواسته، که هجومِ عینِ الکمال از کمالِ منصبِ بلندِ مجلسِ عالی مصروف و مدفوع گرداند. و به حقیقت دعاء

۱۲ صادقان خدمت، که به آشوب هیچ غرضِ مشوب نگردد، رکنِ اعظم است دولت بلند دولت بلند نامان را. و هیچ روی کار دولت و پشتیبان^۱ عصمت و پیوندِ حیاة و عمادِ سعادات، چون امدادِ دعای حافظانِ حسن العهد و محسنان

۱۵ حفظ الغیب نیست، و اشارتِ نبوی علیه السلام به هر مصداق این معنی وارد است که گفت: «یا معاذ لا تنسانی بصالح دعائك». و آنکه درین اشارت، که اشارتِ الشهد از آن استعارت است، دقیقه لطیف تضمین است؛ چه

۱۸ حکم نمی کند که مرا فراموش مکن، می گوید که دانم که مرا فراموش نکنی. یا لله العجب. و بر رای انور روحه الله تعالی نهوشد، که خادم در بابِ صدق دوستی و یاد کردِ دوستان عهد، به اخلاص متفرد است. و با هیچ آشنا بناء

۲۱ مودّت بر اساسِ مماذقه نهاده^۲ باشد، بلکه با دشمنان به صدق دوستی ورزیده. چه عارف محقق را سنت چنین تواند بودن.

خاقانیا ، به کعبه قسم یاد کن که من

زانگه که کعبه وار درین سبز پرده ام

۳ گر چه ز هر که دوست بُد آزار دیده ام

ور چه ز هر که خصم بُد آسیب خورده ام

در کارِ هیچ دوست منافق نبوده ام

۶ بر مرگِ هیچ خصم شمانت نکرده ام

در خاطر خادم می آید که آدمی را در چهار بنیاد ترکیب مراتب هم

چهار است ، مصعد آن افضل درجات ، و مهبط آن اسفل درکات . (۷۴)

۹ ب) تا کجا وقفه سازد ، و او را در نشیب و افراز این دو حال مختلف تردد و

اختلافات (؟) و چون از ادنی به اعلی رود ، اول مرتبت سفاسف آنکه با او

اخلاص ورزند و محبت نمایند . او عذر ورزد و مبغضی نماید . و این علامات

خبث و شیطنیت است ، هم مزاج ترکیب آدمی شده . و دیگر مرتبت آنکه با ۱۲

او احسان کنند ، احسان کند ؛ و اگر اساءت کنند ، اساءت نماید . و این

فطرت بشریت خاص است . « جُبِلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ

إِلَيْهَا وَبُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا » . و دیگر مرتبت آنکه با او بدی کنند ، ۱۵

او بدی نکند ؛ اما نیکویی نیز در عرض نهد ، و این حیل انسانیت محض

است . و این دیگر مرتبت آنکه با او زشت کرداری کنند ، او خوب کاری

کند ، و در مقابله منافقت ، مصادقت ؛ و در معارضه مخالفت ، موافقت ؛ و ۱۸

در مواجهه^۲ مداهنت ، مهادت نهد . چنانکه وارد قرآن می نماید ، و زبان

نبوت از آن بیان می کند : « خذ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ عَفْوَكَ عَنْ ظُلْمِكَ

وَاعْطَاكَ مِنْ حَرَمِكَ » . و این غایت امارت ملکیت است به تایید سماوی ۲۱

آراسته و به نور الهیت افروخته . و ورای این مرتبت آدمی زاد را هیچ موقف

- نیست . چه شعارِ ملایکِ قدسی این خصال است . و توان دانست که غرضِ خاطر از املای این فصل مشیع چیست . همانا که مقصودِ خاطر خادم اظهارِ مخایلِ خلتِ ورزی و دلایلِ دل دوستی ، و تذکرِ سوافِ مودت و سوابقِ محبت ، و صدقِ موالات و کمالِ مصافات باشد . چه به مدتِ بیست و هشت سال نهالِ دوستی را در شادابِ صفا چنان تربیت دادست ، که از خادم تا دیگرِ مدعیانِ بونِ بعید و فرق فراوان است . چه خلتِ طبعی هم عنانِ آفرینش آمده است ، و در معسکرِ ارواح مقدسه تعاطف و تعارف رفته . لا جرم آنجا اخلاصِ الفت و زلفت به نتیجه می آید . و هر وقت خادم را موردِ عذابِ عذیب و معهدِ خلوص و موانستِ مراتعِ الطبا ، و موافقتِ عروه و عفرا با یاد می دهد ، و نجلده اهلیت از اهلِ نجد می طلبد ، و خویشان را به تهمتِ عشق و اشرافِ تهامه می بندد ، و به نسبتِ معرفت از عرافِ یمامه می شناسد .
- ۱۲ بقولون نجد لست من اهل شعبها نعم صدقوا لکننی منهم حبا
در بندگی ار چه دورم از درگاهت در عاشقی از تو به تو نزدیکترم
و تتمه این فصل آن است که سالِ پار خادم به بلد الله الامین مکه
- ۱۵ حرسها الله تعالی رسید ، در بیضه غرا و غره بیضاء کعبه عظم الله قدرها به - حضور هم شهریان (۷۵ الف) خویش و در مشافهه صلحاء گنجه و امناء تفلیس ، کثرهم الله و وفقهم ، ذاتِ مکرم مجلسِ عالی را اعلاه الله فراوان دعاء
- ۱۸ خالص براند ، و به صدقِ این معنی خادم در (حضور) ملکِ انِ یمین و یسار خجلاسار نیاید . و اگر باز پرسند از کرامِ الکاتبین همانا که این گواهی باز نگیرند . و چون اتفاق نزول افتاد به جوارِ حدیقه علیا و حضرت کبریا ، معرّسِ اصفیا
- ۲۱ و متنفسِ اولیاء ، محلّ رحلِ قدسیان و مهبطِ مهدِ فردوسیان ، روضه جنّاتِ فشرِ نجات بخشِ نبوی ، و تربتِ رتبت افزای تبتِ نمای مصطفوی علیه الصلوٰة والسلام که مقام حاجت رواست عالمیان را ، در وقت این دعاء

- خالص را که در حریم کعبه رتبت محمدی به دیگر دعوات تازه مشفوع گردانید و حقیقت شناخت که آن دعوت از حضرت ربوبیت به استجابت مقرون خواهد بود، ان شاء الله تعالی. و امسال خادم بر دست قاصدانِ عالم ۳ ارواح به صباح و رواحِ خاکِ مقدسِ شروان را نورها الله تعالی بقاء مالکها تهنیت فرستاده است به وصولِ موکبِ عالی. چه حضورِ جهانِ آرای خطرِ افزای آن خطه و تعظیمِ نمای آن اقلیم بودست لاریب، و این خدمت ۶ هم تهنیت نامه است دولتِ خانهٔ البخاز را به معاودتِ رکابِ مجلسِ عالی، مسيرك محمود و عودك احمد. چه عودِ مبارك سببِ ارشاد و افادتِ ملوك و اصلاح و تهذيبِ ممالك و رعایتِ رعایا و امتِ تواند بود ابد الدهر. درین ۹ وقت که فرمانِ معظمِ ملکِ ملوك الزمان المسيح دامت عظمته و مثال معلاء معظمِ خاقانِ اعظمِ دام بنصر الله مؤیداً. چون دولتِ حيوهٔ پیوند و نیمهٔ وحی مانند به خادم رسانیدند، خادم از غایتِ دهشت در اضطراب ۱۲ افتاد. چه ابتدا که شواهد دولتِ روی نماید، مرد را حیرت حاصل آید، و به افتتاحِ نزولِ وحی بر ذاتِ نبوی گران باری برحاء و تغیرِ لونِ اثر کند.
- الحق خادم را ازین دو تشریف در یک فرصت، تحصیل السعادتین و قران ۱۵ السعدین و مجمع البحرین نصب عین آمد. و چون بحرِ موج و سحابِ فیاض، هبت و هیبت و رغبت و رهبت با خویشتن داشت، در وقت هر دو سعادت به مثال مکرّم مجلسِ عالی مثلث گشت. خاطرِ دهشت یافتهٔ خادم تسکین ۱۸ پذیرفت و هوشِ رمیده آرمیده گشت. و چون بر مشروحِ مثال و قوف یافت، در هر سطری و شطری صد هزار کرم سبحانی و کلم سبحانی تضمین یافت، و دانست که هر چه اشارت فرمود و نمود، همه عین اشفاق و حفاوت است. و ۲۱ تشریف که از دوات (۷۵ ب) خانهٔ حضرتِ علیاء ملک الملوكی فرمودند، هم به اشارت و تحریض مجلسِ عالی بودست. و الا حضرتِ عظمی ملک الملوكی

- را به خادم چه التفات رفتی . چه بر خاطرِ انورِ شهریارِ یکنُ باره نسیّا
منسیا شده بود . و اگر نه تذکیرِ خیرِ بزرجمهر بودی ، نوشینِ روانِ پادشاه را
۳ به سلسلهٔ جنبانِ درگاه کی نگرش افتادی ؟ این همه اعظام و اکرام تربیت
مجلسِ عالی است ، و همه عالم را معلوم است . صورتِ حالِ خادم همانا که بر-
رایِ منورِ پوشیده نمانده باشد ، بعضی در زمانِ تشریف دادن به حسن -
۶ الحضورِ مشاهدت کرده باشد ، و برخی از افواه الرّجال استماع فرموده . در
جمله خادم را مهاجرت از دارالانسِ موطن نه به سبب وحشتی یا کراهیتی
بودست . حاشا حاشا . تا خاطرِ دوست و دشمنِ عنانِ گمان به هر طرف باز
۹ نکشند و هریکی را صورتی نبندد و خیالی نصب عین نگردد . سرجمله
حدیثانِ خادم آن است که او را فراغت و کنج نشینی می باید ، نه رفاهت و
گنج گزینی . و به شروان او را فراغت حاصل نمی آمد ، و از مزاحمتِ صادر و
۱۲ وارد و قصّاد و زوّار ، و تراجمِ مهمّات و تراکمِ ملّمات ، و مکاثرتِ حوایج
و وسایل و مشاغلِ خادم به جان آمده بود ، و بعیدا عن السّاحة العالیه منسوخ
و ممسوخ شده . و هر سال مبلغ سه و چهار هزار دینار اخراجات را می بایست .
۱۵ و پیدا است که حضرت عظمی خاقان اعظم را عظم الله شأنه چند شایستی ابرام
دادن . و ایم الله که خادم از فراوانِ انعام و مواعیدِ صدق و تباشیرِ لطف کز
آن حضرت عظمها الله بر دوام می فرمودند ، شرمسار و تشویر زده می بود . و
۱۸ آن حضرت به خواسته بخشیدن نا خواسته اشهر من الشمس است . و این فیض
رحمت و آثارِ مکرمت ، همه جهانیان شناخته اند و دانسته ، علی الجملة و التفصیل .
خادم از خجالتِ این انعامِ ملکانه ، که هر وقت به تازگی در بارهٔ بندهٔ خویش
۲۱ می فرمود ، گرانِ بارِ ایادی شده بود ، و زبان از عهدهٔ شکر بیرون نمی آمد .
و این سه بیت لایقِ این حال است :

قطره

خاقانی از صغای تو بگریخت در سکوت

کتلا سکوت دفع چنین جمله ای نداشت ۳

قطران گریخت از درِ فضلون ز بس عطاش

آن چون تو بذل و این چور همی بذله ای نداشت

قطران ز بحرِ خاطرِ من قطره ای نبود ۶

فضلون ز خوانِ همت تو فضله ای نداشت

خادم به فرمانِ حضرتِ علیا اعلاها الله از موطنِ جلا و هجرت

گزید و بیرون آمد، بر آن عزم که بقیه عمر به مکه بگذارد . و اگر چه شعوده ۹

قضا و بوالعجبی ایام او را بدین طرف افگند ، هم بر آن عزیمت است که

زیارتِ شام و سفرِ قدس بر آرد و باز به مکه شود . ان شاء الله تعالی . و هم

درین هفته (۷۶ الف) علی استخاره الله تعالی از صقع تبریز تحویل خواهد ۱۲

کردن . چه خادم باز وحشی شده است . از گزیر گریز کرده و هوا گرفته ،

بعد الیوم آشوب قید و خلخال نتواند کشید . و نداند که طلب کردن او از آن

درگاه ، عظم الله شانهِ چه سبب است و به حضورِ او چه حاجت ؟ و چه ۱۵

خدمت است که خادم به حضور کند ، به غیبت هزار چندان نتواند گزاردن ؟

و قد انقضى هذا الفصل ولا ینقضی فضل المجلس العالی الی یوم الفصل . ظلال

مکارم مجلس عالی ، صاحبِ عالمِ عادل بر مهر اصحاب^۱ و سایل و ارباب فضایل ۱۸

ابد الدهر ممتد باد . حسبنا الله وحده ابدًا ، و الصلوة علی النبی محمدًا و آله جدًا .

بسم الله الرحمن الرحيم

تمسکی باذیال کرم الله تعالی

۳ مطالعه شریف مجلس سامی، امیر سپاه سلار اجل مبجل، محترم مکرم، ازهد اعبد، مبارز الدین، شجاع الاسلام والمسلمین، سیف الملوك والسلاطين، مقدم الامراء الصالحین، صفوة الدولتین، عمدة الحضرتین، مفخر- الحجج و الحرمین، سید العشائر، ذو المفاخر، در اتساع بجاه و ارتفاع پایگاه ابد الدهر بلند نام روزگار باد، متضمن صد هزار دواعی مسرت و بواعث سلوت به کهنتر داعی رسید و شرف بیکران رسانید. و به اضعاف آن ۶ اریحیت و لطف بهجیت که تضمین آن تحیت بود، سلام و آفرین و دعا و درود و ستایش گفته آمد، و بر شمول سلامت نفس نفیس، و حصول ارادت ذات شریف شکر جوار ربوبیت گزارده شد. اشارت که دوستدار فرموده ۱۲ بود، و حقیقت است که جنس اشفاق باشد بر کهنتر مخلص. اما اگر مجلس سامی به سعادت ژرفتر در اندیشد، معلوم کند که درین باب حق به دست کهنتر مخلص است. در جمله مجلس سامی را سعادت متدایم باد. و انوار لطف و ۱۵ افضال ظلال اعزاز و اجلال از حضرت عظمی خدایگان معظم عقد الله لواء بالنصر بر هامة شریف مجلس سامی و بر قة جهان و جهانبانی ممتد باد. بمحمد المختار و آله الاخیار.

۱۸ مجلس شریف امیر اجل اشرف اکرم بطلمیوس معظم، فیلسوف اعظم، جلال- الدولة الفراء، علاء الملة الشماء، فخر انصار نصاری، صفوة الاساقفة، بهجة- القباصرة، قدوة القسبیین، اسوة الراهبیین، ظهیر فرق بالبراهین، اکرم-

الحواریّین ، حافظ الانجیل و امینه ، صبی المسیح و یمینه ، مختار الملوك الاعلام ،
 ملكك الندماء فی الايام ، امیر الصيد وردنا مجد الله وراشده ، سلام و تحیت و
 آفرین فرماید خواندن ، و کهنر و برادر را مشتاق همایون لقاء شریف شناختن . ۳
 به وقت وداع وعده ها بر زبان شریف گذشت که در جوار جلال حضرت
 عظمی اجلّها وعظمها بحسن المناب (۷۹ الف)^۱ و تیمار داشت چنین و چنین
 رود . کهنر باز جست از آن همه وعده ها که فرمود ، نبح مقصودی نیافت . ۶
 مگر مصلحت درین است . مجلس شریف امیر بدر الدولة را اقبال باد ، کهنر
 سهل است ، والسلام .

بسم الله الرحمن الرحيم

- سلام عليك ای صدر اسلام و قبله امام و قدوة انام ، ای مصباح
 ۳ عالم ارواح ، رواح مبارك . ای سيد عراق و شام ، شامت ميمون . بنده
 در كل اوقات بنده است ، متزيتي به زي عبوديت و متحلي به حليت خدمت .
 و اشارت عاليه را كه اشارت غسل از آن استعار است ، مامور و ار اين قدر
 ۶ قوت كه قدم قصير الخطو بنده دارد ، هم از عزت و هزت جناب عالي دارد .
 زهره از كجا باشدش كه جز بر قضيت ارادت مجلس عالي رود . سنت سعادت
 چنان بود كه از شرفهاي كه ليلة الجمعة آسمانها (را)^۱ از نزول رباني بود ، بنده
 ۹ را يوم الجمعة از دريافت خدمت مجلس عالي بودي . چون فردا تا وعد اشرف
 خداوندي اين سعادت در اجمال و امهال خواهد بود ، فرمان خداوندي راست .
 مجلس عالي مخدومي ، خداوندي ، صاحبي ، صدري ، اجلتي ، عالمي ، عادلي ،
 ۱۲ سيدی بحری بری ، مقتدیری ، موفق الدینی ، نظام الاسلام و المسلمینی ،
 قدوة الصدوری ، سلطان الکفائی ، در اعلای رایات عدل ، و املاي آیات
 فضل الی يوم الفصل ، آراسته روزگار باد ، بمحمد و آله ليس وراء الله منتهی .

- ای بخت را به صدر جلال تو روی ره
وی چرخ را ز نور کمال تو مهر و مه
در پیش صفت تو ز جمع ملائکه
۳ صف در پس صف است و سپه در پس سپه
این جمله چیست سایه یزدان و سعی چرخ
وین مایه چیست دولت شروان فرشه
۶ من بنده خواستم که مرا باشد از جهان
دست تو بوسه جای و بساط تو سجده گه
۹ تا یوسف سعادت خود را به لطف تو
زی مصر جاه باز رسانم ز قعر چه
لکن چو خواستم که بتازم به خدمت
۱۲ در سرفتاده باره بختم میان ره
آری که چون حریص به خوان طمع رسد
حرمان نصیب وی شود از غایت شره
۱۵ نیز از تهمرد خود و از جور روزگار
اوقات من تلف شد و حالات من تبه
دیو غرور داشت بر آنم که چند گاه
کردم به دست عطلت دیوان خود سیه
۱۸

از روزگار و از خود در تو گریختم

رحمت کن و ز هر دو مرا گیر درپنه

(۷۹ ب)

۳ کز خاک سوی چرخ توانم شدن به تو

آری پیاده فرزین گردد به عون شه

برهان مرا از آوخِ غم تا جهان ترا

گوید که ای موفقی دین شاد باش و خه

۶

غفار چون در آخر تام تو آمدست

من بنده از که جویم غفران این گنه

۹ هم تو، به دست فضل کش اندر خطام خط

هم تو، به چشم عفو کن اندر گنه نگه

مگذار کز زمانه بوم بی حیاة سنگ

چون نزد آب آتش، چون پیش باد که

۱۲

ناچار زیر نه بود و نه ورای هفت

تا بیست و چار سی شود و سی دوازده

۱۵ موقوف عمر و دولت تو باد یکک به یکک

ارکانِ چرخ و انجم و ساعات سال و مه

روز تو عید، عید عدو باد روز و شب

شام تو صبح و صبح عدو باد شام گه

۱۸

مجلسِ اسمی خداوند ولی الانعام، صدر اجلّ اوحّد، امام کبیر، عالم

عابد زاهد، موفقی الدّین، مؤید الاسلام، ناصح الدّولة؛ وفی الحضرة، نجیّ -

۲۱ الملک، کھف الصدور، قدوة الکتاب، قانون الافاضل، شرف الزمان، مفخر

شروان، شمس المعانی، عطارد الثانی، ذو المناقب راقی (۴) مکتسب اصناف

معالی و مدّخر الطاف لا یزالی باد . و ما از سایه او و او از سایه خود بر -
 خوردار . کهن چاکران و کترین خادمان ، خاقانی ، زمین خدمت می یوسد ،
 و بر انوار فواضل و آثار فضایل او جان و دل ایثار می کند ، و می نماید که ۳
 اگر چه این صورت سمج و جسم خبیث کهنتر که دست یافت عناصر نیم -
 کار گردون است از کثرت آفات^۱ از قلت مبالات بر آن مجلس ، اکرام را
 ابرام نمی نماید و مر آن صدر را زحمت نمی رساند . یعلم الله که جان صبغت و ۶
 صبغت^۲ فضل الهی دارد ، و نام زد تعارف و اتلاف سبق است ، خود در
 مقابله حضرت قبله ساخته است ، و احرام «خَرَّ رَاكِعًا وَاَنْتَابَ» * گرفته ،
 و این ندا در داده : ۹

ایا من لدین الله صار موفقا علیه سلام الله ما لاح باکر
 لئن غاب شخص العبد عنک بصورة فلا بأس ان الروح عندک حاضر
 اما چون باز بیند که صورت بی نصیب است و این رمز را شنیده است ۱۲
 «ان لنفسک علیک حقّا فاعط کلّ ذی حقّ حقّه» پناه به مجلس اسمی می آرد
 تا همو به وسیلت لطف و شفاعت کرم خود بزرگی کند ، و نامه بی خردگی کهنتر
 را به آب صفح و غفران دهد . ۱۵

شهر

کآنجا که شفیع رستم آید بتوان بخشید جرم گرگین
 وز غایت فضل ، فیضی که بر خاص و عام عمیم گردانیده است ، کهنتر ۱۸
 را راه دهد ، (۸۰ الف) تا بدان مکه مکانت و حرم حرمت آید . و از روی
 یک روی و یک جهتی این ندا در دهد که «یا قوم انّی بریّ مِمّا
 تُشْرِکُون . انّی وَجْهْتُ وَجْهَیْ» * . و این دیگر جوانب این خطاب ۲۱

۱ - متن / آفاق ؟ ۲ - متن / صنیفه

* - سورة ۶ (الانعام) ، آیه های ۷۸ ، ۷۹

کند که :

فَمَنْ وَجَدَ الْبَحْرَ اسْتَقْلَلَ السَّوَابِغَا

- ۳ حق تعالی سایهٔ اکرام و دست انعام بر سر زوآر و قصّاد کشیده و
گشاده دارد ، و چشم اهل دولت و ملت به جمال و کمال او روشن گرداناد .
والله یمنّ علی العبد بتوفیق خدمته قبل یوم المعاد و یدیم المجلس الاسمی بمصالح
۶ العباد و السلام .

بسم الله الرحمن الرحيم

خیر ما اخترع العقل فی مجاله و ابداع الناطق فی مقاله کلمة العجز فی
قصور باله عن معرفة الله و کماله . و السلام سلام الصب الواله علی النبی محمد ۳
المصطفی و آله .

اما بعد ، این تحیت که ذکر شوق و صبابه است از رشع خاطر ،
اگر داغ کرده هفوات آید ، عذر است که از سر ارتجال و استعجال می رود . ۶
ان شاء الله که ایامه آن را دامن صفح درکشند^۱ . بدان که اوقات ، حامله
سلامت است ؛ و ساعات ، قابله سعادت . و نتایج انس بر وفق ارادت بر
دوام . انفاس ، چون سالکان ، صافی . فکرت ، چون شمل مراد یافتگان ، ۹
مجمع . نفس ، در روضه مطمئن ، مرضی و مروض . حاسه سمع ، از گداز تر^۲
سماع روحانی ، پرائر . مشام ، از نفحات الطاف ربّانی ، با نسیم . ذوق ، از
نلخ و ترش خوان دنیا ، فارغ . انامل به کارگری نقش بسم الله الاعظم مشغول . ۱۲
این همه دولت هست . اما حاسه بصر معتکف حبس ظلمت است از
دریافت نور مبین و غرض بهین بی نصیب . غرض بهین چیست ؟ ملاقات
ایمّه الراشدین ، نظام الشریعة و ذویها ، قوام السنه و اهلیها ، کھف العلماء و ۱۵
امجدهم ، مؤید المتکلمین و اوحدهم ؛ قدوة المذکرین و اسندهم ، که جاری
انوار الهی و راوی اسرار ربّانی باد . و چنانکه انفاس منجمد متحد ما را به
کرات واسطه خامه عنبر بار عنبرین کرد ، صد هزار مواید از موادّ قدس ۱۸

- به ساحت اراحتش پیوسته باد . درین ساعت که این تحیت تحریر افتاد ، بادل گفتم که : ای زاده لطف ارادت و ای راهرو خاص ملکوت ، این همه
- ۳ جواهر غیبی می بینی که از صندفِ حرف عبارت از بحرِ ضمیرِ فلانی به ما هدیه گرداند . کاشکی این بحرِ مظلّم بی منافع در میان ، سدّ حایل و حجابِ هایل نبود ، تا محتشم وار از سر ، قدم کردی و بدان بحرِ زاخِرِ مفاخر رسیدی .
- ۶ این نه بس که ازین ایوانِ معلق هر لحظه هزار موکب حادث به ما نزول می کند ، و این بساطِ مقعر باری چیست که راهزن مراد و باز دارنده امنیت ماست ؟ دل منصف نهاد (۸۰ ب) شاهدِ روش از راهِ صواب این جواب
- ۹ می دهد که : خاقانیا ، این همه نیک است که تو می گویی ، اما گرد نقطه هوس جولان می کنی و در موضعِ منقطعانی و هولِ کعبه می داری . اوّل رهبت راه و آفت مسافت بیاید دید ، تا به مقصد مراد برسی . در خدمت چنان بحری
- ۱۲ به واسطه جیش بحری توان رسید که « الْحَدِيدُ بِالْحَدِيدِ يُفْلِحُ » . مقامات ظلمات ناکشیده ، حسن الوجود عین الحیوة در نتوان یافت . در تنگنای وحشت شبی انس ناگرفته به فضای سعادت چون شاید رسید ، که غوّاص برای طلب
- ۱۵ جوهری ، قلم وار نگو سار به قعرِ بحر آهنگ کند . اگر تو به بحر ، جواهر را که « هذا عذب فرات » صفات اوست ، به مشقت این بحر شورش افزای که « هذا ملح اجاج » نعت اوست ، بر خود گیری . رعنائی بگذار و پی غلط مکن ،
- ۱۸ که تو از خدمت ائمه برای رضیتی الوالدین باز مانده ای ، نه از هراسِ دریا و ترکِ راه . اگر نه جنابِ طبرستان که طربِ ستان دریاست ، بی زحمت « شقّ النفس » نتوان یافت ، که « حَفَّتِ الْجَنَّةُ بِالْمِكَارِهِ » . نه گفته اند که اوّل برخط
- ۲۱ جهنّم بیاید گذشت تا به عرصه عزّتِ فردوس رسی . اینجا باری به خلاف قاعده بر دریا می باید گذشت تا بدان فردوس معانی و جنتِ امّانی راه یابند ، که باری تعالی معالمِ عالمِ دین را برکات حرکات خاتمه میمون امام فلان الدّین

معمور دارد . و ما را به کریم ملاقات او، که غرض دین و دنیا و آخرت بدان منوط است ، رساناد . خواستم که به مجلس اسمی شیخ امامی حرفی بنویسم . باز چون ژرفی اندیشه کردم، دانستم که این ملوث کتابت و بعث عبارت، هم کرم ۳ عمیم قطب الدینی احتمال تواند کرد . با این همه این کلمه درمی نویسم . والسلام .

مخلص خدمه الخاقانی الحقایقی

مجلس اسمی اقدس شیخ امام اجل^۱، قدوه اعظم، مقتدی مهتدی، قطب الدین، شمس الاسلام و المسلمین، امام الشریعة، سلطان الطریقه جدّا، ۳ برهان الحقیقه ابدّا، عالم الحق^۲، قدوة الخلق، ذو المناصب امد الله انفاسه بروح القدس و جدّد علی روضه مجلسه خلع الانس، اگر گران ندارد صد هزار سلام و دعوت تام از زبان طارق نیم شبی و هانفِ بھر گاهی قبول فرماید کرد. و ۶ این زبان شکسته خادم را از ذکرِ سعادتِ ایام خویش رطب کوثر آیین فرماید دانست. بدان دور دولت که شرف آن حضرت محنت کده شروان را نعمت کده بهشت گردانیده بود، ظلمت پروردگان عالم وحشت استسعاد به ۹ خلعت دریافته بودند، بر لفظ جواهر فشان چنان گذشت، چون به اوج جلال و ذروه کمال منشأ و مستقرّ برسم، ابتدای خطاب و افتتاح کتاب از آن جناب مبارک (۸۱ الف) رود. پاس آن اشارت^۲ داشته می آید، و همه روز جان و دل ۱۲ شاخصه الابصار مانده، تا مواکب سعادت به آثارِ انامل آن حضرت از کدام طرف در آید. ان شاء الله تعالی که این تریاق فاروق به درد زندگانی رسد. جمله اولاد و اعزّه و خدام و خواصّ و تلامذه، که در خدمت امامند، از ۱۵ کهتر مخلص و خادم مثنی سلام و تحیت پذیرند، و الله یمدد ظلاله و یجدّد جلاله، مؤید مکارم التّامه الخاقانی.

خواجه امام عالم، مؤید محقق مفضل، سیّد الفضلا، غوث الافاضل،

ابد الله مجده (به) سلام و تحیت مخصوص است . المستمسک بعروة فضله
الخاقانی .

- ۳ - خواجه امام بارع کیتس متقی افصح اهل اللسان، سید البلقا، ادام -
الله فضله و افضاله به ثناء و دعا بالغة الامل و المدی محفوف است . اگرچه با
سابقه ای به آن اعزه اکارم توسل و ترسل نرفته است . اما چون مناقب
باهر و فضایل زاهر می شنوم ، شغف به ذکرشان زیادت می شود . المخلص - ۶
الخاقانی .

- خواجه امام اجل عالم وحید فرید ، مهذب ممجد افضل الایمه ،
 امجد العلما ، اوجد الفضلا ، سیّد الادبا حقّا ، جاسوس الفلک بلّغه الله غایه
 ۳ مطلبه واحسن شان الافاضل بهدایتہ ، سلام و ثنا استماع کند و بداند که طلعت
 مبارکش در قوت خیال ما و ذکر مکرمانش که فرموده بود در قوت ناطقه
 متمکن . اگر در انفاذ تحیت تکاسلی نموده شد ، به فضل حیل تمهید عذر این
 ۶ دوست بفرماید ، که ابرام دادن عزیزان را ، قدما و قلما ، شیمت من نیست .
 اگر نه قلم و صاحبش فدای آن عزیز است . ظنّ چنان است که امسال نیز
 خطّه شروان را به قدم تشریف دهد بعد صیت را و مباہات اخوان . و اگر چه
 ۹ کرم این بزرگان مغلق ابد است ، و چشمه سخای این مهتران منجمد سرمدی .
 اگر چه فیض تمام نبود ، ازو منحتی درمندی . در مزیت فضایل مخلص العمر
 باد . اگر چه اسم مبارک و القاب منورش در آخر این تحیت مثبت نشده است ،
 ۱۲ بحمد الله و منہ کہ او بزرگ برادر مهرست ، شرف عنوان مفاخر است . باری
 تعالی او را به منتهای مقصود ، و آن معارف ربّانی است ، برساناد . حسبنا الله
 وحده ایدا .

بسم الله تعالى

- کوکبه سعد و موکب مجد خدایگان عجم، نگاهبان امم، پادشاه روزگار،
سایه پروردگار، خسرو سلطان نشان، عادل کشورستان، رکن الدولة والدین، ۳
نصرة الاسلام و المسلمين، غیاث الامّة، معین الخلافة، (۸۵ ب) تاجدار
ایران، ملک بخش توران در استعباد^۱ احرار دنیا و استخدام انصار دین
ابد الذهر ظالم گداز و مظلوم نواز باد. ۶
- خادم مخلص که از زمین مذلت به آسمان عزت رسانیده آن حضرت
است آستان معلی را، که آسمان زمین او زبید، آسمان وار همه تن کر شده،
به پرگار دهان و نقطه دل چون پرگار به گاه نقطه نهادن، زمین می بوسد؛ و ۹
سلام و خدمت چندانکه در جگر آسمان نگنجد و سده زمین برنتابد، علی -
التواتر می فرستد و می گوید که تا آسمان چون دایه خود کامه کبود جامه
می نماید، که سحرگاه از صبح گریبان دریده دارد و ماتمی نبوده، و هر شامگاه ۱۲
از شفق دامن خون آلوده نماید و مصافی زرفته؛ و هر نیم شب سیاه صد هزار
قطره شیر سپید بر جامه نماید و پستان پدید نه، و پیکر زمین را چون کودکی
سیاه چرده در کنار دارد و معانقه نه، بساط آسمان بسطت مجلس عالی از ۱۵
آلایش غبار زمین حوادث صافی و صهی باد. این خدمت که به سواد حذقه
بر بیاض چشم مرقوم شد، بلکه به مراد دل بر بیاض جان، بلکه به سواد
دیده بصیرت بر بیاض چهره عقل، و به جبل الوریث سجا بسته آمد، و به موم ۱۸

خاطر، که از شهد امانی باز مانده است، مهر کرده شد. و اگر یمین و یسار را قدرت بودی، یمین الله که به سواد دوده شب بر بیاض صفحه روز نبشتمی، و به زر رشته آفتاب بها بستمی، و به موم ستارگان، که پیرامن طشت شمع ۳ ماه سیلان شمع را مانند مهر کردمی^۱ و به دست آفتاب دادی، تا به جوار معلا مجلس عالی رسانیدی. اگر قضیت نهال امنیت نم و نمای داشتی، خود به جای این خدمت خادم بودی. پس چون این مرام و مراد، که سعادت ۶ عظمی و نور اعظم در آن مدرج است، وقت را از دست برنخواست و از پای برنیامد. باری اگر ستاره عمر بر اوج روزبهی گذری داشتی، و بیت الحیوة چون بیت المال از نقد سعود آسمانی صفر نبودی، شایستی که صورت ۹ بخت همددی کردی و کبوتری نمودی، و نامه شوق آمیز خادم را به بارگاه معلا مجلس عالی رسانیدی. پس چون خادم را صورت بخت یاری نداد، ۱۲ اینک بختیار نامی را (که) از شاگردان خادم باشد، پیش بارگاه معلا فرستاد، تا با کوره خدمت رساند، و بر زبان چوبین خویش در آن پیشگاه، که بهرام چوبین پیشکارش زیبسد، تحمیلات دعا و شکر را ادا ایراد کند، و از مکارم ۱۵ اخلاق جهان پهلوان نصره الله و اظفره که به شفقت شامل، آفتاب وار اطراف خافقین و اکناف مشرقین را به جواهر مکررات انباشته است، التماس کند، که اشارتی، که اشاره العسل را ماند، به صدر اجل^۲ همام اجل^۳، قوام اکمل، عالم ۱۸ محترم کبیر، عز الدین، صنی الاسلام، نظام ممانک ایران، مقتدی صدور الزمان، فدیت تراب نعل و اترابی فرماید، تا صدر اجل عز الدین اعز الله بقاء انصار الملک بر لطیف الدین شهر آشوبی که (۸۶ الف) هم از آوردگان ۲۱ خدمت و پروردگان^۲ حضرت^۳ است، حکم کند. حکمی جزم حتم مقضی و

- ختم مرضی، تا از آن قراضه ای که ازین^۱ بختیار برو قرض است، که به جانب منقضى برگرفته است، و برین معنی حجت‌های جزل و شهداء عدل ناطق اند،
- عن^۲ قریب هم بختیاری هیچ تجویف و تسویف و مطل و کی و کجا و کی، اورا^۳ منقضى الوطر با وطن فرستد، تا خادم مخلص چنانکه آثار ابادی ید و احسان لسان را که از آن حضرت حفظها الله بالنصر و المعالی شاکر است عدل و حیوة پیوند نجات بخش را هم. زندگانی پادشاه عادل سایس مطاع مؤید منصور^۶ مظفر، رکن الدولة و الدین، نصره الاسلام و المسلمین، عضد آل سلجوق بالبراهین در مرت با عدت کامکاری دراز و دیر یاز باد بمحمد و آله.
- سلام من که رساند به پهلوان جهان^۹
- جز آفتاب که چون^۲ من درم خریده اوست
- صبا کبوتر این نامه شد بدان درگاه
- که صورت کرم امروز آفریده اوست^{۱۲}
- فلک چو طفل عرب طوق^۴ دار شد ز هلال
- که چون غلام حبش داغ برکشیده اوست
- سخاش نور نخستین شناس^۳ و صور پسین^{۱۵}
- که جان به قالب اومید^۵ دردمیده اوست
- ز زعفران رخ ظالمسان کند گه^۵ عدل
- حنوط جیفه^۵ ظلمی که سر بریده اوست^{۱۸}
- ششم عروس فلک را امید دامادی
- ز بخت بالغ بیدار خواب دیده اوست

۳ - متن / « و » ندارد

۲ - متن / جز
۵ - متن / که کند

۱ - متن / + این
۴ - دیوان / امید

شنیده اند ز من صفدران به حفظ الغیب

نثار^۱ او که صف بخل بردیده^۲ اوست

۳ به پیشکاری مهرش همه تنم کمرست

بسان بند دواتی که پیش دیده^۳ اوست

ولی دل از سر^۴ سرسام غم به فرقت او

زبان سیاه تر از کلک^۵ سر کفیده^۶ اوست

۶ چه^۷ گویم از صفت آرزو که قصه^۸ حال

نگفته من به زبان از دلم شنیده^۹ اوست^{۱۰}.

۳ - متن / چو

۲ - متن / « سر » ندارد

۱ - متن / ثناء

۴ - رك . دیوان خاقانی . ص ۸۲۳

بسم الله الرحمن الرحيم

عبده المخلص الخاقانی الحقایقی

الحمد لله على ما اولانيه من جزيل نعمته و أفاض على من سجال رحمته ۳
و الصلوة على رسوله محمد و عترته .

اما بعد مجلس سامی صدر امام اجل اکمل اشرف عالم محقق عابد

زاهد بدر ، کافی الدین ، عز الاسلام و المسلمین ، افضل الدولة ، عمدة الحضرة ، ۶
مقتدی الحقیقة ، مرشد الافاضل ، مؤيد الحكماء ، ملك الشعرا ، بليغه الله غاية
مطلبه و احسن شان الفضلا بمذهبه به دعاء خير مذکور است . اگر چه ذاکر
هم هست . اما آن ذکر و صبابه این دعا تواند بود . اگر آن ذکر در مجلس ۹
انس و محافل فحول می رود که انبیای دنیا اند ، این ذکر (۸۶ ب) به اصحاب
حق و حقیقت و ارباب ذوق و طریقت می گذرد ، که جلساء الرحمن اند .

آنجا آلت ملاهی و آنجا حالات^۱ و آن نجشتمات را که فرمود قلما و قدما همه ۱۲
وقت صباحا و رواحا به اخوان صفا و ختلان وفا شکری بلیغ می رود . « نقل
اقدام الکرام اکرام فی اکرام » . و دوش که مواهب بنان فرمود ، خادم به
خانگاه بود به اداء صلوة مشغول . ندانست که عیدی در راه است . اگر نه ۱۵
در ترقب آن وداد غیبی ورد شرعی را دست داشته بودی . بازین همه آنجا نیز
ذکر فضایل و شکری فواضل کفوی می رفت بازمره فقرا و کافه اهل
تصوّف ، و سخنها می گذشت در شرح توفیق که حق تعالی مجلس کفوی را

دادست در باب احیاء موات و عمارت معالم نجات ، وز نص قدم ابن فال بر -
 می آید ، « اِنَّمَا يَعْمُرُ مَسَاجِدَ اللَّهِ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ
 ۳ وَآَقَامَ الصَّلَاةَ وَآتَى الزَّكَاةَ وَلَمْ يَخْشَ إِلَّا اللَّهَ (فمسی) أُولَئِكَ
 اَنْ يَكُونُوا مِنَ الْمُهْتَدِينَ » * . در جمله چون نقش بنان و بیان باز دید ،
 تتمه مهمات یافت و بنیمة اوقات ساخت . آنچه در ضمن ملاطفه فرموده
 ۶ بود که در اثنای ثنا چنین و چنین می رود ، لا رب چنین تواند بود ، به اعلام
 و استعلام حاجت نیست . نتیجه خلق عظیم و عرق کریم کفوی آن است که
 افتادگان را به صدر بالا کشد ، و ناگواران ترش را در کام آزادگان سایغ و
 ۹ حلوة المذاق گرداند . اگر نه اهل شروان را از خاقانی فراغت است ، و چنین
 به . خادم را صفای وداد و خلوص اتحاد کفوی محقق است ، از دل شکسته
 خویش قیاس می کند ،

۱۲ فانظر الى قلبك ما شانه ثم قس الشاهد بالغایب

اگر این مدت از تلوث مشتی کفره فجره جوقی خلف جلف نحس
 نجس پلید که لا یبالی بهم ولا یوبه لهم بین الخائفین ما ذاقه بود ، الحمد لله
 ۱۵ که چون صباء صفا وزیدن گرفت ، آن همه در هوای مدت هباء منثور شد .
 امید به فضل ایزدی جلّت قدرته چنان است که بعد الیوم بنیاد محالصة و مجامله
 مدید الظل باشد ، و خاطر کفوی در مناهج مصافات و موالات دایم التور .
 ۱۸ اکنون مجلس کفوی را معلوم است که مکاتبه و مکالمه ارباب سخن باقی ماند ،
 و در صبح و غیوق مذکور باشد . از چندان قصاید نغز که عنصری راست ،
 مذاکره بیشتر آن قصیده است که منوچهری در حق او گفته است . بحمد الله
 ۲۱ خادم منوچهری را طفل دبیرستان خویش داند ، چنانکه مجلس کفوی عنصری
 را . اگر چه جاهلان متعادل و سفیهان متشاعر ازین دقیقه بی خبرند ، شاید .

- خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةٌ وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ* . این اشارت با مجلس کفوی است . «وَمَا يَعْلَمُهَا إِلَّا الْعَالِمُونَ» . حکیم رئیس برادر افضلی (را) دام نمکینه ، ۳ پرورش از اینجاست و بردش از آنجا . سلمان محبت و حسان مدحت آن حضرت است ؛ و انس و بلال مقاتل این کهنتر . التماس می‌رود که دیده (۸۷ الف) همت در باره او پست نگارش بفرماید او را تا از جمع خواص ۶ خواننده داند ، نه از جمله حواشی رانده . درین روزهای ماضی ماجراها که از خاطر کفوی ودیعت گرفته بود ، نقل می‌کرد . بعضی به مذاق طبع خادم راست ، و بعضی نه . اگر نه خرده نگاه داشتی ، بگفتمی که آن فصول ، فضول بود که ۹ کافی‌الدین ، که مخلص العمر باد ، در خادم بدین دیده نظر فرماید کرد . امید که دهد دل مجروح خاقانی را از تفویض دل و تسلیم خاطر دهد ، نه از مراعات خان و خانه و دانک و دانه . اگر چه همه کس در آینه غیری ، صورت خویش ۱۲ تواند دید . بایستی که خادم (را) بر ازوا و اختفا اغرا دادی ، تا مصور شدی که مجلس کفوی ، طریق حکمت و شرع می‌سپرد . چون پسندد که بعد از توبه ۱۵ نصوح از همه آلایش ، خادم دگر باره جامه در قیر زند . « نَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْ هَمَزَاتِ الشَّيَاطِينِ » . در احادیث آمده است که روزی زاهد میغانی پیش ابی القاسم انصاری در آمد ، و سخن موس (؟) می‌گفت . خواجه ابوالقاسم گفت : شیخا ، آواز بلندتر کن . گفت : ای خواجه ، من سی سال گوهر دل در بوتۀ توبه نهادم ، ۱۸ و مطیۀ نفس را در ریاض ریاضت چرانیدم ، تا بدین درجه رسانیدم که آواز چنین نرمک بر می‌آید . تو مرا گوی آواز بلندتر کن ؟ بر طریقت روا داری ؟ خادم را با مجلس کفوی همین کلمه می‌رود . چه خادم سه سال است ۲۱

که از همه اعراض اعراض کرده است ، و از آمال و اموال پی بریده . امروز عادت طبیعت شده را تبدیل چون تواند کرد ؟ بدان خدای که الی یوم المعاد ۳ ملجاء و معاد این دل کباب و سینه خراب اوست ، و انقم که به فضل خویش مرا از مکاید شیاطین انس نگاه دارد . که اگر همه مملکت شروان در تصرف این انگشتی آهنین من کنند ، که از سر این پی که نهاده ام ، نگردم . ظن مجلس ۶ کفوی خطا افتاده است ، « ان بعضی الظن اثم » . اگر این ایضا و ایما که مجلس کفوی را می رود از بهر جمع و طمع بیشی است ، که در صف اقران سابق قدم تر باشد ، و اندیشه می کند که از قلت کفاف و رقت حال ، خادم را ضیق ۹ و ضنکی باشد ، بحمد الله هنوز توشه ای و خوشه ای و خای و حطای هست . « ان الذی شق فمی ضامن الرزق حتی یتوفانی » . دامن که میکایل ، قلم در جریده ارزاق خادم نکشیده است . استاد علی نجار بز یاد که زیر تیشه او ۱۲ باشم تا باشم . اگر مجلس کفوی را غرض آن است که خادم در میان کار آید ، تا خصمان و حساد اباد الله خضرا هم ید بیضاء او ببینند و انصاف بدهند ، جاهل که حاسد باشد ، انصاف ندهد . همه نوری را ظلم خواند ، ۱۵ و همه راستی را کز شناسد . بعد از پانصد سال دیگر خود قیمت خادم و قدر ایشان شناسد .

لله در الحادثات فانها صدا اللثام وصیقل الاحرار

۱۸ « رَبِّ اشرح لی صدری و یسر لی امری و احلل عُنْدَکَ مِنِّی لِسَانی ، یفقهوا قولی » * . این نفثة المصدور متناول گشت . توقع می رود که در

۱ - حدس استاد مینوی ، متن : نفقة المصدقه

آن نگردد و اسباب^۱ و اطناب و هفوات و عثرات را خط صفع و غفران در
 کشد . (۸۷ ب) و الله تعالى يعصم المجلس السامی الکفوی من غین الزمان
 و نوابی الحدثان . و صلواته علی محمد وآله و صحبه .

۳

بسم الله الرحمن الرحيم

خادم مجلسه الخاقانے

- ۳ صدقات فرض گشت و خیرات قرض شد بر کافۃ احرار و زمرہ
- افاضل کہ مجلس سامی امامی، اجلّی، سیدی، مویدی، کافی الدینی، عزّ الاسلامی،
- سید الحکامی، حرّس الله سموه و زاد علوه از موقف حبس به مخلص تخلص
- ۶ رسید، و از لجنه سیاست حضرت به ساحل سعادت ابد آمد و چشم زخمها به سلامت
- کلتی متبدّل شد. « عاد الغیث علی ما افسد ». بدان خدای که خستگان او
- را حوالّت گاه مرهم هم اوست، که این خسته زخم، که خاقانی است، بدین
- ۹ حادثه (نا) مبارک که مجلس سامی (را) رسید، به غایت متحیر و متحسّر و
- متفکّر بود، که همت ذکر مترسمان نداشت که طریق شمات سپرد. « اللهم
- اعصمنا من هذه الشیمة ». و هر شب از اوّل شفق تا وقت فلق در قلق می بود
- ۱۲ که آیا آن حارس راه حقیقت را چه افتاد؟ و با خیال مجلس این ندای کرد
- که: چون یوسف مجاور زندان به عزیزی رسی. به زندگی بسی بیند آفتاب
- کسوف، که بسی ماند آتش اندر دود^۲. و این دعا بر زبانش رسته که: یارب
- ۱۵ خلّصه خلّصه. و عقل مدبّر با خاطرش این خطاب می کرد که: ای فلان،
- ترا چه رسید؟ آهسته باش. به چشم زخمی^۳ که بدان چشم و چراغ روزگار
- رسید، چندین تنگ دل مباش، که خدای را زیر نوایب، مواهب است؛ و
- ۱۸ در ضمن نکبات، حسنات. و قربت پادشاهان به صحبت آتش و دریا ماند، که

آخر الامر از حرق و غرق ناگزیرا است . اندیشہ مبر ، کہ بعدالیوم ظلّ نعمت و حرمت مدید خواهد بود . از گفتہ خویش یاد آور :

۳ چشم زخمی کہ ز ایّام بہ جاہ تو رسد

ضامنم من کہ جز اقبال در آنجا ہم نیست

آن چنان باغی بے زحمت خاری نبود

۶ شاخ صندل ہمہ دانند کہ بے ارقم نیست

دانم کہ مجلس سای بدین بسط و انبساط کہ می رود ، گران نگیرد ،

کہ از سر مخالفہ و وفاق است ، نہ از طریق مذاقہ و نفاق . خدای تعالی گواہ

۹ است و بعضی از اعزّہ ، کہ در ہمہ شروان بہ رنج مجلس ازین ضعیف رنجور

دل تر کس نبود . و دانم کہ گواہی خدای عزّ وجلّ باور دارد ، و اگر نہ

اندیشہ آن بودی خاطر بہ جای دیگر باز کشد ، کہ بزرگان را روزِ عسرت

۱۲ و کربت شاید دید ، باللہ کہ یک لحظہ از پیش دیدہ انور خالی نبود ، و بہ

رعایت دل نفیس و مراعات خاطر شریف مشغول شدی . اما حق تعالی خود

مسلّی و معلّل اوست . زندگانی مجلس سای دراز باد ، و حصول امانی و شمول

عوافی . و حسبنا اللہ و حده ابدًا . و صلتی اللہ علی سیدنا محمد و آلہ جدّا . ۱۵

رسالة اخرى اليه ارسله العبد الداعي الخاقاني الحقاقي

بسم الله الرحمن الرحيم

- ٣ زندگانی قباب معالی و جناب عالی خدایگان مطلق، پادشاه به حق،
خسرو راستین، کیخسرو زمان و زمین، ملک رحیم مشفق، مالک ملک
المشرق، وهاب مغنی، مفتی اریحی، غازی موحد مهتدی، مجتهد مجاهد
٦ مرابط، قاهر مقتدر مقسط، افسر خدای کشور گشای، جلال الدنیا والدولة
والدين، ملک الاسلام والمسلمين، ملیک الامّة الغراء، کھف الامّة الشما،
ناصر الخلفاء المهتدين، قاهر الخلعاء المعتدين، تاج اعظم السلاطين، حامی
٩ الغزاة الموحدين، ماحی الطغاة الملحدین، محی المملکة، عمدة السلطنة، عدّة
الخلافة، مولی الاکاسره، قانع الجبابره، قاصم القیاصره، اول ملوک الخاقین،
اعدل عظماء المشرقین، کيقباد الهدی، اسکندر الوری، مهدی الوقت فی
١٢ البلاد، ظلّ الله فی العباد، سید قرون الامم، صاحب قران العالم، ملقّن
نوشین روان، مهجّن نعمان، کیومرث الزمان، اعظم کیان، وارث اشکانیان،
سایس ساسانیان، اقلیم گشای توران، دیهم خدای ایران، متبوع آل بهرام، محسود
١٥ اپرویز فی الایام، خلاصه دور الفلک، ناسخ آل برمک، عنصر السعادتین، زبده
الجلالین، ذوالتاجین، ملک الرحمة فی الدنیا، المظفر من السماء، در علو رتبت
جهانداری و حصول اهبت کامکاری، و تازه داشتن ملک و ملت، و برافراشتن
١٨ دین و دولت، سالیان ابد پیوند باد. وذات معظم ایران خدای جهان
خدایو، که نور خاصه سعادات و خلاصه موجودات است، طرازنده ممالک

- و مکارم و معالی ، سردارِ ملوک و اکارم و اعالی . احرارِ بلادِ عالم ، طوقدار ؛
انصارِ سوادِ اعظم ، پیشکار ؛ زمان و زمین را به مکان جهاننداری ، اعتداد ؛
جهان و جهانیان را به آستان شهرباری ، اعتضاد ؛ فلک ، مامور ، و زمانه منقاد ؛ ۳
و ایزد تعالی کفیل مناجح مراد ، بنیّه النبیّه و عترته و ذویه .
- خدمتگارِ دولتِ خواه زمینِ خدمت را به رخسار جان بوسه می دهد ؛
و در مواسم خدمتگاری ، سنتِ خضوع را اقامت می کند ؛ و خاکِ آستانِ معلّی ۶
را به بوسیدن رطب حواشی می دارد ؛ و اوراد دعاء خالص را تمیمه اوقات
می سازد ؛ و به دستبوسِ عالی که ظلمتِ یافتگانِ نیاز را چشمه آفتاب است ،
(۹۳ ب) متعطّش تر از نیازمندانِ چشمه حیوان می باشد ؛ و حضرت علیا ۹
را که کعبه شهرباران^۱ و عید جهانداران است ، به ورود این موسم شریف
عید ، مبارک باد می گوید ؛ بلکه موکبِ عید را به دریافت خدمتِ آستانِ
معلّی تهنیت می کند ؛ و اگر ناسکانِ ملتِ حنیفی به قربِ جوارِ کعبه عرب ، ۱۲
که بیت الحرام اسلامی است ، احرام گرفته و وقفه یافته اند ، خدمتگار و الحمد لله
که به مواقف درگاه عالی اعلاه الله در حریم کعبه عجم ، که بیت الحرام بهرامیان
است ، احرام می گیرد^۲ و لیلیکِ عبودیت می زند ، و جان قدسی بدل نفس ۱۵
حسّی قربان می سازد . ان شاء الله تعالی که به شرف داغ قبول مستظهر شود .
- درین وقت که همی نابیوسان سعادت بخش و دولت رسان مثال عالی
اعلاه الله ثانیاً به خدمتگارِ مخلص رسانیدند ، خدمتگار پیش آن موهبتِ رحمانی ۱۸
و فتوحِ آسمانی ، که با کوره طوبی و روضه انف بهشت بود ، آن گاه سجدات
شکر گزارد ، و پیشانی را زمینِ فرسای گردانید ؛ و از هر حرفی دراری و
درر ، و از هر لفظی غریب و غرر ادخار کرد ؛ و مسرتِ مثنی و مبرّت ۲۱

مضاعف دریافت . چه در ما تقدّم به کرات سیراب کاس مکرّمات شده بود . اکنون مستغرق این تحیّات و مست و غرق این اریحیّات گشت ؛ و بر مضمون ۳ اشارات فرّخ جهاننداری نصره الله تعالی ، که از فرط خدمتگار نوازی و اشفاق فرموده بود ، به قدر کلالِ طبع و فتورِ خاطر و ضعفِ رویت و قوف یافت . در باب باز خواست صوفیانه ، معاذ الله که خدمتگار دولتمخواه خود را با همه ۶ سفساف نظری و سافل گهری ، آن درجت شناسد و آن محل داند که امثال این اندیشه بر خاطر یارد گذرانیدن . چه خدمتگار ، مریدِ صادق است ، و حضرتِ علیا نصره الله تعالی مرادِ مطلق . مریدِ ثابت قدم را با مرادِ سیّار هم به نقیر و قطمیر ، ۹ نقار و عتاب نرسد . و اگر وقتی کبیره ای عودا بالله از مراد حادث شود و مرید از آن بوی کفر شنود فی المثل و ایمان نپندارد ، در دعوی ارادت دعویّ ملحق باشد ، نه داعی به حقّ .

۱۲ گرم به تیغ جفای تو ذره ذره کنند

نه مرد درد تو باشم گرت گناه نهم

و اصناف مریدان سه فرقت بیش نهاند : مریدِ محبّت است ، و مریدِ ۱۵ محبت ، و مریدِ خرقه . خدمتگار (۹۴ الف) هر سه هست . چه از خلوصِ نیازمندی محنت کش محبّت است ، و شرفِ خاک بوسان آستان معلی یافته ، و خرقه اخلاص خدمتگاری ، که شعارِ حسن عهد دوستاران است ، از درون پوشید .

۱۸ کان پیران کاسمان سر و شنند خرقه ز درون خلق پوشند

و صدقِ رغبت مرید به دوری و نزدیکی قالب ، و دیری و زودی حضور نسبی ندارد . چه کمال اخلاصِ مرید در غیبت ، زیادت از آن دیدار آید که در ۲۱ حضرت . چنانکه اخلاص خدمتگار که در بوادی سفر بیش از آن دیده اند که در نوادی حضر ، و بر صحت این دعوی همه باشندگان اقالیم ، شاهد عدل اند خدمتگار

را . « و ذلك من فضل الله تعالى له المنة على ذلك » . و خدمتگار تا
جان آلوده به یک نفس در آمد و بیرون شد حیوة گرو دارد ، عاشقِ جانباز
و صادقِ سرّ انداز خواهد بود خاکِ آستانِ معلی را .
تا به موی زنده‌ام جان آن تست

۳ بر سر هر موی فرمان آن تست
و اگر از سرِ مجاهد خدمتگاری قدم زاستر گذارد ، و از رقبه دوستداری
رقبه بیرون آرد ، به عوض^۱ نطاقِ اسلامیان ، زنتارِ رومیان بر میان دارد ، و به
جای رداء ملتِ براهیمی ، از ارِ کفر آزاری شعار سازد ، و از حلیت توحید
عاطل نماید ، و به همه مذاهب معطل باشد ، و از فراش حرام پدید آمده . پدرش
عودک^۲ عموذ آزمای ، و مادرش ارغوان زعفران^۳ سای بوده . و هذا فصل
لایتنقی الی یوم الفصل . اما تا تواند آلایش خویش به حضرت مقدسه
جهاننداری نصره الله تعالی نرساند ، و از دور با خاکِ آستانِ معلی عشق می بازد ،
و از نسیم اذفر که به مشام آرزو می رسد ، تسنیم او فر می یابد ، و به دوستداری
آن حضرت علیا ثبت الله دولتها تفرّد می نماید ، و بر همه سران گردن می افرازد ،
و این دوبیت می آغازد :

۱۵ دانه که من از جهان ترا دارم دوست
تا جان دارم به جان ترا دارم دوست
هر چند مرا تو دوست دشمن داری
۱۸ رغم همه دشمنان ترا دارم دوست

مباد که خدمتگار بعد الیوم قربت خدمت ملوک طلبد ، خاصه شریفت
همه ملوک عالم . چه هر کرا شرف بیش ، سیاست بیش . با چشمه ، اطفال بازی
۲۱

کنند؛ و با دریا، مردان گستاخی نیارند کردن. هر آفت که می رسد، نتیجهٔ قرب است. اگر آدم صلی الله نداء « لَا تَقْرَبَا هَذِهِ الشَّجَرَةَ » (۹۴ ب) فَتَكُونَا مِنَ الظَّالِمِينَ * از نخست شنوده بودی و دست به خوشه نبردی، هرگز دانهٔ آن خوشه دام پای او نگشتی؛ و داس آن خوشه در دیدهٔ حال او نشکستی. غایت علم که ملکه^۱ ملایکه است، این بس که « لَوْ دَنَوْتَ قَدَرًا تَمْلِكُ لَا حَتَرْتُ » ۶

چيست عاشق را جز آن کاتش دهد پروانه را

اولش قرب و میانه سوختن و آخر فنا
 ۹ اگر تیر فلک نزدیک تیغ آفتاب نجستی، هرگز چون پیکان در آتش تافته نشدی و نسوختی و سپر بر آب نیفگندی. چه سهیل و دیگر اجرام ثوابت که دور دست افتاده اند از قرب آفتاب، باری از سوختن، آمن السرب اند ۱۲ و منزّه الذّات. و اگر به معنی باز بیند، کار سنگ معدنی دارد، که اگر چه در صمیم حال از مشاهدهٔ عین آفتاب محجوب است، اما اثر نور جهان تاب را قابل می باشد. بحمد الله که حضرت علیاء خاقان اعظم نصره الله تعالی بر ذروهٔ ۱۵ مکارم جهاننداری آفتاب نور بخش است، و خدمتگاران سنگ به ستواری صورت. بعد از این قبول انوار ازین قبیل خواهد کردن که نمود، والسلام. درین ساعت که فرمان عالی تریاق فاروق است جهانیان را، جامع همه عوافی ۱۸ و حاوی شفاء وافی، به خدمتگاران سقیم دل رسید و برهان عیسوی نمود. قرب پانزده روز بود که امیر اجل مبجل، بطلمیوس محترم فیلسوف قلبی قوس اکرم، بدرالدوله الغراء، شمس الحضرة السماء، فخر کبراء النصاری، بهجة القیاصره، ۲۱ صفوة الاساقفه، مجد القسیسین، ذخر الرهبانین، انیس الحواریین، حافظ -

۱ - حدس استاد مینوی، متن: بلکه.

الانجیل ، عالم ثلثة اقانیم ، صنی المسیح ، ملک الندما ، امیر الصید وردنا ، ارشده الله و ایده بر وفق امید و آرزو و بر حسب اختیار و مراد به جانب مراغه تحویل کرده بود . اگر چه مدتی زمام اختیار به دست نداشت ، بحمد الله که به ۳ فراغت خاطر و رفاهیت حال خرم وقت و آسوده دل رفت . چه فراوان نوازش و انعام و اکرام یافت از جناب مجد و حریم عز مجلس بزرگوار ، امیر سپهسلار اجل عادل ساینس موید مظفر ، حسام الدولة والدین ، ناصر الاسلام ۶ والمسلمین ، جمال الملة ، کمال الامة ، نصیر الدولة ، عرس السلطنة ، ذخر الخلافة ، صفوة الخلفاء المرضیین ، بهجة عطاء السلاطین ، سید ولایة العجم ، ظهیر ملوک العالم ، ملک امراء الترك ، موید انصار الملک ، سپهدار ایران ، پهلوان عراق ۹ و مرزبان آذربایجان ، نهمت الزمان ، ادام الله ایامه و اسبق علیه انعامه . (۹۵ الف) چه مهتری بلند همت ، صافی عقیدت ، حمید سیرت ، پاک سریرت است . و انصاف توان داد که تا خدمتگذار سفر می کند در بیضه عراق و دیار بکر و ربیع و ۱۲ شام ، ندیده است و نه شنیده هیچ والی ساینس و امیر منصف عدل گستر رعایا پرور چون مجلس بزرگوار امیر سپاه سلار ، حسام الدین دام ظلّه . و اگر نه چنین قاهری سیاس به هیبت و باس بودی ، با دیو مردم روزگار لعمر الله که ۱۵ اگر مهدی آخر الزمان از آسمان زمین آمدی ، دجال گوهران دوران را مالش نتوانستی دادن و تسکین آتش ظلم و فتنه کردن . در جمله خدایش همچنین موفق دارد . و طراز سعادت و عنوان دولتها امیر سفهسلار حسام الدین است ۱۸ که دوستدار و دولخواه حضرت علیاء خدایگان معظم ، خاقان اعظم ، جلال الدنیا و الدولة والدین است ، نصره الله تعالی . و همه روز به ذکر فاجح حضرت علیاء حفظها الله بالنصر اسماع جهانیان را معطر و معبر می دارد ، و ۲۱ هر کرامی بیند از رعایاء ، بیت الشرف شروان حیّاها الله و احیایا ببقاء الملک

المعظم دام مظفراً، تعهد می فرماید و مراعات می کند، و تیمار به واجبی می دارد.
و چون امیر بدر الدولة وردنا به سلامت باز گردد و به خدمت دستبوس اعلیٰ
۳ جهاننداری شاهنشاهی خاقان اکبری لازال مظفراً منصورا پیوندد، تواند بود
که مکرمات امیر سفهسلار حسام الدین را شرحها دهد، که اسماع و طباع
اکارم و اکابر را از آن شگفتی حاصل آید، ان شاء الله تعالی. حاجب اعزّ
۶ اخصّ اشرف، نورالدین، مبارز الاسلام، شجاع الملوك، فخر الخواصّ والحجّاب
طاشی دام عزّه چون پیش تخت معلی جهاننداری نصره الله و اعلاه رسد، زمین
بوس بی اندازه و دعا و ثناء تازه ایراد کند از زبان خدمتگاران دوستدار والسلام.
۹ انوار جاه و جلال، و ظلال فضل و افضال حضرت علیاء خدایگان
مطلق، پادشاه به حقّ، خسرو راستین، کیخسرو زمان و زمین، ملک رحیم
مشفق، مالک ملک المشرق، و هاب مفنی مفنی، قاهر مهتدی، جلال الدنیا
۱۲ والدین، ملک الاسلام والمسلمین، ملیک الامّة الغرّاء، خلیفه الله فی الارض
و ناصر الخلفاء، اوّل ملوک العالم سلفاً و خلفاً، کیومرث الزّمان، اعظم کیان،
وارث اشکانیان، سائیس ساسانیان، اقلیم گشای توران، دیهیم خدای ایران،
۱۵ عنصر الجلالین، ذوالتاجین، ملک الرحمة فی الدنیا، المظفّر من السّما برقه جهان
و جهانیان فایض و گسترده باد، (۹۵ ب) الی یوم یطوی السّماء، حسبنا الله
و حده ابدا والصلوة علی النبی محمد وآله جدّاً.

بسم الله الرحمن الرحيم

- این تحیّت صادرست از مهبط ساکنان دین و مورد سالکان یقین،
- ۳ مربع طریقت و منبع حقیقت، مصعد عشق و مقعد صدق، بیت الامن ستم رسیدگان، دارالانس عذاب چشیدگان، اعنی خانگاه معظم شیخ مقدس رفع الله درجاته مشتمل به ذکر شمول سلامت و شمل اصحاب دل و کرامت و
- ۶ رافهیت طبع، و الف او با وحدت و فراغت (۱۱۰ب) خاطر، و تحاشی او از لوٹ شبّهات، و اباء همت از مصالحه ام الحوادث، و آن دنیااست؛ و تبراء نفس از مناکحه ام الخبائث، و آن صهباست؛ و تنزّل و تنزه حواس در ریاض ریاضت، و تحوّل تحمّل بنیت از منزل رسم و عادت. و اگر چه سیاق سخن
- ۹ شیوه جمع می کند، عنان قلم ارسال کرده ام تا از سر عبارت عبرت کند، وصیفت تکلف و صنعت تکلیف بگذارد، که غرض ازین تحیّت، شرح اشتیاق به حکایت سود و زیان است نه اظهار فضل. از حضرت افاضل
- ۱۲ شرع و امثال دین عذر می خواهم که در افتتاح این لمعه رقم عبد و خادم مثبت نیامد. دیر است که در ضمن این مناجات با خدای عز و جل عهدها رفته است، بل نذرها بوده، که به هیچ کس و ناکس از خواجگان دین و دنیا عبد
- ۱۵ و خادم ننویسم. اگر بنوشتمی اینجا بساط عذر نگسترده می، و از اعزه در نخواستنی که بر چنین عثرات دامن صفح و عفو درکشند.
- ۱۸ مجلس سامی حه (۴) امام اجل ورع اورع، محقّ محقّق، راشد مرشد، جمال الدین، مجد الایمة الراشدین، عین الحقیقه، زین الشریعه، ناصر السنّه و

- ذو بها، خاذل البدعة و اهلها، عزّ الفریقین، نورالحرّمین، شیخ الطریقه، قدوة الطایفه، کشف المحقّقین، سیّد العلماء و المتکلمین، ملک الوعّاظ و المذکّرین،
- ۳ ذوالفضایل در سعادتی که به معارف و عوارف رحمانی منوط و مربوط است، مدید الظّل و دایم النور باد. سلام و تحیّت از کمال اریحیّت و لطف بمحیّت قبول فرماید، که از صمیم مودّت می رود. و اشتیاق به دریافتِ یوم التلاق
- ۶ بالغ الامد و المدی شناسد. چه گویم و چه نمایم از صبوة دل و صفوة عشق و مشتاقی بدان جنان جناب مطهر مجلس منور اکرم کریم « یقیس تفضلاً قلبی بقلبه ». این کلمات که تحت نظم آمده است، دست مال همگنان تواند بود.
- ۹ و اگر فروگذارم، صورت نگیرد. این بر دعوی صحّت ارادت شواهد عشق و دلایل صدق طلبند. ترسم که در مقام متّحدان وفا و مجتهدان صفا متخلف آیم و رسوا شوم. همین قدر گویم که در آن عهد با صد هزار رنگ مهلکات
- ۱۲ که آینه حیلت کهر داشت، می دید که شعف او به قربت صحبت مجلس سامی چگونه بودم. اکنون والحمدلله که از اسفل درکات مهلکات به افضل درجات منجیات رسید، و همت را با سرها از جانب این عجوز مجذب فارغ^۱ (۱۱۱ الف) کرد، و سراز گریبان این کبود جامه کور دل بیرون برد، و تکیه بر ادّخار علوم علوی و عقلی و حقیقی کرد، و در تحصیل مرام عقبی جهد المقل نمود و حرکة المذبوح کرد. چون تواند بود که به ساحت اراحت آن مجلس مشتاق نباشد؟ امّا
- ۱۸ وقت وقتی آن زاده ارادت و رهبر ملکوت داور منصف از درون صدف وار دهان گشاده می گشاده، که از آن که سبح مکرّمات را انشا ازوست، و طره زلال دریا بدو؛ چون زعاق نصیبه می شود، پای در عتبه عتاب می نهد و سر
- ۲۱ در گلیم تواری و اجتناب می کشد. لاجرم حذر کسل و رعشه ملل سرانامل

- می افتد . خامه خام از نگار کبریا و تحیات بازمی ماند ، توقع رعوتش جلوه می کرد . بحمد الله که آن مدت منقضی شد و آن مادّت منحسم . در جمله همچنانک می شنوم در معارج معارف آن جهانی دایم الصعود باد ، و در ۳ مطالع طالع آسمانی و افراسعود . تیمه امان و تتمه امانی ، اعنی مکتوبات مجلس سائی به کرات می رسد بدین مجنون الهی ، که در بیمارستان دینی در سلاسل ارکان مانده است ، و خوی طیب آفرینش صلوات الله علیه کرده . و ۶ هر تشریفی را به وقتش برافاضل و عزیزان عرض داده می شود و شکر بلیغ کرده می آید . فخاصه در حضرت مجلس عالی نجم الدین ، الامام بن الامام ، حمد بن علی سیمگر مدد الله ظلّاله و جدّد جلاله . آمدم با مقصود اعظم و ۹ مطلوب اکرم ، حدیث کتاب . چون فلانی برسید ، و بعد از مضایقه فراوان کتاب بسپرد ، کهتر آن را نگاه می داشت و مترصد می بود که معتمدی را ببیند چنانک امانت را بشاید . چون فلان الابهری لقاه الله رضوانه و انار برهانه ۱۲ برین صوب و خطه بی خطری رسید ، کهتر مدتّها در مدّت و خلّت او سعادتها یافت . به وقت عود او آن کتاب بدو سپرد که الله الله که این امانت است ، به جمال الدین سپار . آن بزرگ دین در پذیرفت که برساند . چون به صوب بیلقان ۱۵ اخسّ البلاد و اخبثا رسید ، قضاء من الرب صاعقه آفت در آمد ، و طوفان بلا بر سرهای شریعت و حقیقت ریخت ، و آن امام در گذشت ، رحمه الله و انسا بقاء المجلس . و کهتر پنج ماه مصیبت او داشت ، و در اثناء رسایل و کتب ۱۸ نظما و نثرا به زبان خونین مرئی او راند . بازان که در مصیبت عظمی و غصه کبری بدین صفت مجروح دل است ، خجالت از آن مجلس ، کهتر را کم از آن مصیبت نیست . (۱۱۱ ب) صورت حال این است و بدین ، جماعتی گواهند . ۲۱ و آن کتاب را به بیلقان با آن بزرگ دین رحمه الله بسی کسان دیده اند . اگر

تواند بود که آن را از آنجا طلبند، کهتر از خجالت باز رهد. و اگر باز یافتن ممکن نبود، کهتر را کتب نفیس بسیار است، و تاوان دادن شرط الزم. هرچه ۳ فرماید و خواهد از کتب به دیده حکم را ایستاده ام، و بر قدم اعتذار فرو مانده، «و رایه اصفی و حکمه امضی». و فلانی را اعزّه الله و ابقاه و عظم شانه و اعلاه اگر آن جاست، صد هزار سلام و تحیت فرماید خواند، ۶ و کهتر را مشتاق لقاء زاهر و جمال باهر خویش فرماید شناخت؛ و ذکر و شکر خویش سر جمله اوراد خادم فرماید دانست. «جَدِّدَ اللهُ عَلَيْهِ خَلْعَ الْفَضْلِ إِلَى يَوْمِ الْفَصْلِ». از فلانی ابد الله علاء و آباد اعداء به غایت ۹ رنجور خاطر م. و اگر ننوشتمی و اشتیاق ننمودی، از مجلس سالی اقتراح می بود که آن صدر را رفع الله قدره و شرح صدره اعلام دهد که بی نظیران را بدان دیده نبیند که آن را عین الازدرای گویند. همین قدر می گویم ۱۲ باقی اعزّه کثراً الله امثالهم فی الدّین الی یوم الدّین. کهتر را مهتری هست و برادری که دعوی دوستی مجلس سالی کند. فلان الحق در عصمت و عفت و علم و حلم و فقه و فقر علامه روزگار خویش و یگانه عهد و ۱۵ فرزانه. از مجلس سالی توقع می باشد که چون این شخص بی نقص بدان صوب رسیدند، ایادی برو گشاده دارد و به انواع مبرتش مخصوص گرداند، و حسن الحضور او را مغتنم دارد. در مهد حقیقت و طریقت رضاع و فطام ۱۸ یافته است، و در حجر ریاست و دراست تربیت گرفته. و بدین تعریف که می رود به وقت ملاقات و خبرت ان شاء الله که تشویر زده نباشد. حرف چند ضعیف معانی رکیک عبارات از آن کهتر مصحوب مجلس سالی بود. توقع ۲۱ می بود که آن را هیچ وقت باز نفرماید کردن، و در طی نسخ و کتب نفرماید آوردن. الله الله، و اگر مجلس را سخنان کهتر باید نظماً و نثراً شرایط طلب آن

باشد، «صحّت الارادات تفری التکلف و التصلّف»، به دل و جان طلب
 باید کرد، مضمی هذا. اصحاب طریقت و ارباب حقیقت، خَلانِ صفا و
 اخوانِ وفا، محققانِ صفتِ تصوّف، سلام و خدمت قبول فرماید کردن. از ۳
 فلانی که موصل این تحیت و مبلغ این خدمت است، نیکو خجلم که در باره
 او توفیق نیافتم. شکر در آن است که مکرّماتِ عمیم مجلس سائی عذر خواه این
 کهنر است، (۱۱۲ الف) افاض الله علیه انواع الکرم و خصّه علی مدّ الزّمان ۶
 باصناف النعم، والسلام.

الخادم المتمسك بمعالیه الخاقانی الحقایقی

- قبیل این خدمت که از قبل خواصّ خلّت می رود، خدمتی سابق شده
- ۳ است که ابجد تخته مودّت بودست خاطر خادم را، که طفل دبستان افاضل است؛ و این خدمت لاحق فاتحه (۱۱۵ الف) الکتاب است مباسطات صدق را، لاجرم فاتحه وار در کسوت اختصار می رود. و اینک دهان عقل به جواهر الحمد لله
- ۶ شفاء الغلیل می سازد، به شکر آنک خادم را توفیق این خدمت میسر شد، که نطفه قطران رنگ خامه در رحم کافور فام نامه ودیعت می تواند دادن، تا نتایج دوستداری و سلایل خدمتگاری دیدار آید. اگر چه معهود خاصیت و
- ۹ فعل آن است که قطران و کافور طریق توالد و زه آب ارحام را بسته گردانند، اما خادم به اعجاز صدق نیت و به قوت خلوص طویّت از قطران قلم و کافور قرطاس رحم مودّت سعادت زای را اتصال و بلل می دهد. بالله که
- ۱۲ بجای تعجب است. و چون بدین فوز عظیم متشرف شد، بر فور بر زبان قلم براند که اکسیر گنج اکاسره، و جواهر جباه جبابره، و درّ تقاصیر قیاصره با حلّی و حلل شعریان و اکلیل و کلک فرقدان، و زربفت فضفاض آفتاب و
- ۱۵ فضّه فیّاص ماهتاب و اقلیمیاء ثمین سیّار از اقلام کاتبان یمین و یسار نثار اقلیمی باد که کاتب نیکی نویس آن اقلیم مجلس اسمی، صدر امام اجل کبیر، حبر مہام اہمل تحریر، کافی حازم عالم، عادل ماجد مفضل، مرشد موّحد علامہ،
- ۱۸ مہذب الدین، شرف الاسلام و المسلمین، رضی الدولة و اہلیہا، صفی الملتہ و ذویہا، مقتدی کافّة الصدور و صدر کبراء الثغور، تاج الافاضل و سیّدہم،

- فخرالامثال و مویدهم، مقدم الوزراء، اکرم الکبراء، مولی الکفاة، مولی العفاة،
 وجیه الآفاق، وحید العراق تواند بود. و کاشک جانِ رنجورِ من خادمِ آلوده
 رنگِ نواب و فرسوده رنگِ شوایب نیستی، تا گفتمی که با کیمیای عقل ۳
 و گوهرِ نطق و زرِ چهره و درّ اشک در اثناء آن نثار ایثار باد.
- سلامی که طیب سلامتیش از نکبتِ لبِ روزِ رویان ارم آفریده‌اند،
 فرستاده می‌آید؛ و دعایی که از خلوفِ دهانِ روزه‌دارانِ حرم کرده‌اند، ۶
 گفته می‌شود؛ و نیازمندی به نورِ طلعه طلحه که نور طلح منضود^۱ و سدر
 منضود است بهشت سینه خواص را، تعطش حیوان وادی بریده موسی را
 ماند به چشمه حیوان خضر؛ و دل خادم از جورِ گناه نهی ایام که مذهب ۹
 طالع است در جوارِ پناه دهی آن امام که مهذب طلحه است می‌گریزد، تا از
 آفات خالی السیر باشد و به اتصال سعد مستعد شود. (۱۱۵ ب) چه
 امروز بر سر آمده قران و اقران شده کفاة و اکفاء آن مجلس است، جدّد الله ۱۲
 علیه خلع السعادة. و اگر چه حاسه بصر باهرش، که بهره ده نور آفتاب
 است، هنوز متاذی باشد از مطالعه خدمت سابق، مع ما که معما گشای حقایق
 آفرینش است، که با چراگاه تربتِ موحش و وحشِ پرورد، آهوان انسی ثبت ۱۵
 انس نتواند گرفت، که به جای سنبه طیب و سنبل الطیب بیش و درمنه
 بینند، و به عوض^۲ قرنفلستان زریون شبرم و مازیون یابند^۳. اما اگر ابرام است
 و اگر نه از مطالعه این خدمت اعراض نفرماید، و لاحق را به سابق رسانیدنی ۱۸
 بود، و فاتحه را در ایجد بستنی، و سبط را در آب و جسد پیوستنی. و اگر چه
 در پایان خدمت لاحق ذکر بنده آبق رود، خاطر اشرف نییچد، که فاتحه را
 «الحمد لله» طراز اول است، و «الضالین» رقم آخر. و بازان همه که در خدمت ۲۱

پیشین بدان مجلس ، که روز سعادتش از آفتِ پیشینِ آمن باد و چون صبح
 پسین برتراید، سخن بر آن مناجا رفت که به اسبابِ رکیک، امورِ رفیع فرادست
 ۳ توان آورد ، چنانکه به نقطهٔ نور مختصر که مصباحِ وار در مشکاةٔ چشم
 و زجاجهٔ طبقه موقوف است ، بر مشعلِ جهانِ تابِ آفتاب محیط توان شد ،
 و به حروفِ تنگِ بحال که میدانگاه از نهایتِ ناف تا حدّ حلق و لب لب
 ۶ بیش ندارد، اسماء الله الحسنى را هم طویلهٔ زبان و هم سلکِ بیان توان گردانید،
 و به یک تارِ ریمان دو تو صد هزار ایتم بحر را هم صف توان کرد، و بر نجرِ
 صافیاتِ الاجیاد و بر جهتِ صافناتِ جیاد توان بست . همانا که بزرگانِ خرد
 ۹ بینش این خدمت را بر قصورِ همتِ خادم حمل نکنند، که به دستاویز سبب ازل
 دیدن شرط نیست ، در پایِ دام طلبِ آخری باید دیدن نشاءِ اولی را چه بینند
 که بر آوردگانِ عهدِ آخرِ عالم از خاک و آب آمدند . آخرنگر که به عالم پاك
 ۱۲ مآب چون می سازند . نخست از رماد و رمال مرکب شده ، به مقصد مراد و
 آمال مرکب چون می تازند . اگر پیوند خیالِ مودتِ خادم را از ابتدا مختصر
 آمدست ، قدمگاه ثباتِ دولتِ آخر نگر که چه کامل افتادست . در امکان
 ۱۵ گنج که خاکِ بیزی اسپ می تازد به طلبِ قراضه‌ای، پایش به گنج گاو فرو
 شود ، یا لاشه‌ای برگِ برگی ندارد ، و از عشقِ جو جو جو می نشود،
 ریمانش گیرند و به سنبهٔ آسمان (۱۱۶ الف) و راه کاه کشانش^۱ فرود
 ۱۸ آرند . چون دولتِ مکاتبت با مجلس اسمی میسر شد ، تواند بود که بر عقیب
 این دولتِ دولتی دیگر سانح آید ، که چون مرد را فتحِ حصاری بر آمد، به دیگر
 فتحِ همتش گردانیده شود ؛ و چون بر مرادی ظفر یافت ، به دیگر مراد دلیر تر
 ۲۱ گردد . چنانکه خادمِ درین خدمت که اگر مجلس اسمی صدری ، مهذب
 مهذب الدینی ، فدیتِ نفسه المقدسه بنفسی و عقلی ، بیند که لبابِ حقیقت

را بی قشور مجاز بیناد ، سلام و خدمت دوستدار به مجلس اسمی شمس الدوله ،
 هداه الله الی مصالح ایامه ، فرماید رسانیدن ، و در باب تحصیل مراد و مرام
 از آن مجلس معاونتی طلبیدن ؛ و خود خدمتی مفرد به مجلس اسمی شمس الدوله ۳
 نوشته آمده است ، عرض کنند . ان شاء الله تعالی .

معتمد سعد اسعده الله که موصل خدمت نخست و مبلغ تحیت اول
 بود ، هنوز آن جاست ، باز مانده است ، و من خادم را اینجا بازو هزار شغل ۶
 است . به هر صنعتی که رای مذهب الدینی مصلحت داند ، او را اشارت فرماید
 و به همت و نیت و بود و نبود و نابود به جانب خادمش به راه کند ، که خادم
 قصد عراق دارد ، و گنبد هوا را هجوم بخارات سرما گرفته است . تواند بود که ۹
 بعد ازین بدان دیار نتوان رفت . و اگر در گنجد و خاطر انور نرنجد ، خادم
 را به تشریفی از انامل گوهر بار و خامه عنبر پاش جلاء دیده فرماید ، که دیده
 و دل به قوت و قوت به غایت محتاجند . « والله یقی المجلس الاسمی ، ۱۲
 مجلس سیدنا الصدر الامام ، الحبر الهمام ، مذهب الدین ، شرف الاسلام
 والمسلمین ، مقتدی الصدور فی العالمین لمناجح القصاد و مصالح البلاد .
 والحمد لله رب العالمین و صلواته علی سیدنا نبیه محمد وآله و عترته ۱۵
 الطاهرین اجمعین .

شفاعت نامه نویسد به صلح

بسم الله الرحمن الرحيم

تحيّة الواله الخاقاني الحقايقى

استمسك بعروة فضل الله تعالى

۳

- فرزند اعزّاجلّ مبجلّ، اغرّ محجلّ، بارحقى، امير حكيم، امام عالم،
۶ متقن محقق، مبرهن محقّ، متبحر منقز، مشيد الدولة والدين، حرز الملوك
والسلاطين، حافظ الارواح والاشباح، قدوة الافاضل والاعالم، امام الحكماء،
افلاطون الزمان، بقرات الدوران، مفخر الشروان، مدختر محامد ومقتنى مفاخر
۹ و مكتسب معالى باد؛ وذات عزيزش از هجوم آفات آمن السرب .
سلام و تحيت و دعاء اين پدر مجروح سينه سراسيمه روزگار، كه
روزش به شب سليم و شبش به روز اعمى ماند، در فراق فرزندان اعزه ابقاهم الله،
۱۲ و فوات دوستان رحمهم الله تعالى استماع كند؛ و فراوان سلام و پرسش و بسيار
درود و آفرين به خدر شريف و ستر كريم خواهرم كريمه مكرمه، زاهده متبتله،
حاضنة الدين، رابعة الاسلام، مخدومه دودمان حكمت، معصومه خاندان
۱۵ حشمت، والده كبريه حرسها الله تعالى و صانها، و به اولاد اعزه ابقاهم الله فى
ظل والداتهم برساند؛ و به حرمت خاطر رنجور اين پدر شور بخت آشفته
روزگار با خواجه امام عالم نحرير، شهاب الدين، شمس الاسلام، صدرالايمة،
۱۸ ملك المتكلمين، قسم النظر و قوام النظرا، اعلم العالم و علامة العلماء، ابوسهل
سهل الله مباغيه و مطالبه در سازد، و ملاينت و به رفق و مدارا و مهالا برموالات
شعار گيرد .

- « فالتار بالماء الذی هو ضدّها يعطى النصاح و طبعها الاحراق »
 الاحراق . و معلوم است که در بلاء او مرا او فرزند در افکنده است . و
 اگر مرا در بنه طالع شقاوت نبودى ، خود به جای چنان پسرى بالغ و بلیغ ۳
 دختر مرده بودى ، تا هم او از اسیری و دشنام و سفاهت رسته شدی ، و هم من
 از تحکّم خلاص یافتمی . اما چاره نیست ، « یدالله » (۱۱۹ الف) فوق عبادہ .
 حکم آسمان و تقدیر سبحانی به تدبیر انسانی دفع نتوان کرد ، و جز در ساختن ۶
 روی نیست . « ما دخل الرفق فی شیء الا زانه » . و حدیث احوال من
 پدر همان کلمت می گویم که به وداع گاه آن ساعت که فرزند مشیدالدین مرا
 معانقت کرد ، « فرحی الخیر فرحی الخیل والسلام » . ۹
- درین وقت سعادت بخش و دولت رسان ، مثال بی مثال ، که امثال
 من بنده را صد هزار منال و مال در آن تضمین است ، از درگاه معلی
 خدایگانی ، خاقان اعظمی نصره الله تعالی به بنده مخلص رسانیدند ، و به قدر ۱۲
 امکان خدمت نوشت . ان شاء الله تعالی که مقبول آید . او فرزند حرسه الله
 خاطر فارغ فرماید داشتن ، که حضرت علیاء خدایگانی احضرها الله السعادات
 از آن رحیم تر و رووف تر است که چون من بنده را بر رقعہ بندگی و نطع ۱۵
 دوستداری ، آن حضرت را نه یکت بیدقم هزار فرزینم از جوار قرب خدمت
 رمیده و مستوحش گرداند . و من بنده از آن خوارتر و دوستدارترم که به صد
 هزار شمیر بی مسامی و شیرینی مجامله از سر سجاده بندگی قدم بگذارم . من بنده ۱۸
 هر کجا باشم عاشق صادقم مآثر و مفاخر خسروانه آن دارای دین و دولت و
 داور ملک و ملت ۳ را ، و به قرب و بعد تعلقی ندارد وفاء بندگان و اخلاص
 دولتخواهان . و درین خدمت که به بارگاه اعلی اعلاه الله تعالی فرستادم ، درین ۲۱

- باب فصول نوشتن موشح و مقید به معانی . او فرزند ابقاه الله و حرّسه هیچ
 خاطر شکسته ندارد و با دوستان تازه در سازد و حسن معاشرت درآموزد ،
 ۳ و کتاب ادب ندیم که کشاجم و دیگر فحول فضل ابداع و اختراع کرده اند
 بخواند ، و از حضرت آسمان شکوه عرش جلالت دریا سیاست کوه سیادت
 عظمتها الله هیچ مخافت و آفت در خاطر تصوّر نکند . چه آن حضرت حفتها
 ۶ الله بالنصر و المعالی لطف مشخص و رحمت ملخص و سایه اخص کردگار
 است تعالی و تعظم . و بعد الیوم من پدر را فراموش کند ، و نام من پدر البتّه
 در عقد خدمت انس ، و در زبان معاطات کاس بر زبان نراند ، و با همه باشندگان
 ۹ دوست روی و مهرجوی باشد ، و کس را به سبب من پدر دشمن نگیرد و
 دشمن نسازد . و چون بر خدمتی که به درگاه عالی اعلاه الله تعالی فرستادم
 واقف شود ، او فرزند معلوم کند که من بنده چه مرید صادق و داعی عاشقم
 ۱۲ آن بارگاه سعادت و پیشگاه سیادت را اعلاه الله تعالی . و چون حاجی رئیس
 امین الدین (۱۱۹ ب) شرف الحاج احمد ایّده الله و حفظه به خدمت رسد ،
 صورت حال از وی باز داند ، و سلام و تحیت و ثنا و محمّدت به حضرت شریف
 ۱۵ مجلس اسمی امیر سپهسلار اجل عادل موید عزّ الدّولة والدّین ، حسام الاسلام
 و المسلمین ، ملک امراء شروان ، مرزبان العجم ، حاتم الدّوران ، ابو الحارث اسد
 دامت ایّامه مشرّفه زاهره برساند . و امیر سپهسلار اجل اعزّ محترم ، نجم الدّولة
 ۱۸ والدّین ، شمس الاسلام و المسلمین ، صفوة الملوك و السلاطین ، صارم المالک ،
 تاج الامراء ، فخر العشائر ، ابو الفضل حبستانی ادام الله مجده به سلام و آفرین و
 درود و یاد کرد فراوان مخصوص است . سعادت اعزّه و اصدقا دایم باد .
 ۲۱ حسبنا الله و حده ابدًا ، و الصّلوة علی النّبی محمد و آله جدّا .

این رساله به هردو داماد فرستاد بعد از شفاعت نامه مذکور

عدتی فضل الله تعالی

- ۳ خواستم که لمعای از سرارتجال و استعجال بر قلم رانم ، و از اختلال حال و اعتلال بال خبر باز دهم . اما به کدام انگشت قلم گیر نقش بندی کشف الحال توانم کرد ، که از چهار ماهه بیماری گران ، بعیدا عن ساحة الاعزّه کارکنان حواس چون ماه چهار هفته در حجاب تواری گداخته اند ، و آینه ۶ مخیله زنگار خورده شده و چراغ مفکوره به عواصف عوارض نفسانی منطقی گشته ، و خریطه حافظه در اتساع خرق افتاده ، و از چشمه سار دماغ جویهای اعصاب را امداد منقطع گشته ، و شاخه های انامل در ریشه مانده ، لاجرم بنان ۹ از تحمل قلم گرفتن و مرکبی در عرصه میدانی راندن ، باز مانده و سپر افکنده ؛ و قلم از تعود نقش بستن و سیاهی بر سپیدی افکندن ، عجز آورده و تیغ انداخته ؛ و سبب هجوم حادثه آن بود که این ضعیف را امسال سودای سفر خراسان ، ۱۲ که معرس دین و دولت و مغرس ملک و ملت است ، در دماغ افتاد . چه از دیرسال باز هم خوابه این آرزو بود ، و از دست همت بر نمی خاست ، و از پای عزیمت بر نمی (۱۲۰ الف) آمد . دست اتفاق نقاب موانع یک نیمه از پیکر ۱۵ مراد برداشت . این غریب خفیف الحاد طفیف الحال (؟) خویشان را به صقع ری افکند ، و با نعیم خانه ری الی عظیم در گرفت . چه دارالنعیم ری را دهلیز دارالملک خراسان دید . و نیز معلوم کرد که ملک ری دولتخانه اصفهود کیان ۱۸ و پهلوان اشکانیان ، بهرام چوبین بود . و به حکم آن که ملک نیاگان به وجه

میراث نبیرگان را رسد ، دانست که ملک ری نسبی دارد با دیگر اخوات
 ممالک که تشریف سکه و خطبه یافته اند از نوبت همایون خاقان اعظم ،
 ۳ خدایگان معظم ، سید آل بهرام ، ابرویر اسلام ، کیخسرو روزگار ، خسرو
 آموزگار ، ملک رحیم مشفق ، جلال الدنیا والدین که در تخلید ابتهت شهریار
 و تمهید ابتهت جهاننداری سرآمده طوایف ملوک عالم باد . خدمتگار حضرت
 ۶ او نصره الله تعالی و اعلاها چون بدین حدود رسید ، از بیت الشرف ری نسیم
 شرفه شروان شرفها الله تعالی ببقاء سلطنتها می شنید ، و امرا و ولایه ، و کبرا و
 کفایه ، و علما و قضایه ، و کرما و سادات نصر الله ایامهم تجشم فرمودند ؛ و در
 ۹ موکب استقبال ، تفقد ؛ و در مجلس اجتماع ، تعهد واجب دیدند . چندانکه
 عبارت از شرح آن قاصر آمد . به آشنای ملک ری و ولوع زیادت گشت و
 شعف در افزود و عشق بازی در گرفت . چه به مجاورت کعبه معالی دارالغز
 ۱۲ ری ، خویشان را از یک مرتبت به هزار درجت گذشته دید ، و از اندیشه
 انسان برتر یافت . و از غایت کمال ، صورت امنیت درآینه نیت نمی گنجید .
 بر زبان قلم براند :

۱۵ زین کلک من که سحر طرازی است راستین

دست زمانه راست طرازی بر آستین^۱

سردار اهل فضل و بندار نظم و نثر

کارد مجود من سر بندار ره نشین

۱۸

بندار چون ز ری سوی تبریز می رسد

نان جوین همی خورد آنگه پیه گزین^۲

۱- رك . دیوان خاقانی . ص ۷۹۶ ۲- در چاپ مرحوم عبدالرسولی و دکتر

سجادی : نان جوین خورد از آن و آکه زین . در نسخه ها : نان جوین خورد آنگه
 پیه گزین

- من کامدم ز خطه تبریز سوی ری
از خوشه سپهر خورم نان گندمین
- ۳ چونانک جوز گندم دورست در قیاس
شعرش ز شعر من به قیاس است همچنین
با ناف آهوان که پذیرد پلنگ مشک؟
- ۶ بر شان انگین که گزیند گزانگین؟
با این بیان ز وصف ری امروز عاجزم
کو جنتی ست آمده ز افلاک بر زمین
- ۹ پشت عراق و روی خراسان ری است ری
پشتی چه راست قامت و روی چه نازنین (۱۲۰ب)
از سین سحر نکته بکر آفرین منم
- ۱۲ چون حق تعالی از ره رحمت ری آفرین
بر صانعی که روی بهشت آفرید ری
خاقانے آفرین خوان خاقانے آفرین
- ۱۵ و چون قافله حاج خراسان و ماوراء النهر بعد از مدت انتظار سپری
شدن به جانب ری مراجعت کرد، این غریب نیز به جانب خراسان شدن را
اندیشه جزم و عزم درست گردانید، و در وقت مثال معلا از حضرت پادشاه
جهانداور، خسرو کیان گوهر، کاسر الاکاسره، قاصم القیاصره، ملک ملوک
الام، اتابک اعظم، نصره الله و اظفره چون حکم «انی امر الله» به والی ری
رسید که: فلانی را به خراسان شدن به هیچ حال جواز نیست، و ندانم که چه
تهمت بدین ضعیف (؟).
- ۲۱

چه سبب سوی خراسان شدم نگذارند
عندلیم به گلستان شدم نگذارند^۱

- نیست بستان خراسان را چون من مرغی
مرغم آوخ سوی بستان شدم نگذارند
گنج دُرها نتوان برد به دریای عراق ۳
گسرا^۱ به بازار خراسان شدم نگذارند
بهر فردوس خراسان به در دوزخ ری
چه نشینم که به پنهان شدم نگذارند^۲ ۶
باز گردم چو ستاره که شود راجع از آنک
مستقیم ره امکان شدم نگذارند
مشری^۳ وار به جوزای دو رویم به وبال ۹
چه کنم چون سوی سرطان شدم نگذارند^۴
بوی مشکِ بختم مغز خراسان بگرفت
می رود بوی گر ایشان شدم نگذارند ۱۲
گوی من صدره^۵ از آن سوی سرمیدان رفت
گرچه باگوی به میدان شدم نگذارند^۶
۱۵ و قضای آسمان که با نیتِ ملوکِ زمین هم^۷ عنان داشت ، و زمانه که
محکومِ اشارتِ پادشاهان زمان تواند بود ، دست یکی کردند . در حال عارضه^۸
گران بر عرض این ضعیف ، و اوصاب بر اوصال تاختن آورد ؛ و غوغاء سرسام
۱۸ بر حصن دماغ دست یافت ، و لشکر تب در ولایت تن خیم ساخت ، و سُعال
از بادِ خانه سینه ، آتشکده پرداخت ؛ و زلزله الساعه در چهار دیوار تن افکند ،

۱- متن / که ۲- در دیوان نوزده بیت پیش ازین بیت آمده است .

۳- در دیوان بیتی پیش ازین بیت آمده است ، ص ۱۰۴ ۴- دیوان : پی

۵- دیوان : شد ۶- در دیوان بیست و دو بیت دیگر پس از این بیت آمده است .

و امِ مِلْدَم به پایمالی، ملازم فراش گشت، تا پایی که در دستِ چنین مغمّزه‌ای
 اسیر باشد، از سر مسافرت بر نخیزد؛ و خاكِ ری نیز به حکم النی که با این
 ضعیف داشت، معانقه سخت کرد؛ (۱۲۱ الف) چنانکه از تنگی معانقه عارضه^۳
 عظیم دیدار آمد، و خواست که او را در آغوش گیرد و همخوابه سازد. اما
 امهال اجل و تاخیر قضا در میان حایل آمد، و او را از همخوابگی خاكِ ری^۱،
 و هم^۲ آغوشی زمین بیگانه باز رهانید. پس بر زبان قلم بگذرانید:

خاكِ سیاه بر سر آب و هوای ری
 دور از مجاورانِ مکارم^۴ نمای ری
 در خون نشسته‌ام که چرا خوش نشسته‌اند
 این خوانندگانِ خلد به دوزخ^۵ سرای ری
 آن را که تن به آب و هوای ری آورید
 دل آب و جان هوا شد از آب و هوای ری
 ری نیک بُد و لیک صدورش عظیم نیک^۶
 من شاگرد صدور و شکایت^۷ فرای ری
 نیک آمدم به ری بد ری بین به جای من
 ای کاش دانمی که چه کردم به جای ری
 عقرب نهند طالع ری من ندانم آن
 دانم که عقرب تن من شد لقای ری^۸

الفصّه، بعد از چهل شبانه روز بیماری گران، که این ضعیف به سایه
 معدوم الذّات و نقطه^۹ موهوم الصفات مانند شده بود، و چون نقطه^{۱۰} مُقْعَدی
 از طول و عرض جهان بی خبر؛ و در خانه^{۱۱} غرور نفس، امید زندگانی را هیچ^{۱۲}

۱- متن/ رای؟ ۲- درین متن یازده سطر سفید مانده است که درست معادل

یازده بیت باقی ابیات در دیوان است. ر ك دیوان. ص ۱۵۵

مجال نمانده ، و از حیوة (۱۲۱ ب) خویشتن به کلتی نو مید شده ، جهد آن کرد که این کالبد خاکی را به حدود آذربایجان باز رساند ، تا اگر اجل تاختن آورد ، آنچه بگذرد ، به سایه و نظری فرزندِ اجل ، خواجه امام ، مویدالدین ۳ دام ضمیره مشرفا باشد . بدین نیت خویشتن بر سر چوب پاره افگند ، که قوت براسپ نشستن نداشت . چون به دوفرسانی زنجان رسید ، در شب پالانی گم شد . بامداد در دست شتربانان باز یافتند . جامه دانی که به مقامات نظم و نثر ۶ و رسالات تازی و پارسی محشو و مشحون بود ، و صد هزار نکت و نتف و فقر و لمع تمبیه داشت ، هر چند طلیدند ، نیافتند . و الحق خزانه ای غیبی و گنجی ۹ عرشی از دست برفت ، که تا پرگار حیوة تنگ در آمدن ، آن محسر از نقطه دل برنخیزد . و این واقعه با مرض الجسد یار شد ، و این ضعیف را از دست وجود بیرون برد . مع هذا به هر صفت که بود ، به صوب تبریز باز رسید ، و ۱۲ دیده را به نور مشاهده فرزند خواجه امام موید الدین فدیناه اکتحال کرد ، و به حضور سعادت بخش ائمه ایام و روساء اقام ، اصحاب دراست و ارباب ریاست متع الله العباد بطول بقا شهم ، که مراعیان این داعی اند ، مستانس ۱۵ گشت . یک روز به سبب آب و هوا در ناقهی گستاخ شد ، و براحتما کردن محافظت معهود ننمود . علت نکس کرد ، و دست امتحان ربانی سلسله طبیعت در جنبانید ، و این قالب موی مانند را در عقده بجران کشید ، و دو ماه و پس ۱۸ آن دید که کس مبیناد . تا اکنون که شجاع پیرک رسید ، و آوازه سفارسان رسانید که جانب مانوس امیر حکیم امام عالم متبحر بارع متبقر ، مشید الدین ، عوذة الاسلام و المسلمین ، حافظ الاشباح ، امام الافاضل ، ملک الحکما ، ابقاه الله ۲۱ و اطاب صبوحه و اکثر من واردات السعادات فتوحه ، با جناب کریم خواجه

- امام اجلّ عالم، متقن محقق، مبرهن مدقق، فرزند اکرم، شهاب الدین، حجة الاسلام والمسلمین، برهان الشریعة، سلطان الحقیقة، مالک ازمة الکلام، علامة الائمة الاعلام، خصه الله بفضایض فضله و فایز افضاله خاطر صافی گردانید و ۳ عذر او پذیرفت، و یکباره غبارِ نزغاتِ شیطان و نزقاتِ شُبّان از صفحاتِ هوای دلتا فرو نشست. والحمد لله علی هذه البشایر شکرا. در حال نسیم اذفر (۱۲۲ الف) از شفاء وافی، و رایحه طیبّه از ورود عوافی به طینت این غریب ۶ مجروح سینه رسید، و همان دست برد نمود که تریاق اعظم با نفس مسموم نماید؛ و همان برهان پدید کرد که عیسی مریم با بت محموم کند. آری، از صد هزار ادویه که در اودیّه هندوستان یابند، یک صفاء دوستان کاری تر و نافع تر ۹ آید. لاریب، و چون شفاعت نامه ای که فرزند اعزّ امیر حکیم مشید الدین فرستاده بود در باره خواجه امام شهاب الدین مطالعه افتاد، و اشارت آن عزیز را که ثمرة الحیوة و باکورة العمر است به ترحیب و تاهیل تلقی کرده ۱۲ شد و، « دية الذنب عندنا الاعتذار » برخوانده آمد، و صدای وحشت از آینه خاطر این ضعیف برخاست. اندی که مصافحات و مصالحت از دو عزیز چون سایه چاه، دیرمان و پای برجا باشد، نه چون سیل کوه زود رو و ۱۵ ناپایدار، تا ناصحانی که چون چاه، خزینه دار اسرار اند، آسوده خاطر باشند؛ و حاسدانی که چون کوه فاش کننده گفتار اند، زبان بریده شوند. امروز آن دو عزیز، و الحمد لله توامان ارحام علوم اند و فرق دان ذروه عقول، و قطبان فلک ۱۸ فضایل، و یمن و یسار ذات روزگار، که این حرز معانی دارد، و آن خاتم شرایع. و دو طراز آستین اند دست روزگار را، و دو کفه قسطاس المستقیم نقد معانی و معالی را. و در مقاربت، صبح صادق و چشمه خورشید؛ و در ۲۱

مناسبت، فصل ربیع و موردِ ورد؛ و در محانست، موسمِ نوروز و موعِدِ عید؛ و در مقارنت، خضر و الیاس؛ و در مشایعت، موسی و یوشع؛ و در مطابقت، روح لطیف و عقل شریف؛ و در موافقت، دو انسانة العین. هر دو گانه یگانه محبت بهترند، تا این ضعیف را آن فلذة الکبد باشد، و این حبة القلب. ان شاء الله که ان شاء الله این ترتیب در پرده غیب بسازد. امّا به دست ما جز تفال خیر نیست :

او خود نپذیرد دل و مالم امّا

اختر به گذشتنست فالی زده ام

- ۹ بعد از این چندانک روزگار شریف ایشان با دوام و درنگ خواهد بود، جناب کریم خواجه امام شهاب الدین سپارش می کنم، تا مراعی و راعی و مراقب و حامی او باشد. و در غیبت او محسن حفظ الغیب و حافظ حسن العهد.
- ۱۲ و اگر چه (۱۲۲ ب) این دو سه لفظ به مذاق خواجه امام خوش نیاید و با مزاج شریفش آشنایی ندارد، چه قدر رفیع او وراء ذلک تواند بودن، امّا آنچه شفقت پدری و نصیحت مسلمانی باشد، فرو نتوانم گذاشتن، و هذا فصل.
- ۱۵ و من پدر با خواجه امام به شرطی دل خوش و صافی خواهم کرد که وصایاء با صفاء من پدر را که در خلوات او را گفته ام، نگاه دارد و کار بندد در باب بزرگداشت نایبان جناب اسمی، قاضی القضاة العدل، امام مطلق، الهادی الی الحق، شرف الدین، قطب الاسلام و المسلمین، قوام الشریعة، نظام السنة، سید الایمة الایام، قدوة عظماء الحکام، علامة العلماء الاعلام، حجة الحق، مفتی الشرق، دامت ایامه بانوار العز مشرقه. و درین باب من کهنتر را خدای جلّ
- ۲۱ ذکره شاهد حال است، و ملکان یمین و یسار گواهند. و او فرزند هم که در باب دوستداری آن بزرگ دین و دنیا، و آن فرزند را بر خلوص نیت و صفاء طویّت چه وصیت کرده ام. و حقیقت است که بر صدق هر دعوی، دو گواه

بسنده باشد ؛ اینک من چهار گواه دارم . و ائمه که گواهی باز نگیرند .
و السلام .

از عزیزان عذر می خواهم که به هریک تحیتی مفرد نتوانم فرستادن ، ۳
که کار دراز کشد و دیگر اعزه و اکابر را توقعات باشد . این تحیت از خود
به خود می نویسم ، « اِنَّ هَذَا لَفِي الصُّحُفِ الْاُولَى ، صُحُفِ اِبْرَاهِيمَ
وَمُوسَى » * . دوی و سه ای در میانه نیست . مشید را شهاب می دانم و شهاب ۶
را مشید . و هر دو روح مشخص اند و من سایه ایشان .

جان نه و چون سایه به توزنده ام با تو و صد ساله ره اندر میان .
آفریدگار تعالی و تعظم طالب را به مطلوب و یوسف را به یعقوب ۹
رساناد . و السلام علی مکان بیضة شروان فی کل حیوة و آن .

هوا ساکنی شروان صاد فوادیا و فیه من الاشواق صادف وادیا
کافه ائمه و اماثل و علماء و افاضل و مشاهیر و اعیان و مشایخ و فقیان ، ۱۲
متعهم الله بظلال الملك المعظم الرحیم المشفق ، جلال الدنیا و الدین ، ملک -
الاسلام و المسلمین ، نصر الله لواءه و رسخ فی قلوب العالمین و لاءه از اصغر
خلق الله العبد الصاغر حسان العجم مخصوص اند به صد هزار سلام و آفرین . ۱۵
حسبنا الله و حده ابدا .

الی بعض اصدقائه یطلب حضوره

بسم الله الرحمن الرحيم

- ۳ مجلس سامی صدر همام اجل^۱، سید موید منعم، مکرم مکرم، مفضل مفضل، فلان الدین در استغناء نفس به حسنات و استیلاء عقل بر شهوات مخلد - العمر و مؤید العز باد.
- ۶ سلام و تحیتی که عوذہ عمر و سبحة جان است، اگر بر تابد قبول فرماید کرد. امروز، چهارم روز است که آن ماه چهارده از فلک سعادت بدین روز فرو رفته راز بر آمده روی ننموده است، و جان ناکه از فاقه رحله -
- ۹ الشتاء والصیف ناشتاوار لیل و نهاراً دل گرسنه و آرزومند ماه چهارده. ندانم کدام میخ سپید کار سیه کاسه آن نان سمن را ازین جان سنگین در حجاب داشته است. آری، طلعت اعزه، ماه تمام دایره است؛ و ماه، سبی به دو
- ۱۲ کرده نان سمن را ماند. بالله، که ماه بر مایده فلک نان سمن است، و دگر ستارگان خرده آن نان. نگر چه بزرگ نانی است که به شازده روز خورد می شود. باز از دانه سنبله که آتش می شود، در چشمه آفتاب که تنوری را
- ۱۵ ماند، نان نو پخته می بر آرند. اعزه که سیاق این سخن شنوند، گویند: خاقانی را نگر که چه شیفته شده است، که همه از نان می گوید. همه گرد ماه می گردد. آری، معذورم که مسافرت گزیده ام. مسافر کاروانی را از نان^۱ و ماه نگزیرد.
- ۱۸ نان، راه توشه روز کند؛ ماه، راهبر شب سازد. دانی چه؟ نان سپید عبارت

- است از دایرهٔ جمالِ عزیزان ، که قوتِ جانها از آن جاست . و اگر راست خواهی ، کارِ جان سهل است . این دو طفل سیاه چرده را چه کنم ؟ لُعبهٔ چشم و انسان العین می‌گویند که در هفت قَاطِ پیچیده اند و در دوگاهواره باز ۳ مانده . شیرزدگان آفتاب اند که به روزشان سیر شیر می‌کند ، و به شب گرسنه می‌دارد . و اینک هفت روز است که دایهٔ شیرده ایشان (۱۲۳ ب) در چادر میخ ، افسردهٔ پستان شده است . از من نان سپید می‌طلبند و میوهٔ تازه می‌جویند ، ۶ یعنی رویت معلّی و اخلاق مصفّی مجلس سامی . گیرم که عذر نهد که در هوای دربند میوه زیان دارد . آخر نانِ سپید چرا باز می‌گیرند ؟ شمع چندان رسید که از سیلاننش « انهار من غسل مصفّی » روان می‌شود . نبات الجَلّاب ۹ چندانکه جَلّاب خوزستان به هزار تابستان فراهم نیارد ، فدای اسمعیل . چندانکه اگر بنات النعش خورشید وار به طبّاخ‌ی درآیند ، روزه بدان ابا گشایند . چربِ آخری مرکبان چندانکه سنبلهٔ آسمان و راهِ کاهِ کشان و مدهامتان ۱۲ در عرض آن به گاهی نسجد ؛ و اگر عیسی مریم را ترکه ای پیدا شود ، ماء - الشعیر از آن سازد یا مفرّحی سازد ، در آن جا فرماید نهادن . این همه هست . نانِ سپید که قوتِ جان است نه طعمِ تن کجاست ؟ نباید که خاطرِ انور ۱۵ به جای دیگر باز کشد که خاقانی نان کدیه می‌کند ، « حاشاه ان یظنّ بی ظنّ السّوء » . هنوز در میان رد و قبول این نزل گران مایده ام . چه جای آن است که نان طلیم . بلی نان سپید می‌طلیم . اما آن نان که عبارت از خمیرش ۱۸ تخمیر ید الله است که « خمیر طینهٔ آدم بیده اربعین صباحاً » ، به چهل شبانروز برآمد ، نه به چهار یک ساعتی . از نور جبّار پخته شد نه تنور خبّاز . ای مجلس سامی ، ای خیر مایهٔ سعادت ، از آن نان سپید که از روی سپید ، که از ۲۱

- روی نگرش نه از راه خورش ، پرورش جانها دهد ، این جانِ محرم را چرا محروم می داری ؟ نخوانده ای که « افضل العبادۃ عند الله اشباع کبد جایع » .
- ۳ آن جا که جگر گرسنه شود ، سیرش گردانی ، من کهتر به بزرگتر ثوابی ضامنم . ای زادِ مردِ آفرینش ، بکارتِ عهد کهتر به یدِ ایادی بردی . باری مشاهده دریغ مدار ، که عروس را صغب آید که دوشیزگی رفته ، و شاه در بر نه .
- ۶ ای افسر سر سران ، به سرّ سرّ^۲ کهتر را مبرّ ، که حاشاک خاشاک محتم در چشم افتاده است . دور از ساحت . با راحت ، دل رنجورم ، به شمع فرستاده مجلس انس می گیرم که تشبّه دارد به جمال عزیزان ، که شمع افروخته فضل الله است . ۹ دل کهتر و شمع ، دو کار افتاده اند ، دو از هم جنس دور مانده . دل کهتر چون زکریا در میان درخت خشک ، که تن ضعیف است ، به منشار ناپاکی روزگار بریده شد . شمع که پیش دیده کهتر است ، چون یحیی در طشت زر (۱۲۴ الف) هر زمان سر بریده می شود . بالله که کهتر و شمع به یکدیگر مانند . شمع را زرد آب حسرت در سراسر است که از صحبتِ غسل باز مانده است ، کهتر را زرد آب حیرت در دل است ، که از شهدِ مشاهده مجلس سامی ۱۵ محروم است . دانم که اندیشد که اطناب خرافات از حد گذشت . آری ، به استماع این تصدیعات ثواب جزیل مذخر شود ، که « من اصطناع المعروف استماع کلام الملهوف » . بقای مجلس سامی باد . « ما ذر شارق و درّ بارق » .
- ۱۸ حسبنا الله وحده ابدًا ، والصلوة علی سید المرسلین محمد وآله جدّا .

الى الشيخ الامام العالم الكبير وحيد الدين ، ملك العلماء ،

عثمان بن عمر الشرواني رحمة الله عليه

۳

بسم الله الرحمن الرحيم

مجلس اسمی صدر امام حکیم صادق موحد اورع اروع زاهد مجاهد
عالم کبیر مهتدی، حبر مقتدی ، وحید الدین حقاً ، فرید الاسلام جدّاً ، قدوة
فرق الفضلا ابداً ، سیّد المحققین ، امام العلماء ، بقراط الزمان ، ارسطو الثاني ، ۶
افلاطین الالهی، علامة العالم ، ذو الفضایل ، همچنین در زیست و زی اهل
حقیقت ، و نگرش و پرورش ارباب شریعت ابد الدهر مشروح صدر و
مرفوع قدر باد . ۹

سلام و دعا چندانک به املاء هیچ خاطر محاسب ، بلکه در انگشت هیچ دبیر
معقود نگردد ، مسموع فرماید داشت . دریغاً ، جز سلام و دعا عبارتی خاصتر بایستی
تا شرایط خدمت در ضمن آن مدرج کردم . چون معهود همین عبارت است ، ۱۲
همین می گویم ، علیه سلام الله ملء دار السلام . خدمتی که در طی آن اضباره ای
مرقوم کرده می شود ، از سر انتظام احوال صادر است از بیضه خیر البلاد و
روضه خیر العباد اعنی خطه در بند عمر الله ارکانها و عمر سکانها ، از مجاورت ۱۵
ذروه علیا (۱۲۴ ب) و عروه و ثقی اعنی برج کسری ، که برج سعادت
شمس الهدی بودست ، اعنی الشیخ الامام ، حجة الاسلام ، ابن سیمگر مد الله
ظله . اگر در حالت مطالعه این خدمت حلیت طراوت ندارد ، مجلس سماعی ۱۸
معدور فرماید داشت ، که شب بود و من خادم کوفته طبع بل که بیمار تن . و

- کاش بیمار تنی مجرد بگذاشتندی . بیمار داری هم می کنم . طرفه کاری است .
 همه عالم بر من بیمارستان شده است . وقتی را از خواص بیماران که غمگساری
 ۳ را بشاید ، خامه خادم داری و شمع نیم سوخت و منقلکی تنوره در وی ؛
 و در پیش ، دریای متلاطم الامواج ، و من کهتر حاشا المجلس ز کار دور و
 به ز کام رنجور . همه گنبد دماغ به بخار فضلات آگنده . گنبد فلک نیز مزکوم
 ۶ بود که سحاب مرکوم داشت . خادم را از مشام تقاطر آب روان بود ، و فلک را
 تناثر فسرده . درین حالت از دورنگ مسک نقد بود ، وز دوگونه کافور
 حاصل . فلک به صورت غربال بود ، و اجرام ستارگان به شکل چشمه های
 ۹ غربال . غراره های کافور در انبار خانه شب می ریخت . من همین می کردم .
 نطفه مشک رنگ خامه در رحم کافور فام نامه ودیعت می دادم . اما فلک
 کافور در مسک می ریخت ، من مسک در کافور می ریختم . مگر این ز کامها
 ۱۲ که دارم ازین مسکها پدید آمده است . و این افسردگی طبع ازین کافورها
 خاست . حدیث بیمار اغنی شمع و غیرش مسکین شمع به خامه من همی ماند
 و خامه به شمع . هردو بیماری کشیده اند ، صفار بر چهره ، به ناقری رسیده .
 ۱۵ شمع باری به روز روزه می دارد . اگرچه دیگ گرم کرده می خورد . قلم هیچ
 پرهیز نمی کند . روز و شب مساءً و صباحاً ازین دیگ قوت خویش می سازد ،
 یعنی دوده . هردو بیچاره سرسای شده اند . نینی که زبانسان سیاه است ؟ من
 ۱۸ در تیم غربت بیمار دار این دو بیمار . قاعده چنان است که زبان سرسای به -
 جامه پاک کنند . من رفاهه برای آن دارم که زبان قلم پاک کنم . اما زبان شده
 شمع به جامه پاک نتوان کرد . شمع شجره از شجر دارد . نسبت در نسب از لب
 ۲۱ عروسان . لاجرم عروس وارث بر کرسی زرین نشانده ام . قلم نیز از موضع
 شیران رسته است . مادر چیزی است که نثار شیر مردان را شاید . به محل داد
 قسم رسیده ، تخت ... نهاده ام . اما هردو ازین تکلف بیزارند . چنانکه من از

- قبول اهل روزگار، که به عاقبت جز سر بریدگی حاصل نیست. معانی منقول نمی
(۱۲۵ الف) گویم. حدیث منقلی خواهم گفت. آن منقل نیز چون کعبه مربع
نشسته، اما رومیان احرام گرفته در میانش به تضرع بانگ برآورده، بیمار^۳
چهره شیفته وار شده، همه بکر مادر زاد. اما کس دست بدیشان فراز نبرد،
که جوع الکلب دارند. هرچه بیابند، بخورند. با ایشان انس نتوان گرفت.
اگرچه مصحف انس اند. بالله که طرفه چیزی است منقل. سعادت تثلیث^۶
یافته، صورت تربیع پذیرفته. تنوره ای در میان چون بست لوریان، بام فرود
آمده، دیوارش همه روزن شده. گویی به خانه دل من ماند که زلزله روز-
گارش چنان رخنه کرده است کزو تا خانه عنکبوت بسی نیست. نیک به یادم^۹
آمد. تنوره به بیمارستان بغداد ماند که پنجره ها دارد. در هر پنجره بیمار-
چهره ای دیوانه نشسته. انصاف دهی نه آتش که تنوره برافروزد. از لون و
حرکت به دیوانگان بیمارستان ماند. من بیمار دل به چندین بیمار داری فرومانده.^{۱۲}
و آنکه این خطه دریایی در دامن دارد. همه شب جوش و خروش او به هر کنار،
خواب^۱ کوکنار خواران ربوده. کاش بختم بر لب این دریا بودی تا بیدارش
کردی. در جمله به مصروعی ماند همه تن دهان شده، همه دهان کف کرده،^{۱۵}
مال بتمان فروخورده؛ پس لاف زند که در یتیم دارم، و ندارد. ازو چه گم
شده است؟ چه بانگ می دارد؟ چون عوآنان بد که کعبتین بی نقش بوند،
مال درویشان بستانند. پس ده ششی دیگر بر آرند. گویی شیر سیاه است.^{۱۸}
غرث می کند. چه افتادش؟ مگر از سرما بانگ می دارد. اگرچه رنگ اسد
اسود دارد، داء الثعلبش گرفته است. یک موی بر تن ندارد. می داند که
بلغار و روس نزدیک است. قندز و روباه می خواهد. آن بس نیست که^{۲۱}
امسال چند چند سمینه فروخورده است که همه قندز و روباه بودست. چرا

- از آن پوستین نمی دوزد؟ اما روباه بر پشت دارند، او که در شکم دارد، گرمش ندارد. من عاجز با چندین آلام و اسقام که مراست و هم نشینان را چون سازم؟ من به ز کام ماخوذ، قلم و شمع به سرسام در مانده. آتش تنوره به صقّر
- ۳ وجوع الکلب گرفتار. دریا به مصروعی معروف، و با این همه می شنوم که حاجی مخلص حمید خالصه الله عن نواب الزمن تب کشیده است و جوهر مشکین غره برگردن دارد. و دامنم که پدر مشفق و فقنی الله لاداء حقّه همان
- ۶ مالیخولیا دارد که داشت. با چندین علت که از جوانب نقد ست، (۱۲۵ب) اگر نه مجلس اسمی وحید الدینی دام بنصر الله مویدا بودی، که تریاق فازوق است علی الاطلاق، حاوی بر همه عوافی و محیط بر همه شفاء وافی، حال من
- ۹ کهنتر چگونه بودی؟ خدایش همچنین موفق دارد تا از خاک برگرفتگان خویش را سلیمان وار که تفقّد طیر کند، و عیسی وار که تعهد حواریان فرماید، تربیت لطف و ترتیب کرم دهد. اگر چه جوهر وجود خام خارج و داخل به وی نیرزد. اما از آنجا که حسن اشفاق است، آن جوهر غریب را به داخلونی فریاد رسد. در همه اوقات هر عقده که ظاهر شد تحلیل ازو یافت. بر غده ای که هست تلین هم ازو باید. نمی گویم که چکند و چه سازد.
- ۱۵ «حثّ الکرم علی التفضّل بدعة».
- آمدیم با مقصود اعظم. تفضّل کند و به وقت حرکت زمین بوس من به خاک مطهر حکیم امام هادی، کافی الدین افاض الله علیه الرضوان رساند.
- ۱۸ و پس هم از آنجا که؟ مقدّس مادرم آید و سلام و خدمت برساند؛ و اگر برتاود و نرنجد، بوسه بر دهد، و السلام. حسبنا الله وحده ابدًا و الصلوة علی النبی محمد و آله جدا.

عدّتی فضل الله تعالى حسان العجم الحقایقی

- یمین الله که بمن حضور مجلس شریف امیر عالم محقق بارع مدقق
 محترم مکرم ، اعزّ مبجل ، اغرّ محجل ، رشید الدین ، عزیز الاسلام ، حمید - ۳
 الدولة ، مفید الحضرة ، صفوة السلاطین ، بهجة الملوك العادلین ، واسطة الافاضل ،
 باقعة الامائل ، اعجوبة الایام ، تاج نوايغ الکلام ، انسان العین بل عین الانسان ،
 فخر خراسان لازالت مختلفات اوقاته مضیئة وموتنفات حالاته مرضیة ، من ۶
 کهتر را بهین رغایب و غرایب و مهین نفایس و غنایم است . از فتوح سفر
 همايون سیما که سیما جلساء الله دارد ، وخاصة که خاصة عشقاء الرحمن
 شده است ، در زمان زلفت و اوان الفت ، موسم مدحت و منجم منحت ، ۹
 میقاتگاه اکرام و مناجاتگاه کرام ، حریم عزّ ولی نعمت من خادم و مراعی من
 راعی ، مجلس اسمی امیر رئیس اجلّ اعدل ، صدر مطاع اکمل ، (۱۲۷ ب)
 عالم ابرع ، سیّد و هاب سمیدع ، منعم منفق سخی ، متصدّر متصدق اریحی ، ۱۲
 مکرم موقر ، معظم مظفر ، شمس الدولة والدین ، شهاب الاسلام والمسلمین ،
 قوام الدولة الغرّاء ، نظام الحضرة الشما ، عدّة الملوك المقسطين ، عمدة اعظم -
 السلاطین ، ملک رؤساء البلاد ، سیّد اصفياء العباد ، افضل الخافقین ، افضل - ۱۵
 المشرقین ، اعدل المغربین ، مقتدی الصدور ، غیاث الجمهور ، ملاذ الثغور ،
 مولی الکفاه ، مولی العفاة ، حاتم العجم ، نعمان العالم ، بکر الفلک ، ناسخ آل
 برمک ، ذوالکفایتین ، کنز السعادتین ، صدر ارمن ، بل مفخر ایران ، مہجّن - ۱۸

- کرماء الزمان ، عنصر المکارم ، فلک المعالی ، چنانکه در احیاء مکارم برهان عیسوی می نماید ، در اظهار معالی صاحب ید بیضاء موسوی باد . و به حکم
- ۳ آن که مجلس شریف رشید الدینی انا لله مزايا الشرف با صورت سعادت از ارحام زمان تو امان آمده است ، او اعزه الله و دولت فرخ ، خواجه تاش اند در خدمت این شاه طغان فتوت ، مجلس اسمی شمس الدینی دام اشراق انواره
- ۶ علی رغم الحسود و الکلاب تنبح الاسود در استغناء معاش و انعاش مکرمات ان عاش الحسود او مات . اما ذات مجلس شریف رشید الدینی ، که مغبوط و محسود اکابر و اکارم عهد است ، در ظلال انعام چنین صدری که صدور عالم ،
- ۹ استکمال مکارم از ذات مکرمش کنند ، من کهتر را بدان ماند که حسان ثابت مؤید روح القدس بر عتبه جلال مصطفوی علیه صلوات الرحمن ، یا کعب مدحت خوان با تشریف برد یمنی ، هم در آن حضرت سیادت ؛ یا ابولیلی جعدی
- ۱۲ با تبجیل دعا لا فض الله فاك ، هم در آن معرّس سعادت ؛ و لیلید عامری در کھف کرامت و امامت نعمری ؛ و طرفة بن العبد در ایوان منادمت ملک عمرو بن هند ؛ و نابغه ذبیانی در دار نعیم پیشگاه بوقابوس نعمان بن المنذر ؛ و زهیر بن
- ۱۵ ابی سلمی در کنف همت هرمز بن سنان ، و ابو داود حاذق حذاقی در حسن جوار کعب بن مامه الایادی که با سر ایادی بود و مجلی سخنان اوایل ؛ سبحان و ایل در ظلّ و طلّ سیاب و ایل ، طلحه طلحات الخزاعی ، که راعی و مراعی
- ۱۸ سادات بود ؛ و فرزдық تحت شعاع فرّ و احتشام هشام ؛ و سید بلغا بلفرج بیغا در جناح جاه سیف الدوله پادشاه شام ؛ و حسن بن هانی در مجلس انس امین ابن الرشید ؛ و بختری در جناب مکرمات فتح بن خاقانی ، و ابوتمام (۱۲۸ الف)
- ۲۱ ذروه فضل مالک طوق ؛ اگرچه مالک طوق در جنب همت چنین صدری ، ملوک طوقدار تواند بود ، نعم و از فارسی زبانان ملوک ستای ، رودکی در قباب جلال رضی سامانی ، امیر خراسانی ؛ و خسروی در عمده فضایل و رکن فواضل

ابوالفضل بلعمی^۱؛ و منطقی در دار الکفاة صدرِ کریم صاحب بن عبّاد؛ و عسجدی در رکاب^۲ دولت بخشِ شاه جیلان، و فرخی در ظلّ ظلیل ملک سیستان؛ و عنصری تحت رایت سلطان سلیمان نگین، محمود سبکتگین، مع ما^۳ که همتِ یمن الدوله محمود غزنین که عربین ایّام بود، یمن الله و ایم الله که مکرمت این صدرِ محمود نام را ایاز عبودیت شاید که باشد. اما بر زبان من کَهر زین صیغت و صنعت دوست،

محمود بن علی است چو محمود و چون علی

من هم ایاز جودش و هم قنبر سخاش

و این مدّت را هر آینه نظیر و اخوات است که به اظهار آن مجلس^۹ اسمی شمس الدینی، اگرچه شمس وار به اریحیت فایض مفیض و لطف بیحیت مستفیض منقطع القرین و عذیم المثل است، بر اقران و امثال معنِ یمن و سیف ذو الیزن مباحات تواند کرد، والسلام.

حاصل ارادت ازین ایرادات آن است که درین اتّفاق دولتِ نا-

بیوسان که من کَهر چنان عطاردی منطقی را که منطقی از اصم شناسد، و منطقه^{۱۲} جوزا بند دوات سازد، در سایه حضرت چنین آفتابی که به غرت داراء مشرق و به عزّت عنقاء مغرب است، و سر آمده کریمان مشرق و مغرب، بر مغافصه بیافتم. چنانکه الیاس بعد الیاس، جرعه ریزه آب حیوان در خدمت خضر یافت؛ یا یوشع در صحبت و مشایعت موسی علیه السلام به خضر باز رسید؛^{۱۸} همان مثال نمود که فاقه زده معیل به کنز ابریز باز خورد، یا زهر تافته سلیمین تریاق عزیز دریاود، یا نظرت رسیده مصروع حرزِ حریر احراز کند؛ هم ثقبه^{۲۱} سمع را رموز سمع الکیان ادّخار کردم به ایّام جواهر؛ و هم لعبة العین را عین -

- الشمس گردانیدم به انوار زواهر . چه حاسه^۳ سمع از حوار الطف ثناء لطیف
اکتساب کرد ؛ و قوت باصره از جوار اشرف رواء شریف قبله ساخت . اما^۴
نصیب سمع گذرگاه راس مال خاطر نور پرورد کامل^۵ تر آمد . چه دامن دامن
در دریای بل دراری سمایی ، که گریبان^۶ ابکار بهشت را از آن غبطت آید ،
یافته بود . حقیقت است که حاسه^۷ سمع از سه حجره^۸ بام دماغ گنجینه ای
است که درش (۱۲۸ ب) از بیرون گشاده داشته اند و پرده برداشته . چه
پرده^۹ گنجینه زود تاریک شود ، و نداء ربّانی به واسطه^{۱۰} وحی بر در سمع گذرد .
نشاید که در وحی خانه را پرده تاریک گردد . چون می شاید که گنجینه^{۱۱} سمع
را گنج خانه^{۱۲} عبارات سحر آمیز گرداند ، چندانکه هم^{۱۳} قران اکسیر قارون شود .
چه زیان دارد اگر حاسه^{۱۴} بصر را از نور مشاهده مشاھرہ باز نگیرد ؟ چه باصره
به دو قسمت منشعب شود . دو دیدبان آفرینش اند بر هشت پنجره^{۱۵} بینش .
۱۲ برقله^{۱۶} قلعه^{۱۷} نفسانی نظاره^{۱۸} کند خیزان زمینی و تیز روان آسمانی شده ، و جوارگاه
«فَانْظُرُوا إِلَى آثَارِ رَحْمَةِ اللَّهِ» گشته ؛ و به کلید نظر در خزاین محسوسات
باز گشاده ؛ و به جاسوسی استدلال پیکر هر موجودی ، چنانکه هست ، بی پرده
۱۵ دیده ؛ و راهبری صاحب برید عقل شناسا کرده . اما^{۱۹} در میان دو پرده موقوف
مانده ، تا پرده^{۲۰} دار قوت ارادی به سبب یقظت و منام ، گاه پرده بردارد ،
گاه فرو گذارد . چنین دو نازنین جهان^{۲۱} بین هم بی قسط اکمل شاید گذاشت . چه
۱۸ گنجینه نشین چون ظلمت سایه باشد در قعر چاه . و دیدبان چون طلعت آفتاب
بود بر طلّیعه^{۲۲} کهسار . و نیز قسام^{۲۳} مکرّمات و وهّاب حیوة میان کافر و مسلم
ومضی و مظلم هیچ تمیز روا ندارد . و میزبان می ربان را بدست (؟) که مایده^{۲۴} نعم
۲۱ و عایده^{۲۵} کرم مختلف فرماید آلا برعموم ، بل رنگ باید نهاد ، بل که بیگانگان
را از یگانگان نوال و نواله زیادت فرمود . و این نیت از جواز قدس
ربوبیت باید آموخت ، که روزی به کافران اضعاف می رساند که به مؤمنان

شعر

۱.
- ۳ مع هذا حقیقت است که حاسه^۱ سمع را حصه زیادت رسیدست . چه خلعت فضفاض (۱۲۹ الف) از خاطر فیاض به وقت انشا و انشاد مدایح فایح که مجلس شریف فرمودست ، از درون سمع بوسیده آمده است .
- ۶ کان پیران کآسمان سروشند خرقه ز درون مرد پوشند حاسه^۲ بصر نیز متمنی چنین تشریفی می باشد . و صورت برآمدن این تمنی چنان در انداخته بودم که مجلس شریف حصه الله بنیل السعادات کرم فرماید مکرما ، و ملبوس مختصر که کهر بفرستد ، به پوشیدن آن را گرای کند و بزرگ گرداند ، تا چنانکه از بطانه^۳ معنی خبر یافته است ، از ظاهره^۴ صورت نیز اثر یافته باشد ؛ و به اندازه آنکه شعار باطن خلعت اوست ، دثار ظاهر در خدمت او باشد . و ذات شریف که نور مجسم است و لطف مشخص ، ۱۲ تجسم فرماید و بر دیده^۵ کهر تجلی کند ، تا دیده همان خیال که سطح آینه از پیکر تمام آفرینش پذیرد ، از نور جمالش حاصل گرداند ؛ و همان پرتو که صفو آب از عکس آفتاب جذب کند ، از صفاء ذات شریفش دریاود . اما چون ۱۵ خواستم که این مختصر ملبوس بفرستم تا به ذات مجلس شریف مشرف شود ، چه نجاشی حبش که به حضرت مصطفی علیه افضل الصلوات قباء دیا هدیه فرستد ، غرض آن باشد که به قبول مصطفی خلعت شرف در خویشتن پوشد ، ۱۸ و قبا از قران دیگر منسوجات به طراز تمکین مشرف گردد . در وقت خبر دادند که قهر به اسد است . نان سرد سمین در دهان گرم شیر است . جامه^۶ نو شاید پوشید که آفات^۷ تولد کند . آری نان و جامه دو رکن حیوة اند و دو ۲۱

همشیره زندگانی . نان و جامه به هم کوبند . چون نان در محبس ناجنس اسیر باشد ، جامه را در مجلس انس جلوه کردن معنی ندارد . اگرچه اصحاب نجوم ۳ بر دیگر معانی هجوم کرده اند و استنباط و اصطلاح ایشان دیگر است ، اما مرا در قوت غیله می آید که چرا به اسد جامه پوشیدن اختیار نداشته اند؟ همانا که علت آن است که اسد به قدر هیأت خویش چون دیگر اشکال سرری (؟) ۶ در اجزاء آفرینش مؤثر است ، و خداوند سرخیل کواکب است . عریان پیکری که هیچ پوشش ندارد ، حسدش آید که اشخاص خاکیان جامه پوشند و شاه افلاکیان برهنه ماند و بال انگیزد . چه عجب که شیر ، خداوند خویش ۹ که دوست دارد ، شاید که متخلق شود به اخلاق سگ ، که با همه جوهر سبعیت به الف اهلیت و حسن اطاعت در وفاء خداوند خویش جان در بازد ، و از مائده خاص سلیمانی به استخوانی که (۱۲۹ ب) پری و همای خورند ، ۱۲ خرسند گردد ، و از بساط پیشگاه به صف النعال آستان راضی گردد . «وَكَلْبُهُمْ بَاسِطٌ ذِرَاعَيْهِ بِالْوَصِيدِ» *

کو خراباتِ کُهِفِ شیرِ دلان تا سگِ آستانِ نشین باشم
۱۵ فی فی آن جمعِ هفت مردان اند من که باشم که هشتمین باشم؟
از کجا به کجا رسیدم ؟ حدیث قلب الاسد و عین الشمس می گفتم .
آری ، چندین هزار سال است که ذات خورشید بافنده عورتی است ، که ۱۸ تار زرین تند و زربفت بافد . صبحگاه ، افق را قباء زند نیچی در پوشد ؛ و بامداد ، کوه را کلاه زرکش بر سر نهد ؛ و چاشتگاه ، عتایی ملمع به قوس قزح بخشد ؛ و نماز پیشین ، چادر شابوری بر سر هوا افکنند ؛ و شبانگاه ، نسیم ۲۱ نشاپوری کرته کوهسار سازد ؛ و وقت شفق ، مشطبی صرح اوره ازرق آسمان

کند ، و توزی نا معلم دواج ماه گرداند . این همه کسوتها فخر به جمادات می دهد ، و او عریان . بالله که عجب است !

شعر

۳

چو درویشی به درویشان نظر به کن که قرص خور

به عریانان دهد زربفت چون بیند عریانش

القصه ، چون سه روز نوبت اسد درگذشت ، از افواه الناس شنوده ۶

آمد که مجلس شریف ، که دریای متوج است به جواهر معانی ، به فلان ناحیت که چشمه آب گرم است ، خرامیده است ؛ و تضمین سخن آن که گریخته

است ، تا کسوت خلاص فلانی باید (؟) پوشید . تا درست کردن کیفیت حال و ۹

امتحان سخن و تاویل خبر همی خاطر ناپروا گشت که یا الله العجب ، دریا به چشمه چون رود ، که چشمه به خدمت دریا پیوندد ؛ و اگر به خدمت دریا نتواند

رسیدن ، در زیر زمین قرض خواه کسبه دریا شود . اگرچه ملح اجاج قرض ۱۲

ستاند ، عذب فرات عرض دهد . اما دریا به چشمه رفتن بس نادر افتاده

است . مگر چشمه روشن مشرق است که به چشمه تیره مغرب فرو شود .

«عَيْنٌ حَامِيَةٌ تَقْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِيَّةٍ» * . اما چشمه گرم آسمان را در ۱۵

چشمه غرب گریختن ، سبب آن است تا قطنی سیاه شب درو نباشند و غلاله

غالیه گون بر سرش نکنند ، که او سلطان آسمان است نه خلیفه زمین . تیغ

سلجوقیان دارد نه رداء عباسیان . اگر بدانستی که عتایی دورنگ درو خواهند

پوشیدن ، هرگز نگریختی . چه عتایی سیه سپید ادهم به چشمه خورشید باز

خوانند . «حَتَّى يَتَبَيَّنَ لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ

الْأَسْوَدِ» * . تا چاشتگاه رسیدن که خیط باطل چون تار عنکبوت دیدار ۲۱

- آید . و عمامه بشکالی هم تعلق به خورشید دارد ، که به چهل روز بشکال هندوستان بافند (۱۳۰ الف) درحالی دو رنگ ، خنده خورشید و گریه میغ ، که
- ۳ از یک طرف تبش روز آتش می ریزد و از دیگر طرف باران طوفان می انگیزد ؛ و سبب هم دلوکشی آفتاب است که آب از چاه دریا به ذروه هوا می رسد و باران می گردد . بالله که یوسفی که دلو زرین کشد ، جز آفتاب را نتوان
- ۶ گفت . « رجعنا الی ما کنّا فیه » . عتّابی ای که از کارگاه همتی که کار آگاه است برآید ، و در خانگاه دلی که خون آگاه است طرازش برکشند ، اول تار و پودش از غزل عقول سازند و برناظومه غول برگذارند ، و در منوال
- ۹ « الکبریاء ردایی والعظمة ازاری » بافندگری کند پذیرفتن و پوشیدن ، که وراء ممزج و معرج بغدادی ، و مطیر و معیر ششتری و دبیق و قباطی مصری ، ووشی علنی و بردیمنی تواند بود ؛ و صدر هر صدری را به صدره ای بشاید ،
- ۱۲ بل که تن کعبه را به عرض استار سبز حرّی بزیید . چه از شقه اخضر آسمان ، و شعر منقط اختران ، و رداء معصفر آفتاب ، و خز ادکن سحاب ، و عتّابی شب و روز ، و بوقلمون صبح و شام برترآید ؛ و با ثیاب سندس خضر و عبقری
- ۱۵ حسان بنفاست و استحسان برابری تواند کرد . عتاب و عتّاب نمی کم . اما اگر جبه عتّابی به عتاب ورقا و به کلثوم عتّابی و به ابوالنصر عتّبی فرستادی ، عتبه در بوسیدندی و در پوشیدندی ، و السلام .
- ۱۸ اگرچه از آنجا که حدیث ملبوس رفت تا اینجا در سیاق سخن همه حشو عبارت است ، اما نسق اشارت است ، خاطر شریف نییچد و گان نبرد که هیچ خرده ای را به جانب مجلس شریف نسبت کرده باشم . « حاشاه ان
- ۲۱ یظنّ به ظنّ السوء » . همان ساعت که آن کلمه شنوده آمد ، خاطر را صورت بست که ناقلان اقرا کرده اند . « کذبوا علی الله و جوههم مسودة فرایه صایب فیما فعل لا زال مانا بیدل الوفّر من الاریحيّات و منعما بقبول البرر

من التَّحِيَّاتِ . حسَبنا الله وحده ابدًا ، والصَّلوة على محمد وآله جدًّا .

امروز هفتم است دور از ماه دو هفت روزه معافی که رنجورم به

۳ انواع اعراض جسمانی . این ساعت خبر دادند که مجلس شریف به مبارکی عود

فرمودست . از سر کلال خاطر و کللول ناظر و اختلال دماغ و ارتعاش دست

این تحیَّت تحریر افتاد . به عین الرضا نگردد نه به عین السخط . ان شاء الله اجلّ

۶ عالم کافی محترم ، بهاء الدّین ، جمال الاسلام ، مجد الافاضل ، ادام الله فضله تمهید عذر

درخواهد . چه صورت حال را شاهد و مشاهد است ، والسلام .

* * *

- حَریمِ مجد و معالی مجلسِ معلّی شیخِ امّامِ اجلّ مقتدی، بحیرِ زخّار،
حبرِ احبار، عالمِ ربّانی، المتبتّل الی الله، شهاب الدّین، حجة الاسلام و المسلمین،
۳ اوّل اوتاد الشریعة، افضل افراد الحقیقة، حامی السنّه و ذویها، ماحی البدعة و
اهلیها، محقّق الخافقین، محقّق المشرقین، لسان الحقّ، مفتی الفرق، سلطان الحقایق و
صارمِ نجاتها، برهان العلوم و ابنِ بجاتها، درِ اعلاّی رایاتِ شریعت و املاّی آیاتِ
۶ حقیقتِ ابدالدّهر در بیضه خضرای عالم، صاحب ید بیضا سواد اعظم باد.
- مجلسِ معلّی همّ جوارِ جوارِ بیت المعمور و همّ حواری حواری بیت
النور است، از خادم مشتاق به سلامی که قدس گریبان عیسوی و نسیمِ آستینِ
۹ مریمی را ماند، مخصوص است؛ و به دعائی که تا ذروه عیّوق ذره ای عایق
ندارد محفوف. و برحای نیازمندی و غلّوای تعطّش پروای روانِ پرور که
و رای سماک انور است همی « جندوة من نار الفضلا بل جذبة من نور الرضا »،
۱۲ در درون خادم افروخته می دارد؛ و خادم هر ساعت مجدداً مجالس ربّانیان و
محافلِ فحولِ دین و مواقفِ درگاهِ ملوک را به رواجِ ثنائی فایج و به جواهر ذکر
زاهر، معبّر و مکوکب می گرداند. و بعد ما که خنصر وار نطاقِ خدمت در
۱۵ بسته است، چنانکه خنصر و بنصر بر عقد یا حی یا قیّوم بسته می دارد، انملة
وسطی را به ذکر مجلسِ معلّی معقود می گرداند؛ و به سبّابه در تعظیمِ مناصبِ
مجلسِ معلّی، وقتِ سبحان الله گفتن به حواشی بساطِ مجد مجلسِ معلّی اشارت
۱۸ می کند، که هلال وار انگشت نمای عالمیان است. ولا فخر سعادت مجلسِ معلّی

شیخ امانی ، شهاب الدینی باد . « ما طرق شهاب^۱ و برق سحاب و ما ثقب طارق و وقب غاسق » .

۳ مجالس ائمه و علما و امثال و روسا و افاضل و کبرا و مشایخ و اعیان و مشاهیر رقیبان و زمرة اصفیا و اصحاب صفة صفا و جلساء الرحمن و عشقاء الله بالایمان به سلام و خدمت و دعاء خالص مذکورند . علیهم رحمة الله و برکاته و تحیته و اریحیاته .

۶

* * *

جانب مانوس اجل عالم ارواح افضل مفضل اکرم مکرم ، لطف
 مشخص ، مکرمات مجسم ، شرف الدین ، زین الاسلام ، فخرالعلماء ، عین الایمة ،
 ۳ ابو البرکات ، و اجل عالم فاضل بارع محترم ، مشیدالدین ، عزیز الاسلام ، مجد
 الافاضل ، نور العلماء ، تحریر آذربایجان ، ابوالکرام یحیی فدیتها بانفس الاشیاء
 و هی النفس و السلام و تحیت بسیار مذکوراند . اگر چه ذاکر هم
 ۶ هستند ، اما آن ذکر فضاله این ذکر تواند بود ، « لئن ذکرونی فی ملاء ذکرهم
 فی (۱۳۸ ب) ملاء خیر منهم » ، هریک به قصارای امنیت رساد .
 خواجه عالم اعز مبجل ، اغر محجل ، عز الدین ، افضل الاسلام ،
 ۹ معجز القلم ، فخر الکتاب و ملکهم ، صاحب بن مقله حقا ، استاد بن هلال جدآ ،
 ابوالعالی علی بن محمد به ذوره درجات معالی و غایت قصوی مرادات رساد ،
 به فراوان سلام و پرشش و بسیار درود و آفرین مخصوص است . کهتر را به دو
 ۱۲ مفاوضه که معوذتین حال کهتراند ، و هریک عقود جوزا و عنقود ثریا را مانند ،
 تمکین افزودست نظما و نثرا . و کلاما حقیقت است که در مکتب لطف « عَلَّمَ
 بِالْقَلَمِ » * ، و در قرب جوار « عَلَّمَهُ الْبَيَانَ » ** ، و بر صحیفه تلقین
 ۱۵ « حَفِظْتُ عَلِيمًا » *** رموز احاسن خط و کتابت آموخته است . لاجرم
 هر سطر منثور عقل و کارنامه بلاغت است ، و هر حرفی مثال سحر و

۱ - در متن به جای علیم ، علیهم آمده است .

* - سورة ۹۶ (علق) آیه ۴ ؛ ** - سورة الرحمن (۵۵) ، آیه ۳

*** - سورة يوسف (۱۲) آیه ۵۵

انمودن عجایب ، و هر نقطه جوهری نورانی ، و هر عجمی عبری روحانی ؛ در صورت هر خط ، خال معبر عوانس غیبی ؛ و در کسوت هر نقش ، ذات معقد اوانس قدسی . آن خال که به خلّت رحمانی ماند ، و آن زلف که زلفت ۳ ربّانی نزدیک گرداند ، هم انوار ید بیضاء موسوی ، هم آثار سحر محض سامری در ضمن دارد . رب الارباب آن اعجوبه روزگار را در ظلال فضل و افضال ، و در جناح جاه و جلال مدید الظّل دارد . ۶

فرزند اعزّ اکرم ، انسان العین بل عین الانسان ، مویّد الدّین ، سید الافاضل الشرق والغرب ، افضل العلماء ، اوجد المبرّزين ، اکمل الفقهاء ، فقیه الامّة ، فقیهه الله فی الدّین و نبّهه عن رقدة الغافلین ، سلام و آرزومندی خواند ، و به ۹ تحصیل علم فقه مشغول باشد ، که درین غرقاب آفات^۱ ، سفینه نجات که به ساحل امان رساند ، علم فقه است .

شعر^۲

۱۲

(۱۳۹ الف)

درین وقت احوال شروان از ترقی با تراجع افتاده است ، و از ذروه با حضيض ، و از شرف با وبال آمده است . همه معالی ، سفساف ؛ و همه درجه ۱۵ عالی ، صفصاف شده است ؛ و هیچ کس را آب این بقعه الا « کسّرابِ بقیعة » * ننمودست . چه کار و کدخدایی این مملکت با دست مشتی رعنا روی راعنا گوی ، خمیر مایه نهماری ، خزانه خزی ، خانه خیانت ، شراسره سرافتاده ۱۸ است ؛ لاجرم قصّاد و زوّار را کاری نمی گشاید . « لعلّ الله یحدث بعد ذلک » . امروز اگر نه این تبدّل احوال و تلوّن اخلاق بودی ، همانا که صدر

۲ - در متن هفت سطر سفید مانده است .

۱ - متن / آفتاب

صدر گهر، وزیر وزیر پرور، صاحب سلطان نشان، بل صاحب صاحبقران،
 خواجه اکرم و آفاق، دیباجه مکارم و اخلاق، نموده علاء الدولة والدین،
 ۳ صدر الاسلام والمسلمین، ملک الملوك و السلاطین، ملک الوزراء الراشدین،
 ملقن ذی ریاستین، بل مهجن ذی الکفایتین، مقتدی بن عبّاد الکاتب فی
 سلامة لفظه، البحر الزاهر بجواهر براعته، بل بن نجم الکثافی سهم من کثانته، اکفی
 ۶ الکفاة، این صدر صدور خراسان که در استعباد احرار دین و استخدام انصار
 دین بلندنام روزگار باد، رواندشتی به کهر یک دفتر از شتم و قدح فرستادن.
 یعنی که عاق رب را نگویند گفتن، و نعلی که عقرب را نزیید زدن، و شروان
 ۹ را آن گفتن از مثالب که معتکفان مسجد قبا دار قمامه را نگویند، والله که
 شروان مذکر الزمان علیها یادگار دیار ذکر بودست، و حلقان مذکور از
 خلقان. اما چون روز دولت به آخر آید، صورت حال حادث شود که همه
 ۱۲ ایجاب، سلب و همه ابریز قلب، و همه تفریط، سبک گردد. و از سنبله طیب
 و سنبل الطیب خامه و خاطر مقدس صدر خراسان علاء الدین شبرقانی شبرق
 و شبرم زاید. جریمت بر طالع مغضوب علیه توان نهاد، نه بر طبیعت مرضیه
 ۱۵ آن صدر کافاه الله عنا کل خیر و کفاه کل ضحیر. و هذا فصل لا ینقضی الی
 یوم الفصل.

خادم را درین دارالاحن و دیرالحن شورستان شروان، بعد از صواعق
 ۱۸ عذاب حریق (۱۳۹ ب) اگر بوارق عذب رحیق هست، همه از انفاس
 مطهر مجلس اشرف خواجه امام امجد، عالم عامل، شمس الدین، ظهیر الاسلام و
 المسلمین، سید ائمة الحقایق، قاید ازمة الدقایق، سیف النظر و مولی النظرا،
 ۲۱ قانون العلوم، واسطة العلماء، فارس حلبة الکلام، سلطان وعاظ الانام، ملک
 البیان، مفخر خراسان، شرفه الله و مجده می باشد. چه انفاس شمس الدین به

انفاس مجلس عالی عمده الدینی که لواقع شجره حقایق است ، عظیم دارد .
 لاجرم اگر به چشمه کوثر نمی تواند رسید ، به سرچشمه نیل شفاء الغلیل
 حاصل می شود ؛ و اگر به حضرت یوسف صدیق راه نمی توان برد ، به ۳
 مشاهده ابن یامین جلاء البصر می توان داد ؛ و اگر از اتراب خدم بر تراب
 نمی توان شد ، هم رضاع خدمت رضا می توان گشت ؛ و اگر تجلی صبح
 صادق شریعت را در نمی توان یافت ، از اشعه شمس الدینی اقتباس ۶
 انوار می توان کرد . خاصه شمس الدین رووس منا بر را به ذکر سجاده
 مقدسه متوج می گرداند ، بلکه سرکرسی را به پایه عرش می رساند ، بل
 چوب پاره را دوحه طوبی می گرداند . ایزدش بر ملازمت این سعادت ۹
 همچنین موفق دارد .

خواجه عالم ورع متقی محترم ، معین الدین ، مجدد الاسلام ، عین
 العلماء ، شمس الفقها ، نقمه الله ، و خواجه رئیس اصیل الدین ، عزیز الملة ، ۱۲
 امین البلاد ، ابوالفرج اسبغ الله علیهما نعمته درین خرابه شروان دیر ماندند ،
 و خادم به قدر فاوانی بازار و ناروایی گفتار از جهد المقل حركه المذبوح باقی
 نگذاشت و نگذارد . اما کارها به هنگام خویش باز بسته است ، و جز به هنگام ۱۵
 نگشاید . اطناب سوداء المهموم بل هذیان المحموم به غایت الغایات رسید .
 اگر رای عالی صفح کند ، کرم است ؛ و اگر صفح فرماید ، واجب .

زندگانی مجلس عالی خواجه امام مطلق ، قدوه اعظم ، عمده الدین ، ۱۸
 محیی الاسلام و المسلمین ، فاروق الفرق ، الداعی الی الحق ، در تقریر مصالح
 اسلام مخلصه الایام باد . خادم را درین یک ماه هایونی سفر شام و آهنگ
 زیارت بیت المقدس می باشد . اگر همت بزرگوار سجاده مقدسه امداد ۲۱
 فرستند ، همانا که از سفر شام ، صبح سعادت خادم بر آید ، ان شاء الله تعالی .

آرنده این خدمت خواجه رئیس اکرم امین الدین ، مومن الملک
عمر دربندی حفظه الله از زمره مردان محق و بندگان مخلص مجاهده مقدسه
۳ است . ارجوا که به نظر حفاظ و اشفاق (۱۴۰ الف) ملحوظ شود ، حسبنا
الله وحده ابدا . والصلوة علی نبیه محمد وآله جدّا .

نسخه نامه‌ای که به موبک اعلاء خاقان اعظم نویسد که به جانب

کورکوران و صوب ابخاز حرکت کرده بود از شروان

۳

در جواب دبیرانه شیوه خالص او

بسم الله الرحمن الرحيم

- زندگانی موبک اعلى خدايگانِ معظم، خاقانِ اعظم، خليفهٔ پناهِ
۶ سلطانِ نشان، ملكِ بخشِ ممالكِ ستان، اقليمِ گشایِ ديهيمِ خدای، عادلِ
رحيمِ اريحي، قاهرِ مقتدرِ مهتدي، جلالِ الدنيا والدين، ملكِ الاسلام والمسلمين،
ناصرِ الخلفاء المرصيين، تاجِ عظماء السلاطين، مالکِ ملوك الهدى، مهدي الامم
في الوري، كيخسرو الزمان، كيقباد الدوران، سيد الاكاسره، قانع الجبابره،
۹ محسود انوشروان، متبوع نعمان، تاجدار ايران، شهريار توران، مستحق الخلافتين،
عنصر الجلالتين، ذوالتاجين، در تقرير مصالحِ احوالِ جهانيان، و تيسيرِ مناجح
آمالِ ربانيان و حيازتِ درجهٔ علياء جهاننداري، و اذخارِ قصوى كامكاري ۱۲
ابدالآباد باد؛ و ذاتِ المقدسِ خدايگاني كه در ممالكِ پروري و مكارمِ گستري
هوشنگ و سيامك پرده دارش زيبد، و جعفر برمك پيش كارش سزد،
ابدالدهر طرازِ ملتِ اسلاميان، و ملكِ طرازِ بهراميان؛ و روزگارِ انورِ ۱۵
جهاننداري از مختلفاتِ نوايبِ زماني معصوم و (۱۴۳ الف) به موفقاتِ زباني
موسوم؛ و تاجدارانِ اقاليمِ را به بوسيدنِ پايهٔ تختِ اعلى استظهار، و صدرِ
نشيتانِ ممالكِ را به خاكِ آستانِ معلی افتخار؛ و خلفا، خاضع؛ و ركابِ ۱۸
عرشِ فرسای آسمانِ پيمای به هر وجهت كه خراميده شود، سفر، همايون و

ظفر، همراه ؛ فلک، سپه^۳ کش و ملک، سپاه ؛ جهان، بنده و جهانبان، پناه.
بمحمد مختار الاله.

- ۳ بنده^۴ وار تمرغ می کند ، و به غبارِ معبرِ آن رکابِ معلی ، که ملوکِ
زمان برود الزمان از آن سازند ، نیازمند اکتحال می باشد . و تا از خدمتِ
رکابِ معظمِ جهاننداری ، که ظلالِ سرمه^۵ طوبی و زلال کوثر دارد محروم
ماندست ، یمین الله که از لذتِ زندگانی هیچ حاصلی ندارد . روزش به شب
سلیم و شبش به روز اعمی ماند . چه بی دریافتِ غره^۶ زاهره که زهرة الحیوة
را زهر حیات می شمارد ، و ایم الله که در مفارقتِ رکابِ اعلی جهاننداری ،
دام مظفرا ، اگر جماد و نبات را باز جویند ، در تلهف فراق اند که خدمت یابند
هم شریک نمایند . چه در غیبت ملوکِ اعلی اعلاه الله بر همه موجودات ، نسیم
بهاری چون سموم تموزی آتش پاش می گذرد . و آفتابِ نور بخش چون ابر
۱۲ دی ماهی ظلمانی می نماید . « لا حیوة طيبة ولا عیشة مرضیة » . اگر عودا
بالله همای رایتِ جهاننداری لازال من النصر فی مزید بر اقطار دارالملک سایه
سعادت^۷ بخش دیرتر برافکنند ، بیم آن باشد که ارواح بندگان فراق زده گسسته
۱۵ شود . چه حبل الورید نیازمندان خدمت را جای انقطاع باشد . و در آن یک
هفته که موکب اعلی خدایگانی با سطوت بهرام شوبین و بسطت بهرام گور
به صوب اکوران کوران توقفی فرمود ، توقیر آن بقعه حقیر را تا عنوان شرف
۱۸ و تاریخ سعادت آن دیار گردد . چه سنت جهان داران چنین رفته است که
پست گوهرا را بلند کنند ، و خرد سران را بزرگ گردانند . احیاء لسنة المکارم .
و در اخبار ملوک خوانده آمده است که ذات شریف اسکندر با مکان خویش
۲۱ که قبله جلال بود ، برقله جبال بی پشت کتر^۸ همتی را جمال داد ، و شادروان
مرصع نوشروان به انوشه بساط عجوزی اتصال یافت ؛ و اشراق طلعت

مصطفوی علیه السلام برمفاك تیره غاری شعاع افکند .

خرشید به نزد ذره آید حلسوا به سلام تره آید

- و امثال این مکرمات امثال ملوک را کینت و کینت بسیارست . ۳
- تشریفی که به موکب معظم جهاندار عظم الله شأنه آن بقعه مختصر را فرمود ،
(۱۴۳ ب) هم درین قبیل تواند بود . اما بندگان به تعجب می گفتند : ای
سبحان الله العظیم ، لشکر سلیمانی را بنگه موری چگونه برتابد ؟ آفتاب در سایه ۶
ذرات ، مقام چون فرماید ؟ دریای مواج در یک گوش ماهی درنگ چگونه
سازد ؟ در وقت ، آوازه سلوت^۱ رسان رسیده که موکب اعلی ، که چرخ اعظم
در رکاب و سعد اکبر در عنان ، و بحر اخضر در جنیبت ، و کبریت احمر در ۹
ظلال رایت دارد ، به طالع سعد و طایر یمن ، همی از نشیب ناحیت شکی به
بالای خطه^۲ البخاز تحویل فرمود . مرزبانان سپه دار در خدمت و پهلوانان
ولایت گیر در رکاب . همه گردنان رقبه در رقبه^۱ فرمان آورده ، و همه سرکشان ۱۲
سر بر پایه بندگی نهاده ، تا به وسیلت اشارات فرخ و تجشمتها و تجشمتات همایون
خدایگانی لازال نصره موبدا تواند بود که حضرت ملک الملوک معاصی آن
طایفه را معفو گرداند ، و از عتب و عتاب معاف کند ، و خاطر منور را از ۱۵
خط بخط بیرون آرد و مصفی گرداند . چه معهود محاسن اخلاق آن است که
چون شفاعت رستم توران^۱ ستان در میان آمد ، بیژن اگر چه خشم آلود باشد ،
در خطای گرگین^۲ خط عفو فرماید کشیدن . اما بندگان را محقق گشت که این ۱۸
اظهار مبالغت وفاق و اشفاق که خدایگان اسلام نصره الله با جناب معظم ملک
الملوک دامت عظمته می فرماید ، به معاضدت و ملک طرازی و معاونت و
کار سازی ، همان مزاج دارد که تهمتن دیو مازندران^۱ گشای در استخلاص ۲۱

احوال کاوس شاه فرمود ؛ و قیصر عظیم الروم به نصرت گری پرویز توفیق یافت ؛ و فوراً هند چون از حال فغفور چین خبر یافت ، احوال ملکش از ترقی ۳ با تراجع افتاد ، خللی را که در خلال احوالش دانست ، استدراک فرمود و او را بر سریر مملکت نشاند . و شنوده آمده است که ملک عادل سعید فربرز افاض الله علیه الرضوان ، ملک فضلون را اشغال پریشان شنید ، به یک شبیخون ۶ به دار ملک گنججه خرامید ، و او را یاری گری فرمود و از هجوم غوغا برهانید ؛ و هم چنین سلطان مرحوم سلطان سنجر رحمه الله رحمة واسعة ، ابوالفتح ، ملک سیستان ، که از ملک معزل مانده بود ، به یک اهتمام صادق باز تخت ملک رسانید . و ۹ چه عجب گر عقاب که شاه مرغان است ، سپید^۱ باز را که رئیس طیور است ، به وقت افتادگی از ارادل پرندگان حمایت کنند . چه عادت کرم است که چشمه خورشید که سوار افلاك است ، سیاره پیاده رو را نور و نوا بخشد ؛ و خازن بحار ۱۲ بردست قاصدان بحاب ، جبال را مددها^۲ (۱۴۴ الف) فرستد ؛ و سلطان عقول ، جوایس حواس را قوت رساند . در مراعات چنین عادات مضیبه مرضیه ، جلگی اشراف ملوک و اصناف آفرینش را شاگردی دبیرستان ۱۵ اخلاق مکرمه خدایگانی نصره الله تعالی باید کرد ، ولا فخر . و درین وقت که همی نابیوسان چون دولت آرزو رسان فرمان اعلی اعلاه الله به بنده رسانیدند ، من بنده پیش آن موهبت الهی و تحفه غیبی به سجدات شکر پیشانی را خاک ۱۸ فرسای گردانید و پنداشت که سواد و بیاض آن تمیمه ارواح ، سواد و بیاض عین الله است . از غایت خرمی در کسوت وجود و بشره بشریت نگنجید ، و از سرشک شادی دامان چون گریبان غانیات به جواهر بیضا موشح گردانید ، ۲۱ و به بوسیدن توقیع لب آتش آلود را عنبر اندود کرد . گاهش چون

ملک سلیمانی به ملک دست راست می سپارد^۱ تا خاتم دست چپ گرداند ؛
 گاهش چون حرز محمدی به ملک دست چپ می دهد تا تعویذ دست راست
 سازد. در کلتا الحالین صحت و سقام و رحلت و مقام بنده از فرمان عالی خالی^۳
 نیست . تعظیما واجلالا لمثال المجلس الاعلی ، الملکی المعظمی القاهری
 العادلی جدّد الله جلاله ومدّد ظلاله ، جوهر کان جهاننداری و عبیر بستان
 شهرباری ، نور باغ مملکت ، چشم و چراغ مکرمت ، قرّة العین جهانیان^۶
 و فلذة الکبد سامانیان ، و ثمرة الحیوة ایرانیان ، ملک ابن المالك ابن الملک ،
 فخر الدنیا والدین محمد شاه روح الله سر الملک المعظم بانوار لقائه و
 آثار بقائه ، ابدالدهر به غایت درست مزاج و افروخته صورت و افراخته^۹
 قامت است . اما زبان گوهر بارش هنوز لغت انسانے و حروف این جهانے
 نیاموخته است ، اما به زبان روحانی و بیان روحانی صد هزار سلام و خدمت
 می فرستد ، والسلام .

۱۲

دعا گوی سایه ذوالجلال و ثنا گستر بارگاه جلال مقدس امیر سید
 امام مطلق الداعی الی الحق ، شرف الدنیا والدین ، صدر الاسلام بالبراهین ،
 بضعة سید المرسلین ، فلذة یعسوب المسلمین ، مفتی الخلفاء المهتدین ، مفتی^{۱۵}
 الخلفاء المعتدین ، حامی الشریعة ، ماحی البدعة ، مفخر العترة ، تاج العشيرة ،
 سید سادات الآفاق من اکرم المحاقد و اعظم الاعراق ، اسوة خراسان و
 قدوة العراق ، صدر المعالی دامت معالیه زاهره بحییس اللیالی سلام و خدمت^{۱۸}
 از صفاء خلّت و قدس طویّت بر دوام می فرستد ؛ و نیازمند حضرت علیاء
 جهاننداری می باشد . و اوراد دعا را قائم و محفوظ می دارد ؛ و رواس منابر را
 به خطبه ثناء (۱۴۴ ب) فایح متوج می گرداند . آفریدگار تعالی و تعظم دعاء^{۲۱}

اخلاص° آمیز این سید سادات به روزگار انور و بارگاه جلال برساناد . و
ظلال دولت عالیہ خدایگانی خاقان اعظم ، ملک ملوک العجم برقه° ملوک
۳ ام و برهامه عظماء عالم ابد الآباد ممتد باد ، بحق اشرف الانبیاء محمد وآله
و عترته الطاهرين .

نامهٔ دیگر دبیرانه شیوهٔ خاصّی او که به جواب خاقان اعظم
ملک اسلام شروانشاه عز نصره نوشته است ، در جواب هم به ابخاز

۳

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگانی کوکبهٔ علیاء خاقان اعظم ، ملک رحیم معظم ، دارای
ملک و ملت ، داور دین و دولت ، خسرو افسر خدای ، قاهر کشور گشای ،
عادل موحد غازی ، مجاهد مرابط مقتدر مهتدی ، جلال الدنیا و الدولة ۶
والدین ، ملک الاسلام والملة والمسلمین ، ناصر الخلفاء المهتدین ، قاهر الخلعاء
المعتدین ، تاج عطاء السلاطین ، محیی السلطنة ، مظهر الخلافة ، سید الاکاسره ،
قامع الجبارہ ، نوشین روان الخافقین ، نعمان المشرقین ، کیخسرو الهدی فی جلالته ، ۹
اسکندر العهد فی ایالته ، ناسخ برمکیان ، اعظم کیان ، مهدی آخر الزمان ، ملک
ملوک ایران ، مالک ملک توران ، مستحق الخلافتین ، عنصر الجلالتین ،
ذوالتاجین ، ملک الرحمة فی الدنیا ، المظفر من السماء ، در تازہ داشتن مزاسم ۱۲
جهاننداری و زنده گردانیدن معالم شهرباری ، و افروختگی اعلام نصرت و
افروختگی ایام دولت ، و قمع اعوان کفر و جمع انصار دین ، الی یوم الدین بل
ابدالآبدین باد . و ذات اعظم خدایگانی که در اهبت جهان گشایی و ابتهت ۱۵
فلک فرسایی ، تاج بخش جباران و باج ستان جهانداران است ، جمشیدوار
بر سر بر سعادت و وسادت سیادت ، عدل سگال و امت پناه ، پیمبر خصال
ملایک سپاه ؛ و کوکبهٔ علیاء جهاننداری به هر اقلیم که نحیم سازد و معسکر ، ۱۸
طراز و حواشی معسکر منصور با ساحل دریاء محیط پیوسته ؛ اطناب نیام

معلی با دامن کوه قاف بسته؛ بلکه دریا محیط، جوی خیمه معلای شهر یاری؛
 کوه قاف، گرد معسکر معظم جهاننداری؛ ملوک وقت، مستخدم احکام؛
 ۳ احرار عهد، مستعبد انعام؛ جهانیان از افاضت کاس عاطفت صافی الشرب؛
 ربانیان از اشاعت (۱۴۵ الف) باس معدلت آمن السرب؛ خسروان را بر
 آستان معلی یابندگی اسباب و پابندگی متواصل؛ بندگان را از مکارم خسروانه
 ۶ برگ و نوای زندگی حاصل؛ خاص و عام به نظر عنایت خدایگانی ملحوظ؛
 سام و حام به اترحات جهانبانی محظوظ؛ سرکشان ملک را به پایه تخت اعلی
 تفاخر و تناهی افزون. پایه تخت اعلی، که عرش معلی است، از دست حوادث
 ۹ و تباهی مصون؛ نواصی و اقدام، طایع و نوادی و اقوام، خاضع؛ فلک آتش
 انگیز، خاک آستان؛ دهر زبردست، زیر پای؛ فرمان ظفر، هم عنان؛ نصرت،
 هم راه؛ ایزد عز اسم، مراد بخش و پناه؛ بصادق الوعد محمد صاحب اللوا
 ۱۲ و صحبت اهل الصدق والولا.

بنده دولتخواه سلام و خدمت از صفاء بندگی مجردا متواتر می فرستد،
 و برخاک آستان اعلی^۱ که آستان مکارم است، زمین بوس می کند؛ و در حریم
 ۱۵ معسکر معلی، که کعبه معالی است، احرام عبودیت می گیرد؛ و با میقات
 شناسان خدمت در مقام بندگی مجاورت می جوید؛ و اوراد دعای خالص را
 قائم می دارد؛ و به دستبوس اعلی و دریافت خاک آستان معلی، که تسنیم
 ۱۸ بهشت و نسیم طوبی در آن تضمین است، به غایت متعطش می باشد؛ و از
 تأسف بازماندگی از خاک درگاه معظم باد سرد حسرات می کشد؛ و چون
 آتش که در آب افگندند و چون آب که بر آتش نهند، در خروش و جوش
 ۲۱ می آید. و از لوعه فراق زدگی خدمت انفاس صعدای خزینه اوقات نامرادی

- می‌سازد. و پیش فرمان معلّی و توقیع معظم، که هر یک فرقان جان‌دار و فاروق جهان‌داورست، جهانبان را در سجده شکر به لب و چشم بر خاک سجده گاه نقش بندگی می‌نگارد؛ و از بوسیدن توقیع اعلیٰ یمین الله که بشارت ۳ «مَنْ أُوتِيَ كِتَابَهُ يَمِينِهِ» * اکتساب می‌کند، و چون امان خویش می‌پندارد؛ و هر حرفی را جوهری، و هر عجمی را عبری می‌شمارد؛ و یتیمه بحر معانی و یتیمه نحر معالی می‌شناسد؛ و دیده ظلمات پرورد را که از اشراق ۶ انوار حضرت علیا، و اکتحال به غبار موکب اعلیٰ محروم ماندست، از آثار توقیع اعلیٰ کحل الجواهر می‌سازد؛ و چون آوازه بشری رسان به بنده می‌رسد که حضور کوکبه اعلیٰ جهاننداری نصره الله، اقلیم انجاز را یک باره از آفت ۹ غوغا و هجوم فتنه و وحشت دو هوایی چنان پاک و مجرد گردانید، که اقالیم اسلام را به شمشیر آب رای و رای ممالک پرور از خبیث شهوت و لوث بدعت و ظلمت ضلالت مصطفیٰ گردانیده است؛ و زیور انصاف و حلیت ۱۲ (۱۴۵ ب) معدلت و نور هدایت آراسته کرده؛ و بر امت عیسوی و در مملکت عیسویان همان حد و انصاف می‌راند، و اصلاح احوال و ترتیب مصالح و تهذیب اشغال^۱ می‌فرماید، حسب الله و خالصه لوجه. در ملت مصطفوی ۱۵ علیه السلام و مملکت مصطفویان به اظهار خیرات و زنده کردن سنت مکارم و راندن احکام عدل فرموده است؛ لاجرم بنده از لذت بشارت در لباس حیوة و قالب وجود نمی‌گنجد؛ و جای آن است که به جای دستار، سر اندازد. ۱۸ و لعمر الله که اگر بنده تا اکنون در اثنای ثنای زاهر، و در تضاعیف مدایح فایح، ذات مقدس خدایگان را نصره الله، یوسف جهانبخش می‌خواند؛

بعدالیوم عیسی جان بخش خواهد خواندن. چه کالبد ملک داودیان عازر وار
از عدت حیوة پرداخته شده بود، و از رمقی که داشت، رقی نمانده. دیگر-
۳ بارش رای مملکت آرای خدایگانی روحه الله و نصره که برهان انفاس عیسوی
دارد، زنده گردانید، احیاء الله بعد ما مات و اعاده بعد ما فات. حقیقت است
که این آوازه شگفتی نمای چون پنج نوبت تایید خدایگان در هفت نوبتی آسمان
۶ خدای افگند، که مسموع جذر اصم و صفره صما گردد، و به اسماع جن و انس
و دیو و ملک برسد، و از قاف تا قاف و از قیروان تا قیروان، صورت این
صوت شایع گردد؛ و ید بیضاء که عسکر منصور نمودست تا ید بیضا و عسکر
۹ به بعد الصیت مشهور شود؛ و به ایران و اران، و گنجه و طنجه، و سوس و
طرسوس، و طبرک و طبرستان، و بلخ و بلخان، و صور و قصور، و کوفه و
کرج و گرگان، و خجند و جند، و سابور و نیساپور به تعجب باز گویند،
۱۲ دست بردی که از فرط حمیت و شرط حمایت الاسلام دام نصره موبدا فرموده
است. و تواند بود که فغفور چین و فور هند، و مهر اج زنگ و قیصر روم،
و تبع یمین و حاکم مصر، و والی شام و رئیس عرب، و مرزبان فارس و
۱۵ تاجدار عراق، و صاحب خراج خراسان و امیر سیستان، و خسرو ختلان و
غازی غزنین، این اخبار عجیب استماع کنند، به بلند نامی موبد اعلی خاقان
اعظم نصره الله باز گویند، که به حکم قرابت و قربت، و مراقبت و داد و مصاقت
۱۸ بلاد که حضرت علیاء ملک الاسلام نصر الله احزاب الدین ببقائه با جناب
معظم ملک ملوک انجاز دامت عظمته داشت، چندین تاکید ابواب معاضدت
و تمهید اسباب معاونت فرمود و دقایق الطف الحیل را تقدیم ساخت، (۱۴۶ الف)
۲۱ تا شیر شرزه مملکت را از دم دمنه صیانت کرد^۲، و از دم فسون و فسوس

آزاد گردانید. و آفتاب انجم پرور و نور بخش را از عقده ذنب و حجاب ظلمت خلاص داد و به انجلای تمام رسانید. چه داور اعظم در میان اصناف خلق به انصاف و حق چنین ملکی رحیم تواند بود، که راعی منصف را از مرعی^۳ مشرق، و داعی به حق را از داعی ملحق^۱، و مخدوم حق شناس را از خادم ناسپاس باز رهاند. چه فرزند^۲ شیر سیاه و بچه پیل سپید را از آسیب اساءه آموز پشه ضعیف ستمگار رهانیدن، از امتهات مکرمات جهانداری است. و معلوم است که رعیت را افسر شاه نرسد، و بیدق را خانه شاه ندهند، و ستاره را قربت ماه نهند. حد هر جوهر و جوهر هر موجود دیدارست، و درجه هر یک متفاوت. و هر آینه از (هر) شکوفه، فواکه لذیذ؛ و از هر سنگ پاره، لعل^۹ مسح؛ و از هر مگس، عسل مصفی؛ و از هر کرم، دیبای فضفاض تمتی نتوان کرد. نعم از هر گیاه، سنبل الطیب؛ و از هر خاشاک، سنبله و طیب چشم نتوان داشت. هر سبزه، سعدان؛ و هر ستاره، سعدین؛ و هر مردی سعدون نتواند^{۱۲} شد. ماه مزور نخشب دیگر است، و ماه منور چهارده شب دیگر.

صد هزاران پوست از شخص بهایم درکشند

۱۵ تا کند یک پوست را گردون درفش کاویان

جبار مطلق و جهاندار به حق آفریدگار تعالی و تقدس به نیابت و خلافت خویش، جباری و جهانداری آن کس را دهد که خواهد. و تا ارزانی نبیند، ندهد. «أَهُمْ يَقْسِمُونَ رَحْمَتَ رَبِّكَ» *. خاک در دیده همه^{۱۸} محال جویان کرده است، و سنگ بردندان همه گزاف گویان زده. «تُونِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَتَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ تَشَاءُ» **. ، والسلام.

ایزد جلّ ذکره ذاتِ معظمِ ملکِ رحیم، خاقانِ اعظم را که خلاصهٔ لطف آفریدگار، و دیباجهٔ ذات آفرینش است، همچنین به سعادت توفیقِ بهرمند دارد، تا تدارکِ این چنین کارهای صعب که ملوک عهد را افتد، ۳ بر رای اعلیٰ خصّه الله بانوار الکمال فرماید. و تاجدارانِ تختِ نشین را از منازعتِ زیردستان فریادرس، و از صفِ نعال مهانت باز پیشگاهِ مکانت رساند؛ و عاصیِ شدگان، بعضی را که توبه کنند و در استغفار گریزند، امان دهد؛ و برخی را که ترمّد نمایند و در حجت آویزند، تادیب فرماید. چه خواننده آمده است که وقتی سلیمانِ ننگین سبکتگین رحمه الله با کوکبهٔ خاصان و موکب ۶ و شاقان تماشاکنان در طلبِ شکار به مرغزاری رسید که (۱۴۶ ب) هواس از طیور بهشت، حیوان داشت؛ و زمینش از چشمهٔ حیوان آبِ روان. سپید باز کریزی بر ساعدِ سلطان بود، و از مضیقِ کسریزش همان روز بیرون آورده ۱۲ بودند. اندکِ ضعفی داشت. هنوز بر صید گستاخ نشده بود. آهنگِ تذروی کرد. قضا را شاهی از دستِ خاصه پرواز کرد. هم بر آن تذرو برفت و بر سپید باز مسابقت جست و در شکار آویخت، و سپید باز از بالا به پستی گرایید، ۱۵ و شاهین شکار بیفگند. در وقت سلطان بفرمود تا شاهین را سر از تن جدا کردند و برخاک افگند. گفت: سپید باز ملکی با شکوه است، و شاهین خیلِ تاشی بر ملکی در مقامِ مفاوضت، دلیری و گستاخی نکند. و همچنین عضد-الدوله با خسرو کرمان روزی در شکرخانهٔ خاص رفت به حکمِ تفرّج. شیر ۱۸ بچه‌ای دید که دست آموز کرده بودند و بزرگ گشته، و با مردم خوگر شده. و یوزی دیگر هم پهلوی شیر می داشتند. مگر به وقت طعم دادن، یوز ناگواری ۲۱ داشت. هر چه خوارده بود به یکبار برانداخت. بر سر و روی شیر آمد،

- آلوده کرد. عضدالدوله بفرمود تا یوز را صد تازیانه بزدند و گفت: شیر پادشاهی بزرگوار است، و یوز شکاری خرد سار. پیشکار را همب پادشاه چون شاید نشانند؟ و یوز را از شکر خانه خاص بیرون فرمود افگندن، و ۳ دیگر نگذاشت که آن یوز را به شکارگاه آورند، و به هیچ کس نبخشید و خوار داشت؛ و بشنه می داشتند تا نفسش بر آمد و سپری شد. امثال این امثله و حکایت فراوان است. اما هر صفاء رای همت و قوت عزم مثبت که ملوک ۶ روزگار را به سالها از فکر و رویت مکتسب شود، ملک رحیم خاقان اعظم نصره الله نصرا عزیزا به یک لحه بر فور و بدیعت حاصل آید. «ذالیک فضل الله یؤتیه من یشاء» * . و هذا فصل لا ینقضى الی یوم الفصل. با مقصود ۹ کلی و مطلوب جملی باید آمدن. وقت است که کوکبه علیاء جهاننداری، که اقلیم پنجم زیرنگین، و انجم فلک زیر زین، و ملک و مردم زیر رایت، و جودی و قلزم زیر کفایت دارد، به فال فروخ به موکب جلال و مرکز اقبال دارالملک ۱۲ شروان حیاها الله و احیاها بعد عدله مراجعت فرماید، آفتاب وار بر شرفه بیت الشرف شعاع افگند، مشتری وار به اوج بیت السعود باز رسد. و نه این همه اقسام بهرمندی و انواع نیکبختی تنها به البخاز و البخازیان می رسد، بیضه ۱۵ شروان که روضه رضوان است، به حضانت عدل ملک رحیم دام منصورا، تا از ظلال رکاب اعلی انفصال یافست، لعمرا الله که (۱۴۷ الف) به فریاد آمدست. و اگر نه امید آنستی که سایه همایون رایت علیا نصرها الله عن قریب ۱۸ فریاد رس بندگان خواهد آمد، جای آن بودی که هر ساعت زلزله الساعة دیدار آمدی، بلکه در یک نفس چار طوفان برخاستی. بنده باری تا از خدمت رکاب اعلی جهاننداری مفارقت یافست، بعیدا عن الساحة العلیا، قیامتی آشکارا ۲۱

در دیده، و دوزخی پنهان در دل دیده است. امید است که از رسیدن موکبِ
 اعلی، بهشتِ عدن باز بیند؛ و از جنبشِ رایاتِ منصور، سایهٔ طوبی باز
 ۳ یابد. و از بوسیدنِ براقِ میمون به چشمهٔ کوثر باز رسد، ان شاء الله تعالی.
 بندگان مشتاق تا از عروهٔ وثقی رکابِ معلیِ کوبهٔ جهاننداری، لازال من
 النصر بمزیدِ مفارقت یافته‌اند، به خاكِ درگاهِ منورِ ملکِ زاده، الملک ابن
 ۶ الملک ابن الملک، یوسفِ آفرینش، درهٔ تاجِ المملک، انسانِ عین‌العالم، بکر
 الفلک، باکورهٔ الدوران، هلالِ فلکِ الدولة، فخرالدین والدین، ظهیرالملوک
 والسلاطین، ابوالفتح محمد شاه، معینِ امیرالمؤمنین، ابدالله بقاءه فی ظلالِ ملک
 ۹ الاسلام ظلّ ذی الجلال و الاکرام، جلالِ الدین والدین اعلی الله رایتہ الی یوم
 الدین استیناس و استرواح نموده‌اند و ترجی وقت کرده. چه عادت چنان
 رفته است که در غیبتِ نورِ آفتاب، صفاوتِ ماهتاب که یادگار اوست،
 ۱۲ چشم دارند. و چون کعبهٔ معظم از دیدهٔ میقاتِ شناسانِ طاعت دورتر افتد،
 در صورتِ محراب که نمودار اوست، روی آرند. و هرگاه که رستمِ تهمتن
 از دارالملکِ سیستان مسافرت گزیدی، و به فتحِ توران و غارتِ مازندران و
 ۱۵ شغلِ هفتِ خنوان مشغول شدی، اعیان و ارکانِ مملکت و دولت، داغ
 مفارقتِ جهانِ پهلوان رستم را تسکین به جمالِ جهانِ افروز فرامرز کردند.
 و چون ملکِ عادل، سیدِ سامانیان، قباد به تماشاءِ اطرافِ ممالک
 ۱۸ خرامیدی، و از ایوانِ جهاننداری و از مجلسِ انسِ کامکاری، چند روزی
 خیمهٔ تربیت به صحرا فرمودی زدن، جمله زوآر و قصّاد، و احرار و افراد، و
 اصحابِ آمال و امنیت و ضعفای رعیتِ تمسک به عدل و فضل انوشروان
 ۲۱ نمودندی. باری جلّت قدرته ملکِ رحیم، خاقانِ اعظم را که قباد جهاندارست،
 و سلالتِ جلالتِ فخرالدین را، که انوشروان روزگار است، مخلّد العمر و

موبد العزّ گرداناد، که میانِ عمرِ عزیزشان با دامن ابد متصل ، و دستِ فنا
از دامن بقاشان منفصل . بالنّبی وآله الاخیار .

- دعاگوی صادق ، دولتخواه عاشق ، مخلص سایه‌گردگار ، و ماحِج ۳
(۱۴۷ ب) خسروِ روزگار ، مجلسِ مقدّسِ امیرِ سیّد ، امام مطلق ،
الدّاعی الی الحقّ . عالم عامل ، هادی مهتدی ، مطاع مرتضی ، شرف‌الدّنیّا
والدّین ، رکن الاسلام و المسلمین ، بضعة سیّد المرسلین ، فلذّة یعسوب ۶
المسلمین ، مستمسک الخلفاء المرضیّین ، عمدة الملوك و السّلاطین ، سیّد
سادات العرب والعجم ، علّامة علماء العالم ، اوّل اوتاد الطّریقه ، افضل
افراد الحقیقه ، متبوع المحقّقین ، ينبوع یقین ، مفخر العترة ، مقدّم العشیره ، ۹
سجّاد الزّمان ، صادق البدوان ، باقر العباد ، کاظم الزّهاد ، اطهر الاعراق ،
قدوة العراق و من اکرم المحاتّد فی الزّمان ، صدر خراسان لازالت انفاسه مقدّسه
صاعده بدعاء الحضرة العلیا و انواره مقتبسة بولاء الدّولة الفراء ، و ظایف ۱۲
سلام و خدمت و ثنا و مدحت بر دوام می فرستد ، و به دعوات آسمان
پیمای ستاره فرسای در حدقه سوادِ شب و حدیقه بیاضِ صبح ید بیضا
می نماید . و همچنین فرزندش ، سیّد امام ، اجلّ مبجلّ مجتبی ، برهان ۱۵
الدّین ، فخر الاسلام و المسلمین ، تفاخر آل رسول الله صلی الله علیه و سلم
که امروز عیسی زهادت و یحیی عبادت است ، و در اسلام هزار بوذر
غفّاری و بودجانه انصاری است ، جناب معظم حضرت علیا را سلام و دعاء ۱۸
خالص می فرستد .

باری عزت اسماءه دعاء اخلاص پیوند سیّد السادات ، شرف

- الدّین و برهان الدّین به روزگار انورِ ملک رحیم ، خاقان اعظم ۲۱
برساناد ، و ظلّال دولت و انوار سعادت این پادشاه جهاندار ، خسرو

کامگار ، و دارای ملک و ملت ، و داور دین و دولت برصفحاتِ دورنگ
 روزگار و برقهٔ هفت بخش اقبالیم الی یوم یطوی السماء گسترده دارد ،
 ۳ بفضل و طول و حسبنا الله وحده ابدًا . والصَّلوة علی النبی محمد وآله جدًا .

نامه دیگر به شروانشاه نويسد

بسم الله الرحمن الرحيم

زندگانی حضرت علياء خدايگانِ معظم، خاقانِ اعظم، خسرو ۳
راستين، كيخسرو زمان و زمين، مع القابه التّامّه. ملك الرحمة في الدنيا،
المظفر من السماء درخلود عزّت پادشاهی و نفاذ اوامر و نواهي ساليان نامتناهی
باد؛ و ذاتِ معظم خدايگانی که كيخسرو منظر و زال (۱۴۸ الف) غيبرست، ۶
برسرير ملك پروري و وساده عدل گستري طرازنده منظم ملت و نوازنده
اعظم امت. عدت بر خورداری از مدت جهانداري حاصل، و اهبت دولت
ياری از ابتهت شهرياری متواصل. انجم و افلاك، تابع و طابع؛ و آفاق، خادم ۹
و خاضع. زمان، حلقه درگوش؛ و جهان، طوق دار؛ ملك، پاسبان؛ و
فلک، پيشكار؛ و ايزد تعالی در مختلفات حالات، كفيل تحصيل مرادات.
بمحمد نبيه النّابه وآله و اصحابه. ۱۲

بنده مجروح سينه، آستانِ معلی را که آسمان معالی است، به رخسار
جان بوسه می دهد، و به بوسیدن بساطِ اعلی، که بجهده جای ملوک است، لب
آتش آلود را کوثر اندود می گردانند. و اگر چه از قرب مجاورتِ کعبه مکارم ۱۵
محروم است، و از زمره احرامیان عبوديت و ميقات شناسان خدمت منفصل،
همدالله که از شرایط مجود خدمت را اقامت می کند و تازه می دارد، و به
دستبوس اعلا که به انفاق، چشمه خضر است تشنگانِ ظلماتِ نیاز را، به ۱۸
غایت متعطش و نیازمند می باشد. و چون آوازه فتح حضرتِ عظمی نصره

الله به شهر گشایی (و) به عدو بندی می شنود، لعمر الله که ازین اشارت در بشره^۳ بشریت نمی گنجد، و از غایت بشاشت هر ساعت گنج روان بر سر دستارچه می بندد، و از دهشت خیرتی به عوض دستار سر بر می اندازد، و فوائج و قوارع دفع عین الکمال را می آغازد، و از حبه القلب سپید و از لعبة العین قربان می سازد. چنانکه انفاس شکر، چرخ زنان به گریبان آسمان می پیوندد؛ و اشک شادی رقص کنان به دامن زمین می رسد؛ و به دعوات بحر گاهی از جوار مجد الهی استدامت این دولت ثبت الله ارکانها کرده می شود. به مظان قبول و مکان استجابت رساد.

درین وقت که همی نابیوسان چون تریاق شفا رسان که حرارت با خویشتن دارد، معظم فرمان سیاست آمیز مخافت انگیز با صولت شیر آسمانی و هیبت شمشیر یمانی به بنده رسید، بنده سر زده حیرت گشت. از پای وجود در آمد، و از دست انسانیت برون رفت. چه فرمان معلی اعلاه الله تعالی اگر جان فزای آمد، عقل ربّانی بود. اوّل همه عاطفت و آخر همه سیاست نمود. صفت دریای آرامیده داشت، که ظاهر دریا همه لطف و رفق و لین و سلامت، باطنش همه قهر و عنف و خشونت و سیاست. بلی، عادت دریا چنین است. صفا و لطافت را پرده^۹ سخط و سلطنت گرداند، و صد هزار (۱۴۸ ب) سلسله لطف در هم افکند، تا نظاره را به منظر انیق در لجه عمیق کشد؛ یا فرو برد و بکشد؛ و یا برون اندازد. و ایم الله که فرمان معلی و توقیع معظم همین صیغت داشت. بنده از سر هراس خاطر بر حواس ظاهر بر خواند که «یا ایّها النمل ادخلوا مساکنکم لا یحطمنکم لا یحطمنکم سلیمان و جنوده» * . چه بنگه

هندوانه^۱ موران طاقت ترکنازا^۲ لشکر سلیمان ندارد ؛ و پشه^۳ ضعیف^۴ مست^۵
قوایم با پای پیل محمودی در مقام مقاومت نایستد . همی از سرِ هوش^۶ ربودگی
و هوس^۷ فزودگی ، نابغه^۸ وار که آوازه^۹ سیاست^{۱۰} ملک نعمان شنید ،
نبئت^{۱۱} ان^{۱۲} ابا قابوس او عدنے

ولا قرار علی زار من الاسد

و از غایت جگر^{۱۳} تفسیدگی و دل^{۱۴} ترسیدگی عبد زهیر وار که تهدید^{۱۵}
مصطفی علیه السلام یافت ،
نبئت^{۱۶} ان^{۱۷} رسول الله او عدنے

و العفو عند رسول الله مامول^{۱۸}
برگفت . اگر چه کرم نعمانی به آخر خاصیت فرو نگذاشت ، و دهان^{۱۹}
نابغه را به لولو ثمن بینداشت ؛ و خلق مصطفوی از سر عادت بر نخاست ، و تن^{۲۰}
کعب^{۲۱} را به برد یمنی بیاراست . اما گناه نابغه به کردار ، و جرم^{۲۲} کعب به گفتار^{۲۳}
ظاهر بود . یا لیت گناه بنده معلوم شدی تا بر قدم اعتذار بایستادی . « غُفِرَ لَكَ
رَبَّنَا وَ إِلَيْكَ الْمَصِيرُ »* . به ذات ناعحسوس الهی و به ملائکه^{۲۴} کر و بی ،
و به جمله عرش ، و به انبیاء مرسل و کتب منزل که حضرت عظمی یگانگی^{۲۵}
را نصره الله تعالی گذشته از سر چهار مهربان کز گوهر شهریاری باشند ، دولتخواه^{۲۶} تر
و دوستدار^{۲۷} تر از بنده بر روی زمین کس نیست . و بر صحت^{۲۸} این دعوی و
مصدق^{۲۹} این سخن جمله باشندگان اقلیم گواهی دهند . اما چون بنده طالع ندارد ،
گفتار چه فایده ؟ حقیقت است که صاحب غرضان هر روز بنده را در حضرت
عظمی اجلها^{۳۰} الله صورت به زشت تر گردانند ، و به قلم تزویر تصویرها سازند ،

۱ - در متن / ترك و تاز ۲ - متن / کعبه

* - سورة ۲ (بقره) آیه ۲۸۵

وگویند که: خاقانی باری کیست؟ او را محل نباید نهادن و تمکین نباید دادن و تشریف نباید فرستادن، که او نازگری می کند. **إِحْسِبْ وَهَبْ** که چنین است. ۳ آخر ناز بر ملوک جهاندار کنند. چه شنوده آمده است که **ملک ملوک** البخاز، داود، خفف الله عنه یکم چند به قول حاسدان از جانب سیموی جاثلیق نظر عنایت برگردانید و التفات باز داشت. سیمو فرصت یافت، از میان خانه^۱ البخاز میانه کرد، و به خطه^۲ روم رفت و آنجا مقام ساخت و گفت: دوستداری دولت ملک از دور می کنم، که از غرض دورتر نماید. حاسدان دیگر باره مجال محال گفتن یافتند^۱. به حضرت ملک (۱۴۹ الف) انها کردند که سیموی، ۹ سیای مودت بگردانید و بر حضرت ناز می کند، و نمی رسدش. ملک گفت: اگر مهاجرت او را از وطن سبب این است، سهل است. مبادا روزی که خدمتگاران^۲ ما بر حضرت ما ناز کنند، که تا ما پادشاه باشیم خدمتگاران ۱۲ را بر ما ناز رسد، که ما را سایه^۳ خدای دانند. چه ناز ایشان به پادشاهی ما پیوسته است. هر وقت که بامداد پادشاهی ما حاشا منقطع شود، ناز ایشان گسسته گردد. در حال حاسدان زبان در کام کشیدند^۳. «**فَبُهِتَ الَّذِي كَفَرَ**» * . و بنده این حکایت جهت آن آورد که او ناز می کند، «**لَا وَحَقَّ** ۱۵ **الْكِبَةِ الْمَحْجُوجَةِ**» . چه معلوم بنده شده است که هر که بر حضرت عظمی عظمها الله ناز را دست آویز سازد، از نظر لطف محروم ماند. و بنده را خود ۱۸ به درگاه ایزد تعالی نذر رفته است بعد الیوم درگاه ملوک را نشناسد. و اگر شناختی، پرستش درگاه اول الملوك، خاقان اعظم دام مظفرا اختیار کردی. اما در جواب صاحب غرض توان گفتن که بنده را به مشارق الارض و مغاربها

۲ - متن / خدمتگاران از

۱ - متن / یالتن. **رك**: تعلیقات

۳ - متن / کشیدن. **رك**: تعلیقات

می‌شناسند. و نظم و نثر او را که به مدایح فایح ملک رحیم عظم‌الله شانه‌معتبر و معطر است، به جای تعویذ بردیده می‌نهند. به چنین ثنا طرازی و مدحت سازی علیه‌عین‌الله لا عین‌الکمال می‌خوانند. آن صاحب غرض باری حضرت ۳ عظمی را مدّالله ظلّها به کدام هنر به کار آید؟

جزوی از اشعار من سلطان به کف می‌داشت گفت

۶ کاین ثنای شاه شروان رشک زای جان ماست

خاصگان گفتند کین منت ز خاقان است بس

کافرین شاه شروان در کف سلطان ماست

و هم در جواب صاحب غرض توان گفت ماجرای خواجه بزرگ ۹

کاشانی در عهد ملک‌شاه که با حجة الحق عمر خیّام رفت.

مگر روزی خواجه به دیوان نشسته بود. عمر خیّام درآمد و گفت:

۱۲ ای صدر جهان، از وجه ده هزار دینار معاش هر سال من کهنتر باقی به دیوان عالی مانده است. نایبان دیوان را اشارتی بلیغ می‌باید تا برسانند. خواجه گفت:

توجهت سلطان عالم چه خدمت کنی که هر سال ده هزار دینار مرسوم تو باید

داد؟ عمر خیّام گفت: و اعجبا، من چه خدمت کنم سلطان را؟ هزار سال آسمان و اختران را در مدار و سیر به شیب و بالا جان باید کنند، تا ازین آسیابک،

دانه درست چون عمر خیّام بیرون افتد؛ و ازین هفت شهر پای بالا و هفت دبه

سرنشیب یک (۱۴۹ ب) قافله سالار دانش چون من در آید. اما اگر ۱۸

خواهی از هر دهی در نواحی کاشان چون خواجه ده ده بیرون آرم و به جای او بنشانم، که هر یک از عهده کار خواجگی بیرون آید. خواجه از جای بشد

و سر در پیش افکند، که جواب بس پای برجای دید. این حکایت به حضرت ۲۱

سلطان ملک شاه باز گفتند: گفت بالله که عمر خیّام راست گفت. بنده، صاحب

غرض را همین می گوید .

پانصد هجرت چو من نژاد یگانه

چون او هر هفته صد هزار بزیاید

۳

مضى هذا الفصل ولا يمضى فضل الملك الرحيم لزال مظفرا ومنصورا.

گمان بنده و یقینِ جهانیان نه چنان بود که در چنین وقتی کز شکسته دلی و نکبتِ رسیدگی بر بنده، همه دشمنان را بخشایش آید فکیف دوستان را، از جنابِ جلالِ حضرت عظمی ابد الله عظم شأنها خاطرِ خراب شده بنده را استمالت چنین فرماید، که امروز بنده از ترا کم مصایب و نوابیبعیدا عن ساحة الحضرت العظمی به صدد نوازش و بخشایش است، و مدتهاست کز انعام و شفقت حضرت عظمی دامت محفوفة بالنصر انتصار برگ و نوای زندگی و نوازندگی می دارد. و به درگاه و بارگاه ملوک طالب بنده اند. کس نفرستاده است و نفرستد، و استمداد انعام نکرده است و نکند. و اینجا مبالغ و ام تبریزیان دارد که نگذارند قدم از دروازه بیرون نهادن، تا و ام گزارده نشود. و از درگاه معلی خدایگان ملک رحیم نصره الله تعالی بعد القضاء اوان الصبر ۱۵ درباریند، به عوض^۱ رحمت و حرمت حرمان نهند؛ و به جای تباشیر و مواعید^۲، تهدید و وعید فرمایند. بنده چه تواند گفتن و کردن؟

بخل بر آفتاب نتوان بست لیک ابر سیاه مانع اوست

یا لله العجب، عمال مال دزد و دزدان دژ شکاف و خاینان خون^۳ ۱۸

ریز و عوانان فرعون صفت از شفقت و مبرحت حضرت عظمی، ملک رحیم ملکه الله رقاب الام به رحمت امیدواراند و از عقوبت ایمن سار. بنده دولتخواه

۲۱ که حقوق ثنا خوانی و دوستداری سی ساله دارد، نا امید و نا ایمن چرا تواند

بود؟ روی گفتار نیست . کان ذلک فی الکتاب مسطورا . مرحباً بقضاء الله .

ع

۳

تسلیم آیم به هر چه فرماید یار

- بنده را مهاجرت از وطن به سبب آن است کان عزیزان که دلخواه تر
بنده بودند ، به فداء سم مرکب خدایگان معظم نصره الله و اطال بقاء دولته
رفته اند ؛ و به هیچ حال دل مجروح فراق (۱۵۰ الف) زده سر وطن نمی دارد ۶
و این تمنا نمی کند ، که به غایت درد زده و جراحت یافته است ، خاصه اکنون .
و خدمت و ثنا و دعاء بارگاه معظم خدایگان اعظم اعلی الله اعلامه به غیبت
بیش از آن می تواند کردن که در حضور کردی . حضرت ملوک را خطیب ثنا ۹
و منادی دعا هر چه دوردست تر افتد ، دلیل بسطت ملک و فسحت پادشاهی
باشد . و این فصل در دیگر خدمات بلیغ تر گفته شده است . ان شاء الله که
برسماع عالیہ خدایگانی ملاها الله بشارت و بشری عرض داده باشند ، و تمهید ۱۲
عذر بنده در خواسته . در این وقت امیر اخص اخلص اجل مبجل موتمن
ممکن ، مقرب الدین ، اختیار الدوله ، صفوة الحضرة ، امین الملوک و السلاطین ،
مجد الکبرا ، شرف الخواص ، حاجی دام تائیده و تسدیده ، چون بدین وجهت ۱۵
رسید ، بر حسب فرمان اعلا اعلاه الله ، که به مهماتش فرستاده بودند ، به قدر
وسع انسانیت کار سازی کرد ؛ و درین میان کرم فرمود و بیمار پرس دل رنجور
بنده آمد ، و فرمان اعلی رسانید . بنده فرمان وحی مانند روح پیوند را چون ۱۸
رداء مصطفوی علیه السلام ، و چون استار بیت الله الحرام بر دیده نهاد و بر دل
مالید ، و دعاء دولت قاهر بگفت . صدر بن صدر ، موفق الدین متعه الله بدولة
الملک المعظم الی یوم الدین بل ابدالآبدین بر قلم آن تواند راند که اشارت علیاء ۲۱
خدایگانی نصره الله تعالی باشد . چه حاسه یمین آن نگارد که حارس قبه دماغ
فرماید ، و فلک آن کند که از ذروه عرش به واسطه امر الهی وارد شود ، والسلام .

- سعادتی که نهالش چون طوبی صد هزار ثمراتِ طیببات بار آورد، و
 دولتی که زلالش چون کوثر صد هزار زه آب حیوة بیرون دهد، نثارِ جنابِ
 ۳ جناتِ فشرِ نجاتِ بخشِ حضرتِ عظمی، خدایگانِ راستین، کیخسرو زمان
 و زمین، ملکِ رحیمِ مشفق، مالکِ ملکِ المشرق، افسرِ خدایِ کشورِ گشای،
 جلالِ الدنیا والدین، ملکِ الاسلام و المسلمین، محیی المملکة، عمدة السلطنة،
 ۶ مولی الاکاسره، قانع الجبابره، اول ملوک الخاقین، اعدل عظماء المشرقین،
 کیومرث الزمان، اعظمِ کیان، اقلیمِ گشای توران، دیهمِ خدای ایران باد؛ و
 جهان و جهانیان بر طویلهٔ فرمان بسته، و گریبانِ دولتِ عالی با دامنِ ابد پیوسته.
 ۹ حسبنا الله وحده ابدا .

بسم الله الرحمن الرحيم

- زندگانی بارگاه علیا و پیشگاه کبریا، خدایگان مطلق، پادشاه به حق،
 خسرو راستین، کیخسرو زمان و زمین، ملک رحیم مشفق، مالک ملک ۳
 المشرق، افسر خدای کشور گشای، وهاب مغنی، مفتی اریحی، غازی موحد،
 صدیق مهتدی، مجاهد مجتهد، مرابط قاهر، مقتدر مقسط، ولی الله، جلال الدنیا
 والدین، ملک الاسلام والملة والمسلمین، ملک الرحمة فی الدنیا، المظفر من ۶
 السما، در مزید مرتبت جهانداری، و تخلید منقبت شهریارى، و تازه داشتن
 مكرمت، و زنده گردانیدن معدلت، و تربیت كردن خلفاء ملت، و تقویت
 دادن ضعفاء امت هم عنان خلود و هم برهان بقاء ابد باد؛ و ذات معظم ۹
 خدایگانی که از عقل و نفس آسمانی، علق نفیس آفرینش است، و لطیفه
 کاینات و نخبه موجودات، ابدالدهر بر تخت کیان تاج دار، و تاج و تخت از
 وجود جهانداری برخوردار. جلذبه عنان خداوندی، جبل الله مظلومان؛ و ۱۲
 سایه رکاب خدایگانی، گریزگاه معصومان؛ و گردن سروران، رهین طوق
 احسان؛ و سرگردان، در ربقه فرمان. زمان و زمین، طایع جهان و جهانیان،
 خاضع. ملوک، موالی؛ و سلاطین، موالی. آفاق و انفس، طوقدار؛ افلاك ۱۵
 و انجم، پیشکار؛ ایام، مامور؛ و دهر، متقاد؛ و ایزد تعالی، کافی مهمات و
 کفیل مراد.
- بنده دولتخواه سلام و خدمت و ثنا و مدحت از سینه اخلاص ۱۸

- پرورد، و جانِ صدق^۱ پیوند بردوام می فرستد؛ و از سرِ عقیدتِ صافی در بندگی و طویتِ خالص در دوستداری، ادعیه^۲ عرش^۳ فرسای و اثنیه^۴ آفاق^۵ پهای می راند؛ و در صفِ نعالِ عبودیتِ رخسارِ جان برخاکِ آستان می مالد؛ و زمین^۶ بوس مهر بندگی، که برخاکِ درگاهِ معظم^۷ نقش می بندد، و به دست بوس اعلی که مطلوب اسکندری و منظور کیهن‌سروی در آن تضمین است، یعنی چشمه^۸ حیوة زای و جام جهانمای، بنده نیازمندتر از آن است، که حیوان بیابان^۹ بریده به آب حیوان، و صدف^{۱۰} شورآب^{۱۱} چشیده به سحاب^{۱۲} نیسان. و از تاسف بازماندگی از زمرة^{۱۳} عتبه نشینان^{۱۴} درگاهِ اعلی، مهبط^{۱۵} ارواح^{۱۶} (الف) صدور و مصعد^{۱۷} معالی الامورست، بنده را هر لحظه آه آتش^{۱۸} آمیز صاعد می شود، و اشک^{۱۹} طوفان انگیز هابط می نماید. و اگر چه حاسه^{۲۰} بصر که در مشکاة حدقه و زجاجه^{۲۱} طبقه موقوف است، از انوار غرة^{۲۲} زاهره، که مصباح^{۲۳} عالمیان است وقت را، محروم است. بحمدالله که خیال بی خیلاء^{۲۴} شهریاری بر شفاف^{۲۵} دل، که حجاب شفاف دارد، پرتو نیر اعظم^{۲۶} بلکه نور روح القدس می افکند؛ و دل خون^{۲۷} آلود را چنانکه گل^{۲۸} شکر در آفتاب می پرورند، به نور خالص می پروراند؛ چون می شنود که علو^{۲۹} درجات جهاننداری بر تزايد است و اسباب جاه و جلال، معدّ^{۳۰}؛ و اشغال دین و دولت در سلک زیادت منتظم، بنده از سرشک خرمی بر صفحات^{۳۱} رخسار نقش لله الحمد می نگارد؛ و از روی شادمانگی بر سران^{۳۲} جهان گردن می افرازد؛ و در قفای روزگار نعره^{۳۳} ظفر می آغازد و می خواهد^{۳۴} که به عوض^{۳۵} دستار سر بر اندازد. و اگر دست رسیدی و قدرت داشتی، به سواد^{۳۶} شب بر بیاض روز، بلکه به سواد دیده^{۳۷} عقل بر بیاض پیکر^{۳۸} روح تهنیت نامه نوشتی. چه امسال حضرت عظمی را عظم الله

- شانها دو سعادت از یک فرصت از فتوح روزگار حاصل است : یکی آنکه شرفه شروان شرفها الله سعادت تازه باز یافت از وصول کوبه^۱ علیا و موبک اعلاء خداوند جهان ، ملک ملوک الزمان ، اغسطس معظم ، هرقل اعظم ، ۳ بطلمیوس اجل^۲ ، فیلقوس عدل ، جلال الدوله ، علاء المله ، مالک رقاب العظماء ، عظیم الدنیا ، سلطان النصاری ، ناصر السلاطین ، سید القیصره ، موبد البطالسه ، مهجن^۳ الاکاسره ، ملقن الاساقفه ، قیصر المطلق ، معین ثلث فرق ، ۶ امین الانجیل و معوانه ، حسام المسیح و برهانه ، مظهر العدل والوجود ، مفخر آل داود ، نعمان الایام ، کهف آل بهرام ، ادام الله ملکه و عظمته ؛ و دیگری تازه شدن آفاق به مورد ورد مضاعف که تا اکنون در غنچه^۴ غیب مضمهر بود ، و ضمیران ۹ معرف که ضمیر آسمان مضمهر همی داشت ، یعنی صبح دولت دمیدن ، و نوبر اقبال رسیدن ، و کشت سعادات خوشه^۵ کشیدن ، و نور حذقه^۶ مراد سر برزدن ، و نور حذیقه^۷ ملک از کماش کمال شکفتن ، و زهاب چشمه^۸ آمال گشادن ، و ۱۲ موهبه^۹ قدسی و تحفه^{۱۰} غیبی رسیدن ، (۱۵۴ ب) و ماه نوی که ذات البروج نه فلک چنان ندارد از منزل^{۱۱} نه ماهی روی نمودن ، و مجاهدت روزه^{۱۲} داران انتظار سپری شدن ، و نوبت^{۱۳} عید جهان آرای آمدن به ولادت یوسف آفرینش ۱۵ و شمع و چراغ بینش ، دره^{۱۴} تاج العالم ، انسان عین الاعم ، باکوره الزمان ، بکر - الدوران ، هلال الدوله الغرا^{۱۵} ، ربیع الحضرة الشما^{۱۶} ، زهرة الحیوة الدنیا ، خلف ناصر الخلفاء ، سلاله^{۱۷} تاج السلاطین هر مزد نوشین روان^{۱۸} راستین ، رسم ۱۸ دستان سیستان آرای ، مسعود محمود هند گشای ، جوهر کان جهاننداری ، عبر بستان شهریاری ، قره العین جهانیان ، فلذة الکبد سامانیان ، ثمره الحیوة ایرانیان ، دانه^{۱۹} سلیمان روزگار ، مردمه^{۲۰} چشم بلقیس تاجدار ، الملک بن الملک بن ۲۱

- الملک فی الانام، طراز آل بهرام، بهرام گورگیر که به غایت قصوی اعمار
 رساد، بنده به همگی دل و جان درین تهنیت، که موافق نیت و مطابق امنیت
 ۳ آمد، مستغرق بود، همی ناگهان امیر اجل مبعّل اکرم اخصّ اخلص،
 مومن ممکن بدرالدولة، شمس الحضرة، اختیار الملوك و السلاطين، سید
 الخواصّ، منبع الاخلاص، فخر الحواریین، مجد القسیسین، سیف الرّهایین،
 ۶ بهجة القیاصره، صفوة الاساقفه، صنی المسیح، ملک الندما، امیر الصید وردنا
 ارشده الله تعالی و ایده و هداه چون دولت بی بهانه و بخت یگانه از در بنده
 درآمد، و فرمان معلی که عوذه ارواح است جهانیان را برسانید، و توقیع
 ۹ اعلا، که تمیمه اوقات است بنده را، بر حاضران عرض کرد. بنده بر عادت
 معهود پیش فرمان معلی اعلاه الله چون آسمان پشت دو تا گردانید، و چون
 آفتاب روی برخاک مالید، و توقیع معظم را چون آستان بیت الله و حجر الاسود
 ۱۲ بوسیدن گرفت و چون مصحف بر سر نهاد، و در وقت امیر شکار، خلعت
 فاخر ملکانه بیرون آورد؛ چنانک فضل ربیع به آزادگان آستان دادی، یا
 فصل ربیع به نوزادگان بستان دهد؛ قبا و کلاه شاهوار در بنده پوشید. آری،
 ۱۵ امیر شکار را عادت باشد که هر سال باز سپید قبا و کلاه در پوشد. همانا که
 بنده را به فرّ وصول فرمان عالی شهباز دانش یافت، قبا و کلاه در بنده پوشید.
 اما زنگل زرین دریغ داشت، و قید و خلخال نتوانست کردن. بنده تا اکنون
 ۱۸ در تیم غربی^۱ (۱۵۵ الف) غراب سیاه گلیم بود، امروز سپید باز قبا پوش
 کلاه دار شدست. و اینک در کسوت طاوسی عمدا طوطی شکر خای ثنا، و
 بلبل نغمه سرای دعا گشته، و همان می گوید که برادر ملک گیلان گفت ملک
 ۲۱ سعید شهید فریرز را، افاض الله علیه الرّحمة، که از فرضه گیلان قاصدی را

- به خدمت حضرت شروان لازالت محفوفة بالمعالی آمده بود. ملک فربرز جهت او را خلعتی تمام بیش بها فرستاد. در وقت در پوشید و هیچ اهتزاز درو نیامد و هیچ دهشت بدو راه نیافت ؛ و به جای بنشست و جامه دار را، که رساننده ۳ خلعت بود گفت: زمین بوس و خدمت به حضرت عالیه برسان و بگو که بنده می گوید که: همیشه چنان پادشاه کامکار و سرور تاجدار بادی که چنین عاطفتها نمایی و تشریفها فرمایی، تا بندگان سر زده بدان تشریف سرافراز شوند، ۶ والسلام. اما بنده می گوید که در نیک کرداری و نیکو کاری به حقیقت دعای خالص تعبیه است. چه نیکی و نیکویی را زبانی است فصیح که حرف و صوت در آن نگنجد، و نطق آن زبان باری عز اسمه دریابد. معطی نیکو ۹ کار را به دعای سایل حاجت نیست. چه عطای او پیش از سایل به حضرت ربوبیت رفته است، شکر رسانیده و دعا گفته، والسلام.
- بنده را با این همه اشفاق و انفاق و اجمال و اجلال کزان بارگاه عزت ۱۲ و جلال اجله الله و اعزه فرمودند، دو بیت بر بدیهه و ارتجال نه لایق حال در زبان آویختست و معنیش نمی داند که چیست، و نمی خواست نبشتن. منهی خاطر و مفتی ضمیر می گوید که بنویس. و آن دو بیت این است: ۱۵
- خاقانی هرج خوش نفس تر باشد
- ز د همه خلق هیچ کس تر باشد
- چون ماه که از چاردهم درگذرد ۱۸
- هر شب ز گذشته باز پس تر باشد
- بنده را در سیاق سخن معلوم نیست که این دو بیت اینجا چه به کارست؟ ضمیر مشرق ملک المشرق این معنی بهتر داند. درین وقت که صوب ۲۱ تبریز را مکان مکه است به وجود خدیجه الکبری، و شرف مدینه است به

حضور امّ المومنین به وصول موكب عالى خدر معظم و ستر مكترم مجلس مقدس خداوند وليّۀ النعم ، ملكه كبرى ، ستّ عظمى ، اجلّۀ متبتله ، مجاهده ناسكه سالكه ، راشده مرشده ، محقّقه (۱۵۵ ب) محقّقه ، عالمۀ عادله ، مويده مظفّرة منصوره ، عصمة الدنيا والدين ، صفوة الاسلام والمسلمين ، رضىة الخلفاء المهتدين مع القابها التّامة ، اعلى الله قدرها و شرح صدرها ، بنده ۳ به خدمت آستان بوس بارگاه ملكه كبرى ، عصمة الدنيا والدين ، صفوة الاسلام والمسلمين ، دامت عزّتها رسيد و عهد بندگى را تجديد كرد ، و دو كرت برخاست و روى برخاك زمين نهاد ، چنانك ناظران اثر خاك بر جبين بنده بديدند. و غرض بنده آنكه عصمة الدنيا والدين مدّالله ظلّها حكى نكند. ۹ چه بنده به هر خطّه كه هست ، عاشق صادق دولتخواه و دوست دار است حضرت علياء خدايگان معظم خاقان اعظم را لزال مظفرا منصورا. و همه اكابر ۱۲ و اكارم عراق ، و همه افاضل و امائل آذربيجان به صدق بندگى و صفائى دوستدارى بنده مثل مى زنند، و ديگران را شكست مى كنند و تهجين مى آغازند، و بنده مى گويد :

۱۵ من دولت شاه شرق خواهم و آفاق جزين سخن ندارد

دارد همه چيز شاه ليكن دولتخواهى چو من ندارد

در تحرير اين خدمت همان تقرير مى كند و اعلام مى دهد كه در ديگر

۱۸ خدمات سابقه ، سر جمله عزيمت و سرفذلك نيّت بنده را آن است كه بعداليوم

آلودگى خويش به حضرت پاك شروان عمرها الله و اعلاها نياورد . چه آلايش

گلخنيان زشت به آرايش گلشنيان بهشت ضمّ نتوان كرد؛ و پيل را در مسجد

۲۱ الحرام ، و خوك را در مسجد اقصى ره نتوان داد ؛ و كركس مردار خوار را

برمايده سلیمان ، و خر مگس هرزه بانگ را برخوان عيسى نتوان نشاند .

بنده بنده است به هر طرف که خاطر است ، و باطل^۵ کاران^۶ خیره^۷ گوی را
 حلال کرده است ؛ هر چه گفته‌اند و خواهند گفت . و میدان بریشان فراخ
 گذاشته و عنان گشاده ، و پای در رکاب عزیمت نهاده و بر وداع کلتی دل^۳
 خوش کرده ، که بعد ازین به هیچ بقعه بیش از یک هفته اقامت نباشد و
 توقف صورت نیندد . و اما واثق است به همت بلند و رای روشن جهاننداری
 نصره الله ، که حکم عالم و محکم علوم است ، و فاروق حق و باطل .^۶
 نیک شناسد آسمان آب تو ز آتشِ عدو

فرق کند محکم دین بوهی ز بوذری

۹ (۱۵۶ الف)

دمنه اسد کجا شود ، شاخ در مننه سنبله

قوت موم و آتشی طبع ز قوم و کوثری
 جواب بد گویان^۱ بد آموز سهل است . اما بنده ، عارف صوفی^{۱۲}
 صفت است ، مکافات بدان به بد کردن شیمت او نیست . مذهب او این است :
 آن را که قفامان بزند دست ببوسیم

۱۵ زانکس که غمینیم غم او بگساریم

مضی هذا الفصل و رجعنا الى المقصود . جناب مجد حرم عز مجلس
 اسمی ، امیر اسفهلار اجل^۱ عادل سائیس^۲ کبیر معظم مویّد مظفر منصور ،
 حسام الدولة والدین ، ناصر الاسلام و المسلمین ، جمال الامة ، کمال الامة ، غرس^{۱۸}
 السلطنة ، ذخر الخلفاء المرضیین ، عمدة اعظم السلاطين ، سیّد ولایة العجم ،
 ظهیر ملوک العالم ، ملک الامراء الترك ، مویّد انصار الملک ، سپه دار ایران ،
 مرزبان آذربایجان ، پهلوان عراق ، تهمین آفاق ، ادام الله ایامه و اسبغ علیه^{۲۱}
 انعامه ، در شیوه دولتخواهی و دوستداری ، و طریق خلّت وززی و خدمتکاری ،

- و صدق موالات و کمال مصافات هزارچندان است که بود . و همه روز به
 بشرهٔ محامد زاهرهٔ خدایگانِ معظم ، خاقانِ اعظم ، نصرهٔ الله تعالی رطب
 ۳ اللسان می باشد . و به یاد کردِ او کزان حضرت عالیه اعلاها الله تعالی فرمودند ،
 سر بر آسمان می افرازد و سرمایهٔ مباحات از آن می سازد . و این فصل همانا
 که امیر اجلّ مبجلّ ، اخصّ اخلص ، اکرم مکرم ، شمس الحضرة ، مقدّم
 ۶ الکبرا ، اختیار الملوك و السلاطین دامت سعادتہ بهتر شرح تواند دادن . ان شاء الله
 تعالی که مصحوب اقبال به خدمت بارگاه اعلا پیوندد و شرح دهد ، والسلام .
 ظلال سعادت و انوارِ مکرماتِ ملکِ رحیمِ مشفق ، مالکِ ملک
 ۹ المشرق ، خدایگانِ معظم ، خاقانِ اعظم ، جلال الدنیا والدین ، ملک الاسلام
 و المسلمین ، کیومرث الزمان ، اعظم الدوران ، افسرِ خدای کشور گشای برقهٔ
 جهان و جهانیان ابدالدهر فایض و گسترده باد . حسبنا الله وحده ابدا ، والصلوة
 ۱۲ علی نبیّه محمد و آله جدّا .

مفاوضات لطاف مجلس سامی خواجه امام اجل اغرّ محجّل اکرم
اکل محفی سیدی ، عماد الدین ، مجد الاسلام والمسلمین ، فخر العلماء المرضیین ،
شمس الافاضل المهندین ، سیف النظر و مفخر المنظر ، اکفی الکفاة و مولی الاکفا ، ۳
باقعة الزمان ، مفخر آذربایجان ، لازالت انفاسه صاعدة مقدسه و انواره زایده
مقتبسة ، متضمن صد هزار کرم سبحانی و کلم سبحانی ، هریک به وقت خود
به کهر مشتاق می رسد ، و دواعی شوق را مهیج مبرح ، و سینۀ مجروح را ۶
مروح می آید ؛ و به اضعاف آن اریحیت که از کمال لطف بهیت در تحریر
تحت تضمین می فرماید ، ثناء صفا پیوند و دعاء اخلاص آمیز گفته می شد ،
به مظان قبول رساد . ۹

و چون اخبار بشری رسان می رسد که ذات اشرف مجلس سامی ،
که لطف مشخص و علم ملخص است ، پیوسته (به) طامات کرامات
رحمانی و انوار سعادات آسمانی ، سر سبز و خرم روزگار ، واسع السرب صافی ۱۲
الشرب است ، لعمر الله که به نبح و خرمی به درجه کمال ، که غایت قصوی
آمال است ، می پیوندد ؛ و در جوار قدس ربوبیت را سجدات شکر گزارده
می آید . مع هذا اگر چه سایه مهتری بر سر اوطان سودمند است ، اما پایه ۱۵
مشتی به سرطان بلند تراست . هر آینه سعد اکبر را وقت است که به اوج
شود و به بیت الشرف تحویل کند ، که میامن حسن عهد را تربیت فرموده
باشد و اقامت کرده . « ان الذی خلفت خلفی ضایع مالی علی قدمی الیه ۱۸

- خیار فاذا اصبحت وکل ماء مسرب لولا العیال فکل ارض واد» .
- ۳ اگر چه آن چشمه عذب مکارم را مناهل آنجاست ، اما تشنگان ربع اهل اینجا اند . اگر معهود عادت چنان است که تشنه به خدمت چشمه عذب پیوند ، ازین نوبت برخلاف عادت ، چشمه را به جانب تشنه می باید پیوست . چه ارکان فتوت را هیچ رخنه نرسد . اگر موبک
- ۶ محامد محمودی ، که احرار روزگار هر یک ایاز خدمت اوست ، نسبت محمدی علیه السلام نعم خانه شمس الدین ایوب را ، چون فقره کده بو ایوب به انوار جمال سعادت بخش مجلی و محلی گرداند . چه دیده
- ۹ قرب شمس الدین را به کحل عیسی حاجت نیست و عیسی زریل سراچه شمس الدین لایقتر . اگر فرصت سلام و تحیت و ثنا و محمّدت به ولی نعمت من ، اکرم صدر مکرم ، مکرم افضل مفضل ، عالم عادل مصدق ،
- ۱۲ منعم مطعم محترم ، کریم الدوله و الدین ، صنی الاسلام و المسلمین ، محیی المکارم فی العالمین ، مستمسک الملوک و السلاطین ، متبوع الاصفیا ، ينبوع الصفا ، اکرم کرماء العالم ، ملجاء سادات الامم ، حاتم الزمان ، نعمان آذربایجان ، لازالت نعمته و لاشالت نعمته فرماید فرستادن ، و غلات آرزو و غلواء نیازمندی شرح دادن ، یمین الله که از خطّه شرف حیا الله و احیایا ببقاء مالکها به جانب اشنه خواستم آمدن . مانع من کهر احترام گران باری جناب کریم الدینی بود .
- ۱۸ باری تعالی و تعظم سایه اکرام مجلس اکرم کریم الدینی ، ابدال دهر بر هامه ارباب هم و رقبه کبرای ام ممتد دارد . بالنبی النبیه و آله و ذویه . سعادت ایام الی یوم الدین بل ابدال آبادین باد ، و السلام .

تعلیقات و حواشی

و

فهرستها

تعلیقات و حواشی

ص ۳ - این نامه به ناصرالدین ابواسحاق ابراهیم الباکوبی نوشته شده است ، و او از اقطاب بزرگ زمانه خود بوده . خاقانی در دیوان خود چندین بار از او یاد کرده است :

قصیده‌ای است در مدح ناصرالدین باکوبی در چهار مطلع :

مطلع اول : عشق بیفشرد پای بر نخط کبریا

برد به دست نخست هستی ما را ز ما .

مطلع ثانی : ای صفت زلف تو غارت ایمان ما

عشق جهانسوز تو بر دل ما پادشا .

مطلع ثالث : نافه آهوشده است ناف زمین از صبا

عقد دوپیکر شده است پیکر باغ از هوا .

مطلع رابع : داد مرا روزگار مالش دست جفا

با که توانم نمود نالش ازین بے وفا .

سج . ص ۳۵

دیوان . عب . ص ۴۸

و نیز در قصیده‌ای به مطلع :

درین دامگه ارچه همدم ندارم بحمدالله از هیچ غم غم ندارم .

سج . ص ۲۸۳

عب . ص ۲۷۶

در ترجیع بندی که در موعظه و نعت رسول اکرم سروده است

تخلص به مدح ناصرالدین ابراهیم نموده :

دلا از جان چه برخیزد یکی بجوای جانان شو

بلای عشق را گردوست داری دشمن جان شو .

ع.ب. ص ۴۵۸ س.ج. ص ۴۴۶

قصیده‌ای است در تحقیق و موعظه که در رثای امام ناصرالدین

سروده است بدین مطلع :

نثار اشک من هر دم شکرریزی است پنهان

که همت را زناشویی است از زانو و پیشانی .

ع.ب. ص ۴۲۱ س.ج. ص ۴۱۰

در قصیده‌ای نیز به مرگ امام ناصرالدین اشاره می‌کند :

رفت روز من به پیشین ای دریغ کار برنامد به آیین ای دریغ ...

از دهان دین برآمد آه آه چون فروشد ناصرالدین ای دریغ .

ع.ب. ص ۷۹۸ س.ج. ص ۷۸۰

قطعه‌ای نیز در مرثیت امام ناصرالدین سروده است به مطلع :

از مرگ براهیم که علامه دین بود

دردا که علامات و کرامات نگون شد

ع.ب. ص ۶۲۷ س.ج. ص ۸۷۲

ص ۲ - نقطه دل

ترکیبی است که در دیوان آمده است :

وی دل که به نیم نقطه مانی در دایره عنات جویم .

ع.ب. ص ۳۰۹ س.ج. ص ۳۰۵

ص ۲ - صد هزار قطره شیر سپید

در دیوان می‌گوید :

به شب گرچه پستان سیاهست و بر تن
هزاران نقط شیر پستان نماید .

عب . ص ۱۲۶ سج . ص ۱۲۷

ص ۳ - صحی

کلمه صحی با صاد بی نقطه مرادف : نهی ، بری ، خالی در اشعار
مختاری مکرر آمده است مأخوذ از « صحو » به معنی گشادگی و صافی هوا و
زایل شدن تیرگی ابرو و غبار و امثال آن :

به نعمتی بری از آفت کمال و خلل
به دولتی صحی از فتنه زوال و ذهاب .
تا آسمان عدل بری ماند از خلل
تا آفتاب چاشت صحی باشد از غبار .

و نیز :

لیکن مرا نمود چو داود و چون خلیل
آهن ، صحی ز قوت و آتش ، نهی ز تاب .
دیوان عثمان مختاری . ص ۲۲

ص ۳ - سحا

« س » (ا) ، عنوان نامه (شرفنامه) . بندنامه (دهار) . سحاة .
مرتن نعمت را طاعت سر است نامه نیکی را طاعت سحاست .
مثال شاه را بر سر نهادم سحا بوسیدم و سر برگشادم .
خسرو و شیرین به نقل شرفنامه

در شرفنامه ، نسخه خطی کتابخانه لغت نامه این کلمه به صورت
سحا آمده و بیت ذکر شده هم شاهد آنست ، لیکن در خسرو و شیرین چاپ

مرحوم وحید ص ۴۵۰ به صورت سه جا ضبط شده و ظاهراً گفته مؤلف
شرفنامه صحیح است . لغت نامه

بهای «س» (۱) بند نامه ، و آن در قدیم ریسمانی می بود که بر نامه
می پیچیدند تا کسی غیر نگشاید . حالا لفافه رواج دارد . (غیاث)، (آندراج) .

بها (= بها) به کسر سین و حاء بی نقطه و قصر و مد الف به طوری
که از موارد استعمال کلمه معلوم می شود و در فرهنگها از قبیل «صحاح اللغة»
و «قاموس» و «صراح اللغة» و «منتهی الارب» و «غیاث اللغات» و غیره ضبط
شده به معنی مهرنامه و بند و نواری است که دور نامه می بسته و آن را مهر و موم
می کرده اند ، و به تازی گفته می شود : «سحوت الکتاب و سحیته اذا شدته
بالسحاء» (صحاح اللغة) . و «موی بها بسته» اشاره است به مرسوم قدیم که
زنان در اظهار مصیبت و تظلم و استغاثه و خونخواهی موی خود را در
جوف نامه می گذاشتند یا با تار نخ دور لوله کاغذ می بستند .

در تاریخ «ابن خلکان» ذیل ترجمه حال «ابوالقاسم عیسی الفائز بن
الظافر» از خلفای فاطمی مصر ضمن داستان قتل پدرش «ظافر» و نامه استغاثه
نوشتن اهل قصر و حرم سرای او می نویسد : «قطعوا شعورهم و سیروها فی طی
الکتاب» .

کلمه «بها» بدان معنی که گفتیم گاهی با همان صورت الف ، و
گاهی با تبدیل آن به یاء مماله یعنی «بھی» در اشعار گویندگان قدیم فراوان آمده
است که آن را با قوافی یاء مجهوله نظیر کلمات «غذی ، فدی ، هجی ، لوی ،
انشی» که مماله «غذاء ، فداء ، هجاء ، لواء ، انشاء» است قافیه کرده اند :

خدای ماسوی ما نامه‌ای نبشت شگفت

نبشته‌اش موالید و آسمانش سخی

شری‌فتر مخفی مردم است کاین نامه

ز بهر این مخفان کردگار کرد انشی .

«ناصر خسرو»

سایه عدل او کشیده طناب نامه فتح او گشاده سخی .

«ابوالفرج رونی»

بخت بر جامه عمر تو کشیده است علم

دولت از نامه فضل تو گشاده ست سخی .

«امیر معزی»

بیت ذیل جزو غزلی است ظاهراً از گویندگان قرن ۴ - ۵ که در

کتاب «اسرار التوحید» بدون ذکر نام قائلش نقل شده است .

هزار بوسه دهم بر سحای نامه تو اگر ببینم بر مهر او نگین ترا

به نقل از حواشی دیوان عثمان مختاری . ص ۳۰

خاقانی این واژه را در دیوان آورده است :

ترا که رشته ایمان ز هم گسست امروز

سحای خط امان از چه می‌کنی فردا

سج . ص ۱۲

عب . ص ۸

ماه نو در سایه ابر کبوتر فام راست

چون سحای نامه یا چون عین عنوان دیده‌اند

سج . ص ۳۰

عب . ص ۹۸

ص ۳ - موم و شهد

در دیوان می‌گوید :

و بچک آن موم جدا مانده ز شهلم که کنون

محرم مهر سلیمان شدنم نگذارند

سج . ص ۱۵۵

ع . ص ۱۵۰

منم آن موم که چون سوختم از فرقت شهید

وصلت مهر سلیمان به خراسان یابم

سج . ص ۲۹۶

ع . ص ۲۹۹

ص ۳ - زر رشته آفتاب

قیاس شود با این بیت در دیوانش:

به رشته زر خورشید نور بافنده

که بافت بر قد گیتی قبابی گوهر تاب

سج . ص ۵۲

ع . ص ۵۳

ص ۳ - آب کُر

آب به معنی رود آمده است . در دیوان می گوید :

هم ز پیش آب حیوان سد ظلمت برگرفت

هم میان آب کُر سدی دگر کرد ابتدا

سج . ص ۲۱

ع . ص ۲۷

دیگر رود کُر است اندر ناحیت اران . از آن کوه گشاید که میان

اران و سرر است ، و روی به مغرب کرده همی رود تا بر حدود شکی و قبله

برود و بر بردیج بگذرد ، آنگه با رود آرس یکی گردد ، و هردو به میان

موقان و باکو بگذرند و به دریای خزران افتند .

حدود العالم . ص ۵۰

جیحونی است در حدود آذربادگان بر سه فرسنگی شهر بردعه که

آن را کُر خوانند. منبع او از ناحیت آلان است از کوهها، و به میان تفلیس و اران بگذرد و به جیحون رس پیوندد که بعد ازین گویم.

جهان نامه. ص ۵۰

ذکر رودهای این دیار. رودهای بزرگ درین حدود رود کُر و رود ارس (و) اسفید رود که میان اردبیل و زنگان است. و رود کُر آبی خوش است. از کوه آید و به حدود گنجه رود و به شمکور و در میان تفلیس گذرد و به کافرستان افتد.

ترجمه فارسی مسالک و ممالک. ص ۱۰۹ - ۱۰۶

دو رودی که ایالت اران را از دوجانب دربرمی گیرد نزد یونانیان به نام «اراکس» و «سیروس» معروف بود، ولی اعراب آن دو رود را نهرالرس (یا ارس) و نهرالکُر (یا کر) نامیدند...

رود کُر از جبال غربی تفلیس در ولایت جورجیا یعنی بلاد خزر که از دو ولایت ابخاس و الان تشکیل می شود سرچشمه می گیرد، و به گفته مستوفی:

در ولایت گرجستان در میان شهر تفلیس گذشته به اران می رسد. یک شعبه از آن در بحیره شمکور می ریزد، و اغلب او در دیگر شعب... به آب ارس و قراسو جمع گشته در حدود ولایت گشتاسنی به دریای خزر می ریزد.

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی. ص ۱۹۲

ص ۳ - کبوتر، نامه

در دیوان می گوید:

چون کبوتر رفته بالا و آمده بر پای خویش

بسته زر تحفه و خط امان آورده‌ام

سج . ص ۲۵۶

عب . ص ۲۶۰

بهر آن نامه کبوتر صفت آید ز فلک

نسر طائر که پر افشان به خراسان یابم

سج . ص ۲۹۹

عب . ص ۳۰۲

ص ۳ - آه من . . . می‌پیچید

در دیوان آمده است :

بیچید آه من در بر چو ز آتش چنبری و آنگه

ز سن‌وار آتشین چنبر گره گیرد ز پیچان

سج . ص ۴۱۱

عب . ص ۴۲۲

ص ۴ - عمود صبح

عمود الفجر : نشان بامداد . روشنائی سپیده‌دم .

مقدمة الادب . بهرۀ نخستین . ص ۱۳

عمود صبح : روشنی صبح . منتهی‌الارب .

عمود صبح : (ترکیب اضافی) کنایه از روشنی صبح صادق است .

(آندراج) . لغت‌نامه

این ترکیب در چند جای دیوان آمده است :

گر نه به کار آمدی خیمه خاص ترا

صبح نکردی عمود مه نتیدی طناب

سج . ص ۴۸

عب . ص ۴۹

هر دو چو صبح از عمود گنبد کافند صبح بلی از عمود گنبد کافست

ع. ب. ص ۸۷ سج. ص ۸۶

کرد آفتاب خطبه عیدی به نام او زان از عمود صبح نهادند منبرش

ع. ب. ص ۲۳۱ سج. ص ۲۲۶

و نیز در ع. ب. ص ۴۳۹، ۴۹۵، ۵۴۴ . در

سج. ص ۴۳۱، ۵۰۶، ۵۳۴

ص ۴ - از بهشت بیرون کرده را برگ انجیر پوشاند.

اشاره به قصه آدم و حواست .

«... و چون گندم به حلق آدم فرو گذشت و به شکم رسید ، حالی

آن حله های بهشت از ایشان فرو ریخت ، و هر دو برهنه و عریان بماندند ، و

عورتهاشان پیدا بود و از یکدیگر شرم داشتند . پس هر یکی بلگی از درخت

انجیر باز کردند و بر عورت خویش بر نهادند . »

ترجمه تفسیر طبری . مجلد اول . ص ۵۳

«... پس آدم بیامد و برگ انجیر بگرفت و خویشتن بپوشید و حوا

نیز همچنین کرد . »

قصص الانبیا . ابواسحق النیسابوری . قصه هفتم . ص ۲۰

«... در ساعت حله ها از تن ایشان بیزید و تاج از مرایشان برخاست

و کمر عز از میان ایشان گشاده گشت . برهنه شدند . از یکدیگر می گریختند .

در پس درختان می گریختند و پنهان می شدند و برگ درختان بر خود می نهادند و

آن برگها از ایشان جدا می شد . آخر برگ انجیر بر خود نهادند ، بماند .

قصص قرآن مجید . برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق . ص ۸

در دیوان نیز بدین نکته اشاره می کند :

همچو آدم به هند عور افتاد مانده پوشیده اختر تیغش

برگ انجیر بر تنش بستند سبز از آن گشت منظر تیغش

ع. ب. ص ۵۳۵

سج. ص ۴۸۸

ص ۴ - بر جدول آب خطهای مسطری می کشید.

قیاس شود با دیوان :

هیکل خاک را ز نو حرز نوید آسمان

در حرکات از آن کند جدول جوی مسطری

ع. ب. ص ۴۳۰

سج. ص ۴۲۲

همرمان بر جدول دجله چو مسطر رانده اند

من چو نقطه در خط بغداد یکتا مانده ام

ع. ب. ص ۶۶۲

سج. ص ۹۰۶

ص ۴ - ضعیف قوایم

در ص ۳۳۱ این متن ترکیب مشابه «سست قوایم» نیز آمده است.

قوایم : « ق آ » (ع ا) ج قائمه (منتهی الارب) . به معنی یکی از

چهار دست و پای ستور و دست و پای آدمی و پایهای آن چیز که قیام آن بدان

است . (آنندراج)

لغت نامه دهخدا

قائمه : یک پای اسب . یکی از پایهای اسب . یکی از دست و پای

اسب . یکی از چهار دست و پای ستوران (منتهی الارب)

ایضاً لغت نامه

و نیز رك تفسير ابوالفتح . ج ۸ . ص ۳۴۶

ترکیباتی بر این قیاس ساخته شده است .

« ریاضی اسبی بیاورد فربه و نیکورنگ و درست قوایم . »

قابوسنامه . ص ۶۲ - و نیز منتخب قابوسنامه . ص ۶۳

«... و اسب دیزه که سیاه قوایم بود.»

قابوسنامه . ص ۱۳۴

ص ۴ - آب... به مقابلهٔ ثریا نگین نگین می نمود.

این مضمون در دیوان هم آمده است :

چون آب پشت دست نماید نگین نگین

بس مهر جم به خاتم گویا برافکند

زان خاتم سهیل نشان بین که بر زمین

چشم نگین نگین چو ثریا برافکند

سج . ص ۱۳۵

عب . ص ۱۴۳

ص ۴ - آزادان

گذشته از شباهت نسخهٔ لابدین کتابت، این واژه در ص ۱۱۳ متن حاضر

و دیوان نیز دیده شده است :

«... آزادان را یوسف وار تن به غلامی در دادن ...»

ص ۱۱۳

ترا در رنگ آزادان بجا معنی آزادی

که ازرق پوش چون پیکان خشن سیرت چوسوهانی

سج . ص ۱۴

عب . ص ۲۴

ص ۵ - خلیع العذار

افسار گسیخته . مهار گسسته . رها کرده افسار . (اصلا در مورد

ستوران به کار رود و مجازا برای آدمیان آید .)

«مسعود... از سر ضرورت با سلجوقیان صلح کرد و ایشان را

خلیع العذار فرو گذاشت.»

سلجوقنامهٔ ظهیری . چاپ خاور . ص ۱۵

«خلیع العذار، عذار در خدمت عارض عراق سبز کرده، و تا آبی
بر روی کار باز آورد، آب از دیده رفته.»

نفثة المصدور. ص ۷۶

به نقل از فرهنگ سعین. ج ۴

فرخی می گوید:

از بیم او نکو خو و بخرد شد دیوانگان گشته خلیع العذار

دیوان. ص ۹۶

ص ۵ - چون عیسی دعوی احیاء موتی کند.

«گفت بدادیم مرعیسی را پسر مریم را علیهما السلام نشانیهایی بر راستی
پیغامبری و زان نشانیهایی آن بود که ... مردگان را زنده گردانیدی. کلبی
گوید چهار مرده بیش زنده نکرد یکی از ایشان عازور بود.»

تفسیر قرآن پاک. چاپ عکسی. بنیاد. ص ۲۰

«گفت (عیسی) مرده را زنده کنم ... و چون به سرگور رسیدند،
عیسی از دور بیستاد و دورکعت نماز کرد و خداوند خویش را بخواند و دعا
کرد ... در حال آن گور شکافته شد، و سام سر از گور برکرد.»

ترجمه تفسیر طبری. ج ۱. ص ۲۲۱ و نیز ج ۲. ص ۴۳۱

«عیسی گفت: تا من او را زنده کنم ... عیسی عصا بر جنازه زد،
آن مرد زنده گشت.»

قصص قرآن مجید. برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق. ص ۵۰

و نیز رك. كشف الاسرار. ج ۲. ص ۴۴۲ - تفسیر سوره یوسف

(جامع الستین للطایف البساتین). ص ۲۷۸

ابوالحسن حسینی فراهانی شارح دیوان انوری در شرح این بیت

انوری:

جرعه جام لب پزده عیسی درید نقطه نون خطت خامه آزرشکست
می نویسد : « یعنی نقش تو در احیای اموات ، عیسی را رسوا و
خجل کرده ... » شرح مشکلات دیوان انوری . ص ۷۰

خاقانی در دیوان نیز چندبار بدین نکته اشاره کرده است :
زنده کردم سخن ارشاکر من شد چه عجب

که ز عازر صفت شکر مسیحا شنوند
ع . ص ۱۰۵ س . ص ۱۰۳

عیسی عهدی که از تو قالب ملک

چون تن عازر به یک قیام برآمد
ع . ص ۱۷۹ س . ص ۱۴۶

از شه عیسوی نفس عازر ملک زنده شد

معجزه را همین قدر هست گوی راستین
ع . ص ۴۷۳ س . ص ۴۶۱

ص ۵ - آبستنی نماید که گل خورد .

« فی شهوة الطین - این بیماری دو گونه بود . یک گونه زنان آبستن را
بود چن حیض ایشان بسته شود و به معده چیزی تباه شده گرد آید از ترپها ،
بازقی آیدشان بسیار . و چن کودک بزرگ شود آن آرزوی گل خوردن برود
از بهر آنک ترپها کم شده بود لختی به فی و لختی به غذا کودک . و چنان باید
این چنین زنان را که گل خوردند تا گوارش عود دهند ... »

هدایة المتعلمین . ص ۳۷۴

ص ۵ - فواق

عبارت است از جنبش فم معده برای چیزی که آن را آزار رساند

و این جنبش مرکب باشد از تشنجی و انقباضی برای گریز از شیء مودی و بدان جهت فواق نامیده است که ته معده به سوی فم معده بالا می آید (کشاف اصطلاحات الفنون و بحرالاجواهر) . هسکه ، زغنک . (یادداشت مؤلف) .

لغت نامه دهخدا

«سکیده یا از چیزی بود که بشکنجد معده را چن خلطی تیز یا داروی تیز چن پلبل یا از تمددی بود یا از بادی سطر یا از استفراغ بسیار و خشکی معده یا از آماس جگر.»

هدایة المتعلمین . ص ۳۸۵

در دیوان از «فواق» نام می برد :

تا خفقان علم خنده شمشیر دید

درد عدو چون فواق گریه به بر در شکست

سج . ص ۵۲۲

عج . ص ۵۶۱

و نیز . عج . ص ۴۲۷ ، ۴۷۷ - سج . ص ۴۲۰ ، ۴۹۷

ص ۵ - ممزج

به صیغه اسم مفعول بر وزن معظم . گویا جامه ای بوده که از زر

ممزوج یا چیز دیگری بافته اند . ابن الاثیر در ذیل حوادث ۵۱۲ گوید :

« وفي هذه السنة اسقط المسترشد بالله من الاقطاع المختص به كل

چور و امر ان لا یؤخذ الا ما جرت بالعادة القديمة و اطلق ضمان غزل الذهب و

كان صناع السقلاطون والممزج و غیرهم ممن يعمل منه (ای من الذهب) یلقون

شدة من المعال علیها و اذی عظیما » (چق)

خاقانی گوید (ژورنال آسیاتیک ۱۸۶۵ ، ۳۴۸۱)

در ممزج باشم و ممزوج کوثر خاطر م . (دزی . ذیل قوامیس عرب .

ج ۲ . ص ۵۸۷) . در ترجمه انگلیسی (ص ۲۲) Cloth of gold .

به نقل از چهارمقاله و تعلیقات . ص ۳۳

در دیوان می گوید :

ار زرکش و ممزج و اطلس و ثاق من

چون خیمه خزان و شراع بهار کرد

ع . ص ۱۵۳ سج . ۱۴۹

ص ۵ - صوفیانه چرخ می زد ، خرقه ... چاك می کرد

چرخ زدن و خرقه چاك کردن از آداب صوفیان بوده است .

« رویم را رسیدند از وجود صوفیان به وقت سماع . گفت : ایشان معنیها بینند که دیگران آن نبینند . اشارت می کند ایشان را که به من شتابید . ایشان بدان شادی و تنعم می کنند . پس حجاب افتد ، از شادی با گریستن گردند . از ایشان کس بود که جامه بدرد ، کس بود که بانگ کند ، و کس بود که بگرید ، هر کس برقدر حال خویش . »

ترجمه رساله قشیریه . ص ۶۰۴

« و گفته اند اندر سماع هر اندامی را از وی نصیبی بود . آنچه به چشم افتد او را به گریستن آرد ؛ و آنچه به زبان افتد ، او را به آواز آرد ؛ و چون به دست افتد ، جامه بدرد و طپانچه بر سرو روی زند . چون به پای افتد به رقص آید . »

ایضاً ترجمه رساله قشیریه . ص ۶۱۸

و نیز رك . التصفيه فی احوال المتصوفه « صوفی نامه » .

ص ۱۵۶ ، ۲۴۵ و ۴۰۳ - مفتاح النجات . ص ۱۹۶ ،

۲۹۶ - فرهنگ اشعار حافظ . ص ۱۴۲

ص ۶ - کژمژ

کژ نقیض راست و مژ از جنس اتباع است .

« تا سرش دراز نشود و استخوانهایش کژمژ نیاید . »

معارف بهاء ولد . ج ۱ . ص ۱۳۵ ، ۲۱۳ ، ۴۲۷ ، ۴۸۵

نقش کژمژ دیدم اندر آب و گل چون ملایک اعتراضی کرد دل

مثنوی چاپ نیکلسن . دفتر ۲ ، بیت ۱۸۱۷

به نقل از « معارف بهاء ولد » ج ۲ . ص ۲۳۰

لنگ رو چونک درین کوی همه لنگانند

لته بر پای پیچ و کژ و مژ کن سروپا

دیوان کبیر شمس . ج ۱ . ب ۱۹۱۱

گفت نخستین تو حدث را بدان کژمژ و مقلوب نیاید دعا

ایضاً دیوان کبیر . ج ۱ . ب ۲۹۰۱

و ج ۷ . ص ۳۹۹

خاقانی خود در دیوان می گوید :

من ار باشم ار نه سگ آستانت ز هندی کژومژ سخن درنماند

سج ۵۹۵۰

ع ۷۵۲ . ص

ص ۶ - چنانک طوطی در آینه نگرد ...

« در سخن آموختن او (طوطی) چیزی لطیف است . آینه روشن

بر باید گرفت و آن کس که سخن آموزد روی خود در پس آینه پنهان کند ، و

آینه برابر طوطی دارد ، و از پس آینه با وی سخن گوید و طوطی در آینه نگرد .

صورت خود ببند ، پندارد که طوطی است که سخن می گوید و آن سخنها بیاموزد . »

فرخنامه . ص ۱۰۳

از حافظ است :

در پس آینه طوطی صفتم داشته‌اند آنچه استاد ازل گفت بگویی گویم

دیوان حافظ . چاپ قزوینی . ص ۲۶۲ - جامع

نسخ حافظ . ص ۴۴۹

خاقانی در دیوان خود در این مضمون آورده است :

چو طوطی کاینه بیند شناسد خود بیفتد بی

چو خود در خود شود حیران کند حیرت سخن دایم

سج . ص ۲۱۰

عب . ص ۲۱۵

من چو طوطی و جهان در پیش من چون آینه است

لاجرم معذورم از جز خویشان می‌نگرم

سج . ۲۴۸

عب . ص ۲۵۲

طوطی هر آن سخن که بگویی ز بر کند

هر گه که شکل خویش بیند در آینه

سج . ۳۹۹

عب . ص ۳۹۴

و نیز در تحفة العراقین می‌گوید :

طوطی که نهدش آینه پیش غافل شود از نمایش خویش

ص ۴۵

ص ۶ - خوان حواریان عیسی ...

« ... گفتند بایستی که از آسمان ما را خوانی آمدی آراسته ، تا ما از

آن طعام بخوردیم و بدانستیمی که ما را به نزدیک حق منزلتست که ما را از

آسمان مائده فرستاد ... (عیسی) دعا کرد و گفت اللهم ربنا ... گفت : ای

خداوند ما فرو فرست ما را بر ما خوانی آراسته از آسمان ... پس ابری سپید

بدید و بر وی صفره سرخ . پیش عیسی فرود آمد . و در آن صفره پنج گرده بود .

قصص الانبیاء ابواسحق نیشابوری . ص ۳۸۰

خاقانی در دیوان بدین مورد اشارتی دارد :

دگر چون عیسی از خورشید سازم خوانچه زرین
پر طاوس فردوسی کند برخوان مگس رانی

سج . ص ۱۲

عب . ص ۲۲

ص ۷ - راه سعدون ، خرگاه سعدان

سعدان (بالفتح) نام موضعی از شروان . غیاث اللغات
در دیوان چاپ مرحوم عبدالرسولی در حاشیه بیت زیر چنین آمده
است :

هم خلیفه فیض و بغداد است هم فیض کنش
دجله از سعدان و نیل از گردمان انگبخته
« گردمان ، ضبط آن را نیافتم شاید تصحیف شده باشد ، و در یک
نسخه « کزدمان » بود . و سعدان نام محلی است که در شعر شاعری عرب نام آن
برده شده و در شرح دیوان سعدون ضبط کرده نویسد که شنیده شد سعدون و
گردمان نام دو موضع است در ولایت شروان والعهدة علیه . »

عب . ص ۴۰۰

مرحوم قزوینی در « یادداشتها » ذیل وریقه « فلکی شروانی » نوشته است :
(بعضی کلمات مشکوکه مجهولة المعنی) سعدون :

حجله سعدان گردون طالع مسعوداو

از فضای کرزمان (خل . کردنان) و دست سعدون ساخته .

یادداشتهای قزوینی . ج ۶ . ص ۱۲۲

« در تاریخ دربند و شروان » مؤلف حدود ۴۹۸ دوبار از ده « سعدون » نام برده شده است :

« به روزگار فریبرز بن سلار بن یزید ، شاور بن الفضل لشکر به بلاد شروان کشید و آنجا را غارت کرد و اهل شروان با او جنگیدند . وی آنها را مغلوب کرد . پس از اندک زمانی دوباره به شروان بازگشت و در قریه سعدون منزل کرد و غلات آنها را آتش زد . »

تاریخ دربند و شروان . ص ۳۴ ترجمه و ص ۱۱ متن

فلکی و خاقانی هردو نام سعدون و گردمان را برده اند و اشارتی به اصلاحات آبیاری و نه‌رسازی درین نواحی به وسیله شروانشاه کرده اند .

تعلیقات مینورسکی بر آن کتاب . ص ۷۸

« باید کوشید سعدون را در حوالی شابران جستجو کرد . خانیکوف گفته است که سعدون آن است که « سیادان » خوانده می‌شود ، و آن قریه‌ای است که در ناحیه قبه از خرابه‌های شابران چندان دور نیست . »

ایضاً همان کتاب . این یادداشت عنایت استاد مینوی است

ص ۷ - غوغا

غوغاء : شورانگیزان ، شورانگیز ، رندان ، جوشش ، آشوبگران .

مقدمه الادب . ج ۱ . ص ۲۴۴

« مشتی غوغا و مفسدان که جمع آمده بودند مغرور آل بویه را گفتند ... »

تاریخ بیهقی . ص ۴۱

« غوغای تدبیر از سلطان تقدیر به هزیمت شد . »

مقامات حمیدی . ص ۲۱۹

ونیز رك . قابوسنامه . ص ۲۹۲

خاقانی در دیوان می گوید :

گفتی غوغای مصر طالب صاع زرند

صاع زر آمد به دست شد دل غوغا خرم

سج . ص ۲۶۱

ع . ص ۲۶۶

ص ۷ - دژرویین ، اسفندیار

فردوسی از رویین دژ که جایگاه ارجاسپ بود و اسفندیار به گشودن

آن رفت و از هفتخوان گذشت چنین یاد می کند :

ز رویین دژ اکنون جهان دیده پیر نگر تا چه گوید تو زو یاد گیر ...

سختگوی دهقان چو بنهاد خوان یکی داستان راند از هفتخوان

ز رویین دژ و کار اسفندیار ز راه و ز آموزش کرگسار

چنین گفت : ...

... چو رویین دژ آمد پدید نه دژ دید از آنسان کسی نه شنید

سر باره برتر ز ابر سیاه بدو در فراوان سلیح و سپاه

یه گرد اندرش رود آب روان که از دیدنش خیره گرد دروان ...

شاهنامه . چاپ بروخیم . ج ۶ . ص ۸ - ۱۵۸۶

چاپ جیبی . ج ۴ . ص ۷ - ۲۴۶

از ایران و توران اگر صدهزار بیایند گردان خنجر گذار

نشینند صد سال گرد اندرش همی تیر باران کنند از برش

فراوان همانست و اندك همان چو حلقه است بر در بد بدگان ...

ایضاً . چاپ بروخیم . ج ۶ . ص ۱۶۰۱

جیبی . ج ۴ . ص ۲۵۸

(اسفندیار)

به بالا برآمد به دژ بنگرید یکی مایه‌ور آهین باره دید
سه فرسنگ بالا و پنهان چهل به جانی ندید اندرو آب و گل
به پنهان دیوار او بر سوار برقی بتندی چهار . . .
ایضاً بروخیم . ص ۷ - ۱۶۰۸

جیبی . ص ۲۶۳

و نیز رك . دیوان . عب . ص ۲۴۸ ، ۲۶۲ ، ۴۰۶ ، ۴۲۳ ،

۵۰۰ = سج . ص ۲۴۳ ، ۲۵۷ ، ۲۹۷ ، ۴۱۲ ، ۵۱۱

ص ۷ - رقوم اشک

این ترکیب در دیوان آمده است :

رقوم اشک اگر بینی به عجم و نقطه بر روم

رموز غم ز هر حرفی به مدّ و همزه برخوانی

سج . ص ۴۱۱

عب . ص ۴۲۲

ص ۸ - فی عسکری

عسکر مکرم - شهری است با سواد بسیار و خرم و آبادان و بانعمت

و همه شکره‌اء جهان ، سرخ و سپید و قند از آنجا افتد :

حدود العالم . ص ۱۳۸

شهری است در خوزستان آن را عسکر مکرم خوانند .

جهان نامه . ص ۷۵

و نیز رك . ترجمه مسالك و ممالك . ص ۸۹ -

نزهة القلوب . ص ۱۳۲ - سرزمینهای خلافت شرقی .

ص ۲۶۵

خاقانی در دیوان می گوید :

فی فی به دولت تو امیر سخن منم
عسکرکش من این فی عسکر نکوتر است

عب . ص ۶۵

سج . ص ۷۷

نای عروسی از حبش ده ختنیش پیش و پس

تاج نهاده بر سرش از فی قند عسکری

عب . ص ۴۳۵

سج . ص ۴۲۷

ص ۸ - شادروان

شاتوروان : شادروان ، خیمه ، فرش .

فرهنگ پهلوی . ص ۴۱۷

و نیز رك . یادداشتهای قزوینی . ج ۵ . ص ۱ - ۱۹۰

و مقاله پروفیسور بنونیست در یادنامه ماسه . به نقل از

مقاله آقای جمالزاده . مجله یغما . شماره ۴ . سال ۲۱

ص ۸ - خرم‌دینان

« عنوان فرقه‌ای از مخالفان خلافت عباسیان که مخصوصاً بعد از

ابومسلم خراسانی در بلاد غربی و شمال غربی ایران ، علی‌الخصوص آذربایجان

فعالیت داشته‌اند ، و جاویدان بن سهل و جانشین او بابک خرم دین در راس

این فرقه مدتها معارض قدرت خلفای عباسی بوده‌اند . خرم دینان در نزد بعضی

از مؤلفین قدیم اسلامی از فرقه‌های مجوس یا از پیروان مزدك به قلم رفته‌اند :

اگرچه روایات مسلمین در باب این فرقه خالی از تعصب و دشمنی نیست ،

لیکن محقق است که این فرقه به هر حال معتقد به تناسخ بوده‌اند ، و این عقیده

برای آنها بهانه‌ای بوده است تا بقایای هواخواهان ابومسلم را نیز به خویش

جلب کنند و برضد خلفا بشورانند . مذهب اباحه و سیرت لذت که به آنها منسوب شده است ظاهراً از اسم آنها اخذ شده است . در صورتی که به احتمال قوی اسم آنها با معنی و مفهوم لذت و لذت پرستی که لازمه خرم و خرمی است ارتباط ندارد . و گویا سبب اصلی تسمیه آنها با این اسم آن است که منشأ آنها قریه‌ای به نام خرم در ناحیه اردبیل بوده است . به هر حال با وجود تصریح و تأکید اصطخری که در مساجد خرم دینان قرآن خوانده می‌شده است ، آنچه در باب تمایلات اباحی آنها گفته می‌شود ، خالی از مبالغه نیست . به موجب بعضی روایات خرمیه اتباع شروان بن سرخاب از شاخه کیوسیه از آل باوند بوده‌اند ، و در بلاد جبال آداب و رسوم خاص داشته‌اند .

دائرة المعارف فارسی . ص ۸۹۱

و نیز رك . لغت نامه دهخدا ، ذیل « بابك » -
 بیان الادیان . باب پنجم . ص ۲۹۹ - « فرهنگ
 ایران زمین . ج ۱۰ » - تبصرة العوام . ص ۱۸۴ -
 ملل و نحل . صفحات ۱۱۱ ، ۱۱۲ ، ۱۴۰ ،
 ۱۸۳ - و همچنین . تاریخ ایران دکتر زرین کوب .
 ص ۵۴۹ - ۵۴۳

ص ۸ - جوزهر

زان رخس جوزا پاردم چون جوزهر بر بسته دم
 گلگون چرخ افکنده سم شبرنگک هرا ریخته

ع . ص ۳۹۱

شاهد در استعمال این کلمه است به صورت جوزهر به تحریک ها ،
 نه جوزهر به سکون ها چنانکه گویند اصل این کلمه فارسی است و معرب گوزهر :

رجوع نیز به مفاتیح العلوم .

یادداشت‌های قزوینی . ج ۲ . ص ۱۸۹

«جوزهر که معمولا به فتح جیم و زاء و کسر هاء تلفظ می‌شود و در فرهنگها به فتح هرسه حرف ضبط شده از مصطلحات فن هیئت قدیم است که آن را در مورد مدارات و افلاک سیارات به کار می‌برند به این معنی که چون دومدار یا دوفلک مانند فلک مایل و حامل سیارات علوی و سفلی با یکدیگر تقاطع کردند ، هر کدام از دونقطه تقاطع را «جوزهر» یا «عقده» ، و هر دورا با هم «جوزهرین» و «عقدتین» به صیغه تثنیه می‌گویند که یکی مخصوص از جوزهرین به اصلاح «راس» یا «عقده راس» و آن دیگر به نام «ذنب» یا «عقده ذنب» معروف است .

و نیز خصوص فلک مثل قمر را که به قول ایشان فلکی است متوازی السطحین در سطح منطقه البروج و محیط به فلکی که فلک حامل در ثخن اوست «فلک جوزهر قمر» گویند ، به همان مناسبت که مشتمل بر نقطه تقاطع «جوزهر» است ، و درین معنی که به حقیقت یکی از مصادیق معنی اول است چندان شهرت یافته که حکم علم به غلبه را پیدا کرده است . بدین معنی که چون «جوزهر» مطلق گویند اغلب همین جوزهر قمر مراد باشد .

و این کلمه به اختلاف اقوال معرب «جوزگره = کوزگره» است یعنی گرهِ آسان‌گشای همچون گرهِ ازاربند و امثال آن که به تازی «انشوطه» گفته می‌شود . به مناسبت مشابهت شکل تقاطع دومدار به جوزگره که شاید به همین تناسب نقطه تقاطع را «عقده» نیز نامیده‌اند ، یا معرب «گوزهر» یعنی گودال زهر ، به مناسبت تشابه آن شکل با صورت مار و اژدها - و به همین تناسب یک نقطه را «راس» یعنی سر ، و مقابل آن را «ذنب» یعنی دم گفته‌اند : و به

نوشته «مفاتیح العلوم» خوارزمی معرب «گوزچهر» است یعنی صورت جوز .
 و به قولی «گوی چهر» یعنی صورت گوی و کره مدور که خود خوارزمی عقیده
 اول یعنی «گوزچهر» را اختیار کرده و آن را اصح شمرده است .
 دیوان عثمان سختاری . ص ۲۵۶

در دیوان آمده است :

مرکبان شاه را چون جوزهر بر بسته دم

گفتی از جوزهر جزوای ازهر ساختند

عب . ص ۱۲۴ سج . ص ۱۱۵

چون کشد قوس جوزهر بینی که ز جزوای ازهر اندازد

عب . ص ۱۳۹ سج . ص ۱۲۵

هر عقده جوزهر که مه داشت نیزه اش به سر سنان گشاید

عب . ص ۵۰۱ سج . ص ۵۱۱

شاه چون خورشید و در کف جوزهر

با کند خیزران آمد به رزم

عب . ص ۵۱۷ سج . ص ۴۹۵

ص ۸ - استادسرای

استاسرا : ترجمه «استاذ الدار» است که در عهد عباسیان کسی را
 می گفته اند که امور بیوتات خلافت و نظم داخلی قصور برعهده وی بوده است .

دیوان کبیرشمس . ج ۷ . ص ۱۹۱ ، ۲۲۵

و نیز . رسوم دارالخلافه . ص ۱۵۴

استاددار، وکیل دار . استاد سرای یکی از مناصب عهد خلفای عباسی .

« و استاد دار شد و دواوین بدو سپردند . »

(تجارب السلف . ص ۳۲۹)

« و همانجا که نشسته بود استاد سرای را فرمود به مسافه . »

(اسرارالتوحید . چاپ تهران . ص ۳۰۰)

« شعار شغل وزارت از ظهیرالدین برکشیدند و در نصیرالدین ابوالقاسم
که استاد سرای بود پوشیدند . »

(تاریخ آل سلجوق . محمد بن ابراهیم .)

به نقل از : لغت نامه دهخدا

الاستاداریه

« فیها (ای فی ۵۳۵) نقل الخلیفه المقتنی لامرالله العباسی المظفر بن
محمد بن جهر من الاستاداریه الی الوزر (= الوزارة) ، قلت وهذا اول ما سمعنا
بوظیفه الاستاداریه . »

(النجوم الزاهره ۵ : ۲۶۷)

« استاذیه الدار . »

(عماد کاتب ۲۹۲)

یادداشت‌های قزوینی . ج ۱ . ص ۵۵

« ولد استاد الدار شرف الدین عبدالله بن الجوزی فبعث رسولا الی
خدمة الدرگاه السلطانیة بهمدان . »

(الفخری . طبع در نبورغ . ۴۵۲)

به نقل از : یادداشت‌های قزوینی ج ۲ . ص ۱۹۰ - ۱۹۲

خاقانی در دیوان می گوید :

استاد سرای اوست تقدیر استاده بر آستان دولت

سج . ص ۵۱۱

مب . ص ۵۰۱

و در تحفه :

جاه و سرفش ز بهر علم است کاستاد سرای شهر علم است

تحفة العراقین . ص ۲۲۲

ص ۸ - حضرت ، بیت المقدس وار ...

« بختنصر کشتن بنی اسرائیل را برخاست . چون بنی اسرائیل را مقهور کرد قصد بیت مقدس و خزاین سلیمان کرد ، همه در بیت مقدس بود . مسجد ویران کرد و آن همه برگرفت ... »

قصص قرآن مجید . ص ۲۰۹

و نیز رك . قصص الانبیا . ص ۱ - ۳۶۰ - تاریخ

يعقوبی . ج ۱ . ص ۷۸ - سروج الذهب . ج ۱ .

ص ۵۳ و مقدمه ابن خلدون . ج ۱ . ص ۵۸

ص ۸ - کعبه از پای پیل ابرهه ...

« ابرهه سوگند خورد که من باز نگردم تا آن خانه عرب ویران نکنم ... پیامد و بر در مکه فرود آمد ... گفت : پیلان اندر فرستید تا خانه کعبه ویران کنند ... آن پیل بزرگ چون به حد حرم رسید بیستاد و پیشتر نشد ... سپاه بازگشت و پیلان باز گردانیدند . »

تاریخ بلعمی . ص ۱۰۰۱ - ۱۰۰۹

و نیز . مجمل التواریخ و القصص . ص ۲۳۳

خاقانی بدین حادثه در دیوان اشاره کرده است :

با قطار خوك در بیت المقدس پا منه با سپاه پیل بر درگاه بیت الله میا

ع . ص ۲ سج . ص ۱

یا من آن پیل غریوان در ابرهه ام که سوی کعبه دیان شدنم نگذارند

ع . ص ۱۴۹ سج . ص ۱۵۳

گر خصم به کین تو کشد دست چون ابرهه بر زیان کعبه
ز اقبال تو سنگسار گردد چون پیل زیان رسان کعبه

عب. ص ۴۱۲ سج. ص ۴۰۴

خاقانی ار به باده کشد دست بدترست

از ابرهه که پیل کشد جنگ کعبه را

عب. ص ۵۶۵ سج. ص ۸۱۲

ص ۸ - لاشی

در تحفة العراقین می گوید:

صحرای سفر گرفتم از پیش بر لاشه عزم لاشی خویش

تحفة العراقین . ص ۳۰

ص ۹ - طاغیان طاغوت

طاغوت . بدان که طاغوت در قرآن بر سه وجه باشد :

وجه نخستین طاغوت به معنی دیو بود چنانکه در سورة البقره (۷۶)

گفت ... و در سورة المائدة (۶۰) ... و وجه دوم طاغوت به معنی پرستیدن

بتان بود چنانکه در سورة النمل (۳۶) گفت ... و در سورة الزمر (۱۷) ...

و وجه سیم طاغوت به معنی نام مردی بود که او را کعب بن اشرف گفتندی

چنانکه در سورة البقره (۲۵۷) گفت ... و در سورة النسا (۵۱) ... و هم

درین سورة (۶۰) ...

وجه قرآن . ص ۱۸۴ و ۳۶۷

طاغوت هشت بار در قرآن مجید بدین قرار مذکور است : سورة

بقره آیات ۲۵۷ و ۲۵۹ ، سورة نسا آیات ۵۴ و ۶۳ و ۷۸ ، سورة مائده آیه

۶۵ ، سورة نحل آیه ۳۸ ، سورة زر آیه ۱۹ .

بنابر قول معجم القرآن طاغوت نام بقی از بت‌های قریش یا نام کعب بن اشرف است ، و ممکن است طاغوت بر شیطان اطلاق گردد .

اعلام قرآن . ص ۴۰۱

ص ۹ - عری

اصطلاح « عری » و « عرا » مأخوذ است از عراء عربی به فتح عین مد الف به معنی گشادگی بی حجاب و فضای بی سقف و حفاظ و بیابان قفر و زمین خالی از درخت و گیاه که هیچ سایبان و پناهگاهی نداشته باشد ...

اصطلاح « عرا » مأخوذ است از همان معنی « عرا » به طور منقول عربی یا مجاز معنوی مبتنی بر تشبیه و استعاره . به این مناسبت که قسمت خالی از حفاظ رقعۀ شطرنج را که میدان حمله و کش دادن رخ به شاه است ، به بیابان قفر بی حفاظ که معرض آفت و مخافت است ، و افتادن شاه را در عری به افتادن در تهلکۀ بادیه سہمناک تشبیه کرده اند ...

بالجمله اصل صحیح در ضبط « عری » و « عرا » ظاهراً فتحه عین است . اما بعید نیست که فارسی زبانان در تلفظ این کلمه تصرف دیگر هم از خود کرده و آن را به کسر عین گفته باشند همانطور که در فرهنگها ضبط شده است . . . همچنین « عری » به فتح یا کسر هیچ کدام از این اشکال در قوامیس و لغات مخصوص عربی به معنی اصطلاحی شطرنج ضبط نشده . و این معنی از خصایص استعمالات فارسی است . پس به این لحاظ اگر آن را جزو کلمات فارسی محسوب کنیم کاری به غلط نکرده و معنی به گزاف نگفته باشیم .

دیوان عثمان مختاری . ص ۴۹۵ - ۴۹۰

در دیوان آمده است :

ما بیدقیم و مات عری گشته شاه ما میر اجل نظارہٗ احوال دان ماست

شاه دل را که خرد بیدق اوست در عری خانه خذلان چکنم

سج . ص ۲۵۳

عب . ص ۲۵۷

در تحفه نیز می گوید :

هر چند که بر عری نشسته است از رقعۀ خاك دل گسسته است

تحفة العراقین . ص ۱۳۷

ص ۹ - پیاده ... که بر هفت منزل بگذشت ...

« هر پیاده که به سیر بنهایت خانه های آلت خصم رسد از جانبین فرزین

شود . ۱۰

راحة الصدور . شرح باختن شطرنج . ص ۴۰۹

خاقانی به همین نکته در دیوان اشاره می کند :

دل که کنون بیدق است باش که فرزین شود

چون که به پایان رسد هفت بیابان او

سج . ص ۳۶۳

عب . ص ۳۷۲

در تحفه می گوید :

بیدق چو گذشت هفت خانه فرزینی یافت جاودانه

تحفة العراقین . ص ۸۱

ص ۱۰ - ابونصر کندری

ابونصر منصور بن محمد عمیدالملک کندری (تولدش در ۴۱۵ ، قتلش

در ذی الحجه ۴۵۶ . وزارتش در عهد طغرل از ۴۴۸ تا ۴۵۵) .

« عمیدالملک نیشابوری است ، و کندر دهی است از دهات نیشابور

که مولد عمیدالملک بوده است ... عمیدالملک ادیب و فاضل و زیرک و عاقل

و کریم بود ، و نفسی بزرگ و همتی بلند داشت . »

تجارب السلف . ص ۲۶۱

عمیدالملک کندی اولین وزیر مشهور سلاجقه است . چه در حقیقت در عصر وزارت اوست که دولت سلجوقی وسعت کامل یافته و طغرل بیگ به بغداد رسیده و خلیفه خطبهٔ سلطنت را به نام او جاری ساخته است .

وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی . ص ۴۲

و نیز رك . آثارالوزرا . ص ۲۰۴ - دستورالوزرا .

ص ۱۴۸ - نسائم الاسجار . ص ۴۸ - ابن خلکان .

ج ۴ . ص ۲۲۲

ص ۱۰ - مفحص قطاة

قطاة . مرغی کوچک است سخت زیرك ، به حدی که در بیابان در میان ریگت خایه پنهان کند و بعد از مدتی راه به سرخایه برد . از رسول صلی الله علیه و آله و سلم مروی است « من بنی لله مسجدا ولو مفحص قطاة بنی الله له بیتا فی الجنة ... »

نزہة القلوب . چاپ استفسون . ص ۱۱۹

و نیز . رك . عجایب المخلوقات . ص ۵۳۱

قطاة . مرغی بود که به پارسی کتو خوانند و این مرغ را به آواز او نام نهاده شد . عرب گوید : فلان اصدق من قطا ... قال الشاعر شعر
لا تكذب القول ان قالت قطا صدقت اذ كل ذی نسبة لابد مهمل .
و عرب گویند : فلان اهدی من القطاة .

نزہة القلوب . چاپ بمبئی . ص ۲۶

در دیوان می گوید :

شب روی کرده کلنگ آسای همه شاهین دلان

چون قطا سیمرخ را از آشیان انگبخته

سج . ص ۳۹۷

عب . ص ۴۰۶

ص ۱۰ - مسکین دارمی

ربیعۀ بن عامر دارمی تیمی که به دارم جد هشتمین او از بطون تمیم جد سیزدهمین او منسوب و از فحول شعرای عهد اموی و از انصار معاویۀ بن ابی سفیان بوده و با فرزددق مهاجرات بسیاری داشته و اخیرا مشایخ بنی عبدالله و بنی مجاشع فی مابین ایشان آشتی دادند ... وفات مسکین در سال ۸۹ یا ۹۰ واقع گردید .

ربعانة الادب . ج ۴ . ص ۲۴

ص ۱۰ - کارگیتی به نطع شطرنج ماند ... نه خونریزی را دیت رسانند .

قیاس شود با همین مضمون در دیوان ناصر خسرو :

کسی پر خانه دشتی دید هرگز

نه دیوار و نه در بل پست و موجز ...

نه از خانه برون رفت آنکه بگریخت

نه خونی را دیت بایست هرگز .

دیوان ناصر خسرو . ص قد .

به اشارت استاد مینوی

ص ۱۱ - مجس ...

« اگر طبیب دست بر مجس بیمار چندان نگاه دارد که سستی نبض حاصل

گردد ، ممکن گردد که حالی از احوال نبض در این مدت بگردد ، و طبیب

آن را اندر یابد ، منفعت آن بزرگ باشد و حال حاضر معلوم گردد .

اغراض الطیبه . چاپ عکسی . ص ۱۱۷

در دیوان آمده است :

چنگی طیب بواهوس ، بگرفته زالی را مجس

اصلح سری کش هر نفس مویت در پارینخته

سج . ص ۲۷۸

عج . ص ۳۸۸

دست رباب را مجس تیز و ضعیف و هر نفس

نبض شناس بررکش نیش عنای نو زند

سج . ص ۴۵۹

عج . ص ۴۷۱

و در تحفه می گوید :

بگشاد رگ مجس پزشکی

همرنگ زرشک شد سرشکم

تحفه المراقین . ص ۲۱۱

ص ۱۱ - وبا ، جیفه

خاقانی در دیوان نیز بدین مضمون اشاره کرده است :

هلاکت زان از وبا می گریزم

وبا خانه چرخ و خلق ز جیفه

سج . ص ۲۹۱

عج . ص ۲۸۱

ص ۱۱ - بردع

« شهری است بزرگ و با نعمت بسیار . و قصبه اران است و مستقر

پادشای این ناحیت است . و او را سوادى است خرم و کشت و برز و میوهاء

بسیار و انبوه . و آنجا درختان تود سپید است بسیار و ازین شهر ابریشم بسیار

خیزد ، و استران نیک و روناس و شاه بلوط و کردیا . »

حدود العالم . ص ۱۶۱

- و نیز . رك . جهان نامه . ص ۶۹ - ۶۷ -
 نزهة القلوب . چاپ آقای دکتر دبیر سیاقی .
 ص ۱۰۵ - ترجمه مسالك و ممالك . ص ۱۵۶ -
 عجایب المخلوقات . ص ۱۹۶ - صورة الارض .

ص ۸۶

ص ۱۲ - امام وحید الدین

ظاهراً پس از این نامه و قریب بدان بوده است که امام ناصرالدین ابراهیم درگذشته است . در دیوان در قصیده‌ای که در مرثیت امام ناصرالدین سروده است اشاره به مرگ وحیدالدین می‌کند و می‌گوید :

دلم مرگ پسر عم سوخت و در جانم زد آن آتش

که همیشه اش عرق شریان گشت و دودش روح حیوانی

سج . ص ۴۱۵

عب . ص ۴۲۶

وحیدالدین پسر عم خاقانی است و بعضی کسان برآنند که وی پسر کافی الدین عمر عثمان نیست زیرا وی به اعتبار گفته خاقانی در تحفه تا آخر عمر زن نکرده است ؟ ولی با توجه به نامه مندرج در صفحه ۳۶ سطر ۷ صریحاً پیدا است که وی پسر عم خاقانی بوده است . و در ترجیع بندی نیز اشاره بدین نکته نموده است که وحیدالدین پسر کافی الدین عمر است :

نایب ادريس عثمان عمر كز فر او

حل و عقد عيسوی دارد حیات آباد من

سج . ص ۵۲۴

در جایی نیز خاقانی اشاره به مرگ وحید می‌کند :

چون من خطر زدم به عراق از پی وحید

جان از بر وحید برآمد بدان خطر

آمد به گوش من خبر جان سپردنش

جانم ز راه گوش برون شد بدان خبر

سج . ص ۸۸۶ و نیز ص ۸۹۲

در صفحات ۹۰۳ و ۹۰۴ دیوان نیز خاقانی از وحیدالدین نام می برد .

ص ۱۲- عود، دندان

پیداست که به عود سوخته دندان سفید می کرده اند و خاقانی بدین
مضمون بسیار اشاره کرده است :

بسوز مجمر دین از بلال سوخته عود

به عود سوخته دندان سپیدی اصحاب

ع . ص ۵۲ سج . ص ۵۱

صبح دندان چو مطراً کند از سوخته عود

عودی خاک ز دنداننش مطراً بینند

ع . ص ۸۹۰ سج . ص ۹۵

مشرق به عود سوخته دندان سپید کرد

چون بوی عطر عید برآمد ز مجمرش

ع . ص ۲۲۶ سج . ص ۲۲۱

وز پی دندان سپیدی همراهِ از تف آه

دل چو عود سوخته دندان کنان آورده ام

ع . ص ۲۶۰ سج . ص ۲۵۶

خوش خوش به روی ساقیان لب گشت خندان صبح را

گوی به عود سوخته شستند دندان صبح را

ع . ص ۴۶۲ سج . ص ۴۵۰

ص ۱۲ - لام

لام. زره‌ها و یک زره را لامه گویند . . . و در شرح خاقانی نوشته
که در فارسی نوعی از کلاه نمادی که فقیران بر سر نهند .

غیاث اللغات

لام ... ژنده درویش .

فرو کن نطع آزادی بر افکن لام درویشی

که با لام سیه پوشان نماند لاف و لامانی . خاقانی

فرهنگ معین

« خرقه به مرور زمان شکل‌های دیگری به خود گرفت و به نام‌ها و

صفات گوناگونی معروف گشت از قبیل : « بادامه » ، « دلق » ، « دلق مرقع » ،

« خستوانه » و « لام » و ...

مفتاح النجات . ص ۲۹۷

در دیوان می‌گوید :

گاه از همه بزهنه تر آید چو آفتاب پوشد برهنگان را چون آفتاب لام

سج . ص ۲۰۱

ص ۱۲ - ستام

ستام ، ساخت .

دستور دبیری . ص ۳۴

در دیوان آمده است :

بی مقتدای ملت مه کلک و مه کتاب

بی شہسوار زاول مه رخس و مه ستام

سج . ص ۲۰۲

سوار همتش از عرش مرکبی دارد که زیور شه انجم ستام او زبید

ع. ۶۰۶.

ص ۱۳ - بید انجیر

الخروع : بید انجیر :

در حاشیه آمده است : (الخروع : گیاهی است که در کناره های آب بزرگ شود و از میوه اوست مسهل معروف به زیت الخروع . برهان).

المراقبة . ۱۳۸

خروع ، بید انجیر . بعضی فارسیان کرچک خوانند . در ولایت سردسیر همه ساله زرع باید کرد، اما در گرمسیرها یکسال زرع کنند و چند سال ثمره دهد . قولنج و فالنج و لغوه را مفید است ، و زیادت از ده دانه نشاید خورد . روغنش بر سر خروس و دبر خر مانند از آواز باز مانند.

نزهة القلوب . چاپ بمبئی . ص؟

به کوتاهی عمر بید انجیر در دیوان اشارتی دارد :

به چالاکی بید انجیر منگر در مه نیسان

بدان افتادگی بنگر که بینی ماه آبانش

ع. ۲۱۳

ع. ۲۱۸

و نیز در تحفة العراقین می گوید :

گر بر حسد چنار چالاک

بید انجیری بر آید از خاک

آنانکه به عقل کار دانند

بید انجیر از چنار دانند

کاین سال بقا به صد رساند

و آن بیش سه چارمه نماند .

تحفة العراقین . ص ۶۹ و ۳۳۲

ص ۱۳ - مگس سگ

شذاة: مگس سگ. سگ مگس. ج: شذی

مقدمة الادب. ج ۱. ص ۴۶۵

۱ و از مگس صنفی را خر مگس و صنفی را سگ مگس و صنفی را شیر مگس خوانند و در خواص همه یکسانند.

نزهة القلوب. چاپ استفسون. ص ۱۰۴

ونیز رك. نزهة القلوب. چاپ بمبئی. ص؟

در دیوان آمده است:

باز سپید با مگس سگ هم آشیان خاك سياه بر سر بخت نژند او

سج. ص ۳۶۷

عب. ص ۳۷۶

ص ۱۳ - باد انجیر

نوعی از درخت انجیر که بیش از همه درختان انجیر میوه دهد، و انجیر

آن کاواک و پر باد بود. خاقانی گوید:

که ز ناپاکی ز باد انجیر بید انگیزختند

که ز خود رانی ز بید انجیر عرعر ساختند

فرهنگ رشیدی

ص ۱۴ - سرد کاری نامنصفان کافوروار...

کافور. کافور سرد است و خشک اندر درجه‌ی سیم. اگر از وی

جزوی بسای و با شیرۀ خارك سبز که خرماي خشک خوانندش و با بادروج

بینی باز افکني، رعا ف باز گیرد و صداع و بیماری‌های گرم را که اندر سر

بود و اندر همه تن سود دارد. چون به بینی باز افکنند و یا به بوی باز گیرند و

دل را که از گرمی ضعیف شده باشد قوی گرداند.

الابنه عن حقایق الادویه. ص ۲۷۲

کافور . سرد است و خشک ...

فرخنامه جمالی . ص ۲۲۶

درخت کافور درختی است بغایت سردی چنانکه حکایت کنند که به تابستان مار بیاید و بر ساق او پیچد تا از گرما او را گزند نرسد .

قراضه طبیعیات . ص ۴۸

و نیز رك . نزهة القلوب . چاپ بهشی . صورت

دوم در ذکر ائمار آزاد و غیر مشر . ص ؟

خاقانی در دیوان بدین خاصیت کافور اشاره می کند :

به کافور عزلت خنک شد دل من سزد گر ز مشک کسی شم ندارم

معج . ص ۲۸۴

عب . ص ۲۷۶

ص ۱۴ - زهر بیش

بش (bæg) . نوعی گیاه زهر آگین طی است . « بیش نام بیخی

است مهلك و كشنده شبیه به ماه پروین . (برهان) »

فرهنگ پهلوی . ص ۷۶

بیش . نباقی است قتال . اگر مقدار اندك بخورند تباه شوند . هر کجا که

این بیش روید جدوار برآید و بیش را قع کند و آب بیش بستاند و وی را

بخوشاند . و اگر نه جدوار بودی ، بیش بسیار بودی و چهارپایان را هلاك

کردی ... اگر آدمی یا فیل چندانك خردلی بخورد تباه شوند . گویند یکی

در زیر گرفت عرق برآورد ، حالی جان بداد .

عجایب المخلوقات . ص ۳۰۸

« جمله ی زهرها سه گونه بود ، یا گرم بود بغایت . ، یا سرد بود

بغایت ... اما گرم چون بیش بود ... »

هدایة المتعلمین . ص ۶۳۰

و نیز رك . الابنیه . چاپ دانشگاه . ص ۶۸ .

فرخنامه . ص ۳۳۲

ص ۱۴ - قرون السنبل

قرون السنبل (ترکیب اضافی) دواى سمی است و اختلاف بسیار در او کرده‌اند و آنچه از کتب حکمای هند ظاهر می‌شود قسمی از بیش سیاه است سیاه و باریک و با درخشندگی و از سعد باریکتر و درازتر و در ریشه بعضی از سنبل هندی یافت می‌شود و قسمی از آن نیز سفید می‌باشد و در چهارم گرم و خشک و ضمد او با سرکه رافع زخمهای کهنه و روغنی که در آن جوشانیده باشند رافع جمیع دردهای بارده و صلابت اعضاست . ربع درهم او کشنده است به اختلاط عقل و بول الدم .

(تحفه حکیم مؤمن) . ص ۲۰۵

به نقل از لغت‌نامه دهخدا

ص ۱۴ - گزدم

« کلمه » گزدم « علاوه بر آنکه در لهجه مؤلف یا کاتب تفسیر مورد بحث - تفسیر قرآن کبریج - به صورت « گزدم » تلفظ می‌شده است ، لا اقل در لهجه برخی از شاعران و نویسندگان و عالمان فارسی زبان نیز قرن‌ها به صورت « گزدم » یا « گزدم » تلفظ می‌شده است و فارسی زبانان در آن روزگاران در استعمال این کلمه برای نامیدن « عقرب » به دم‌گزنده این جانور توجه داشته‌اند نه به کژی دم او . . . »

دکتر متینی . تفصیل گفتار در « مجله دانشکده ادبیات

مشهد . شماره ۱ و ۲ سال چهارم . دیده شود .

ص ۱۵ - کم کاستان

این ترکیب در دیوان هم آمده است :

باده به کم کاستان تا خط بغداد ده

بهر لب خاکیان یک خط افزون بیار

سج . ۶۱۹

ص ۱۵ - بقراطیان

« بقراطیان یا بقراطونیان که اروپاییها آنها را Bagratides Bagratonnides

گویند سومین سلسله از امراء ارمنستان بودند که از اواخر سده نهم میلادی تا اواخر سده یازدهم میلادی در آن خطه حکومت راندند . آنها چنانکه مورخان نوشته اند اصلا از نژاد ساسانی بودند و از خیلی قدیم به ارمنستان مهاجرت کرده و قدرت و مکنت به هم زده بودند . یکی از اجداد آنها که بقراط یا Bagrad نام داشت در زمان اشکانیان مقام و مرتبه مهمی یافت و مقرر گردید که در موقع تاجگذاری پادشاهان اشکانی وی تاج را بر سر شاه نهد . رفته رفته این مرتبه در اعقاب بقراط موروئی گردید و مقارن ظهور اسلام اعقاب بقراط در ارمنستان متنفذترین و مقتدرترین خاندانها گردید . در سال ۷۵۳ میلادی یکی از آنها به نام « آشود » از جانب مروان چهارم آخرین خلیفه اموی فرمانروای ارمنستان گشت . اما در ۷۵۸ شاهزادگان و امرای ارمنستان که از ارتباط و انتساب او با عربان ناراضی بودند او را گرفتند و چشمش را برآوردند . یک قرن بعد شخص دیگری ازین خاندان که باز « آشود » نام داشت و او را آشود کبیر لقب داده اند از طرف خلیفه عباسی المتوکل لقب امیر الامرایی گرفت (۸۵۹ میلادی) ، و ۲۶ سال بعد از جانب یکی از سرداران معتمد خلیفه به حکومت رسید . سلسله بقراطی که بدینگونه تشکیل یافت پادشاهانش

از این قرار بودند : ... »

« خاقانی و اندرونیکوس کومنه نوس . » فرهنگ

ایران زمین دفتر ۲ . جلد ۱

ص ۱۵ - عزالدوله مخلص المسیح

ظاهرا اشاره به « اندرونیکوس کومنه نوس » است که خاقانی قصیده

مشهور خود را برای او ساخته است :

فلک کژوتر است از خط ترسا مرا دارد مسلسل راهب آسا

سج . ص ۲۳

عب . ص ۱۹

« اندرونیکوس (متولد در حدود ۱۱۲۰ میلادی) یکی از بنی اعمام

مانوئل ۳ امپراطور بزرگ بوزنطیا (۱۱۴۳ - ۱۱۸۰) بود ، و در حدود سال

۱۱۵۰ به عنوان قهرمان یک داستان بی سرانجام عاشقانه با یک شاهزاده خانم

که خواهر او نیز به طوری غیر مشروع تر به ازدواج پسر عم وی مانوئل درآمده

بود زیانزد و مشهور خاص و عام گشت ... اندرونیکوس در قیام ۱۱ سپتامبر

۱۱۸۵ گرفتار گشت و در میدان شهر به دار آویخته شد . »

رك . فرهنگ ایران زمین . ج ۱ . دفتر ۲ . مقاله

پروفسور مینورسکی

ص ۱۵ - امیراسدبن خلباشی ؟

آیا مراد « امیر اسدالدین شروانی » است که خاقانی در مرثیت او بدین

مطلع سروده است ؟ :

دزد آتش به شبستان اسد

آه دردا که شیخون اجل

سج . ص ۸۶۸

عب . ۶۲۳

در چاپ مرحوم عبدالرسولی وی « امیر عالم اجل رشید الدین اسد

شروانی « خوانده شده است .

ص ۱۵ - اسحاقیان

ظاهرا اشاره به همان سلسله‌ای است که نخستین کس از آنان که به
امپراطوری رسید ، اسحاق اول ملقب به کومننوس (۶۱ - ۱۰۰۵) بود . وی
عموی الکسیوس اول بود .

دائرة المعارف فارسی . ص ۱۲۳

ص ۱۶ - توت ومرت

توت و مرت . تباه و تبست باشد . خجسته گوید :

آن مال و نعمتش همه گردید توت و مرت

آن خیل و آن حشم همه گشتند زاروار

لغت فرس . چاپ روانشاد اقبال . ص ۵۱

سنایی نیز می گوید :

زین یکی ناصر عبادالله خلقی توت و مرت

وز دگر حافظ بلاد الله جهانی تار و مار

دیوان . چاپ آقای دکتر مصفا . ص ۱۰۹

ص ۱۷ - مانک

در دیوان از مانک نامی یاد می کند :

دین لاف زد ز مانک اسفاهدار گفت

دولت زبان گشاده ازین مرزبان ماست

دولت به گوش مانک اسفاهدار گفت

کاندر رکاب تو ملکان هم عنان ماست

سج . ص ۷۹

عب . ص ۸۰

بخت کیان مانک است سعد فلک ما نکست

من ز پی فال سعد ما نکیم مانکی

مجم . ص ۹۲۷

ص ۱۷ = گم بودگان

این ترکیب در منظومه «ورقه و گلشاه» نیز آمده است :

بردندگم بودگان مال من چنین بود ایا پادشه حال من

ص ۹۰ . و نیز رك صفحات ۷۰ ، ۸۸

ص ۱۸ = صدر روزگار اوحدالدین ...

در باب مخاطبات صدور «رسوم الرسائل ونجوم الفضائل» ص ۴ دیده

شود :

در دیوان از «اوحد» نامی سخن می دارد :

دیشب من و اوحد و موید هر سه دوحديث رانده یکدم

کانون شده قبله من از راست قانون شده تکیه گاه چپ هم

در کانون اصل نقش ابلیس در قانون علم شخص آدم

مجم . ص ۹۰۳

عب . ص ۶۰۸

ص ۱۹ = سیف الدین بکتمر

از شاهان ارمنیه که در ۵۷۹ حکومت می کرده است .

طبقات سلاطین اسلام . ص ۱۵۲

ص ۱۹ = زندگانی حریم مجده مکرم مجلس اسمی ...

در بیان تعارفات طبقات به کتابهای زیر مراجعه شود :

دستور دیری . ص ۴۱ - غنیة الکاتب و منیة الطالب .

ص ۸ - رسوم الرسائل ونجوم الفضائل . ص ۷

ص ۲۰ - پایگاه

این واژه را در تحفة العراقین آورده است :

تا از سر پایگاه امکان دریایم دستبوس سلطان .

ص ۳۹

نادیده بساط شاه بهراس پی گم کن و پایگاه بشناس .

ص ۴۶

ص ۲۰ - درافزای ، درافزایی

این ترکیب در چند جای دیوان هم آمده است :

حاج را نو نو درافزای از ملایک کرده حق

هرچه در ششصد هزار اعداد نقصان دیده اند

سج . ص ۹۴

عب . ص ۱۰۰

نکویی مجوی از کس و پس نکویی چنان کن که از کس جزایی نیایی

جزای نکویی است نام نکویی که بالای آن در فزایی نیایی

سج . ص ۴۱۸

عب . ص ۴۵۰

ص ۲۱ - ملجاء آل سلجوق و آل عباس ، اتابک

مراد اتابک مظفرالدین قزل ارسلان ، عثمان بن ایلدگز است .

« اتابک قزل ارسلان بن ایلدگز که هم از والده سلطان بود خواست تا با طغرل روش برادر پیش گیرد ، چون او به سن رشد رسیده بود تاب نیاورده به کدورت عظیم رسید و او طغرل و پسرش ملکشاه را گرفته در قلعه کهران قبان آذربایجان بند کرد و خود داعیه سلطنت کرده تا بعد از بغداد یافته بود و در شبی که صباحش به سلطنت می نشست شب یکشنبه غره شعبان سنه سبع و ثمانین و خمسائه ۵۸۷ کشته شد و فاتش معلوم نگشت . وی ممدوح

شیخ نظامی گنجه‌ای و ظهیر فاریابی بود .

تاریخ جهان‌آرا . ص ۱۲۵

مجمل فصیحی در حوادث سنه ۵۸۷ می‌آورد :

« قتل اتابک قزل ارسلان بن اتابک شمس الدین ایلدگزر بر دست

فداییان ملاحدده خذ لهم الله به آذربایجان که شب او را کشته یافتند ... »

مجمل فصیحی . ج ۲ . ص ۲۶۹

و نیز . رك . یادداشت‌های قزوینی . ج ۳ . ص ۴-

طبقات سلاطین اسلام . ص ۱۵۴ - دائرة المعارف

فارسی . ص ۴۱ - مجله یغما . سال ۱۱ ، شماره ۳

(قصیده‌ای تاریخی از محمود فرخ)

ص ۲۲ - حجر بن وائل

حجر بن ربیعہ بن وائل . ابن عبدالبرّ او را یاد کرده گوید: حجاج بن

ارطاة از عبدالجبار بن وائل بن حجر ، از پدرش از جدش حجر از پیغمبر

روایتی دارد و مسدد نیز همین روایت را در مسند خویش آورده است . ابو عمر

گوید : از کلمه « از جدش » اگر اشتباه نباشد معلوم می‌شود حجر یکی از صحابه

بوده است . باید گفت ممکن است در اصل زنجیره سند به جای « از عبدالجبار ... »

« ابن عبدالجبار ... » باشد . (الاصابة . ج ۲ . ص ۷۷ . قسم چهارم) .

لغت‌نامه دهخدا

استاد مدرس رضوی می‌نویسند :

« ... غیر از کتاب اصابة به کتابهای طبقات ابن سعد و اسد الغابه و

الاستیعاب مراجعه کردم . در طبقات هیچ ذکری از حجر نیست و فقط وائل بن

حجر در واقدين حضور موت یاد شده است که معلوم است وی یعنی وائل از

صحابه است نه پدرش ، و پدرش اسلام نیاورده است .

(طبقات . صفحات ۷۹ - ۸۰ ج ۱) .

و در کتاب استیعاب آنچه در کتاب اصابه ذکر شده است عیناً یاد شده و صاحب استیعاب گوید : اگر « عن جده » اشتباه باشد باید حدیث را از وائل پسر حجر دانست و در اینکه وائل از جمله صحابه است ، اختلافی نیست .

(استیعاب . ج ۱ . ص ۱۳۲)

و در کتاب اسدالغابه (ج ۵ . ص ۸۱) ابن اثیر نسب او را وائل بن حجر بن ربیعہ بن وائل بن یعمر حضرمی نوشته و گوید : ابن عمرو این نسبت را گفته و اما ابن عساکر دمشقی او را وائل بن حجر بن سعد بن مسروق بن وائل یاد کرده است . و وائل اول کسی است که از حضرت موت بر پیغمبر وارد شد . آنچه از مطالعه این چند کتاب استفاده می شود آنست که وائل از جمله صحابه است و پدرش حجر اسلامش معلوم نیست و در جمله صحابه شمرده نمی شود . بنابراین نظر این بنده آن است که باید عبارت کتاب « وائل بن حجر » باشد و « حجر بن وائل » خطا است .

از مکتوب استاد مدرس به من بنده

ص ۲۲ - ذات مصطفوی از نشانه گاه قاب قوسین

« چون رسول صلی الله علیه شب معراج بدان قربت و منزلت رسید که خدای تعالی می گوید که : « دنا فتدلی » نزدیک شد به خدای عزوجل به جاه و منزلت نه مکان . « فکان قاب قوسین او ادنی » . نزدیکی مقدار دو کمان بود از کمانهای عرب :

شرف النبی خرگوشی . ورق ۱۵۰ الف . نسخه عکسی .

و نیز . رك . تفسیر ابوالفتوح رازی . ج ۹ .

ص ۲۵۰ - تذکرة الاولیاء . ص ۶۷۴

خاقانی در دیوان می گوید :

با تو قرب قاب قوسین آنکه افند عشق را

کز صفات خود به بعد المشرقین مانی جدا

عب . ص ۳ سج . ص ۱

رنگ زلفت پس شب معراج من قاب قوسینم دو ابروی تو بس

عب . ۷۹۴ سج . ص ۶۲۲

بر کمان چون بازوی شه خم زدی قاب قوسین زین و آن برخاستی

عب . ص ۵۱۷ سج . ص ۴۹۴

ص ۲۲ - نایوسان

غیر منتظر . بیوسیدن (یا پیوسیدن ؟) منتظر و مترقب بودن ، احتمال وقوع چیزی را دادن ، طمع و امید چیزی داشتن . در فرهنگ اسدی (چاپ اقبال / ۱۹۵) این بیت از عنصری آمده :

نکنند میل بیهز به هنر که بیوسد ز زهر طعم شکر ؟

در تاج المصادر آمده است : التامیل ، پیوسیدن و به پیوس افگندن

کسی را .

ترجمه کلیده و دینه . ص ۸۰ و ۴۴۸ -

و نیز المصادر . ص ۲۶۸ . ج ۲

ص ۲۲ - بهشت هشتم را به مکان ادريس

« رضوان وی را (ادريس) در بهشت برد ، بهشت را به وی نمود .

ادريس را از دل بر نمی آمد که بیرون آید . بیرون نیامد . . . رضوان با وی مناظره می کرد . امر آمد و فرمان از خدای رضوان را که دست از وی بدار .

اکنون ادريس در بهشت است زیر آسمان هفتم . »

تقصص قرآن مجید . ص ۲۳۶
 ونیز . رك . شرف النبی . ورق ۱۳۹ ، ۱۴۲
 - تفسیر سورة یوسف . ص ۶۵۱ - چند قصه
 از چند سورة قرآن . ص ۱۰۱

در دیوان آمده است :

داری سپهر هفتم و جبریل معتکف داری بهشت هشتم و ادريس ميربار
 عب . ص ۱۸۱ سج . ص ۱۷۶

ص ۲۴ - عصمة الدين ، ابنة الملك افریدون

وی خواهر خاقان اکبر ابوالهیجا منوچهر بن فریدون است که خاقانی
 چهار قصیده در مدح او ساخته است :

از همه عالم کران خواهم گزید عشق دلجویی به جان خواهم گزید
 عب . ص ۱۷۰ سج . ص ۱۶۹

حضرت ستر معلا دیده‌ام ذات سیمرغ آشکارا دیده‌ام

عب . ص ۲۸۹ سج . ص ۲۷۲

ای در عجم سلالهٔ اصل کیان شده وی در عرب زبیدهٔ اهل زمان شده

عب . ص ۴۱۴ سج . ص ۴۰۰

ای در حرمت نشان کعبه درگاه ترا مکان کعبه

عب . ص ۴۱۱ سج . ص ۴۰۳

ص ۲۴ - جلال الدنيا والدین

خاقان کبیر جلال الدین ابوالمظفر اخستان بن منوچهر بن فریدون
 شروانشاه است .

مینورسکی در بارهٔ ریشهٔ کلمهٔ « اخستان » می‌نویسد :

«کلمه» Aysartan در منابع اسلامی و نیز در کتیبه خود او (متعلق به ۱۱۸۷ = ۵۸۳) به صورت اقسرتان بن منوچهر یاد شده است . . . سنین سلطنت او به طور تحقیق معلوم نیست (در حدود ۱۱۴۹ = ۵۴۴ به حکومت رسید و در حدود ۱۱۸۷ = ۵۸۳ یا اندکی قبل از سال ۱۲۰۳ = ۶۰۰ وفات یافت).

اسم اقسرتان در هیچ یک از نقاط دیگر عالم اسلام مسمايي نداشته است ، و به طور تحقیق این کلمه باید مخفف گونه‌ای از کلمه «دخیل اقسرتان» باشد که هیئت کامل آن معنی مناسب و خجسته‌ای نداشته است . (سرطان در زبان عربی به معنی خرچنگ و پنج پایک است) . ریشه و بنیاد این نام خارجی را باید در زبان مادر این پادشاه که تمر نام داشته و از نژاد گرجی بوده است جستجو کرد . این نام حتی در زبان گرجی نیز بیگانه به شمار می‌آید و گمان می‌کنم که با حماسه‌های شمال قفقاز مربوط باشد . در زبان اوست‌ها Axsar یا Axsart به معنی قدرت می‌باشد . دومین شوهر ملکه تمر (۱۲۱۲-۱۱۸۴) یکی از مردم اوست بود .

«خاقانی و اندرونیکوس کومنه» . فرهنگ

ایران زمین ، دفتر ۲ . ج ۱ ، و رک . یادداشت‌های

قزوینی . ج ۱ - چاپ دوم . ص ۵

ص ۲۴ - صورت بستن

در کلیله و دمنه موارد متعددی از این ترکیب آمده است که معانی آن : صورت نگرفتن ، قابل تصور بودن ، احتمال داده شدن ، و به تصور درآمدن ، و ممکن پنداشته شدن ، تصور رفتن ، و پیداشدن است .

حواشی ترجمه کلیله و دمنه . ص ۴ ، ۶ ، ۸ ، ۱۸۴ ، ۴۰۰

ص ۲۷ - نفثة المصدور

« خلطی که مبتلی به درد سینه از سینه بیرون افکند ، و مجازا بر سخی اطلاق شود که از شکوی و اندوه دل و تالمات درونی برخیزد و گوینده را بدان راحت و فراغی روی نماید ... در مرزبان نامه ، باب پنجم ، در داستان دزد باکیک ، ص ۱۰۸ س ۵ مذکور است : « المصدور اذا لم ینفث جوی » که حاصل معنی آن بدین تقریب تواند بود که : آنکه به درد سینه مبتلی است ، چون خلط بیرون نیفکند دردش افزون گردد (یا مسلول شود) . بجا حظ در « کتاب الحیوان » ج ۱ . ص ۹۴ این مصراع را آورده است :

« ولا بدّ للمصدور یوما من النفث » .

این تعبیر در شعر و نثر فارسی نیز جای به جای به چشم می خورد ، از آن جمله ظهیرالدین فاریابی گوید :

اگرچه قاصر م از کنه رفعت ، خواهم
 که روزگار کنم بر ثنای تو مقصور
 ولیک دست حوادث چنان گلوگیر است
 که هست دم زدنم جمله نفثة مصدور
 (دیوان ظهیرالدین)

به نقل از تعلیقات « نفثة المصدور » ص ۶۷ .

ص ۳۰ - امرّ علی ...

عبدالقادر البغدادی در « خزانة الادب » ج ۴ . ص ۱۶۹ و ۱۷۰
 وسید علی صدرالدین المذنی ابن احمد نظام الدین الحسینی الحسینی در « انوار الربیع »
 ص ۴۳۸ این بیت را به مجنون بنی عامر نسبت می دهند .
 این ... بیت در « تزیین الاسواق بتفصیل اشواق العشاق » ج ۱ .

ص ۲۰ و « دیوان الصبا به » ج ۱ . ص ۱۶ ، حاشیه « تزین الاسواق »
بی آنکه به نام گوینده آن اشارتی رود آمده است.

نفته المصدور . ص ۳۱۵

صورت مذکور بیت در نفته چنین است :

امر علی الدیار دیار لیلی اقبل ذا الجدار و ذا الجدارا .

ص ۳۰ - فضل ربیع ، فصل ربیع

این مضمون در دیوان هم آمده است :

هزار فصل ربیعش جنبه دار جمال هزار فضل ربیعش خریطه دار میخا

سج . ص ۹

عب . ص ۶

ای ربیع فضل و از تو گشت عالم را شرف

وی ربیع فصل و از تو گشت آدم را نما

سج . ص ۲۳

عب . ص ۳۰

عدل او چون فضل و فضلش چون ربیع

این عطا بخش آن خطا بخشای باد

سج . ص ۱۷۵

هزار فصل ربیعست و صد چو فضل ربیع

هزار مرغ چو من بو تمام او زبید

عب . ص ۶۰۶

ص ۳۰ - پاداشت

« این پساوند اسم مصدر معادل - شن پهلوی و - ش فارسی

است و آن را « - شت » اسم مصدر و اسم مصدر مختوم بدان را « اسم مصدر -

شتی » می توان نامید ...

« معجز پیغمبر مکی تویی به کنش و به منش و به گوشت »

محمد بن مخلد سگری . تاریخ سیستان . ص ۲۱۲

« داشاد ، و دهشت ، و داشن عطا بود . »

لغت فرس اسدی . چاپ پاول هورن . ص ۳۴

به نقل از « اسم مصدر - حاصل مصدر » . ص ۱۸

ص ۳۱ - و بضدها تتیین ...

از ابوالطیب متنبی است و اینک تمام بیت :

وندیمهم و بهم غرفنا فضله و بضدها تتیین الاشياء

دیوان متنبی . طبع مصر . ۱۳۵۵ قمری . ص ۲۲

به نقل از « معارف بهاء ولد » . ج ۲ - ص ۲۶۹

ص ۳۳ - اویس

« اویس مردی بود که از اهل یمن به پیغمبر ایمان آورده بود و در

روزگار پیغمبر بود و مادرش زنده بود و او نیز ایمان آورده بود و به زمین یمن

بودند به دیهی که آن را قرن خوانند ... بشارت داد عمر را (پیغمبر) که تو

او را بینی و چون او را بینی از من سلام برسان . »

شرح تعرف . چاپ هند . ص ۴۷

« در اخبار غریب آمده است که فردا خواجه انبیا علیه الصلوة والسلام

در بهشت از کوشک خود بیرون آید ، چنان که کسی مر کسی را طلبد ، خطاب

آید که : کرامی طلبی ؟ گوید : اویس را . ندا آید که : رنج مبر ، که چنان که

در دنیا او را ندیدی ، اینجا نیز نبینی . گوید : الهی ، کجاست ؟ فرمان رسد که

« فی مقعد صدق » . گوید که : مرا بیند ؟ فرمان رسد که « کسی که ما را بیند ،

تورا چرا بیند » .

تذکرة الاولیا . چاپ تهران . ص ۱۴ - چاپ دکتر استعلامی . ص ۱۹

ص ۳۴ - رشیدالدین محمود الطیب

شاید مراد همان رشیدالدین است که خاقانی در باب او می گوید :

نظام دولت بهرامیان رشیدالدین فلک تویی و زمین ما و ذره نامه ما
به نامه خواستم ابرام داد عظم گفت که ذره سوی فلک می فرستی اینت خطا

سج - ص ۸۱۲

عب . ص ۵۶۵

ص ۳۷ - شرف الدین الهروی

خاقانی وی را در تحفة العراقین ستوده است :

تا حضرتش از هری سفر کرد در باد هری سموم اثر کرد
گر سوی هری عنان گراید از خاک هری جنان برآید ...

تخفه . ص ۲۲۳

این شرف الدین محمد بن المطهر بن یعلی بن عوض بن محمد الفاطمی ،
ابوالفتح العلوی الهروی از بزرگانی است که رافعی در التدوین از او یاد کرده
است .

تعلیقات دیوان قواسی رازی . ص ۲۰۷

نامه های شماره ۲۱ و ۳۲ نیز به همین شرف الدین محمد علوی الهروی
نوشته شده است .

ص ۳۸ - سقى الله تلك الايام ...

ناظر به آیه ۱۳۴ از سوره آل عمران (۳) است و معادل این مصراع :
« این دولت و ملک می رود دست به دست » .

مجله ینما . سال ۱ . شماره ۴ . « امثال عربی و معادل
آنها در فارسی » .

ص ۳۹ - شمس الدین ...

آیا این شمس الدین همانست که رئیس ارجیش بوده است و خاقانی

وقتی به پیشگاه او رفته و نعمت بسیار یافته ؟
 دی فرد و خفته بخت سوی ارمن آمدم
 امروز جفت نعمت بسیار می‌روم
 یعنی ز صبح صادق انعام شمس دین
 از شرم سرخ روی شفق وار می‌روم
 غب . ص ۶۰۲ سج - ص ۸۹۸

ص ۳۹ - ابن بجده

« وقد بجد بالمكان ببجد به بجودا وهو باجد . ومنه قيل : انا ابن
 بجدتها ای عالم بها . اصله منها . وحكى الفراء :
 انا عالم ببجدة امرك و ببجد امرك .
 تهذيب الالفاظ . ابن السكيت . ص ۴۴۷
 « انا ابن بجدتها . منم فرزند علم این خاك . یعنی در این باب استاد و
 دانا و همه کاره ام . »
 حاشیه ترجمه کلیله و دمنه . ص ۴۰۴

ص ۳۹ - اصمعی

« ابوسعید عبدالملک باهلی ابن قریب بن عبدالملک بن علی بن اصمعی
 بصری بغدادی نحوی لغوی ... از اکابر ادبای عرب که در شعر و فنون ادب
 ونحو و لغت و اخبار و نوادر اتقن و احفظ و اعلم و اقدم و حافظ دوازده یا
 شانزده هزار ارجوزه بوده ... ولادت اصمعی در ۱۲۲ (یا ۱۲۳) در بصره
 بوده ... ظاهرا در سنین ۲۱۴ تا ۲۲۱ هـ قری در مرو یا بصره در حدود نود و
 چند سالگی در گذشته است . »

ص ۳۹ - ابن درید

« ابن درید ، محمد بن حسن یا حسین بن درید بن عتاهیه بن خثیم بصری الولاده از دی القبیله ابوبکر الکنیه ابن الدرید الشهرة . . . از اکابر و مشاهیر ادبای شعرا و شعرای ادبا که نحوی لغوی شاعر ماهر کثیر الحفظ . . . بوده . . . و با ابن میکال اسماعیل بن عبدالله بن محمد بن میکال که از طرف خلیفه وقت عباسی حکومت نواحی فارس را داشته ارتباط یافته و به مصاحبت او به فارس رفته و کتاب جهمرة اللغة را که از اقدم و اصح کتب لغت عرب می باشد برای او تألیف داده . . . مقصوره ابن درید معروف و در حدود دویست و شصت بیت می باشد . . . وفات ابن درید روز چهارشنبه هیجدهم شعبان یا رمضان سال ۳۲۱ یا ۳۲۲ هجرت در بغداد بوده است .

ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۳۳۸

ولادت ابن درید در ۲۲۳ در عهد خلافت المعتصم بالله بوده است .

مقامه نویسی در ادبیات فارسی . ص ۴۴

ص ۳۹ - ابن نباته

یاد دو ابن نباته که محتمل است مورد اشاره خاقانی بوده باشد در ریحانة الادب آمده است :

« عبدالرحیم بن محمد بن اسمعیل یا محمد بن نباته فارقی حدائق خطیب حلب و به مناسبت بعضی از ادوار زندگانی خود به خطیب مصری هم ملقب و کنیه اش ابویحیی و شهرتش ابن نباته از ائمه علوم ادبیه و صاحب خطب معروفه در ادبیات می باشد . . . از آن رو که مخدوش سیف الدوله . . . حرصی قوی به جهاد داشته و به فتوحات بسیاری موفق بوده اکثر خطبه های او راجع به تحریض

مردم به جهاد و نصرت و یاری سیف الدوله بوده است ... وی در سال ۳۷۴ یا ۳۹۴ هجرت در موطن خود شهر میافارقین از بلاد دیار بکر در سی و نه یا پنجاه سالگی درگذشت .

ریحانة الادب . ج . ص ۱۷۹

« ابن نباته . عبدالعزیز بن عمر بن محمد بن احمد بن نباته از مشاهیر شعرای عرب اوائل قرن پنجم هجرت می باشد که اشعارش فصیح و دقیق المعنی بوده و قصائد بسیاری در مدح ملوک و اکابر وقت سروده است و بالخصوص سیف الدوله حمدانی و عضدالدوله دیلمی و ابن العمید و وزیر مهلبی را بسیار ستوده ... و در ۴۰۵ هجرت و در هفتاد و هشت سالگی در بغداد درگذشت . »

ریحانة الادب . ج ۶ . ص ۱۸۰

ص ۳۹ - صابی

ابراهیم بن هلال بن ابراهیم بن هرون یا زهرون ابو اسحق ... بغدادی المنشاء و المدفن از اکابر ادبا و ارباب فضل و کمال عهد دیلمه و خلفای عباسیه که در فنون شعر و ادب و لغات عرب و کتابت و انشاء و ترسل و بلاغت مهارتی بی نهایت داشته ... در بغداد از طرف خلیفه عباسی و سلطان عزالدوله بختیار بن معزالدوله بن بویه دیلمی کاتب انشاء و منشی رسائل بوده و در آن اثنا مکاتباتی از وی نسبت به عضدالدوله صادر گردید که سبب رنج خاطر و کینه و عداوت قلبی وی گردیده تا آنکه عزالدوله در سال ۳۶۷ هجرت مقتول و مسخر عضدالدوله گردیده و امر به حبس او صادر و تصمیم داد که لگدکوب پای پیلانش نماید تا در سال ۳۷۱ به شفاعت بعض از خیرخواهان از آن تصمیم منصرف گردید به شرط آنکه صابی تاریخ دولت دیلمه را بنگارد ... صابی

در زندان تاریخ آن دولت را به جهة انتساب تاج الملة که یکی از القاب عضدالدوله است به تاریخ تاجی شهرت داد ...

وفات صابی در روز دوشنبه یا پنجشنبه دوازدهم شوال ۳۸۴ هجرت در بغداد واقع شده ...

ریحانة الادب . ج ۲ . ص ۱۱۲

در باب کتاب تاجی نیز به مقاله س . م . خان ترجمه آقای احمد آرام مراجعه شود .

راهنمای کتاب . سال ۱۱ . شماره های ۲۰۲ و ۲۰۱

ص ۴۰ . فضفاض

فضفاضه . زره که همه تن را پوشاند .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۴۲۱

درع فضفاضة و فضفاض . زره فراخ .

منتهی الارب

ص ۴۱ . عتابی

نوعی پارچه (تافته) موجدار و مخطط و با الوان مختلف ، خارا .

ضح . محله ای در بغداد به نام « عتابیه » منسوب به یکی از افراد بنی امیه « عتاب » به وجود آمد . درین محله پارچه های موجدار و مخطط می یافتند به نام همان محله (عتابیه) و سپس « عتابی » بدان پارچه ها اطلاق شد .
(دزی : ۲ : ۹۳)

فرهنگ معین

« ... نوعی از پارچه گویا مخطط راه راه با الوان مختلف .

— شاید الیجه مانند چیزی .

گر به دیباهای رنگین آدمی گردد کسی

پس در اطلس چیست گرگ و در عتایی سوسمار

(عبدالرزاق اصفهانی)

ابلهی صد عتایی خارا گر بپوشد خری است عتایی

(سعدی ۲۳۰)

... برهان قاطع در عنوان « خارا » صریحا گوید که عتایی جامه*

خارا یعنی ابریشمین مخطوط بوده است .

— در نهایت الادب ج ۹ ص ۳۲۷ - ۳۲۸ از قول ابوالفرج بیفاء در

یکی از منشآت خود وصف خری عتایی را می کند که صاحب یمن به عزالدوله

بختیار هدیه فرستاده بوده ، ولی نامی از عتایی درین رساله نبرده یعنی در آن وقت

گویا هنوز اسمی برای آن عربها نمی دانسته اند .

منسوب الی العتّا بیسن وهی احدی محال بغداد (ابن خلکان ۲ : ۹۹)

به نقل از یادداشتهای قزوینی . ج ۶ . ص ۲ - ۳۱

ص ۴۰ - دیبقی

پارچه ای است از نوع حریر نازک که در مصر می بافته اند ، منسوب

به شهر مذکور . لطافت آن تا اندازه ای بوده که از صد ذراع آن یک عمامه

می بافته اند و بر آن از طلا نقشها ترتیب می داده اند و یک عمامه آن به استثنای

قیمت نخ و حریر پانصد دینار بها داشته .

فرهنگ معین

ص ۴۰ - عتاب ورقا

« ابوورقاء عتاب ورقاء یربوعی رباحی از امراء دلیر و از اجواد بنام

و حلما مشهور قرن اول هجری است. ابن عبدربه در عقد الفرید و ابن قتیبه در عیون الاخبار می آورند که: ... و اجواد اهل الکوفه ثلاثة فی عصرهم عتاب بن و رقاء الریاحی و عکرمه بن ربیع و اسماء خارجة الفزاری. (ج ۱. ص ۱۹۴) و هم ابن عبدربه در ضمن ایراد داستان مفصلی مشتمل بر مکالمه و مخاطبه ای که میان فرزددق شاعر شهر و سلیمان بن عبدالملک اموی روی داده است از قول فرزددق چنین می گوید که: «... و اما احلم العرب فعتاب بن و رقاء الریاحی...» (ج ۲. ص ۱۹۳). عتاب در جنگهای دوره اموی در عراق و خراسان و مخصوصاً در جنگهای خوارج وقایع مشهوری از خود به یادگار گذاشته است. و بالاخره هم در یکی از همین وقایع که به فرمان حجاج بن یوسف با شیب بن یزید خارجی جنگ می کرد به سال ۷۷ هجری به دست شیب به قتل رسید. ... برای اطلاع تفصیلی از حال او رجوع فرمایید به این اثر و طبری وقایع سنوات ۷۰-۷۷ و تاریخ الاسلام ذهی ج ۳۰ سال ۷۷ و اعلام زرکلی و اشتقاق ابن درید و مخصوصاً به کامل مبرد ج ۳. پسر او خالد بن عتاب نیز از امرای بنام و صاحب وقایع مشهوری در خراسان می باشد.

یغما. سال ۱۶. ص ۳۱۴. مقاله

آقای دکتر مهدوی داسغانی

خاقانی در دیوان هم به عتاب اشارتی کرده است:

زهی تمیمه حسان ثابت و اعشی زهی یتیمه سحبان وائل و عتاب

سج. ص ۵۶

عب. ص ۵۷

ص ۴۱. والفجر دلیل...

اشاره به آیات: «الفجر ولیال عشر» آیه ۱ از سوره الفجر، و

«الشمس وضحها» آیه ۱ از سوره شمس است.

رك. تحفة المراقین. ص ۸۰ و ۳۸۹

ص ۴۱ - شمس را برهنگی ...

در دیوان آمده است :

گاه از همه برهنه تر آید چو آفتاب پوشد برهنگان را چون آفتاب لام

ع. ب. ص ۳۰۴ سج. ص ۳۰۱

چو درویشی به درویشان نظر به کن که قرص خور

به عریانان دهد زربفت چون بینند عریانش

ع. ب. ص ۲۱۸ سج. ص ۳۰۱

چو خورشید و چو ایمان شو که ویرانها کنی روشن

برهنه خلمها می بخش اگر خورشید و ایمان

چو درویشی به درویشان نظر به کن که قرص خور

به عوری کرد عوران را فنک پوش زمستانی

ع. ب. ص ۴۲۴ سج. ص ۴۱۳

ص ۴۱ - واحزنا

در متن بی نقطه است و « واحزبا » خوانده می شود که به نظر مرحوم

سید محمد فرزانه وجهی داشت ، ولی خاقانی این ترکیب را در دو جای دیوان آورده است :

بر دست خاکیان خپه گشت آن فرشته خلق

ای کاینات واحزنا از جفای خاک

ع. ب. ص ۲۴۳ سج. ص ۲۳۸

واحزنا گفته ام به شاهد حربا زین گله حربه جفای صفاهان

ع. ب. ص ۳۶۱ سج. ص ۳۵۷

ص ۴۱ - نیلوفر به کدام نیل و فر ...

در همین مضمون است :

سردار تاجداران هست آفتاب و دریا

نیلوفر م که بی او نیل و فری ندارم

سج . ص ۲۸۰

عب . ص ۲۷۳

ص ۴۱ - نیراعظم هم خانه مسیح مریم

« و آن آن بود که هر ادوس ملک جهودان قصد کشتن عیسی کرد .

وی را در خانه ای کرد و داری بزدند و خلق حاضر آمدند . طیطانوس قتال

در خانه شد تا عیسی را علیه السلام بیرون آرد . خدای تعالی جبریل را علیه السلام

بفرستاد تا عیسی را علیه السلام از آن زندان برگرفت و به روزن خانه بیرون

برد و به آسمان چهارم برد ... »

قصص قرآن مجید . ص ۴۶

« ... و مهتر عیسی علیه السلام به آسمان چهارم به فرمان خدای تعالی

به عبادت مشغول گشت . »

طبقات ناصری . چاپ دوم . ج ۱ . ص ۵۵ :

و نیز رك . تاریخ بلعی . ص ۷۸۰ - تفسیر

طبری . ج ۱ . ص ۲۲۴ - قصص الانبیا . ص ۳۸۲ -

تفسیر ابوالفتح . ج ۲ . ص ۳۷۱ - تفسیر سورة

یوسف (جامع الستین للطائف البساتین) . ص ۶۵۵

« فلکها هشت گوی اند یکت بر دیگر پیچیده همچون پیچیدن تویهای

پیاز ... و هر کره ای را مقداری است از سبزی ... و چهارم آن آفتاب است . »

التفهیم . ص ۴۶

که جهان را به نفعش امید است

چارمین چرخ بر خورشید است

هنرنامه یمینی . ص ۷۰۴

در دیوان خاقانی آمده است :

عیسیم منظر من بام چهارم فلک است

که به هشتم در رضوان شدم نگذارند

سج . ص ۱۵۳

عب . ص ۱۴۸

نه خورشید همخانه عیسی آمد چه مغنی که معلول میزان نماید

سج . ص ۱۳۰

عب . ص ۱۲۸

چه راحت مرغ عیسی را ز عیسی

که همسایه است با خورشید عنبرا

سج . ص ۲۴

عب . ص ۲۰

در تحفة العراقین نیز اشاره به این نکته دارد :

خاکش ز چهارم آسمان به ذاتش زمسیح جاودان به .

ص ۱۴۴

چون احمد و جبریل همدم چون عیسی و آفتاب با هم .

ص ۲۴۱

ص ۴۳ - عین الدین

باید مراد ازین عین الدین نایب دار الخلافه باشد که خاقانی در دیوان

بدو اشاره می کند :

خجسته نایب دار الخلافه عین الدین

که از شمایلش آبستن است باد شمال

سج . ص ۸۹۷

ص ۴۳ - هفت ولایت ممالک اجساد

هفت اندام . به حسب ظاهر اول سر، دوم سینه، سوم پشت، چهارم

و پنجم هردو دست، ششم و هفتم هردو پا . به حسب باطن دماغ و دل و جگر

و سپرز و زهره و معده . و بعضی به جای معده گرده نوشته اند . (از لطایف).

و موافق تفسیر حسینی : چشم و گوش و زبان و بطن و فرج و دست و پا و نام رگی است و آن را به همین سبب هفت اندام گویند که به فصد آن خون سر و سینه و پشت و دست و پا خارج می شود .

غیاث اللغات

تو هفت کشور بگرفته و مخالف تو

ز هفت چرخ شده مبتلا به هفت اندام

سمعود سعد سلمان . (یادداشت علامه دهخدا)

به نقل از « تحلیل هفت پیکر » . ص ۸۴

در دیوان هم اشاره می کند :

این نامه هفت عضو مرا هفت هیکل است

کایمن کند ز هول سباع و شر هوام

سج . ص ۳۰۴

عب . ص ۳۰۷

ص ۴۳ - چهار رئیس جسمانی

ظاهرا اشاره به اعضاء رئیسه است که چهار است :

دماغ ، قلب ، کبد و دویضه .

ترجمه مفاتیح العلوم . ص ۱۷۱

« رای به چهار اسطقس یا چهار عنصر که به نظر قدما جهان از آنها

متشکل شده است تاریخی طولانی دارد . در میان هندوان و ایرانیان (بوند هشن

بند ۳۰ فقره یک - و ید یو داد . فرگرد چهار . بند ۱۸۷) این عقیده رواج

داشت . در یونان اول کسی که چهار عنصر یعنی آتش و هوا (یا باد) و آب و

خاک (یا زمین) را مجتمعا در نظر گرفته و آنها را اصل ترکیب موالید (معادن و

نباتات و حیوانات) دانسته امپدوکلس (انباذقلس - انبذکلس) است ...

در بسیاری از کتب نویسندگان به مسامحه طبایع (یا مفردات طبایع یا

طبایع مفردات یا چهار طبایع یا طبایع اربعه یا طبایع چهارگانه یا چهار طبع یا چهار

طبیعت) را که حرارت و برودت و رطوبت و بیوست (گرمی و سردی و تری و خشکی) باشد معادل و مترادف با چهار عنصر آورده اند و احياناً میان آراء طبیعون (فیزیولوگ ها) با آراء طبایعیان (یا اصحاب طبایع یا اهل طبایع یا طبایعیان) خلط کرده اند ...

در بعضی از موارد نیز به مسامحه اخلاط یعنی خون و بلفم و صفرا و سودا به چهار طبع یا طبایع چهارگانه تعبیر شده است .

قراضة طبیعیات . ص ۱۶۴-۱۵۷

در دیوان می گوید :

مباد کز پی خشنودی چهار رئیس

دو پادشاه را در ملک دل بیازارم

ع . ب . ۲۹۴ سج . ص ۲۸۶

ص ۴۳ - سه پادشاه روحانی

سه موالید : معدن ، نبات ، حیوان .

معدنی ، زاده نخستین است از طبایع فزون به ترین است

دومین زاده طباع گیاست که به ما یادگار روح نماست

جانور باز بجه سوم است که در انواع او قیاس گم است

هنرنامه یمینی . ص ۷۱۲ - ونیز رك . انسان کامل . ص ۱۹

ص ۴۳ - دو مرده چشم آفرینش

ظاهرا اشاره به عقل و نفس است . قس

مباد کز پی خشنودی چهار رئیس

دو پادشاه را در ملک دل بیازارم

ع . ب . ۲۹۴ سج . ص ۲۸۶

ص ۴۳ - اوّل ما خلق الله ...

«وقال النبي صلعم : اوّل ما خلق الله تعالى العقل . بدان که چنانکه
مبداء عالم ارواح روح پاك محمدی آمد بدان شرح که در فصل سابق رفت
مبداء عالم ملکوت عقل کل آمد، و ملکوت باطن جهان ، ظاهر جهان را ملک
خوانند و باطن جهان را ملکوت .»

مرصاد العباد . ص ۲۶

نی که اوّل دست یزدان مجید از دو عالم پیشتر عقل آفرید

احادیث مشهوری . ص ۲۰۲

ص ۴۳ - دو نشاء

دو نشاء ظاهر را اشاره به دو فرع ماده و هیولی است . قس :

به چار نفس و سه روح و دو محسن و یک فطرت

به یک رقیب و دو فرع و سه نوع و چار اسباب

سج . ص ۵۲

عب . ص ۵۳

ص ۴۳ - چهار علت

چهار علت ظاهر را اشاره به علل اربعه است : فاعلی ، غایی ، مادی ،

صوری .

ص ۴۳ - پنج مدرک

نشاط من همه زی آشیان نه فلکست

اگر چه در قفس پنج حس گرفتارم

سج . ص ۲۸۵

عب . ص ۲۹۳

ص ۴۳ - شش روز خلقت

«این آنست که خدای عزّ وجلّ همی گوید که : من این آسمانها و زمین

و آنچه اندر میان آن است به شش روز آفریدم.»

تفسیر طبری . ج ۷ . ص ۱۷۴۸

«ان ربکم الله الذی خلق السموات والارض فی ستة ايام». می گوید :
خداوند شما اوست که هفت آسمان و هفت زمین و هر چه در آن به شش روز
بیافرید .»

کشف الامرار . ج ۲ . ص ۱۲۹ و ج ۴ . ص ۲۵۶

«مجاهد گفت : آن شش روز ، اولش یکشنبه بود تا پنجشنبه . چون
آدینه بود خدای تعالی خلق آسمان و زمین را جمع کرده بود لذلك سمی جمعه .
و آنکه به شش روز آفرید با آنکه توانست به یک لحظه بیافرید .»

تفسیر ابو الفتوح . ج ۴ . ص ۳۸۷ و ج ۵ . ص ۲۹۰ -

و نیز رك . تمهیدات . ص ۷ و ۲۰۶

در دیوان می گوید :

حاصل شش روز کون چون تویی از هفت چرخ

بر تو سزد تا ابد ملک جهان ختم

سج . ص ۲۶۳

عب . ص ۲۶۷

ص ۴۳ - هفت مشکاة سماوی

هفت اختر . سبعة سیاره که در نظر قدما قراست و عطارد و زهره

و شمس و مریخ و مشتری و زحل .

وین هفت گوهران گدازان را

سقراط باز بست به هفت اختر

(ناصر خسرو . دیوان . ص ۱۴۶)

برهان قاطع

هفت والی است این ولایت را

گشته بر کام خویش کامروا

برتر از جمله پیر کیوان است
 فلک هشتمین به فرمان است ...
 بر ششم چرخ جای برجیس است
 همه را بعد او به تلبیس است ...
 پنجمین چرخ بهر بهرام است
 که همیشه کشیده صمصام است ...
 چارمین چرخ بهر خورشید است
 که جهان را به نفعش امید است ...
 بر سوم چرخ زهره دارد جای
 آنکه بر بطن زنست و چنگک سرای ...
 بر دوم چرخ پادشا تیر است
 که دبیری به رای و تدبیر است ...
 بر نخستین فلک ملک ماه است
 که چو خورشید بر فلک شاه است :
 هنرنامه یمینی . ص ۶ - ۷۰۴
 ونیز رك . تحلیل هفت پیکر . ص ۹۶

ص ۴۴ - العجلة من ...

صورتی دیگر از این روایت است : التانی من الله والعجلة من -
 الشیطان .

احیاء العلوم . ج ۳ . ص ۲۵ ، ۱۲۷ - جامع صغیر . ج ۱ . ص ۱۳۳
 الاناة من الله تعالى والعجلة من الشیطان .

جامع صغیر . ج ۱ . ص ۱۳۲ - کنوز الحقائق . ص ۴۶
 به نقل از « احادیث مشنوی . ص ۹۵ و ۱۴۵
 ونیز رك . امثال وحکم . ج ۱ . ص ۲۳۷ و ۲۵۸ - تحلیل
 اشعار ناصر خسرو . ص ۶۵

ص ۴۴ - عهد گویان ذریت آدم

«... چون خدای تعالی آدم را بیافرید میان مکه و طایف خواست که عهد بروی گیرد، وی را گفت: یا آدم، ترا کی آفرید؟ گفت: «انت یا رب»... آنکه خدای تعالی به کمال قدرت بی کیفیت فرزندان آدم را از پشت آدم بیرون گرفت... و عهد بریشان گرفت.»

قصص قرآن مجید . ص ۸۵ - ۸۴

ص ۴۵ - انفلاق بحر و انشقاق بدر بر دست دو مرسل...

«موسی کلیم را انفلاق بحر بود، مصطفی حبیب را انشقاق قمر بود.»

کشف الاسرار . ج ۹ . ص ۳۹۸

انفلاق بحر . و آن آن بود که چون بنی اسرائیل در جفاهای فرعون و قبطیان در ماندند امر آمد از خدای تعالی موسی را که بنی اسرائیل را ببر از مصر به سوی دریا... موسی علیه السلام با قوم بیرون رفت از مصر... جبریل آمد علیه السلام و امر آورد موسی را علیه السلام از خدای تعالی که بنی اسرائیل را بگو که به دریا بگذرند به سلامت . موسی علیه السلام ایشان را بگفت . ایشان مردمانی بودند بد خو و واشگونه . گفتند که ما ترسیم که هلاک شویم... جبریل علیه السلام امر آورد موسی را که : «اضرب بعصاك البحر»... موسی... عصا بر گرفت و بر دریا زد و گفت : یا بحر انفلق...

قصص قرآن مجید - و نیز قصص الانبیا . ص ۱۹۳

اشاره است به آیه «اقتربت الساعة و انشق القمر» . (سوره ۵۴ -

القمر - آیه ۱) .

«پس ایشان همه گرد آمدند بر پیغامبر علیه السلام و گفتند که... ما را حجتی بنیایی که ما در آن بینیم آنکه دانیم که تو پیغامبری . پس پیغامبر علیه السلام

گفت که چه خواهید ؟ گفت که آن خواهیم که این ماه که بر آسمان است به دو نیمه شود ، یک نیمه به مشرق فرو شود و یک نیمه به مغرب ...
 پس پیامبر علیه السلام به شب چهاردهم که ماه تمام تر باشد از خدای عزّ و جلّ اندر خواست تا ماه را فرمان داد و به دو نیمه گشت ، و یک نیمه به مشرق فرو شد و یک نیمه به مغرب .»

تفسیر طبری . ج ۷ . ص ۱۷۸۰

«خبر درست است از عبدالله بن مسعود گفت : اهل مکه از رسول خدا درخواستند تا ایشان را آیتی نماید، یعنی بر صدق نبوت خویش . گفتند : خواهیم که ماه آسمان به دو نیم شود. رسول خدا دعا کرد و ماه به دو نیم گشت .»
 کشف الاسرار. ج ۹ . ص ۲۸۶ - و نیز . تفسیر ابوالفتوح .
 ج ۹ . ص ۲۷۱

ص ۴۵ - محاسب بیست در پنجاه اعنی کاف و نون

در دیوان می گوید :

گویی به رغم جان فلک دست کاف و نون

گردونی از دو قطب در آویخت استوار

سج . ص ۱۷۶

ص ۴۵ - گذشتن عبد الله ... بر بنت نوفل ...

«دیگران که مر ورقه بن نوفل را به یمن خواهری بود که هیچ کس نبود دانایتر از وی به نجوم اندر . و وی به نجوم اندر یافته بود که یکی پیامبری از عرب بیرون آید همه جهان از مشرق تا به مغرب دین وی گیرند و دین وی تا رستخیز بردارد . و آن پیامبر هنوز به پشت پلر اندرست . و علامت آنکس آن است که میان ابروی وی نوری باشد تابان که همی تابد . خواهر ورقه یک

خروار دینار برداشت و از یمن برفت و هشت ماه بر درمکه بنشست بر راه گذر خلق و به مردمان همی نگریست تا یک روز عبد الله بیرون آمد و آن نور همی تافت از میان دو ابروی او و هیچ خلق ندانستند کان چیست مگر این زن. پس این زن چون وی را بدید زود برفت و دامن او بگرفت و گفت تو کیستی و پسر کیستی ؟ گفت : مرا نام عبد الله است و من پسر عبد المطلب بن عبد مناف ام . این زن گفت او را ، من از یمن آمدم با خرواری دینار تا ترا دهم باید که مرا به زنی کنی . عبد الله گفت : سپاس دارم . زن گفت : هم اکنون خواهم . عبد الله گفت : هم اکنون نه بدین کار آمدم . یک ساعت باش تا به خانه روم و بدین کار باز آیم .

و عبد الله بن عبد المطلب به خانه شد و شهوت بر وی بجنبید و با ایمنه گرد آمد، و پیامبر به شکم مادر اندر آمد، و عبد الله را از آن کار شتاب داشت . چون با نزدیک خواهر ورقه رسید آن علامت از پیشانی وی رفته بود. خواهر ورقه گفت : چیزی از تو پرسم راست بگوی ، از نزدیک من برقی با زن گرد آمدی ؟ گفت : آمدم . زن گفت : آنچه من خواستم اکنون رفت و مرا به تو هیچ حاجت نیست و نه به هیچ مرا به جهان اندر ... »

تفسیر طبری . ج ۴ . ص ۱۰۶۷ به بعد - وج ۹ . ص ۱۷۸۱

و قصص قرآن مجید . ص ۴۱۳

ص ۴۵ - مررت و فی وجهک ...

روایت دیگر چنین است : « قالت مررت و بین عینیک غرة مثل غرة الفرس و رجعت و لیس فی وجهک . »
تفصیل را به طبقات ابن سعد ذیل عنوان : « ذکر المرأة التي عرضت

نفسها علی عبد الله بن عبد المطلب «مراجعة شود .

طبقات الکبیر . ج ۱ . ص ۵۷ و ۵۹

ص ۴۵ - یاسج

در دیوان آمده است :

پاسخ او به یاسجی باز دهی که از ظفر

ناصر رایت حق ، ناسخ آیت شری

عب . ص ۴۴۰ سج . ص ۴۳۱

ترکان غمزه او چون درکشند یاسج

در هردلی که جویی پیکان تازه بینی

عب . ص ۴۴۰ سج . ص ۴۳۲

هر زمان یاسج زنان صیّاد وار آبی از بازو کان آویخته

عب . ص ۴۸۹ سج . ص ۴۷۶

ص ۴۵ - هندوانه

دراصل در زبان فارسی صفت ... است به معنی هندی یا به عبارت

اصح به معنی هندویی یعنی چیزی یا کسی که منسوب به هندویان باشد از عالم

شاهانه (انعام یا مرحمت شاهانه) ، و دیوانه (منسوب به دیو یعنی کسی که دیو

در او حلول کرده است ، مانند مجنون عربی یعنی جن زده) .

یادداشت‌های قزوینی . ج ۷ . ص ۳۰۴

ص ۴۶ - معزم

به ضم میم و فتح عین بی نقطه و زاء نقطه دار مشدّد مکسور به وزن

محدث و موزّن ... به معنی راقی و افسونگر و عزائم خوان مأخوذ از عزمه

به معنی اوراد مخصوص ورقیه و افسون که در کتب معتبر لغت عربی مثل

قاموس و تاج العروس و در عبارات فصحا استعمال شده است ...

منوچهری گوید :

چو هنگام عزائم زی معزم به تکت خیزند ثعبانان ریمن

به نقل از مقدمه کنوز المعزمین . ص ۴

خاقانی در دیوان می گوید :

ماری به کف مرا دو زبان چیست آن قلم

دستم معزّی شده کافسون مار کرد

سج . ص ۱۵۱

عب . ص ۱۵۵

ص ۴۶ - پای دام

دای که از بند و ریمان سازند و دست و پای حیوان در آن بسته شود.
در ملحقات صراح آمده است : « دای که به اطراف آن سیخها بندند و سر
دیگر به زمین فرو برند » . مجازا هر نوع حیل و نیرنگی که از برای گرفتاری
جسمی و روحی کسی تعبیه کنند ...

در حدیقه سنایی (چاپ مدرّس رضوی . ص ۱۱۰ و ۲۵۷ به ترتیب)

آمده است :

دست بازیست قالت تو هنوز پای دامیست حالت تو هنوز

خضم را روز چند مهلت داد لاجرم خصم پای دام نهاد .

به نقل از حواشی « ترجمه کلیل و دمنه » . ص ۱۸۵

درویس و رامین آمده است (۹۷/۴۲) :

که من ننیوشم این گفتار خامت نیایم هرگز اندر پای دامت

و مختاری غزنوی (دیوان ، چاپ همایی ۷۴) :

از بخل چون نیاز همی دست موزه ساخت

طبع تو هر دو را به سخا پای دام کرد .

ایضا . ص ۲۷۶

در دیوان آمده است :

گفتم به پایگاه ملایک توان رسید

گفتا توان اگر نشود دیو پای دام

عب . ص ۳۰۵ سج . ص ۳۰۲

دولت تیز ، مرغ تیز پر است عدل شه پای دام او زبید

عب . ص ۵۳۵ سج . ص ۴۸۷

ص ۴۷ - شیب

به حرکت معروف رشته تازیانه بود . منجیک گوید :

به گاه شانه برو بر تذرو خایه نهد

به گاه شیب بدرد کنند رستم زال

لغت فرس . چاپ مرحوم اقبال : ص ۲۶

و نیز . لغت فرس . چاپ آقای دبیرسیاقی . ص ۹ -

صحاح الفرس . ص ۲۹ - فرخنامه . ص ۳۱۲

خاقانی در دیوان می گوید :

از شیب تازیانه او عرش را هراس

وز شیشه نکاور او چرخ را صدا

عب . ص ۱۷ سج . ص ۵

مرا شهنشه وحدت ز داغگاه خرد

به شیب مفرعه دعوت همی کند که بیا

عب . ص ۴ سج . ص ۷

شیب سر تازیانه ش از قدر حبل الله شه طغان بینم

سج . ص ۲۶۸

عب . ص ۲۸۶

ص ۴۷ = آبنوس شب و روز

این ترکیب در صفحات ۶۴ و ۸۸ نیز آمده است ، و در دیوان :

این آبنوس و عاج شب و روز ، روز و شب

چون عاج و آبنوس شکافد دل کرام

سج . ص ۳۰۱

ص ۴۷ = دلدل

«... و از استران دلدل بود که مقوقس فرستاده بود .»

مجلد التواریخ و القصص . ص ۲۶۴

و نیز . تاریخ یعقوبی . ج ۱ . ص ۴۵۷

در دیوان می گوید :

چند از دل و دل که در دو عالم یک دلدل دل روان ندیدم

سج . ص ۵۰۹

ص ۴۷ = یمن الخیل ...

«خجستگی اسبان در اشقری اوست .»

ترك الاطناب . ص ۱۱۰

«خجستگی اسب در اشقر بود ، و «اشقر» اسب سرخ موی بود .»

شرح شهاب الاخبار . ص ۷۱

«چنانکه می فرماید : یمن الخیل فی شقرها ، یعنی مبارکی در اسب

بورست .»

آداب الحرب و الشجاعة . ص ۱۹۲

ص ۴۸ - ولید بن یزید

«چنین گفتند که ولید بن یزید صفت مولع بود به نیبذ خوردن و لهو و سماع پیش از خلافت. چون به خلافت بنشست دست باز نداشت و نیز دین و مذهب زناده پدید آورد و نماز کم کردی و به کار دین استخفاف کردی. و چنین روایت کردند ازو که از هیچ حرام فارغ نبودی از زنان و از خواسته حرام ... دل سپاه و رعیت ازو برمید ... ولید را روز پنج شنبه کشتند دو روز از ماه جمادی الآخره مانده سال برسد و بیست و شش ... و چون بکشتندش چهل و شش ساله بود و کنیت او ابوالعباس بود و یک سال و سه ماه خلیفت بود ...»

ترجمه تاریخ طبری . چاپ عکسی . ص ۴۴۶

و نیز. تجارب السلف. ص ۸۲. تاریخ الخلفاء لمؤلف مجهول

من القرن الحادی عشر . ص ۴۳۳ - روضة الصفا . ج ۳ .

ص ۳۴۷

ص ۴۸ - استبرق

استبرق ، دیباء ستبر .

السامی فی الاسامی . چاپ عکسی . ص ۱۰۷

ص ۴۸ - ادهم مدنر شب

مدنر در متن بی نقطه آمده است .

«مدنر، که نشانها بزرگ دارد .»

السامی . چاپ عکسی . ص ۲۷۵ . ص ۷

«اکنون نامها و رنگهای اسپان بیان کنم : بور خلوقی ... مدنر .»

آداب الحرب والشجاعة . ص ۱۹۰

« اما استادان چنین گفته اند که اسب ... مدنر نخر . »

ایضا . آداب الحرب . ص ۱۹۳

ترکیب ادهم شب در دیوان خاقانی آمده است :

ادهم شب گریخت ساقی کو تا کمند معنبر اندازد

سج . ص ۱۲۳

عب . ص ۱۳۶

قعه نقره خنک روز آمده در جنیتش

ادهم شب فگنده سم کند رو از مشمری

سج . ص ۴۲۲

عب . ص ۴۳۰

ص ۴۸ - قله

قله . آسی که رنگش به زردی مایل باشد .

چون خور بر اسب قله سنجد بش آمدن

از نعل قله قله شیلان شکستنش

فرهنگ معین

ص ۴۸ - سنجد بش

بوش buš . بش ، یال . نک bōš .

فرهنگ پهلوی . ص ۸۵

بش ، (- پش = فش = بشک ، اوستایی barōša)

۱ - یال اسب ، موی گردن اسب . ۲ - کاکل آدمی .

۳ - طره ای که بر سر و دستار و کمر گذارند . ۴ - دامن .

فرهنگ معین

بش buš . گردن . یال اسب (۵ - ۱۲۵) .

واژه نامه بند هشن . ص ۱۱۷

بش būš . گردن . پشت . یال اسب . اوستا barōša . فارسی . بش ،

فش ، و بشك = یال اسب (۹ - ۱۷۱ و ۸ - ۱۲۵) .

ایضا . ص ۱۰۵

«بش» در شاهنامه فردوسی بر حسب فرهنگ ولف شش بار آمده است :

«بش و یال اسپان کران تا کران

بر اندوده از مشك و از زعفران»

چاپ بروخیم . ج ۱ . ص ۲۱۸ بیت ۱۶۰۹

« مسكو . ج ۱ . « ۲۲۲ « ۱۴۳۲

« مهل . ج ۱ . « ۱۷۳ « ۱۶۰۹

«بش و یال بینید و سرو عنان دودیده نهاده به نوک سنان

چاپ بروخیم . ج ۲ . ص ۳۹۸ بیت ۲۹۸

« مسكو . ج ۲ . « ۱۴۴ « ۲۶۶

« مهل . ج ۲ . « ۱۶ « ۲۹۸

«سپاهی که دیدند کوپال اوی سرو مغز پیل و بش و یال اوی

چاپ بروخیم . ج ۵ . ص ۱۴۱۶ . بیت ۲۶۹۹

« مسكو . ج ۵ . « ۳۹۲ « ۲۶۴۱

« مهل . ج ۴ . « ۱۱۷ « ۲۶۹۹

گرفته بش و یال اسپ سیاه ز خون لعل شد خاك آوردگاه

چاپ بروخیم . ج ۶ . ص ۱۷۱۲ . بیت ۳۷۹۲

« مسكو . ج ۶ . « ۳۰۴ « ۱۳۹۱

« مهل . ج ۴ . « ۳۳۹ « ۳۷۸۷

پشوتن همی بود پیش سپاه بریده بش و دم اسپ سیاه

چاپ بروخیم . ج ۶ . ص ۱۷۲۰ . بیت ۳۹۳۴

« مسكو . ج ۶ . « ۳۱۳ « ۱۵۳۵

« مهل . ج ۴ . « ۳۴۵ « ۳۹۲۶

کشان دمّ بر پای و بر یال بش

سیه سم و کف افکن و شیر کش

چاپ بروخیم . ج ۷ . ص ۲۰۹۵ بیت ۳۴۶

« مسکو . ج ۷ . « ۲۸۳ » ۳۴۹

« مهل . ج ۵ . « ۲۶۱ » ۳۴۹

در دیوان ترکیب سنجد بش نیامده است ولی ترکیب « زرده بش »

آمده است :

شمع که در عنان شب زرده بش سیاه بود

از لگد براق جم مرد بقای صبحدم

سج . ص ۴۵۸

ص ۴۸ - صافنات جیاد سلیمان

« الصافنات ، اسبانی را که عادت ایشان آن بود که بر سه قوائم

بایستادندی و یک دست را گوشه سم بر زمین نهادهندی و این علامت عتق و

کرم اسبان باشد . »

« الجیاد ، اسبان نیک رو ، واحدها ، جواد . »

صافنات جیاد در آیه ۳۰ سوره ص (۳۸) آمده است .

تفسیر ابو الفتوح . ج ۸ . ص ۳۴۶

« اذ عرض علیه بالعشی الصافنات الجیاد »

در تفسیر طبری ترجمه آیه بدینسان است : « و چون عرضه شد بر او

به شبانگاه اسبان نیکان . »

ترجمه تفسیر طبری . ج ۶ . ص ۱۵۵۵ - ونیز رك . ص ۱۵۶۲

در تفسیر سورا بادی ترجمه چنین است : « چون عرضه کردند بر وی

شبانگاهان آن ایستادگان نیک آن اسبان . »

تفسیر قرآن کریم . چاپ عکسی . ص ۳۸۰

در کشف الاسرار چنین آمده : « آنکه که عرضه کردند برو بعد از نیم روز آن اسبان تندرست تیز رو . »

کشف الاسرار . ج ۸ . ص ۳۴۳ و ۳۴۸
و در تفسیر ابوالفتوح چنین : چون عرضه کرده شد براو آخر روز اسبان ایستاده نیکو . »

تفسیر ابوالفتوح . ج ۸ . ص ۳۴۴
« حدیث سلیمان اندر حالت اسبان . و این حدیث چنان بود که خدای عزّ و جلّ گفت اندر قصّه سلیمان : اذ عرض علیه بالعشی الصافات الجیاد . چنین گفتند به اخبار تفسیر اندر که سلیمان را هزار اسپ بود تازی بر نشست او را ... »

تاریخ بلعمی . ص ۳۸۹

ص ۴۸ - بهزاد سیاوخشی ...

سیاوخش ...

رخش پر ز خون دل و دیده گشت سوی آخر تازی اسبان گذشت
بیاورد شبرنگ بهزاد را که در باقی روز کین باد را

شاهنامه . چاپ بروخیم . ج ۳ . ص ۶۵۳ . بیت‌های ۲۳۳۴، ۲۳۳۳

« مسکو . ج ۳ . ص ۱۴۱ . « ۲۲۰۵، ۲۲۰۴

« مهل . ج ۲ . ص ۱۹۷ . « ۲۳۳۵، ۲۳۳۴

فرنگیس گفت ...

به بهزاد بنای زین و لگام چنو رام گردد تو بگذار گام
چو آبی برش نیک بنای چهر بیارای و ببسای رویش به مهر
سیاوش چو گشت از جهان ناامید برو تیره شد روی روز سفید
چنین گفت شبرنگ بهزاد را که فرمان مبر زین سپس باد را

همی باش برکوه و در مرغزار چو کیخسرو آید ترا خواستار
 ورا بارگی باش و گیتی بکوب ز دشمن زمین را به نعلت بروب
 شاهنامه . چاپ بروخیم . ج ۳ . ص ۷۲۱ بیتهای ۷۲۰ به بعد
 « مسکو . ج ۳ . ص ۲۰۹ « ۳۱۹۲
 « مهل . ج ۲ . ص ۲۴۷ « ۷۱۶

ص ۴۸ - رخش رستم

هراسپی که رستم کشیدیش پیش
 به پشتش بیفشاردی دست خویش
 ز نیروی او پشت کردی به خم
 نهادی به روی زمین بر شکم
 چنین تا زکابل بیامد زرننگ
 فسیله همی تاخت از رنگ رنگ
 یکی مادیان تیز بگذشت خننگ
 برش چون بر شیر و کوتاه لنگ ...
 یکی کره از پس به بالای او
 سرین و برش هم به پهنای او
 تنش پرنگار از کران تا کران
 چو داغ گل سرخ بر زعفران ...
 بینداخت رستم کیانے کند
 سر ابرش آورد ناگه به بند ...
 بیفشارد ران رستم زور مند
 برو تنگتر کرد خم کند ...

بیازید چنگال گردی به زور
 بیفشارد یکدست بر پشت بور
 نکرد ایچ پشت از فشردن تهی
 تو گفتی ندارد همی آگهی
 به دل گفت کین بر نشست من است

کنون کار کردن به دست من است

شاهنامه. چاپ بروخیم. ج ۱. ص ۲۸۷، بیت‌های ۹۲ به بعد

« « سکو. ج ۲. ص ۵۲ ، « ۵۶ »

« « سهل. ج ۱. ص ۲۲۴ ، « ۹۳ »

ص ۴۸ - مرکوب عصا نام جذیمه ابرش

«... همه ملوک عرب عراق و حجاز و بحرین اورا فرمان بردار بدند...
 و از ملوک به تدبیر بیشتر بود... مردی بود از ملوک عرب نام او عمرو بن ظرب
 بن حسان... سپاه گرد کرد و به حرب جذیمه آمد. جذیمه پیش رفت و حرب
 کرد و عمرو را بشکست و بکشت... عمرو بن ظرب را دختری بود با عقل
 و خرد نام او نایله و به لقب او را زبا گفتندی... خزینه بگشاد و خواسته
 بیرون کرد و سپاه را داد... تا به حرب جذیمه روند... و رسولی سوی جذیمه
 فرستاد و گفت اگر چه قوی زنی باشد هم ضعیف باشد، و من این ملک
 بگرقم تا این ملک نپراگند و چون زنی به ملک بنشیند... از فرمان بردن او
 مردمان ننگ دارند و من تن خویش ازین ملک آن جز به تو ارزانی ندارم...
 برخیز و اندر آئی تا مملکت ترا دهم و ترا زن باشم. جذیمه چون نامه او برخواند
 شادی کرد و خوش آمدش... همه سپاه... متفق شدند کین صوابست. جذیمه
 با وی (قصیر) مشورت کرد او همه سپاه را مخالف شد و گفت: این غدر
 است... جذیمه ملک به (عمرو بن عبد الجن الجری) سپرد... و خود با

خاصگیان خویش برفت و این قصیر را با خویشتن ببرد . . . تا به شهر فرضه رسید . دلش بزد و پشیمان شد . . . رسولان زبا گفتند : ملکه زبا فرمودست که همه سپاه پیش ملک آیند . جذیمه قصیر را گفت : مرا دل همی بزند و همی - ترسم . اکنون چه حیلست ؟ قصیر گفت : فردا که سپاه پذیره آیند . . . اگر پیش تو اندر بروند کار نیکو است و اگر گرد تو بگیرند کار ضعیف است . گفت : اگر چنین کنند چه حیلست ؟ گفت : آن اسب «عصا» را بخواه و بر نشین . . . مگر به جای بیرون شوی . و این عصا اسبی بود جنیبت و اندر همه عرب هیچ اسب نبود که با او بدویدی . . .»

تاریخ بلعمی . ص ۸۰۹ به بعد - و نیز ص ۸۰۰ به بعد

جذیمه ابرش یا جذیمه الوضاح . در اساطیر عربی از امرای جاهلی عرب از قبیله تنوخ و مربوط به قرن ۳ ق م . بنا بر روایات عرب ، قبل از استقرار لخمیان در حیره ، وی در آن حدود امارتی تأسیس کرده بود ، و حیره و انبار جزو قلمرو او به شمار می آمد . روایات مربوط به وی فراوان است ، (از جمله ازدواج او با زباء و کشته شدنش به دست وی) . کتیبه هایی که در سوریه کشف شده وجود تاریخی او و سلطنتش را در بین تنوخ مسلم ساخته است . الفاظ ابرش (= ابرص) و وضاح در جزء نام او به معنی برص دار است .

دائرة المعارف فارسی

و نیز . رك . تاریخ یعقوبی . ج ۱ . ص ۵ - ۲۵۴ - جوامع الحکایات . چاپ گراوری . ص ۱۰۰ - ۱۰۲ و ۴ - ۲۹۳ - تاریخ عربستان و قوم عرب در اوایل ظهور اسلام و قبل از آن . قسمت ۸، ۷، ۹ . ص ۱۷ - ابن خلكان . ج ۵ . ص ۷۰ - حبیب السیر . ج ۱ . ص ۲۵۷

خاقانی در دیوان به نام زبا اشاره می کند :

از میخا وصف زبیده خوانده ام وز کفایت رای زبنا دیده ام

عبد . ص ۲۹۲ سج . ص ۲۷۵

ص ۴۸ - شب‌دیز کسروی

کجات اسپ شب‌دیز زرین رکیب که زیر تو اندر بدی ناشکیب

شاهنامه . چاپ بروخیم . ج ۹ . ص ۲۹۲۱ بیت ۳۹۱

« مهل . ج ۷ . « ۱۹۵ » « ۴۰۰ »

بر آخر بسته دارد ره نوردی کز او در تک نیابد باد گردی ...

نهاده نام آن شیرنگ شب‌دیز بر او عاشق تر از مرغ شباویز ...

نه شیرین تر ز شیرین خلق دیدم نه چون شب‌دیز شیرنگی شنیدم .

خسرو و شیرین . چاپ وحید . ص ۵۴ - ۵۳

خسرو و شیرین . چاپ آذربایجان شوروی . ص ۹۸

ص ۴۸ - اشقر مروان

« فلما مات مسلم ورد الحجاج اخذ البطین من قتیبة بن مسلم فبعث به

الی عبد الملك بن مروان فوهبه عبد الملك لابنه الولید فسبق الناس علیه ثم

استفحله فهو ابو الذائد والذائد ابو اشقر مروان . »

کتاب نسب الخیل فی الجاهلیة و الاسلام و اخبارها . ص ۴۴ - ۴۳

ص ۴۸ - دلدل مرتضوی

« . . . دو استر داشت ، دلدل ، مقومس بدو فرستاده بود ، او به

مرتضی علی داد . »

تاریخ گزیده . ص ۱۶۵

« اخبرنا محمد بن عمرنا موسی بن ابراهیم عن ابیه قال کانت دلدل بغلة

النبی علیه السلام اول بغلة رثیت فی الاسلام و اهداها له المقوقس . »

طبقات الکبیر . ابن سعد . ج ۱ . القسم الثانی . ص ۱۷۵

«وكان له افراس ... والراز اهداه له المقوقس ... وكانت له بغلة
شهباء اسمها دلدل اخذها على بعد النبي صلى الله عليه وسلم ...»
اسد الغابة. ج ١. ص ٣٠

ص ٤٨ - جنائب بنات الوجيه

«فحول بنات الوجيه :

... انّ اعوج كان سيّد الخيل المشهورة وانه كان للملك من ملوك
كنده فغزا بنى سليم يوم علاف فهزموه واخذوا اعوج فكان اوله لبنى هلال
ولهم نتجوه و امه سبل بنت قياض كانت لبنى جعدة وامّ سبل القسامية فردّه
بنو سليم الى بنى هلال فاجاد في نسله ومنه انتشرت جياد خيول العرب وكان
فيما سموا لنا من جياد فحولها والمنجيات الغراب والوجيه ولاحق والمذهب
ومكتوم وكانت جميعا لغنى بن اعصر بن سعد بن قيس بن عيلان فقال طفيل
الغنويّ

بنات الغراب والوجيه ولاحق واعوج تتمى نسبة المتنسب

كتاب نسب الخيل. ص ٩

نجائب من آل الوجيه ولاحق تذكّرنا احقادنا حين تصل

ايضا. نسب الخيل. ص ١٢ ونيز. ص ٦٨

ص ٤٨ - لراز

«وكانت خيول رسول الله خمسة افراس لراز ولحاف والمرتبز
والسكب واليعسوب.»

كتاب نسب الخيل. ص ٨ و ١٠

«واسبي مقوقس فرستاده بود لزار (٩) گفتندی.»

مجلد التواريخ والقصص. ص ٢٦٤

در «زین الاخبار . ص ۴۲» و «تاریخ گزیده . ص ۱۶۵» لزاز آمده است .

«وكان له افراس ... و اللزاز اهداه له المقوقس ...»

اسد الغابة . ج ۱ . ص ۳۰

«كان لرسول الله صلعم ... افراس لزاز و ...»

طبقات الكبير . ج ۱ . ص ۱۷۵

ص ۴۸ - یعسوب و یعبوب

مرحوم بهار در حاشیه ص ۲۶۴ مجمل التواریخ و القصص به نقل از نسخه خطی «روضة الاحباب» در ذکر نامهای اسبهای رسول ص آورده است :
«سبحه و بجر ... و ابلق و ذو العقال و ذو اللمه و مرتجل و مراوج و
وسرحان و یعسوب و یعبوب و ...»

مجل التواریخ و القصص . ص ۲۶۴

و نیز . رك . كتاب نسب الخيل . ص ۸ و ۱۰ و ۵۲ و ۷۱

ص ۴۹ - شیخ

«شیخ . درمنه است .»

المراقبة . ص ۱۵۰

«شیخ بهترش دشتی بود ، و آنکه رنگش با سپیدی زند ، و مزاجش گرم و خشک است اندر آخر درجه‌ی دوم . و اندرو لطافت است و تلخی ، بدین هردو تقطیع کند ...»

الابنیه عن حقایق الادویه . ص ۲۰۵

و نیز . رك . فرخنامه . ص ۱۷۷

ص ۴۹ - قیصوم

«قیصوم گرم است و خشک اندر درجه‌ی دوم . تحلیل آماسهائی کند

که از بلفم باشد ، و ادرار حیض آرد . و چون اندر روغن آغارند یا بدو
بپزند و خویشان بدو بیالایند ... »

الابنیه . ص ۲۵۱

و نیز . رك . نزهة القلوب . چاپ بمبئی . ص ۹ - فرخنامه . ص ۱۸۰

ص ۴۹ - محیی الدین

ظاهرا همان محیی الدین محمد بن یحیی فقیه و دانشمند بزرگ شافعی
است که خاقانی در دیوان از وی یاد می کند .

دیوان . چاپ دکتر سجادی . ص ۵۴ مقدمه و ص ۲۹۸ و ص ۸۷۱

ص ۵۰ - شریح

« ابن حارث بن قیس بن جهم کندی مکنی به ابو امیه ، قاضی و فقیه
معروف صدر اسلام (ف . کوفه ۷۸ هـ ق .) . اصل او از یمن است و در عهد
عمر قضاوت کوفه یافت . عثمان و علی ع و معاویه نیز او را بدین شغل ابقا
کردند . وی به روزگار حجاج استعفا کرد و حجاج او را به سال ۷۷ هـ ق .
معاف داشت . او را در شعر و ادب مهارتی بود . ضحح . در تداول قاضی را
که برخلاف حق فتوی دهد ، « شریح » نامند یا بدو تشبیه کنند . این امر بر اثر
خبری که متداولست رایج شده ، و آن اینکه گویند شریح به امر عبید الله زیاد
فتوی داد که چون حسین بن علی ع بر خلیفه وقت خروج کرده ، دفع او بر
مسلمانان واجب است . ولی در کتب معتبر این خبر نیامده . »

فرهنگ معین . اعلام

حکایتی در باب شریح و امیر المؤمنین علی ع در جوامع الحکایات
چاپ گراوری . ص ۲۵۲ آمده است .

ص ۵۰ - ابو یوسف

« ابو یوسف ، یعقوب بن ابراهیم بن حبیب بن سعد بن حنبله انصاری

از اکابر و مشاهیر فقههای حنفیه که حافظ حدیث بوده و از اکثر فقههای وقت کسب مراتب علمیه نموده و اخیراً ملازمت ابوحنیفه را اختیار کرده . . . و نخستین کسی است که موافق مذهب ابوحنیفه تألیف کتاب نموده . . . و اخیراً هیجده سال در عهد مهدی و هادی و هارون الرشید قاضی القضاة بغداد شده و به همین جهت به ابویوسف قاضی شهرت یافته و او نخستین کسی است که این مقام را حیزت نموده . . . وفات ابویوسف در ربیع الثانی ۱۸۲ هجرت در شصت و نه سالگی در بغداد واقع گردیده و احمد بن حنبل و بعضی دیگر از اکابر وقت نیز از تلامذه وی بوده اند . . .»

ریحانة الادب. ج ۵ - ص ۲۰۸ - و نیز . رک . الفهرست . چاپ

دوم . ص ۳۷۶ - طبقات ناصری . ج ۱ - چاپ دوم . ص ۱۱۱

در تاریخ گزیده نیز سال درگذشت او ۱۸۲ آمده است ولی می گوید که هشتاد و نه سال عمر داشت .

تاریخ گزیده . ص ۶۲۷

« ابو یوسف قاضی

بی شرف بی وجدان که احکام شرع را مطابق مصالح خلفا هر طور دلش می خواست می گردانید .

(قدح خوبی از او در تاریخ الخلفای سیوطی ۱۱۴) .

یادداشت های قزوینی . ج ۷ . ص ۳۳۶

« ابو یوسف ، نخستین کسی است که در اسلام به نام قاضی القضاة مشهور شد . وی خدمات بزرگی در اصلاح امور قضایی انجام داد . و اول کسی است که برای قضاة لباس مخصوصی مقرر داشت چه که پیش از او قاضیان مانند سایر مردم لباس می پوشیدند .»

تاریخ تمدن اسلام . ص ۱۸۹

و نیز رک. جوامع الحکایات گراوری. ص ۲۴۴ و ۲۵۳ و ۲۵۶ -
حبیب السیر. ج ۲. ص ۲۳۰

ص ۵۰ - جنید

«جنید بن محمد القواری. ... گویند که پدر وی جام فروختید به
آن قواری خوانند. گویند که اصل وی از نهاوند و جا و نشست به بغداد
بود، و فقیه بود بر مذهب بوثر مهنه شاگرد شافعی. و فتوی وی دادی، و
با سری سقطی و حارث محاسبی و محمد قصاب صحبت کرده بود و شاگرد
ایشان بود ...»

طبقات الصوفیه. ص ۱۶۱ به بعد
و نیز رک. کشف المحجوب هجویری. ص ۱۶۱ - تذکرة الاولیا.
ص ۱۶

ص ۵۰ - ابو یزید

«... نام وی طیفور بن عیسی بن آدم بن سروشان ... با یزید صاحب
رای بوده در مذهب، لیکن وی را ولایت گشاد که مذهب در آن بادید
نیامد ...»

طبقات الصوفیه. ص ۸۷
و نیز. رک. کشف المحجوب. ص ۱۳۲ - تذکرة الاولیا.
ص ۱۶۰ - نفحات الانس. ص ۵۶

ص ۵۱ - جلال الدنيا والدين ...

قیاس شود با :

«... درین مراتب، سلاطین و ملوک را اگر ذکر القاب اصلی کنند
فلان الدنيا والدين باید نوشت.»

غنیة الکاتب. ص ۳. س ۱۰ به بعد

« در افتتاح خطاب سلاطین را ، درگاه عالی ، یا ، درگاه معلی ، یا ،
حضرت جلال سلطنت ... ترتیب ... نگاه دارد . »

ایضا . ص ۴ . س ۱

« خطاب سلاطین : ... کیخسرو و زمان ، سکندر روی زمین ، کشور -
گشای دشمن شکن ، ... سلطان سلاطین الشرق والغرب ابد الآباد قایم باد ... »
ایضا . ص ۴ . س ۱۴

در «رسوم الرسائل و نجوم الفضایل» نیز در خطاب سلاطین
آمده است :

«عذبات اعلام دولت ، خدایگان عالم ، اسکندر زمان ، کیخسرو
روی زمین ، جمشید خرشید رخس ، سلطان اقلیم بخش ، قاهر القیصره ، کاسر
الاکاسره ، ظل الله فی الخافقین ... »

رسوم الرسائل . ص ۳ . س ۳ به بعد

ص ۵۲ - عین الکمال

عین کمال ، چشم زخم ، یعنی نظری که به چیز زیبا و خوش ضرر
برساند .

غیاث اللغات

قس : چشم بد زمانه و عین کمال دهر

مانا که در تغیر عدلش اثر نمود

لمعة السراج . ص ۱۳۱

روز بقای تو باد در افق بامداد

رسته ز عین الکمال دوز ز نصف النهار

سج . ص ۱۸۱

عب . ص ۱۹۹

دفع عین الکمال چون نکند رنگ نلی که بر رخ قراست

ع.ب. ص ۷۰ س.ج. ص ۶۷

کار تو بعون الله از عین کمال ایمن

مهر ابدی بادا بر کار تو عالم را

ع.ب. ص ۴۸۴ س.ج. ص ۵۰۵

تا صد هزار دانه دها سپند اوست

عین الکمال نخود به کمالش کجا رسید

ص ۵۳ - وبا ، یاقوت

در «الابنیه عن حقایق الادویه» از یاقوت سخن رفته است ولی به این

خاصیت که دفع وبا می کند ، اشارتی نکرده است .

الابنیه . ص ۳۴۷

خاقانی در دیوان می گوید :

کان یاقوت و پس آنگاه وبا ممکن نیست

شرح خاصیت آن کان به خراسان یا بم

ع.ب. ص ۳۰۱ س.ج. ص ۲۹۸

چرخ از سموم گرم گه ، زاده وبا هرچاشنگه

دفع وبا را جام شه یاقوت کردار آمده

ع.ب. ص ۴۱۰ س.ج. ص ۳۹۱

ص ۵۷ - تَکْسَرَتُ النِّصَالِ ...

از متنبی و مصراع اول آن چنین است : فصرت اذا اصابتنی سهم

ابن خلکان . جزو اول . ص ۱۰۱ - یتیمه الدهر . جزو اول .

ص ۱۰۱ و لمعة السراج . ص ۲۱۹

ص ۵۷ - فذلک

«فذلک مرکب از فاء نتیجه و «ذلک» اسم اشاره عربی ، از

مصطلحات فن سیاق و حساب و دفتر داری قدیم است نظیر « من ذلک » و « حشو » و « بارز » و « ترقین » که آن را به معنی خلاصه و نتیجه و ما حصل حساب در مورد تفریغ و خاتمه عمل محاسبه با رمز سیاقی چنانکه رسم محاسبان قدیم بوده است در پایان صورت حساب می نوشتند ، و به این مناسبت آن را به طور کنایه در معنی خلاصه و نتیجه و خاتمه و پایان و فراغت از هر عملی استعمال می کنند . . . انوری هم درین بیت قسمتی از اصطلاحات سیاق را آورده است :

کرده ترجیح حشواشعارت بارز صیت دیگران ترقین

حاشیه دیوان عثمان مختاری . ص ۸ - ۷۷

« بر وزن مسالک به معنی خلاصه و اجمال . . . در عربی ازین کلمه فعلی بر وزن دحرج ساخته شده است . در قاموس گوید :

« فذلک حسابها و فرغ منه ، مختصرة من قوله اذا احمل حسابها فذلک کذا و کذا . »

تاریخ بیهقی . ص ۱۰

در دیوان خاقانی آمده است :

از شمار نفس فذلک عمر

هم غم است ار چه غم نفس شمر است

سج . ص ۶۴

عب . ص ۶۷

حاج را دیوان اعمالی است و آنکه عمره را

ختم اعمال و فذلکهای دیوان دیده اند

سج . ص ۹۵

عب . ص ۱۰۱

فلسی شمر ممالک این سبز بارگاه

صفری شمر فذلک این تیره خاکدان

سج . ص ۳۰۹

عب . ص ۳۱۴

ص ۵۸ - نقره خنگ

اسب سفید به رنگ نقره .

فرهنگ معین

دین فروشی که تا سازی بارگی نقره خنگ زین زر کند

سنایی . چاپ دکتر مصفا . ص ۹۱

هنوزم کهن سرو دارد نوی همان نقره خنگم کند خوش زوی

اقبالنامه . ص ۲۹۰

خاقانی خود در دیوان می گوید :

نعل آن نقره خنگ او از برق بر جهان خرمن زر افشاندست

سج . ص ۸۱

عب . ص ۸۲

شعنه نوروز نعل نقره خنگش ساخته است

هر زری کاکسیر سازان خزان افشاندند

سج . ص ۱۰۷

عب . ص ۱۱۵

جنبید شیب مقرعه صبح هم کنون

ترسم که نقره خنگ به بالا بر افکند

سج . ص ۱۳۳

عب . ص ۱۴۰

بخت من شبرنگ بوده نقره خنگش کرده ام

پس به نام شاه شرعش داغ ران آورده ام

سج . ص ۲۵۸

عب . ص ۲۶۳

بر جهان این نقره گیران عید کرده پیش از آنک

صبح عیدی نقره خنگی زیر ران انگيخته

سج . ص ۲۹۲

عب . ص ۴۰۱

قعه نقره خنگ روز آمده در جنیتش

ادهم شب فکند سم کند رو از مشمری

عج. ص ۴۲۲

عج. ص ۴۳۰

شبدیز و نقره خنگ فلک را به مرگ او

پی برکشید و دم بپرید ار وفا گرید

عج. ص ۵۳۳

عج. ص ۵۴۳

ص ۵۸ - معترك المنایا

اشاره به حدیث نبوی است: «معترك المنایا ما بین الستین الی السبعین اعمار

امتی ما بین الستین الی السبعین .»

ترك الاطناب. ص ۱۲۷ - ونیز. شرح شهاب الاخبار .

ص ۸۲

ص ۶۰ - چهار میخ

در دیوان می گوید :

تا درون چار طاق خیمه پیروزه ای

طبع را بی چار میخ غم نخواهی یافتن

عج. ص ۳۶۰

عج. ص ۳۶۹

ص ۶۰ - هفت فلک

« بابلیان به هفت طبقه آسمان و هفت طبقه زمین معتقد بودند بدین

معنی که برای هریک از سیارات سبع، فلکی و آسمانی قایل بودند ونیز: « زمین

نزد اهل هند هفت طبقه است که آن را سپت تال می گویند و هر طبقه این ،

یک نام دارد . . . » ولی آسمانها که آن را گگن می گویند به طور اهل هند

هشت است ، هفت از آن مقر هفت کواکب سیاره است که زحل و مشتری و

مریخ و شمس و زهره و عطارد و قمر باشند ... و آسمانی که جمیع ثوابت در آن اند آن را هشتم می دانند و همین آسمان را حکما فلک هشتم و فلک ثوابت می گویند ... باید دانست که در ایران باستان ، آسمان و زمین را سه طبقه محسوب می داشتند . بنا براین به عقیده محققان ، تقسیم آسمان و زمین به هفت طبقه در ادبیات تازی و پارسی ، در نتیجه تأثیر عقیده بابلی است .

در قرآن بارها به هفت آسمان و زمین اشاره و تصریح شده از آن جمله در سوره ۲ (بقره) آیه ۲۷ ، و سوره ۱۷ (بنی اسرائیل) آیه ۴۶ ، و سوره ۲۳ (مؤمنون) آیه ۱۷ ، و سوره ۴۱ (فصلت) آیه ۱۱ ، و سوره ۶۵ (تقابن) آیه ۱۲ ، و سوره ۶۷ (الملک) آیه ۳ ، و سوره ۷۱ (المعارج) آیه ۱۱ ، و در سوره ۷۸ (البناء) آیه ۱۲ ، هفت آسمان « سبع شداد » نامیده شده است ...

در ادبیات پارسی نیز بارها ذکر هفت آسمان و هفت زمین شده ...:

تا برین هفت فلک سیر کند هفت اختر

همچنین هفت پدیدار کند هفتورنگ

تحلیل هفت پیکر نظامی. ص ۹۷

« خرد ترین فلکها آن است که به ما نزدیکتر است و ماه اندر او همی

رود و همی برآید ... و کره دوم ... عطارد است ، و سوم آن زهره است ،

و چهارم آن آفتاب است و پنجم آن مریخ است و ششم آن مشتری و هفتم

آن زحل . »

التفهیم. ص ۵۶

در دیوان آمده است :

آتش قدرش بر شد قدری دود نشاند

عنصر هفت فلک ز آن قدر آمیخته اند

عب. ص ۱۳۴ سج. ص ۱۱۹

باد بر هفت فلک پایه تختش چندانک

چار صنف حیوان خواب و خور آمیخته اند

عب. ص ۱۳۵ سج. ص ۱۲۰

پیری که پیر هفت فلک زبیدش مرید

میری که میر هشت جنان شایدهش غلام

عب. ص ۳۰۴ سج. ص ۳۰۱

دود دلم گر به فلک بر شود هفت فلک هشت شود در زمان

عب. ص ۳۴۵ سج. ص ۳۴۱

و نیز از « هفت چرخ » نگاه کنید به صفحات : ۲، ۵، ۱۲، ۱۳،

۱۴، و « هفت قلعه » ۲۴۳، « هفت آسمان » ۳۹۹

ص ۶۰ - هشت جنان

« اول خلد ، دوم دار السلام ، سوم دار القرار ، چهارم جنت عدن ،

پنجم جنت الماوی ، ششم جنت النعم ، هفتم علیین ، هشتم فردوس . »

غیاث اللغات . آندراج

در دیوان می گوید :

در ریاض عشرتش هر هفت روز

هشت جنت نقل دان بینی به هم

عب. ص ۴۹ سج. ص ۷۸

از هشت خلد در دیوان بسیار شده :

رک. ص ۲، ۵، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۷۴، ۸۷، ۱۱۰، ۳۳۲،

۳۸۴، ۳۹۳

ص ۶۰ - قیس عاصم

«قیس بن عاصم بن سنان بن خالد ... التمیمی المنقری ... اسلم سنة تسع ولما راه النبی صلی الله علیه وسلم قال هذا سید اهل الوبر وكان عاقلا حلما مشهورا بالعلم ...»

امد الغابه . ج ۴ . ص ۲۱۹

«وقتی قیس عاصم منقری که از کبار صحابه بوده است ، بر در خود نشسته بود . کنیزکی سیخی آهنین که در وی تباجه ای بریان کرده بود در دست داشت . ناگاه از دست او براندام پسر قیس افتاد و پسر از آن نیک بسوخت و جراحتی قوی شد ، و هم از آن رنج و جراحت وفات کرد . کنیزك از بیم مدهوش و حیران گشت . قیس را خبر کردند . چون دررفت و آن حال را مشاهده کرد و کنیزك را حیران بدید گفت : ترس و بیم ازو دور نشود مگر به آزادی . در حال کنیزك را آزاد کرد و گفت : ترس ازین خطا که کردی . عفت کردم و ترا بیش از کسی بیمی نیست .

آداب الحرب و الشجاعة . ص ۲۸

ص ۶۳ - امیر اسپهسالار نجم الدین

در دیوان ازین نجم الدین یاد می کند :

دوستانم قطب و شمس و نجم و بوالبدر و شهاب

رفته و من چون سها درگوشه تنها مانده ام

سج . ص ۹۰۶

در خطاب امراء سپاه .

«مبانی امداد امانی مجلس عالی امیر سپهسالار کبیر موید مظفر ، ملک

الامراء والاکابر ، زعيم الجيوش والعساكر ، نصرة الغزاة ، قانع الطغاة ، سنان الدولة والدين ، حسام الاسلام والمسلمين ، معين الحضرة ، عدة الملوك والسلطين ... »

غنية الكاتب ومنية الطالب . ص ۸

ص ۶۳ - حیات

« حیه . مار را ترکان ییلان و مغولان موقا گویند . شریر ترین و بسیار عمرترین و کم خورش ترین حیوانات است و از فواسق خسه و واجب القتل است . و وجوب قتلش چنانکه در میان نماز به قتلش مشغول می باید شد ، کما قال النبی صلی الله علیه و سلم : « اقتلوا الاسودین فی الصلوة الحیة والعقرب » .
نزہة القلوب . چاپ استفنسون . ص ۵۵

ص ۶۴ - موی شکاف ، موی شکافتن

در دیوان آمده است :

موی شکافم به شعر موی شدستم ز غم

لیک نگنجم همی در حرم مقتدا

سج . ۳۷

ع . ص ۴۰

بکران بهشت جعده سازند ز آن موی که این زبان شکافتد

سج . ص ۱۲

ص ۶۴ - ناخن

« ظفره ناخن بود از پیغوله چشم کیننی است یکی زیادتی پدید آید چن ناخن سپید ، و این دو گونه بود : یک گونه تنک بود و دیدار باز ندارد بسیار و علاج وی همان بود و علاج سبل همان ، و یک گونه سطر بود و علاج وی

بر گرفتن بود بدو کارد ...»

هدایة المتعلمین . ص ۲۷۷ - ونیز . الابنیه . ص ۱۸۶ ، ۱۹۴ ، ۳۲۱

در دیوان می گوید :

چشم سهیل و ناخنه ، ناخن آفتاب و نی

کاتش و قند او دهد بانی و باد یاوری

ع.ب. ص ۴۲۷ سج. ص ۴۲۰

چشم ار ز گریه ناخنه آرد به ناخنان

پلپل در او کنید و به خونش بپرورید

ع.ب. ص ۵۴۳ سج. ص ۵۳۲

در تحفة العراقین آمده است :

در دیده ابلق جهان تاز از ناخنه روید استخوان باز

ص ۱۳

ص ۶۴ - سفید کار

«سفید کار، قاعدهٔ مردم نیکوکار و صالح و جوانمرد، ولی در شعر و نثر فارسی تقریباً همیشه به طعن و طنز به کار رفته است به معنی منافق و دو روی و سیاهکار، از مقولهٔ «روسپید».

حاشیهٔ ترجمهٔ کلیله و دمنه. ص ۲۲۸

«سفید کاری : و سیه کاسه شاید به معنی بی شرمی و وقاحت باشد (یا منافق و دو روی، فولرس در «سفید کار» نقلا از بهار عجم).

دل شد سیاه و موی سفید از غرور خلق

چند از سفید کاری خلق سیه گرم

(عطار. دیوان)

طوطی سیاه کاسه در لب طاوس سپید کار در بر
عشقت بره دو مادر آمد هرگز نشود تزار و لاغر
(عمادی در خطاب به معشوق . راحة الصدور)

گرچه سپید کاریست از همه روی کار تو

لیک قیامت است هم چشم تو در سیه گری
(خاقانی به نقل انجمن آرای ناصری و شعر خاقانی ظاهر در همان معنی
بی شرم است ولی هدایت آن را برای معنی نیکوکار و متقی شاهد آورده) .
رجوع نیز به لباب الالباب ۱: ۳۴۷ .
برو از خانه گردون به در و نان مطلب

کاین سیه کاسه در آخر بکشد مهان را . (حافظ) «
یادداشت‌های قزوینی . ج ۰ . ص ۱۳۲

قیاس شود :

« شرف بر آن درست بین و راست دان را باشد که ... گوید : یا صفراء
و یا بیضاء غری غیری ، یا زر زرد روی و یا سیم سفید کار ، بجز مرا فریبید که
من به شما مغرور نگردم . »

کشف المعجوب . ص ۲۸۹

اگر نه رای تو بودی به رویم آوردی

سپید کاری گردون هزار روز سیاه .

دیوان انوری . ص ۴۱۴

دل من از سیهی دادن تو سیر آمد

دل تو سیر نگشت از سپید کاری خویش

ایضا . انوری . ص ۶۶۱

خاقانی در دیوان می گوید :

فقر سیاه پوش چو دندان فرو برد

جاه سپید کار کند خاک در دهان

سج. ص ۳۱۳

عب. ص ۳۱۸

ص ۶۴ - ران گشادن

در دیوان می گوید :

صبحگاهی کز شبیخون ران گشاد

تیغ چون خور خون فشان خواهد نمود

سج. ص ۴۷۹

دریا چون نمک ببندد از سهم چون لشکر شاه ران گشاید

سج. ص ۵۱۲

نوروز ران گشاده است از موکب جلالش

تا پیکر جهان را خندان و تازه بینی

سج. ص ۴۳۳

سر نعل بهای سم اسبت کم آن روز

کای به کمین دل من ران بگشایی

سج. ص ۴۳۵

لشکر عزمش جهان خواهد گشاد کز کمین فتح ران خواهد گشاد

سج. ص ۴۹۵

ص ۶۴ - سگ در پس زانو

در این مضمون است :

خضم چون سگ در پس زانو نشست

کو چو شیر سیستان آمد به رزم

سج. ص ۴۹۵

عب. ص ۵۱۷

ص ۶۵ - جودی تا کعب

« چون هنگام بیرون آمدن آمد از کشتی ... آنکه نوح علیه السلام
کبوتر را بفرستاد گفت برو خبر بامن آر. کبوتر به هوا بر شد، فرو نگریست
آنجا که جودی است ، (زمین را) برهنه دید . فرو آمد بنشست تا به زانوی
وی آب مانده بود ... خبر با نوح آورد . نوح کشتی براند تا بر جودی
فرو آمد . »

قصص قرآن مجید . ص ۱۲۸

و نیز . رك . ابو الفتوح رازی . ص ۴۰۲ . ج ۵ - سرزمینهای

خلافت شرقی . ص ۱۰۱ و نیز ص ۱۹۶

در دیوان آمده است :

گر ز بادست و گراز آب دو طوفان به مثل

هر دو نوح از پی طوفان به خراسان یابم

سج . ص ۲۹۸

سج . ص ۳۰۱

ص ۶۶ - برجیس ، کیوان

قس با دیوان :

هر دو برجیس علم و کیوان حلم هر دو خورشید جود و قطب وقار

سج . ص ۲۰۳

ص ۶۶ - امام رضی الدین

رضی الدین ابو نصر نظام الملک وزیر شروانشاه است و در دیوان

قصیده ای در مدح وی آمده :

مرا ز هائف همت رسد به گوش خطاب

کزین رواق طینی که می رود در یاب

سج . ص ۴۹

ص ۶۷ - جهینه اخبار

« مثلی ساراست که در شناخت حقیقت امر گفته می شود ، و ریشه آن چنین است :

اخنس نامی که حصین بن عمرو بن معاویه بن کلاب را همراهی می - کرد ، وی را کشت و مالش را برگرفت . خواهر حصین از هر سواری از برادرش بازی پرسید درحالیکه خبر راستین در نزد جهینه بود . اصمعی جهینه را درست دانسته است :

تسائل عن اخيها كل ركب وعند جهينة الخبر اليقين .

جامع الشواهد. ج ۱. ص ۳۴۵ - منتهی الارب. ذیل « جفن » -

المنجد (فرائد الادب) - و نیز ترجمه کليلة و دمنه. ص ۳۶۸

« این مثل لقمان بن عاد زد و بعضی گفته اند اول کسی که این مثل گفت

اخنس بن کعب الجهنی بود در آن وقت که حصین بن سبیع غطفانی را بکشت و اولش این است که :

تسائل عن حصین كل ركب وعند جهينة الخبر يقين

و بعضی گفته اند حفینه است به حا غیر منقوط و فا .

نقائس الفنون. ج ۱. ص ۲۱۷

ص ۶۷ - عبدالمجید

پسر دیگر خاقانی است چنانکه ازین قطعه پیداست :

پسر داشتم چون بلند آفتابی

ز ناگه به تازی مغاکش سپردم

به درد پسر مادرش چون فرو شد

به خاک آن تن درد ناکش سپردم

یکی بکر چون دختر نعش بودم
 به روشندلی چون سماکش سپردم
 چو دختر سپردم به داماد گفتم
 که گنج زر است این به خاکش سپردم
 بماندم من و ماند عبد المجیدی
 ودیعت به یزدان پاکش سپردم
 اگر کس پناهش نباشد به شروان
 پناهش بس است آن خدا کش سپردم
 سج. ص ۹۰۲

ص ۷۱ - میر محمود سبکتگین ... به خدمت ... نوح منصور

پیوست .

در شرح پیوستن محمود به نوح منصور، ترجمه تاریخ یمنی فقط از ناصرالدین نام می برد :

« ناصرالدین با دلی مرتاح و سینه ای با انشراح به اسعاف ... آن اقتراح متکفل شد ... و اجابت دعوت ملک نوح را کمر بست ... به ناحیت کش ... به یکدیگر رسیدند و به ملاقات یکدیگر موانست نمودند ... »

ترجمه تاریخ یمنی. ص ۱۰۲

جامع التواریخ، بخش « تاریخ یمین الدوله محمود بن سبکتگین و اسلاف و اخلاف او ... » از رشید الدین فضل الله، که رو نویس گونه ای است از تاریخ یمنی - مقاله استاد مینوی. مجله دانشکده ادبیات. سال ۷ شماره ۴ - جز این نمی گوید :

« ناصرالدین با دلی مرتاح و سینه ای با انشراح به اسعاف ... آن

اقتراح متکفل شد . . . و بر فور کوچ کرد و به شوق میامن طلعت او (ملک رضی نوح بن منصور) به ماوراء النهر آمد . . . در ناحیت کش به یکدیگر رسیدند .»

جامع التواریخ . ج ۲ . جزء ۴ . چاپ مرحوم آتش . ص ۵۵ - ۵۴
طبقات ناصری اشاره ای مجمل بدین نکته دارد :

« سبکتگین امیر محمود را به حضرت (نوح منصور) فرستاد و لشکر کشی نامزد محمود شد و سیف الدوله شد . . . »

طبقات ناصری . ج ۱ - چاپ دوم . ص ۲۱۴
ولی تاریخ گزیده صریحا از پیوستن میر سبکتگین ناصرالدین و امیر محمود به ملک رضی نوح منصور یاد می کند :

« نوح منصور را چون امرای قدیم بد خواه شدند ، لازم گشت به دیگران وسیلت جستن . امیر سبکتگین را دعوت کرد و او با پسرش امیر محمود به حضرت بخارا رفتند . »

تاریخ گزیده . ص ۳۸۵

ص ۷۲ - همام الدین

همام الدین حاجب است که در دیوان قصیده ای در مدح وی به مطلع زیر دارد :

شهری به فتنه شد که فلائی از آن ماست

ما عشق باز صادق او عشق دان ماست

سج . ص ۷۸

عب . ص ۷۹

و در همین قصیده می گوید :

اسلام فخر کرد به دور همام گفت

ملت درست پهلوان پهلوان ماست

کیخسرو است شاه و همام است زال زر

مهلان او تهمتن توران ستان ماست

سج. ۷۹ - ۸۰

عب. ۸۱ - ۸۰

ص ۷۴ - این نامه به ملک ابخاز نوشته شده است، و عنوان نامه در

نسخه شهید علی پاشا: «به ملک ابخاز نویسد در جواب» موبد این نکته است.

ص ۷۶ - آب خضر

آب حیات یا آب زندگی که در ظلمات جاری است، و همان است

که خضر و الیاس از آن نوشیدند و زندگی جاویدان یافتند.

تفسیر ابوالفتوح. ج ۳. ص ۴۴ به بعد - ابن اثیر. ج ۱. ص ۱۰۹ -

تاریخ بلعمی. ص ۲۱۶ - جیب السیر. ج ۱. ص ۴۱ و ۴۲ - حیوة القلوب.

ص ۱۵۷

نقل به اختصار از فرهنگ لغات و تعبیرات مثنوی. ج ۱. ص ۱۱

و نیز. رك. قصص قرآن مجید. ص ۲۲۴ - ۲۲۰. قصص الانبیاء.

ص ۳۳ به بعد

این ترکیب در چند جای دیوان آمده است:

ای آب خضر و آتش موسی و باد عیسی

داری ز خاک در بند اجلال و عزت و فر

سج. ص ۱۸۷

عب. ص ۱۹۰

صبحدم آب خضر نوش از لب جام گوهری

کز ظلمات بحر جست آینه سکندری

سج. ص ۱۱۹

عب. ص ۴۲۶

موسی و سامری شود گاو و بره پرورد

آب خضر برآورد ز آینه سکندری

سج. ص ۴۲۸

عب. ص ۴۳۶

آب خضر و نار موسی یافت شاه

عزم و حزمش زین و آن بینی به هم

سج. ص ۴۷۸

عب. ص ۴۹۱

در آب خضر آتش زده ، خم خانه زد مریمکده

هم حامل روح آمده هم نقش عذرا داشته

سج. ص ۳۸۲

عب. ص ۳۹۵

ص ۷۶ - آتش خلیل

« و آن آن بود که نمرود ابراهیم خلیل را علیه السلام به آتش

انداخت . چون سه شب روز برآمد ابراهیم را دید بر تخت آراسته نشسته ... »

قصص قرآن مجید. ص ۱۹۰

در دیوان می گوید :

کرده به جلوه کردنش باد مسیح مریمی

کرده به نقش بستنش نار خلیل آزاری

سج. ص ۴۲۷

عب. ص ۴۳۵

گوهر می آتش است ورد خلیلش بخوان

مرغ صراحی گل است باد مسیحش بدم

سج. ص ۲۵۹

عب. ص ۲۶۴

ص ۷۶ - باد مسیح

« گفت : آنکه از گل صورت مرغی بکنم و در تو در دم . در ساعت

پبرد به فرمان خدای تعالی . گفتند : بکن تا ببینیم . عیسی پاره ای گل بگرفت

و صورت کرد و درو دمید . به ساعت پپرید و به هوا در شد . و آن مرغی است

که به شب پبرد و از آن پیش نبود . »

قصص الانبیاء. ص ۳۷۳

خاقانی در دیوان می گوید :

ای آب خضر و آتش موسی و باد عیسی

داری ز خاک در بند اجلال و عزّت و فر

عب. ص ۱۹۰ سج. ص ۱۸۷

و نیز. رک عب. صفحات ۲۶۴، ۳۹۷، ۴۱۰، ۴۳۵، ۴۹۶ -

و سج. ص ۲۵۹، ۳۸۳، ۳۹۱، ۴۲۷، ۵۰۷

ص ۷۶ - شماخی

« آن طرف رود کر در ساحل دریای خزر جایی که سلسله جبال قفقازیه در دریا فرومی رود ایالت شروان واقع است. کرسی این ایالت شماخیه بوده که اکنون شماخی یا شماخا خوانده می شود. در قرن چهارم مقدسی در وصف آن گوید شماخیه در پای کوهی واقع است و از سنگ و گچ ساخته شده، دارای آب جاری و باغستانست و فرمانروایانش که خاقانهای آن ولایت اند ملقب به شروانشاه اند و گندم در آنجا فراوان به عمل می آید. حمد الله مستوفی گوید : « صفره موسی علیه السلام و چشمه حیوان در آن بوده. »

سرزینهای خلافت شرقی. ص ۱۰۶

و نیز. رک. جهان نامه. ص ۶۸ - ترجمه مسالک و مسالک.

ص ۱۵۸ و نزهة القلوب. ص ۱۰۶

ص ۷۶ - کرامت مریمی با نخل بی بر

« مریم به بختیهای سخت آن درخت خرما را بجنبانید و آن درخت سبز گشت و خرما از آن درخت فرود افتاد.

تفسیر طبری. ج ۱. ص ۲۱۵ - و نیز. ج ۴. ص ۹۸۰

« چون حال ... مریم تنگ درآمد، خدای تعالی آن درخت خشک

را بر وی تازه گردانید و رطب پدید آورد ...»

قصص قرآن مجید. ص ۲۳۰ - ونیز. رک. قصص الانبیاء.

ص ۳۳۶ به بعد

اشاره بدین نکته است در دیوان :

زبان بسته به مدح محمد آرد نطق

که نخل خشک بے مریم آورد خرما

سج. ص ۱۳

عب. ص ۱۰

خاصگان مریم از نخل کهن خرمای تر

خورده اند و بر جهودان استخوان افشاندند

سج. ص ۱۰۹

عب. ص ۱۱۷

ز یک نفخه روح عدلش چو مریم

عقیم خزان بکر نیسان نماید

سج. ص ۱۳۱

عب. ص ۱۲۹

من نخل و تو مریم ، من عازرم تو عیسی

نخل از تو گشت تازه و جان از تو یافت عازر

سج. ص ۱۸۷

عب. ص ۱۸۹

زین روی چون کرامت مریم به باغ عمر

از نخل خشک خوشه خرما برآورم

سج. ص ۲۴۴

با مریم نخل خشک بفشاند خرمای تر از میان فرو ریخت

سج. ص ۵۰۷

عب. ص ۴۹۶

ص ۷۹ - شرفوان

به همین مضمون چند جای دیوان اشاره می کند :

خاك شروان مگو كه وان شراست

كان شرفوان به خير مشتهر است

هم شرفوان ببينمش لکن

حرف علت از آن میان بدراست

سج. ص ۶۸

گیر شروان به مثل شروان نیست خيروان است و شرفوان چکنم

سج. ص ۲۵۳

گر ز شروان به در انداخت مرا دست و بال

خیروان بلکه شرفوان به خراسان یابم

سج. ص ۲۹۶

اهل عراق در عرق اند از حدیث تو

شروان به نام تست شرف وان و خیروان

سج. ص ۳۱۳

گشته شروان شیروان لابل شرفوان از قیاس

صورت بغداد و مصر از خیروان انگبخته

سج. ص ۳۹۶

ص ۷۹ = خیروان

شروان به دولت تو خود خیروان شد اما

من خیروان ندیدم الا شری ندارم

سج. ص ۲۸۲

ص ۸۰ - صدف ، نهنگ

در دیوان آمده است :

صدفش چشم ندارم لکن از نهنکش حذری خواهم داشت

سج. ص ۸۴

مصراع دوم بیتی از قطعه ای است در دیوان :

همه درگاه خسروان دریاست یک صدف فی و صد هزار نهنک

سج. ص ۸۹۸

ص ۸۲ - سبب عاطفتی

« سبب بدون باء جاره به جای « به سبب » ، مثال :

« اکنون سبب تهمت یکدیگر و معایب اخلاق دیگر چنین خویش را

خوار و خلق کرده اند . » (یعنی به سبب تهمت یکدیگر) (ص ۶۰ . س

۷ - ۸) . « جمعی از امرای ایغور را بیاوردند و سبب گناهی که کرده بودند

بکشند . » (ص ۱۸ - ۱۹) .

جهانگشای جوینی . ج ۱ ص قیب مقدمه

و نیز قیاس شود :

« گفت : برخیزید تا آن جوانمرد را سبب ما از زندان خلاصی بود . »

لمعة السراج لحضرة التاج . ص ۷۲

ص ۸۴ - سیما ب دل

در دیوان می گوید :

آستان گنبد سیما ب گون را متکاست

بنده سیما ب دل سیما ب شد زین متکا

سج. ص ۲۲

ص ۸۵ - قعده نقره خنگ

در دیوان آمده است :

قعه‌ نقره خنگ روز آمده در جنبیتش

ادهم شب فگنده سم کند رو از مشمری

سج. ص ۴۲۲

ع.ب. ص ۴۳۰

ص ۸۶ - لوریان

قس دیوان :

کف در آن ساغر معلق زن چو طفل غازیان

کز بلور لوریانش طوق و چنبر ساختند

سج. ص ۱۱۱

لوری گفت مرا در عرفات که می و بنگ نگیرم پس از این

سج. ص ۹۱۴

ص ۸۶ - غلاله غالیه گون

در دیوان می گوید :

شاهد روز کز هوا غالیه گون غلاله شد

شاهد تست جام می روز و هوای تازه بین

سج. ص ۴۵۸

ص ۸۶ - ابرش تازی

در دیوان آمده است :

صرب رخامه مصری میانه توقیع صهیل ابرش تازی میانه هیجا

سج. ص ۲۹

ص ۸۹ - آقسنقر روز

شاه طغان چرخ بین با دو غلام روز و شب

کاین قره سنقری کند وان کند آق سنقری

سج. ص ۴۲۹

ع.ب. ص ۴۲۷

چون قرا سنقر گریزان شد به راه آق سنقر دیدبان بر کرد صبح

عب. ص ۵۱۲ سج. ص ۴۹۰

گویی صف آقسنقر آواز بر خیل قرا طغان بر افگند

عب. ص ۴۹۸ سج. ص ۵۰۹

ص ۸۹ - آزر طبیعت ، مانی فطرت

قیاس شود با :

چون بیندیشم ، خرد مر نظم را مانی شود

چون به نظم آرم زبان مر لفظ را آزر شود

دیوان عنصری. ص ۱۹

یکی چون خامه اندر دست مانی یکی چون رنده اندر دست آزر

ایضا. ص ۴۲

پدید کرد تصاویر مانی ابر و زمین بر آورد تماشیل آزر آتش و آب

دیوان سنایی. ص ۳۶

زبان رمح و سر ناچرخ تو بر گیرند

طریق خامه مانی و رنده آزر

دیوان عثمان مختاری. ص ۲۰۱

گرفت آن ارج و آن قیمت زبان من ز مدح تو

که رنگ از خامه مانی و چوب از رنده آزر

ایضا. ص ۱۴۴ و نیز. ص ۸۹۹

خاقانی خود در دیوان آورده است :

شه خلیل اعجاز و هیجا آتش و گرد خلیل

از بهار و گل نگارستان آزر ساختند

عب. ص ۱۲۴ سج. ص ۱۱۵

حقا که در مصیبت ای نفس ایزدی

حیران و بیخبر شده چون نقش آزر

ع.ب. ص ۳۱۴ سج. ص

گردون چو طاقی از برش بسته نطاقی بردش

در هر رواقی آزرش برهان نو پرداخته

ع.ب. ص ۳۹۵ سج. ص ۳۸۹

خانه مانی است طبع چهره گشای بهار

نایب عیسی است ماه رنگرز شاخسار

ع.ب. ص ۱۹۶ سج. ص ۱۷۹

ص ۹۰ - سبز ارنگی

از سبز + ا + رنگ + ی (مصدری)

قیاس شود با :

ای عجب شه شیر خسرو از چه سبزا رنگ شد

چون همه ساله ز خون لعل می یابد خورش

از کمال الدین اسماعیل. به نقل از «اسم مصدر، حاصل مصدر»

چاپ دوم. ص ۲۳

و نیز :

«امیر سیف الدولة حمله کرد و از میغ تیغ سیلاب خون در کوه و هامون

براند و چهره سبزا رنگ بنات هند از گلگونه خون ابناء حرب ارغوانی کرد.»

ترجمه تاریخ یمینی. ص ۱۶۴

ص ۹۰ - ریحان، سفال

در دیوان این مضمون دیده شده است :

در مجلسی که بگذشت از یاد او حدیثی

در هر لب سفالی ریحان تازه بینی

سج. ص ۴۲۲

ص ۹۰ - غمزه سوزن شکاف

در دیوان می گوید :

ای غنچه دهانت از چشم سوزنی کم

سوزن شکاف غمزه و سوسن نمای عبر

سج. ص ۱۹۰

ص ۹۰ - هلال ، دیوانه

بدین مضمون در دیوان اشاره کرده است :

آری چو فتنه عید کند شیفته شود

دیوانه هوا ز هلال معنبرش

من شیفته چو بحر و مسلسل چو ابراز آنک

هم عید و هم هلال بدیدم بر اخترش

سج. ص ۲۲۳

عب. ص ۲۲۸

تا آفتاب سایه به ماهی نبیندش

دیوانه ای چو من به هلالش کجا رسد

سج. ص ۵۹۶

ص ۹۰ - هر هفت کرده

« هر هفت ، زیب و آرایش هفتگانه که زنان کنند ، و هفت در هفت نیز

گویند . و آن این است : حنا ، وسمه ، گلگونه ، سفیداب ، طلق که زر ورق

نیز گویند ، غالیه و سرمه . »

«دوش از درم در آمد سرمست و بی قرار

همچون مه دوهفته و هر هفت کرده یار .»

شرح مشکلات دیوان انوری . ص ۱۳۸

خاقانی در دیوان می گوید :

چو هست آمد هر هشت داده به جنت

چو وامق آمد هر هفت کرده به عذرا

سج . ص ۱۲

عب . ص ۹

عشق بر کرده به مکه آتشی کز شرق و غرب

کعبه را هر هفت کرده هفت مردان دیده اند

سج . ص ۹۰

عب . ص ۹۵

چون تو هر هفت کرده آبی حور در تو هر هفت زیور اندازد

سج . ص ۱۲۴

عب . ص ۱۳۸

هر هفت کرده پردگی رز به خرگه آر

تا هفت پرده خرد ما بر افکنند

سج . ص ۱۳۴

عب . ص ۱۴۲

تو هفت طوف کرده و کعبه عروس وار

هر هفت کرده پیش تو و عشق دان شده

سج . ص ۴۰۱

عب . ص ۴۱۵

در تحفه العراقین می گوید :

شش بانوی پیر کرده هر هفت عالم ز تو دیده هفت در هفت

تحفه . ص ۱۵

ص ۹۰ - سن سن گویی

در دیوان آمده است این ترکیب :

نایب تنکری تویی کرده به تیغ هندوی

سنقر کفر پیشه را سن سن گوی تنکری.

سج . ص ۴۲۴

کوشه طغان جود که من بهر اتمکی

پیشش زبان به گفتن سن سن در آورم.

سج . ص ۲۴۲

ص ۹۰ - غبغب ، طوق

در همین مضمون است :

جان به دستارچه دهم آن را کز غبب طوق در بر اندازد

سج . ص ۱۲۳

عب . ص ۱۳۶

ترا طوق سیمین در افکند غبغب مرا نیز از آن زلف طوقی برافکن

سج . ص ۶۵۰

عب . ص ۸۳۷

ص ۹۱ - زیچ

« زیچ . به کسر زاء و به جیم تازی نیز آمده ، ... و به معنی چست

و چابک و خوش وضع چنانکه حکیم سنایی گوید :

خوشدلی زیچی چون شاخک زرگس در باغ

از در آنکه شب و روز بدو در نگری »

مجمع الفرس مروری . ج ۲ . ص ۶۵۷

این واژه در دیوان چاپ بمبادی آمده است ، ولی در دیوان چاپ

مرحوم عبد الرسولی « نارنج » چاپ شده :

بازیچه شمر گردش این گنبد بازیچ

گر طفل نه ای سغبه بازیچه چرای

سج . ص ۴۳۴

ص ۹۱ - هاروت صنعت

«... فریشتگان آسمان تعجب کردند از ظلم بنی آدم و بی رسمیه و پرده دریدن و خون ریختن ایشان . گفتند : خداوندا ، این زمین داران و خاکیان را برگزیدی و ایشان نافرمانند . رب العالمین گفت : اگر آن شهوت که دریشان مرکب است در شما بودی ، حال شما همچون حال ایشان بودی . همه گفتند : «سبحانک ما ینبغی لنا ان نعصیک» پاکی ترا و بی عیبی ترا . نیاید از ما که در تو عاصی شویم و نسزد که فرمان ترا خلاف کنیم . رب العالمین گفت : اکنون دو فریشته اختیار کنید از همه فریشتگان تا ایشان را به صفت بنی آدم بر آریم و شهوت دریشان مرکب کنیم . هاروت و ماروت را برگزیدند که از همه عابد تر و خاشع تر بودند . خداوند عزّ وجلّ ایشان را به زمین فرستاد تا حکم کنند و کار گزارند میان خلق ، و شهوت دریشان آفرید ، چنانکه در فرزندان آدم . و ایشان را گفت : شرک میارید و زنا میکنید و خمر مخورید و خون به ناحق میریزید و گوشت خوک مخورید و در حکم و قضا میل و محابا میکنید و جور و جفا میپسندید . ایشان بیامدند و به روز حکم می کردند و کار خلق می گزاردند . و به شب بر آسمان می شدند متعبد خویش . آخر روزی زنی آمد پیش ایشان به مجلس حکم با خصمی که داشت ، و نام آن زن زهره بود نیکو روی که جمال وی به غایت کمال بود . و گفته اند که پادشاه زاده ای بود از دیار فارس ، و در دل ایشان هواء آن زن افتاد به یکدیگر باز گفتند . آنگه ترافع و حکم آن زن در تأخیر نهادند ، تا وی را به خانه خواندند و کام خود از وی طلب کردند . آن زن سر وا زد آنگه گفت : اگر شما را مرادی است از من بت پرست باید شدن چنانکه آن زن ، و قتل کردن و خمر خوردن . ایشان گفتند : این نه کار ماست که ما را ازین نهی کرده اند و پرهیز فرموده . آن روز رفت . دیگر روز همین حدیث

بود و جواب همان. سدیگر روز هوا بغایت رسید و صبرشان برمید. گفتند: از آنچه فرمودی خمر خوردن آسان تر است. ندانستند که خمر خود مجمع جنایت است و اصل گناهان. قال النبی صلعم: الخمر ام الخبائث. پس خمر خوردند تا مست شدند و کام خود از آن زن برگرفتند، و در آن حال کسی به ایشان فرا رسید، ترسیدند که باز گوید، او را بکشتند، تا هم قتل و هم زنا و هم شرب خمر از ایشان در وجود آمد. و خداوند عزّ و جلّ در آن حال ملائکه آسمان را بر حال ایشان اطلاع داد، تا ایشان را بدان صفت بدیدند. »

کشف الاسرار ج ۱. ص ۲۹۵

«وگویند که کسی که خواهد که جادوی آموزد بدان سرچاه شود و از ایشان سخنها پرسد و گوید جادوی از ایشان آموزد.»

ترجمه تفسیر طبری. ج ۱. ص ۹۷ - و نیز رك. قصص قرآن مجید.

ص ۱۷ - ۱۶

در دیوان خاقانی بدین مورد اشاره شده است :

یارب این کوس چه هاروت فن و زهره نواست

که ز یک پرده صد الحانش به عمدا شنوند

سج. ص ۱۰۱

عب. ص ۱۰۲

سحر چرخ از دو قواره مه و خور خوابم بست

بند این ساحر هاروت سپر بگشاید

سج. ص ۱۵۹

عب. ص ۱۶۰

سحر و نیرنج و طلسمات که سودی ننمود

هم به افسونگر هاروت سیر باز دهید

سج. ص ۱۶۴

عب. ص ۱۶۵

به فروغ رخ زهره صفتت به فریب دل هاروت فنت

ع.ب. ص ۷۲۶ سج. ص ۵۶۸

و نیز. چاپ ع.ب. ص. ۱۲۹، ۲۲۸، ۲۵۴، ۳۹۷، ۴۸۳۷ -

چاپ سج. ص. ۱۳۰، ۲۲۳، ۳۸۴، ۶۵۰

ص ۹۱ - ثعبان، سامری

در دیوان هم بدین مورد اشاره می کند :

دل از هش رفت چون موسی و جان پیچید چون ثعبان

که مرد آن موسوی دستی که کلکش کرد ثعبانی

سج. ص ۴۱۵

ص ۹۱ - آب کار

« آب کار، آبرو، اعتبار، رونق . »

فرهنگ معین

در دیوان می گوید :

با آب کار تیغ و چو تیغ از عدای نفس

صوفی کار آب کن از خون انتقام

ع.ب. ص ۳۰۴ سج. ص ۳۰۱

ص ۹۲ - ماه نخشب

« مقنع مردی بود از اهل روستای مرو از دیهی که آن را کازه خوانند، و نام او هاشم بن حکیم بود، و وی در اول گازرگری کردی، و بعد از آن به علم آموختن مشغول شدی، و از هر جنسی علم حاصل کرده و مشعبدی و علم نیرنجات و طلسمات بیاموخت و شعبده نیک دانسته دعوی نبوت می کرد ... »

تاریخ بخارا. ص ۷۷

« و ماه مقنع مشهور است، و آن چنان است که به زمین نخشب از

بلاد ماوراء النهر چاهی بود که مقنع به سحر جسمی ساخت بر شکل ماهی چنانکه دیدند که آن جسم از آن چاه برآمد و اندکی ارتفاع گرفت و باز چاه فرو رفت. «
تجارب السلف. ص ۱۲۱

در دیوان آمده است :

صبح برآمد ز کوه چون مه نخشب ز چاه

ماه برآمد به صبح چون دم ماهی ز آب

عب. ص ۴۲ سج. ص ۴۱

و نیز. رك. چاپ سج. ص ۵۷، ۲۲۴

ص ۹۳ - خواجه امام عمدة الدین

ابو منصور محمد بن اسعد عطاری طوسی مشهور به حنفه از فقهای بزرگ شافعی است که در ۴۸۶ زاده شد و از شاگردان غزالی بود. وی در واقعه غز از نیشابور بگریخت و به آذربایجان رفت و در همانجا به قوی دیگر در ۵۷۳ (سبکی در طبقات الشافعیه. ج ۴. ص ۶۶) درگذشت. در دیوان قصیده ای در مرثیه وی آمده است به مطلع :

آن پیر ما که صبح لقایی است خضر نام

هر صبح بوی چشمه خضر آیدش ز کام

سج. ص ۳۰۰

و در قطعه واری باز در مرثیت وی می گوید :

در دهر سیه سپیدم افکند بخت سیه سپید کارم

با بخت سیه عتاب کردم کز بس سیهیت دل فگارم

بخت آمد و خون گریست پیشم کز رنگ سیاه شرمسارم

اما چکنم قبول کن عذر کز مرگ امام سوگووارم

سلطان ایمة عمدة الدین کو بود مراد روزگارم

سج. ص ۹۰۱ - ۹۰۲

عب. ص ۶۵۶

ص ۹۳ - جنید

« و ازین طایفه بود ابوالقاسم الجنید بن محمد. سید این طایفه است و امام ایشان بود. اصل وی از نهاوند بود، و مولد وی به عراق بود، و پدرش آبگینه فروش بود. قواریریش از آن گفتندی. و فقیه بود. بر مذهب ابو ثور بود. و صحبت سرتی و حارث محاسبی کرده بود. و آن محمد بن علی القصاب. وفات وی اندر سنهٔ سبع و تسعین و ماتین بود. جنید را پرسیدند که عارف کیست؟ گفت: آنکه از سر تو سخن گوید و تو خاموش باشی. و هم او گوید: ما تصوف از قیل و قال نگرفتیم، از گرسنگی (یافتیم) و دست بداشتن آرزو و بریدن از آنچه دوست داشتیم و اندر چشم ما آراسته بود. »

ترجمهٔ رسالهٔ قشیریه. ص ۵۱

و نیز رك. طبقات سلمی. ص ۱۵۵ - طبقات خواجه عبدالله انصاری.

ص ۱۶۱ - تذکرة الاولیاء. ج ۲. ص ۶ به بعد

ص ۹۳ - ابن نجید

« نام وی اسماعیل بن نجید، احمد بن یوسف بن سالم بن خالد السلمی. جد شیخ با عبد الرحمن السلمی بود از سوی مادر. شاگرد بو عثمان حیری، و از مهینان یار وی و پسینه از یاران وی. او برفته در سنهٔ ست او خمس و ستین و ثلثمائة فی ربیع الاول با شیخ بو عبد الله رازی مقری. ابو عمر هو الشیخ الصالح الصوفی المحدث، جنید دیده (بود) و از مهینان وقت بود. و او را طریقت بود که به آن یگانه بود. از تلبیس حال و کوشیدن وقت و معاملهٔ نیکو در ظاهر و

باطن و حدیث داشت فراوان و ثقه بود ... »

طبقات الصوفیه خواجه عبدالله. ص ۴۲۸
و نیز رك. ترجمه رساله قشیریه. ص ۷۹۶ - طبقات الصوفیه لابی
عبد الرحمن السملی. ص ۴۴۴

ص ۹۳ - نوری

« و ازین طایفه بود ابوالحسین احمد بن محمد النوری . بغدادی زاده
بود . خدمت سرّی کرده بود ، و از احمد بن ابی الحواری ، و از اقران جنید
بود . وفات او اندر سنهٔ خمس و تسعین و مائین بود . کار او بزرگ بود و نیکو
معاملت و نیکو زبان . نوری گوید : تصوف دست برداشتن حظّ نفس است .
هم او گوید : عزیز ترین چیزی اندر زمانهٔ ما دو چیز است : عالمی که به علم
خویش کار کند ، و عارفی که سخن از حقیقت گوید . »

ترجمه رساله قشیریه. ص ۵۴
و نیز. رك. طبقات الصوفیه خواجه عبدالله. ص ۱۵۶ - طبقات
الصوفیه لابی عبد الرحمن. ص ۱۶۴ - تذکرة الاولیاء.
ج ۲. ص ۳۸

ص ۹۳ - نهر جوری

« ابو یعقوب اسحق بن محمد النهرجوری - صحبت ابو عمرو مکی کرده
بود و آن بو یعقوب موسی و جنید و پسران دیگر . به مکه مجاور بود . و وفاته
او هم آنجا بود اندر سنهٔ ثلثین و ثلثمائة . ابوالحسین احمد بن علی گوید : (نهرجوری
گفت) : دنیا دریایی است و کنارهٔ او آخرت است و کشتی اندر او تقوی است
و مردمان همه سفری اند . »

ترجمه رساله قشیریه. ص ۷۴
و نیز. رك. طبقات الصوفیه خواجه عبدالله. ص ۲۷۹ -
طبقات سملی. ص ۳۷۸

ص ۹۳ - هزار میخی

«کنایه از پشمینه و خرقة درویشان است که بنجیه‌های بسیار بر آن زده باشند و آن را هزار میخ نیز گویند و بعضی دیگر در شرح این کلمه چنین نوشته اند: همچنانکه رهبانان زنجیرهای گران بر اعضای خود می بستند و خرقة خشنی از پلاس می دوختند و بر آن گل میخهای کوتاه آهنی می زدند و می پوشیدند اهل اسلام نیز در زمان تابستان به همین دستور کار می کردند و چون ریاضت کشان نمی توانستند این دشواری را تحمل کنند مرقعی به همان طریق درست می کردند و بنجیه‌های بسیار بر آن می زدند و به آن هزار میخی می گفتند.»

طوبی نفسان ز پاک بیخی بر تن خشن هزار میخی

تحفة العراقین. ص ۵۹ و ۲۰۰

و نیز. رك. مفتاح النجات. ص ۲۹۷

خاقانی در دیوان می گوید:

دلش هزار میخی چرخ و به جیب خاک

باز افکنش ز نور و فراویش از ظلام

سج. ص ۳۰۱

عب. ص ۲۰۴

ص ۹۵ - مادر یحیی وار

«زکریا از بهر فرزند خواستن دعا کرد و گفت: بار خدایا، من مردی پیرم و عیالم زنی عقیم است... پادشاه عالم آن دعوت او را به مساحت استعجابت راه داد و به یحیی بر او منت نهاد. «و وهبنا له یحیی...» جبریل امین پیامد و گفت: یا زکریا، ملک تعالی می گوید تضرع تو دیدم و دعای تو شنیدم و ترا فرزندی شایسته دادم و او را نامی نهادم که هیچکس را پیش از تو آن نام نهادم. «و وهبنا له یحیی» او را یحیی از بهر آن گفتند که از میان دو

مرده به قدرت پدید آورده بود : مردی پیر و زنی عقیم . «

تفسیر سورة یوسف . ص ۳۷۳ - ۳۷۲

« زکریا صلوات الله علیه از جوانی تا پیری آرزومند فرزندی بود

لکن زنش نام او ایشیا عقیم بود ... »

قصص قرآن مجید . ص ۲۲۵

خاقانی در دیوان می گوید :

عجوز جهان مادر یحیی آسا ازو حامل تازه زهدان نماید

سج . ص ۱۳۱

ص ۹۶ - سپید دست ، سیاه کاسه

در دیوان این دو ترکیب آمده است :

دهر سپید دست سیه کاسه ای است صعب

منگر به خوش زبانی این ترش میزبان

سج . ص ۳۰۹

عب . ص ۳۱۵

دهر سیه کاسه ای است ما همه مهان او

بی نمکی تعبیه است در نمک خوان او

سج . ص ۳۶۴

عب . ص ۳۷۳

شاهان عصر جز تو هستند ظلم پیشه

اینجا سپید دستند آنجا سیاه دفتر

سج . ص ۱۹۰

عب . ص ۱۹۴

ص ۹۹ - شهاب الدین

وی یکی از دو داماد خاقانی است، و آن دیگری مشیدالدین نام دارد.

در دیوان در مرثیه وی می گوید :

سر چه سنجد که هوش می بشود تن چه ارزد که نوش می بشود ...

آه کز مردن امام شهاب آه من سخت کوش می بشود ...
عب. ص ۱۶۹

ص ۱۰۱ - صحنات ، صحن حلوا

در دیوان آمده است :

گر با تو خصم آرش بود هم جفت او آتش بود
صحنات کمتر خوش بود ، با صحن حلوا داشته
عب. ص ۴۰۰ سج. ص ۳۸۶

در تحفة العراقین نیز :

از هجو و مدیح من به یک جا آید صحنات و صحن حلوا
تحفه . ص ۲۰۸ و ۲۸۹

ص ۱۰۱ - شان انگبین

در تحفة العراقین می گوید :

چون شان عسل نمایی از بر کوه از نظر تو روغن من
ص ۱۵ و ۲۸۶

ص ۱۰۱ - صنوبر ، صد نوبر

در دیوان ، در همین مضمون می گوید :

پنج شاخ دست رادش کز صنوبر رسته اند
بر جهان صد نوبر از شاخ امان افشاندند
سج. ص ۱۱۰

پیش بالایت به بالایت فرو بارم گهر
ز آنکه صد نوبر مرا زان یک صنوبر ساختند
سج. ص ۱۱۲

ص ۱۰۱ - خصی الثعلب

« خصی الثعلب گیاهی است چون خایه‌ی روباه، دو جنس است خرد و بزرگ. قوتش همچون قوت خصی الکلب است گرم و نرم است. بهترینش آن باشد که به طعام شیرین تر بود، و اندرو نفخ است اندر شهوت جماع بفزاید. »
الابنیه. ص ۱۵۳ - و نیز تحفه حکیم مؤمن. ص ۱۰۴

ص ۱۰۱ - جند بیدستر

« گرم است. بلغم را نیک بود و قی آرد و با خطر است و از شمار زهرست. »

فرخنامه. ص ۲۱۳

و نیز. تحفه حکیم مؤمن. ص ۷۵

ص ۱۰۷ - بیعگاه (حاشیه)

در متن - نسخه لا - صریحا « پیشگاه » است ولی در نسخه « شا »
« بیعگاه »، و این واژه در دیوان آمده است :
بیعگه غم دل خاقانی است زان کشد اندوه دراو کاروان

سج. ص ۲۴۱

عب. ص ۳۴۵

ص ۱۰۷ - حصرم رنگ

این ترکیب در دیوان آمده است :

تیغ حصرم رنگ شد از خون خصم

روز میدان می فشان باد از ظفر

سج. ص ۴۹۶

عب. ص ۵۱۹

ص ۱۰۷ - یار غار

اشاره به ابو بکر است که در هجرت رسول اکرم به مدینه، آن حضرت را

همراهی کرد و در راه به غاری پناه بردند. برای تفصیل واقعه مراجعه کنید به:

طبقات الكبير. الجزء الاول. القسم الاول. ص ۱۵۴ -

اسد الغابه. ج ۱. ص ۲۱

به یار غار در دیوان هم اشاره کرده است :

به یار محرم غار و به میر صاحب دل

به پیر کشته غوغا به شیر شرزه غاب

سج. ص ۵۱

ع. ص ۵۲

ص ۱۱۰ - ساق عرش

در دیوان می گوید :

ظل کعبش کاو فتد بر ساق عرش زاد سرو بوستان ملک باد

سج. ص ۸۰

ص ۱۱۳ - قاع صفصف

مأخوذ از این آیه قرآن است : فیدرهما قاعا صفصفا . (آیه ۱۰۶ ،

سوره طه - ۲۰) ترجمه آیه از تفسیر طبری :

« بیش دست ندارد آن را دشتی هامون بر ثبات . » (شاید بی ثبات)

ترجمه تفسیر طبری . ج ۴ . ص ۹۹۷

قاع . زمین راست و هموار .

ترجمان القرآن . ص ۸۳

صفصف . زمین هامون و نرم .

ایضا . ص ۵۸

ص ۱۱۶ - تعارف اصل

این ترکیب را فقط در « لمعة السراج » دیده ام :

« ... چون تعارف اصل ، هادی وصل شد . »

لمعة السراج لحضرة التاج . ص ۸۹

ص ۱۱۷ - خوان مسیح

« پس این دوازده تن با او (عیسی) رفتند، و چون به شهر اندر خیز شد بسیاری خلق نیز بر اثر او رفتند و روی بدان بیابان نهادند. . . هیچ آبادانی نبود که طعامی یافتندی. پس این مردمان بدان حواریان گفتند که شما به عیسی نزدیک ترید باید که او را بگویید تا با خدای تعالی بگوید تا ما را طعام فرستد، یا خوانی که بر آن طعام باشد تا ما از آن بخوریم. . . پس عیسی از خدای تعالی اندر خواست که بفرستد خوانی از طعام. . . و خدای عزوجل حاجت او روا گردانید و از آسمان خوانها فرستاد با طعامهای لونا لون. . . »

ترجمه تفسیر طبری. ج ۲ ص ۴۳۲ به بعد

خاقانی بدین مورد اشارتی دارد :

عیسیم از بیت معمور آمده وز خوان خلد

خورده قوت و زله اخوان را ز خوان آورده ام

سج. ص ۲۵۴

عب. ص ۲۵۹

وگر چون عیسی از خورشید سازم خوانچه زرین

پر طاوس فردوسی کند بر خوان مگس رانی

سج. ص ۴۱۲

عب. ص ۴۲۲

ص ۱۱۸ - جوع الکلب

این ترکیب را در دیوان هم آورده است :

چوکاسه باز گشاده دهن ز جوع الکلب

چوکوزه پیش نهاده شکم ز استسقا.

سج. ص ۱۰

خاکساری را چو آتش طالع و چون مار بخت

داده جوع الکلب و در خوان قحط نان انگیزخته.

سج. ص ۳۹۶

ص ۱۱۸ - بره از این سو ، ترازو . . .

« روزی شیخ ابو علی سینا بردکانی نشسته بود . مردی روستایی می گذشت بره بردوش نهاده . شیخ او را طلب داشت و با او بهای بره معین کرد و گفت : بره بگذار و ساعتی دیگر بیا تا بها بدهم . روستایی او را شناخت و گفت : تو حکیم بزرگی ، بر تو باید که پوشیده نباشد که بره در مقابل ترازو است . شیخ را آن معنی خوش آمد و دوچندان بهای آن بره بداد . »

نقایس الفنون

در دیوان در همین مضمون است :

بره زین سو ترازوی زان سو

چرب و خشکی ازین میان برخاست

سج . ص ۶۲

عج . ص ۷۳

ص ۱۱۹ - واحزنا که نه از حربا . . .

قیاس شود با دیوان :

واحزنا گفته ام به شاهد حربا زین گله حربه جفای صفاهان

سج . ص ۳۵۷

عج . ص ۳۶۱

ص ۱۲۰ - از قبیل آن دبیران نه ای . . .

در باب این گونه جمله ها و قاعده نحوی آن به مقاله استاد مینوی

رجوع شود . هفتاد سالگی فرخ . ص ۱۸۴

ص ۱۲۰ - ابن صبح

ابن صبح . کنیه گرگ است .

ابن صبح : آفتاب و روز و روشنائی صبح و حرامزاده .

(مدار الافاضل)

خاقانی در دیوان می گوید :

به ابن صبح که سر پنجه‌ها کند چونجوم

به ابن عرس که دم لابه‌ها کند چو کلاب

سج. ص ۵۵

ابن صبح است مگر بخل که بر شه ره عار

عورش افکنده و عربان به خراسان یام

سج. ص ۲۹۷

ع. ص ۳۰۰

در چاپ مرحوم عبدالرسولی: آه صبح

ص ۱۲۰ - نصرت بالصبا ...

«گفت - پیغامبر صلی الله علیه - : مرا یاری کردند به باد صبا و عاد را نیست کردند به باد دبور . بدانکه چون روی در قبله کنی آن باد که بر روی زند (آن را) صبا خوانند ، و آنکه از دست راست آید ، شمال باشد ، و آنکه از دست چپ آید جنوب بود ، و آن (باد را که) از قفا آید دبور خوانند . و اما قصه باد صبا و یاوری دادن او به غزاة خندق بود ، و این کتاب نه جای آن است که آن قصه گویم هر که را باید که بداند اندر تفسیر نگردد در سوره احزاب ، و آن باد که عاد را به وی هلاک کردند دبور بود . »

ترك الاطناب. ص ۳۱۰ - ونيز رك. شرح شهاب الاخبار.

ص ۲۵۵

ص ۱۲۲ - خدر معظم ، ملکه کبری ... عصمة الدين

- ابنة الملك افریدون - وی دختر ملک فریدون است و خواهر

منوچهر . و در دیوان قصایدی در مدح او آمده است .

حضرت ستر معلا دیده‌ام ذات سیمرغ آشکارا دیده‌ام

سج. ص ۲۷۲

ع. ص ۲۸۹

در دیوان خاقانی - هر دو چاپ - در عنوان این قصیده یاد شده است

که این عصمة الدین، دختر منوچهر است، و این نکته با توجه به نامه دوم این مجموعه که صریحاً می گوید: ابنة الملك، درست نیست و وی خواهر منوچهر است نه دختر وی. در قصیده‌ای دیگر به مطلع:

ای در حرمت نشان کعبه درگاه ترا مکان کعبه

ع.ب. ص ۱۱۱ س.ج. ص ۴۰۳

در چاپ مرحوم عبدالرسولی عنوان قصیده چنین است: در مدح عصمة الدین عمه اخستان و این صراحت خود مؤید مدعاست. و نیز این قصیده:

ای در عجم سلاله اصل کیان شده وی در عرب زبیده اهل زمان شده

ع.ب. ص ۱۱۴ س.ج. ص ۴۰۰

که در عنوان آن - هر دو چاپ - تصریح شده است که «خواهر منوچهر» است.

ص ۱۲۳ - ست اقام

در فرهنگها معنی «ست» نیامده است. ولی در «ذیل قوامیس العرب» دزی چنین آمده:

ست. بانو، از نفخ الطیب المقرّی ج. ۲. ص ۳۴۴ س ۱۰
ست. زن متعه.

در بعضی جای‌ها «ست» (به فتح) هم گفته‌اند. جمع آن ستوت و سئات.
ست حریم امیرالامرا. مادر زن.

ذیل قوامیس العرب. دزی. تذکر استاد مهنوی

ص ۱۲۳ - قیدافه

قیدافه. زنی که پادشاه اندلس بود و سه دختر و یک پسر داشت.

پسرش طینوس نام داشت و داماد ملک مصر بود.

اسکندر نامه. (افراد حدیث اسکندر). ص ۴۲

«قیدافه طبق روایات ملکه اندلس و معاصر اسکندر بود:

زنی بود در اندلس شهریار خردمند و بالشکری بیشمار

جهانجوی و بخشنده قیدافه نام ز روز بهی یافته نام و کام.»

فردوسی. شاهنامه چاپ بروخیم. ج ۷. ص ۱۸۴۸

به نقل از برهان قاطع. چاپ دکتر معین

خاقانی خود در دیوان می گوید:

قیدافه خوانده ام که زنی بود پادشاه

اسکندر آمدش به رسولی سخن گزار

اسکندر است دولت و قیدافه بانوان

نی نی کز این قیاس شود طبع شرمسار

کاکنون به بندگی و پرستاری درش

قیدافه خرمی کند، اسکندر افتخار

سج. ص ۱۷۷

عب. ص ۱۸۲

آسمان سترا ستاره همتا من ترا قیدافه همتا دیده ام

سج. ص ۲۷۴

عب. ص ۲۹۲

بادت سعادت ابد و هم به همت قیدافه زمین فرو آن بانوان شده

سج. ص ۴۰۳

ص ۱۳۶. ترک الت رای...

«بو مسلم به مرو بود و رسولان همی فرستاد منصور سوی او... که

ترا هیچ آزار از جهت من نباشد و با تو خیانت نکم... بو مسلم با گروهی

رفت و گفت: هر چه قضاست بباشد... تا به ری رسید، رای و خرد آنجا

بگذاشت . »

تاریخ سیستان . ص ۱۳۸

« ابو مسلم در کار خلیفه متردد شد . از وزیر تدبیر پرسید . وزیر گفت :
ترکت الرای بالری ، این مثل گشت . »

تاریخ گزیده . ص ۲۹۴ - و نیز . امثال و حکم . ذیل . ترکت الرای ...

ص ۱۴۴ - نابغه ، بوالقابوس

ابو امامه ، زیاد بن معاویه بن ذباب از شاعران وابسته به دربار نهمان
بن منذر فرمانروای حیره که از سال ۵۸۰ تا ۶۰۲ حکومت داشته ، بوده است .
نابغه بر اثر بدگویی بدگویان از نزد نهمان بگریخت و به ملوک غسانی شام پناه برد .
ولی اندکی بعد به نزد نهمان بازگشت و دراعتذار ، اشعاری سرود که از مایه های
شهرت اوست . درگذشت نابغه به سال ۶۰۴ میلادی بوده است .

ریعانة الادب . ج ۴ . ص ۱۳۷

و نیز آداب اللغة . ص ۱۰

بوالقابوس ، مراد نهمان بن منذر است که نابغه نزد وی مقامی ارجمند
داشت . یعقوبی به اشتباه نام وی را منذر نوشته است .

تاریخ یعقوبی . ج ۱ . ص ۲۶۱

« آخرین پادشاه سلسله لخمی ، نهمان بن المنذر معروف است که ظاهراً
در سنه ۵۸۰ مسیحی به سلطنت رسید ، و داستان خلج و قتل وی به حکم خسرو
پرویز در حدود ۶۰۲ یا قدری دیرتر معروف است . »

تاریخ عربستان . خطابه هفتم . ص ۲۰

ص ۱۴۴ - عنقای مغرب

« عنقا به فتح عین ، سیمرغ . از خلیل منقول است که او را عنقا به
واسطه آن گویند که در گردن او خط سفیدی مثل طوق هست . و ابن کلی گوید

که در بلاد رس کوهی بلند بود معروف به دمنخ به فتح دال مهمله و سکون میم و خاء معجمه ، و مرغی بر آن کوه مقام داشت ملون به جمیع الوان ، و او را گردن درازی بود و از مرغان دیگر طعمه ساختی . روزی جوع بر او غلبه کرد و به میان آبادانی آمده طفلی را گرفته برد . بنابراین به عنقای مغرب معروف شد . 'مغرب' (به ضم میم و سکون غین معجمه و کسر رای مهمله) زیرا که هر چه گرفتی آن چیز ناپدید شدی و غروب کردی .

در مجمل التواریخ و اکثر کتب سیر وجه تسمیه او را به مغرب چنین گفته اند که : با سلیمان علیه السلام دعوی قطع قضا و قدر کرد و گفت نگذارم که دختر پادشاه مغرب به پسر خسرو مشرق برسد . و دختر را به آشیانه خویش برد و پرورد . اتفاقاً ملک زاده مغرب عازم سفر دریا شده و کشتی او بشکست و موج او را بدانجا افکند که نشیمن سیمرغ بود . دختر ملک زاده را در میان پوستی بزرگ که سیمرغ به نشیمن برده بود پنهان کرد و از او بار گرفت و فرزند آورد . جبریل سلیمان علیه السلام را خبر کرد و سلیمان دختر را از سیمرغ طلب داشت . او دختر را به واسطه دفع ضرر آفتاب در میان پوست جا داده به خدمت سلیمان آورد . دختر با فرزند از آنجا بیرون آمد ، و عنقا از شرم ناپدید گشت . از آن روز باز او را عنقاء مغرب گویند .

شرح مشکلات دیوان انوری . ص ۱۶۳ به بعد

خاقانی در دیوان می گوید :

عنقای مغربم به غربی که بهر الف

غم را چو زال زر به نشیمن در آورم

سج . ص ۲۴۱

ص ۱۴۴ . اختر صاحب طیلسان

اشاره به ستاره مشتری است .

در دیوان آمده است:

بر قدحهای آسمان زنار مشتری طیلسان در اندازد

عب. ص ۱۳۶ سج. ص ۱۲۳

وی مشتری ردا بنه از سرکه طیلسان

در گردن محمد یحیی طناب شد

عب. ص ۱۵۷ سج. ص ۱۵۷

هر سال محرمان ردا گیرد آفتاب وز طیلسان مشتری آرند میزش

عب. ص ۲۲۱ سج. ص ۲۱۶

سازان رعناى صاحب بربط اندر بزم چرخ

سوز از آن قرای صاحب طیلسان انگيخته

عب. ص ۴۰۳ سج. ص ۳۹۵

خورشید بر عمامه او بر فشانده تاج

بر بجیس بر رداش فدا کرده طیلسان

عب. ص ۳۱۷ سج. ص ۳۱۱

ص ۱۴۵ - بعد ما که

این ترکیب در منتهای کهن بسیار دیده می شود:

انوری می گوید:

بعد ما کاندر لگد کوب زمانه چند سال

بخت شورم خنجری کردست و دورش خنجری

خیر خیرم کرد صاحب تهمت اندر هجو بلخ

تا همی گویند کافر نعمت آمد انوری

« بعد ما که او را تحف بسیار با لقب کوچلک خانی هدیه داد مانند

تیر از کمان صفت بجست .»

جهانگشای جوینی . ج ۱ . ص قیا - قیب
 « بعد ما که از صدمات دهر بیهوش بودم و از سطوات قهر
 مدهوش ... »

لمعة السراج لحضرة التاج . ص ۲۷۲
 رجوع شود به مرزبان نامه ص ۲۵۷ تعبیر « قبل ما که » را عینا
 نظیر و معادل « بعد ما که » ما نحن فیه است استعمال کرده است .
 یادداشت‌های قزوینی بر حاشیه جهانگشای جوینی ، « فرهنگ
 ایران زمین » . جلد ۱۵

ص ۱۴۵ - نارنج ، ترازو

در همین مضمون است :

گر چه ز نارنج پوست طفل ترازو کند

لیک نسنجد بدان زیرك زرّ عیار

سج . ص ۱۸۰

ز نارنج اگر طفل سازد ترازو که نارنج و زر هر دو یکسان نماید

سج . ص ۱۳۰

عب . ص ۱۲۸

مانم به کودکی که ز نارنج کفه ساخت

پنداشت کو ترازوی زرّ عیار کرد

سج . ص ۱۵۲

ص ۱۴۹ - هارون پیشگاه

بدین مضمون در دیوان هم اشاره می کند :

آذین باغ دولت و هارون در گهت

از قصر قیصریه و قیصر نکوتر است

سج . ص ۷۶

چرخ هارون کردارش و چون هارونان
زانجشمش انگله‌ها در کمر آمیخته‌اند

سج. ص ۱۲۰

سام نریمان چاکرش، رستم نقیب لشکرش
هوشنگ هارون درش، جم حاجب بارآمده

سج. ص ۳۹۱

و نیز در تحفة العراقین :
چون دست کلیم پای گلگونش هارون وزیر گشته هارونش
تحفه. ص ۴۰

ص ۱۵۰ - سرخ بت بامداد، خنگ بت . . .

در دیوان آمده است درین مضمون :

گر صبح رخ گردون چون خنگ بتی سازد
تو سرخ بتی از می بنگار به صبح اندر
سج. ص ۴۹۷

ص ۱۵۲ - بحیرا، مصطفی

« آن وقت که پیغامبر علیه السلام با ابوطالب عمش به شام رفت ،
بحیرای راهب او را بدید و علامتها یافت و بوطالب را گفت : . . . او را به
شام مبر که همه جهودان و ترسان شام او را دشمن اند که پیغامبر خواهد بودن.
و مهر نبوت که در میان دو کتف وی بود می بوسید » .

مجمل التواریخ و القصص. ص ۲۳۸

« و ابوطالب سفر شام بسیار کردی و همیشه رسول را با خویشان
پردی تا اتفاق افتاد که بر راه گذر ایشان صومعه‌ای بود و در آن صومعه راهبی

بود که اورا بحیراء راهب خواندندی و او انجیل دانست و در کتبها صفت پیغامبر خوانده ... »

قصص الانبیاء. ص ۴۰۸ - و نیز رك. حدیقه سنائی. ص ۱۹۷ -
تعلیقات حدیقه سنائی. ص ۲۷۵ - دائرة المعارف فارسی. ج ۱ ص ۳۹۲
خاقانی در دیوان می گوید:

خط کفش حرز شفا تیغش در او عین الصفا

چون نور مهر مصطفی جان بحیرا داشته

عب. ص ۴۰۰ سج. ص ۳۸۶

کو پیمبر تا همی سوگ بحیرا داشتی

کو سکندر تا به مرگ برهن بگریستی

عب. ص ۵۵ سج. ص ۴۴۱

ص ۱۵۲ - مصاحب یوشع در مسافرت موسی

« سه کس با سه کس صحبت کردند ، شایسته اسم فتوت گشتند ... »
یوشع بن نون با موسی صحبت کرد، شایسته اسم فتوت گشت: « و اذ قال موسی
لفتیه . »

تفسیر سورة یوسف. ص ۳۸۵

« هر کس از ایشان قوم خود را خبر داد و تحذیر کرد مگر دو کس

که وفا کردند که پنهان داشتند، یکی یوشع بن نون ابن افرام ابن یوسف وصی
موسی و یکی کالب بن بوقنا داماد موسی ... »

تفسیر ابوالفتح. ج ۳. ص ۴۲۱

و نیز رك. كشف الاسرار. ج ۲. ص ۷۷ - مجمل التواریخ و

القصص. ص ۲۰۴ - قصص قرآن مجید. ص ۱۰ - قصص الانبیاء.

ص ۲۰۴ و ۵۹۹

ص ۱۵۲ - ریاض النعم - حیاض النعم

در دیوان می گوید:

در عجم از داد تست بیشه ریاض النعم

در عرب از یاد تست شوره حیاض النعم

معج. ص ۲۶۲

ص ۱۵۲ - عروه و عفرا

« عروه بن حزام . . . العذری شاعری اسلامی است . . . چون پدر عروه در گذشت فرزندش صغیر بود و در حجر تربیت عم خود قرار گرفت . دختر عم او عفراء همزاد وی بود و این دو کودک همواره با یکدیگر به بازی می گذاردند . . . چنانکه هر دو نسبت به یکدیگر الفتی سخت یافتند و عقال همواره عروه را به دامادی خود دلخوش می داشت . . . هر دو بزرگ شدند . پس عروه . . . به خواستگاری عفرا فرستاد . عقال با خواهش عروه موافقت کرد . لیکن چون عروه تهیدست بود قرار بر آن نهادند که از شتاب درین کار خودداری شود . اما مادر عفرا با عروه هماهنگ نبود و برای دختر خود شویی مال دار می خواست . چون برای عفرا خواستاران دیگر پیدا شدند و عروه ازین حال آگهی یافت نزد عم شتافت . . . و زمان خواست و آنان پذیرفتند که تا باز گشتش عفرا را به شوی ندهند . . . چون عروه به نزد پسر عم خود رفت آن مرد او را به مال و عطایا بنواخت و به قبیله خود باز گردانید . در غیاب عروه مردی از اهل شام از خویشاوندان بنی امیه به قبیله ضبه رفت و عفرا را دید ، او را پسندید و از پدرش خواستاری کرد . پدر عفرا عذر خواست . . . آن مرد ناگزیر عفرا را از مادرش بخواست و او بر اثر بخشش شامی . . . رضا داد و شوهر را نیز بدین کار راضی کرد . سه روز بعد از مزاجعت مرد شامی با عفرا هر دو

آهنگ شام کردند. و پدر عفرا که از عروه... شرم داشت به حیلہ قبری کهن را تعمیر کرد و گفت: این گور عفراست. چون عروه... بازگشت پدر عفرا زاری کنان او را بر سر آن گور برد... از آن پس عروه چندگاهی بر سر آن گور می رفت و روز بروز زارتر و پریشان تری شد تا آنکه یکی از دختران قبیله حقیقت حال را به او گفت. عروه راه شام پیش گرفت و نزد شوی عفرا رفت... شوی عفرا، عروه را به عزت نگاه داشت و او را با عفرا تنها گذاشت... آن دو... از جدایی و فراق شکایتها کردند ولی به پاکی و حیا و عفت با یکدیگر به سر آوردند... عروه بار سفر بر بست و در راه به غشی و خفقان گرفتار شد... تا به شب پیش از رسیدن به قبیله خود درگذشت. چون خبر مرگ او به عفرا رسید بسیار بگریست و مویه کرد... تا بعد از چند روز قلیل درگذشت.

ورقه و گلشاه. ص ۱۰ به بعد

خاقانی در دیوان هم اشاره به عروه و عفرا دارد:

در بند عشق شاهد و هم عشق شاهدش

عشقش چو قیس عامری و عروه حزام

سج. ص ۳۰۱

چون بلبله دهان به دهان قدح برد

گوئی که عروه باد به عفرا برافکند

سج. ص ۱۳۵

ص ۱۵۳ - بوبکر قهستانی، خلف سیستان

« عمید ابو بکر علی بن حسن قهستانی از بزرگان فضلا و ادبای خراسان

و در عهد سلطان محمود غزنوی و پسرانش در آن دیار به فضل و کرم و ادب

اشتهاری فوق العاده داشته ، اصلا و نسبا از قریه رختج از قراء کابل است . ابتدا در خدمت امیر محمد بن محمود (۳۸۷-۴۳۲) می زیسته و از طرف سلطان محمود به این خدمت منسوب شده و بالاخره به سمت ریاست دارالانشاء و صاحب دیوانی امیر محمد رسیده و در سال ۴۰۸ که سلطان پسر خود امیر محمد را خلعت داد و به ولایت گوزگانان فرستاد ابوبکر قهستانی نیز با او روانه شد...»
 زین الاخبار. ص ۷۴ (= ص ۱۷۲ چاپ بنیاد فرهنگ)

« قهستانی در جوانی جزء دبیران و ندمای دربار سلطان محمود بود و او مدتی را نیز به بغداد رفته و خدمت خلیفه القادر بالله (۳۸۲-۴۲۴) را درك کرده و بعضی از اعیان دربار او را مدح گفته و بعدها به خدمت سلاجقه نیز درآمده و در سال ۴۳۱ در آن دولت به مقامات جلیله رسیده است .

همین شخص یعنی ابو بکر قهستانی است که در ایام جوانی نامه مرموز القادر بالله خلیفه را در جواب تهدید سلطان محمود غزنوی به او خوانده و در نتیجه کشف رمز آن از سلطان خلعت یافته و از درجه ندیمانی که در مجلس سلطان برپای ایستادند به مرتبه ندیمان قاعد ترقی پیدا کرده است .

قابوس نامه. ص ۱۸۶-۱۸۷ (= ص ۲۰۹ دکتر یوسفی)

ابوبکر قهستانی از مدوحین و منعمین فرخی سیستانی است و سوزنی

شاعر اشاره به همین نکته را می گوید :

فرخی هندی غلامی از قهستانی بخواست

سی غلام ترك دادش خوش لقا و خوش کلام

و در دیوان فرخی قصیده بزرگی در مدح او هست به این مطلع :

دی به سلام آمد نزدیک من ماه من آن لعبت سیمین ذقن

تا آنجا که می گوید :

خواجه بو بکر عمید ملک عارض لشکر علی بن الحسن

آن ز بلا راحت هر مبتلی	و آن ز محن راحت هر ممتحن
خدمت او نعمت و دفع بلاست	طاعت او راحت و رفع محن
خانه او اهل خرد را مقر	مجلس او اهل ادب را وطن
هر که سوی خدمت او راست است	راه نیابد سوی او اهرمن
خدمت او را چو درختی شناس	دولت و اقبال مر او را رهن
هر که بر او سایه فکند آن درخت	رست ز تیار و ز کرب و حزن
یارب چونانک به من بر فتاد	سایه او بر همه گیتی فگن... الخ

ابو بکر قهستانی به گفته یاقوت فلسفی مشرب و مایل به تحصیل علوم اوایل بوده و به همین جهت بعضی از معاصرین او را بیدین شمرده و دشمن داشته اند. به مناسبت فضل و کرم عده ای از شعرای آن عصر او را مدحها گفته و از خوان نعمت و صلوات او بهره ها برده اند از آن جمله است علی بن حسن باخرزی (متوفی به سال ۴۶۷) مؤلف کتاب دمیة القصر که در ۴۳۵ خدمت او را درک نموده و او را مدحها گفته و از او تربیتها و نواختها یافته است. برای شرح حال و اشعار او رجوع شود به دمیة القصر باخرزی (للقسم الخامس) و تمة الیتیمه ثعالبی. نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ورق ۵۷۴ - ۵۷۵ (تحت نشانه ۳۳۰۸ که بایک دوره کامل از یتیمه الدهر دریک جا جمع آوری و نمره شده است). و معجم الادباء یاقوت حموی. ج ۵. ص ۱۱۶-۱۲۱، و کتاب قابوس نامه ص ۱۸۶-۱۸۷ چاپ طهران...

به نقل از حدائق السحر. ص ۹۳ تا ۹۶

و نیز رك. قابوسنامه. چاپ روانشاد نفیسی. ص ۲۷۵ - قابوسنامه.

چاپ دکتر یوسفی. ص ۴۴۷ - تعلیقات حدیقه سنائی. ص ۶۲۸ -

فرخی میستانی. از دکتر یوسفی. ص ۱۱۶-۱۱۳

نکته در این است که در هیچیک از متون یاد شده بدین موضوع که در آغاز ابو بکر قهستانی در خدمت خلف سیستان می زیسته اشارتی نرفته است . در تاریخ سیستان به تصحیح شادروان بهار و نیز احیاء الملوك به اهتمام آقای دکتر ستوده هم درین باب اشاره ای دیده نیامد .

ص ۱۵۴ - انس

ابو ثمامة انس بن مالک انصاری ، فوت ۹۱ یا ۹۳ هـ . ق . از مشاهیر صحابه پیغمبر در مدینه به دنیا آمد و در کودکی اسلام آورد و به خدمت پیغمبر پرداخت . بعد از رحلت پیغمبر ، انس به دمشق و از آنجا به بصره رفت و هم در آن شهر به سن ۹۷ و به قولی ۱۰۷ سالگی وفات یافت .

دائرة المعارف فارسی . ص ۲۷۱

در فهرست « ترجمه رساله قشیریه » به تصحیح استاد فروزانفر ، انس ابن مالک (ابو حمزة الانصاری ، متوفی ۹۳) آمده است .

ترجمه رساله قشیریه . ص ۷۹۸

و نیز . ترجمه تاریخ طبری . ص ۳۷ ، ۳۸ ، ۹۲

ص ۱۵۴ - حسان

« حسان بن ثابت انصاری ، فوت حدود ۴۰ و به قولی ۵۰ یا ۵۴ هـ . ق . شاعر بزرگ مخضرم عرب ، متولد مدینه (یثرب) . پدر و مادرش از قبیله خزرج بودند . در دوره ی جاهلیت ، غسانهای شام و مناذره ی حیره را مدح گفت . با نابغه ذیبانی معاصر بود . پس از طلوع اسلام به خدمت محمد (ص) پیوست و در دفاع از وی و هجو مشرکین و دشمنان او شعر می گفت . بعد از وفات پیغمبر ، در نزاع مهاجرین و انصار ، از انصار جانبداری می کرد . سپس از طرفداران عثمان و بعد از طرفداران معاویه شد . گویند ۱۲۰ سال عمر کرد . دیوان حسان مشتمل بر اشعار هجا و فخر و مدح و غزل است . مدایحی که برای

کسب مال سروده است اشعار دینی سیاسی است . حسان مؤسس شعر دینی در اسلام به شمار می‌رود . غزلیات وی تقلید از گذشتگان است . . . اشعار وی طبیعی و به همین جهت از ترتیب و نظم و تنقیح خالی است ، و مخصوصا اشعار دوره‌ی اسلامی وی سست و ضعیف است . معذلک ، حسان را بهترین شاعر شهری شمرده‌اند . شعر وی لفظا و معنا از دین جدید متأثر است . به هر حال ، اشعار وی کارنامه‌ی اخبار غسانها و آغاز اسلام می‌باشد .

دائرة المعارف فارسی

و نیز . رك . آداب اللغة العربيه . الجزء الاول . ص ۴۹ -

ريحانة الادب . ج ۱ . ص ۳۲۶

ص ۱۵۴ - سفته ، بهار

در دیوان آمده است:

فلک را سفته بدبختی است در بار نکوکاران

چو بختی بار بدبختی کش از سرمست حیرانی

سج . ص ۴۱۳

در چاپ مرحوم عبدالرسولی مصراع اول چنین آمده :

فلک را شیوه بدبختی است در کار نکوکاران .

ص ۴۲۴

در نفس مبارکش سفته راز احمدی

در سفن بلارکش معجز تیغ حیدری

سج . ص ۴۲۱

عب . ص ۴۲۸

باد از سر پیکانت سفته دل بدخواهان

وز نام نکو سفته در بار تو عالم را

سج . ص ۴۰۴

عب . ص ۴۸۴

ص ۱۵۵ - سه نتایج

مراد از سه نتایج، جماد و نبات و حیوان است .

خاقانی در دیوان می گوید :

ز آن سه نتایج که زاد بود غرض آدمی

لیک پس از هر سه یافت آدمی این کار و بار

ع.ب. ص ۱۹۸

سج. ص ۱۸۰

در چاپ عبدالرسولی : ز آن سه نتیجه که زاد بود غرض آدمی .

ص ۱۵۵ - لدات

« لدات، (جمع لدة از واد) همزاد، کسی غیر از برادر و خواهر اگر

با شخص در یک زمان زاده شده و در یک خانه بزرگ شده و هم شأن و هم قدر

او باشد » .

به نقل از حاشیه ترجمه کلیله و دسنة . ص ۳۹۱

ص ۱۵۵ - حرّاس

جمع حارس . پاسبانان، نگهبانان .

در تفسیر کشف الاسرار و عدة الابرار این واژه با واژه « گوشوانان »

مترادف آمده است :

« و گفته اند نام اعظم آن زن را در آموختند تا قصد آسمان کرد ، پس

حرّاس و گوشوانان او را منع کردند... »

کشف الاسرار و عدة الابرار . ج ۱ ص ۲۹۶

ص ۱۵۶ - دسته گل که درد سر آورد ...

درین عبارت به درستی پیداست که اشارت خاقانی در دیوان قطعا

گلاب است :

گل در میان کوره بسی درد سر کشید

تا بهر دفع درد سر آخر گلاب شد

ع.ب. ص ۱۵۷ معج. ص ۱۵۷

از نوحه جغد الحق ما یم به درد سر

از دیده گلابی کن درد سر ما بنشان

ع.ب. ص ۳۶۳ معج. ص ۳۵۸

ص ۱۵۶ - کیت کیت

کیت کیت . چنین و چنین ، چنان و چنان ، چندان چندان ، مانند این ،

همانند این ، ایدون ایدون ، همچنین همچنین .

مقدمه الادب . ج ۱ . ص ۵۰۰

ص ۱۶۲ - در افزایی

به تعلیقه صفحه ۲۰ در ص ۳۹۳ مراجعه شود .

ص ۱۶۲ - شاه

شاه : داماد .

خاقانی در تحفه العراقین می گوید :

دجله شه آبهاست یکسر اما ز عروس نرم روتر :

ص ۱۰۲

نه چون شه رقه سست و مضطر بل کز شه حجله کامران تر .

ص ۱۴۹

ص ۱۶۵ - ایام البیض

« گفتم : یا رسول الله ، کدام روز است ایام البیض ؟ گفت : سیزدهم

و چهاردهم و پانزدهم . »

گزیده ، در اخلاق و تصوف . ص ۱۷۴

« بدو ایام بیض و من صائم وز خطا در صواب کوشیده »

دیوان انوری. ص ۷۱۸. ج ۲

و نیز. رك. بحر الفوائد. ص ۷۷

ص ۱۶۵ - لیالی عشر

ماخوذ از سوره فجر است .

« لیال عشر. شبهای ده، و قیل ده شب، یعنی دهه ذی الحجه ».

لسان التنزیل. ص ۱۹

« و لیال عشر. به شبهای دهه ذی الحجه که روز عرفه در آن است .

به شبهای دهه محرم که عاشورا آخر آن است . به شبهای دهه آخر رمضان که

شب قدر تعبیه آن است، به شبهای دهه نیمه شعبان که شب برات با آن است.

به شبهای دهه موسی که « و اتمناها بعشر » بیان آن است، و مناجات موسی با

حق حاصل آن است . »

کشف الاسرار. ج ۱۰. ص ۴۹۲

« می گوید که: و بدین ده روز عاشورا . و گروهی از علمای دین گویند

که این ده روز ذی الحجه است » .

ترجمه تفسیر طبری. ج ۷. ص ۲۰۱۸

ص ۱۶۵ - در خواب زر و سیم دیدن

« روية الذهب . اندر دیدن زر. پسر سیرین گفت : اگر بیند که زر

یافت نه نیک بود. کرمانی گفت: اگر مردی بیند که زر یافت یا سیم، او را غرامتی

رسد و خواسته او از وی بشود . اگر کار کرده بود، آن زر و سیم اندر تاویل

آسان تر بود . و هرچه صحیفه و سبیکه بود سخت تر . دانیال گفت: زر همه غم و

اندوه بود. پیغمبر گفت: زر شدن خیری بود، جهت آنکه زر را به تازی «ذهب»

خوانند. اگر بیند که فراز گرفت یا اندر خانه برد غم و اندوه بود. »

خواهگزاری. ص ۲۰۱

ص ۱۶۶ - ام ملدم

کنیه تب است. خاقانی در تحفة العراقین می گوید :

در خانه خصم تست هر دم بو یحیی شوی ام ملدم .

ص ۱۵۱

ص ۱۷۱ - امیر شمس المعالی قابوس

امیر شمس المعالی قابوس بن ابی طاهر وشمگیر بن زیار بن وردانشاه

گیلی .

چون در سنه سبع و ستین و ثلاثمائة . . . بهستون بن وشمگیر درگذشت، ملک طبرستان و گرگان به برادرش قابوس بن وشمگیر رسید . . . بعد از محاربه (با عضدالدوله) قابوس و فخرالدوله منهزم شدند و گرگان و طبرستان در تصرف مویدالدوله آمد . فخرالدوله و قابوس به خراسان رفتند . . . و هیچده سال در خراسان بماندند . . . قابوس وشمگیر بعد از غیبت هجده ساله از خراسان با سر مملکت خود آمد و گرگان و طبرستان با تصرف گرفت . . . آهنگ گیلان کرد و بر آن مستولی شد و پسر خود منوچهر را داد . قابوس بعد از مراجعت پانزده سال پادشاهی کرد . پس لشکر برو خروج کردند و او را محبوس گردانیدند . . . قابوس در حبس از سرما درگذشت . »

تاریخ گزیده. ص ۴۱۴ به بعد

« اما هر که خواهد جلالت قدر قابوس وشمگیر المکنی به ابی الحسن

بشناسد خطب جمله کتب تصانیف ابو منصور ثعالی و کتاب یمینی عتبی مطالعه باید فرمود تا غزارت فضل و سخاوت و بذل و کمال عقل او بداند چه ثرا و فراید

فواید و نظم او قلاید و لاید است . . . »

تاریخ طبرستان ابن اسفندیار. ص ۱۴۲

در باب ریشه واژه « وشمگیر » به قابوسنامه به اهتمام دکتر یوسفی ص ۲۶۷ مراجعه شود. و نیز به مقدمه « کتاب نصیحت نامه معروف به قابوسنامه » مرحوم نفیسی. ص و به بعد.

ص ۱۷۳ - اگرچه هر صاحب قلمی . . . اما . . .

در باب این نوع جمله ها و بحث در قواعد نحوی آن رجوع شود به مقاله استاد مینوی تحت عنوان « اگرچه ، با آنکه ، هر چند . . . » مجله دانشکده ادبیات. سال ۱۳. شماره ۴

ص ۱۷۵ - ابن العمید ، استاد رئیس

ابو الفضل محمد بن العمید ابی عبدالله الحسین بن محمد کاتب ، « او از کفایت جهان و سرآمد روزگار بود و در علم و حکمت و فهم و ادب و شعر و کتابت و فصاحت و بلاغت و ریاست و سیادت و ذکا و فطنت یگانه آفاق ». وی را جاحظ ثانی می خواندند. صاحب بن عباد از پروردگان مکتب اوست. و گفته اند لقب صاحب نیز ازین سبب است. وی دبیر و وزیر رکن الدوله دیلمی بود، و بیست و چهار سال وزارت کرد.

ثعالبی در کتاب « یتیمه » می گوید: کتابت باعبد الحمید آغاز شد و به ابن العمید پایان یافت. وی در شاعری دست داشت. در دلاوری و بزرگواری نیز مشهور بود. ابوالفتح علی بن محمد ملقب به ذوالکفایتین پسر وی است. ابوحیان توحیدی کتاب « مثالب الوزیرین » را در قدح وی و صاحب بن عباد نگاشته است. ابوالفضل بن العمید به سال ۳۶۰ در گذشت.

رساله « صاحب بن عباد ». ص ۳۷ و . . .

و نیز. ر.ک. ابن خلکان. ج ۴. ص ۱۸۹ - ریحانة الادب. ج ۶.

ص ۹۵ - تجارب السلف . ص ۲۲۵ و دائرة المعارف فارسی

ص ۱۷۵ - عبد الجبار مهدی

دبیر دیوان خاص ابن العمید است .

ص ۱۷۵ - ذوالکفایتین ابوالفتح

ابوالفتح علی بن محمد ملقب به ذوالکفایتین (۳۳۷-۳۶۶) از وزرای نامدار آل بویه، پسر ابوالفضل بن عمید است که یاد وی گذشت. بعد از پدر، رکن الدوله وزارت بدو سپرد. وی مردی مغرور بود و ازین روی دشمنان بسیار داشت. چون رکن الدوله درگذشت، مویدالدوله و عضدالدوله همدستان شدند و او را زندانی و اموالش را مصادره کردند، و پس از شکنجه بسیار هلاکش ساختند.

ابن خلکان . ج ۴ . ص ۱۹۵ - دائرة المعارف فارسی.

صاحب بن عباد . ص ۴۰ - ریعانة الادب . ج ۵ . ص ۱۴۶

ص ۱۷۵ - اسمعیل بن عبّاد

الصاحب، ابوالقاسم اسماعیل بن ابی الحسن عبّاد بن العباس بن عبّاد... الطالقانی، در ۱۶ ذی القعدة سال ۳۲۶/۹۳۸ زاده شد. لقب صاحب را مرحوم بهمینار به سبب صحبت او با مؤیدالدوله از اوان کودکی می‌داند. وی در عنفوان جوانی به خدمت ابوالفضل بن عمید وزیر رکنالدوله پیوست، و این پیوستگی وی را به جایگاه بلند در نظم و نثر رسانید. در سال ۳۶۰ وزارت مؤیدالدوله یافت و این جز وزارت کل ممالک است که به سال ۳۶۶ به وی سپرده شد. لقب کافی الکفاة را نیز مؤیدالدوله به وی داد. ابوحیان توحیدی کتابی در مذمت ابوالفضل بن العمید و صاحب بن عباد ساخته است و «اخلاق العمیدین و مثالب الوزیرین» نام کرده. صاحب به سال ۳۸۵ درگذشت.

صاحب بن عباد . شادروان بهمنیار

و نیز. رك . ابن خلکان . ج ۱ . ص ۲۰۶ - ریحانة الادب . ج ۶ .

ص ۶۹ - تجارب السلف . ص ۲۴۳

ص ۱۷۶ - ابن مقله

« کتبه او بوعلی است و نام و نسبش محمد بن علی بن مقله . و او کاتبی فایق بود چنانکه در حسن خط به او مثل زدندی و نام او در صناعت و کتابت بس مشهور است ... ابن مقله در آغاز کار متعلق وزیر ابوالحسن علی بن الفرات بود ... ابن فرات ابن مقله را برکشید ... ابن مقله کافر نعمتی کرد و با خصمان منعم خویش متفق شد ... چون ابن فرات وزارت یافت ، ابن مقله را بگرفت ... مقتدر بن مقله را وزارت با خلع و تشریفات ... داد ... مدتی وزیر بود ، بعد از آن معزول شد و او را بگرفتند ... دیگر باره وزارت یافت و تا روزگار راضی بماند و راضی هم وزارت به او داد . بعد از آن ... راضی به او متغیر شد و او را در سرائی حبس کرد ... در آن ایام بردست بریده گریستی ... ابن مقله بعد از قطع دست راست به دست چپ همچنان می نوشت که به دست راست ... (راضی) بفرمود تا او را بکشند . »

تجارب السلف . ص ۲۱۰ به بعد

و نیز. رك . تاریخ گزیده . ص ۳ - ۲۴۱ - دائرة المعارف فارسی -

ریحانة الادب . ج ۶ . ص ۱۶۷ - آثار الوزرا . ص ۱۴۲

ص ۱۷۶ - ابوالفرج بیضا

ابوالفرج عبدالواحد بن نصر بن محمد حنطلی مخزومی از شاعران بزرگ است که مدتی در خدمت سیف الدولة بن همدان (که از ۳۳۳ تا ۳۵۶ در حلب فرمانروایی کرد) بوده است . وی در ۳۹۸ درگذشت . در لقب بیغاه گروهی گفته اند که از حسن فصاحت وی بوده است ، و پاره ای دیگر نیز لکنت زبان

وی را سبب آن دانسته اند .

ریعانة الادب. ج ۱. ص ۱۴۲ - ابن خلکان. ج ۲. ص ۳۷۱

ص ۱۷۶ - ابن طباطبا

مراد خاقانی را به درستی ندانستم کیست ، زیرا از کسانی که بدین نام شهرت یافته اند کس را در خطابه آن اشتها نیست که یاد شود .

« محمد بن ابراهیم علوی متوفی ۱۹۹ هـ . ق . از بزرگان سادات آل علی در عهد خلفای عباسی ، پسر ابراهیم بن اسماعیل بن ابراهیم بن حسن بن (امام) حسن بن علی بن ابی طالب . در دوره ای اقامت مأمون در خراسان وی در کوفه به داعیه ای خلافت برخاست و عده ای نیز با او بیعت کردند ، اما کاری از پیش نبرد و به مرگ ناگهانی درگذشت . »

دائرة المعارف فارسی

« ابن طباطبا . ابوالقاسم احمد بن محمد بن اسماعیل ... از نقیبان طالبیان در مصر بوده است . وی ادیب و شاعر نیز بود و به سال ۳۴۵ در گذشته است . »

ریعانة الادب. ج ۶. ص ۶۲ - ابن خلکان. ج ۱. ص ۱۱۱

« ابن طباطبا . ابو محمد عبدالله بن احمد بن علی (۲۸۶ - ۳۴۸) مردی پاك و بخشنده و فاضل بود وی را مال فراوان بود و همه روز لوزینه می ساخت و در بین مردم بخشش می کرد . چون در گذشت مردم بسیار در تشییع او بودند ، چنانکه شمار آن کس ندانست جز خدای تعالی . »

ابن خلکان. ج ۲. ص ۲۶۸ - ریعانة الادب. ج ۶. ص ۶۳

« ابن طباطبا ، محمد بن احمد بن محمد مکنی به ابوالحسن از محققان علما که به صفای قریحه و استقامت ذهن و جودت فهم معروف است . در اصفهان

به سال ۳۲۲ در گذشته است . »

ریحانة الادب . ج ۶ . ص ۶۳

« ابن طباطبا . یحیی بن محمد بن طباطبایی علوی حسنی مکنی به ابوالمعر
از مشاهیر نحویان است ، و از شاگردان عمر بن ثابت اعمی ثمانینی . وی از استادان
ابن الشجری ، علی بن عیسی ربیعی بوده است و به رمضان سال ۴۷۸ درگذشت . »
ریحانة الادب . ج ۶ . ص ۶۴

ص ۱۷۶ - عبدالحمید

« ابو غالب عبدالحمید بن یحیی بن سعد ، از کاتبان بزرگ است و بدو
در بلاغت مثل می زنند و نیز می گویند کتابت با او آغاز شده است . وی نخست
در دیوان رسایل هشام بن عبدالملک بود و پس از آن به مروان بن محمد آخرین
خلیفه بنی امیه پیوست . وی نخستین کس است که تحمیدات را به نامه ها افزود .
عبدالحمید در بصره به همراه مروان به سال ۱۳۲ کشته شد . »

آداب اللغة . ص ۱۷۶ - ابن خلکان . ج ۲ . ص ۳۹۴

ص ۱۷۶ - ابوالفتح الکاتب

« ابوالفتح علی بن محمد الکاتب البستی . از کاتبان و شاعران بزرگ ، و
یگانه عصر خود بوده است . وی به دو زبان فارسی و تازی شعر می گفته .
ابوالفتح بستی در ابتداء دبیری امیر بست داشت و آن گاه به سبکتگین پیوست .
وی در آغاز کار محمود غزنوی نیز همین سمت را داشت . سال ولادت وی ۳۶۰
و تاریخ درگذشت وی ۴۰۱ است . »

ابن خلکان . ج ۳ . ص ۵۸ - ریحانة الادب . ج ۱ . ص ۱۷۰ -

دائرة المعارف فارسی

ص ۱۷۶ - ابوالفضل میکالی

« امیر عالم ابوالفضل عبیدالله بن احمد بن میکالی ، یگانه خراسان در

روزگار خود از حیث ادب و فضل و نسب و نیکوئی خلق و روی نکو بود .
 ابو منصور عبدالملک ثعالی چند کتاب خود : سحر البلاغه و سر البراعه و ثمار-
 القلوب و فقه اللغه را که از مؤلفات مشهور اوست به نام وی نوشته است . وی
 در یتیمه در باب او می گوید : « امیر ابوالفضل عبیدالله بن احمد بر اسلاف و
 اخلاف خود از آل میکال مانند آفتاب بر ماه نو برتری دارد... وی عوضی از ابن
 العمید و خلقی از صاحب و بدلی از صابی است و چون به نظم گراید عبدالله بن
 المعز و عبیدالله بن عبدالله بن طاهر و ابوفراس حمدانی است... »

تعلیقات تاریخ بیهقی . ص ۹۸۹

و نیز . رك . ریحانة الادب . ج ۴ . ص ۱۳۴ - تاریخ بیهق . ص ۱۱۷

ص ۱۷۷ - ابواسحاق صابی

ابواسحاق ، ابراهیم بن هلال بن ابراهیم بن زهرون حرّانی ، صاحب
 رسائل مشهور ، یکی از افراد فرقه صابین حران بوده است که به سال ۳۱۲/۹۲۶
 زاده شد . وی با آنکه تا زمان مرگش بر مذهب صابیان بود ، آداب اسلامی را
 رعایت می کرد . به ماه رمضان روزه می گرفت . قرآن را از حفظ داشت ، و
 برنامه های خود بدان استشهد می کرد . نخست در خدمت مهلبی وزیر معزالدوله
 درآمد و عنوان کاتب و دبیر رسایل یافت ، و در کارهای وزارت دستگیری او
 کرد . پس از مرگ ابن ثوابه به سال ۳۴۹ ریاست دیوان رسائل بدو تفویض
 شد . به روزگار عزالدوله بختیار نیز همان سمت را داشت . شایستگی او در تسلط
 چنان است که وی را یکی از چهار کاتب برجسته زبان عرب دانسته اند . (آن
 سه تن دیگر ، ابن عمید ، صاحب بن عباد و ابوالقاسم عبدالعزیز یوسف اند) .
 چون عزالدوله مغلوب عضدالدوله شد ، ابواسحاق نیز در ۲۶ ذوالقعدة ۳۶۷/
 ۹۸۷ گرفتار آمد . به گفته هلال بن محسن الصابی ، نوه ابواسحاق و مولف
 کتاب « رسوم دارالخلافه » - که به وسیله آقای شفیع کدکنی به فارسی گردانیده

شده است - به وساطت مطهر بن عبدالله و دیگر بزرگان ابواسحاق پس از سه سال و چند ماه در بند بودن رهایی یافت . وی در ازوای زیست تا در روز سه شنبه ۱۲ شوال ۱۹/۳۸۴ نوامبر ۹۹۴ سن ۷۱ سالگی درگذشت . شریف رضی در مرگ او مرثیه‌ای سروده که بسیار مشهور است .

گذشته از رسائل و دیوان شعر کتاب «التاجی فی اخبارالدولة الدیلمیة» را به نام تاج الملة عضدالدوله دیلمی - و این تاج الملة لقبی است که الطائع بالله خلیفه در ۹۸۰/۳۶۹ به عضدالدوله داده بوده است - نوشته .

ریحانة الادب . ج ۲ . ص ۴۱۲ - راهنمای کتاب . شماره ۲۰۱ ، ۲۰۲

سال ۱۱ مقاله س . م . خان ، ترجمه احمد آرام - ابن خلکان . ج ۱ .

ص ۳۴ - تاریخ گزیده . ص ۴۱۳

ص ۱۷۷ - کلثوم العتابی

کلثوم بن عمرو بن ایوب ثعلبی شامی مکتبی به ابوعمر و از مشاهیر شاعران عرب در عصر خلفای عباسی است . وی هارون و خلفای دیگر را مدح گفته است و با برامکه نیز مصاحبت داشته .

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۶۶ - معجم الادباء . ج ۱۷ . ص ۲۶

ص ۱۷۷ - ابو نصر عتبی

ابونصر محمد بن عبد الجبار عتبی در گذشته به سال ۴۲۱ از مترسلان بزرگ قرن چهارم و آغاز قرن پنجم است . از مشهورترین آثار او تاریخ یمینی است که ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی به تشویق ابوالقاسم علی بن الحسین ابن محمد بن ابی حنیفه وزیر جمال الدین ای ابه الف باریک آن را به فارسی گردانیده است .

ترجمه تاریخ یمینی . مقدمه . ص ۲۱ - ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۶۷

ص ۱۷۷ - ابوالعباس الضبی

« ابوالعباس ضبی و ابوعلی بن حمویه اصفهانی ، بعد از انتقال صاحب ابن عباد از جهان فانی مبلغ ده هزار دینار تقبل نموده وزیر فخرالدوله شدند و تا آخر اوقات حیات او به مصادره مردم متمول و اندوختن مظلمه اشتغال داشتند ، و مال حال ایشان به وضوح نپیوست . »

دستور الوزرا . ص ۱۲۱

ابوالعباس ضبی . او پس از مرگ وزیر جلیل صاحب ابن عباد به سال ۳۷۸ با ابوعلی بن حمویه اصفهانی سمت وزارت فخرالدوله بویهی یافتند و برای این شغل ده هزار دینار پیشکش خزانه فخرالدوله کردند و دست ظلم و تعدی برآوردند و مال مالداران به مصادره بگرفتند چنانکه از قاضی ری عبدالجبار شافعی به تهمت اطاله لسان نسبت به صاحب ابن عباد سه هزار هزار درم بستند و ظاهراً تا گاه مرگ فخرالدوله همین مقام داشتند . رجوع به ۳۵۱ - حبط ۱ . صفحه ۱۲۱ دستور الوزرا و تاریخ بیهی چاپ مرحوم ادیب طاب ثراه صفحه ۶۱۲ سطر ۱ و یتیمه ج ۳ . ص ۱۱۷ شود .

لفت نامه دهخدا

ابوالعباس ، احمد بن ابراهیم ضبی از نزدیکان صاحب بن عباد و در کار کشورداری او را یار و مددگار بود . صاحب وی را از کودکی به خدمت خویش گرفت و برکشید . چنانکه یگانه روزگار خود شد . ثعالبی درباره او می گوید که پس از صاحب و صابی بنای سخن به وجود ابوالعباس ضبی بر پای بود . ابوالعباس در نظم و نثر شیوه صاحب را پیروی می کرد . پس از مرگ صاحب ، فخرالدوله وزارت خود را بدو وا گذاشت .

صاحب بن عباد . ص ۱۵۵

ص ۱۷۷ - ابوفراس الحمدانی

ابوفراس ، حارث بن ابی العلاء سعید بن حمدان بن حمدون الحمدانی (۳۲۰-۳۵۷) از بزرگترین شاعران عرب بوده است . ثعالبی او را « یگانه » روزگار و خورشید زمانه » می داند . و صاحب بن عبّاد گفته است که شعر از امیری - مراد امرؤ القیس - آغاز شد و به امیری - ابوفراس - پایان یافت .

ابوفراس در جنگها پیشوای سیف الدوله امیر حمص بوده است . وی چهار سال در اسارت رومیان باقی ماند . اشعاری که به آرزوی دیدار وطن و خانواده سروده است به رومیات اشتهار یافته . ابوفراس اندکی پس از آزادی در نزاع با ابوالعالی بن سیف الدوله کشته شد .

ابن خلکان . ج ۱ . ص ۳۴۹ - ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۱۵۰ -
دائرة المعارف فارسی

ص ۱۷۷ - ابوالفضل الهمدانی

ابوالفضل احمد بن الحسین بن یحیی بن سعید الهمدانی معروف به بدیع - الزمان به سال ۳۵۸ زاده شد . وی ادیبی بزرگ و نویسنده‌ای زبردست و شاعری ماهر از مردم همدان بود . در بدیهه گوینی مانند نداشت ، چنانکه هر نوع شعر را با هر وزن و قافیه که اقتراح می کردند ، بی درنگ می سرود . در سال ۳۸۰ به ری رفت و به صاحب بن عبّاد پیوست . وی با این همه کمال مردی خوش مشرب و زیبا روی بود . ظاهراً به مذهب اسماعیلی گروید . چون به نیشابور رفت با ابو بکر خوارزمی که از بزرگان ادیبان زمانه بود مناظرات در پیوست . این نکته آوازه اش را جهانگیر ساخت . پس از مرگ خوارزمی به هرات رفت و در آنجا درگذشت . بزرگترین اثر وی « مقامات » است که مورد تقلید حریری قرار گرفت . از دیگر آثار وی رسائل و اشعار اوست . وی به سال ۳۹۸ در

گذشت .

ابن خلکان . ج ۱ . ص ۱۰۹ - مقامه نویسی در ادب فارسی .
ص ۴۹ - ریحانة الادب . ج ۱ . ص ۱۵۵ - صاحب بن عباد .
ص ۱۷۸

ص ۱۷۷ - ابو عثمان الخالدی

ابو عثمان سعید بن هاشم بن وعیله از شاعران نامی است که با برادر
خود ابوبکر محمد بن هاشم ادارهٔ کتابخانهٔ سیف الدوله را تصدی می کرد . از
تألیفات او « حماسة الشعرا » است . خالدی به سرقت اشعار دیگران متهم است .
وی به سال ۳۷۱ یا حدود ۴۰۰ هجری درگذشت .

ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۱۳۰
معجم الادبا . ج ۱۱ . ص ۲۰۸

ص ۱۷۷ - ابن السکرة الهاشمی

ابوالحسن محمد بن عبدالله بن محمد المعروف به ابن سکرة الهاشمی
البغدادی از شاعران بزرگ سدهٔ چهارم است ، او را همانند جریر و فرزدق
می دانسته اند . ابن سکرة صاحب بن عباد را از دور مدح می گفته . وی شاعری
هزل گوی و شوخ طبع بوده است . دیوان او بالغ بر ۵۰ هزار بیت است . ابن
سکرة به سال ۳۸۵ درگذشت .

ابن خلکان . ج ۴ . ص ۴۰ - صاحب بن عباد . ص ۱۴۴ - ریحانة
الادب . ج ۵ . ص ۳۷۲

ص ۱۷۷ - ابوسعید رستمی

ابوسعید محمد بن محمد بن حسن رستمی از شاعران بزرگ عصر خود
واهل خراسان بود . نسبت رستمی از جد ششم وی بدو رسیده است . وی از

منتسبان به دستگاه صاحب بن عباد بوده است ، و قصیده‌ای را که به مطلع :

ورث الوزارة کابر عن کابر

در مدح صاحب سروده چنان دلنشین افتاده که صاحب آن را برتر از

تمام اشعار فارسی و تازی که در مدح وی سروده شده ، دانسته است . ابوسعید

بدیهه سرایی چیره دست بود . وی در پیری از شعر گفتن تن زد .

صاحب بن عباد . ص ۱۶۶

ص ۱۷۷ - بختری

ابو عباده ، الولید بن یحیی بن عبید بن شملال بن صابر... الطائی البختری

از شاعران بزرگ عرب است که به سال ۲۰۶ در منبج زاده شد و در بغداد

زیست . او ستایشگر متوکل و گروهی از بزرگان بود و به خاندان نوبخت نیز

اختصاص داشت ، و چند تن از آن خاندان چون ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل

و ابوالفضل یعقوب بن اسحاق را مدح گفته است . بختری گذشته از دیوانی که

دارد کتاب « حماسه » از اوست که آن را بر حماسه ابوتمام برتری می‌نهند . کتابی به

نام « معانی الشعر » نیز به وی نسبت داده‌اند . بختری به سال ۲۸۴ یا ۲۸۳ و

یا ۲۸۵ درگذشت .

ریحانة الادب . ج ۱ . ص ۱۴۴ - دائرة المعارف فارسی - ابن خلکان .

ج ۵ . ص ۷۴ - خاندان نوبختی . ص ۱۹۶

داستانی از بختری در « جوامع الحکایات » عوفی چاپ گراوری . ص

۳۴۰ آمده است .

ص ۱۷۷ - صنوبری

احمد بن محمد بن حسن (یا حسین) بن مرار جزری رقی ضبی حلبی

مکنی به ابو بکر (یا ابوالقاسم) شاعر قرن چهارم هجری است . پاره‌ای از اشعار

او در مدح خاندان رسول است . وی به دربار سیف الدوله حمدانی منتسب بوده

است . درگذشت وی را به سال ۳۳۴ نوشته اند .

ریحانة الادب . ج ۲ . ص ۴۹۵

ص ۱۷۷ - مخزومی

ابوالخطاب عمر بن عبدالله بن ابی ربیعة بن المغيرة بن... مخزوم القرشی که در قریش کس ازو شاعرتر نبود . وی را غزل بسیار بود . ولادت مخزومی به سال ۲۳ هجری همزمان وفات عمر بن خطاب بوده است . وی در سال ۹۳ که در دریا به نبرد مشغول بود در آتش کشتی بسوخت .

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۵۰۱

ابن خلکان . ج ۳ . ص ۱۱۱

ص ۱۷۷ - ابن الرومی

ابوالحسن علی بن العباس بن صریح (جورجیس نیز گفته شده) معروف به ابن الرومی شاعر شیعی مذهب : اصلش از روم است . در بغداد ولادت و پرورش یافت . وی را آل نوبخت پرورده اند و از مداحان ایشان بود . اختصاص او به ابوسهل اسماعیل بن علی و برادرش ابوجعفر محمد کاتب و چند تن دیگر ازین خاندان بوده است . اشعارش در توصیف شراب و هجو بزرگان است .

گویند سرانجام ابوالحسن قاسم بن عبیدالله بن سلیمان بن وهب وزیر معتضد بالله از بیم هجو او وی را مسموم ساخت . ابن الرومی را عادت به فال بد زدن بوده است و درین باب وسواس فراوان داشت . وی به سال ۲۲۱ ولادت یافت . سال درگذشت او را ۲۸۴ دانسته اند .

خاندان نویختی . ص ۱۹۸ - دائرة المعارف فارسی - ابن خلکان .

ج ۳ . ص ۴۲ - ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۳۵۱ - جوامع الحکایات

عوفی . چاپ گراوری . ص ۳۵۱

ص ۱۷۷ - صریح الغوانی

مسلم بن ولید انصاری مکنی به ابوالولید در کوفه زاده شد . وی از شاعران اوائل دوران خلفای عباسی است . هارون و برامکه را مدح می کرد . مامون او را گرامی تر داشت و اعمال جرجان و سپس اصفهان را بدو واگذار کرد . درگذشت وی به سال ۲۰۸ بوده است .

ریحانة الادب . ج ۲ . ص ۴۷۶

ص ۱۷۷ - ابی کعب

ابی بن کعب ابن قیس بن عبید بن زید بن معاویة بن عمرو بن مالک بن النجار مکنی به ابوالمنذر و ابوالطفیل ملقب به سید القراء از بزرگان صحابه ، انصاری است . پیش از اسلام از دانشمندان قوم یهود بود . پیش از زید بن ثابت اسلام آورد و در شمار نویسندگان وحی درآمد . در غزوات بدر ، احد و خندق با رسول (ص) بود . در زمان عثمان به جمع قرآن مامور شد . مردی کوچک اندام بود . سال مرگ او را از ۱۹ تا ۳۴ هـ نوشته اند ، ولی رای غالب سال ۲۸ است .

طبقات الکبیر . ج ۳ . قسم ثانی . ص ۵۹ - اسد الغابه . ج ۱ .

ص ۴۹ - دائرة المعارف فارسی - فهرست . چاپ دوم . ص ۴۵ -

تاریخ قرآن . ص ۱۸۱

ص ۱۷۷ - مشهر

مشهر . کودک یک ماهه .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۲۲۲

خاقانی در دیوان می گوید :

صحن زمین ز کوکبه هودج آن چنانک

گفتی که صد هزار فلک شد مشهرش .

سج. ص ۲۱۷

آری به صاع عید همی ماند آفتاب

از نام شاه داغ نهاده مشهرش .

سج. ص ۲۲۱

ص ۱۷۷ - محول

محول . یکساله .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۲۲۲

ص ۱۷۷ - سلیل

سلیل . فرزند .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۲۲۲

السلیل . بچه در وقت که بزاید .

السامی فی الاسامی . چاپ عکسی . ص ۳۰۵

السلیل . بچه زاده .

المرقاة . ص ۴

ص ۱۷۷ - ابن مخاض

ابن مخاض . اشتر نرینه یک سال به دوم درآمده .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۴۲۵

ابن مخاض . یک ساله .

السامی . ص ۳۰۷

ابن مخاض . یک ساله .

المرقاة . ص ۹۸

« شتر را به عربی بعیر ... خوانند ... یک ساله را ابن مخاض ... »

نزهة القلوب . چاپ بمبئی . ص ؟

« ابن مخاض . نام بچه شتر است در سال دوم . زیرا مادرش درین سال دوباره بارداری شود و بچه دیگر می زاید . »

ترجمة مفاتیح العلوم خوارزمی . ص ۱۸-۱۷

ص ۱۷۸ - سخله

سخله . بره نوزاد ، بره شیرمست ، بره شیر خواره ، بزغاله خرد .

ج : سخال .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۴۴۴

السخله . بچه گوسفند چون برآید .

المراقبة . ص ۱۰۲

ص ۱۷۸ - جذع

جذع . گوسفند دوساله ، به دوم درآمده .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۴۴۵

جذع . دوساله اسب .

ايضا . ص ۲۸۷

جذع . چهار ساله به پنجم درآمده . شتر نرينه پنج ساله .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۴۲۶

جذع . دوساله . دوساله گاو .

ايضا . ص ۴۴۰

الجذع . دوساله .

المراقبة . ص ۹۲

الجذع . پنج ساله .

ايضا . ص ۹۸

الجذع . دوساله .

ايضا . ص ۱۰۰

الجزع . دوساله .

ایضا . ص ۱۰۲

ص ۱۷۹ - محمد ادریس

محمد بن ادریس بن عباس ... سیمین ائمهٔ اربعه اهل سنت و جماعت که به جهت انتساب به جد عالیش شافع که به شرف حضور حضرت رسالت (ص) نایل آمده بوده به شافعی شهرت یافته است. ولادت او در سال ۱۵۰ هجرت بعد از وفات ابوحنیفه نعمان بن ثابت در شهر غزه از بلاد شام و یا در یمن و یا در عسقلان بوده است . خاقانی در همین باره می گوید :

اول شب بوحنیفه در گذشت شافعی آخر شب از مادر بزاد

از تالیفات شافعی است : احکام القرآن، اختلاف الحديث ، ادب - القاضي ، السنن ، المسند ، و ... ابن النديم شمار تالیفات شافعی را از صد بیشتر می داند . وفات شافعی در سلخ ماه رجب سال ۲۰۴ هجرت در مصر بوده است .

ریحانة الادب . ج ۲ . ص ۲۸۸ - الفهرست . چاپ دوم . ص ۳۸۷ -

جوامع الحکایات عوفی . چاپ گراوری . ص ۱۱

ص ۱۷۹ - غزالی

غزالی . حجة الاسلام امام زین الدین ابو حامد محمد بن محمد بن محمد ابن احمد طوسی غزالی از مردم طابریان طوس در سال ۴۵۰ هجری قمری مطابق ۱۰۵۸ میلادی در طابریان اواخر عهد طغرل سلجوقی متولد شد ... در کودکی نزد احمد رادکانی علوم دینی و ادبی را فرا گرفت سپس به جرجان نزد امام ابو نصر اسماعیلی رفت و خدمت او تعلیقه نوشت ... و به نیشابور نزد امام - الحرمین ابوالمعالی جوینی به تحصیل پرداخت ... سرانجام منصب تدریس نظامیه بغداد ... بدو محول گردید و ... حایز بالاترین مقام علمی و منصب روحانی

گردید ... این دوره از زندگی غزالی به سال ۴۸۸ خاتمه یافت و تحوّل در روح او پدید آمد و سفر و ریاضت گزید ، و پس از ده سال به طوس بازگشت و تدریس در نظامیه بغداد را نپذیرفت و در طوس بماند و در بامداد روز دوشنبه ۱۴ جمادی الآخره سال ۵۰۵ هجری قمری برابر ۱۱۱۱ میلادی بدرود زندگی گفت .

غزالی نامه

ص ۱۷۹ - مستصفی

کتاب بزرگی است از غزالی که تالیفش در ۶ محرم ۵۰۳ به پایان رسیده است . این کتاب را ابو العباس احمد بن محمد اشبیلی متوفی ۶۵۱ تلخیص کرد و ابوعلی حسن بن عبدالعزیز فهری متوفی ۷۷۶ شرح نمود و سلیمان بن داود غرناطی متوفی ۸۳۲ تعلیقه نوشت .

غزالی نامه . چاپ دوم . ص ۲۵۹

ص ۱۸۰ - قسطاس المستقیم

اثری است از غزالی و ظاهرا بر ردّ باطنیه بوده است .

غزالی نامه . چاپ دوم . ص ۲۵۸

ص ۱۸۰ - احیاء

احیاء العلوم الدین ، معروف به احیاء العلوم یا کتاب الاحیاء مهمترین کتب عربی غزالی است در اخلاق و مسائل دینی و تصوف . کتاب احیاء العلوم به چهار بخش منقسم می شود یکی در عبادات و دیگر در عادات و سه دیگر در مهلکات و چهارم در منجیات و هر بخش مشتمل بر ده کتاب و مجموع چهل کتاب یا چهل فصل می شود .

غزالی نامه . ص ۲۴۳

ص ۱۸۰ - معیار

دو اثر از غزالی به جای مانده است که با « معیار » آغاز می شود :
معیار العالم در منطق ، و معیار النظر . و دانسته نیست که مراد خاقانی از معیار ،
کدامین است .

غزالی نامه . ص ۲۶۳

ص ۱۸۰ - اصمعی

ابوسعید عبدالملک بن قریب بن عبدالملک بن علی بن اصمعی ، معروف
به اصمعی الباهلی ، از بزرگان علمای عرب است به قول ابن خلکان در ۱۲۳
ولادت یافته است ، او و ابو زید انصاری شاگردان ابو عمرو بن العلاء بودند و
علمای لغت عرب که پس از این سه تن آمدند قسمت عمده اطلاعات خود را
در لغت و شعر عرب از آنان گرفته اند . به روزگار هرون اصمعی در بغداد
می زیست و سپس به بصره بازگشت . از آثار اوست : خلق الانسان ، الانواء ،
المقصود و المدود ، الوحوش ، و اللغات و ... وی در سنه ۲۱۷ یا ۲۱۶ یا ۲۱۴
در گذشته است . دائرة المعارف فارسی ولادت او را در ۱۲۲ و درگذشت او
را به سال ۲۱۳ ه ق می نویسد .

ابن خلکان . ج ۲ . ص ۳۴۴ - ریحانة الادب . ج ۱ . ص ۸۶ -
دائرة المعارف فارسی

ص ۱۸۰ - ابن درید

ابو بکر محمد بن الحسن بن درید بن عتاهیه بن خثیم . . . الازدی
اللغوی البصری در سال ۲۲۳ به روزگار خلافت المعتصم بالله خلیفه عباسی در
بصره زاده شد . وی از بزرگان لغت عصر خود بوده است ، و در شعر و ادب
نیز مقامی والا داشته . ابن درید را از پیشگامان مقامه نویسی می دانند . از تألیفات

او « الجمهرة اللغه » است که برای ابوالعباس بن عبدالله میکال که از طرف خلیفه عباسی حکومت فارس را داشته نوشته . دیگر از تألیفات او کتاب « الاشتقاق » و کتاب « السراج و اللجام » و « غریب القرآن » و ... است . مقصوده ابن درید قصیده ای است در حدود ۲۶۰ بیت که ابن درید در مدح امیر ابوالعباس میکال و برادر او سروده . بر این قصیده شروح بسیار نوشته اند . در گذشت ابن درید به سال ۳۲۱ بوده است .

ابن خلکان . ج ۳ . ص ۴۸ - مقامه نویسی در ادبیات فارسی .

ص ۴۴ - تعلیقات تاریخ بیهقی . ص ۹۷۴ - دائرة المعارف فارسی -

ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۲۳۸

ص ۱۸۰ - ضفدع

« ضفدع ، غده سخت باشد که اندر زیر زفان پدید آید ، و این علت را این نام از بهر آن نهاده اند که لون او آمیخته است از لون زفان و سبزی رگه همچون ضفدع ، و ضفدع را به پارسی اندر خراسان وق گویند . و به زفان سمنانی بزغ گویند ، و بعضی گویند وزغز . »

الاغراض الطیبه . چاپ عکسی . ص ۳۶۰

« ضفدع ، غده ای است که در زیر زبان تولید می شود . »

ترجمة مفاتیح العلوم . ص ۱۵۶

خاقانی در دیوان می گوید:

شاعران را ز رشک گفته من ضفدع اندر بن زبان بستند .

سج ص ۴۸۹

و در تحفة العراقین آمده است:

فالج دارد سر بنانش ضفدع دارد بن زبانش .

تحفه . ص ۱۵۷

ص ۱۸۰ - نبطویه

ابراهیم بن محمد بن عرفة سلیمان بن مغیره بن حبیب . . . از نحویان و دانشمندان بزرگ سده چهارم است. وی را با ابن درید معارضاتی بوده است. از تألیفات اوست: اعراب القرآن، الامثال، المقنع در نحو، و . . . نبطویه به سال ۲۴۴ یا ۲۵۰ در واسط زاده شد و در ۲۴ - ۳۱۹ درگذشت.

ریحانة الادب. ج ۴. ص ۲۲۳

ابن خلکان. ج ۱. ص ۱۱ - معجم الادبا. ج ۱. ص ۲۵۴

ص ۱۸۰ - بوزید

ابوزید، سعید بن ثابت بن زید بن قیس بن . . . خزر ج انصاری از بزرگان ادبیات عرب است، و در لغت و حفظ و غرائب و نوادر لغات بی نظیر بوده است. ابو عثمان مازنی گوید که اصمعی را دیدم که در حوزه درس ابوزید حاضر می شده است و بوسه بر سر وی می داده. وی را آثاری است که از آنهاست: اللبن، الابل، القوس والترس، و . . . در گذشتش به بصره است در سنه ۲۱۵ یا ۲۱۴ یا ۲۱۶. دائرة المعارف فارسی، از «النوادر» و «کتاب المطر» در جزو آثار او نام می برد.

ریحانة الادب. ج ۵. ص ۸۰ - ابن خلکان. ج ۲. ص ۱۲۰ -

دائرة المعارف فارسی

ص ۱۸۰ - نقش زیاد

در دیوان آمده است:

ای نقش زیاد طالع من در زایچه فئات جویم.

سج. ص ۳۰۵

ص ۱۸۰ - بو عمرو

اشارت خاقانی در باب بو عمرو صراحت ندارد. از کسانی که به بو عمرو

مکنی شده‌اند و در ادب نامی یافته‌اند سه تن را یاد می‌کنم، و گمان می‌برم که مراد خاقانی ابو عمرو بن العلاء بوده است :

ابو عمرو اسحاق بن مرار الشیبانی النحوی اللغوی از کوفیان است که در بغداد سکونت گزیده و از پیشوایان علم لغت و شعر بوده است و در حدیث دستی داشته . ابن کامل گوید که ابو عمرو اسحاق بن مرار در همان روز که ابوالعتاهیه و ابراهیم الندیم و موصلی در گذشته‌اند، مرده است . - به سال ۲۰۶ -

ابن خلکان . ج ۱ ص ۱۸۰ - ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۱۳۸

ابو عمرو بن العلاء بن عمار بن العریان بن عبدالله بن الحصین التمیمی المازنی البصری . وی به قرآن از داناترین مردمان بوده است ، و مؤسس مکتب نحو بصره اش گفته‌اند . اصمعی و ابو عبیده و ابوزید از شاگردان او به شمارند . ولادت او به سال ۶۸، ۷۰ در مکه بوده است . سال ۶۵ نیز گفته‌اند . وی به سال ۱۵۴ یا ۱۵۷ یا ۱۵۹ در گذشته .

ابن خلکان . ج ۳ ص ۱۳۶ - دائرة المعارف فارسی - ریحانة الادب .

ج ۵ . ص ۱۴۰

ابو عمرو عامر بن شراحیل بن عبد ذی کبار مشهور به شعبی . وی از تابعان است و علمی وافر دارد . زهری گفت که علما چهار تن‌اند : ابن المسیب در مدینه . شعبی در کوفه . حسن بصری در بصره . و مکحول به شام . وی قضاوت کوفه را از سوی عبدالملک بن مروان ، ولید بن عبدالملک و یزید بن عبدالملک داشت . ولادت او به سال ۱۹ یا ۲۰ ، و درگذشت او به سال ۱۰۴ یا ۱۰۳ است . سال درگذشت او را ۱۰۷ و ۱۰۵ نیز گفته‌اند .

ابن خلکان . ج ۲ . ص ۲۲۷ - ریحانة الادب . ج ۲ . ص ۲۲۷

ص ۱۸۰ - کلبی

دو کلبی از بزرگان دانشمندان یاد می‌شود . مقصود خاقانی کدامین

است دانسته نیست .

کلبی . محمد بن سائب (یا مالک) بن بشر بن عمرو بن حارث کلبی کوفی مکنی به ابو نصر ابوالنضر از دانشمندان بزرگ قرن دوم است . در تفسیر و علم انساب دستی تمام داشته . وی گویند که وی از پیروان عبدالله بن سبا بوده است که مرگ علی بن ابی طالب (ع) را باور نمی دارند . درگذشت وی به سال ۱۴۶ در کوفه بود .

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۳۷۵ - ابن خلکان . ج ۳ . ص ۶۰۶

کلبی . ابوالنذر هشام بن ابوالنصر محمد بن سائب بن بشر ... الکلبی فرزند محمد کلبی و از دانایان علم انساب بوده است . او را تصانیف بسیار است . هشام بن محمد کلبی در سال ۲۰۴ یا ۲۰۶ در گذشته است .

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۳۷۶ - ابن خلکان . ج ۵ . ص ۱۳۱

ص ۱۸۰ - ثعالبی

ظاهراً مراد خاقانی ابومنصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی نیشابوری ادیب عربی نویسنده مشهور ایرانی است که وی را پیشوای مولفان دانسته اند و در نظم و نثر از بزرگان زمانه خود بود . از زندگی او اطلاعی در دست نیست . نسبت وی به ثعلب (= روباه) است و گویند چون شغلش پوستین دوزی از پوست روباه بود به ثعالبی معروف شد . مشهورترین اثر وی کتاب یقینة الدهر است که بعداً ذیلی به نام تمة الیقینم بر آن نوشت . کتاب لغوی مشهور وی فقه اللغة است . از دیگر آثار اوست : ثمار القلوب فی المضاف والمنسوب ، کتاب الفرائد والقلائد ، سحر البلاغه و سر البراعة ، و ... انتساب کتاب غرر اخبار ملوک الفرس بدو مورد تردید است .

دائرة المعارف فارسی - ریحانة الادب . ج ۱ . ص ۲۳۸ - ابن خلکان .

ج ۲ . ص ۳۵۰

ص ۱۸۰ - خرگوشی

عبدالملک بن ابی عثمان محمد بن ابراهیم نیشابوری مکنی به ابوسعید است. نسبت وی به خرگوش محلی از محلات نیشابور است. وی واعظی عالم بوده و به طلب علم به عراق و حجاز و دیار مصر سفرها کرده است. بیمارستانی نیز تأسیس کرده است. «شرف المصطفی» از آثار اوست. وی به ۴۰۶ در نیشابور وفات یافت.

ریحانة الادب. ج ۱. ص ۲۸۴

ص ۱۸۵ - سفن، کیمخت

گشت زمین چون سفن، چرخ چو کیمخت سبز
تا ز بے تیغ او قبضه کنند و قراب
سج. ص ۴۴

ص ۱۸۵ - تیغ، حلی

در دیوان آمده است:

غم مرد را غذاست چو فارغ شد از جهان
خون تیغ را حلی است که بیرون شد از نیام
سج. ص ۳۰۲

چند تهدید سر و تیغ دهی کاش بدی

دست در گردن تیغ تو حلی وار مرا

سج. ص ۴۰

ص ۱۸۶ - آهوی احور

در دیوان می گوید:

در جنت مجلسست چراگاه آهو حرکات احوران را

سج. ص ۳۵

ص ۱۸۶ - غناء احوی

متن بی نقطه بوده است . قراءت از استاد سید محمد فرزانه است .
این ترکیب در قرآن سوره ۸۷ (الاعلی) ، آیه ۵ آمده است . در
ترجمه تفسیر طبری معنی آن چنین است : « ... خشک شده ای بر سر آب
آمده ای » .

ترجمه تفسیر طبری . ج ۷ . ص ۲۰۱۰

در کشف الاسرار چنین آمده : « کاه سیاه » .

کشف الاسرار . ج ۱۰ . ص ۴۵۷

در تفسیر ابوالفتوح چنین معنی شده : « گیاه خشک » .

تفسیر ابوالفتوح . ج ۱۰ . ص ۲۶۹

ص ۱۸۶ - مجاهزی

« مجاهز . حریف قار در بازی نرد و شطرنج و غیر آن ، ناصر خسرو
در لغز شطرنج گوید :

کسی پر خانه دشتی دید هرگز

نه دیوار و نه در بل پست و موجز

دو لشکر صف زده در خانهاشان

پس هر لشکری یکتی مجاهز

(دیوان . چاپ مینوی . ص فدمقدمه)

و در دیوان معزی آمده است (چاپ اقبال ص ۲۰۹) :

قر شد با سر زلفش مقامر دل من برده شد کار بست نادر

دلم باید جهاز اندر میانه چو زلفش با قر باشد مقامر

مجاهز بود و حاصل خود نیامد مرا خصلی از آن خصمان جاث

که در آن جهاز را به معنی چیزی که بر سر آن قرار کنند، و جهاز را ظاهراً بمعنی قرار باز بکار برده است. (حاشیه‌ای که اقبال آشتیانی بر آن صفحه نوشته است بی سند و بی اعتبار است). در کتب لغت عربی جهاز بهیچ معنی یافت نشد، الا در مغرب مطرزی (چاپ حیدرآباد، ج ۱ ص ۱۰۱) که گوید جهاز در اصطلاح عامه بازرگانان مالدار است، و گویا مراد ایشان مجهز باشد، یعنی کسی که مال التجاره فاخر به تجار دیگر می‌دهد و روانه سفر می‌کند، یا خود او با آن مال سفر می‌کند، و کلمه به جهاز تحریف شده باشد. شاید جهاز در شعر خاقانی (چاپ سجادی ص ۹) که گوید:

دمش خزینه گشای جهاز ارواح... بدین معنی اخیر بکار رفته باشد.

به نقل از حاشیه «ترجمه کلیده و دسنه». ص ۳ - ۲۹۲

ص ۱۸۷ - ذراریح

ذراریح گرم و خشک است اندر آخر درجه‌ی دوم، تیز است و قتال. گر و خارش را منفعت دهد و شپش بکشد. و برص را سود کند چون با سرکه بر او طلا کنی و اندکی از او اندر آن داروهایی کنند که ادرار البول آرد، تا او را به مثانه رساند و چون بسیار خورند از او مثانه ریش گرداند و خون به سرقضیب بیارد با فراط و باشد که بکشد. و کودک مرده را بیاورد نیز و مضرتش به مثانه است و اصلاحش کثیر است.

الابنه عن حقایق الادویه. ص ۱۶۰ - نیز رک. فرخنامه. ص ۳۳۳

ذراریح. مفردش ذراح. حشراتی از تیره‌ی ملویدای دارای رنگ سبز و آبی زیبا و قرحسان و طولش از ۱۲ تا ۲۰ میلیمتر است... ذراریح دارای ماده‌ای سمی به نام کانتاریدین هستند که بیشتر در پوشش بالهای حشره موجود است و برای به دست آوردن آن حشره را خشک و گرد می‌کنند. کانتاریدین

قرنها در طب به عنوان منبّه، تاول آور و مدر به کار می‌رفت. استعمال داخلی آن را به مقدار کم محرك قوای جنسی و درمان نازایی زنان می‌دانستند ...
دائرة المعارف فارسی

ص ۱۹۳ - روز بازار

خاقانی در دیوان می‌گوید:

یوسف دله پدیدار آمدست عاشق را روز بازار آمدست

سج . ص ۵۱۵

ص ۱۹۴ - الف وصل

در دیوان آمده است:

بدان که چون الف وصل باشم از خواری

که نام نبود و بینند خلق دیدارم

سج . ص ۲۸۷

ص ۱۹۵ - نر ماده

اگر با بخت نر ماده قرینند این خدا دوران

تو چون دوران به فردی ساز کاخر فحل دورانی

سج . ص ۴۱۳

ص ۲۰۱ - کبوتر، نامه

در همین مضمون است:

چون کبوتر رفته بالا و آمده بر پای خویش

بسته زر تحفه و خط امان آورده‌ام

سج . ص ۲۵۶

عب . ص ۲۶۰

بهر آن نامه کبوتر صفت آید ز فلک

نسر طائر که پرافشان به خراسان یابم

سج . ص ۲۹۹

عب . ص ۳۰۲

ص ۲۰۲ - پری گرفته

این ترکیب در دیوان آمده است:

خم چو پری گرفته‌ای یافته صرع و کرده کف

خط معزمان شده برگ رز از مزعفری

سج . ص ۴۳۰

عب . ص ۴۳۸

ص ۲۰۲ - کبوتر، ارزن

در این مضمون است:

من نامه بر کبوتر را هم ز هرمان

باز اوفتم که طبع به ارزن در آورم

سج . ص ۲۴۲

عب . ص ۲۴۶

کبوتر خانه روحانیان را نقطهای سر کلک من ارزن

سج . ص ۲۱۹

عب . ص ۲۲۵

در تحفه العراقین نیز آمده است:

دست آب ده مجاورانش ارزن ده برج کوتراش

تحفه . ص ۷۹

ص ۲۰۳ - روز روی

ترکیب «روز رو» در دیوان خاقانی دیده نشد ولی «روز پیکر» را دو

جا آورده است:

یوسف روز جلوه کرد از دم گرگ و می کند

یوسف گرگ مست ما دعوی روز پیکری

سج . ص ۴۲۰

عب . ص ۴۲۶

ای روز پیکران به مه چارده شبه

ناخن چو ماه یکشبه ده ده برآورید

سج . ص ۵۲۹

ص ۲۰۴ - مفرّح

مفرّح . شادکننده ، و در اصطلاح طبّ داروی مقوی دل . منوچهری

می گوید: (دیوان . چاپ دوم دبیرسیاقی) ص ۲۱۴ :

معجون مفرّح بود این تنگ دلان را

مرّے سلیمان را به زمستان سلب اینست

و خاقانی می گوید (دیوان ، چاپ سجادی ص ۴) :

نطقش معلمی که کند عقل را ادب

خلقش مفرّحی که دهد روح را شفا

و حافظ گوید (چاپ قزوینی غزل ۳۴ ب ۴) :

علاج ضعف دل ما به لب حوالت کن

که این مفرّح یاقوت در خزانه تست

به نقل از حاشیه « ترجمه کلّیله و دمنه » . ص ۱۸۸

قیاس شود :

خون خوردن اعادی در طبع پادشاه

تأثیر صد مفرّح و صد جام مل کند

لمعة السراج . ص ۱۰۸

« مفرّح اتحاد همه را یک مزاج کرده . »

مقامه نویسی در ادبیات فارسی . ص ۳۶۲

خاقانی خود در دیوان می گوید :

از آن شراب که نامش مفرّح کرم است

به رحمت این جگر گرم را بساز دوا

معجم . ص ۱۰

عجم . ص ۷

برای رنج دل و عیش بدگوارم ساخت

جوارشی ز تحیت مفرّحی ز ثنا

سج . ص ۲۰

عب . ص ۳۲

بیمار دل به خورد مزور نمی‌رسد

کورا دوا مفرّح اکبر نکوتر است

سج . ص ۷۷

عب . ص ۶۴

عاشقان از زرخساره و یاقوت سرشک

بس مفرّح که ز یاقوت وزر آمیخته‌اند

سج . ص ۱۱۶

عب . ص ۱۲۲

نوش دارو و مفرّح که جوی فعل نکو

هم بدان آسی آسیمه نظر باز دهید

سج . ص ۱۶۴

عب . ص ۱۶۵

نوشین مفرّح آن لب جو سنگ خال مشکین

مشکین جو تو دیدم جوجو شدم برابر

سج . ص ۱۹۱

عب . ص ۱۹۲

مانا که باد نیسان داند طیبی ایرا

سازد مفرّح از زر و مرجان و مشک اذفر

سج . ص ۱۹۲

عب . ص ۱۸۹

دل درین سوداست یکی لفظ ترا

چون مفرّح دفع سودا دیده‌ام

سج . ص ۲۷۵

عب . ص ۲۹۲

مگذار کز جفایت دل گرم ما بسوزد

ز وفا مفرّحی کن قدری فرست ما را

سج . ص ۵۵۱

عب . ص ۶۹۵

ص ۲۰۴ - هفت هیکل ، هشت جنان

در دیوان آمده است :

در حمایل حوریان از نام او هشت جنت هفت هیکل کرده اند

سج . ص ۵۱۷

ص ۲۰۸ - زنبورخانه شہوات ، علی

این مضمون در دیوان هم دیده شده است :

هر دو زنبورخانه شہوات کرده غارت چو حیدر کرار

سج . ص ۲۰۳

ع . ص ۲۰۶

به اول نفس چون زنبور کافر داشتم لکن

به آخر یافتم چون شاه زنبوران مسلمانش

سج . ص ۲۱۰

ع . ص ۲۱۵

ص ۲۰۹ - آب زیر کاه

در همین مضمون است :

رویم ز گریه بین چو گلین کاه زیر آب

وز شرم روی تست رخ ماه زیر آب ...

حال من و تو از من و تو دور نیست از آنک

تو آب زیر کاهی و من کاه زیر آب

سج . ص ۵۵۴

ص ۲۱۱ - پلاس ، مصیبت ، مصاب

خاقانی در دیوان می گوید :

بهر ولی تو ساخت و ز پی خصم تو کرد

صبح لباس عروس ، شام پلاس مصاب

سج . ص ۴۹

ص ۲۱۱ - چشمه گرم ، غسل ، مغرب

قیاس شود با این بیت دیوان:

و یحک نه هر شبانگه در آب گرم مغرب

غسلش دهند و پوشند آن حله مزعفر

سج . ص ۱۹۲

ص ۲۱۵ - گوی انگله

در دیوان می گوید:

چرخ هارون کردارش و چون هارونان

زانجشمش ز انگله ها در کمر آمیخته اند

سج . ص ۱۲۰

جیب گهر شکوفه و گوی انگله است غنچه

کز باد نو بهاری آکنده شد به عنبر

سج . ص ۱۹۲

دید که در لشکرش قیصر هارون شده است

ز انگله زهره ساخت زنگل هارون فلک

سج . ص ۵۲۱

در تحفة العراقین می گوید:

بر جیب کمال آن مقدس گوی انگله ای است چرخ اطلس

تعفه . ص ۲۲

یا از پے شاهد نهانے گوی انگله گر کنی توانے

ایضا . ص ۶۲

و آن را که قبا عطای او گشت ماه انگله قبا ی او گشت

ایضا . ص ۱۸۴

ص ۲۲۳ - نهل و علل

« النهل . شربت نخستین . »

المرقاة . ص ۴۴

« الغلل . آب که در میان درختان رود . »

السامی . چاپ عکسی . ص ۸۲

« نهل ، به فتحین ، بار اول خوردن آب و دوبار خوراندن . »

(منتخب اللغة)

علل ، به فتحین ، دو بار خوردن آب و دوم بار خوردن . »

به نقل از « المصادر . ج ۱ . ص ۴۶۰ »

« علل ، شرب ثانی یقال علل بعد نهل . »

(۹)

ص ۲۲۳ - صلاح الدین

باید اشاره خاقانی به صلاح الدین ایوبی باشد:

« صلاح الدین ایوبی ، یوسف ملقب به الملک الناصر ابن نجم الدین

ایوب بن شادی بن ایوب ، مکنی به ابوالمظفر موسس سلسله ایوبیان (و. تکریت

۵۳۲ هـ . ق. جا / ۵۶۴ هـ . ق. / ۱۱۶۹ م. ف. ۵۸۹ هـ . ق. / ۱۱۹۳ م.) .

وی اصلاح کرد ... بود . شادی جد صلاح الدین با دو پسر خود نجم الدین ایوب

واسد الدین شیرکوه از آن قریه بیقداد و از آنجا به تکریت رفت و در تکریت در

گذشت . پسران او بخدمت مجاهد الدین بهروز که از جانب سلطان مسعود سلجوقی

شخته عراق بود داخل شدند ، و حفاظت تکریت بعهدہ برادر بزرگ نجم الدین

واگذار شد . در خلال این احوال عماد الدین زنگی حاکم موصل از تکریت می گذشت .

نجم الدین هنگام عبور او از دجله کومکهای بوی کرد و بر اثر این حسن خدمت

زنگی ویرا همراه خویش برد و پس از فتح بعلبک حفاظت آنرا بعهدہ وی

وا گذاشت. بعد از وفات عماد الدین زنگی دو برادر مذکور در خدمت پسر او نورالدین محمود باقی ماندند. صلاح الدین در تکریت متولد شد و پدرش او را در بعلبک و دمشق تربیت کرد و وی در جنگهای صلیبی دلیری بسیار نشان داد. در سال ۵۵۸ ه. ق. همراه عم خود اسدالدین شیرکوه به مصر رفت. در سالهای ۵۶۲ و ۵۶۴ برای بهم زدن اتفاق شاور وزیر مصر با صلیبیان دوبار به مصر سفر کرد و در سفر سوم عم وی اسدالدین بجای شاور وزارت عاضدالدین الله خلیفه اخیر فاطمیان را یافت. صلاح الدین نیز بدرجه پیشکاری و معاونت او نایل شد و در همان سال اسدالدین در گذشت و صلاح الدین جانشینش گردید (۵۶۴ ه. ق. / ۱۱۶۹ م) و علما و ادبای کشور را بسوی خویش جلب کرد و مردم را طرفدار خود نمود و به تدریج بر مکتب و قدرتش افزوده گشت. در ماه محرم سال ۵۶۷ ه. ق. / سپتامبر ۱۱۷۱ م، در موقعی که عاضد آخرین خلیفه فاطمی در بستر احتضار بود، صلاح الدین امرداد تا خطبه را بنام مستضیء خلیفه عباسی بغداد خواندند. و این تغییر بدون زحمتی از طرف مردم پذیرفته شد و بجای مذهب تشیع مذهب تسنن و طریقه شافعی رسمیت یافت و مصر بار دیگر تحت لوای اهل تسنن درآمد و حرمین شریفین که از قدیم جزو لاینفک مصر بود ضمیمه متصرفات صلاح الدین گردید. صلاح الدین بحسب ظاهر تابع نورالدین بن عمادالدین زنگی صاحب شام و حلب بود، ولی در حقیقت استقلال داشت. وی طرابلس را در سال ۵۶۸ ه. ق. / ۱۱۷۲ م. از چنگ نورمانها بیرون آورد. از سوی دیگر وی برادر خود تورانشاه را در سال ۵۶۹ ه. ق. ۱۱۷۳ م. بحکومت یمن روانه کرد. فوت نورالدین زنگی مخدوم اولی صلاح - الدین در سال ۵۶۹ ه. ق. راه را برای مداخله او باز کرد و صلاح الدین در ۵۷۰ ه. ق. / ۱۱۷۴ م. بدمشق وارد شد و با وجود مقاومت اتابکان زنگی در

سراسر شام تا کنار فرات تاخت و تاز کرد، ولی حلب تا سال ۵۷۹ ه. ق. / ۱۱۸۳ م. یعنی سال فوت ملک صالح پسر نورالدین - مسخر او نشد. صلاح الدین موصل را گرفت و امرای الجزیره را در سال ۵۸۱ ه. ق. / ۱۱۸۵ - ۶ م خراجگزار خود کرد و دولتی تشکیل داد که قلمرو آن از فرات تا نیل ممتد بود و فقط استحکاماتی که صلیبیان عیسوی آنها را در تصرف داشتند از آن خارج بود. صلاح الدین پس از فتح هتین در سال ۵۸۳ ه. ق. / ۱۱۸۷ م. دولت عیسوی بیت المقدس را از میان برداشت و در ظرف سه ماه بر اورشلیم دست یافت و فقط قلعه صورت توانست در مقابل هجوم او مقاومت بخرج دهد. از دست رفتن بیت المقدس اروپاییان را بهیجان آورد و ایشان را بتهیه جنگ سوم صلیبی واداشت. ریچارد اول پادشاه انگلیس و فیلیپ اگوست پادشاه فرانسه در سال ۵۸۶ ه. ق. / ۱۱۹۰ م. بطرف اورشلیم حرکت کردند و سال بعد در محاصره عکا با اتفاق هم شرکت نمودند. پس از یک سال و نیم جنگ بین مسلمانان و عیسویان در سال ۵۸۸ ه. ق. / ۱۱۹۲ م. صلحی سه ساله برقرار گردید بدون آنکه عیسویان از این جنگها نتیجه‌ای بدست آورند. پس از فوت صلاح الدین برادران و پسران و برادرزادگان او ممالک وسیع ایوبی را بین خود تقسیم کردند و از آن میان فقط برادر صلاح الدین - سیف الدین عادل - توانست بتدریج بر دیگران سیادت و فرمانروایی یابد.

فرهنگ معین . اعلام

ص ۲۲۶ - نابغه ، سید العرب نعمان

رك . تعلیقه ص ۱۴۴ در ص ۴۸۲

ص ۲۲۶ - سهل حنیف

سهل بن حنیف الانصاری الاوسی از جمله عظماء اصحاب و انصار رسول

اکرم (ص) است، که امیرالمؤمنین علی (ع) حکومت دمشق را بدو سپرد. وی در سال ۳۸ در کوفه درگذشت.

اسد الغابه . ج ۲ ص ۳۶۴ - حبیب السیر . ج ۱ ص ۵۷۴

ص ۲۲۶ - احنف قیس

« احنف بن قیس، معاویه ابن حصین بن عبادہ ... نام او ضحاک و به قولی صخر و کنیت او ابو بجر است و بردباری و حلم را در عرب و فارس بدو مثل زنند و احلم من الاحنف گویند و عبدالواسع راست :
به حلم ارچند مذکور است احنف هرکه حلمت را
بدانند زو غریب آید که وهم اندر خبر بندد
وهم او گوید:

آن مهتر عالی محل رایش چو شمس اندر محل

در حلم چون احنف مثل درجود از حاتم بدل...
وی از سادات تابعین است و درك زمان رسول (ص) کرد لکن توفیق
صحابت نیافت . . . در وقعه صفین در رکاب امیرالمؤمنین علی (ع) بود و به
جنگ جمل به هیچیک از دو فریق نپیوست ... او می گفت من حلم از قیس بن
عاصم منقری آموختم ... احنف همه گاه مورد احترام معاویه بود... »

لغت نامه دهخدا

و نیز . رك . اسد الغابه . ج ۱ . ص ۵۵ - دائرة المعارف فارسی -

جوامع الحکایات چاپ گراوری . ص ۸۰ و ۸۶

ص ۲۲۶ - عبدالملک مروان

«... مردی بود عاقل و فاضل و فصیح و فقیه و علم و اخبار و دقایق
اشعار نیکو دانستی و صاحب رای و تدبیر بود و در ایام او دیوان را از لغت
پارسی به لغت عربی نقل کردند و او کار ملک را رونقی داد ... با وجود این

فضایل چند کار منکر از و صادر شد : منکر اول که بدترین همه آن است تسلیط حجاج یوسف بود بر مسلمانان ، و او مردی بود زیرک و کاردان و مدبر و اما بغایت ظالم و خدا ناترس ... وفات عبدالملک در سنه ست و ثمانین بود.»

تجارب السلف . ص ۷۵

و نیز . رك . طبقات ناصری . چاپ دوم . ج ۱ . ص ۹۶ - تاریخ الخلفاء . ص ۹۷ - تاریخ گزیده . ص ۲۶۹ - ترجمه تاریخ یعقوبی .

ج ۲ . ص ۲۱۷

ص ۲۲۶ - حجاج

ابو محمد حجاج بن یوسف ثقفی ، ۴۵ - ۹۵ هـ . ق ، سردار و امیر معروف عراق . در طائف به دنیا آمد و سپس به شام رفت و دردستگاه خلیفه ترقی کرد تا آنکه عبدالملک بن مروان او را به جنگ عبدالله بن زبیر به مکه فرستاد و حجاج ... عبدالله را بکشت و بر مکه دست یافت . عبدالملک ولایت مکه و مدینه و طائف بدو داد و بعد عراق را نیز که در آن شورش و فتنه برخاسته بود ضمیمه قلمرو او نمود . حجاج به کوفه رفت و شورش را فرونشاند ، و با قدرت و مهابت تمام به حکومت پرداخت . حکومت بیست ساله او در عراق همراه با خشونت و قساوت بسیار بود ، و حجاج بسیاری از مخالفین بنی امیه را در عراق زجر و حبس کرد و به قتل رسانید . شهر واسط را تأسیس کرد .

دائرة المعارف فارسی . و نیز . رك . تاریخ ایران بعد از اسلام .

ص ۴۲۰ به بعد

ص ۲۲۶ - ابوالعباس غانمی

« ابوالعباس غانمی را که وزیر او (قابوس) بود بخواند . . . و این ابوالعباس غانمی در کفایت آئینی از آیات بود و هرگز از هیچ مخلوق هدیه و تحفه

قبول نکردی از ظلف و تعفف ، و میان او و ابو نصر عتبی مصادقه و مراسله بودی . . . »

تاریخ طبرستان ابن اسفندیار . ص ۱۴۷

و نیز . رك . قابوسنامه . چاپ نفیسی . ص ۲۵۲ - قابوسنامه . چاپ

دکتر یوسفی . ص ۸۴ - معجم الادبا . ج ۶ . ص

ص ۲۲۶ - مامون خوارزمشاه

ابوالعباس مامون بن مامون بن محمد خوارزمشاه بعد از وفات برادر به حکمرانی خوارزم نشست و تاریخ جلوسش معلوم نیست . وی یکی از ملوک هنر پرور فاضل فضیلت دوست بود و بسیاری از اکابر علمای هرفن در دربار او مجتمع بودند و به نام نای او تالیفها نموده اند . او نیز مانند برادرش علی بن مامون داماد سلطان محمود غزنوی بود به خواهر ، و مدتی طویل با سلطان محمود طریق مصادقت مسلوک داشت . بالاخره سلطان محمود با او بدگمان شد و رسولی نزد وی فرستاد و خواهش نمود که در خوارزم خطبه به نام او کند . ابوالعباس خود پذیرفت ولی امرا و اعیان خوارزم از قبول این امر ابا نمودند و بعد از مراجعت رسول سلطان محمود از خوارزم ابوالعباس را بکشتند در روز چهار شنبه نیمه شوال سنه ۴۰۷ و سن وی ۳۲ سال بود .

چهار مقاله . تعلیقات . ص ۱۲۴

ص ۲۲۶ - ثعالبی

رك . تعلیقه ص ۱۸۰ در ص ۵۱۹

ص ۲۲۷ - ابن العطار

« ظهیرالدین ابوبکر عطار ، او در ابتدای کار بازرگان بود و با اهل تصرف در آمیخت و در نظر مستضیء آمد ، وزارت بدو داد و او مردی بود که

بر رعیت تثقیل کردی و عوام او را دشمن داشتندی و تا آخر عهد مستضیء وزیر بود .»

تجارب السلف . ص ۳۱۹

« وکیل در سرای مستضیء ابن العطاء بود و او کریم جهان بود و از مستضیء اجازت ستده هر کرم و انعام که دون هزار باشد، با او نگفته به مستحق رساند، و چون به هزار رسد، اجازت طلبد .»

تاریخ گزیده . ص ۳۶۵

در روضة الصفا - ج ۳ ، ص ۵۳۶ و حبيب السیر . ج ۲ . ص ۳۲۶ ،
ظهیرالدین عطار آمده است .

ص ۲۳۰ - ذوالکفایتین

رك . تعلیقه ص ۱۷۵ در ص ۴۹۹

ص ۲۳۰ - ذوالریاستین

اشاره به فضل بن سهل است .

« فضل بن سهل ، مامون او را ذوالریاستین لقب داد از بهر آن که منصب و قلم داشت . و او از اولاد ملوک فرس است ... چون خلافت به مامون رسید ... وزارت خود به وی تفویض کرد و فضل ، فضل و کرم و حلم و بلاغت داشت و حدسی صائب و در مکرمت نزدیک بود به برامکه ... و با غلبه ملکه حلم عقوبت عظیم کردی و او را وزیر و امیر گفتندی ... فضل بن سهل را ... کشتند در سنه ثلاث و مائین .»

تجارب السلف . ص ۱۶۲

و نیز . رك . ربحانة الادب . ج ۲ . ص ۴۶ - نسائم الاسحار من

لطائم الاخبار . ص ۱۸ - ابن خلکان . ج ۳ . ص ۵۰۲

ص ۲۳۲ - درافزایی

رك . تعلیقه ص ۲۰ در ص ۳۹۳

ص ۲۳۲ - معاذ

« قال رسول الله صلعم یاتی معاذ بن جبل یوم القيامة امام العلماء . رتوة... »

قال ... اعلم امتی بالحلل والحرام معاذ بن جبل... »

طبقات الكبير . ج ۲ . جزء ثانی . ص ۱۰۷

معاذ جبل از صحابه است که در سال ۱۸ در گذشته است .

تاریخ یعقوبی . ج ۱ . ص ۴۲۴

« معاذ بن جبل عمرو بن اوس بن . . . الخرج الانصاری الخزرجی »

ثم الجشمی ... من الانصار . . . قال رسول الله خذوا القرآن من اربعة من ابن مسعود و ابی کعب و معاذ بن جبل و سالم مولى ابی حذیفه . . . وقال رسول الله صلعم ارحم امتی بامتی ابوبکر و ذکر الحديث وقال واعلمهم بالحلل والحرام معاذ بن جبل . . . »

اسدالغابه . الجزء الرابع . ص ۳۷۶

ص ۲۳۳ - جبلت القلوب... »

« آفریده اند دلمها را بر دوستی آنکس که (با) وی نیکویی کند ، و بردشمنی آنکس که با وی زشتی کند . بدانکه دلمها را بروی نیکو و آواز خوش و مهرنری (زیادت که در خلقت آدمی باشد چون) خوی خوش و ظرف و شجاعت و آنچه بدین مانند میل باشد دوستی جز با حسان (و نیکویی نباشد چون نیکویی) که از کسی بکسی رسد (دوستی) پیدا شود اندر دل . و بدی بخلاف این... »
ترك الاطتاب . ص ۳۲۸

ص ۲۳۵ - نزول وحی ، برحاء

« عایشه گفت : دیدم رسول (ص) را در سرمای سرد که جبریل

وحی به او می گزاردی و او خوی می ریختی .»

تفسیر ابوالفتح . ج ۱۰ . ص ۱۵۱

«حارث بن هشام از رسول (ص) پرسید که وحی چون آید؟ فرمود:
اوقاتی چنان باشد که آواز جرس، و آن بر من گران بود و سخت، و اوقاتی فرشته
بیاید به صورت مردی و آنچه گوید بشنوم و بدانم.»

تاریخ قرآن . ص ۲۸

ص ۲۴۳ - نیم کار

در دیوان آمده است :

تو صاحب کار جبریلی بدگوی تو نیم کار شیطان

عب. ص ۳۵۵ سج. ص ۳۴۸

ص ۲۴۳ - بی خوردگی

« در بعض کلمات ... - ی حاصل مصدر بکلمه مختوم به « ۴ » غیر
ملفوظ ملحق نگردیده، از آن جمله است « پنهانگی، گردگی و غیره »

اسم مصدر - حاصل مصدر . چاپ دوم . ص ۱۴۸

اینکه شواهدی دیگر از بی خوردگی:

« چون تو ممدوح و من بردوان اینت بیخردگی و کشخانی

سنایی . چاپ مصفا . ص ۳۴۳

بی خوردگی = بیخردی

خود بیخرده در این شعر سنایی آمده است :

خواهنده که باشد چنو بر سر منبر

بے دانش و بے خورده امان قضا بے

ایضا . سنایی . ص ۳۱۴

خود ندانم چگونه خواهم خواست
عذر بے خردگی و مستی خویش
(انوری در قطعه عذر بد مستی و مدح صفوة الدین)

بی خردگی

انوری بی خردگیا می کند تو بزرگی کن برو خرده مگیر
نقل از یادداشتهای استاد مینوی

« بی خردی خادم دلیل بی خردگی مخدوم باشد. »

لمعة السراج . ص ۱۵۴ حاشیه

« پادشاه که چشم داد و خردمندگی گشاده ندارد ... »

قابوسنامه . ص ۲۲۷ و نیز . ص ۴۵۸

ص ۲۴۴ - فمن وجد ...

شعر از ابوالطیب متنبی است .

رك . ابن خلکان . ج ۲ . ص ۳۰۲ - یتیمه الدهر . ج ۱ . ص ۱۴۵

ص ۲۴۶ - الحديد بالحديد...

قسم :

بشکاف آهنین دل دشمن به نوك تیغ

قد یفلح الحديد كما قبل بالحديد

ابن یمن . به نقل از امثال و حکم . ص ۲۴۱

نشاید بردن انده جز به انده نشاید کوفت آهن جز به آهن

خاقانی . به نقل از « معارف بهاء ولد » ج ۲ . ص ۳۲۶

و نیز . رك . تعلیقات لمعة السراج لحضرة التاج ص ۳۱۲

ص ۲۴۶ - حفت الجنة...

« پیرامون بهشت اندر رنجهاست ، و پیرامن دوزخ اندر آرزوهاست . »

تفصیل را بنگرید . ترك الاطناب . ص ۳۰۵

ص ۲۵۵ - کافی الدین

این کافی الدین از شاعران معاصر خاقانی است که با وی مکاتبه و مشاعره داشته است. در دیوان اشاره به او می‌کند که از خاقانی شکر خواسته و خاقانی خواهش او را برآورده است:

طبع کافی که عسکر هنر است

چون فی عسکری همه شکر است...

گر شکر زاد کلک او چه عجب

پس شکر خواهد این عجب خبر است...

سیم و شکر فرستم و خجلم

که چرا دسترس همین قدر است...

سج. ص ۸۵

عج. ص ۸۶

ص ۲۵۷ - سلمان محبت

اشاره به سلمان فارسی است که از یاران مشهور پیامبر (ص) بوده است. اصل وی به قوی از جی اصفهان و به قوی از رامهرز بود. سلمان از ادیان و مذاهب آگاهی فراوان داشت و مردی پرهیزگار و زیرک بود. در غزوه‌ی خندق بنا بر مشهور، وی بود که مسلمانان را به حفر خندق راهنمایی کرد، و در همین میانه بود که حدیث «سلمان منا اهل البیت» نشأت یافت. صوفیان او را از پیشگامان طریقه می‌دانند. گویند در آخر عمر حکومت مداین داشت. وی به سال ۳۵ یا ۳۶ درگذشت و در مداین، در بقعه‌ای که به نام سلمان پاک مشهور است مدفون گردید.

دائرة المعارف فارسی - سلمان پاک از ماسینیون

ص ۲۵۷ - بلال

بلال حبشی، ابو عبدالله بلال بن رباح حبشی در گذشته به سال ۲۰

ه. ق. مؤذن معروف پیغمبر (ص) و از سابقان در اسلام . در وفات پیغمبر اذان گفت و پس از آن دیگر هیچ اذان نگفت .

دائرة المعارف فارسی - اسدالغابة . ج ۱ . ص ۲۰۶

ص ۲۵۸ - لله در الحادثات ...

رك . اوراد الاحباب و فصوص الاداب . ص ۲۷۰ .

ص ۲۷۵ - زر چهره ...

این ترکیب در دیوان نیز آمده است :

روزنواست و فخر دین بر آسمان مجلس نشین

از زر چهره بر زمین تو سیم سیما ریخته

سج . ص ۳۷۹

ص ۲۷۵ - خلوف دهان روزه داران

اشاره به حدیث نبوی است : « لخلوف فم الصائم اطیب عند الله من

ريح المسك . » یا : « ریح فم الصائم اطیب من ریح المسك . »

صحيح بخاری . طبع بمبئی . ج ۲ . ص ۸۲ و نهائیه ابن اثیر . طبع

تهران . ذیل لغت « خلف »

به نقل از « تعليقات تحفة المراقين » .

در دیوان نیز بدین نکته اشاره کرده است :

بودی به روز عید نفسهای روزه دار

مشکین کبوتری ز فلک نامه آوردش

عب . ص ۲۲۷

ص ۲۷۵ - طلوع

وان شاخ برو ز جنبش دور بشکافته طلوع و نوشده نور

تحفه . ص ۱۴۲ و ۲۹۲

ص ۲۷۶ - صافنات جیاد

رك . تعلیقه ص ۴۸ در ص ۴۲۷

ص ۲۷۶ - گنج گاو

نام گنجی از گنجهای جمید. گنج گاو = گنج گاوان - گنج گاومیش.

شرح این گنج در شاهنامه فردوسی، چاپ بروخیم، ج ۷. ص ۵۰ -

۲۱۴۵ آمده است :

به هنگام جم چون سخن راندند ورا گنج گاوان همی خواندند

شاهنامه . ج ۷. ص ۲۱۴۹

خاقانی در دیوان می گوید:

مرا چون دعوت عیسی است عیدی هر زمان دردل

دلم قربان عید فقر و گنج گاو قربانش

سج . ص ۲۱۱

در گوش گاو خفته ام از امن کز عطاش

با گنج گاو و دولت بیدار می روم

سج . ص ۸۹۸

ص ۲۷۶ - جوجو

در تحفه العراقین می گوید :

هر که که مفرّحی کم نو گردد جگر حسود جوجو

تحفه . ص ۲۶۷

در دیوان نیز آمده :

نوشین مفرّح آن لب جو سنگ خال مشکین

مشکین جو تو دیدم جوجو شدم برابر

سج . ص ۱۹۱

مایهٔ عمر جو به جو با تو دو نیمه می کنم
 جوجوم از چه می کنی چیست بهانه بی زری
 سج . ص ۴۲۱

جوجوم از عشق آنک خالش مشکین جو است
 دل جو مشکینش دید خر شد و بارم ببرد
 سج . ص ۵۹۶

ص ۲۷۹ - ما دخل الرفق ...
 در « ترك الاطناب » چنین آمده است :
 « ما كان الموفق في شيء (قط) الا زانه وما كان المخرق في شيء (قط)
 الا شانه ». نباشد رفق در چیزی که نه آن را بیاراید ...
 ترك الاطناب . ص ۴۷۶

ص ۲۸۰ - ادب النديم ، كشاجم
 « محمود بن الحسن بن السندی بن شاهک المعروف به كشاجم ذكره
 ابن شهر آشوب في شعراء اهل البيت عليهم السلام الجاهرين قال وكان شاعرا منجما
 متكلما . »

(الاصل الاصل باخر منهج المقال ۵۰۹)
 با اخفش اصغر علی بن سلیمان متوفی در سنه ۳۱۵ یا ۳۱۶ (خلا ۱ ،
 ۳۶۰) معاصرو دوست بوده و در مرض او چند بيتی گفته ص ۱۵ ...
 « وكان الموكل (ای بموسی الكاظم ع) مدة حبسه (ببغداد) السندی
 ابن شاهک جد كشاجم الشاعر المشهور . »
 (ابن خلکان فی ترجمة موسى کاظم ع)

و عجب آن است که خود كشاجم شیعی بوده و در هر صورت در اشعارش

حبّ شدید نسبت به اهل بیت دیده می‌شود .»

یادداشت‌های قزوینی . ج ۶ . ص ۲۱۶

از مشاهیر شعرای خانواده رسالت قرن چهارم هجرت که کاتب شاعر ادیب جامع منجم بوده و حرف اولی هریک از این مراتب علمیه پنجگانه را با یکدیگر ترکیب داده و به کشاجم شهرتش داده‌اند که اشاره اجمالی به کمالات متنوعه وی باشد... از تألیفات و آثار قلمی او است : ادب الندیم... البی‌زهره... در کشف الظنون گوید بیزره علمی است که در آن از احوال جوارح بحث می‌شود از حیث حفظ صحت و ازاله مرض و علامات قوه و ضعف آنها در صید کردن، دیوان...

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۳۶۵

ص ۲۸۶ - ناqqه

خاقانی این واژه را در دیوان آورده است :

تا جهان ناqqه شد از سرسام وی ماهی برست

چار مادر بر سرش توش و توان افشاندند

سج . ص ۱۰۸

عج . ص ۱۱۶

و در تحفة العراقین :

شعرم بے ناqqدان ناqqه سکبای مزعفر است بالله

ص ۲۰۸

سازد بے ناqqه‌های محرور از قرصه شمس قرص کافور

ص ۲۲۵

ص ۲۸۸ - خضر ، الیاس

« و ایشان (خضر و الیاس) هر دو هر سال به مکه روند و حج کنند

و هیچ ایشان را نشناسد و ایشان مر خویشان را به کس ننمایند مگر آن کسی را

که خود خواهند ...»

ترجمه تفسیر طبری . ج ۶ . ص ۱۵۴۵

«...وی (الیاس) اکنون زنده است در بیابانها باشد و خضر در دریاها باشد. کسی که در بیابان در مانده و خدای تعالی خلاص وی خواهد الیاس را به وی رساند او را دست گیرد و راه نماید ، و کسی که در دریا در ماند و خدای تعالی خواهد که خلاص یابد خضر را به وی رساند . و در سالی یکک بار به هم دیدار کنند ...»

قصص قرآن مجید . ص ۳۶۰

«و خضر و الیاس تا روز قیامت نمی رند که هر دو آب زندگانی خورده اند. و خضر همه روز در بیابانها گردد، و الیاس در میان دریاها گردد تا کسی که راه را غلط کرده بود به راه باز آرند و شب به سد ذوالقرنین روند تا روز آنجا عبادت کنند خدای تعالی را ...»

قصص الانبیاء . ص ۳۳۸

ص ۲۸۸ - موسی ، یوشع

« و او را حق تعالی در قرآن یسع خواند که به زبان عربی یسع را یوشع گویند و او از فرزندان شمعون بن یعقوب بود و عمه زاده موسی بود علیه السلام و نیز شاگردی موسی کرده بود . »

قصص الانبیاء . ص ۲۴۰

« موسی به دل ساکن با خانه آمد و وصیت بکرد و یوشع بن نون را خلیفت کرد . »

قصص قرآن مجید . ص ۵۹

ص ۲۹۱ - مدهامتان

ناظر به آیه ۶۴ از سوره (الرحمن) ۵۵ است .

در دیوان آمده است :

اینت جهل ار فضلہ گوی جعل بر ند مدهامتان خواهم فشاند

ع.ب. ص ۱۰۸ سج. ص ۱۴۲

سرآزاده را جهان دورنگ رنگ مدهامتان نخواهد داد

ع.ب. ص ۱۶۸ سج. ص ۱۶۷

از سبزه وز پرملایک به هر دو گام

مدهامتان دو بسته دو بستان اخضرش

ع.ب. ص ۲۲۲ سج. ص ۲۱۶

هر موی رخشت رستمی مدهامتان فش آدمی

طاس زرش هر پرچی از زلف حورا داشته

ع.ب. ص ۴۰۰ سج. ص ۳۸۷

زلف و زرخدان حور پرچم و طاسش رسد

کوثر مدهامتان آب و گیاهش سزد

ع.ب. ص ۵۵۹ سج. ص ۵۲۰

ص ۲۹۲ - چون یحیی در طشت زر...

... ملک را (هر دوس) یکی دختر برادر بود نام او هیردانا و به

دختر دیگر ایدون گفتند که دختر (زن) ملک بود (نامش سلومه) . و ملک

این دختر را دوست داشت و خواست که او را به زن کند . از یحیی بن زکریا

پرسید . یحیی گفت : شاید ترا این به زنی کردن ... آن زن و مادرش بر یحیی کینه

گرفتند ... تا یک روز ... ملک مست شد و به خانه اندر شد . این دختر را اندر

خانه خواست که دست فراوی کند . این دختر گفت : من خویشان به تو ندم

تا سر یحیی آنجا نهی . ملک به مستی اندر بفرمود کشتن یحیی بن زکریا را ، و

سریحی ببریدند و به طشتی اندر نهادند.»

تاریخ بلعمی . ص ۷ - ۷۸۶

«... یحی ز کریا را ملک بفرمود کشتن اندر مستی و به یحی مومن بود . خواست که دختر زن را به زنی کند از نیکویی . یحی گفت : روا نباشد . و این دختر کینه گرفته بود . ملک را در مستی گفت : سریحی خواهم در طشت ...»

مجمل التواریخ و القصص . ص ۲۱۹

و نیز . رك . قصص الانبیا . ص ۲۲۰ - ترجمه تاریخ یعقوبی .

ج ۱ . ص ۸۸ - دائرة المعارف فارسی . ص ۱۲۴۲

ص ۲۹۲ - شمع را زرد آب حسرت در سر است که از صحبت

عسل باز مانده ...

اشاره سعدی در همین مضمون است:

بگفت ای هوادار مسکین من برفت انگین یار شیرین من
چو شیرینی از من به دری رود چو فرهادم آتش به سری رود
سعدی نامه . ص ۱۲۶

ص ۲۹۴ - قلم، دوده

این مضمون را در دیوان هم آورده است:

انجم اند از بهر کلکش دوده سای لاجرم جرم زحل حل کرده اند
سج . ص ۵۱۷

ص ۲۹۵ - مصحف انس

مراد آتش است و در دیوان این مضمون آمده است :

مجلس انس حریفان را هم از تصحیف انس
در تنوره کیمیای جان جان افشاندند
سج . ص ۱۰۶

انسیان را هم از مصحف انس

روضة انس و جان کنید امروز

عب. ص ۵۲۹ سج. ص ۴۸۳

ص ۲۹۶ - داحلیون (؟)

در هدایة المتعلمین « دیاخلیون » آمده است .

هدایة المتعلمین . ص ۵۹۰

ص ۲۹۸ - حسان مدحت

رك به تعلیقه ص ۱۵۴ در ص ۴۹۲

ص ۲۹۸ - كعب مدحت خوان

مراد خاقانی كعب بن زهیر بن ابی سلمی مزنی شاعر جاهلی است . وی از مخضرمین بود و عصر جاهلی و دوره اسلامی را درك كرد . زهیر در آغاز از بدگویان رسول (ص) بود ، چنانكه پیامبر خون او را هدر شمرد . شهرت بسیار وی از قصیده لامیه ای است كه در اعتذار از رسول اكرم بدین مطلع سروده است :

بانت سعاد فقلبي اليوم متبول متیم اثرها لم یفسد مكبول

رسول به پاداش آن بردی را كه بردوش داشت بدو بخشید . این برد را خلفای اموی از بازماندگان كعب خریدند . پس از آنان برد به عباسیان و از آنان به خلفای عباسی مصر و سپس به خلفای عثمانی رسید .

آداب اللغة العربیة . ص ۴۰ - ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۳۶۱

ص ۲۹۸ - ابولیلی جمعدی

ابولیلی قیس بن عبدالله (یا كعب) بن عبدالله بن عامر بن ربیعہ - نابغه

جمعدی - از شاعران مخضرم است كه زمان جاهلیت و اسلام را دریافته است .

نسبت جعدی از جهت انتساب به جد اعلایش جعده بوده است. عمری دراز کرده و تا پایان عمر که پیری فرتوت بوده، دندانهای او به جای مانده است.
ریحانة الادب. ج ۴. ص ۱۳۶

ص ۲۹۸ - لبید عامری

ابوعقیل لبید بن ربیعة بن مالک بن جعفر بن کلاب انصاری عامری شاعر مخضرم است که دو دوره جاهلی و اسلامی را درک کرده است. وی از اصحاب معلقات سبعه است. چون اسلام آورد و با قرآن آشنا شد شعر گفتن را فرو نهاد. در زمان عمر خلیفه دوم به کوفه رفت و در همانجا می زیست. می گویند عمر کس نزد او فرستاد و از وی خواست که مجموعه ای از شعر شاعران اسلامی فراهم آورد. وی صحیفه ای از قرآن بنوشت و بدو فرستاد. لبید جود و سخا را از پدر و مردانگی و شجاعت را از خال خود به میراث داشت. وی به سال ۴۱ هجری درگذشت.

ریحانة الادب. ج ۳. ص ۵۱ - معلقات سبع. ص ۶۵

ص ۲۹۸ - طرفة بن العبد

عمرو بن عبد بن سفیان بن سعد که لقب او طرفة است از قبیله ای شریف بوده است. وی را معلقه ای دالیه است که زوزنی آن را شرح کرده. مطلع قصیده وی چنین است:

فحولة اطلال ببرقة شهيد تلوح كباقي الوشم في طاهر اليد

ریحانة الادب. ج ۳. ص ۲۹ - معلقات سبع. ص ۲۷

طرفة پیوسته ملک عمرو بن هند را که مضرط الحجاره لقب داشت، - و به سال ۵۷۸ میلادی به شمشیر عمرو بن کلثوم کشته شد (کامل. ج ۱. ص ۳۳۱، ۳۳۵) - هجومی گفت.

ص ۲۹۸ - نابغه ذبیانی

رك . تعلیقه ص ۱۴۴ درص ۴۸۲

ص ۲۹۸ - بوالقابوس نعمان بن المنذر

رك . تعلیقه ص ۱۴۴ در ص ۴۸۲

ص ۲۹۸ - زهیر بن ابی سلمی

زهیر بن ابی سلمی ربیعة بن رباح بن قره (مرة) بن حارث بن مازن، از قبیله مزینه است و انتساب او به مزنی نیز ازین روست . زهیر از شاعران مخضرم است و دو دوره اسلامی و جاهلی را درك کرده . وی را معلقه ای است که به دنبال نبرد داحس و غبرا که بین دو قبیله بنی عبس و بنی ذبیان در گرفته بوده است سروده . وی در سرودن شعر اهتمای تمام داشت ، چنانکه گویند چهار ماه به سرودن اشتغال می جست و چهار ماه دیگر به تنقیح آن می پرداخت و چهار ماه باز پسین به عرضه داشتن آن به شاعران و سخن شناسان می گذرانید . زهیر ظاهرا میان سالهای ۵۳۰ و ۶۲۷ میلادی می زیسته است . خاندان وی همه شاعر بوده اند . از جمله پسروی کعب بن زهیر از شاعران رسول الله است .
آداب اللغة العربیه . ص ۶ - ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۲۲۷ -
معلقات . ص ۴۹ - تاریخ یعقوبی . ج ۱ . ص ۳۴۳

ص ۲۹۸ - ابو داود ... کعب بن مامه

کعب بن مامه الایادی از روسای مشهور قبیله ای از عرب است که کسری آنان را از بلاد خود بیرون راند و در تکریت فرود آورد و آنگاه از تکریت به سرزمین روم کوچ داد و در روم شرقی در آنکارا فرود آمدند . کعب در سخاوت و وفاداری ضرب المثل بود . ابو داود ایادی از بزرگترین شعرای ایاد است .

ترجمة تاریخ یعقوبی . ج ۱ . ص ۲۸۳

ص ۲۹۸ - سبحان وائل

سبحان بن زفر بن ایاس بن عبد شمس بن وائل متوفی به سال ۵۴ از فصیحان عرب است و در سخن‌گویی و بلاغت بدو مثل می‌زنند: «افصح من سبحان». در جاهلیت شهرت یافت. در زمان پیغمبر اسلام آورد ولی حضرتش را زیارت نکرد. در زمان معاویه در دمشق می‌زیست. می‌گویند چون معاویه روزی او را «افصح عرب» خواند بر نثافت و افزود که: «وعجم و انس و جن». ریحانة الادب. ج ۲. ص ۱۷۱ - دائرة المعارف فارسی

ص ۲۹۸ - فرزددق

همام ابن غالب بن صعصعة بن... دارمی تیمیمی در سنه ۱۹ هـ ق. زاده شد. وی از بزرگان شاعران شیعی است. وی به استواری شعر و تنوع ترکیبات مشهور است. فرزددق با جریر مهاجرات فراوان داشت. فرزددق مدح خلفا و بزرگان اموی می‌کرد و گذشته از آن به خاندان رسالت نیز گزایشی داشت. وی قصیده‌ای مشهور در مدح زین العابدین علی بن حسین (ع) سروده است که پاره‌ای آن را دلیل تشیع وی دانسته‌اند. فرزددق به سال ۱۱۰ در گذشته است.

آداب اللغة. ص ۱۱۳ - ریحانة الادب. ج ۳. ص ۲۰۸ -

ابن خلکان. ج ۵. ص ۱۳۵

ص ۲۹۸ - هشام

مراد خاقانی، هشام بن عبدالمملک دهمین خلیفه اموی است.
«هشام مردی عاقل و داهی و حلیم و عفیف بود، اما بخیلی غالب داشت و روزگار او امتدادی یافت...»

تجارب السلف. ص ۸۱ - تاریخ گزیده. ص ۲۸۴

اشارتی به مناسبات هشام و فرزددق در «تاریخ گزیده» آمده است:

« آورده اند که هشام بن عبدالملک در زمان پدر با جمعی از اکابر شام به حج آمده بود و بر بلندی نشسته و نظارهٔ حجاج می کرد که در طواف بودند. ناگاه امام زین العابدین علی بن الحسین بن علی برسید. شامیان چون آن صباحت وجه و وقار و هیبت او بدیدند از هشام پرسیدند که این چه کس است؟ هشام از جاه و جلال و هیأت او اندیشید، گفت: نمی شناسم. فرزدق حاضر بود و گفت: من او را می شناسم. شای پرسید که کیست این بزرگ. فرزدق بگفت:

هذا الذى تعرف البطحاء و طأنه والبیت يعرفه والحل والحرم... الخ

هشام بن عبدالملک چون قصیده بشنید در غضب رفت و فرزدق را محبوس گردانید. امام زین العابدین را خبر شد. دوازده هزار درهم از برای او بفرستاد... »

تاریخ گزیده . ص ۷۰۹

ص ۲۹۸ - بلفرج بیغا

رك . تعلیقه ص ۱۷۶ در ص ۵۰۰

ص ۲۹۸ - سیف الدوله

سیف الدوله ابوالحسن علی بن عبدالله بن حمدان از ملوک حلب و مضافات است که لقب سیف الدوله را از المتقی بالله به سال ۳۳۰ یافته است. وی پادشاهی دلاور و ادیب دوست و شاعر طبع بود. با دولت بیزانس جنگها کرد که در آنها گاه چیره می شد و گاه مغلوب می گشت.

می گویند برادر او چندان ادیب و شاعر گرد آمده بوده است که بعد از خلفا برادر هیچیک از ملوک فراهم نیامده بوده. وی را با شاعرانی چون متنبی و سری رفاء و نامی و بیغا و اوا اخبار بسیار است. ابوالفرج اصفهانی کتاب پر آوازهٔ « اغانی » را بدو تقدیم کرده است. سیف الدوله در سال ۳۵۶

درگذشت.

ابن خلکان . ج ۳ . ص ۴۵۴ - دائرة المعارف فارسی - ریحانة الادب.

ج ۴ . ص ۱۴۹ - صاحب بن عباد . ص ۲۹

« در دربار سیف الدوله علاوه بر ادبیات، علوم نیز مورد توجه و ترویج قرار گرفت چنانکه فارابی که اصلاً ترك (?) و تحصیل کرده بغداد و از شارحین و مفسرین فلسفه افلاطون بود برای ادامه مطالعات خود به دربار وی پناه برد. »
تاریخ ملل و دول اسلامی . ص ۲۰۸ - ونیز . رك . رسوم دارالخلافه.

ص ۱۰۸

ص ۲۹۸ - حسن بن هانی

ابوعلی الحسن بن هانی بن عبدالاول بن الصباح معروف به ابونواس الحکمی . وی از مادری ایرانی در بصره یا اهواز زاده شد و در هانجا پرورش یافت. سپس به کوفه و از آن جا به بغداد رفت. از شاعران معروف عصر عباسی است که به برامکه منتسب بود . چون دولت آنان به سر آمد به مصر گریخت ، و چون از آنجا بازگشت به امین خلیفه عباسی پیوست . قسمتی از اشعار او به جهت اشتغال لغات فارسی ، فارسیات نام یافته است . وی به سال ۱۹۸ یا ۲۰۰ درگذشت .

ابن خلکان . ج ۱ . ص ۳۷۳ - ریحانة الادب . ج ۵ . ص ۱۸۶

مجله دانشکده ادبیات تهران . شماره ۳ سال اول . مقاله

استاد مینوی به عنوان « یکی از فارسیات ابونواس »

ص ۲۹۸ - امین بن الرشید

« الامین محمد بن هارون ، کنیت او ابو عبدالله و مادر او زبیده بنت جعفر بن ابی جعفر المنصور بود . هارون او را ولیعهد خود کرد ... ولادت او در ماه شوال در سنه احدی و سبعین و مائه بود ... امین فاضل و عالم و کریم

بود اما چون جوان و نازنین بود به لُهو و طرب مشغول شد ... فضل ربیع را وزارت داد ... علی بن عیسی بن ماهان را به حرب مامون فرستاد و مامون طاهر بن الحسین و هرثمه را با لشکری گران به بغداد فرستاد و امین را محصر کردند ... و به عاقبتش شهید کردند در ماه محرم من ثمان و تسعین و مائه ، و مدت عمر او بیست و هفت سال و در خلافت چهار سال بود . »

طبقات ناصری . ج ۱ ص ۱۱۲

و نیز . رك . تجارب السلف . ص ۱۵۲

در « تاریخ گردیزی . ص ۵۷ » مدت عمر امین ، بیست و هشت یاد شده است .

ص ۲۹۸ - بحتری

رك . تعلیقه ص ۱۷۷ در ص ۵۰۸

ص ۲۹۸ - فتح بن خاقانی

« عبیدالله بن یحیی بن خاقان . خط خوب نوشتی و حساب و استیفا بغایت نیکو دانستی اما تدبیر او خطا واقع شدی و چون مردی مسعود و کریم بود سعادت و کرم او عیوب را پوشانیدی و از اموال سلطان و غیر آن متعفف بودی ... لشکر او را دوست داشتندی . چون فتنه قتل متوکل برخاست او بترسید . لشکر بردرخانه او آمدند و گفتند : تو در ایام وزارت با ما نیکویی کردی ، کمینه مکافات که امروز با تو کنیم آن باشد که ترا نگاه داریم . در آن ایام ملازمت او نمودند و از کشتن متوکل ضرری به او نرسید . »

تجارب السلف . ص ۱۸۱

و این نکته ظاهراً اشتباه است چه در « مجمل التواریخ و القصاص » آمده

است :

«... غلامان اندر آمدند و شمشیر اندر بستند و فتح بن خاقان وزیر آنجا بود، خود را بروی افکند و هردو کشته شدند.»

مجمل التواریخ و القصص ص ۳۶۱. و نیز. رك. دستور الوزرا.

ص ۷۱

حمد مستوفی در «تاریخ گزیده. ص ۳۲۳» می نویسد:

«هیچکس از خلفا آن تمکین نیافت که جعفر برمکی از هارون الرشید و فتح خاقان از متوکل، و هردو در سرکار ایشان رفتند.»

و نیز. رك. ترجمه تاریخ یعقوبی ج ۲. ص ۵۱۸

حکایتی از فتح خاقان بامعتمد در جوامع الحکایات عوفی - چاپ گراوری. ص ۲۳۶ - آمده است.

ص ۲۹۸ - ابوتمام

ابو تمام حبیب بن اوس، ۱۸۸ - ۲۳۱ هـ ق. شاعر عرب. پدرش مسیحی بود و در دمشق دکان شراب فروشی داشت. ابو تمام در نزدیکی دمشق تولد یافت. سپس در مصر به سقایی پرداخت و در ضمن از محافل ادب و شعر هم بهره مند می شد، تا آنکه در شعر گویی نبوغ پیدا کرد، و جامع سبک قدیم و جدید شد. اثر مهم او جز از دیوان شعرش، کتاب الحماسه می باشد، که اشعار زیادی از شاعران عرب در آن گردآوری شده است.

دائرة المعارف فارسی

ص ۲۹۸ - خسروی

به کتابهای زیر مراجعه شد و اشارتی در باب انتساب خسروی به ابوالفضل بلعمی دیده نیامد.

سخن و سخنوران. ج ۱. ص ۲۲ - حدائق السحر. ص ۱۴۵ -

لباب الالباب نفیسی. ص ۲۵۶ و ۶۵۲ - تارویح ادبیات در ایران.

ج ۱. ص ۴۶

ص ۲۹۹ - منطقی

ابو محمد منصور بن علی منطقی رازی از شاعران پارسی گوی که به صاحب بن عباد وابسته بود .

لباب الالباب . ص ۲۵۴ - تاریخ ادبیات در ایران . ج ۱ . ص ۴۳۴ -
صاحب عباد . ص ۱۳۵

ص ۲۹۹ - عسجدی

از انتساب عسجدی به شاه گیلان نیز خبری درجایی نیافتم .

مراجع فوق . لباب الالباب . ص ۲۸۴

ص ۲۹۹ - سمع الکیان

یاسماع طبیعی، عنوان قسمتی از حکمت طبیعی که از امور عامه‌ی طبیعی یعنی آنچه همه‌ی اجسام طبیعی در آنها اشتراك دارند (مانند ماده و صورت، حرکت، طبیعت، و غیره) بحث می‌کند. یونانیان این قسمت از آثار ارسطو را «فوسیکه آکروآسیس» می‌خواندند که به معنی «دروس شفاهی حکمت طبیعی» است و این اصطلاح را - که لااقل از زمان سیمپلیکیوس (قرن ۶ م ب م) سابقه دارد. مترجمین اسلامی وجه تسمیه‌ی آن را بدین مناسبت گفته‌اند که مطالب این قسمت اول چیزی است که محصل حکمت طبیعی استماع می‌کند. اما حقیقت اینست که اصطلاح اکروآسیس را یونانیان به درسهای علمی استدلالی که ارسطو صبحها برای محصلین مستعد می‌گفت اطلاق کرده‌اند که در آنها مباحثه نبود بلکه محصلین فقط گفته‌های استاد را استماع می‌کردند. برخلاف درسهای عصرها که درس عمومی بود و در آنها گفتگو و مباحثه در میان بود و اشخاص متفرقه هم در آن مباحثه‌ها داخل می‌شدند.

دائرة المعارف فارسی . ذیل «سماع طبیعی»

ص ۳۰۲ - به استخوانی که پری ...

در دیوان هم اشاره‌ای بدین مضمون دارد :

دل ملک طبع است قوت او ز بوی داده‌ام

جان پری وار است خوردش ز استخوان آورده‌ام

سج . ص ۲۵۶

ص ۳۰۴ - کلثوم عتابی

کلثوم بن عمرو بن ایوب ثعلبی شای مکتبی به ابو عمرو از مشاهیر

شاعران عرب در عصر خلفای عباسی است . وی هارون و خلفای دیگر را

مدح گفته است و با برامکه نیز مصاحبت داشته .

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۶۶ - معجم الادباء ج ۱۷ . ص ۲۶

ص ۳۰۴ - عتبی

ابونضر محمد بن عبد الجبار عتبی در گذشته به سال ۴۲۷ از مترسلان

بزرگ قرن چهارم و آغاز قرن پنجم است . از مشهورترین آثار او « تاریخ یمنی »

است که ابوالشرف ناصح بن ظفر بن سعد منشی جرفاذقانی به تشویق ابوالقاسم

علی بن الحسین بن محمد بن ابی حنیفه وزیر جمال الدین آی ابه الغ باربک آن را

به فارسی گردانیده است . کتاب « لطائف الکتاب » را نیز از عتبی می‌دانند .

ریحانة الادب . ج ۳ . ص ۶۷ - ترجمه تاریخ یمنی . ص ۲۱

ص ۳۰۹ - عجم ، نقطه ، حرف

گذشته ازین مورد در ص ۳۲۱ نیز آمده است و در همین مضمون

است :

رقوم اشک اگر بینی به عجم و نقطه برویم

رموز غم ز هر حرفی به مدّ و همزه برخوانی

سج . ص ۴۱۱

در تحفة العراقین - ص ۲۲۷ - نیز می گوید:

برنامهٔ جان به نقطه و عجم الحمد نبشته اند و والنجم
ص ۳۰۹ - سحر سامری

« سامری خاله زادهٔ موسی بود علیه السلام و شاگردش بود ... هر چه زر بود بگداخت که زرگری می دانست و گوساله ای بکرد میان تهی و آن خاک که برداشته بود از زیرسم اسپ جبریل علیه السلام در آن گوساله که کرده بود دردمید . چون حیوقی دروی پدیدار آمد ... گفت ایشان را اینک خدای شما و خدای موسی ، اگر موسی را ننمود اینک شما ببینید . »

قصص الانبیاء . ص ۲۱۲

و نیز . رك . ترجمهٔ تفسیر طبری . ج ۱ . ص ۶۷ به بعد

در دیوان می گوید:

در کف آهوان بزم آب رز است و گاو زر

آتش موسوی است آن در بر گاو سامری

سج . ص ۴۲۷

ص ۳۰۹ - راعناگوی

« صحابه خطاب به پیامبر (ص) می گفتند : « راعنا » و یهودیان آن را به لهجهٔ خود « راعینا » می گفتند (یعنی شبان ما) و در آن سخریه ای بود این آیه نازل شد : « یا ایها الذین آمنوا لاتقولوا راعنا ... »

فرهنگ معین

« می گوید: ای شما که مؤمنان اید رسول مرا مگویید راعنا ، و آن آن بود که مسلمانان عادت داشتند آنکه که در پیش مصطفی (ع) می شدند که می گفتند - راعنا یا رسول الله - و به این آن می خواستند که نگاه کن در ما و بما بنیوش . و جهودان می آمدند و همان می گفتند و در زبان ایشان این کلمه قدحی عظیم

بود و سقطی بزرگ...»

کشف الاسرار. ج ۱. ص ۲۰۲ و ۲۰۵ - ونیز. رك. ترجمه
تفسیر طبری. ج ۱. ص ۹۸ و ۲۹۹

خاقانی در دیوان می گوید:

مرا سر بسته نتوان داشت بر پای

به پیش راعنا گویان رعنا

عب. ص ۵۶۳

در تحفه آمده است:

بوذرلقبان بو لب خوی رعنا صفتان راعنا گوی

ص ۱۳۹

ص ۳۱۵ - گردنان

این واژه در ص ۳۳۷ آمده است. در دیوان نیز می گوید:

تخت تو تاج آسمان، تاج تو فر ایزدی

حکم تو طوق گردنان، طوق تو زلف سعری

سج. ص ۴۲۵

اوسرگران با گردنان من در پیش بر سر زنان

دلها دران دندان کنان دامن به دندان دیده ام

سج. ص ۴۵۴

ص ۳۱۶ - سنجر، ابوالفتح ملک سیستان، باز تخت ملک رسانید

«تاریخ سیستان» اشاره ای به این موضوع نمی کند. «راحة الصدور»

از تاج الدین ابوالفضل که سنجر را یاری کرده است و خود به جای او به جنگ
پرداخته یاد می کند:

«تاج الدین ابوالفضل گفت: ای خداوند جای ایستادن نیست و ثبات

و توقف نامحمود است، سلطان با سیصد سوار مغرّق در آه‌ن بر میان لشکر کافر زد و چون بیرون آمد از آن فوج پاتزده مرد باوی مانده بودند و همچنان روی در بیابان نهاد و قلاوزی ترکمان به دست آورد و سوی بلخ آمد و بر حصار ترمذ شد... چون سلطان بجست تاج‌الدین ملک نیمروز به جای سلطان در قلب بیستاد و جنگهای سخت کرد و مبارزتی به غایت نمود...»

راحة الصدور. ص ۱۷۴ - ۱۷۳

در «احیاء الملوك» از ابوالفتح که به یاری سنجر شتافته نام برده شده است ولی پیدا است که اشتباه است و مراد مولف همان تاج‌الدین ابوالفضل بوده است نه مبارزالدین ابوالفتح. این نکته را مصحح گرامی «احیاء الملوك» دکتر منوچهر ستوده، در تعلیقات. ص ۵۲۳، یاد کرده است.

«در آن عصر ملک تاج‌الدین ابوالفضل آغاز رشد نموده به حضرت سلطان سنجر مساعی جمیله به ظهور رسانید... او بغایت شجاع و متهور و عادل و کریم بود و در جنگی که میانه گورخان و سلطان شده بود کمال جلاّت و شجاعت به جای آورد و صفها شکافت و بالاخره به حسب غلبه خصم مغلوب شده او را به کمند بگرفتند و پس از آن خلاص شده تا مدت مدید حکومت نمود. نوبت دیگر در معرکه جدال که خصم بر سلطان سنجر غالب آمده بود و سلطان را با جمعی از خواص در میان گرفته بودند و نزدیک به آن رسیده بود که سلطان گرفتار گردد و تاج‌الدین ابوالفتح با جمعی از سپاه زابل حمله نموده و صف شکافته سلطان را از آن مهلکه بیرون آورد...»

احیاء الملوك. ص ۷۴

ص ۳۳۱ - سست قوایم

رك. تعلیقه ص ۴ در ص ۳۵۸

ص ۳۳۲ - محل نباید نهادن، تشریف فرستادن

«محل نهادن» عنوان مقاله‌ای است از آقای دبیرسیاقی در مجله سخن.

شماره ۱۰ دوره ۱۷ (دی ۴۶) ونیز « تشریف فرستادن » .

ص ۳۴۰ - زنگل

قس دیوان :

کاسمان را به حکم هارونیش ز اختران زنگل روان بستند

سج . ص ۴۸۹

ص ۳۴۰ - فرضه

فرضه کشتی گاه . گذرگاه کشتی . ج : فرض .

مقدمة الادب . ج ۱ . ص ۷۴

الفرضه : گذرگاه که آب برکشد .

المرقاة . ص ۱۳۱

ص ۳۴۱ - بیش بها

بیش بها ، گران ارز .

عثمان مختاری می گوید :

سخن شناسان گفتند و خود تو به دانی

که بنده گاه سخن گوهری است بیش بها .

ص ۱۵

عنصری را ز زر محمودی

آن چنان شعرهای بیش بهاست .

ص ۴۱

و نیز . رك . غرایس الجواهر و نفایس الاطایب . ص ۴۳ ، ۱۲۶

خاقانی خود در دیوان می گوید :

هین که به میدان حسن رخس درافگند یار

بیش بها تر ز جان نعل بهای بیار

سج . ص ۱۸۷

فهرستها

فهرست لغات و ترکیبات

فهرست آیات قرآنی

فهرست احادیث و جمله‌های عربی

فهرست اشعار عربی

فهرست اشعار فارسی

فهرست نام‌کسان

فهرست نام جایها

فهرست نام کتابها

فهرست لغات و ترکیبات

آب گرم : ۳۰۳	آ
آبگینه کر : ۲۰۶	آب : ۳ ، ۴۲ ، ۱۰۴
آبله : ۶۴	آب آتش زده : ۵۷
آبله بروی یافتن : ۶۴	آباد : ۲۰۵
آبله خور : ۱۸۵	آباد گشتن : ۲۰۵
آبله عصیان : ۱۸۵	آب ارحام : ۴۵
آب نیشان : ۱۸	آبان : ۱۶
آبنوس شب و روز : ۴۷	آب برنهادن : ۹۰
آبنوس صبح و شام : ۸۸	آب بریدن : ۱۵۹
آبنوسین : ۶۴	آب جوی : ۱۳۶
آب ودانه : ۲۰۲	آب حیوان : ۲۱۰ ، ۱۴۹
آب و سنگ داشتن : ۱۵۷	آب خزان : ۱۶۰
آب و هوا : ۱۱ ، ۲۸۵	آب خضر : ۷۶
آبی : ۱۱۲	آبخور : ۱۷۸
آتش : ۷ ، ۴۰ ، ۱۵۶	آبخور از زبان افعی داشتن : ۶۴
آتش آلود : ۳۱۶ ، ۳۲۹	آب دست : ۱۰۱
آتش آمیز : ۱۵۰ ، ۳۳۸	آب دیده : ۱۱۸
آتش اصلا ب : ۴۵	آب رای : ۳۲۱
آتش انگیختن : ۱۰۳	آب روی : ۸۸ ، ۱۳۶
آتش انگیز : ۲۰۱ ، ۳۲۰	آب زلال : ۲۰۵
آتش پاره : ۱۲۰	آب زندگانی : ۲۰۶
آتش پاش : ۷ ، ۳۱۴	آب زیرکاه بودن : ۲۰۹
آتش حسرات : ۶۴ ، ۹۶ ، ۱۶۵	آبستن : ۱۶ ، ۵
آتش خلیل : ۷۵	آب سیاه شب : ۱۰۷
آتش دادن : ۲۲۶	آب شدن : ۲۸۵
آتش دل : ۱۹۳	آب شور : ۲۰۲
آتش ریختن : ۳۰۴	آب صفرا : ۱۷۰
آتش زدن : ۱۵۸	آب طراوت : ۹۰ ، ۱۹۳
آتش زده : ۵۷	آبق : ۲۷۵
آتش طبع : ۸۸	آب کار : ۹۱
آتشکده : ۲۸۴	آبکامه : ۱۰۱

آرنده : ۳۱۲	آتش نادیده : ۱۱۴
آری : ۱۶	آتش وسواس : ۲۴
آز : ۲۰۴	آتشی : ۱۱۲
آزاد : ۲۰۸	آتشین : ۸۷
آزادان : ۱۱۳، ۴	آثار : ۸۲
آزادگان : ۳۴۰، ۲۵۶	آحاد : ۱۹۵
آزاد گردانیدن : ۳۲۳	آخر : ۵۷، ۲
آزاد گشتن : ۲۰۹	آخر : ۴۹، ۵
آزاد مرد : ۳۵	آخرا لاسر : ۲۶۱، ۱۰
آزاد مردی : ۱۰۳	آخر الزمان : ۲۱۰
آزاده : ۸۰	آخر عالم : ۲۷۶
آزادی : ۲۰۸	آخشیجان : ۸۹
آزار : ۷۸	آداب : ۱۸۰
آزار برخاطر نشستن : ۷۹	آدم آسا : ۴
آزار دیدن : ۲۳۳	آدم فریب : ۹۰
آزرده : ۱۰۱	آدم وار : ۷
آزر طبیعت : ۸۹	آدمی : ۱۱۷، ۸۸
آزری : ۲۶۵	آدمیان : ۲۱۱، ۹۷، ۶
آزسندی : ۲۰۴	آدمیزاد : ۲۳۳، ۱۷۳
آسایش : ۱۴۷	آذار : ۱۶
آستان : ۱۱۰	آذر : ۱۶
آستان بوس : ۵۴	آراستنی : ۲۳
آستان مکارم : ۳۲۰	آراسته : ۲۳۳
آستان نشین : ۳۰۲	آراسته اوقات : ۱۳۷
آستانه : ۱۰۷	آراسته روزگار : ۲۴۰، ۶۹
آستانه برنهادن : ۸۸	آراسته گشتن : ۳۱
آستانه گزین : ۸۶	آرام گاه در دهان نهنگ داشتن : ۶۴
آستین : ۲۸۲، ۱۱۷، ۴	آرام گرفتن : ۵
آستین روزگار : ۱۶۸	آراشیده : ۳۳۰
آستین سریمی : ۳۰۶	آرایش : ۱۴۷، ۴۴
آسمان : ۲۲، ۲	آرزو : ۱۰۰، ۴۷
آسمان بسطت : ۲۵۱، ۳	آرزو رسان : ۱۶۶، ۱۳۰، ۷۷
آسمان پیمای : ۳۲۷، ۹۴، ۲۰	آرزومند : ۷۵، ۵۳
آسمان تفاخر : ۷۷	آرزومندی : ۹۴
آسمان چهارم : ۸۳	آرمیده : ۲۱۶، ۷۰

- آفاق : ۱۰۱، ۵۲
 آفاق پیم : ۳۳۸
 آفت : ۱۴۴
 آفتاب : ۷۶، ۶۵، ۳
 آفتاب پرورد : ۱۵۴
 آفتاب چهره : ۹۱
 آفتاب دراسد : ۱۵
 آفت آب دیده : ۱۱۸
 آفتاب کلاه : ۱۴۹، ۵۲
 آفتاب گه : ۸۹
 آفتاب عدل : ۸
 آفتاب وار : ۳۲۵، ۲۵۲، ۲۲
 آفت بعد : ۱۴۴
 آفریدگار : ۶۱
 آفریده : ۲۵۳
 آفرین : ۲۸۳، ۱۳۴، ۲۵
 آفرین بار : ۵۲
 آفرین خوان : ۵۲
 آفرینش : ۱۶۸، ۱۴۵، ۴۳
 آفسنقرروز : ۱۶۰، ۸۹
 آگاه : ۵۹
 آگاهی : ۲۲۳
 آگنده : ۲۹۴
 آلام : ۲۹۶
 آرایش : ۲۶۵، ۲۵۷، ۳
 آلت احتیال : ۱۶
 آلت براهی : ۲۵۵
 آلودگی : ۳۴۲، ۱۵۶
 آلوده : ۲۷۵، ۲۶۵، ۲۲
 آلوده کردن : ۳۲۵
 آمال : ۲۵۸، ۱۰۵، ۲۸
 آسن : ۲۷۸، ۲۱۰، ۸۷
 آسن السرب : ۲۶۶، ۹۴، ۵۸
 آموزگار : ۱۸
 آموی ضمیر : ۱۶۰
 آن : ۲
 آسمان خدای : ۳۲۲
 آسمان رنگ : ۱۹۵
 آسمان سای : ۱۴۹
 آسمان سایه : ۱۵۲، ۵۲، ۲۱
 آسمان سروش : ۳۰۱، ۲۶۴
 آسمان شکاف : ۲۱۶
 آسمان شکوه : ۲۸۰، ۱۳۵
 آسمان عزت : ۲
 آسمان فرسای : ۱۲۳، ۸۲
 آسمان مرتبت : ۲۲۷
 آسمان وار : ۲۵۱، ۲
 آسمانه : ۸۸
 آسمانی : ۲۰۶، ۱۴۹، ۶
 آسمانیان : ۸۷
 آسودگی : ۱۹۰
 آسوده خاطر : ۲۸۷
 آسوده دل : ۲۶۷
 آسیابک : ۳۳۳
 آسیب : ۱۰۱، ۱۰
 آسیب خوردن : ۲۳۳
 آسیه راستین : ۱۲۲
 آتش شدن : ۲۹۰
 آشفته خاطر : ۱۴۶
 آشفته روزگار : ۲۷۸
 آشکارا : ۳۲۵، ۱۹۹
 آشکار : ۱۹۹
 آشنا : ۲۳۲
 آشنایی : ۲۸۸، ۲۲
 آشوب : ۲۳۷، ۹۹، ۱۰
 آشوقته خاطر : ۱۴۶
 آشیان : ۱۱۰، ۴۱، ۲
 آشیان ارادت : ۲
 آغاز نهادن : ۵۶
 آغازیدن : ۵۳، ۲۰
 آفات : ۵۸، ۳۷

آینه: ۱۵۶	آن جهانی: ۱۱، ۱۶۸، ۲۷۱
آینه روی: ۴۱	آواز: ۱۵۴
۱	آواز دادن: ۳۲
ائتلاف: ۱۵۲	آواز در دادن: ۲۰۶
آبا: ۲۹۱	آوازه: ۲۱، ۵۵، ۱۴۳
آبا: ۲۶۹	آوخ: ۲۴۲، ۲۸۴
ابتدا: ۹، ۲۴۸	آوردگان: ۲۵۲
ابجد: ۲۷۴	آویخته: ۹۰، ۱۱۸
ابد: ۴۶، ۲۶۰	آویزان: ۹۰
ابدا الابد: ۲	آه: ۳، ۱۱۰، ۱۵۰
ابد الابدین: ۱۶۴	آه آتشی آمیز: ۳۳۸
ابداع: ۱۷۶، ۲۸۰	آه سحرگاهی: ۷
ابداع کردن: ۱۵۲	آهن: ۹۵
ابدال: ۱۱۱، ۱۷۴	آهنک: ۳۱۱
ابد الایام: ۷۲	آهنک کردن: ۲۴۶، ۳۲۴
ابد پیوند: ۵۲، ۲۶۲	آهنین: ۲۵۸
ابد الدهر: ۲۵، ۱۳۲، ۲۱۳	آهو: ۶۴
ابد مدت: ۱۹، ۷۴	آهو اهور: ۱۸۵
ابر: ۱۸، ۷۸	آهوان انسی: ۲۷۵
آبر: ۱۲۴، ۱۷۳	آهو چشم: ۱۱۳
ابراق: ۱۴۴	آهوچشمان: ۲۱۰
ابرام دادن: ۱۸، ۱۵۷، ۲۵۰	آهو خطایی: ۴۹
ابرام رسانیدن: ۷۵، ۱۳۵	آهو شمه: ۴۶
ابرام فزودن: ۲۱۵	آهو کرشمه: ۴۶، ۹۰
ابرام نمای: ۱۵۸	آیات: ۱۸
ابر سیاه: ۳۳۴	آیات حواس: ۴۴
ابرش تازی: ۸۶	آیت: ۱۴، ۱۰۹، ۱۵۳
ابرع: ۴۳، ۱۴۱، ۲۹۷	آیندگان: ۱۷۴
ابر نما بخش: ۱۳۱	آینگی: ۶
ابرو: ۸۹، ۱۶۱	آینه: ۶، ۲۵۷
ابروار: ۴۲	آینه اسکندری: ۱۰۷
ابروی کیوان: ۶۶	آینه خاطر: ۲۸۷
ابریز: ۲۹۹، ۳۱۰	آینه دار: ۱۵۶
ابصار: ۵۲	آینه رنگ: ۸
ابعاد: ۱۴۴	آینه ضمیر: ۲۴
	آهن: ۱۰۱، ۱۵۰

- ایکار: ۹۱
ایکار بهشت: ۳۰۰، ۴۷
ایکم: ۱۵۷
ایلا: ۲۳۱
ابن بجده: ۹۹
ابن ذکا: ۱۲۰
ابن صبح: ۱۲۰
ابن عمی: ۳۶
ابن مخاض: ۱۷۷
ابن النجار: ۲۲۶
ابواب معاوضت: ۳۲۲
ابوالبرکات: ۳۰۸
ابوزیاد: ۱۲۰
ابوالفضل وفا: ۱۴۶
ابوالمحاسن: ۵۰
ابهت: ۱۶۶، ۷۴
ابی ذر زمان: ۳۹
ابی عبید دوران: ۳۹
اپرویز اسلام: ۷۰
اتابک: ۱۶۱
اتحاد: ۲۳
اتحاد سبق: ۱۱۶
اتراب خدم: ۳۱۱
اتراك،
اتساع جاه: ۲۳۲، ۱۶۴، ۲۰
اتساع خرق: ۲۸۱، ۷۲
اتساق: ۱۵۳
اتصال: ۱۵۱، ۳۷
اتصال سعد: ۴۵
اتصال کردن: ۷۶، ۳۲
اتفاق آسمانی: ۱۵۳
اتقیاء الخلق: ۱۷۹
اتمام الامور: ۴۶
اثر: ۱۶
اثقال: ۱۹۱
اثنا: ۲۷۱
اثنيه: ۳۳۸
اثیر: ۱۷۳
اجاج: ۳۰۳
اجازت: ۹۷
اجتماع: ۲۲
اجتناء ثمرات: ۳۶
اجتهاد: ۲۱۲
اجرام: ۲
اجرام ثوابت: ۲۶۶
اجرام ستارگان: ۲۹۴
اجرام علوی: ۴۲
اجری: ۱۶۸
اجزاء: ۱۰۸، ۷۹
اجساد: ۴۳
اجسام: ۶۰
اجل: ۱۱۱، ۹۷، ۱۵
اجلال: ۲۱
اجله: ۱۲۲
اجمال: ۳۴۱
اجمل: ۲۷۴
اجناس خواص: ۶۰
اجناس عهد: ۶
اجوف باطن: ۱۹۴
اجیاد: ۱۴۲
احادیث: ۹۷
احاسن: ۳۰۸
احبا: ۱۶۳
احباب: ۴۴، ۳۸، ۳
احبار: ۹۹
احبار الوری: ۱۷۹
احتراق: ۱۷
احتساب: ۱۱۸
احتشام: ۲۹۸
احتمال کردن: ۲۸۶
احتمال کردن: ۲۴۷، ۴۶
احتیال: ۱۶

- احرار: ۲۵۱، ۱۵۶
 احرار دین: ۳۱۰
 احرار کردن: ۲۹۹
 احراق: ۱۴۴
 احرام عبودیت: ۳۲۰
 احرام گرفتن: ۲۶۳، ۷۱
 احرام گرفته: ۲۹۵
 احرام یافتگان: ۱۵۱
 احرامیان: ۳۲۹
 احسان: ۷۹
 احسان لسان: ۱۸۵
 احسن القصص: ۱۰۰
 احصاء: ۱۷۷
 احقاب: ۱۷۱
 احقاد: ۱۱۳
 احمد شاه: ۶۱
 احمر: ۲۲۱
 احوال: ۴۴، ۱۱
 احور: ۱۸۶
 احوی: ۱۸۶
 احیاء: ۱۰۸، ۹۳، ۵
 احیا کردن: ۱۸۰
 احیاء مکارم: ۱۳۸، ۳۷
 احیاء موات: ۲۵۶
 احیاء موتی: ۵
 اخایر: ۲۲۱
 اخبار: ۲۰
 اختر: ۲۸۸
 اختراع: ۱۷۶
 اختراع کردن: ۲۸۰
 اختران: ۵۲، ۴۸
 اختر صاحب طیلسان: ۱۴۴
 اختصار: ۷۲، ۹
 اختفا: ۲۵۷، ۱۵۰
 اختلاف: ۴۵
 اختلاف طبع: ۲۰۶
 اختلال حال: ۲۸۱
 اختلال دماغ: ۳۰۵
 اختیار: ۴۴
 اختیارات: ۴
 اختیار السلطنه: ۶۳
 اختیار کردن: ۱۰۵، ۲۳
 اختیار الملوك: ۲۲۵
 اخراجات: ۲۳۶
 اخس البلاد: ۲۷۱
 اخص: ۲۸۰، ۱۲۱، ۲۷
 اخضر: ۱۰۷، ۴۸
 اخلاص: ۷۱، ۵۵
 اخلاص آمیز: ۳۱۸، ۲۳۰، ۸۴، ۲۰
 اخلاص پرورد: ۲۰
 اخلاص پیوند: ۳۲۷، ۱۸۹، ۵۴
 اخلاص ورزیدن: ۲۳۳
 اخلاف: ۱۱
 اخلاق: ۱۵۴، ۷۵، ۱۳
 اخلص الخدم: ۱۹۸
 اخماس: ۹۸
 اخوات: ۱۵۵
 اخوان: ۲۵۰، ۶۴
 اخوان صدق: ۱۰۹
 اخوان صفا: ۲۵۵
 اخوان وفا: ۲۷۳
 اخوت: ۴۲
 اخبار: ۱۳۳
 ادا: ۲۵
 ادامت: ۲۳۱، ۴۲
 ادب: ۱۰۰
 ادبار: ۱۵۸، ۶۵، ۱۷
 ادب نگاه داشتن: ۳۲
 ادخار: ۱۲۹
 ادخار کردن: ۲۹۹، ۲۶۳، ۷۱
 ادرار: ۱۱۷

ادراك : ۴۳	ارباب يديضا : ۱۲
ادريس معانی : ۲۳	اربعه : ۴۵
ادعيه : ۳۳۸	ارتجال : ۳۴۱، ۲۰۱
ادکن : ۳۰۴	ارتعاش دست : ۳۰۵، ۱۹۹، ۳۵
ادنی : ۲۳۳	ارتفاع پایگاه : ۲۳۲، ۱۶۴، ۲۰
ادوات : ۱۸۰	ارتياح : ۱۶۶
ادويه : ۲۸۷، ۱۰۱	ارتياح خاطر : ۲۷
ادهم : ۳۰۳، ۲۱۶	ارحام : ۲۷۴، ۶۰، ۴۵
ادهم مدنرشب : ۴۸	ارحام زمان : ۲۹۸
ادیم : ۱۸۵	ارحام علوم : ۲۸۷
ادیم پاره : ۱۵۶	ارحام مودت : ۳۲
ادیم سهیل : ۲۰۹	ارحام یگانگی : ۲۰۴
ادیم یعنی : ۱۰۶	ارزاق : ۲۵۸، ۴۵
اذفر : ۲۶۵، ۱۵۴، ۱۴	ارزانی : ۳۲۳
اذکار : ۷۰	ارزانیان : ۲۳۱
اذیال : ۴۱	ارزانی داشتن : ۱۰۵
اراحت : ۲۷۰، ۲۴۶	ارزن ریزه : ۲۰۲
ارادت : ۷۹، ۳۴، ۲	ارسال کردن : ۲۴
ارادت طبیعی : ۱۵۳	ارسطوالثانی : ۲۹۳
ارادی : ۳۰۰	ارشاد : ۳۰
اراذل عوام : ۳۱۶، ۷۸	ارشاد کردن : ۹۶
ارباب بصیرت و بصر : ۵۹	ارعاد : ۱۴۴
ارباب حقایق : ۴۴	ارغوان زعفران سای : ۲۰۵
ارباب حقیقت : ۲۷۳، ۳۴	ارغوانی : ۱۰۹
ارباب دالت و دولت : ۲۰۷	ارفع الصوت : ۳۰
ارباب دل : ۱۳۳	ارقم : ۲۶۱، ۱۸۱
ارباب ذوق و طریقت : ۲۵۵	ارکان : ۵۴
ارباب ریاست : ۲۸۶	ارکان الحقيقة : ۲۲۰
ارباب سخن : ۲۵۶	ارواح : ۵۳، ۴۵، ۲۰
ارباب شریعت : ۲۹۳	ارواح ثلاث : ۱۰۶
ارباب ضراعت : ۱۶۹	اروع : ۱۷۳، ۱۳۹، ۲۵
ارباب فضایل : ۲۳۷	اریحی : ۲۶۲، ۵۱، ۱۹
ارباب مناسب و مناصب : ۱۳۸	اریحیات : ۲۶۴، ۱۱۶، ۴۴
ارباب هم : ۳۴۶	اریحیت : ۳۴۵، ۱۲۹، ۶۳
	اریحیت گستری : ۲۱۳

ازهی الحضره : ۱۳۵	ازهم شدن : ۲۰۶
ازار : ۸۸	اساعت : ۲۳۳
ازار کفر آزی : ۲۶۵	اساعت آموز : ۳۲۳
از بهشت بیرون کرده : ۴	اساس : ۲۰۵، ۶۶
از پای برآمدن : ۱۶۰، ۱۳۱	اساطین الحکمة : ۴۳
از پای درآمدن : ۵۵	اساقفه : ۷۴
از جابرفتن : ۱۰۸	اسالیب : ۱۷۳
از جای شدن : ۳۳۳	اسباب ضروری : ۴۳
از حد گذشتن : ۲۹۲	اسباب مراد : ۱۸
از خاک برگرفتگان : ۲۹۶	اسپ : ۱۰۰، ۱۲
از دحام : ۲۳	اسپ تاختن : ۲۷۶
از درا : ۱۸۰	اسپهسالار : ۱۹
از در ... درآمدن : ۶۵	استادرئیس : ۱۷۵
از دست برخاستن : ۱۶۰، ۱۳۱، ۱۲۶	استاد سرای : ۱۵۱، ۸
از دست برفتن : ۲۸۶	استار : ۳۰۴
از دست بیرون رفتن : ۳۳۰	استار بیت الله الحرام : ۳۳۵، ۲۲۵
از دست بیرون شدن : ۵۵	استبرق جنان : ۴۸
از دست دادن : ۲۱۶	استجابت : ۲۲۸، ۱۲۹، ۵۵
از دست رفته : ۲۰۸	استحسان : ۳۰۴
ازرق : ۳۰۲	استخوان : ۳۰۲
از سرارادت برخاستن : ۲۱۶	استخوان سیمین : ۹۱
از سرچیزی برخاستن : ۸۲	استدامت : ۱۲۹، ۳۳۰
از سر صدق : ۴۶	استدراك خلل : ۴۴
از سر قدم کردن : ۲۴۶	استدعا کردن : ۵۵
از سر قلم رفتن : ۲۰۹	استدلال : ۳۰۰
از سکه گشتن : ۹	استر : ۲۲۳
از عهد بیرون آمدن : ۲۳۶	استرواح : ۳۲۶، ۷۶، ۵۳
از کار بازماندن : ۲۴	استسعاد : ۱۵۴
از گردن افکندن : ۱۲۶	استسقا : ۷
ازل : ۳۱	استشفاع : ۱۹۱
ازل پناه : ۵۲	استظهار : ۱۱۹، ۴۲
ازلی : ۲۱۶	استعار : ۲۴۰
از نظر افکندن : ۱۹۴	استعارت : ۲۳۲
ازهار : ۴۶	استعباد : ۳۱۰، ۲۵۱
ازهد : ۱۳۳	استعجال : ۲۰۱
ازهر : ۷۱	

- استعطاف : ۷۸
 استعلام : ۲۵۶
 استعمال کردن : ۴۶
 استغفار : ۶۵
 استغنا : ۲۹۶
 استقا : ۷
 استقامت : ۱۷
 استقامت نمودن : ۱۱۰
 استقبال : ۲۲
 استقصات : ۲۲۱
 استکانت : ۱۵۲، ۹۷
 استکمال : ۱۶۴
 استکمال کردن : ۷۴
 استلام کردن : ۲۲۵
 استماع : ۹۹
 استمالت : ۱۲۰
 استمالت فرمودن : ۷۸
 استمداد کردن : ۳۳۴
 استنباط : ۳۰۲
 استنشاق : ۴۹
 استنطاق : ۱۱۷
 استیا : ۴۲
 استیفا : ۱۲۷
 استیلا : ۲۷
 استیناس : ۱۵۲ : ۳۲۶
 اسد : ۳۰۱، ۱۱۱، ۸۷، ۱۵
 اسد اسود : ۲۹۵
 اسرار : ۷۱، ۲۹
 اسرار ربوبیت : ۲۱۰
 اسراف : ۱۶۷
 اسطرلاب : ۱۰۷
 اسعاد : ۱۴۴
 اسفا : ۹۶
 اسفل درکات : ۲۳۳ : ۲۷۰
 اسفندیار عهد : ۲۳
 اسفهلار : ۱۵
 اسقام : ۲۹۶
 اسقف : ۸۱
 اسکندر آیت : ۵۲، ۲۱
 اسکندر ثانی : ۷۰
 اسکندروار : ۱۶۷
 اسکندر الوری : ۱۴۸، ۵۱ : ۲۶۲
 اسکندری : ۵۳، ۳۸
 اسلاف : ۱۷۰، ۸۱
 اسلامیان : ۲۶۵، ۵۴
 اسماء الله الحسنى : ۹۵
 اسماع : ۲۶۷، ۷۶، ۵۲
 اسمی : ۲۰، ۱۸
 اسود : ۴۸
 اسوة : ۱۳۸
 اسوة الامة : ۱۷۸
 اسوة الاولیاء : ۵۰
 اسوة الراهبين : ۲۳۸
 اسوة السواد الاعظم : ۹۷، ۱
 اسوة الشرق والغرب : ۹۳
 اسوة اکرم : ۱۶۹
 اسهاب : ۲۵۹
 امیر : ۱۴۵
 امیری : ۲۷۹
 اشارات : ۷۸
 اشارت الشهد : ۲۳۲
 اشارت غسل : ۲۴۰
 اشارت العسل : ۵۲
 اشارت فرمودن : ۳۶
 اشاره : ۴۶
 اشاعت : ۱۶۸، ۷۶
 اشباع کردن : ۷۶
 اشتها : ۱۱۰
 اشتیاق : ۱۹۹

اشجان : ۱۴۲	اصدار : ۱۷۰
اشرار : ۲۱۸	اصدار اقتادن : ۶۱ ، ۱۱
اشراف : ۲۳۴ ، ۲۱۸	اصدقا : ۲۸۰
اشراف ملوک : ۳۱۶	اصدقاء کرام : ۱۲۰ ، ۳۰
اشراف : ۱۴۴ ، ۹۹ ، ۶۹	اصطناع : ۱۹۶ ، ۵۴
اشراف : ۲۴ ، ۲۰	اصغر الخدم : ۱۶۲ ، ۹۴
اشعه : ۱۵۷	اصغر الخلائق : ۱۰۰
اشغال : ۱۳۰ ، ۵۲	اصغر خلق الله : ۲۸۹
اشفاق : ۲۹۶ ، ۲۳۵ ، ۶۷	اصغر : ۴۸
اشقر : ۴۸	اصفهود : ۲۸۱
اشک : ۹۶	اصفیا : ۱۴۳ ، ۵۵
اشکال : ۱۱	اصل : ۴۵
اشک شادی : ۱۴۴	اصلاب : ۶۰ ، ۴۵
اشک شور وداعی : ۷۰	اصلاح : ۴۴
اشک شیرین بشاشت : ۷۰	اصم : ۲۹۹ ، ۱۸۰ ، ۱۴۴
اشک طرب : ۲۲	اصمعی الثانی : ۳۹
اشک عبرات : ۳۷	اصناف : ۲۶۴
اشیاع : ۵۲	اصناف آفرینش : ۳۱۶
اصابت : ۱۶۹	اصناف جانوران : ۵۸
اصابع الرحمن : ۹۴	اصنام : ۲
اصحاب آبال : ۳۲۶	اصول غرایب : ۱۶۶
اصحاب اصابت : ۱۶۹	اضافت : ۲۲۰
اصحاب تقلید : ۱۶۷	اضباره : ۲۹۳
اصحاب حق و حقیقت : ۲۵۵	اضطراب : ۱۱۲ ، ۲۴
اصحاب خبرت و خبر : ۵۹	اصطناع : ۵۴
اصحاب خواطر لامعه : ۱۷۴	اضعاف : ۳۰۰ ، ۱۶۷ ، ۴۶
اصحاب دراست : ۲۸۶	اضغاث کلام : ۱۶۷
اصحاب دل و کرامت : ۲۶۹	اطایب : ۲۲۲
اصحاب دین : ۱۳۳	اطباع : ۶۳
اصحاب صفه صفا : ۳۰۷	اطراف : ۱۰۱ ، ۲۱
اصحاب صلت و صولت : ۲۰۷	اطلس : ۲۲۳ ، ۴۰
اصحاب طریقت : ۲۷۳ ، ۳۴	اطلس اصغر آفتاب : ۴۸
اصحاب فضیلت : ۱۲۹ ، ۶۸	اطمینان : ۱۰۴
اصحاب قلم : ۱۴۵	اطناب : ۳۱۹ ، ۲۵۹ ، ۱۱۴
اصحاب نجوم : ۳۰ ، ۲	اطناب خدست : ۲۵
اصحاب وسایل : ۲۳۷	اطناب خیام : ۱۴۹

- اعشار: ۹۸: ۱۰۰
 اعصاب: ۲۴
 اعظام: ۱۶۰
 اعظم: ۴۱، ۷۱
 اعظم کیان: ۵۱، ۱۴۸، ۲۶۸
 اعقاب: ۱۷۱
 اعلاء رایات: ۱۷: ۲۴۰
 اعلام: ۱۹
 اعلام تقوی: ۱۶۴
 اعلام علوم: ۱۷۶
 اعلام کردن: ۷۱، ۸۳
 اعلام نصرت: ۳۱۹
 اعلام وشهور: ۲۸
 اعلم ثلثة اقانیم: ۷۴
 اعمال آرای: ۱۶۴
 اعمی: ۲۷۸
 اعنی: ۴۵، ۲۱۴، ۲۶۹
 اعوام: ۲۸
 اعوان کفر: ۳۱۹
 اعیان: ۱۰۶
 اغیر: ۴۱، ۱۰۷
 اغر: ۲۷۸
 اغرادادن: ۲۵۷
 اغسطس اعلم: ۲۴
 اغسطس الدوران: ۸۴
 اغسطس معظم: ۷۴، ۳۳۹
 اغصان: ۴
 اغضا: ۱۳، ۱۹۹
 اغلال: ۱۱۲
 اغلب: ۲۲
 اغلوطها: ۱۷۶
 افادت: ۲۳۵
 افاضت: ۱۰۶، ۲۲۰
 افاضت کردن: ۱۲۰
 افاضیل: ۱۱۶، ۲۷۱
 افاضیل شرع: ۲۶۹
 اطهر: ۲۱۴
 اعادت: ۷۶، ۱۷۰، ۲۰۶
 اعادت نظر: ۱۷۸
 اعادی: ۱۶۳
 اعاطم: ۳۲۹
 اعاطم السلاطین: ۱۴۹
 اعالی: ۳۷، ۶۳، ۲۶۳
 اعید: ۱۳۷، ۲۳۸
 اعتداد: ۲۶۳
 اعتدال: ۳۰، ۴۵
 اعتدال طبیعی: ۷۶
 اعتذار: ۶۵، ۲۰۶
 اعتضاد: ۲۶۳
 اعتکاف: ۴۵، ۱۵۱
 اعتلال بال: ۲۸۱
 اعجاز: ۹۴، ۲۲۰، ۲۷۴
 اعجوبه: ۳۰۹
 اعجوبة الايام: ۲۹۷
 اعجوبة القرآن: ۱۴۱
 اعدا: ۳۶، ۱۹۵
 اعداد: ۱۹۵
 اعدل: ۱۹، ۱۶۴
 اعدل الخافقین: ۱۹، ۶۹
 اعدل سبعة اقالیم: ۷۴
 اعدل عظماء المشرقین: ۵۱
 اعراب: ۱۸۰
 اعرابی وار: ۱۰۷
 اعراض: ۴۳، ۲۵۸
 اعراض جسمانی: ۳۰۵
 اعراض کردن: ۲۵۸
 اعراق: ۷۹
 اعرق الاعراق: ۳۷
 اعز: ۱۲۱، ۱۶۰
 اعزاز فرمودن: ۱۲۰
 اعزل: ۱۱۱
 اعزه: ۲۴۸، ۲۶۹، ۲۷۸

- افاضل عباد : ۲۶، ۵۳
 افقت رسان : ۴۶
 افاك : ۱۷
 افتادگان : ۲۵۶
 افتادگی : ۳۱۶
 افتتاح : ۲۳۵
 افتتاح كتاب : ۲۴۸
 افتتاح وحی : ۱۶۶
 افتخار : ۹۸، ۲۰
 افتخار الافاق : ۱۹
 اقتراع : ۱۷۶
 اقترا کردن : ۳۰۴
 افراختگی اعلام نصرت : ۳۱۹
 افراخته رایت : ۱۹۹
 افراخته قامت : ۳۱۷
 افراد درست : ۱۶۴
 افراز : ۲۳۳
 افراسیاب آسا : ۱۰۳
 افراشته قد : ۲۲
 افروختگی ایام دولت : ۳۱۹
 افروخته : ۲۹۲
 افروخته رویت : ۱۹۹
 افروخته ساعات : ۱۳۷
 افروخته صورت : ۳۱۷
 افزایش : ۱۲۷
 افزوده قدری : ۱۴۱
 افسر : ۳۲۳
 افسر بخش : ۲۱۱
 افسر بهرامیان : ۷۶
 افسرخدای : ۳۳۷، ۲۶۲
 افسرداودیان : ۲۴
 افسردگان : ۳۲
 افسردگی : ۲۹۴
 افسرده پستان : ۲۹۱
 افسرده مانندن : ۳۱
 افسرده جسم : ۸۷
 افسونگری : ۹۱
 افصح : ۲۴۹
 افصح الزمان : ۳۴
 افضال : ۱۲۸
 افضل : ۲۹
 افضل افراد الشریعه : ۳۷ : ۵۰
 افضل الایمة : ۲۵۰
 افضل الخافقین : ۱۷۹، ۶۳
 افضل درجات : ۲۷۰، ۲۳۳
 افعی : ۶۴
 افغان : ۵۶
 افق پیمای : ۶۵
 افکار : ۱۹۳
 افکار : ۱۹۳
 افکارنه کردن : ۲۰۶
 افلاطون الالهی : ۱۰۶
 افلاطون الزمان : ۲۷۸
 افلاطین الالهی : ۲۹۳
 افلاك : ۲۸۳، ۱۴۹، ۴۱
 افلاکیان : ۳۰۲
 افواه الرجال : ۲۳۶
 افواه الناس : ۳۰۳، ۷۶
 افهام : ۱۶۰
 افیق الدوران : ۴۳
 اقالیم : ۲۶۴، ۱۰۱، ۵۲
 اقالیم : ۷۴
 اقامت : ۱۱۳
 اقامت فرمودن : ۲۲
 اقامت کردن : ۲۶۳، ۱۳۴
 اقبال : ۱۶۱، ۱۵۰، ۲۴
 اقتباس : ۱۳۰
 اقتحام : ۲۳
 اقتداء کردن : ۱۷۷
 اقتراح : ۲۷۲

اقتضا کردن: ۱۵۹	اکفی: ۲۵
اقدار: ۱۶۵، ۵۶	اکفی الکفاة: ۲۳۰، ۷۲
اقدام: ۳۲۰	اکلیل: ۲۷۴
اقران: ۲۷۵، ۲۵۸، ۳۸	اکمل: ۳۰۰
اقصى الامد و المدى: ۲۱۵	اکمل الفقها: ۳۰۹
اقصى القضاة: ۱۶۹، ۴۹	اکمه: ۲۸۲
اقطار: ۳۱۴، ۱۰۱	اکناف: ۲۵۲
اقلام: ۲۱۲، ۲۰۳، ۷۵	اکنون: ۱۷
اقلام فتوى: ۱۶۴	اگرچه: ۱۴
اقلید: ۱۶۷	الا: ۱۶۸، ۵۷
اقلیم: ۲۱۲، ۷۶، ۲۱	التجا: ۲۰
اقلیم کشای توران: ۱۴۸، ۵۱	التزام: ۷۵
اقلیم کشودن: ۶۱	التفات: ۱۵۸
اقلیم پنجم: ۳۱۵	التماس رفتن: ۲۵۷
اقلیمیا: ۲۷۴	الحاد: ۱۹۵
اقوال: ۲۱۵، ۱۷۹	الحاد خر: ۱۹۴
اقوام: ۳۲۰	الحان: ۲۰۱
اکابر: ۲۸۹، ۲۶۸، ۳۳	الحق: ۸۱
اکابر اسم: ۱۶۴	الزم: ۲۷۲
اکارم: ۲۶۳، ۶۳	الطاف: ۶۳
اکتعال: ۳۱۴، ۲۸۶، ۲۲	الطف: ۶۳، ۲۰
اکتعال کردن: ۲۲	الطف الحیل: ۳۲۲، ۲۴
اکتساب: ۱۲۹	الخ خاتون: ۱۶۰
اکرام: ۴۲	الف: ۳۰۲، ۲۸۱، ۳۶۹
اکرام اکرام: ۳۷	الف: ۱۴۲، ۱۰۴، ۳۸
اکرم اسماء المکارم: ۱۲۲	الف گرفتن: ۲۲۷
اکرم الحواریین: ۲۳۸	الف وار: ۱۱۰
اکرم الکبرا: ۲۷۵	الف وصل: ۱۹۴
اکرم کبراء الثغور: ۱۴۶	القاب: ۱۷۵، ۱۵۷
اکرم المشرقین: ۶۹، ۱۹	القصه: ۱۱
اکسون: ۴۱	الم: ۱۲
اکسون اسودسحاب: ۴۸	الوف: ۱۹۵
اکسیر: ۲۷۴، ۲۲۱، ۹۵	الهادی الی الحق: ۳۷
اکسیرقارون: ۳۰۰	الله الله: ۲۷۱
اکفاء: ۲۷۵	الهی: ۷۷، ۹

الهییت : ۲۳۳	امد : ۱۹۵
الیف : ۱۴۹، ۱۳۹	امداد : ۲۸۱، ۶۰، ۲۰
اما : ۱۷، ۵۰	امدالایام : ۴۴
امانت : ۱۹۳	امر : ۶ : ۵۲
امائل، ۷۸، ۱۸	امرا : ۱۵
امائل بلاد : ۶۶، ۵۳	امراء المغربین : ۱۴۸
امائل دین : ۲۶۹	ام الرذائل : ۱۲۰
امارت : ۲۳۳	امروز : ۶
اماره : ۲۰۸	امرو نهی : ۱۲۳
امام : ۳۴، ۱	امسال : ۲۸۱، ۲۳۵، ۵۵
امام الافاق : ۵۰	امشاج : ۶۰
امام الافاضل : ۲۸۶	امکان : ۶۶، ۲
امام ایمة الزمان : ۹۳	امل : ۱۲
امامت : ۲۹۸	املا : ۲۹۳، ۹۶، ۱۸
امام الحکما بالبراهین : ۴۳	املاء آیات فضل : ۲۴۰
امام الزمان : ۱	املاء دل : ۲۴
امام العلما : ۲۹۳	املا کردن : ۲۰۷
امان : ۱۶	ام اللطائف : ۱۹۹
امانت : ۱۸۵	اسم : ۲۵۱، ۴۶
امان خانه : ۸۹	ام ملثم : ۲۸۵، ۱۶۶
امانی : ۲۸، ۱۶	ام المومنین : ۳۴۲
امت : ۱۲۳	امناء : ۲۳۴
امت پروری : ۵۲	امنیت : ۲۴۶، ۷۱، ۴۷
امت پناه : ۳۱۹، ۱۴۹	اموال : ۲۵۸
امتحان : ۲	امور : ۵۲
امتزاج : ۶۰، ۴۵	امهات جبال : ۲۰۵
الامة الغرا : ۱۴۸	امهات زمان : ۶۵
امتناع نمودن : ۱۵۷	امهات المکارم : ۱۲۲
امت نواز : ۹۳	امهات مکرمات : ۳۲۳
امثال : ۱۵۶	امهال : ۲۴۰
امثله : ۳۲۵، ۱۷۲، ۱۵۶	امهال اجل : ۲۸۵
امجد : ۱۳۳، ۳۹	امید : ۲۳
امجد العلما : ۲۵۰	امیدوار : ۳۳۴
ام الحوادث : ۲۶۹	امیر : ۱۴
ام الغبائث : ۲۶۹، ۱۹۹	امیران قران : ۱۴
	امیر سیستان : ۳۲۲

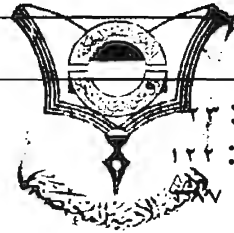
- امیر شکار : ۳۴۰
 امیرالصید : ۳۴۰
 امیر کاسانی : ۱۰
 امیرالکتاب : ۷۳
 امیرالمومنین : ۶۷
 امیرنحل : ۱۷۵
 امیرنحل وار : ۸
 امین الانجیل : ۷۴، ۲۴
 امین الفرقان : ۱۱۴، ۱
 اناالعبد : ۵۲
 انام : ۱۲۹، ۱۲۳
 انامل : ۲۷۰، ۲۲۱، ۱۷
 انامل خمس : ۱۰۶
 انانیت : ۲۰۹
 انبار خانه شب : ۲۹۴
 انباشته : ۱۱۲
 انبساط : ۲۶۱
 انبساط کردن : ۴۷، ۴۰
 انبساطات : ۴۲
 انبیا : ۲۵۵، ۱۷۳
 انبیاء مرسل : ۳۳۱
 انتصار : ۳۳۴
 انتظار : ۶۶
 انتقال : ۵۷
 انتها : ۹
 انتهاز فرصت : ۱۱۲، ۲۳
 انجام : ۲۳۰، ۱۲۹
 انجام آمال : ۱۶۴
 انجام عوام : ۶۰
 انجلا : ۳۲۳
 انجم : ۱۴۹
 انجم پرور : ۳۲۳
 انجم خاطر : ۱۷۳
 انجم فلک : ۳۲۵
 انجم نگین : ۱۴۹، ۵۲
 انجم وافلاک : ۳۲۹
 انجیر : ۴، ۳
 انجیر حلوائی : ۱۰۱
 انداخت : ۱۵۴
 انداخت تقدیر : ۱۱۴
 انداخت قضا : ۱۵۴
 اندازه : ۴۴
 اندام : ۴
 اندر : ۱۶
 اندک : ۸۱
 اندوه بردن : ۶۰
 اندی : ۲۸۷
 اندیشه : ۱۰۲، ۷۲
 اندیشه بردن : ۲۶۱
 اندیشه کردن : ۱۰۵
 انزوا : ۲۵۷، ۱۵۰
 انزوا طلبیدن : ۸۰
 انس : ۱۴۴، ۱۱۲
 انس انس : ۲۵۷
 انس انسیان :
 انسان : ۱۰۶
 انسان العین : ۲۹۱، ۱۱۷، ۵۶
 انسان عین الامم : ۳۳۹
 انسان عین العالم : ۳۲۶
 انسانة العین : ۲۸۸
 انسانی : ۳۱۷، ۱۵۶، ۶۱
 انسانیت : ۳۳۵، ۴۸
 انس طیب : ۲۸
 انس گرفتن : ۲۷۵
 انسی : ۲۷۵
 انسیان : ۹۰
 انشاء : ۳۰۱، ۲۷۰
 انشاد : ۳۰۱
 انشاد کردن : ۳۰
 انشراح صدر : ۲۷

انگشت کش : ۲۲۸، ۲۱۰	انشقاق بدر : ۴۵
انگشت گزیده : ۶۴	انصار : ۲۶۳
انگشت نما : ۳۰۶، ۲۲۷، ۶۵	انصار الله : ۲۰۷
انگله : ۲۱۵	انصار الحق : ۱۱۴
انگور ملاحی : ۱۰۱	انصار حقیقت : ۹۳
انملہ تجارب : ۱۱	انصار دین : ۳۱۰، ۲۵۱
انملہ وسطی : ۳۰۶، ۱۵۱	انصار الهدی : ۱۷۹
انموذج : ۳۰۹، ۶۱	انصاف : ۱۵، ۹
انوار : ۲۱۰، ۷۴، ۲۹	انصاف دادن : ۲۹۵، ۲۵۸، ۱۲۰
انوار اربعه عناصر : ۴۵	انطفاء : ۱۹۶
انور : ۲۶۱، ۹۹	انعاش : ۲۹۸
انوشه : ۳۱۴	انعام : ۲۰۳، ۱۲۰، ۷۹
انهار : ۱۴۳	انعام فرمودن : ۱۵۶
انها کردن : ۳۳۲	انف : ۲۶۳، ۶۴
انهدام : ۱۹۶	انقاد : ۱۵۷، ۱۱۴، ۷۵
انیس الحوارین : ۲۶۶	انقاس : ۱۱۲، ۵۵، ۱۱
انیس راه بادیه : ۱۳۵	انقاس شریفه : ۹۹
انیس وحدت : ۱۹۰	انقاس سحر گاهی : ۲۰۳
انیق : ۳۳۰	انقاس صاعده : ۱۶۴، ۱۳۸
اواصر کرم : ۱۰۳	انف الاعدا : ۶۵
اوان الفت : ۱۶۵، ۱۴۲	انفاق : ۱۲۵، ۴۴
اوانس فکر : ۱۶۰	انفس : ۱۴۹، ۲۵
اوانس قدسی : ۳۰۹	انفصال روح : ۲۲
اوتاد : ۱۵۸، ۵۵، ۱۵	انفصال جستن : ۱۵۳، ۸۱
اوتاد ریاست : ۱۶۴	انفصال گزیدن : ۱۶۸
اویج : ۷	انفصال یافتن : ۳۲۵، ۶۳
اویج استقامت : ۱۷	انفلاق بحر : ۴۵
اوحده الفضلا : ۲۵۰	انقراض : ۱۷۵
اودیه : ۲۸۷، ۱۰۱	انقطاع : ۱۹۶
اوراد : ۲۷۲، ۱۶۹	انقطاع گزیدن : ۱۵۰
اوراد دعا : ۱۳۱	انگین : ۲۸۳، ۱۰۱
اوراق : ۴	انگشت : ۱۰۱، ۸۴
اوراق آسمان : ۱۸۰	انگشت خائیدن : ۶۵
اورع : ۲۶۹، ۱۳۹، ۴۳	انگشتی : ۲۵۸
	انگشتی دار : ۹۵

اهل عصیان : ۱۶	اورنگ : ۳۲۸
اهل فضل : ۳۶ ، ۲۸۲	اوره : ۳۰۲
اهل اللسان : ۲۴۹	اوسط : ۴۴
اهل مصافات : ۱۶۵	اوصاب : ۲۸۴
اهلیت : ۲۳۴ ، ۳۰۲	اوصال : ۲۸۴
ایادی : ۲۸ ، ۱۷۰ ، ۲۷۲	اوطان : ۸۰ ، ۱۵۳ ، ۲۲۸
ایادی ید : ۱۸۵	اوطان ساختن : ۱۵۳
ایاز عبودیت : ۲۹۹	اوعیه خاطر : ۱۰۸
ایام : ۱۹	اوافق : ۷۵
ایام البیض : ۱۶۵	اوفر : ۱۵۴ ، ۲۶۵
ایام عاطل : ۱۶۵	اوقات : ۲۰ ، ۳۷
ایتام بحر : ۲۷۶	اول : ۲
ایتام جواهر : ۲۹۹	اول اوتاد الحقیقه : ۵۰
ایشار : ۱۸ ، ۲۷۵	اول اوتاد الطریقه : ۳۷
ایشار کردن : ۷۱ ، ۲۴۳	اولاد : ۱۵ ، ۲۴۸
ایجاب : ۳۱۰	اول المشایخ : ۱ ، ۹۳
ایجاد کردن : ۴۴	اول ملوک الخافقین : ۵۱
ایراد : ۲۵	اول ملوک العالم : ۷۰
ایرادات : ۲۹۹	اولوالالباب : ۸۷ ، ۱۱۳
ایرمان خانه عاریت : ۵۸	اولیاء انعام : ۱۲۱
ایزد : ۲۰	اولی الالباب : ۱۸۹
ایشان : ۱۶	اولیت : ۲۰
ایضا : ۲۵۸	اولیتر : ۵۹ ، ۱۵۶
ایفا : ۱۲۷	اوهام : ۲۱
ایما : ۲۵۸	اویس معانی : ۳۳
ایم الله : ۴۷ ، ۲۳۶ ، ۳۳۰	اهبت : ۵۸ ، ۱۵۷ ، ۲۶۲
ایمان : ۲۶۴	اهتزاز : ۳۴۱
ایمن الذات : ۱۴۵	اهتماسی : ۱۲۳
ایمن سار : ۳۳۴	اهرمن خوی : ۱۹۵
ایمن شدن : ۱۷	اهل : ۷ ، ۱۰۴ ، ۱۹۸
ایمه : ۲۴۵	اهل تصوف : ۲۵۵
ایمه : ۲	اهل حقیقت : ۲۹۳
اینیت : ۸۷ ، ۱۰۳	اهل صورت : ۲۸
اینجا : ۱۲	اهل ضلال : ۱۹۵
این جهانی : ۱۱ ، ۱۳۴ ، ۳۱۷	

بارگی حیات : ۶۵	اینک : ۸۸
باره اسکندری : ۵۸	ایوان : ۵۸، ۱۰
باره بخت : ۲۴۱	ایوان بزم : ۸۱
باری : ۱۹۸، ۳۲	ایوان جهاننداری : ۳۲۶
باری تعالی : ۳۲	ایوان معلق : ۲۴۶
باریکی : ۲۰۵	ب
باز : ۵	باب : ۸۱
بازار : ۳۱۱، ۱۲	بابک : ۱۶۱
بازار جان : ۸۹	باب مکاتبات : ۱۷۱
بازآمدن : ۲۹	باج ستان : ۳۱۹
بازان : ۲۷۱	باحرمان : ۶۵
بازسته : ۳۱۱	باد : ۱۰۳، ۴
بازپرس : ۱۵۵	باد انجیر : ۱۰۹
بازپس : ۳۴۱، ۳	بادبهار : ۱۶۰
بازپس دیدن : ۳	باد تمنی : ۶۶
بازپسین : ۸۹	بادخانه : ۲۸۴
باز جای آمدن : ۱۱۰	باد ریشه : ۱۹۴
باز جای بردن : ۱۶	باد سار : ۲۰۲
بازجست : ۲۳۹	باد سرد : ۳۲۰، ۵۷
بازخواست : ۲۶۴	باد مسیح : ۷۶
بازدارنده : ۲۴۶	بادوام : ۲۸۸
بازداشتن : ۵	بادی : (فعل) : ۳۴۱
بازدیدن : ۱۰	بادیه : ۱۲۵
باز رستن : ۱۴۴، ۸	بادیه بریدن : ۵۵
باز رسیدن : ۲۱	بار : ۱۵۴
بازرهانیدن : ۲۰۹	باران : ۳۰۴
باز سپید : ۲۲۷، ۹۲، ۶۵	باراحت : ۲۹۲
باز عدم رفتن : ۲۱۶	باربند : ۳۳۴
باز غلتیدن : ۲۲۷	بارج : ۲۸
باز کشیدن : ۲۶۱	بارحنی : ۲۷۸، ۱۴۳
باز گرفتن : ۱۶۸، ۱۱۸	بارخدا : ۸۸
باز کشادن : ۳۰۰	باردار : ۲۰۶
بازماندگی : ۳۳۸، ۳۲۰	بارع : ۱۸۷، ۲۵
بازماندن : ۳۷، ۲۴	بارگاه : ۴۶، ۲۴

- بازو: ۱۶۱، ۹
 بازو (با او): ۲۷۷
 بازو بند اقبال: ۱۶۱
 بازوی زبانه: ۶۴
 باز یافتن: ۹
 بازیاویدن: ۱۶
 باریچه شمال: ۸۷
 بازیچه نما: ۹۱
 بازین: ۲۱۸
 باس: ۲۶۷، ۲۰۱
 باسا: ۹۴
 باسرایادی: ۲۹۸
 باسرها: ۲۷۰
 باسیاست: ۲۱۰
 با شکوه: ۳۲۴
 باشگونه: ۲۰۸
 باشگونه تیم: ۱۷۳
 باشندگان: ۳۳۱، ۲۶۴، ۲۱
 باصره: ۱۱۸، ۱۰۸
 باصفا: ۲۸۸
 باصلف: ۱۹۵
 باطل کاران: ۳۴۳
 باطل و حق: ۳۴۳
 باطن: ۴۳
 باعث: ۱۱۶
 باعثه: ۱۳۰
 باغ: ۳۱، ۹
 باغبان: ۱۵۶، ۹
 باغ بلقیس: ۵۶
 باغدر: ۶۴
 باغ معنی: ۲۰۱
 بافندگری: ۳۰۴
 بافنده عورتین: ۳۰۲
 باقرالعباده: ۳۲۷، ۳۷
 باقعه: ۸۳
 باقعه الایام: ۶۳
 باقعه الزمان: ۳۴۵، ۲۵
 باقی: ۳۲
 باقی گذاشتن: ۱۳
 باکمال: ۳۴
 باکوره: ۲۵۲، ۱۱۹، ۴۶
 باکوره ایام: ۱۹
 باکوره بستان فطرت: ۱۶۲
 باکوره الحیات: ۵۹، ۳۸
 باکوره سرسال: ۹۴
 باکوره طوبی: ۲۶۳
 باکوره العمر: ۲۸۷
 بال: ۲۸۱، ۲۰۱
 بالا: ۲۲۵، ۴۴، ۴
 بالاکشیدن: ۲۰۲
 بالا نمودن: ۶۵
 بالغ: ۱۰۸، ۵۹
 بالغ الامد: ۱۱۴
 بالغ الاسدوالمدی: ۲۷۰، ۳۴
 بالکانه: ۸۸
 بام پیروزه: ۶۴
 بامداد: ۳۰۲، ۵۸، ۴۱
 بام دماغ: ۳۰۰، ۱۰۹، ۹۶، ۲۴
 بام فرودآمده: ۲۹۵
 بانسیم: ۲۴۵
 بانگ برآوردن: ۲۹۵
 بانگ جرس: ۲۱۷
 بانگ داشتن: ۲۹۵
 بانوی کاخ سبا: ۱۶۱
 باورد داشتن: ۲۶۱، ۵۶
 باهر: ۲۷۲، ۲۳۱
 باهره: ۱۶۵
 پایاد آمدن: ۱۴۲



بدره : ۱۱۳	بایاد دادن : ۲۳
بدرانجام : ۱۰۴	بتول الایام : ۱۲۴
بدسیرتی : ۱۰۴	بت محمود : ۱۲۷
بدعاقبتی : ۸	بجر : ۱۷۴
بدعت : ۸	بحار : ۳۱۶
بدعهدان : ۱۴	بحث نهادن : ۱۸۲
بدکامی : ۱۶	بجر : ۲۱۶
بدگفتن : ۱۰۲	بجر آثار : ۲۲۱
بدگویان : ۳۴۳	بحر اخضر : ۳۱۵، ۱۹۷، ۵۲
بدگهران : ۸۰	بحر اعظم : ۸۶
بدگهری : ۵۸	بحرافضال : ۱۳۱
بدل زدن : ۹۴	بحران : ۲۸۶
بدل ساختن : ۲۶۳	بحرانبار : ۱۵۸
بدل گشتن : ۱۱۱	بحرخاطر : ۲۳۷
بدمقال : ۱۷۴	بحرزخار : ۲۲۰
بدنامی : ۱۶	بحرشوق : ۱۹۳
بدنژاد : ۱۹۴	بحرالصفاء : ۵۰
بدیع : ۲۲۶	بحرقمقام : ۱۶۴، ۱۳۸
بدی کردن : ۲۳۳	بحر مکارم : ۲۱۶
بدیهت : ۳۲۵	بحروبر : ۱۸
بدیهه : ۱۷۷	بخار : ۲۹۴، ۴۲
بذل : ۲۳۷	بخارات : ۲۷۷
بذله : ۲۳۷	بخت برگشتن : ۱۳
بذله گو : ۸۱	بختی : ۶
بر : ۲۸، ۱۸	بخشایش : ۳۳۴
برابر : ۲۰۹	بخشنده : ۱۳
برابری کردن : ۳۰۴	بخل : ۳۳۴، ۲۵۴
برآب نقش کردن : ۱۸	بخور : ۸۵
برادر : ۱۰۲، ۲۹	بدآسوز : ۳۴۳
برادر دین : ۱۳۵	بدایع : ۲۰۶
برادری : ۹۸	بدبخت : ۱۰۴
برآسودن : ۹	بدخویی : ۱۰۴
براعت : ۱۷۶	بدر : ۲۰۵، ۴۵
برآمده : ۱۶۱	بدرای : ۱۳
برآورد : ۱۶۵	

برآوردگان : ۲۷۶	بردش : ۲۵۷
برآوردن : ۱۹، ۴	بردوام : ۳۲۷، ۱۲۹، ۲۰
برآوردن غسل : ۱۱۸	برده : ۱۶۱
برافتادن : ۱۵۴	برده‌دار : ۳۱۳
برافراختن : ۲۸	بردیبه نهادن : ۳۳۳
برافراشتن : ۱۹	بردیمنی : ۳۳۱، ۲۹۸
برافروختن : ۲۸	برزبان راندن : ۳۴
براق : ۳۲۶	برسرآمده : ۲۷۵، ۲۱۱
برانداختن : ۸	برسرراه آمدن : ۱۰۲
براندازگر : ۵۶	برسرکردن : ۳۰۳
براهیمی : ۲۶۵، ۲	برسرگرفتن : ۴۱، ۳۱
براهین : ۲	برسنهادن : ۱۳۵
بریدیبه : ۳۴۱	برطاق نهادن : ۸۸
برپشت بردن : ۵	برفور : ۳۲۵، ۲۷۴
برپشت سوار گردانیدن : ۱۷	برق : ۱۰۳
برتافتن : ۲۵۱، ۲	برقدم اعتذار ایستادن : ۳۳۱
برتآویدن : ۲۹۶	برقرار بودن : ۱۰
برتزاید : ۳۳۸، ۲۷۶، ۲۰۴	برقلم راندن : ۳۳۵
برتواتر : ۱۳۸، ۳۷	برکات : ۲۴۶
برج : ۲۰۲	برکات نابییه : ۲۳۲
برج سعادت : ۲۹۳	برکران شدن : ۲۱۷
برج کسری : ۲۹۳	برکشیدن : ۲۸
برجیس : ۶۶	برکنار نهادن : ۱۵۵
برحا : ۳۰۶، ۲۳۵، ۱۸۹، ۱۶۶	برکه : ۱۹۴، ۷۸
برحاشیه افکندن : ۱۵۵	برگ : ۱۵۹، ۷
برحسب : ۳۶	برگ انجیر : ۴
برخاک برافکندن : ۳۲۴	برگ ... داشتن : ۲۷۴
برخاک ... نشستن : ۵۷	برگرفتگان : ۲۹۶
برخود پیچیدن : ۵	برگرفتن : ۶
برخوردار : ۲۴۳	برگ ریز : ۲۰۶
برخورداری : ۳۲۹	برگستوان : ۱۱۱، ۵
برخی : ۱۲۰	برگشادن : ۴
بردادن : ۲۲۳، ۱۰۳	برگ و بار : ۱۹۰
برداشتنی : ۶۷	برگ ونوا : ۳۳۴، ۱۵۳، ۸۳
بردریده : ۲۵۴	

بزرگوار: ۱۸، ۴۰، ۳۲۵	برمغافصه: ۲۹۹
بزم: ۸۱	برموجب: ۷۰
بساط: ۲، ۱۰۱	برمیان بستن: ۶۵
بساط خاك: ۳۴	برمیان داشتن: ۲۶۵
بساط گسترده: ۲۶۹	برناخورده: ۸۱، ۲۱۲
بساط مقعر: ۲۴۶	برنایی: ۸۱
بیس بودن: ۴۶	برنوی شاخ سنا: ۱۶۱
بست: ۲۹۵	برویجر: ۱۶۹
بستان: ۴۶، ۲۸۴	بروت: ۱۱۱
بستان ارم: ۴۴	برود الزمان: ۳۱۴
بستان حروف: ۳۲	بروفقی: ۷۱، ۱۵۶
بستان سلامت: ۱۱۳	بروق سحاب: ۱۶۶
بستان فطرت: ۱۶۲	برهان الحق: ۹۷، ۱۷۹
بستان نور: ۸۵	برهان الشریعة: ۲۸۷
بستر: ۹۱، ۱۰۹	برهان عیسوی: ۱۷۰، ۲۶۶، ۲۹۸
بست و گشاد: ۱۵۴	برهمن: ۱۵۲
بستی: ۲۷۵	برهمن آسا: ۱۶۷
بسته: ۵، ۱۵۴، ۱۹۷	برهمن وار: ۱۰۷
بسدین: ۸۷، ۲۰۱	برهمنی کردن: ۱۶۷
بسط ارزاق: ۴۵	برهنگی: ۴۱، ۱۵۶
بسطت: ۱۵، ۲۲۸	برهنه ماندن: ۱۵۶
بس کردن: ۱۰۱	برهنه مانده: ۳۰۲
بسم الله: ۱۱۰	برید: ۳۰۰
بسنده آمدن: ۴۶	بزاز: ۱۷۵
بسیار: ۴۶	بزرجمهرالایام: ۱۰۶
بسیط: ۴۳	بزرجمهروار: ۱۵۲
بش: ۸۷	بزرگ: ۲۸، ۱۵۷
بشارت: ۲۲، ۱۴۳	بزرگان: ۱۰۲، ۲۶۱
بشارت پذیر: ۱۳۴	بزرگ برادر مهر: ۲۵۰
بشارت رسان: ۷۶	بزرگ بینش: ۱۱۷
بشاشت: ۲۸، ۷۰، ۱۲۹	بزرگ داشت: ۲۸۸
بشره: ۱۰۶	بزرگ داشتن: ۱۳۳
بشره بشریت: ۷۱	بزرگ دین: ۲۷۱
	بزرگ گشتن: ۳۲۴

- بشری: ۱۰۸
 بشریت: ۷۱، ۵۵
 بشری رسان: ۳۲۱، ۲۵
 بشکالی: ۳۰۴
 بشنه: ۳۲۵
 بشولیده: ۲۹
 بصر: ۱۳۴، ۵۹
 بصیر: ۵۹، ۴۳
 بصیرت: ۵۹، ۱۱
 بضاعت مزجات: ۱۵۷، ۱۲۷
 بضعة سید المرسلین: ۳۲۷، ۱۳۸، ۳۷
 بطانه: ۲۳
 بطانه معنی: ۳۰۱
 بطلمیوس اجل: ۳۳۹، ۷۴
 بطلمیوس اعدل: ۲۴
 بطلمیوس اکمل: ۸۴
 بعث: ۲۴۷
 بعد: ۲۷۹، ۱۴۴
 بعدا بعد: ۲۰۵
 بعدصیت: ۲۵۰
 بعدالصیت: ۳۲۲
 بعدما که: ۳۰۶، ۲۰
 بعدالمشرقین: ۱۴۲
 بعدالیوم: ۲۸۰، ۲۳۷، ۶۱
 بعضی: ۱۲۰
 بعید: ۴۴
 بعینه: ۸۹
 بغال: ۲۱۵
 بغدادی: ۳۰۴
 بقا: ۵۸
 بقراط الانام: ۱۰۶
 بقعه: ۳۰۹، ۹
 بقیت: ۱۵۴
 بکارت: ۲۹۲
 بکارت برده: ۱۶۱
 بکر: ۱۶۰، ۹۱
 بکرآفرین: ۲۸۳
 بکرآفرینش: ۱۹
 بکران هشت جنان: ۲۰۴
 بکرشبهستان فکرت: ۱۶۲
 بکر ضمائر: ۹۴
 بکرافلک: ۲
 بکرفلک: ۲۰۸
 بل: ۲۰۸، ۲
 بلا: ۶۴
 بلاد: ۱۲۷، ۲۶۳
 بلاغت: ۱۰۶
 بلال دعوت: ۲۱۰
 بلال مقالت: ۲۵۷
 بلبل: ۲۰۱، ۹۰
 بلبل مدایح: ۲۱۳
 بلبل هزارستان: ۱۲۷
 بلدالله الامین: ۲۳۴
 بلعجی: ۱۰۰
 بلغا: ۱۷۶، ۱۷۳
 بلقا: ۱۴۴
 بلقاسمی: ۲۱۲
 بلقیس تاجدار: ۳۳۹
 بلقیس دوران: ۱۲۲
 بلقیس روزگار: ۵۶
 بلقیس سبا: ۴۱
 بلکه: ۱۶۵، ۳
 بلل: ۲۷۴
 بلند رایت: ۱۴۴
 بلند سران: ۲۰
 بلندقامتان: ۹۱
 بلند کردن: ۲۵۷
 بلند نام: ۳۱۰، ۱۲۹

بنگه : ۳۱۵، ۱۶۱	بلند نامان : ۲۳۲
بنگه سور : ۵۸، ۱۰	بلندنامی : ۱۶۲، ۸۳، ۹
بنه : ۲۷۹، ۱۵۶، ۵۷	بلند همت : ۲۶۷
بنیاد افگندن : ۱۵۲	بلورین : ۲۰۵، ۸۷
بنیاد بریخ : ۶۶	بلوغ : ۱۵۵
بنیاد عمر : ۶۶	بلی : ۴۲
بنی آدم : ۸۶	بلیت : ۲۱۶
بنیت : ۲۶۹، ۱۱۱	بلید : ۱۹۴
بودای : ۲۶۴، ۲۲۰	بلیغ : ۱۶۰، ۳۴
بوارق : ۳۱۰	بن : ۱۹۸، ۱۸۰، ۵
بواعث : ۲۲۶، ۱۷۲	بنات النعش : ۲۹۱، ۱۶۱، ۸۷
بوالبشر : ۱۰۶	بنا گوش : ۶۴
بوالعجبی : ۲۳۷	بنان : ۲۸۱، ۱۲۷، ۳۲
بوایق : ۲۱۸	بن حبیب : ۹۴
بوتراب : ۲۰۳	بند : ۲۰۱، ۱۴
بوترابی : ۲۱۲	بندار : ۲۸۲، ۱۴۱
بوته توبه : ۲۵۷	بندار الرموز : ۱۷۹
بوته ریاضت : ۲۱۵	بندار العلوم : ۹۹
بوخلانی : ۲۱۸	بندار فضایل : ۱۴۱
بود و نبود : ۲۷۷	بند اغراض : ۱۳۱
بوذرلقب : ۱۹۵	بند بند : ۹۰
بوذری : ۳۴۳	بند دوات : ۲۹۹، ۲۵۴
بوستان : ۲۰۹	بن دریا : ۲۱۱
بوسلیمان سحرگاهی : ۴۱	بند ساختن : ۱۳
بوسه بردادن : ۲۹۶	بند گمی : ۲۷۹، ۱۵۲، ۶۰
بوسه جای : ۲۴۱	بنده : ۱۲، ۲
بوqlمون : ۹۱	بنده کردن : ۱۵۲
بوqlمون باف : ۴۰	بنده وار : ۳۱۴، ۱۲۴
بوqlمون شام و سحر : ۴۷	بنصر : ۳۰۶، ۱۵۱
بوqlمون صبح و شام : ۳۰۴	بنفسجی : ۲۰۸
بوqlمونی : ۲۰۱	بنفش : ۸۷
بولهب خوی : ۱۹۵	بنفشه : ۱۰۹، ۳۱
بولهبی : ۳۴۳	بنفشه رنگ : ۱۰۹
بون : ۲۳۴	بنگاه : ۲۲۷، ۸۷
بوی : ۱۹۷، ۸۶	

- بویابی : ۹۰
 بوی شنیدن : ۲۶۴
 بها : ۲۰۵، ۱۶۰
 به آب دادن : ۲۴۳، ۱۵۱، ۹۰
 به آخر : ۱۲
 به آخر آمدن : ۳۱۰
 به اختصاص : ۱۲۱
 بهار : ۳۱ : ۹۲
 بهار طبع : ۳۱
 بهار عقل : ۳۱
 بهاری : ۳۱۴، ۱۵
 بهانه : ۱۰۱
 به اول : ۵۶
 بهایم : ۳۲۳
 به پای آمدن : ۶۵
 به پای ... سپردن : ۱۷۱
 به پستی گراییدن : ۳۲۴
 به تازه : ۱۸
 به ترك کردن : ۱۶۷
 به تعجیل : ۷۲
 به تنها : ۱۲۵
 بهتر : ۱۰۳
 به جای : ۲۸۵
 به جای آوردن : ۱۰۰
 بهجت الدوله : ۷۳
 بهجة القیاصره : ۲۳۸
 به جملگی : ۱۱۵
 بهجیت : ۲۳۸
 به حق : ۲۶۴، ۱۵۳، ۲۱
 به خاك بازغلتیدن : ۲۲۷
 به خودی خود : ۳۰
 به درنگ آمدن : ۱۶۶
 به دست داشتن : ۱۲۴
 به دست کردن : ۱۵۰، ۷۱
 به دست گرفتن : ۵
 به دولتی رسیدن : ۹
 به دو کرده : ۲۹۰
 به دیده : ۲۷۲
 بهرام : ۶۵
 بهرام رسیده : ۷۰
 به راه کردن : ۲۷۷
 به رغم : ۱۰۹
 بهر مند : ۳۲۴
 بهر بندی : ۳۲۵
 بهرین روی : ۱۹۵
 به روزگار رسیدن : ۱۰۴
 بهروزی : ۱۵۳، ۵۹
 بهره : ۲۳۱
 بهره ده : ۲۷۵، ۲۱۲
 بهره مند : ۱۴۴، ۵۲
 بهزاد : ۴۸
 بهزاد سیاوخش : ۱۱۱
 به زانو درآمدن : ۶۵
 به زشت تر گردانیدن : ۳۳۱
 به سرآمدن : ۱۰۴
 به سرايستاندن : ۲۰۶
 به سردرانییدن : ۲۰۹
 به سزا : ۱۶۷
 به شاهی نشستن : ۳۱
 به شتاب بر رفتن : ۱۶۶
 بهشت زیب : ۹۰
 بهشت موطن : ۴
 بهشت هشتم : ۸۳، ۲۳
 به شرط : ۱۹۸
 به ضدی : ۴
 به غارت آورده : ۱۶۱
 به غایت رسیدن : ۱۷
 به فدا ... رفتن : ۳۳۵
 به فریاد آمدن : ۱۱۸
 بهی : ۱۱۸

بیت السعود : ۳۲۵	به قمار زدن : ۱۵
بیت الشرف : ۱۸، ۱۵۸، ۳۲۵	به کار آمدن : ۲۱۰
بیت المال : ۹۴، ۱۰۹	به کار بودن : ۴۶
بیت المعمور : ۳۰، ۸۵، ۳۰۶	به کرات : ۱۷، ۲۲۱
بیت المقدس وار : ۸	به کلی : ۱۰۳
بیت النور : ۶۰، ۸۵، ۳۰۶	بهمن : ۴۹
بی توفیقی : ۶۷، ۹۶، ۱۵۰	به واجبی : ۷۲
بی جاه : ۲۲۵	به واسطه : ۲۰۵
بیچاره : ۱۱۳، ۲۹۴	به وام گرفتن : ۳
بی چشم : ۸۷، ۱۴	به هم کرده : ۸۱
بی حرمتی : ۲۱۱	بهین : ۲۱۸، ۲۴۵
بی حیاة سنگ : ۲۴۲	بهین رغایب : ۲۹۷
بیخ : ۸۷	بیابان بریده : ۹۴، ۲۳۱
بی خبر : ۶، ۲۵۶، ۲۸۵	بی آبی : ۴۸
بی خبری : ۵۸	بیاض : ۳
بیخ بوقییس : ۸۷	بیاض اشک : ۵۷
بی خردگی : ۲۴۳	بیاض پیکرروح : ۳۳۸
بی خطری : ۱۹۲، ۲۷۱	بیاض جان : ۳
بی خود شدن : ۳۴	بیاض چشم : ۳
بی خیلا : ۲۰۹، ۲۳۱	بیاض چهره : ۲۰۲
بیداد : ۱۱۲	بیاض روز : ۵۷
بیدار دل : ۸۲	بیاض صبح : ۳۲۷
بیدار کردن : ۲۹۵	بی التفاتی : ۱۹۰
بیداری : ۱۶۵	بیان : ۳۲، ۱۱۹
بیدانجیر : ۱۳	بی اندازه : ۷۱
بی درمانی : ۱۵	بی انصافی : ۱۱، ۶۷
بیدق : ۲۷۹، ۳۲۳	بی بخت و نصیر : ۸
بی دیده : ۱۲۳	بی بر : ۷۶
بی دیده مادر زاد : ۱۲۳	بی بهانه : ۲۵، ۳۴۰
بی رحم : ۱۹۶	بی بیم : ۸۸
بیرون : ۴	بی پرده : ۳۰۰
بیرون آمدن : ۲۳۷	بیت : ۲۳
بیرون افتادن : ۴	بیت الامن : ۲۶۹
بیرون جستن : ۱۱	بیت الانس : ۱۵۳
بیرون دادن : ۲۰۹	بیت الحرام : ۱۱۵
	بیت الحیات : ۱۰۹، ۱۹۶

بیمار دلان : ۲۰۴	بیرون دادن راز : ۱۵
بیمارستان : ۲۹۴	بیرون شد : ۲۶۵
بیمارستان دینی : ۲۷۱	بیرون شدن : ۵۵
بیماری : ۲۸۱، ۲۰۵، ۱۰۲	بیزار : ۲۹۴
بیماری کشیده : ۲۹۴	بی زحمت : ۲۶۱
بی مثال : ۲۷۹، ۱۳۴	بیش : ۲۷۵، ۱۴، ۷
بی منافع : ۲۴۶	بیش (زهر) : ۱۴
بین الحشاشه والحشا : ۱۹۶	بیش بها : ۳۴۱
بیشش : ۱۱۳	بیشمار : ۱۷۲
بی نظیر : ۳۸	بیشی : ۲۵۸، ۱۲۷
بی نظیران : ۲۷۲	بی صبری : ۶۰
بی نقاب : ۲۱۲	بیضا : ۲۰۴، ۴۱
بی نقش : ۲۹۵	بیضه : ۷۶، ۱۲
بی نقص : ۲۷۲	بیضه تایید : ۹۶
بی نمکی : ۱۱۰	بیضه زرین : ۲۰۲
بینی : ۱۱۸	بیضه غرا صبح : ۱۶۷
بینی کوه : ۵	بیضه نهادن : ۲۰۲
بی واسطه : ۲۱۵	بیعگاه : ۱۰۷
بیوه زن : ۱۷۴	بی فرزندی : ۶۰
بی همدی : ۱۱۷	بی فروعون : ۱۶، ۸
بیهتران : ۸۰	بی فریاد : ۱۲۳
	بیقرار بودن : ۱۶۶
پ	بیگانگان : ۱۸
پا : ۷	بی گزند : ۸۸
پاداشت : ۳۰	بیگناه : ۱۵۹، ۱۰۵
پادشا : ۱۴	بیلک : ۶۴
پادشاه : ۱۱	بیم : ۱۷۲
پادشاهی : ۱۱۲، ۸۴	بیمار : ۲۹۴
پار : ۱۷۲، ۱۳۳	بیمار پرس : ۳۳۵
پارسی : ۲۸۶	بیمار تن : ۲۹۳
پاره : ۸۱، ۸۰	بیمار تنی : ۲۹۴
پازهر دشمن : ۱۹۵	بیمار چهره : ۲۹۵
پاسبان : ۳۲۹	بیمار داران : ۱۰۹
پاسبانی کردن : ۸۹	بیمار داری : ۲۹۴
پاس داشتن : ۲۴۸	بیمار دل : ۲۹۵

پایندگی : ۳۲۰	پاشنده : ۱۳
پای نشین : ۸۶	پاشنه : ۵
پای ... نهادن : ۲۷۰	پاشنه گردانیدن : ۶۵
پای وجود : ۳۳۰، ۵۵۰	پاك : ۱۵۵، ۲۲
پای و هم : ۹۷، ۶۲	پاكان : ۱۹۶، ۵۴
پایه : ۲۱۵، ۴۷	پاك سریرت : ۲۶۷
پایه عرش : ۳۱۱	پاك كردن : ۲۹۴
پختگان آفتاب اخلاص : ۲۰۳	پاكیزگی : ۹۱
پخته : ۸	پاكیزه : ۱۶۲
پخته شدن : ۳۲	پالانی : ۲۸۶
پدر : ۱۰۰	پالودن : ۵۹
پدری : ۲۸۸	پالوده : ۱۱۲
پدید : ۲	پالونه : ۱۷۹
پدیدار : ۱۰۵	پای استعجال : ۲۰۱
پدید آوردن : ۵۲	پای افزار : ۱۱۳
پدید آورده : ۲۲۶، ۱۶۰	پایان : ۳۶
پر : ۱۱۹	پای بالا : ۳۳۳
پرائر : ۲۴۵	پای برجا : ۳۳۳، ۲۸۷
پراکنده : ۱۹۴	پای بند : ۲۹، ۶
پرتو : ۳۳۸، ۸۵	پای خضوع : ۷۷
پرچم : ۸۲	پای دام : ۵۶، ۴۶، ۱۰
پرخطر : ۱۷۲	پای در دامن کشیدن : ۱۰۴
پرداخت توفیق : ۱۱۴	پای در میان آوردن : ۷۲
پرداخت قدر : ۱۵۴	پای سوده : ۲۱۲
پرداختگی : ۹۶	پای فتنه : ۸
پرداخته گشتن : ۱۷	پای فراخی : ۲۰۶
پردگی : ۸۶	پای فرسوده : ۱۰۱
پرده : ۱۲۶، ۹۰	پای فروستن : ۲۲۲
پرده خواب : ۱۶۵	پای گاه : ۱۵۵، ۲۰
پرده دار : ۳۰۰	پای گشایان : ۶۵
پرده داری : ۸۶	پایگه : ۹
پرده دری : ۹۰	پای لغز : ۴
پرده دل : ۲۱۶	پای لغزیدن : ۱۱۲
پرده ربانیان : ۱۶۱	پای مال : ۱۷۴
پرده عنایی : ۱۹۳	پای مالی : ۲۸۵، ۸۶

- پردهٔ عنكبوتی : ۲۰۲، ۱۰۷
 پردهٔ غیب : ۲۸۸
 پردهٔ نشینان ضمیر : ۸۸
 پرستار : ۸۹
 پرستاری : ۱۶۲
 پرستش : ۳۳۲
 پرستنده : ۸۹
 پرشش : ۱۵۵
 پرشش کردن : ۸۱
 پرشدن : ۱۰۲
 پرعجایب : ۸۶
 پرگار : ۱۰۹، ۲
 پرگاردهان : ۲۵۱
 پرنگسان : ۱۱۱
 پرندگان : ۳۱۶
 پرنیان : ۵
 پرواداشتن : ۱۱۹، ۹۶
 پروار : ۵
 پرواز کردن : ۳۲۴
 پروانه : ۲۶۶، ۱۱۸
 پروبال بریده : ۱۱۷
 پروحشت : ۱۹۰
 پروردگان : ۲۵۲
 پروردن : ۵
 پرورده : ۲۱۲، ۱۶۰، ۵۲
 پرورش : ۲۹۲، ۲۵۷، ۷۸
 پروز : ۸۵
 پروین : ۱۸۶
 پره : ۱۹۵
 پری : ۳۰۲، ۹۱
 پریشان : ۱۷
 پریشانی حال : ۲۲۷
 پری گرفته : ۲۰۲
 پژمرده : ۱۰۹
 پس : ۶
 پست : ۹۳، ۴۷
 پست خوردن : ۱۰۹
 پستان : ۱۶۷، ۲
 پستان انصاف : ۱۴۵
 پستان بلورین : ۲۰۵
 پستان کرامت : ۱۱۳
 پست گوه‌ران : ۳۱۴
 پست نگرش : ۲۵۷
 پسته خندان : ۹۰
 پسر : ۱۵۹، ۵۶
 پسرزاده : ۸۶
 پسرزادهٔ عقل کل : ۱۶۱
 پس رسیدگان : ۱۷
 پسندیده : ۱۶۷
 پسین : ۲۷۶، ۲۰۹، ۱۱۱
 پشت : ۴۰، ۵
 پشت برکار آوردن : ۶۴
 پشت بر کردن : ۲۰۸
 پشت به دیوار باز دادن : ۶۵
 پشت پای زدن : ۲۱۶، ۸۱
 پشت دست : ۴۱
 پشت دوتا : ۳۴۰
 پشت شکسته : ۱۹۸
 پشت نگه داران ملت : ۲۰۷
 پشتیوان : ۲۳۲
 پشمینه : ۹۴
 پشه : ۴
 پشه‌وار : ۱۱۱
 پشیمان : ۱۰۵
 پلاس : ۲۰۸، ۹۴
 پلاس پوشیدن : ۸۱
 پلنگ ششک : ۲۸۳
 پلنگان نوایب : ۱۱۳
 پلید : ۱۹۴

پناه : ۵۹	پی : ۲۵۸
پناه دهی : ۲۷۵	پیادگی : ۹
پناه‌ور : ۲۳۰، ۱۶۴، ۷۴	پیاده : ۶۵، ۹
پنج جاسوس حسى : ۴۳	پیاده‌رو : ۳۱۶
پنج حس : ۶۰	پی بریده : ۲۵۸
پنج رقیب : ۱۰۹	پیچان : ۳
پنج روز مسترقه : ۱۶	پیچ در پیچ : ۴
پنجره : ۲۹۵، ۱۱۰	پیچیدن : ۳
پنج مدرك باطن : ۴۳	پیچیدن خاطر : ۲۷۵
پنج نوبت : ۳۲۲	پیدا بودن : ۹
پنج وقت : ۲۰۴	پیر : ۱۵۹
پنجه : ۴	پیرامن : ۲۵۲، ۳
پنجه پنج حس : ۶۰	پیران قرون : ۱۴
پنجه سبز : ۴	پیراهن : ۱۱۷
پنجه سرو : ۲۸	پیراهن صبح : ۲۰۵
پنجه گشاده : ۴	پیرایه : ۲۰۹، ۱۵۶، ۸۱
پندار : ۲۳	پیربند : ۱۰۵
پنداری : ۲۰۳، ۸۹	پیرزن : ۵۸
پنهان : ۴۵	پیرزن مدائنی : ۱۰
پنهان شدن : ۲۸۴	پیرفرتوت : ۲۱۲
پود : ۳۰۴، ۱۰۸	پیرقرون : ۱۴
پوست : ۱۴۵	پیروزج : ۷
پومستین : ۲۹۶، ۱۶۶	پیروزه : ۱۵۰، ۱۱۷، ۶۴
پوشش : ۳۰۲، ۶	پیروزه گون : ۵۷
پوشیده داشتن : ۱۳	پیروزی : ۵۹
پوشیده ماندن : ۱۱	پیری : ۸۷
پویندگان : ۸۹	پیسه : ۱۹۴، ۶۴
پهلوان : ۶۹	پیش : ۳
پهلوان ابخازوشروان : ۸۴	پیش از این : ۱۴
پهلوان ایام : ۲۰۷	پیشانی : ۱۸۰، ۶۶
پهلوان العراق : ۱۹	پیشانی شیرآسمان خریدن : ۶۴
پهلوتهی کردن : ۶۴	پیش آوردن : ۱۰
پهلودار : ۲۰۷	پیش خواندن : ۱۴
پهلوزدن : ۶۵	پیشدستی کردن : ۲۳

تأبش : ۲۱۷، ۱۵۷	پیشرفتگان : ۱۷
تابع : ۳۲۹	پیش رفتن : ۱۵
تابوت : ۵۶	پیش روی : ۸۹
تایین : ۱۷۷	پیشقراول : ۳۱
تأثیر : ۲۸	پیشکار : ۲۶۳، ۱۷۴، ۹۳
تاج : ۲۱۷، ۵۳	پیشکاری : ۲۵۴
تاج ایمه العالم : ۱۷۹	پیشگاه : ۱۰۵، ۱۰۷، ۲۲، ۱۰۵
تاج اعظم السلاطین : ۲۲۹	پیش گرفتن : ۳
تاج الافاضل : ۲۷۴	پیشنهاد : ۴۶
تاج امرا : ۱۲۹	پیشوا : ۵۹
تاج الامرا : ۱۸	پیشین : ۲۷۶، ۲۰۹، ۱۱۱
تاج بخش : ۳۱۹	پیشینیان : ۵۹
تاج البلغا : ۳۴	پی غلط کردن : ۲۴۶
تاج تارك اترك : ۱۶۱	پیغمبر : ۲۱
تاجدار : ۱۵۴، ۷۴	پیک : ۱۷
تاج دار ایران : ۸۵	پیکار : ۱۹۶
تاج دار عراق : ۳۲۲	پیکان : ۲۶۶، ۱۰۳
تاج العشیره : ۳۱۷	پیکر : ۱۶۶، ۲
تاج عظماء السلاطین : ۳۱۹	پیکر آفتاب : ۴
تاج کیان : ۵۶	پیکرایام : ۳۰
تاج گوهر : ۵۶	پیکر خاك : ۴۱
تاج ملكات المعجم : ۱۲۲	پیکر روح : ۲۱۱
تاج نبوت : ۷۸	پیکر طالع : ۶۶، ۶۴
تاج نواغ الكلام : ۱۴۱	پیل : ۹
تأخیر : ۲۸۵	پیل سپید : ۳۲۳، ۱۱۱
تأدیب فرمودن : ۳۲۴	پیامبر خصال : ۳۱۹
تار : ۲۰۰	پیوستن : ۱۱
تار عنكبوت : ۳۰۳	پیوستنی : ۲۷۵
تارك : ۱۶۱	پیوسته : ۵
تارك سر : ۲۱۰	پیه : ۲۸۲
تار و پود : ۳۰۴، ۲۰۰، ۱۰۸	
تاریخ : ۴	ت
تاریک : ۳۰۰	تا : ۲۷۶
تاریکی : ۲۰۵	تابان : ۱۴۹
تازش : ۵۸	تابخانه دل : ۹۶

- تازگی : ۲۳۶،۲۳۱،۸۱
تازنده : ۴۷
تازه : ۱۰۱
تازه تازه : ۲۱۱
تازه داشتن : ۳۲۹،۱۳۴،۱۹
تازه رحم : ۹۵
تازه رویان : ۲۰۳
تازه گردانیدن : ۳۴
تازی : ۲۸۶
تازیان : ۶
تازیانه : ۱۴۵،۴۷
تازیانه زدن : ۳۲۵
تأسف : ۳۷،۱۷
تافته شدن : ۲۶۶
تأکید ابواب معاضدت : ۳۲۲
تالی : ۱۷۵
تام : ۲۴۸،۹۸
تأمل : ۱۷۶
تاوان دادن : ۲۷۲
تأویل شناس : ۴۴
تأویل نهادن : ۱۶۵
تأهل : ۱۰۴
تأهیل : ۲۸۷
تأیید : ۹۶
تأیید رسان : ۱۵۲
تب : ۲۸۴،۲۰۵،۱۰۹
تباشیر : ۳۳۴،۲۳۶
تب آمیز : ۱۶۶
تباهی : ۱۴۵
تبتل گزیدن : ۸۱
تبت نما : ۲۳۴،۵۵
تبجج کردن : ۳۶
تبجیل : ۱۹۹
تبدل احوال : ۳۰۹
تبدیل کردن : ۲۵۸
تبرا : ۲۶۹
تبش : ۳۰۴،۱۶۶
تبع یمن : ۳۲۲
تب کشیدن : ۲۹۶
تتمه : ۲۷۱،۲۵۶،۴۶
تتمه استرواح : ۵۳
تتمه امانی : ۲۷۱
تثلیث : ۲۹۵
تجارب : ۱۱
تجاسر : ۴۱
تجاوز کردن : ۷۵
تجدد مناصب : ۲۰
تجدید : ۱۱۹
تجدید فراش : ۲۲۴
تجدید کردن : ۱۵۲
تجشمت : ۳۱۵،۲۵۵
تجشم نمودن : ۲۲۴
تجشمها : ۳۱۵
تجلی کردن : ۳۰۱،۱۰۷
تجنیس : ۱۷۶
تجویف : ۲۵۳،۱۱۲،۱۰۲
تجویف هوا : ۲۱
تجاشی : ۲۶۹،۱۷۰
تحت : ۹۵
تحجیل : ۱۹۹
تحریر : ۱۲۰،۱۱۶،۳
تحریر اقتادن : ۳۶
تحریرض : ۱۱۶
تحسر : ۵۹
تحصیل السعادتین : ۱۹۹
تحفه : ۱۶۷،۲۹
تحفه روح : ۱۳۴
تحفه ساختن : ۱۱۹
تحفه غیبی : ۳۳۹
تحکم : ۲۷۹
تحلیل یافتن : ۲۹۶
تحمل : ۲۶۹

- تحمید : ۱۷۹
 تحمیلات : ۲۲۵
 تحویل افتادن : ۸۲
 تحویل کردن : ۲۳۷
 تحویل فرمودن : ۳۱۵
 تحیات : ۲۷۱، ۱۱۴، ۴۴۴
 تحیت : ۳۶، ۲۵
 تخت : ۱۵۲
 تخت سلیمانی : ۱۰
 تخت داران : ۷۴
 تخت کیخسروی : ۲۲
 تخت نردباشگونه : ۲۰۸
 تخت نشین : ۳۲۴
 تخت هواپیما : ۱۰
 تخته : ۱۹۵، ۸۸
 تخته مودت : ۲۷۴
 تخفیف : ۱۵۷، ۷۲، ۱۸
 تخفیف شمردن : ۱۳۸
 تخلص : ۲۶۰، ۱۶۲
 تخلیل : ۱۴۸
 تخمیر : ۲۹۱
 تدارك کردن : ۶۸
 تدبیر : ۱۲۵
 تدبیر : ۱۱۵
 تدبیر نهادن : ۱۵
 تدبیر : ۱۷۹
 تدویر : ۸۷
 تذرو : ۳۲۴، ۲۰۱، ۹۲
 تذکیر : ۲۳۶
 تر : ۴۰
 تراب : ۳۱۱
 تراجع : ۳۰۹
 ترازو : ۱۴۵، ۱۱۸
 تراکم : ۳۳۴، ۲۱۸
 تران : ۴
 تربت : ۲۷۵، ۵۵۵
 تربیت دادن : ۶۸
 تربیت یافتن : ۳۲
 تربیع : ۲۹۵
 ترت ومرت : ۱۶
 ترتیب : ۴۳
 ترجمان خاطر : ۷۲
 ترجمان زبان : ۲۳۱
 ترجمانی : ۱۹۳
 ترجمانی زبان : ۲۴
 ترجی : ۳۲۶
 طرح : ۹۵
 طرح دهر : ۲۲۴
 ترحت : ۱۲۴
 ترحیب : ۲۸۷
 ترخی : ۱۱۱
 ترخیم : ۱۹۴
 ترسل : ۲۴۹
 ترش : ۲۵۶
 ترش رویی : ۹۱
 ترصیع کردن : ۱۷۵
 ترفیه : ۱۰۰
 ترقب : ۲۵۵
 ترك : ۸۰
 ترك ادب : ۱۲۷، ۹۷
 تركانه : ۱۶۱، ۸۹
 تركناز : ۳۳۱
 تركناز غمزہ : ۹۰
 تركختی : ۴۵
 تركمان : ۱۶۱
 تركه : ۲۹۱
 ترکیب : ۲۰۶
 ترکیب السموم : ۱۴
 ترمم : ۴۹
 ترنج : ۱۰۱
 ترنجبین : ۱۰۱
 ترنج فلک : ۸۷

تصدیع مجدر : ۱۸۶	تصدیع فزای : ۱۵۸
تره : ۳۱۵	تصرفات : ۲۲۹
تری : ۴	تصفیر : ۱۷۱
تریاق : ۳۲	تصویر کردن : ۴۴
تریاق اعظم : ۲۱۱	تضاعف : ۱۹۹
تریاق فاروق : ۱۳۰، ۳۲	تضاعیف : ۱۴۶، ۷۰
تزاحم : ۲۱۸	تضرع : ۲۹۵
تزویر : ۶۸	تضمین بودن : ۱۰۰
تسکین : ۱۹۵، ۵۳	تضمین فرمودن : ۷۰
تسلی : ۲۱۲	تضمین کردن : ۷۱
تسلیت نامه : ۳۵	تطاوول : ۱۱۲
تسلیم : ۲۵۷	تطویل : ۱۲۱، ۶۰، ۱۷
تسلیم آمدن : ۳۳۵	تطهیر یافتن : ۶۷
تسلیم کردن : ۱۳۶	تعارف : ۱۵۲
تسنیم : ۲۶۵	تعارف اصل : ۱۱۶
تسنیم بهشت : ۳۲۰	تعبیه : ۹۵
تسویل : ۲۵۳	تعبیه ساختن : ۸۸
تشبه : ۲۹۲	تعجیل نمودن : ۱۱۰
تشبیه کردن : ۳۲	تعديل : ۴۳
تشریف : ۳۰۱، ۱۳۸، ۱۱	تعرض رسانیدن : ۱۵۹
تشریفات : ۲۲۶، ۹۵	تعرف : ۲۳۲
تشفی : ۱۴۲	تعریف دادن : ۱۶۰
تشنگان : ۳۴۶	تعزیت داشتن : ۲۲۲
تشنگی : ۲۰۴	تعزیت نامه : ۵۹
تشنیع زدن : ۲۱۲	تعطش : ۱۳۹، ۹۴، ۷۰
تشوق : ۲۰۴	تعطش پروا : ۳۰۶
تشویر خوردن : ۴۸	تعظیم فزا : ۲۱
تشویر زده : ۲۷۲، ۲۳۶، ۱۲۶	تعظیم نما : ۲۳۵
تشویش طبع : ۱۹۹	تعلق : ۱۵۲
تشید : ۸۹	تعلق داشتن : ۴۶
تصاریف : ۵۶	تعلل : ۱۵۴
تصاعد : ۴۲	تعود : ۲۸۱
تصحیف : ۱۷۶	تعویذ : ۳۱۷، ۱۸۹
تصدیعات : ۲۹۲	تعویذ محمدی : ۱۶۶
تصدیع افزودن : ۷۵	تعویذ مصطفوی : ۱۲۴

تکریر : ۱۷۷	تعهد : ۴۷
تکسر : ۵۹	تعهدات : ۱۷۲
تلاشه : ۲۴۸	تعهد بجای آوردن : ۱۵۶
تلخ : ۲۰۵، ۹۱، ۵۶	تعین : ۱۲۱
تلخ گریه : ۹۱	تغازی : ۱۷۷
تلخ و ترش : ۲۴۵	تغیر لون : ۲۳۵
تلخی : ۱۰۷	تف : ۹۶
تلقیح : ۱۹۹	تفاخر : ۱۳۰، ۷۷
تلقیح عقلی : ۱۵۶	تفال خیر : ۲۸۸
تلقین : ۱۰۳	تفخیم : ۱۷۱
تلقین کردن : ۶	تفرج : ۳۲۴
تلکوه : ۱۱۴	تفرد نمودن : ۲۶۵، ۱۵۲
تلوث : ۲۵۶	تفریط : ۳۱۰
تلون اخلاق : ۳۰۹	تفسیر : ۱۸۰
تلهف : ۱۲۳	تفقّد : ۷۸، ۴۶
تلیین : ۲۹۶	تفقّد کردن : ۱۵۵
تماشا : ۳۲۶، ۹۱	تفکر : ۱۱۷
تماشا کنان : ۳۲۴	تفویض دل : ۲۵۷
تمام : ۲۱	تقاصیر : ۲۲۱، ۱۵۷، ۹۵
تمام آفرینش : ۳۰۱، ۸۱	تقاطر آب : ۲۹۴
تمام دایره : ۲۹۰	تقبیل : ۱۹۰
تمام عیار : ۱۵۶	تقتیر : ۱۰۴
تمامی : ۹	تقدیر : ۱۹۷، ۱۰۵، ۱۱
تمثال : ۲۰۸، ۸۹	تقدیس : ۶۶
تمرد : ۲۴۱	تقدیم کردن : ۴۶
تمرد نمودن : ۳۲۴، ۱۵۸	تقریر کردن : ۴۴
تمرغ کردن : ۳۱۴	تقریظ : ۱۷۷
تمسک نمودن : ۳۲۶	تقریع : ۶
تمکین : ۳۰۱	تقصیر : ۱۰۴
تمکین دادن : ۳۳۲	تقویت : ۴۳
تملق نمودن : ۱۶۹	تقویت دادن : ۱۴۹
تمنا : ۹	تکامل نمودن : ۲۵۰
تمنا کردن : ۱۶۷	تکالیف : ۵۶
تمنی : ۳۰۱، ۱۵۳، ۴۷	تکبیر الاحرام : ۱۷۷
تموز : ۷	تک دانه عقد روزگار : ۴۳

توبه کردن : ۳۲۴	تموزک : ۳۱۴
توبه نصوح : ۲۵۷	تمهید : ۱۳۱
توتیا : ۸۶	تمهید درخواستن : ۳۰۵، ۲۵۰، ۲۴
توتیاء حصری : ۱۰۷	تمیمه : ۲۳۵، ۱۸۰
توحید : ۹۶	تمیمه ارواح : ۵۳
توده توده : ۵	تمیمه امان : ۲۷۱
تورانستان : ۳۱۵	تمیمه نحر معلی : ۶۹
توزی : ۳۰۳	تمیز : ۳۰۰
توزیع : ۱۲۰	تن : ۲۹۱، ۱۰۹، ۲
توسل : ۲۴۹	تناثر : ۲۹۴
توسن : ۲۲۷، ۹۱	تن آسانی : ۶۷
توسن خو : ۹۰	تناسی : ۶۷
توسن طبع : ۲۲۷	تناهی : ۳۲۰، ۱۴۵
توسن نیستانی : ۱۷	تن به غلابی دادن : ۱۱۳
توشه : ۲۵۸، ۸۰	تندباد قضا : ۱۹۰
توفیق یافتن : ۲۷۳	تن درد دادن : ۱۵۸
توقعات : ۲۸۹	تنزل : ۲۶۹
توقع بودن : ۲۵	تنزه : ۲۶۹
توقع داشتن : ۱۲۷	تنقیح : ۱۷۶
توقف ساختن : ۲۲۴	تنقیح قولی : ۱۵۶
توقیر : ۳۲۴	تنگ دل : ۲۶۰
توقع : ۲۲۴، ۱۲۳، ۵۳	تنکرده : ۱۰۰
تولد کردن : ۳۰۱	تنک صفت : ۱۵۹، ۷۶
تهانی : ۱۷۷	تنگ صفه : ۱۵۹
تهاون : ۱۹۰، ۱۷۰	تنگ : ۲۰۴، ۱۰۹
تهجین : ۳۴۲، ۲۱۲	تنگ مجال : ۲۷۶، ۹۵
تهدید : ۳۳۴، ۱۱۲	تنگنا : ۹۶، ۱۱۱
تهذیب : ۱۴۸	تنگه شیطان : ۱۶۱
تهمتن : ۳۱۵	تنگی : ۲۸۵، ۲۸
تهمتن ایران : ۸۳، ۶۹، ۱۹	تنوره : ۲۹۴، ۱۹۴
تهمتن دوران : ۷۰	تنهارو : ۱۲۴
تهنیت : ۹	تواتر : ۲۷
تهنیت فرستادن : ۲۱	تواری : ۲۸۱، ۲۷۰
تهنیت کردن : ۲۶۳، ۲۳۲، ۲۱	توالد : ۲۷۴
تهنیت نامه : ۳۳۸، ۲۳۵، ۲۲	توامان : ۲۸۷، ۱۰۸، ۶
	توامان نصر : ۱۶۷

- تهی : ۱۱۷
 تهیگاه : ۱۱۷
 تیر انداختن : ۱۰۲
 تیر باران : ۱۰۳
 تیر فلک : ۲۶۶
 تیرگی : ۲۰۵
 تیره : ۲۲۹، ۹۹
 تیره خاك : ۷۸
 تیره غار : ۳۱۵
 تیره گردانیدن : ۱۳
 تیز : ۱۶۷
 تیزرو : ۲۰۳
 تیزروان آسمانی : ۳۰۰
 تیزمغزی : ۱۰۵
 تیزنگریستن : ۱۱۸
 تیشه : ۲۵۸
 تیغ : ۱۵۶، ۲۸
 تیغ آفتاب : ۲۶۶
 تیغ انداختن : ۲۸۱
 تیغ داران : ۸۵
 تیغ در سر کشیدن : ۱۶۷
 تیغ زن : ۱۵۶
 تیغ سلجوقیان : ۳۰۳
 تیغ غیرت : ۲۳۱
 تیغ کوه : ۱۶۷
 تیغ هندسه رنگ : ۱۶۷
 تیم : ۳۴۰، ۲۹۴
 تیماردار : ۲۹۴، ۱۰۲
 تیمارداشت : ۲۳۹
 تیمارستان : ۱۱۲
 تیم غربت : ۲۹۴
 تیم غربی : ۳۴۰
- ث
- ثابت قدم : ۲۶۴، ۲
 ثاقب : ۱۷۰، ۱۰۷
- ثانی : ۱۱۴
 ثانیه : ۲۳
 ثبات : ۲۷۶، ۲۲۴
 ثریا : ۱۵۷، ۴
 ثعبان : ۹۱
 ثعلب آما : ۱۸۰
 ثغور : ۶۹
 ثقبه سمع : ۲۹۹، ۱۰۷
 ثلث ساعت : ۴۵
 ثمانین : ۴۸
 ثمرات : ۳۳۶، ۲۲۳، ۳۲
 ثمرات طیات : ۱۶۲
 ثمرت : ۱۳
 ثمره : ۲۵
 ثمرة الحیوة : ۲۸۷، ۱۵۹
 ثمن بخص : ۱۱۳
 ثمین : ۳۳۱، ۲۷۴، ۴۸
 ثنا : ۱۵۱، ۱۸
 ثناخوان : ۱۵۵
 ثناخوانی : ۳۳۴
 ثناراندن : ۱۳۱
 ثناساز : ۲۰۷
 ثناطرازان : ۴۹
 ثناطرازی : ۳۳۳، ۱۵۲
 ثناگر : ۲۰۹
 ثنا گستری : ۲۳
 ثواب : ۲۹۲
 ثوابت : ۲۶۶، ۱۱۷
 ثور : ۸۷
 ثیاب سندس خضر : ۳۰۴
 ثبیات : ۱۰۷
- ج
- جائلیق : ۸۱
 جاده ادب : ۷۵
 جاذب : ۱۵۰

جاه : ۲۰ ، ۲۳۳ ، ۲۶۱	جاروب سطوت : ۸
جاه عریض : ۴۹ ، ۱۴۱ ، ۱۶۴	جاری : ۷۵ ، ۲۴۵
جاهل : ۲۵۸	جازم حزم : ۳۸
جاهلان متعاقل : ۲۵۶	جاسوس : ۱۱۷
جاهلیت : ۵۹	جاسوس الفلک : ۲۵۰
جاهی : ۸۱	جاسوسی : ۳۰۰
جای : ۲۲	جافیان : ۱۱
جای شدن : ۷۸	جام : ۶۵
جایگه : ۱۸۶	جامع : ۴۲ ، ۲۶۶
جایگیر : ۲۴ ، ۱۰۴ ، ۲۰۴	جامع درایت و فراست : ۳۸
جای گیر آمدن : ۱۰۴	جام جهانمای : ۱۱
جبار : ۹۴ ، ۲۲۱ ، ۲۷۴	جام معانی : ۱۲
جبار : ۲۹۱	جامه : ۲۰ ، ۵۷ ، ۳۰۱
جباران : ۳۱۹	جامه پوشیدن : ۳۰۲
جبار مطلق : ۳۲۳	جامه خانه : ۲۸
جباری : ۳۲۳	جامه دار : ۳۴۱
جبال : ۱۵۲	جامه دان : ۲۸۶
جباه : ۲۷۴	جامه درقیرزدن : ۲۵۷
جبر کردن : ۲۱۶	جان : ۱۷ ، ۳۰ ، ۷۱
جبروت : ۱۱۱	جان افزای : ۳۱
جبلت : ۲۱۲	جانب : ۱۵
جبه : ۱۰۰	جانباز : ۲۶۵
جبه دیباج : ۴۸	جان بخش : ۱۳۱ ، ۳۲۲
جبهت : ۹۴ ، ۲۰۳ ، ۲۷۶	جان بیرون بردن : ۲۰۸
جبین : ۹۸ ، ۱۹۴ ، ۳۴۲	جان دار : ۳۲۱
جدا کردن : ۱۲۰	جان درباختن : ۱۱۹ ، ۳۰۲
جداول اعصاب : ۱۹۳	جان رفته : ۲۹
جدلی : ۱۷۵	جان فزای : ۳۳۰
جدالمعتل : ۴۱	جان قدسی : ۲۶۳
جدول آب : ۴	جان کندن : ۳۳۳
جدول احکام : ۲۱۵	جانگزا : ۵۵
جدول جدول : ۴	جان نثار کردن : ۷۱
جذب فارغ کردن : ۲۷۰	جانوران : ۵۸
جذب کردن : ۳۰۱	جاودان : ۱۵۰
	جاوید : ۲۳۲

- جذبیه : ۳۳۷
 جذراصم : ۳۲۲
 جذع : ۱۷۸
 جراحت رسان : ۵۵
 جراحت یافته : ۳۳۵
 جراثیقیل : ۱۷۵
 جرح : ۱۰
 جرس : ۲۱۷
 جرعه : ۴۶
 جرعه خوار : ۱۲
 جرعه ریز : ۶۵
 جرعه ریزه : ۲۹۹
 جرم : ۲۰۰، ۱۱۵
 جریده ارزاق : ۲۵۸
 جریده معانی : ۱۶۴
 جریمت : ۳۱۰، ۱۷۰
 جزالت : ۱۷۷
 جزع : ۵۶
 جزع یعنی : ۴۵
 جزل : ۲۵۳
 جزم : ۲۵۲، ۳۸
 جزویات : ۱۶۵
 جزیل : ۲۹۲، ۱۰۱
 جسد : ۲۷۵، ۴۶، ۱۷
 جسد آلوده : ۲۲
 جسم : ۲۹
 جسمانی : ۳۰۵
 جعفری : ۲۱۲
 جفا : ۶۴
 جگر : ۲۹۲، ۸۱، ۲
 جگر آسمان : ۲۵۱، ۹۴، ۲
 جگرتفته : ۱۹۳
 جگرتفته ای : ۲۱۸
 جگرتفسیدگی : ۳۳۱
 جگرخستکی : ۵۶
 جگرخسته : ۲۰۹
 جگر سوز : ۵۵
 جگر کفیده : ۲۱۱
 جگر گوشگان سبز پوش : ۲۰۹
 جگر گوشه : ۱۵۹، ۵۹
 جگر گوشه عقل : ۱۶۲
 جلا : ۸۵
 جلاب : ۱۱۴
 جلاب : ۲۹۱
 جلاء البصر : ۳۱۱
 جلاجل : ۲۰۱
 جلاء دیده : ۲۷۷
 جلاگزیدن : ۲۳۷
 جلال : ۲۱
 جلالت : ۷۷، ۳۲
 جلال الدولة الغرا : ۲۴
 جلال المعالی : ۲۱۴
 جلب کردن : ۹۸
 جلد : ۲۰۶
 جلساء الله : ۲۹۷، ۲۰
 جلف : ۲۵۶، ۱۹۴
 جلوه کردن : ۳۰۲، ۲۰۰
 جلی : ۷۲
 جلس وحشت : ۱۹۰
 جلیل : ۸۳
 جماد : ۱۱۷
 جمادات : ۳۰۳، ۴۵
 جمادوار : ۱۰۸
 جماعت : ۱۶
 جمال : ۱۵۲، ۸۹
 جمال الاسلام : ۱۲۰
 جمشید جام معانی : ۱۲
 جمشید وار : ۳۱۹، ۱۴۹
 جمعیت : ۱۶۲
 جملگی : ۱۱۵

جمله: ۲۵۷، ۱۸	جوار اشرف: ۳۰۰، ۱۴۱
جملی: ۳۲۵	جوار قدس: ۱۳۳
جمهور: ۲۰۰	جوار گاه: ۳۰۰
جنالجنّتين: ۱۷۷	جواری: ۳۰۶
جناب: ۱۰۲، ۲۰	جواز بودن: ۲۸۳
جنابت: ۱۱۸	جواز دادن: ۱۰۵، ۱۲۴، ۱۵۵
جناب شرف: ۳۵	جواسیس حواس: ۳۱۶
جناب عالی: ۲۶۱	جوامردی: ۱۰۳
جناب معلى: ۱۵۱	جوان: ۸۱
جنات: ۱۰۲	جوانب: ۲۹۶
جنات فش: ۳۳۶، ۱۶۲، ۵۴	جوانمردان: ۱۰۱
جناح: ۳۰۹، ۷۹	جوانمردی: ۱۰۳
جناح الحضرة: ۱۴۶	جوانی: ۱۰۸
جناح ظاهر: ۱۶۶	جواهر: ۲۰۹، ۲۰۱، ۹
جناح النسرین: ۱۱۹	جواهر افشان: ۲۴۸
جنان: ۶۱، ۴۸	جواهر بنان: ۵۷
جنائب بنات الوجیه: ۴۸	جواهر بیضا: ۳۱۶
جنب: ۱۱۱	جواهر تهنیت: ۹
جنبش: ۱۳۹، ۱۱۵، ۳۴	جواهر مدح: ۱۵۲
جنبش هوا: ۵	جواهر معالی: ۳۰۳
جنت: ۲۸۳	جوجو: ۲۷۶
جنت امانی: ۲۴۶	جور: ۸
جنت جنیان: ۹۰	جوزا: ۲۹۹، ۱۵۷، ۱۱۱
جند: ۲۹۵	جوزا سیما: ۹۰
جند ییلستر: ۱۰۱	جوزا وار: ۱۶۱
جنس: ۱۹۴، ۲۴	جوزهر: ۸
جنسیت: ۱۹۷	جوسنگ: ۴۶
جن و انس: ۳۲۲	جوش: ۱۵۹، ۷۶، ۵۷
جنیت: ۲۰۳، ۸۵، ۴۹	جوشش: ۶
جنیبه: ۸۷	جوش عبرات: ۱۶۶
جنین: ۱۵۴	جوشن سیه: ۸۶
جو: ۲۸۳، ۱۶۷	جوشنی: ۱۹۶
جواب: ۱۰۰	جوش و خروش: ۲۹۵
جواب دادن: ۱۶۷	جوع الکلب: ۲۹۵، ۱۱۸
جوار: ۱۴۳، ۵۵، ۲۰	جوف: ۱۱۳
	جوق: ۱۹۴، ۱۷

- جولان، ۱۰۸، ۹۱
جولان زدن : ۵
جوهر : ۲۹۶، ۱۳۱
جوهر روح : ۷۷
جوهر عمر : ۵۳
جوهر کان جهاننداری : ۳۱۷، ۵۵
جوهریان دقایق : ۲۰۳
جوی : ۱۰۴
جوی انامل : ۱۹۳
جویبار : ۱۱۹
جوی بیان : ۱۱۹
جوین : ۲۸۲
جوینده : ۱۵۸
جهاد اکبر : ۱۸۶
جهاد نفس : ۸۹
جهالت : ۲۱۷
جهان : ۴۶، ۲۴
جهان آرای : ۳۳۹، ۱۵۹، ۲۱
جهان افروز : ۳۲۶
جهان آفرین : ۵۲
جهانیان : ۳۱۴، ۱۰۳
جهان بان به حق : ۲۱
جهانبانی : ۲۳۸
جهانبخش : ۳۲۱
جهان بین : ۳۰۰
جهان پهلوان : ۳۲۶، ۲۵۲
جهان تاب : ۲۷۶، ۱۶۸، ۱۱
جهانداران : ۳۱۴، ۶۰
جهاننداری : ۱۴۸، ۶۱
جهان داور : ۳۲۱، ۲۸۳، ۶۲
جهان گشای : ۳۱۹، ۱۵۸
جهان گشایی : ۱۵۷
جهانگیر : ۱۵۸، ۱۲۷
جهانگیری : ۱۵۹
جهان نمای : ۳۳۸، ۱۱
جهان نادیده : ۶۱
جهان ندیده : ۱۶۶
جهان نمای : ۱۶۸، ۱۴۹، ۱۱
جهانیان : ۱۳۸، ۵۲، ۴۴
جهید العلوم : ۱۷۹
جهت : ۱۲، ۴
جهد کردن : ۲۱۷
جهدمقل : ۳۱۱، ۲۲۲، ۴۱
جهینه اخبار : ۱۶۸، ۶۷
جیب : ۹۴
جیحون زبان : ۱۶۰
جیحون عدم : ۱۱۲
جید : ۱۷۴
جیش : ۱۵۹
جیش بحری : ۲۴۶
جیفه : ۲۵۳
جیفه گاه : ۱۱۳
جیفه نهاد : ۱۱
جیوش : ۷۵
جیوش الهدی : ۱۳۳
چادرشابوری : ۳۰۲
چادرسیخ : ۲۹۱
چار اغلال : ۱۱۲
چارطوفان : ۳۲۵
چاشت : ۱۵۰
چاشتگاه : ۳۰۲، ۱۵۴
چاکر : ۱۵۱
چاک کردن : ۵
چالاک : ۸۹
چاه : ۲۸۷
چاه بلیت : ۲۱۶
چاه دریا : ۳۰۴
چاه دل : ۱۰۹
چاه شب : ۱۱۷
چپ : ۸۹

چشمه آفتاب : ۹۴	چتر آسمان : ۲۰۱
چشمه آب گرم : ۳۰۳	چراخور : ۴۹
چشمه تیره مغرب : ۳۰۳	چراغ : ۱۱۷
چشمه حیات : ۳۷	چراغ آسا : ۱۱۷
چشمه حیوان : ۲۶۳، ۱۳۵، ۲۱	چراغ بینش : ۳۳۹
چشمه خورشید :	چراغ ذهن : ۱۹۴
چشمه دولت : ۷۷	چراغ سلوت : ۵۷
چشمه روشن مشرق : ۳۰۳	چراغ مجلسی : ۴۴
چشمه ساران : ۸۳	چراغ مستعار : ۱۱۷
چشمه سار دماغ : ۲۸۱	چراگاه : ۲۷۵، ۱۷۸
چشمه سوزن : ۹۰	چراگاه انیس : ۱۱۸
چشمه غرب : ۳۰۳	چرب : ۱۹۴، ۱۵۰
چشمه غربال : ۲۹۴	چرب آخری : ۲۹۱
چشمه کوثر : ۳۲۶، ۳۱۱، ۵۲	چرب و شیرین : ۸۱
چشمه گرم : ۲۱۱	چرخ : ۲۴۱
چشمه گرم آسمان : ۳۰۳	چرخ اعظم : ۳۱۵
چشمه گرم مغرب : ۱۰۷	چرخ دولایی : ۱۱۷
چشمه مغز : ۱۰۹	چرخ زدن : ۵
چنان : ۱۲، ۴	چرخ زنان : ۳۳۰، ۱۶۶، ۲۲
چنانکه : ۱۶	چرده : ۲
چند : ۱۵	چشم : ۳
چند در چند : ۶۰	چشم آفرینش : ۴۳
چندین : ۱۹۶	چشم بد : ۱۶۱
چنگال زبان : ۲۰۳	چشم برجیس : ۶۶
چنو : ۸۹	چشم بسته : ۱۱۳
چنین : ۱۸	چشم حوادث : ۳۴
چوب پاره : ۳۱۱، ۲۸۶	چشم داشت : ۱۳۵
چوبین : ۲۵۲، ۵۰	چشم داشتن : ۳۲۳، ۲۲۷، ۹
چوگان : ۱۶۷	چشم درد : ۸۶
چه : ۱۰۳	چشم روزگار : ۴۳
چه (چاه) : ۲۴۱	چشم زخم : ۲۶۰، ۲۱۷، ۱۸۱
چهار اجساد کان استقصات : ۲۲۱	چشم زد : ۱۶۸، ۴۵
چهار ارکان : ۱۰۹، ۶۰	چشم و چراغ : ۱۶۱، ۵۶
چهار بنیاد : ۲۳۳	چشم و چراغ روزگار : ۲۶۰
چهار حدود : ۲۲	چشمه : ۲۶۵، ۲۲۳، ۲۰۳
چهار دری : ۲۰۱، ۸۹	

- چهارده شب : ۳۲۳
 چهارده ماه : ۶۱
 چهار دیوار : ۸۸
 چهار دیوار تن : ۲۸۴
 چهار رئیس : ۱۰۰، ۱۰۹
 چهار رئیس جسمانی : ۴۳
 چهار صف : ۵۲
 چهار علت : ۴۳
 چهارگانه : ۸۶
 چهار ماهه : ۲۸۱
 چهار مهربان : ۳۳۱
 چهار سیخ چهار ارکان : ۶۰
 چهار هفته : ۲۸۱
 چهره : ۴۷
 چهره باخال : ۲۱۰
 چهره جان : ۹۷
 چهره عقل : ۲۱۱، ۲۰۲، ۳
 چهل سالگی : ۳۵
- ح
- حاتم الخافقین : ۸۳
 حاتم الدوران : ۲۸۰
 حاتم دین : ۱۹
 حاتم الزمان : ۶۹
 حاج : ۲۸۳
 حاجب : ۲۶۸
 حاجت : ۴۶، ۷
 حاجتمند : ۵۹، ۴۱
 حادث : ۲۴۶
 حادثات : ۲۲۹، ۱۶۵، ۱۰
 حادث شدن : ۲۶۴
 حادثه : ۲۶۰، ۱۱۱
 حارس : ۶۴
 حارس الایمان : ۱۷۹
 حارس بام پیروزه : ۶۴
 حارس بام دماغ : ۱۰۹
- حارس راه حقیقت : ۲۶۰
 حارس قبه دماغ : ۳۳۵
 حازم : ۲۷۴
 حاسد : ۲۵۸
 حاسه بصر : ۲۷۵، ۲۳۱
 حاسه سمع : ۱۶۷
 حاسه یمین : ۳۳۵
 حاشا : ۳۳۲، ۲۳۶، ۸
 حاشاك : ۲۹۲
 حاشاالمجلس : ۲۹۴
 حاشیه : ۱۵۵، ۹۸
 حاصل : ۴۲، ۱۷
 حاصل آمدن : ۲۶۸، ۷۵
 حاصل عمر : ۱۵۹
 حاصل گردانیدن : ۸۱
 حاضر : ۱۸، ۷
 حاضر شدن : ۳۰
 حاضن الارواح : ۴۳
 حاضنة الدین : ۲۷۸، ۱۰۳
 حاضنة الهدی : ۱۲۲
 حافظ : ۲۸۸
 حافظ الارواح : ۱۰۶
 حافظ الاشباح : ۴۳
 حافظ اعلام الشریعه : ۱
 حافظ الانجیل : ۲۶۶، ۲۳۹
 حافظ الصلیب الاعظم : ۷۴
 حافظان حسن الحضور : ۲۳۲
 حافظه : ۲۸۱، ۱۰۰
 حاق : ۱
 حال : ۴۹
 حالات : ۱۵۷، ۲۰
 حالات بسیط : ۴۳
 حالت : ۵
 حاکم مصر : ۳۲۲
 حاکم الطریقه : ۱۲۲

حاجه الحق : ۳۷ ، ۳۳۳	حامل : ۹۵ ، ۲۱۰
حجت شرعی : ۱۶۸	حامله : ۲۴۵
حجر : ۶۷ ، ۲۷۲	حامله نبات : ۳۰
حجره : ۱۰۷	حامله وار : ۲۱۰
حجله : ۱۰۷	حامی : ۱۲۳
حد : ۲۱ ، ۱۰۳	حامی الاستقصات : ۴۳
حدت : ۱۶۷	حامی السادات الموحدين : ۱۶۴
حدثان : ۲۰۸	حامی الغزاة الموحدين : ۱۴۸
حدراندن : ۳۲۱	حاوی : ۹۷ ، ۲۱۵ ، ۲۶۶
حدزدن : ۱۱۸	حایل : ۲۴۶
حدقه : ۳	حایل آمدن : ۲۸۵
حدقه سواد شب : ۳۲۷	حباب : ۳
حدقه مراد : ۳۳۹	حبال : ۱۶ ، ۱۶۸
حدقه مظلم : ۲۱۵	حباله : ۱۰۴ ، ۱۴۵
حدود : ۲۲	حبر : ۴۲ ، ۱۶۰ ، ۱۶۴
حدیث کردن : ۱۴	حبس : ۲۴۵ ، ۲۶۰
حدیث گفتن : ۱۰۵	حبشی آسا : ۸۹
حدیثان : ۲۳۶	حبیل : ۱۷۳
حدید الهوس : ۱۱۴	حبیل الله المتین : ۲۲۵
حدیقه : ۱۱۹	حبیل متین : ۱۷۳
حدیقه بیاض صبح : ۳۲۷	حبیل المتین : ۲۷ ، ۸۷
حدیقه فکرت : ۱۱۹	حبیل ورید : ۱۱۴
حدیقه نور : ۲۱۵	حبیل الوریذ : ۴۷ ، ۸۷ ، ۱۹۶
حذاق روم : ۱۵۷	حبیل الوریذ سحا : ۳ ، ۲۵۱
حذر : ۲۷۰	حبه القلب : ۱۹۳ ، ۲۸۸ ، ۳۳۰
حذف : ۱۷۴	حتم : ۲۵۲
حرارت : ۱۰۹	حثاله آفرینش : ۱۴۵
حراس : ۱۵۵	حج کردن : ۶۷
حراق : ۲۰۸	حجاب : ۵۴ ، ۲۴۶
حرام بودن : ۱۱۵	حجاب ظلمت : ۳۲۳
حربا : ۴۱ ، ۱۱۹ ، ۱۴۹	حجازی : ۵۴
حرز : ۲۹ ، ۴۱ ، ۲۱۱	حجت : ۱۰۸
حرز اعظم السلاطین : ۴۳	حجة الاسلام : ۹۷
حرز امانی : ۱۳۴	حجة الاسلام والمسلمین : ۴۹
حرز الحرمین : ۱۶۷	حجت جزل : ۲۵۳
حرز حریر : ۲۹۹	

حسن : ۸۹، ۱۵	حرز الخلافة : ۱۷۸
حسنات : ۲۹۰، ۲۶۰، ۷۷	حرز ساختن : ۲۹
حسن اشفاق : ۲۹۶	حرز محمدی : ۳۱۷
حسن اطاعت : ۳۰۲	حرز معانی : ۲۸۷
حسن الحضور : ۲۷۲، ۲۳۶، ۶۳	حرف : ۳۳
حسن حمیت : ۱۵	حرف ترخیم : ۱۹۴
حسن العهد : ۱۱۹	حرق : ۲۶۱
حسن جوار : ۲۹۸	حرقه : ۱۴۶
حسن طاعت : ۳۰۲	حركات افلاك : ۴۵
حسن عهد : ۲۶۴	حرکت باد : ۴
حسن معاشرت : ۲۸۰	حرکة المذبح : ۳۱۱، ۲۲۲، ۴۸
حسی : ۲۱۲	حرم : ۴۴
حشم : ۲۰۰	حربان : ۳۳۴، ۱۶۵، ۱۱۵
حشمت :	حرمت : ۳۲
حشو عبارت : ۳۰۴	حروف : ۱۹۵، ۳۲
حشوی لقب : ۱۹۳	حروف پیوند : ۹۶
حصار : ۲۷۶، ۱۱۳	حریت : ۱۱۹
حصار پیروزی : ۷	حریز : ۲۹۹
حصار حصرم رنگ : ۱۰۷	حریق : ۳۱۰
حصار دادن : ۱۵۸	حریم : ۳۷، ۱۹، ۳
حصرم رنگ : ۱۰۷	حزب الله الموحدين : ۱۷۸
حصرمی : ۱۰۷	حزم : ۱۵۳
حصن : ۱۵۸، ۹۱، ۸۸	حسن : ۲۱۱
حصن دماغ : ۲۸۴	حساب : ۱۷۵، ۱۶
حصول : ۲۶۱، ۱۱۲	حساد : ۲۵۸
حصه : ۳۰۱، ۱۰۲	حسام الاسلام والمسلمين : ۲۸۰
حضانة : ۳۲۵	حسام الغزاة الموحدين : ۱۲۶
حضر : ۲۶۴	حسام المسیح : ۸۴، ۲۴
حضرت : ۱۲۷، ۱۹، ۱	حسان بدعت : ۲۵۷
حضرت خدایگانی : ۱۶۲	حسانی : ۱۵۶
حضرت علیا : ۵۴	حسب : ۷۱
حضرت مصطفوی : ۲۲	حسرات : ۹۶
حضور : ۱۶۸، ۳۰	حسرت : ۷۵
حقیض : ۳۰۹، ۱۱۰	حسرت آمیز : ۶۶
حقیض ویاال : ۱۷	حسد : ۱۱۹، ۱۷

حلقان: ۳۱۰	حطام: ۲۵۸
حلق: ۲۷۶، ۱۰۹، ۳	حظیره: ۱۶۸
حلقه: ۲۱۵، ۹۸، ۳	حظیره کبریا: ۵۴
حلقه به گوش: ۱۶۸	حفاظ: ۲۰۸
حلقه در گوش: ۳۲۹، ۵۲	حفاظ مجسم: ۲۰۸
حلقه در گوش کردن: ۳۱	حفاوت: ۲۳۵
حلقه در گوش نمودن: ۳۱	حفده: ۱۵
حلقه شدن: ۱۱۰	حفره مغرب: ۲۱۱
حلقه گوش: ۱۹۵	حفظ: ۴۳، ۲۰
حلل: ۲۷۴	حفظ الغیب: ۲۸۸، ۲۵۴، ۱۸۲
حلم: ۲۷۲، ۶۰	حفظه ملک: ۱۵
حلوا: ۳۱۵، ۱۰۱	حفیظ: ۷۲
حلوا بی: ۱۰۱	حفی: ۱۴۳، ۷۲
حلوا المذاق: ۲۵۶	حق: ۱۰۸، ۲۹، ۱۲
حله: ۷	حقایق: ۳۱۱، ۲۱۰، ۱۳
حله ثمین: ۴۸	حق پرست: ۸۴
حلی: ۲۷۴	حقد مادران: ۱۶۶
حلیت: ۲۶۵، ۲۱۵، ۱۰۰	حق شناس: ۳۲۳
حلیت ادب: ۱۸۲	حقگزاری: ۱۶۹، ۱۳۱
حلیت بر بستن: ۲۲۴	حق ناشناس:
حلیت طراوت: ۳۲۱	حق والدین: ۲۱۷
حلیف: ۱۴۹، ۱۴۱	حق و باطل: ۳۴۳
حلی ور: ۱۸۵	حقوق: ۲۱۷
حماد: ۱۱۳	حقه حقیقت: ۲۰۳
حمایت: ۷۹	حقه ساز: ۱۰۰
حمایت کردن: ۶۷، ۱۵	حقیقت: ۲۲، ۱۸
حمایل کردن: ۸۵، ۲۸	حقیقی: ۲۷۰، ۱۵۲
حمد سیرت: ۳۶	حکایت: ۸۱، ۱۴
حمرا: ۱۶۷	حکایت آغازیدن: ۷۲
حقوق: ۱۷۱	حکم: ۳۴، ۶
حمل: ۹۲	حکما: ۳۱
حمل: ۱۱۰، ۱۰	حکمت: ۲۵۷، ۱۱۳
حمل کردن: ۱۵۴، ۴۸	حکیم: ۳۵
حمیت: ۱۵	حلال:
حمید سیرت: ۲۶۷	حلال زادگی: ۱۴۵

حیاض النعم : ۱۵۲	حمیدالملوک :
حیرت : ۶	حمیر : ۲۱۵
حیرت انگیز : ۷۵، ۶۶	حنوط : ۲۵۳
حیز : ۸۰	حنیفی : ۲۶۳
حیص و بیص : ۱۸۰	حوادث : ۲۶، ۳
حیل : ۲۵۰	حوار : ۶۳
حیلت : ۲۱۵	حوارالطف : ۳۰۰، ۱۴۱
حیل ساختن : ۱۳۹	حواری : ۳۰۶، ۱۱۴
حیوانات : ۷۶، ۴۵	حواری آسا : ۱۱۷
حیوان بیابان بریده : ۹۴	حواری الاعلم : ۷۴
حیوان وادی بریده موسی : ۲۷۵	حواریان : ۲۹۶، ۸۴، ۶
حیوة پیوند : ۲۲۵	حواریان حقیقت : ۲۱۴
حیوة زای : ۳۳۸	حواس : ۴۴
خ	حواشی : ۲۵۷، ۱۴۹
خاتم : ۳۱۷، ۱۵۶	حواضر : ۲۲۰
خاتم سلیمان : ۱۶۶، ۹۴	حوالت کردن : ۶۸
خاتم سلیمانی : ۲۲۵، ۱۲۴	حوالت گاه : ۲۶۰
خاتم شرایع : ۲۸۷	حوالی : ۱۷۷
خاتمه : ۲۴۶، ۱۰۳	حوايج : ۲۳۶
خاتون : ۱۶۰	حوت : ۱۵۳
خاتون ختن فکرت : ۱۶۰	حوت اندام : ۹۱
خادم : ۱۱	حور حسنا : ۹۲
خادم پروری : ۲۲۵، ۲۴	حوصله : ۲۰۱
خادم سیاه : ۱۶۱، ۸۶	حوك منظومات : ۱۷۴
خادم نوازی : ۹۸	حوبه : ۱۶۱، ۱۵
خادم وار : ۱۳۶، ۸۹	حی : ۱۷۳، ۱۵۱
خادمه نامه : ۱۲۹	حیا : ۱۰۰
خاذل البدعه : ۲۷۰	حیات : ۱۳۴، ۴۴، ۳۷
خار : ۲۶۱	حیات : ۳۱۴، ۲۳۰، ۶۳
خارپشت : ۱۸۶	حیات بخش : ۱۳۸، ۱۳۰
خارجیان : ۱۹۶	حیات پیوند : ۱۷۱
خارستان : ۲۱۶، ۱۸۸	حیات ده : ۱۳۱
خاروخاشاك : ۸، ۴	حیات رسان : ۲۳۰
خاریدن پیشانی شیر آسمان : ۶۴	حیات زای : ۱۴۹
خازنان رضوان : ۷۹	حیات نمای : ۱۵۴
	حیازت : ۳۱۳، ۷۲

خاکی : ۱۵	خازنان غیب : ۱۱۰
خاکیان : ۳۰۲، ۴۵	خازن بحار : ۳۱۶
خال : ۳۱	خاشاک : ۱۵۷
خال سپید : ۲۰۹	خاشاک محنت : ۲۹۲
خال سیاه : ۲۰۹	خاص : ۴۹
خالص شدن : ۳۱۵	خاصان : ۳۲۴
خال معنبر : ۳۰۹	خاصگان : ۳۳۳، ۱۱۳، ۱۰۳
خالی السیر : ۲۷۵	خاصگیان : ۴۹
خالی بودن : ۹۴	خاص و عام : ۳۲۰
خام : ۲۷۱، ۱۰۸	خاصه : ۳۲۴، ۱۰۳
خام سیاه : ۲۰۸	خاصه آفریدگار : ۱۶۸
خام و حطام : ۲۵۸	خاصیت : ۲۷۴
خامه : ۲۷۱، ۱۹۷، ۹۴	خاضع : ۳۱۳، ۱۴۹، ۵۲
خامه زاغ جامه : ۲۰۱	خاطب : ۱۶۱
خان : ۵۸	خاطب وقت : ۲۸
خاندان : ۵۶، ۱۷	خاطر : ۱۱
خانگاه : ۳۰۴، ۲۶۹، ۲۱۴	خاطر پیچان : ۳
خان و خانه : ۲۵۷	خاطر پیچیدن : ۳۰۴، ۲۷۵، ۳۳
خان و مانک : ۱۷	خاطربوی شکاف : ۶۴
خانه : ۲۵۷، ۱۵	خاطی : ۲۰۶
خانه (همسر) : ۱۰۴	خافقین : ۲۵۲، ۱۰۲، ۵۶
خانه داران : ۷۵	خاک : ۱۵، ۱۲
خانه دل : ۲۹۵	خاک آستان : ۳۲۰، ۱۴۹
خانه صدق : ۸۸	خاک آلود : ۸
خانه مسیح : ۸۳	خاک بر آسمان انداختن : ۴۸
خاور خدای : ۱۶۲، ۱۴۸، ۵۱	خاک بر سر بودن : ۱۰۳
خاوری : ۳۸	خاک بوسان : ۲۶۴
خاینان : ۳۳۴	خاک بیز : ۱۲
خاییدن : ۱۲	خاک بیزی : ۱۷۶
خاییده : ۲۰۷	خاک خضوع : ۱۳۰
خبا : ۱۰۲	خاک در دیده .. کردن : ۳۲۳
خیاباز : ۲۹۱	خاک راه : ۱۶۱
خبث : ۲۳۳	خاک سیاه : ۲۸۵
خبث حدیث : ۱۱۲	خاکستر فام : ۲۰۱
خبث الحدید : ۱۱۲	خاک فرسای : ۳۱۶

خدمت : ۱۸'۱۱'۲	خبث شهوت : ۳۲۱
خدمتگار : ۳۳۲'۱۰۲	خبر : ۵۹
خدمتگارزاده : ۲۲۴	خبرت : ۲۷۲'۵۹
خدمتگارنوازی : ۲۶۴	خبر دادن : ۳۰۵'۵۶'۲۴
خدمتگاری : ۷۱'۲۳	خبیر : ۱۶۰
خدمت نوشتن : ۲۷۷'۱۳۵	ختر : ۲۳۶
خدیو : ۸۸	ختم : ۲۵۳'۷۷
خر : ۱۱۳	ختم افتادن : ۷۲
خراب : ۲۵۸	ختم کردن : ۴۶
خراب شدن : ۲۰۵	ختنی : ۴۵
خراب شده : ۳۳۴	خجالت : ۱۵۰'۴۷
خرابه : ۳۱۱'۱۱۳	خجل : ۲۷۳
خرابی : ۲۰۵	خجلت : ۴۸'۴۲
خراز : ۱۷۵	خجل سار : ۲۳۴'۱۲۶'۴۸
خراسانشاه : ۱۱۳	خجلاساری : ۱۵۹
خرافات : ۲۹۲	خد : ۱۶
خرامنده : ۱۴۹	خدای : ۳۴
خرامیدن : ۳۲۶	خداوند : ۱۱'۱
خرامیده : ۳۰۳	خداوندان فضیلت و هنر : ۱۳۳
خرایدجیاد : ۱۴۲	خداوندان هنر : ۱۲۹'۶۸
خرپشته : ۵۸'۱۰	خداوند جهان : ۸۴
خرج راه : ۴	خداوند سرخیل کواکب : ۳۰۲
خرد : ۲۰۴	خداوند هنر : ۱۲۹'۶۸
خرد آفرینش : ۱۱۷	خداوندی : ۱۷
خرد بینش : ۲۷۶	خدای ترسی : ۱۰۵
خرد سار : ۳۲۵	خدا یگان : ۸۵'۵۱
خرد سر : ۱۱۴	خدا یگان مطلق : ۲۱
خرد سران : ۳۱۴	خدا یگان معظم : ۷۹
خرده : ۲۹۰'۲۰۴'۱۰۷	خدا یگانی : ۱۵۲'۷۷
خرده رفتن : ۲۱۱	خدایی : ۳۴
خرده نشانیدن : ۱۱۴	خدر : ۲۲۸'۱۰۲'۲۳
خرده نگاه داشتن : ۲۵۷	خدر معظم : ۱۲۲
خرده نهادن : ۱۵۷'۴۴	خدعه : ۱۶
خرسان شاه : ۱۱۳	خدم : ۲۴۸'۲۰۰'۱۲۵
خرسند : ۱۷۰	خدمات : ۹۶'۱۸

خرانه : ۱۱۰	خرسند شدن : ۸۰
خرانه حیوة : ۲۲۱	خرسند گشتن : ۳۰۲
خزاین : ۲۲۱، ۱۷۵	خرق : ۲۸۱، ۷۲
خزاین دراری : ۵۳	خرقه : ۳۰۱، ۲۶۴
خزاین کرم : ۳۰	خرقه پرنیان آب : ۵
خزاین محسوسات : ۳۰۰	خرقه پوشیدن : ۲۶۴
خزری : ۴۵	خرگاه : ۱۶۰
خزف : ۱۵۷	خرگاه نشست : ۱۶۱
خزف درشت : ۱۸۶	خرگوش وار : ۱۸۰
خزی : ۳۰۹	خرم بودن : ۲۱۸
خزینه : ۳۲۰	خرم دل : ۱۳۴
خزینه دار : ۲۸۷	خرم روزگار : ۳۴۵
خس : ۸	خرمکس : ۳۴۲
خساست : ۴۸	خرگاه : ۹۰، ۷
خسان : ۱۰۹	خرگاه افلاک : ۸۹
خستگان : ۲۶۰	خرگاه نشینان : ۸۹
خستگی : ۲۱۱	خرگوش وار : ۱۸۰
خسته : ۲۰۹	خرم : ۲۱
خسته زخم : ۲۶۰	خرما : ۱۷۴
خسرو آموزگار : ۲۸۲	خرم دل : ۸
خسروان : ۵۲	خرم دینان : ۸
خسروانه : ۲۲۴، ۱۲۷، ۴۹	خرمگس هرزه بانگ : ۳۴۲
خسروختلان : ۳۲۲	خرمن : ۲۰۲، ۸
خسرو کرمان : ۳۲۴	خرمن خرمن : ۵
خسرونشان : ۱۸	خرم وقت : ۲۶۷
خسیس : ۱۶۸، ۱۰۷، ۱۰	خرمی : ۱۴۴، ۵۸، ۲۰
خشت : ۸۸	خروش : ۲۹۵
خشت زده : ۸۸	خروش وجوش : ۵۷
خشک : ۲۰۶	خریطه ثنا : ۹
خشکسال : ۱۹۳، ۴۲	خریطه حافظه : ۲۸۱، ۱۷۳
خشم آلود : ۳۱۵	خریطه خاطر : ۲۴
خشن پوش : ۹۳	حریطه دار : ۱۰۰
خشوع : ۲۳۲	خز : ۱۸۶
خصاصت : ۴۸	خزاد کن سحاب : ۳۰۴
خصال : ۲۱۲، ۶۱	خزان : ۲۰۵

- خصایص : ۲۱۲، ۶۱
 خصمان : ۲۵۸، ۲۱۷
 خصوصیت : ۱۰۷، ۴۸
 خصوصت : ۳۸
 خصی الثعلب : ۱۰۱
 خضاب ابرو : ۶۶
 خضراء : ۱۵۸، ۱۸
 خضراء آسمان : ۱۶۷
 خضر درایت : ۵۲، ۲۱
 خضر عالم : ۷۰
 خضر وار : ۹۴
 خضری : ۵۳
 خضوع : ۲۶۳، ۱۳۰، ۷۱
 خضیب : ۴
 خط : ۲۱۷، ۴
 خطا : ۲۰۶
 خطا افتادن : ۲۵۸
 خطاب : ۱۹۵
 خطا گرفتن : ۱۷۱
 خط آور : ۸۵
 خطایی : ۴۹
 خطب : ۱۲۷، ۱۰۱
 خطبا : ۱۳۴
 خطبه : ۵۳
 خطبه خدا : ۱۹۵
 خطبه فرمان : ۱۵۸
 خط خدای : ۱۹۵
 خطر افزا : ۲۳۵، ۲۱
 خطر بخشیدن : ۷۷
 خطر بودن : ۱۷۲
 خط صفح و غفران در کشیدن : ۲۵۹
 خط عفو : ۳۱۵
 خط کشیدن : ۲۴۲
 خط نسخ در کشیدن : ۱۵۱
 خطه : ۱۹۸، ۱۰۰، ۲۱
 خطیب : ۱۰۰
 خطیب ثنا : ۲۱۳
 خطیب منابر بنان : ۱۲۷
 خطیر : ۹۵
 خطیر الدوله : ۱۳۴
 خفت : ۱۹۱
 خفتان : ۱۰۳
 خفقان : ۲۱۱
 خفی : ۷۲
 خفیف الحاد : ۲۸۱
 خلاص : ۳۰۳، ۲۰۳، ۸۶
 خلاص دادن : ۳۲۳، ۴۶
 خلاص یافتن : ۶۰
 خلاصه : ۶۰، ۲۷
 خلاصه آفرینش : ۱۶۹
 خلاصه دور الفلک : ۷۰، ۵۲
 خلاصه سته ایام : ۱۲۳
 خلاصه کاینات : ۱۴۹
 خلاصه موجودات : ۲۶۲
 خلافت : ۷۷، ۴۴
 خلال : ۴۴
 خلال بند : ۱۱۱
 خلال کردن : ۱۰۱
 خلال صفا : ۲۷۲
 خلال وفا : ۲۵۵
 خلایق : ۱۰۶
 خلت : ۲۷۴، ۱۱۹، ۳
 خلت ورزی : ۲۳۴
 خلخال : ۳۴۰، ۲۳۷، ۲۰۱
 خلعاء المعتدین : ۱۴۸
 خلعت : ۴۹، ۲۸
 خلعت شرف : ۳۰۱
 خلف : ۲۵۶، ۱۹۴، ۶۱
 خلفا : ۱۴۹، ۱۰۶

خنده خورشید: ۳۰۴	خلفاء ملت: ۳۳۷
خنس: ۱۵۵	خلفاء المهندین: ۱۴۸
خنصر وار: ۳۰۶	خلف صدق: ۱۶۰
خنصر و بنصر: ۳۰۶، ۱۵۱	خلق: ۲۶۴، ۱۲۷
خنک بت شامگاه: ۱۵۰	خلق: ۱۲۷
خواب: ۱۶۵، ۱۱۷	خلق: ۱۷۵
خواب دیده: ۲۵۳	خلقان: ۳۰۱
خوابگاه بردندان شیرداشتن: ۶۴	خلقت: ۴۳
خواتم: ۹۴	خلل: ۲۱۲، ۱۵۵، ۴۴
خواجهکان: ۲۶۹، ۱۷۵	خلل پذیر: ۱۵۲
خواجگی: ۳۳۳، ۱۴	خلل پذیرفتن: ۹۹
خواجه: ۱۸، ۳۴، ۱۰۴	خلوات: ۲۸۸
خواجه تاش: ۲۹۸	خلوت گاه: ۱۵۲
خواجه زاده: ۱۰۴	خلود: ۳۲۹
خوار: ۲۷۹	خلوص: ۲۲۷، ۳۵
خوارداشتن: ۳۲۵	خلوص خلت: ۲۰
خواردن: ۳۲۴	خلوص طویت: ۲۷۴
خواره: ۱۱۷، ۶	خلوف دهان: ۲۷۵
خواره رنگین: ۶	خلیع العذار: ۹۱، ۶۶، ۵
خواص: ۷۸، ۲۴۸، ۲۵۷	خلیع نشان: ۸۶
خواطر: ۱۴۵	خلیفه: ۸۶، ۷۴
خوان: ۶	خلیفه الله: ۱۶۹، ۹۷
خوان آسمان: ۴۹	خلیفت پناه: ۳۱۳، ۷۰
خواندگان: ۲۸۵	خلیفه الحواریین: ۷۴
خوانده: ۲۵۷	خلیفه پناه: ۲۱
خوان طمع: ۲۴۱	خلیفه زمین: ۳۰۳
خوان عیسی: ۳۴۲	خمار خواجهکی: ۱۴
خوان مسیح: ۱۱۷	خمار زده: ۱۹۹
خوان همت: ۲۳۷	خم رنگرز: ۲۰۸
خواهر گیر: ۱۶۱	خمسین: ۴۰
خواهنده: ۱۵۸	خمسین ذراع: ۴۸
خوبان یقما: ۹۰	خمیر مایه: ۳۰۹، ۲۹۱
خوب کاری: ۲۳۳	خناس: ۱۵۵
خود: ۱۸	خنه زدن: ۹۱

خون دل : ۶۴	خودرو : ۴۱
خون ریز : ۳۳۴، ۲۱۶، ۱۰	خودسوز : ۸۶
خونین : ۲۷۱	خود کامه : ۲۵۱، ۲
خوی : ۲۷۱	خور : ۳۰۳، ۲۰۹، ۸۵
خویش : ۱۷، ۵	خورد : ۱۱۵
خویشتن : ۲۵	خورش : ۲۹۲
خه : ۲۴۲	خورشید : ۱۵۶، ۳۳
خیال : ۳	خورشید خاوری : ۳۸
خیال بستن : ۱۶۵	خورشیدرایت : ۱۶۲، ۱۴۸
خیال زایر : ۱۶۶	خورشید کان معانی : ۱۲
خیام : ۳۱۹، ۱۴۹	خورشیدوار : ۲۹۱
خیانت : ۳۰۹	خوش : ۲۱۶
خیبت : ۱۳۸، ۱۱۱، ۹۴	خوشر : ۱۰۹
خیر : ۲۸۸، ۱۹۸	خوش لهجت : ۸۱
خیراب : ۱۹۹	خوشمزه : ۱۱۹
خیرات : ۲۶۰	خوش نفس : ۳۴۱
خیر البلاد : ۱۶۹	خوشه : ۲۶۶، ۲۵۸
خیر العباد : ۱۶۹	خوشه سپهر : ۲۸۳
خیروان : ۱۹۸، ۱۱۲، ۷۹	خوشه کشیدن : ۷۷
خیره گوی : ۳۴۳	خوڪ : ۳۴۲
خیط باطل : ۳۰۳	خو کردن : ۱۱۳
خیل : ۱۶۱، ۳	خوگر : ۱۰۰
خیلا : ۳۳۸، ۹۶	خوگر شدن : ۳۲۴
خیل حباب : ۳	خون : ۱۹۳، ۱۰۴، ۶۵
خیل تاشی : ۳۲۴	خوناب سیاه : ۱۱۳
خیل خیل : ۲۰۹	خونابه : ۸۱، ۵۷، ۴
خیمه : ۱۶۱	خونابه در لب آوردن : ۶۴
خیمه پیروژه آسمان : ۸۷	خونابه ریختن : ۵۷
خیمه خضرا : ۸۷، ۱۸	خون آگاه : ۳۰۴
خیمه کبود پیروژه گون : ۵۷	خون آلود : ۳۳۸، ۱۱۷، ۲
خیمه گاه : ۸۷	خون آلوده : ۲۵۱
۵	خون آمو : ۲۱۰
داء الثعلب : ۲۹۵	خون برجین شدن : ۹۰
داحلیون : ۲۹۶	خونبها : ۱۶۵، ۵۳

- داخل : ۲۹۶
دادچیزی دادن : ۴۸
داددادن : ۱۸۵
داده : ۱۶۸
دارالاحن : ۳۱۰، ۱۲
دارالاسلام : ۳۲۷
دارالاسن : ۸۲
دارالانس : ۲۶۹، ۲۳۶
دارای فزای : ۴۷
دارای ملک و ملت : ۲۱
دارالحرب : ۱۸۶، ۶۷
دارالخلافة : ۶۷
دارالضرب : ۱۸۶، ۲۳
دارظلم : ۶۰
دارالعز : ۱۵۳
دارغریت : ۱۳۶
دارقماہ : ۳۱۰
دارالکفاة : ۲۹۹
دارالمحن : ۱۲
دارملک : ۲۲۸
دارالملک : ۲۸۱، ۱۵۸، ۱۸
دارسی : ۵۸
دارالنحوس : ۱۱۳
دارندگان نعمت : ۲۳۱
دارالنعم : ۲۸۱
دارنعمیم : ۲۹۸
دارالنعمیم : ۱۵۲
دارو : ۲۰۵
داروپز : ۱۱۴
داروشناس : ۸۵
داس : ۲۶۶
داعی : ۶۹
داعی الی الحق : ۱۶۹، ۹۳، ۵۰
داعی بخت : ۲۸
داعی به حق : ۳۲۳، ۲۶۴
داعیه : ۱۳۹، ۱۰۸، ۳۶
داغ : ۱۹۵، ۵۸
داغ بر کشیده : ۲۵۳
داغ برجبین نهادن : ۹۸
داغ برجگرداشتن : ۷۰
داغ بر نهادن : ۴۹
داغ قبول : ۲۶۳
داغ کرده : ۲۴۵
داغ کشیدن : ۱۸۰
داغ نهادن : ۹۸
دالت :
دام : ۹۳، ۱۳
داماد : ۲۸۱
دامان : ۳۱۶، ۱۹۶
دامان روزگار : ۸۱
دامان زمین : ۱۶۶
دامان کشان : ۶۵
دام پای : ۲۶۶
دامخ الجبایره : ۱۴۸
دامخ الخلفاء المعتدین : ۱۶۴
دامن : ۶۴۲
دامن ابد : ۳۲۷، ۵۲
دامن بر گرفتن : ۶
دامن بقا : ۳۲۷
دامن دامن : ۳۰۰
دامن در زمین کشان : ۹۲
دامن در کشیدن : ۴۸، ۴۲
دامن رعنائی : ۹۲
دامن زمین : ۳۷، ۲۲
دامن صفح در کشیدن : ۲۷۰، ۲۴۵، ۴۲
دامن عفو در کشیدن : ۱۵۰
دانا : ۳۸
دانش : ۱۹۳، ۱۱۳
دانک و دانه : ۲۵۷
دانه : ۲۵۷، ۱۱۰

- دانه خرما : ۱۷۴
دانه درست : ۳۳۳
دانه نار : ۱۸۶
داود الحکما : ۳۹
داور : ۲۷۰، ۱۶۸
داور اعظم : ۳۲۳
داور دین و دولت : ۲۱
داوری : ۳۸
داوری داشتن : ۱۸۵
داهر : ۲۷
داهیه : ۵۸، ۲۷
دایره : ۱۵۵، ۳۰
دایره در آوردن : ۱۵۸
دایم الخلود : ۳۵
دایم الصعود : ۲۷۱
دایم النور : ۲۷۰، ۲۵۶
دایه : ۲۹۱، ۲۵۱، ۲
دایه سعادت : ۲۰۰
دباغت : ۱۵۶، ۱۰۶
دب اصغرو اکبر : ۸۷
دب اکبر : ۸۷
دبر : ۱۷۴
دیستان : ۲۷۴
دبور : ۱۷۴، ۱۲۰
دبیر : ۲۱۰، ۱۷۴، ۱۲۰
دبیرانه : ۳۱۳، ۱۷۳، ۱۲۹
دبیر خاصه : ۲۲۶، ۷۸
دبیرستان : ۳۱۶، ۲۵۶
دیروستان قنوت : ۶۷
دیقی : ۳۰۴، ۴۰
دثار : ۲۲۹، ۲۳
دثار ظاهر : ۳۰۱
دجال : ۱۱۲
دجال گوهران : ۲۶۷
دختر : ۱۶۰
دختر نفس قدسی : ۱۶۱
دخمه : ۵۶
دخمه دماغ : ۱۱۷
ددهاد : ۱۹۴
در : ۶۴
در : ۱۵۷، ۱۱۳
در آبوسین روز و شب : ۶۴
دراری : ۲۶۳، ۱۱۷، ۵۳
دراری سمایی : ۳۰۰، ۱۴۲
دراز : ۱۸
دراز آهنگ : ۲۳۲، ۱۳۳، ۴۶
دراز کشیدن : ۲۸۹
دراز گشتن : ۱۷
دراز گوش : ۱۹۴
دراست : ۲۷۲، ۱۶۴
در استغفار گریختن : ۳۲۴
در اشک : ۲۷۵
در اضطراب افتادن : ۱۶۵، ۲۴
دراعه : ۵۷
دراغوش گرفتن : ۲۸۵
درا فروختن : ۷۱
درا فزایی : ۲۳۲، ۱۶۲، ۲۰
درا فزودن : ۸۴
درالك : ۱۶۰، ۱۰۸
درآمده : ۱۶۰
در آموختن : ۴۴
در انداختن : ۳۰۱
در اندیشه : ۱۶۵
درایت : ۱۴۴، ۳۸
دریاختن جان : ۱۱۹
دریاره : ۱۳۱، ۷۸
دریانی : ۸۹
درپس : ۲۴۱
درپس زانو نشستن : ۶۴
درپوشاندن : ۷

درست عزم : ۳۸	درتاب شدن : ۱۶۷
درست کردن : ۳۰۳، ۱۵۰، ۲	درتاختن : ۶
درست کرده : ۳۴	درج : ۱۶
درست مزاج : ۳۱۷	درجات : ۲۳۳، ۱۲۲
درستی : ۲۰۵	درجت : ۲۶۴
درس کشیدن :	درجمله : ۶۷
درس کردن : ۱۴	درجه : ۹۷
درشان خود دیدن : ۲۱۷	درحال : ۲۲
درشت : ۱۸۶	درحجاب داشتن : ۲۹۰
درشت و نرم : ۵۹	درخالک زدن : ۱۱۱
درشکار آویختن : ۳۲۴	درخت : ۱۵۴، ۳
درشکم پروراندن : ۵	درخت رز : ۲۰۵
درصرع کشیدن : ۱۰۸	درخت سمع : ۲۱۳
درضمن داشتن : ۱۴۲	درخط... رفتن : ۱۵۸
درع : ۱۵۵، ۹۸	درخواستن : ۲۴
درقش کاویان : ۳۲۳	درخور : ۱۱۰، ۴۰
درقالب گنجیدن : ۳۲۱	درخون نشستن : ۲۸۵
درقلق بودن : ۲۶۰، ۲۱۵	در دبرد نشستن : ۵۷
درقیاس : ۲۸۳	دردادن : ۲۰۶
درکات : ۲۳۳	درددل : ۱۰۲
درکام کشیدن : ۶۴	در دامن کردن : ۷۷
درکشیدن : ۲۸	در دزدگی : ۱۴۲
درکشیدن دامن : ۴۲	در د زده : ۳۳۵
درکمین بودن : ۱۰۳	در دسر : ۱۵۶، ۱۰۲، ۸۲
درکه دوزخ : ۸۷	دردمیده : ۲۵۳
درگاه : ۱۷	در دنالك : ۴۵
درگذشتن : ۲۷۱	در دناکان : ۵۴
درگشتن : ۱۳	درر : ۲۶۳، ۹۵، ۵۳
درگلو آوردن : ۱۱۷	در راه آمدن : ۲۳
در گوش نمودن : ۳۱	در در یابی : ۳۰۰، ۱۴۲
درلباس گنجیدن : ۷۱	درالبحرین : ۱۷۷
درم : ۲۱۸، ۱۰۲	درر بودن : ۱۶۵، ۶۵
درمانده : ۲۹۶، ۱۵	درزنجیر بودن : ۵۵
درم خرید : ۱۰۲، ۸۹	در ساختن : ۱۰۳
درم خریده : ۲۵۳	در ساعت : ۲۴
درلب آوردن : ۳۰	درست : ۱۰۲

درم دار: ۲۱۶	دریغ: ۹۶
درم سنگ: ۶۴	دریغا: ۲۹۳
درمنه: ۳۴۳، ۲۷۵	دریغ خوردن: ۸۱
درمیان آمدن: ۲۵۸	دریغ داشتن: ۱۲۰
درنثار: ۷۷	دریوزه: ۱۵۰، ۸۹
درنگ: ۱۱۳، ۳۸	دزد: ۳۳۴
درنگ ساختن: ۲۲۳	دزدیده: ۹۶
درنگ نمودن: ۷۲	دژرویین: ۷
دروازه دهان: ۱۲۷	دژشکاف: ۳۳۴
درو: ۱۴۰، ۵۵	دژی: ۵۸
دروقت: ۷۱، ۲۲	دست: ۵۸، ۳۵، ۳
درون: ۱۷۴، ۱۰۷	دست آب: ۱۰۱
درویزه: ۱۵۰	دست آب ده: ۱۰۲
درویش: ۲۹۵، ۱۶۵	دستار: ۶۹، ۲۰
دره تاج الممالک: ۳۲۶	دست ارادت: ۲۰۶
دره التاجین: ۱۲۲	دستار بر انداختن: ۷۷
درهم: ۱۷	دستارچه: ۳۳۰، ۲۹۰، ۴۷
درهم افکندن: ۳۳۰	دست آموز: ۳۲۴
درهم شکستن: ۲۰۸، ۷	دست انسانیت: ۳۳۰
دری: ۱۱۳	دستاویز: ۳۳۲، ۲۷۶، ۲۹
دریا: ۲۰۲، ۷۲، ۳۳	دستباف: ۱۵۰
دریاسیاست: ۲۸۰	دست بالا گرفتن: ۱۷
دریافت: ۲۴۵، ۱۵۲، ۱۲۹	دست برداشتن: ۱۵۰
دریافتن: ۳۱۱	دستبرد: ۲۱۲، ۷۶، ۳۳
دریافش: ۷۵	دست بردست نهادن: ۱۵۹
دریاوار: ۹	دست بردن: ۲۶۶
دریای زاخر: ۱۳۱، ۳۳	دست برد نمودن: ۱۳۶
دریای شور: ۸۰	دست برد دهان... نهادن: ۷۲
دریای غموم: ۶۴	دست بشریت: ۵۵
دریای ستوج: ۳۰۳	دست بندگی: ۱۳۰
دریایی: ۳۰۰	دستبوس: ۲۶۸، ۱۴۹، ۵۲
دریتم: ۲۹۵	دست به دست بردن: ۲۰۳
دریچه: ۸۹	دست چپ: ۱۹۶، ۸۹
دریچه فکرت: ۱۱	دست خوشی گشتن: ۶۴
دریدن: ۲	دست دادن: ۱۵۸

دست... داشتن: ۱۰۰	دعای راندن: ۵۵
دست راست: ۱۹۶، ۸۹	دعای گوی: ۳۲۷، ۲۱۲، ۸۸
دست رای: ۱۱۳	دعوات: ۳۳۰، ۱۶۵، ۲۰
دسترس: ۴۷	دعوت آنس: ۴
دست رسیدن: ۹۷	دعوتیان: ۸۵
دست رفتن: ۱۳۶	دعوی: ۱۰۸
دست زد: ۱۰۱	دعوی کردن: ۹۰، ۴۱، ۵
دست زده: ۱۷۴	دعی ملحق: ۳۲۳، ۲۶۴
دست فراز بردن: ۲۹۵	دفع: ۴
دست فرسوده: ۲۱۲	دقایق: ۲۲۱
دست فرو شستن: ۲۲۲	دقایق غرایب: ۵۳
دست فنا: ۳۲۷	دفتر: ۲۳
دست کردن: ۱۲۵	دفتر او هام: ۲۱۵
دست کسب: ۶۲	دف زرين: ۴
دست کوفتن: ۴	دفع سیمین: ۲۱۱
دستگه: ۹	دفع: ۱۶۱، ۵۳
دستگیر: ۱۷۳، ۴۶	دفع کردن: ۵۳
دست مال: ۲۷۰، ۱۷۳	دفعینه: ۱۸۷
دست بردی: ۸۸	دق: ۱۰۸
دستنبوی باغ ارم: ۱۸۶	دقایق: ۱۱
دست و پا بریده: ۲۱۷	دقت: ۱۷۷
دست و پای زدن: ۱۲۶	دقیق: ۸۳
دستوری: ۲۲۴	دقیقه: ۲۱۸، ۵۵، ۲۳
دست یافت: ۲۴۳	دقیقه کبری: ۱۷۵
دستی کردن: ۱۲۵	دقیقه نگاه داشتن: ۵۵
دست یکی کردن: ۲۸۴، ۱۰۹	دکان: ۲۰۶، ۱۱۸
دشمن: ۱۰۲، ۱۴	دگر باره: ۲۵۷
دشمن داشتن: ۲۶۵	دل: ۴۵، ۱۱، ۳
دشمن ساختن: ۲۸۰	دلایل بیان: ۲۰۳
دشمن سوز: ۳۸	دلالت کردن: ۱۵۴، ۱۲۷
دشمن کام: ۲۱۷، ۱۰۲	دلایل: ۵۹
دشمن گرفتن: ۲۸۰	دلبری: ۹۰
دشنام: ۲۷۹	دل ترسیدگی: ۳۳۱
دشنام دادن: ۱۰۲	دلخسته: ۱۹۸
دعا: ۲۰	دل خواه: ۹۰

دندان شیر: ۶۴	دل خوش کردن: ۳۴۳، ۲۰۹
دندان کن: ۱۲	دل دادن: ۲۱۲
دندان: ۱۶۰	دل دل: ۴۷
دنیا: ۲۶۹، ۸۰	دل دل مرتضوی: ۴۸
دنیاوی: ۸۱، ۸۰	دل دوستی: ۲۳۴
دوات: ۲۹۹، ۲۰۴، ۲۰۹	دل رنجور: ۲۹۲
دوات خانه: ۲۳۵، ۱۳۴، ۲۰۵	دل زدن: ۱۰۱
دواج: ۳۰۳، ۱۶۰	دل کباب: ۲۰۸
دواسپه: ۱۴۵	دل شکستگی: ۵۶
دوام سرمد: ۱۴۹	دل شمیمه: ۲۱۱
دواء المسک: ۲۰۴	دلفریب: ۱۵۰
دوام گرفتن: ۴۵	دل گرسنه: ۲۹۰
دوتو: ۲۷۶	دل نمایی: ۱۰۳، ۲۳
دو جهانی: ۲۱۵	دلو: ۹۵
دو حه: ۳۴، ۲۵	دلوزرین: ۳۰۴
دو حه طویی: ۳۱۱	دلو شریان: ۱۰۹
دود: ۲۶، ۹۶	دلو کشی آفتاب: ۳۰۴
دود بر سر آورده: ۸۶	دلیر: ۲۷۶
دود چراغ: ۱۶۱	دلیری کردن: ۳۲۴
دود ظلمات: ۱۶۵	دلیری نمودن: ۴۲
دودری: ۱۰۷	دلیل: ۴۱
دودسان: ۲۷۸، ۲۱۲، ۵۶	دم: ۱۱۳، ۴۶
دوده: ۲۹۴	دمار از سر بر آمدن: ۱۴
دوده شب: ۲۵۲، ۹۰، ۳	دمار بر آمدن: ۱۴
دوده قلم: ۶۶	دماغ: ۲۱۲، ۱۹۳، ۱۴
دودیده بان آفرینش: ۳۰۰	دماغ عقل: ۸۵
دور: ۱۰۵، ۶۵، ۱۷	دم سرد: ۱۱۷
دور آسمانی: ۵۷	دم صور: ۸۹
دور از ساخت: ۲۹۲	دمنه: ۳۴۳، ۳۲۲، ۱۳
دور از طبع: ۱۷۵	دم و دام: ۱۳
دور افتادگان: ۱۳۱	دنبال: ۱۱۷
دور افتادگان معصیت: ۱۵۶	دندان: ۲۲۸، ۱۲
دور افتادن: ۱۴۵	دندان خای: ۱۲
دوران: ۱۱۱	دندان زهره: ۶۵
دوران: ۲۱	دندان سپید کردن: ۱۲

دولت رسان: ۲۲۴	دورباش: ۱۶۷
دولت شناسی: ۳۱۸	دوردست: ۳۳۵، ۲۶۶، ۱۴۶
دولت یاری: ۳۲۹	دوربانندن: ۱۰۲، ۱۷
دو بر دمه چشم روزگار: ۴۳	دوربانده: ۲۹۲
دون القلتین: ۱۵۷	دورنگک: ۳۰۳، ۵۸
دونشاء: ۴۳	دورنگی: ۹۳، ۲۸
دونیم کرده: ۸۷	دورو: ۲۸۴
دوهفت: ۳۰۵	دوروزه: ۴۶
دوهفته ماه: ۹۰	دوری: ۲۶۴، ۱۲۷
دوهندوی نازنین: ۱۰۷	دوزبان: ۱۹۴، ۱۷۸
دوهوایی: ۳۲۱	دوزخ: ۳۲۶، ۲۸۴
دوی الريح: ۱۸۷	دوزخ سرا: ۲۸۵
دهان: ۲۷۰، ۳۲، ۴	دوست: ۱۰۲
دهان آفتاب: ۶۵	دوستاران: ۲۶۴
دهاناسل: ۴۳	دوستان: ۱۸، ۱۲
دهان عقل: ۲۷۴	دوستدار: ۳۴۲، ۷۹
دهان گرم شیر: ۳۰۱	دوستداری: ۱۲۶، ۷۱، ۲۳
دهان گشاده: ۹۰	دوست داشتن: ۴۹
دهان نهنگک: ۶۴	دوست روی: ۲۸۰
دهده: ۳۳۳	دوست ساز: ۳۸
دهر: ۶۴	دوستگانی: ۲۰۶، ۶۵
دهر داهر: ۲۷	دوستی: ۲۳۲
دهر زبردست: ۳۲۰	دوش: ۱۶۰، ۷۷
دهره: ۱۱۳	دوشیزگی: ۲۹۲
دهشت: ۳۴۱، ۱۶۵، ۷۷	دوشیزه: ۱۶۲، ۱۵۸، ۹۱
دهشت بر آوردن: ۱۶۶	دو طفل سیاه چرده: ۲۹۱
دهشت فزای: ۲۴	دو قطب ماهیانی: ۱۱۱
دهشت یافته: ۲۳۵	دو گانه: ۱۲۷، ۶۵
دمشش: ۲۹۵	دولابی: ۱۱۷
دهلیز: ۲۸۱	دولت: ۹
دمقولات منطقی: ۴۴	دولت بخش: ۲۹۹
دهن: ۱۹۴، ۱۱۷	دولت بی بهانه: ۳۴۰
دهن البلسان: ۱۷۱	دولت خانه: ۲۸۱، ۲۳۵
دی: ۱۰۴، ۶	دولتخواه: ۲۶۳، ۱۵۵، ۷۹
دیار: ۲۷۷، ۱۵۵	دولتخواهی: ۱۲۶

دی ماه : ۱۸۷،۸۸	دیبا : ۴۸
دی ماهی : ۳۱۴	دیباچ : ۴۰
دین : ۲۱	دیباچ بوقلمون : ۹۱
دین : ۲۱۷	دیباچه : ۳۲۴،۲۰
دینار : ۳۳۳،۱۰۴،۴	دیبای فضفاض : ۳۲۳
دین پروری : ۳۸	دیت : ۱۰
دین فروش : ۱۹۴	دیت دادن : ۲۱۶
دینی : ۲۷۱	دیت رسانیدن : ۱۰
دینیان : ۵۹	دیدار : ۳۲۳
دیو : ۳۱۵	دیدار آمدن : ۳۰۴،۶۱،۲۵
دیوار :	دیدار آمدن ماه نو : ۷۷
دیوان : ۳۳۳،۹۰،۵۷	دیده : ۱۴۴،۴۲،۳
دیوان خاص : ۱۷۵	دیده بان : ۱۰۷
دیوان عالی : ۳۳۳	دیده بانی : ۱۱۷
دیوانگان : ۲۹۵،۲۱۱	دیده حمراء شفق : ۱۶۷
دیوانه : ۲۹۵،۲۱۱،۱۱۵	دیده حال : ۲۶۶
دیوبند : ۲۲	دیده در بستن : ۵۷
دیودلی : ۲۰۲	دیده عقل : ۹۷
دیو غرور : ۲۴۱	دیده عمر : ۶۵
دیو مردم : ۲۶۷	دیده همت : ۲۵۷
دیو و ملک : ۳۲۲	دیر : ۸۸،۱۷
دیه : ۳۳۳،۲۲۴،۱۰۲	دیر الاحن : ۱۲
دیهم خدای ایران : ۳۳۶،۱۲۶،۵۱	دیر خراب : ۶۰
ذ	دیر رسیدن : ۱۱۶،۳۸
ذات : ۲	دیر سال : ۲۸۱
ذات آفرینش : ۳۲۴	دیرمان : ۲۸۷
ذات البروج : ۳۳۹،۶۶	دیرماندن : ۱۴۷
ذات عرق : ۱۱۵	دیرالمحن : ۳۱۰،۱۲
ذات العماد : ۲۰۱	دیر یاز : ۲۵۳،۱۸
ذات نامحسود ربانی : ۷۹	دیری : ۲۶۴
ذات الید : ۲۲۲	دیرینه : ۱۵۵
ذاکر : ۳۰۸	دیگ : ۱۱۰
ذخایر : ۲۲۱،۱۷۵،۹۸	دیگر باره : ۳۳۲
ذخر الخلافه : ۲۶۷	دیگری : ۶۷،۶
ذخر الرهایین : ۲۶۶	دیگ گرم کرده : ۲۹۴

- ذخرا الصدور : ۱۸۹
ذخیره ساختن : ۱۵۳
ذخیره کردن : ۸۸
ذرات : ۲۰۲
ذرا ریخ : ۱۸۷
ذراع : ۴۸
ذروه : ۱۵۰ ، ۸۷ ، ۷۰
ذروه عرش : ۳۳۵
ذروه عقول : ۲۸۷
ذروه علیا : ۲۹۳
ذروه فضل : ۲۹۸
ذروه هوا : ۳۰۴
ذره : ۱۱۹
ذره کردن : ۲۶۴
ذریه آدم : ۴۴
ذکا : ۱۲۰
ذکر : ۲۶۰ ، ۵۳
ذکر فایح : ۱۶۴
ذلک : ۲۸۸
ذنب : ۳۲۳
ذوابه : ۴۷
ذوات : ۲۳۰
ذوات الجین : ۱۴۸ ، ۵۲
ذوالجلال : ۱۶۴
ذوالریاستین : ۲۳۰
ذوالسعادتین : ۶۹
ذوالفضایل : ۲۷۰
ذوق : ۱۱۳
ذوالقرنین :
ذوالکفایتین : ۲۳۰ ، ۸۳
ذوالمعالی : ۷۲
ذوالمفاخر : ۲۳۸
ذوالمکارم : ۶۳
ذوالمناصب : ۱۷۹ ، ۱۳۸
ذوالمناقب : ۷۴۲
- ذوی التاج : ۱۳۴
ذوی الشیخان : ۳۹
ذوی الطریقه : ۱۸۵
ذهن : ۱۹۴
ر
رابعه الاسلام : ۲۷۸
رابعه الزمان : ۱۸۸
رابعه الوری : ۱۲۲
راجع : ۲۸۴
راحات : ۶۴
راحت :
راحت افزای : ۱۸۰
راحت بخش : ۱۲۳
راحت رسان : ۱۴۱ ، ۱۲۹ ، ۲۵
رادمردان : ۴۹
راز برآمده : ۲۹۰
راز نهان : ۸۸
راست : ۱۰۲
راست روی : ۹
راست قامت : ۲۸۳
راستی : ۲۵۸
راستین : ۱۲۲ ، ۶۱
راس مال : ۳۰۰ ، ۲۳۱ ، ۲۵
راشد : ۱۹۸
راشده : ۱۲۲
راضع : ۵۸
راضی : ۴۷
راعنا گو : ۳۰۹ ، ۱۹۵
راعی : ۲۸۸
راغب : ۱۱۴
راغ پیروزه : ۱۱۷
رافت قرب : ۱۴۴
رافهیت : ۲۶۹
راکب : ۲۳۲
راکع : ۹۳

ربوبیت : ۲۱۰ ، ۳۴۱	ران گشادن : ۶۴ ، ۴۶
ربیع : ۲۸۸ ، ۲۱۶	رانندن احکام : ۳۲۱
ربیع الحضرة : ۳۳۹	رانندن حد : ۳۲۱
ربیعی : ۷۶	رانده : ۲۵۷
رتبت : ۷۱	راوق : ۴۶
رتبت افزای : ۲۳۴	راوی : ۲۴۵ ، ۱۶۲
رتبت فزای : ۵۵ ، ۵۴	راه : ۱۰۷ ، ۳
رجا : ۱۳۸ ، ۱۱۱	راه آور : ۱۲۷
رجوع کردن : ۱۱۰	راه بادیه : ۱۳۵
رحل : ۲۳۴ ، ۵۴	راهبر : ۱۱۹
رحلت : ۵۳	راه برستن : ۱۱۷
رحلت کردن : ۲۲۴	راه بردن : ۳۱۱
رحلة الشتاء والصيف : ۲۹۰ ، ۱۶۰	راهبر شب : ۲۹۰
رحم : ۱۱۳	راهبری : ۳۰۰
رحم آسمانی : ۲۰۶	راه توشه : ۲۹۰
رحمانی : ۳۰۹ ، ۲۶۳ ، ۷۹	راه دادن : ۲۴۳
رحمت : ۷۹	راهرو خاص ملکوت : ۲۴۶
رحم کافور قام نامه : ۲۹۴	راه زدن : ۱۵۳ ، ۱۰
رحم ... نامه : ۲۷۴	راهزن : ۲۴۶
رحیق : ۳۱۰	راهوار : ۲۱۸
رحیم : ۶۱	راه یافتن : ۳۴۱ ، ۱۰۷
رخ : ۲۱۷	رای : ۵۹
رخا : ۱۳۸ ، ۱۱۱ ، ۹۴	رایات : ۲۰۹
رخ برافروختن : ۱۷۵	رایت : ۳۲۵ ، ۵۲
رخت : ۴۵	رایج : ۳۱
رخسار : ۷۷	رایجه : ۶۴
رخسار برخاک ... مالیدن : ۱۵۹	رایجة المسك : ۱۴
رخسار جان : ۲۶۳ ، ۱۴۹	رب : ۵۴
رخش : ۹۲	رب الارباب : ۱۹۱ ، ۱۶۸ ، ۹۷
رخشان : ۳۱۰ ، ۹۲	رب الفضایل : ۱۷۹
رخصت : ۵۴	ربانی : ۵۷ ، ۶
رخصت دادن : ۱۶۲	ربانیان : ۳۰۶ ، ۱۶۱ ، ۵۲
رخنه دهان : ۷	ربع مسکون : ۵۷
رخنه کردن : ۲۹۵ ، ۲۲۹	رب الفضائل : ۱۷۹
رداه : ۲۶۵ ، ۲۰۱	رقه : ۳۱۵ ، ۲۶۵
رداه زرین روز : ۶۵	رقه فرمان : ۳۳۷

رداء عباسیان : ۳۰۳	رصد : ۱۱۷
رداء کبریا : ۲۲۵	رضا : ۱۶۲، ۴۹
رداء مصطفوی : ۳۳۵	رضاع : ۲۷۲، ۱۶۸، ۶۱
رداء معصفر آفتاب : ۳۰۴	رضاع عقلی : ۲۰۰
رد کردن : ۱۲۷	رضای ربانی : ۱۲۵
ردیف : ۱۰۶	رضوان : ۹۲، ۷۹
رداله : ۱۵	رضی الحضرة : ۱۴۶
رز : ۲۰۵	رضی الخلفاء المرضیین : ۲۳۰
رزاق : ۱۷۵	رضی الدوله : ۲۷۴
رزستان : ۴۶	رضیعالبان : ۱۴۲
رزم : ۸۱	رضیة : ۱۸۸
رسالات : ۲۸۶	رضیه الخلفاء المهتدین : ۱۲۲
رسالت : ۱۷۲	رطب : ۲۶۳، ۲۴۸
رساله : ۲۲۶	رطب لب : ۹۱
رسامی عقل : ۸۸	رطیب : ۲۷۵
رساننده : ۳۴۱	رعاده : ۱۱۷
رسانیدنی : ۲۷۵، ۲۳	رعایا پرور : ۲۶۷
رسایل : ۲۷۱	رعایت : ۷۹
رسته رسته : ۲۰۳	رعشه : ۲۷۰، ۱۱۷، ۵
رسل : ۲۴	رعنا : ۱۱۸
رسم : ۱۰۳	رعنارو : ۳۰۹
رسم وعادت : ۲۱۲	رعناصفت : ۱۹۵
رسوا شدن : ۲۷۰	رعناوار : ۲۸
رسوا گردانیدن : ۱۰۵، ۵۸	رعنائی : ۲۴۶، ۹۲
رسوای عالم : ۱۰۵	رعونت : ۲۷۱، ۱۱۷
رسوایی : ۲۰۰	رعیت پروری : ۲۱۳
رسول : ۱۱	رغائب : ۶۹
رسوم : ۹۴	رغائب الايام : ۹۶
رش : ۴۲	رغائب در رغائب : ۶۹
رشته : ۳	رغائب حسی : ۱۴۲
رشته آفتاب سحا : ۳	رغائب سبحانی : ۱۶۷
رشح : ۲۴۵، ۲۱۷، ۴۲	رغبت : ۲۳۵
رشک : ۱۶۷	رغم : ۲۶۵، ۱۱۹، ۴
رشک ز : ۳۳۳	رفاعه : ۲۹۴
رشوه : ۲۰۰	رفاهت : ۲۳۶

رقیق : ۳۲۲	رفاهیت : ۱۲۴ ، ۱۵۲ ، ۲۶۷
ربه : ۱۹۵	رفتنی : ۲۲۴
رسیده : ۲۱۶ ، ۲۷۹	رفت : ۴۱
رنج : ۱۰۱	رفق : ۱۲۷
رنجش : ۱۹۱	رفیع : ۱۱۶ ، ۱۷۰ ، ۲۷۶
رنجور : ۱۸۶ ، ۲۹۴ ، ۳۳۵	رفیع الدرجات : ۱۶
رنجور خاطر : ۱۳۶ ، ۲۷۲	رقبه : ۲۶۵ ، ۳۱۵
رنجور دل : ۲۶۱	وقت حال : ۲۲۲ ، ۲۵۸
رنک : ۸۶ ، ۱۹۹ ، ۲۷۰	وقت نظم : ۱۷۷
رنکارنک : ۲۰۵	رقص : ۱۱۸
رنکرز : ۲۰۸	رقص کردن : ۴
رنکین : ۷	رقص کنان : ۲۲ ، ۱۶۶ ، ۳۳۰
رواء : ۳۰۰	رقعه : ۲۲۶ ، ۲۷۹
رواتب : ۴۵ ، ۱۴۹	رقم : ۵۸ ، ۳۲۲
رواح : ۱۵۲ ، ۲۱۵ ، ۲۴۰	رقم وفا : ۱۹۷
روا داشتن : ۶۷ ، ۶۸	رقوم : ۷۵ ، ۹۴
رواق هوا : ۱۱۲	رقوم اشک : ۷
روان پرور : ۳۰۶	رقوم قلم : ۱۹۹
روان داشتن : ۷۰ ، ۱۳۱	رقیب : ۱۱۵
روان کردن : ۱۱۲	رقیبان : ۳۰۷
روان گشتن : ۱۴۴	رکاب : ۶۹
روای : ۱۵۷	رکابی : ۶۴
روایح : ۵۳ ، ۸۵	رکاکت الفاظ : ۱۹۹
روباه : ۲۹۵ ، ۲۹۶	رکض الخیل : ۱۶۶
رویاهی : ۱۰۱	رکن : ۲۳۲
روباه آسا : ۱۰۱	رکن الاسلام والمسلمین : ۱۹۸
روح : ۲۲	رکوع : ۱۱۱
روح افزای : ۱۹۰	رکیک : ۲۷۶
روح الطف : ۷۶	رکیک عبارات : ۲۷۲
روحانی	رگ : ۶۵
روحانیان : ۱۶۱	رم : ۱۷۴
روحانی مزاج : ۲۱۰	رماد : ۲۷۶
روح بخش : ۲۵	رمال : ۲۷۶
روح پرور : ۷۷	رمانی : ۱۵۶ ، ۲۰۹
روح پیوند : ۱۵۲ ، ۳۳۵	رمح : ۱۴۲
روح مجسم : ۷۰	رمز : ۲۴۳

روح مشخص : ۹۲	روش : ۲۰۲، ۵۶
روحی : ۴۵	روشن : ۱۹۰، ۱۰۴
رود : ۱۴۳	روشندل : ۳۸
رودگانی : ۱۱۷	روشنی : ۲۰۵
روز : ۵	روضات بهشت : ۱۶۲
روز افزون : ۷۹	روضات الجنان : ۷۹
روز بازار : ۱۹۳	روضات صفا : ۱۲۰
روز بدر : ۱۶۵	روضه : ۵۴
روز بهاری : ۱۵	روضه توحید : ۹۶
روز بهی : ۲۵۲	روضه جنان : ۶۱
روز دولت : ۳۱۰	روضه رضوان : ۳۲۵، ۹۱
روز رفته : ۲۱۲	روضه مطمئن : ۲۴۵
روز رویان : ۲۷۵، ۲۰۳	روضه نبوی : ۱۲۵
روز رویان ارم : ۹۴	روق شباب : ۱۶۶
روز عرفه : ۱۶۶	روم وهند صبح وشام : ۱۵۷
روزگار : ۸۷، ۱۰	روسی غمزه زن : ۱۰۷
روزگار براندازگر : ۵۶	رومیان : ۲۶۵
روزگار درگشتن : ۱۳	رومیان احرام گرفته : ۲۹۵
روزگار گذراندن : ۱۰۴	رونق : ۳۵
روزن : ۱۱۱، ۸۹	رووس منابر : ۳۱۱
روزنامه : ۱۷۷	رووف : ۲۷۹
روزن دل : ۱۱	روی آوردن : ۳۲۶
روزن دیده : ۱۶۵، ۹۶	روی افروخته : ۲۸
روزه : ۲۹۴، ۲۹۱، ۲۵	روی بازار : ۴۳
روزه داران : ۳۳۹، ۲۰۳، ۸۵	روی برتافتن : ۲۰۸، ۱۵
روز دولت : ۳۱۰	روی برخاك مالیدن : ۳۴۰
روز فرورفته : ۲۹۰	روی پوشیده : ۱۰۷
روزن : ۲۹۵	رویت : ۱۱۹
روزه داشتن : ۲۹۴	رویت : ۲۶۴، ۱۵۷
روزه گشادن : ۲۹۱	روی داشتن : ۱۵۰، ۱۳
روزی : ۱۵۳	روی درکشیدن : ۱۳
روزی دادن : ۸۳	روی داشتن : ۱۰۵
روزی ده : ۴۲	روی راست : ۸۵
روزی کردن : ۱۵۴	روی رای : ۱۱۴
روسا : ۱۴۳، ۶۰	روی شناسان دولت : ۲۰۷
روستایی : ۱۰۲	

- روی گفتار بودن : ۳۳۵
روی نمودن : ۲۲
روی نهادن : ۲۱۶
وه : ۲۸۴
رها کردن : ۲۲۷
رهبانیت : ۷۴
رهبت : ۲۴۶، ۲۳۵
رهبر ملکوت : ۲۷۰، ۱۹۶
ره دادن : ۳۴۲
ره نشین : ۲۸۲، ۹
رهوار : ۲۱۸
رهی : ۲۳۷
رهین منت : ۱۲۱
رهین منن : ۱۳۱
ریاح عواصف : ۲۰۵
ریاح لواحق : ۲۰۵، ۱۲۰
ریاحین : ۸۵، ۶۴
ریاست : ۲۷۲
ریاضات نفسی : ۱۵۶
ریاض الانس : ۱۶۷، ۱۴۶
ریاضت : ۱۵۶، ۶۱
ریاض الحضرة : ۱۹۱
ریاض ریاضت : ۲۵۷
ریاض الشریعة : ۲۰۷
ریاض النعمیم : ۱۵۲
ری آفرین : ۲۸۳
ریح : ۱۲۰
ریح الصبا : ۱۲۰
ریحان : ۹۰
ریح عاصف : ۱۲۰
ریزان : ۹۰
ریزش : ۸۸
ریزه : ۲۰۲
ریسمان : ۲۷۶، ۹۵
ریش گرو نهادن : ۱۰۴
ریع : ۱۰۴
- رئیس : ۱۰
رئیس الاصحاب : ۱۷۹
رئیس طبیعی : ۱۰۱
رئیس طیور : ۳۱۶
رئیس عرب : ۳۲۲
- ز
- زآخر : ۲۴۶، ۱۳۱، ۷۱
زاد : ۳۱
زادسرد : ۲۹۲
زاده ارادت : ۲۷۰، ۱۹۶
زاده لطف ارادت : ۲۴۶
زاستر : ۲۶۵
زاغ جامه : ۲۰۱
زاغ شب : ۲۰۱
زال مخیر : ۳۲۹، ۵۲
زانو بر زمین زدن : ۱۰۵
زانویند : ۶
زانویند ادبار : ۶۵
زانوی ادب : ۶۵
زاویه وحدت : ۱۹۰
زاهد : ۵۰
زاهر : ۲۴۹، ۵۳
زاهره : ۱۳۸، ۵۳
زایر : ۱۶۶
زایران : ۱۱۸
زایل : ۲۱۲
زایل شدن : ۱۱۰
زیان : ۱۵۲، ۱۱۲
زیان افعی : ۶۴
زیان بریده : ۲۸۷
زیان خونین : ۲۷۱
زیان درستن : ۱۰۵
زیان در کام کشیدن : ۳۳۲
زیان روزگار : ۱۶۱، ۹
زیان زرین : ۸۶

زرجهره : ۲۷۵	زبان سیاه : ۱۰۹
زرخلاص : ۸۶	زبان عطارد : ۶۵
زرد : ۲۰۲	زبان قلم : ۴۶
زرد آب : ۲۹۲	زبانۀ زدن : ۱۶۵
زردشت وار : ۱۵۳	زبانۀ کشیدن : ۹۶
زورخسار : ۷۷	زبانی : ۳۱۳، ۶۰
زورشته : ۲۵۲	زبانیان : ۱۶۱
زرق : ۱۶	زبدۀ : ۵۹
زرکش : ۳۰۲	زبدۀ الجلاتین : ۵۲
زرکشیده : ۲۱۶	زبدۀ الحقیقة : ۱۸۵
زرنگار : ۸۹	زبردست : ۳۲۰، ۱۱۱
زرنیخ آفتاب : ۹۰	زبرقان : ۴۸
زره تاب : ۸۶	زبیدۀ کیان : ۱۲۲
زره زره : ۸۶	زجاجه : ۲۷۶
زرین : ۲۹۴، ۸۶، ۴۹	زجاجه طبقه : ۳۳۸، ۹۵
زرین بال : ۲۰۲	زجر کردن : ۴۲
زریون : ۲۷۵	زحل نیت : ۱۷
زشت کرداری : ۲۳۳	زحمت : ۱۰۷
زعاق : ۲۷۰	زخار : ۹۹
زعفران رخ : ۲۵۳	زخارف : ۱۵۰
زعفران رنگ : ۷	زخارف دنیاوی : ۸۰
زعفران سای : ۲۶۵	زخرف القول : ۱۷
زفانه زدن : ۲۴	زخم : ۱۰۳، ۶۴
زفرات : ۱۶۶	زخم بر زخم رسیدن : ۵۷
زقوم : ۳۴۳	زخمۀ حرف : ۴۶
زکا : ۱۲۰	زر : ۱۷۰، ۸۰، ۳
زکات : ۲۲۳، ۱۶۸	زراب : ۸۵
زکات جاه : ۱۲۰	زراد خانه : ۲۰۸
زکام : ۲۹۴	زراقان : ۹
زالال : ۲۲۳، ۲۰۴، ۱۶۲	زردآلو : ۱۵۶
زالال آفات : ۵۸	زراندود : ۷
زالال حادثات : ۱۵۲	زربفت : ۳۰۲، ۸۵
زلزله : ۲۹۵	زربفت آفتاب : ۲۲۱
زلزلة الساعة : ۳۲۵، ۲۸۴	زربفت چهره : ۴۷
زلف : ۲۱۰	زربفت فضفاضی آفتاب : ۲۷۴

زلف: ۳۰۹، ۱۴۲، ۷۲	زند: ۲۱۸
زمان: ۶	زندگانی: ۱۵۱
زمان به زمان: ۱۱	زندگی: ۸۳
زمانت: ۱۵۸	زندنجی: ۳۰۲
زمان زلفت: ۱۶۵، ۱۴۲	زنده: ۸۰
زمان وزمین: ۶۱	زنده داشتن: ۷۴
زمانه: ۱۵۸، ۶۴	زنده در کشیدن: ۸۰
زمانه ساز: ۱۰۳	زنده کردن: ۳۲۱
زسردين: ۲۰۱	زنده کرده: ۲
زمره: ۲۶۰، ۱۵۰، ۵۵	زنده گردانیدن: ۱۴۸، ۱۲۲، ۶۹
ززم: ۲۳۱	زن غمزه زن رومی: ۱۶۷
زستان: ۲۴۴، ۲۰۶	زن کردن: ۱۰۲
زمن گشتن: ۳۱	زنک: ۲۷۵
زمهریر: ۱۸۷	زنکار: ۱۸۶
زمهریر آمیز: ۵۳	زنکار خورد: ۲۸۱، ۱۵۶، ۷
زمین: ۲۰۹، ۴۵، ۲	زنکار خورده: ۱۸۶
زمین ارحام: ۴۵	زنک شوایب: ۲۷۵
زمین بوس: ۲۶۸، ۱۱۴	زنکل زرین: ۳۴۰
زمین بوسیدن: ۵۲	زنهار: ۱۴
زمین پیم: ۷۰	زوار وقصاد: ۲۳۶
زمین خدمت: ۲۶۳	زوال: ۶۱، ۵۷
زمین عبودیت: ۷۷	زواهر: ۳۰۰
زمین فرسای: ۲۶۳، ۷۱	زوبین: ۲۱۱، ۴
زمین نورد: ۱۱۴، ۹۴	زود: ۳۸
زمینی: ۳۰۰	زود رو: ۲۸۷
زمینیان: ۸۷	زود گذشتن: ۱۶۶
زن: ۱۰۲	زودی: ۲۶۴
زناء العیون: ۱۱۸	زور: ۸
زناء محصنات: ۱۶۸	زهاب: ۳۳۶، ۱۶۲، ۷۷
زنار: ۶۴	زهاب ارحام: ۲۷۴
زنار رومیان: ۲۶۵	زهاب حیات: ۳۳۶
زن باردار: ۲۰۶	زهاب گشادن: ۳۳۹
زنبور: ۹۱	زهاد: ۸۱
زنبور خانه: ۲۰۸	زهد: ۹۴
زنجیر: ۵	زهر: ۱۱۱، ۶۳

زهرآلود : ۱۹۵، ۱۴، ۷	زیور انصاف : ۳۲۱
زهرآلوده : ۱۹۵	ژ
زهر آمیز : ۶۴، ۱۴	ژاله : ۲۲۳، ۴۱
زهرتافتۀ سلیم : ۲۹۹	ژرف : ۲۳۸
زهر حیات : ۲۳۰، ۹۴	ژنده : ۴۹
زهره : ۲۴۰، ۱۱۳، ۶۵	س
زهرة الحیات : ۱۶۵، ۹۴	سابعی مقال : ۱۹۳
زهرة الحیوة : ۲۳۰، ۶۳	سابق : ۲۷۵
زهره صفت : ۹۱	سابق الدولة : ۲۲۵
زهش : ۱۱۷	سابق قدم : ۲۵۸
زهروار : ۳۳۱	سابقه : ۳۴۲
زه گریبان : ۱۱۷	ساحت : ۲۴۶، ۱۰۸، ۶۱
زی : ۲۹۳، ۲۴۱	ساحرا الاقلام : ۱۴۱
زیادت : ۱۵۵	ساحرا البیان : ۳۴
زیادت فرمودن : ۳۰۰	ساحل سعادت : ۲۶۰
زیارت : ۲۳۷، ۱۲۵	ساحل امان : ۳۰۹
زیان : ۲۶۹	ساخته : ۸۱
زیان داشتن : ۴۹	سادات : ۳۸
زیب : ۲۰۱	ساداة الاسم : ۱۲۲
زیبیدن : ۳۱۰	سادات الموحدين : ۱۶۴
زیچ : ۹۱	ساده : ۱۸۵
زیر : ۲۸	ساره زمان وزین : ۱۲۲
زیرها : ۱۵۶، ۱۱۱	ساز آشوب : ۱۰
زیر دست : ۲۱۷	سازگاری : ۵۸
زیرستان : ۳۲۴	سازنده : ۱۳۳
زیران آوردن : ۲۱۶	سازیدن : ۱۶۸
زیر زمین : ۳۰۳	ساعات : ۱۳۷
زیست : ۲۹۳	ساعت : ۳
زین : ۳۲۵	ساعده : ۳۲۴، ۱۴۴، ۶۵
زین چوبین : ۵	ساعده خاییده : ۶۴
زین الحقیقة : ۱۳۹	سافل گهری : ۲۶۴
زین الشریعة : ۲۶۹	ساق : ۶۵، ۶۴
زینت : ۴۳	ساق عرش : ۱۱۰
زیور : ۲۰۱، ۱۶۱، ۱۱۷	ساقی : ۷

سبب : ۲۰۲	ساکن : ۱۰۳، ۶۱، ۸
سبب : ۳۰۶، ۱۵۱، ۶۸	ساکنان : ۷۹
سباحتگاه : ۵	ساکنان دین : ۲۶۹
سباحت نمودن : ۱۶۷	ساکن طبع : ۱۰۴
سباق : ۲۲۷	سال : ۵۸
سبب : ۱۱۶، ۱۰۲	سالار : ۱۶۷
سبب ازل : ۲۷۶	سالف الزمان : ۱۷۵
سبحان الله : ۱۰۸، ۹۰	سالک : ۵۷، ۱
سبحانی : ۱۰۰، ۵۴	سالکان : ۱۱۵
سبحه جان : ۲۹۰	سالکان یقین : ۲۶۹
سبز : ۴	سالکه : ۱۲۲
سبزارنگی : ۹۰	سالیان : ۲۳۰
سبز پرده : ۲۳۳	سامان : ۲۱۲
سبز پوش : ۲۰۹	سامان پذیرفتن : ۸
سبزرنگ : ۸۶	سامان دیدن : ۲۲۳
سبز عذار : ۶۶	سامان نه : ۲۱۲
سبز قام : ۸۶	سامری : ۳۰۹
سبزه بر سر گرفته : ۲۲۳	سامی : ۲۷۰، ۱۲۳، ۱۸
سبط : ۲۷۵	سانح : ۲۷۶
سبعة ابهر : ۲۰۴	سایان : ۴۷
سبع طوال : ۱۷۷	سایس : ۲۶۷
سبعی خصال : ۱۹۴	سایس ساسانیان : ۵۱
سبعیت : ۳۰۲	سایغ : ۲۵۶
سبق : ۲۴۳، ۱۱۶	سایل : ۱۵۸
سبک : ۱۷۲	سایلان آز : ۲۰۴
سبک مایگان : ۴	سایه : ۲۰۱، ۱۵۴، ۴
سبو : ۱۰۷	سایه آفریدگار : ۷۸
سبیل : ۸۹	سایه افکندن : ۴
سپارش کردن : ۱۳۶	سایه پروردگار : ۲۵۱
سپاس : ۲۲۳	سایه پروردگان : ۳۲
سپاه سالار : ۲۲۵	سایه چاه : ۲۸۷
سپاه نفس : ۱۸۶	سایه خدا : ۳۳۲، ۸۸
سپر بر آب افکندن : ۲۶۶، ۱۶۷	سایه ذوالجلال : ۱۲۸
سپردن : ۱۲۴	سایه کردگار : ۳۲۷، ۲۸۰
سپر شدن : ۲۱۶	سایه گسترده : ۲۴
	سایه یزدان : ۲۴۱

ستۀ ایام : ۱۲۳	منبری شدن : ۳۲۵
ستیزه : ۱۰۵، ۴	سپه : ۲۴۱
سجاد الزمان : ۳۲۷	سپه دار : ۳۱۵
سجاده : ۴۹، ۱	سپهرغدار : ۱۶۵
سجاده دار : ۹۳	سپه کش : ۳۱۴، ۱۴۹
سجاده مربع : ۱۱۴	سپید : ۲۰۹، ۲
سجاده مقدسه : ۹۵	سپید باز : ۳۴۰
سجادی : ۲۱۲	سپید باز روز : ۲۰۱
سجال : ۱۲۰	سپید باز گریزی : ۳۲۴
سجدات : ۲۶۳، ۱۴۴، ۵۳	سپید دست : ۲۰۸، ۹۶
سجدات بردن : ۷۷	سپید روی : ۲۱۰
سجده : ۵۳	سپید عارض : ۹۰
سجده جای : ۳۲۹	سپید کار : ۲۹۰، ۱۷۲، ۶۴
سجده گاه : ۳۲۱	سپید کردن : ۲۰۸
سجده گزاردن : ۵۳	سپیدی : ۲۰۸، ۹۷
سجده که : ۲۴۱	ست : ۱۸۸، ۱۲۳
سجع : ۲۶۹	ستارگان : ۸۷، ۳
سجیت : ۱۴۸، ۱۲۹، ۶۳	ستاره : ۲۸۴
سجیس الیالی : ۱۳۲	ستاره سحری : ۱۱۷
سحا : ۲۵۱، ۳	ستاره علوی اول : ۱۵۸
سحاب : ۲۱۷، ۱۶۶	ستاره عمر : ۲۵۲
سحاب الطف : ۷۱	ستاره فرسای : ۳۲۷
سحاب ربیعی : ۷۶	ستاره فش : ۱۹۵
سحاب مرکوم : ۲۹۴	ستاره منطق : ۱۴۴
سحاب مکرمات : ۲۷۰	ستاره معانی : ۲۱۰
سحاب وابل : ۲۹۸	ستاره موکب : ۱۶۲، ۱۴۸
سحاب نیسان : ۱۵۰	ستم : ۱۲
سحبانی : ۱۰۰	ستم انام : ۱۲۳
سحر : ۴۷	ستم مکرم : ۲۲۸، ۱۲۲
سحر : ۲۸۳، ۱۲	ستم عظمی : ۳۴۲، ۱۲۲
سحر آمیز : ۳۰۰، ۱۷۶	ستم : ۱۲
سحر پیوند : ۸۴	ستم رسیدگان : ۲۶۹
سحر حلال : ۱۴۲	ستم کشیده : ۱۹۰
سحر سامری : ۳۰۹	ستمگار : ۳۲۳
سحر طراز : ۲۸۲	ستواری : ۲۶۶

- سحرگاه: ۲، ۱۱۷، ۲۵۱
 سحرگاهی: ۷، ۲۰۳، ۳۳۰
 سحره‌هند: ۱۵۷
 سحری: ۱۱۷
 سخا: ۲۳۷
 سخاوت: ۸۳
 سخط: ۱۵۸
 سخله: ۱۷۸
 سخن: ۲۰۵
 سخنان اوایل: ۲۹۸
 سخن راندن: ۱۵۲
 سخن گفتن: ۲۵۷
 سخنی: ۶۳، ۱۵۸
 سد: ۸۸، ۲۴۶
 سد دست: ۱۲۷
 سدر مخضود: ۲۷۵
 سده زمین: ۲، ۹۴، ۲۵۱
 سدیر: ۱۰
 سرا: ۹۴
 سراب جاذب: ۱۵۰
 سراج وار: ۱۱۸
 سرآمدگان: ۲۰، ۲۳۰
 سرآمدن: ۲۰۲
 سرآمده: ۲۸۲، ۲۹۹
 سراب: ۱۵۰
 سراپرده: ۳۲
 سرا پرده دل: ۳۲
 سراج: ۱۲۱
 سراج وار: ۱۱۸
 سراج و هاج: ۱۱۶
 سراچه: ۳۴۶
 سراسیمه: ۵۶
 سراسیمه روزگار: ۲۷۸
 سراسیمه خاطر: ۵۲
 سراز تن جدا کردن: ۳۲۴
 سرافراز: ۱۳۴، ۲۳۰، ۳۴۱
 سرافراز شدن: ۱۵۲
 سرافسار: ۲۲۳
 سرافکنده: ۱۷۵
 سران: ۸، ۱۵۴، ۲۶۵
 سران جهان: ۳۳۸
 سرانداختن: ۱۳۹
 سرانداز: ۲۶۵
 سرا وضرا: ۱۴۷
 سراییدن: ۳۱
 سرباز کردن: ۳۳
 سربازی: ۱۱۴
 سربازی کردن: ۱۱۴
 سربرافراختن: ۴۸
 سربرانداختن: ۳۳۸
 سربرزدن: ۳۳۹
 سربرزین زدن: ۵۷
 سربره‌نه: ۱۱۸
 سربریدن: ۲۰۵
 سربریده: ۲۵۳، ۲۹۲
 سرة‌الظبی: ۱۰۱
 سربریدگی: ۲۹۵
 سربیره‌ون کردن: ۳۰
 سرپای: ۲۰۱
 سرجاده: ۱
 سرجمله: ۵۷، ۲۳۶، ۳۴۲
 سرچشمه: ۷۵
 سرخ بت بامداد: ۱۵۰
 سرخ روی: ۹۷، ۱۸۱، ۲۲۱
 سرخ روی خجالت: ۱۵۰
 سرخ و سپید: ۲۰۹
 سرخیل: ۴۲، ۳۰۲
 سرخیل کواکب: ۲۲۳
 سرد: ۵۷، ۳۲۰

سرقدابہ : ۸۶	سر عقد : ۱۱۲
سردار : ۲۸۲	سرفذلك : ۳۴۲، ۵۷
سردار اسلامیان : ۷۶	سرفراختن : ۱۳۰
سردار افاضل : ۱۴۱	سرفراز : ۷۴، ۲۲
سردار ملوك واکارم واعالی : ۲۶۳	سرفرو کردن : ۱۱۸
سر ... داشتن : ۵	سرفکنده : ۸۰
سردر انداختن : ۲۰	سرگشادن : ۳۲۰، ۳۱۵
سردرباختن : ۷۷	سرکفیده : ۲۵۴
سردرپیش افکندن : ۳۳۳	سرکله : ۱۸۱
سردر گلیم ... کشیدن : ۲۷۰	سرکه : ۱۹۴
سردر نقاب خالك کشیدن : ۲۱۱	سرکوه : ۲۱۱
سردست : ۲۰۱	سرما : ۲۹۵، ۲۷۷، ۲۲۳
سردسیر : ۱۹۳	سرمايه : ۸۱
سردفتر : ۱۶۹	سرمايه ساختن : ۳۴۴
سردکاری : ۱۴	سرمد : ۱۴۹، ۱۳۹
سردنفس : ۲۲۰، ۱۵۰، ۹۷	سرمدی : ۲۵۰
سردوگرم : ۵۹	سرمنزل : ۱۲۲، ۹۶
سرزده : ۳۳۰	سر مه : ۳۱۴
سر سال : ۹۴	سر مه چشم : ۶۶
سر سام : ۲۵۴، ۱۰۹	سر مه کردن : ۹۱
سر سامی : ۲۹۴	سرنشیب : ۳۳۳
سر سبز : ۳۴۵، ۲۱	سرنگون : ۱۱۸
سر سران : ۲۹۲	سر و : ۲۸
سر سرکوی : ۱۶۷	سر و تن آراستن : ۱۶۰
سر سری : ۲۹۲	سرور : ۲۱۱، ۷۶
سر شک : ۱۹۹، ۱۰۹	سروران : ۱۰۵
سر شک خرمی : ۳۳۸	سر و روی : ۳۲۴
سر شک شادی : ۳۱۶	سروری : ۹
سرطان : ۲۸۴، ۱۴۴	سر هنگ : ۱۶۷، ۸۵
سرطانی : ۱۱۰	سریان : ۱۰۷
سرعت : ۱۷۷	سریت : ۸

سقاها: ۲۷۹	سریر: ۳۱۶، ۱۴۹، ۵۲
سفته: ۱۵۴	سریرت: ۲۱۲
سفر: ۲۶۴، ۱۳۳، ۴	سریع النفوذ: ۲۵
سفرا: ۲۴	سرین: ۹۱
سفرجل رنگ: ۲۰۹	سزای: ۴۷
سفرجلی: ۱۵۶	سست حمایتی: ۶۷
سفرقدس: ۱۲۴، ۸۲	سست قوایم: ۳۳۱
سفره: ۱۰۰	سست کفل: ۶۴
سفساف: ۳۰۹، ۲۳۳	سطح: ۱۱۲، ۴
سفساف نظری: ۲۶۴	سطر: ۲۲۵، ۳۶
سفلگان: ۴۹	سطوات: ۱۱۱
سفله: ۸۰	سطوت: ۳۱۴، ۸
سفلی: ۴۲	سعادات: ۱۱۶
سفن: ۱۸۵، ۱۰۹	سعادت: ۲۸، ۱۸
سفها: ۱۹۲	سعادة الدارين: ۲۱۵
سفینه: ۱۸۷	سعادت بخش: ۲۲۴، ۱۵۲، ۷۶
سفینه دریای غموم: ۶۴	سعادت پیوند: ۸۵
سفینه نجات: ۳۰۹	سعادت رسان: ۶۹
سفیهان: ۲۵۶	سعادت زای: ۲۷۴
سقا: ۷	سعادت عظمی: ۲۱۴
سقام: ۵۳	سعال: ۲۸۴
سقر: ۱۷۲	سعدا الحق:
سقط: ۱۹۴	سعد اکبر: ۳۱۵، ۱۹۲، ۲۱
سقط زند: ۴۴	سعد السعود: ۷۶
سقف: ۱۵۵، ۸۸	سعدان: ۷
سقف بنفسجی: ۷	سعدون: ۷
سقلاب آسمان: ۸۹	سعدین: ۳۲۳
سقلاطون: ۴۸	سعود: ۲۵۲، ۱۰۹
سقیم: ۱۷۲، ۱۴۲	سعود آسمان: ۱۳۹، ۱۲۵
سقیم دل: ۲۶۶	سعيد: ۲۲۶
سکان: ۱۵۵، ۱۱۵	سقا: ۲۱۶
سکاهنی: ۲۰۸	سفال: ۹۰

سلایل : ۲۷۴	سکب : ۳۱۰
سلب : ۳۱۰	سکرات : ۱۱۷
سلخ کردن : ۱۸۰	سکجه بیضاء : ۲۰۴
سلسال : ۱۴۵، ۷۹	سکته : ۵۷
سلسبیل : ۳۷	سکوت : ۲۳۷
سلسله : ۵	سکونت : ۱۰۴
سلسله جنیان : ۲۳۶	سکه : ۸۶
سلسله لطف : ۳۳۰	سکه نانهاده : ۴
سلطان آسمان : ۳۰۳	سکین : ۱۹۴
سلطان الحقیقه : ۲۸۷	سک : ۷
سلطان الحکما : ۱۷۲	سک آستان نشین : ۳۰۲
سلطان الطریقه : ۵۰	سکالشی : ۶
سلطان عقل : ۱۵۵	سکالیدن : ۱۰۴
سلطان عقول : ۳۱۶	سک خدمتان : ۷۸
سلطان فکن : ۹۱	سک دلی : ۶۴
سلطان الکفات : ۲۴۰	سک صفت : ۱۱۳
سلطان النصاری : ۷۴	سک کوی : ۸۰، ۷۷
سلطان پناه : ۵۲	سلاست : ۱۷۶
سلطان نجوم : ۹۲	سلاسل : ۶۶
سلطان نشان : ۳۱۰، ۷۰	سلاسل ارکان : ۲۷۱
سلطانی : ۵۴	سلاطین : ۱۵۶، ۴۹
سلطنت : ۳۳۰	سلاطین عهد : ۶۱
سلطنت جوی : ۱۹۵	سلاطین الفتنه : ۴۳
سلک : ۶۰	سلاله : ۳۳۹
سلک ارادت : ۵۲	سلاله گل : ۵۹
سلمان محبت : ۲۵۷	سلام : ۲
سلوت : ۱۴۲، ۹۶، ۵۷	سلامت : ۳۳۰، ۱۷۶
سلوت بخش : ۱۲۹	سلامت کده : ۱۵۳
سلوت رسان : ۳۱۵، ۱۲۳، ۶۵	سلامتیان : ۷
سلوت یاب : ۱۳۴	سلام علیک : ۲۸
سلیح : ۱۲۴	سلام و خدمت : ۳۲۷
	سلامی : ۱۲۳

سناپک اقلام: ۱۶۷	سلیح خانه: ۲۸
سنان: ۱۰۷، ۵۷	سلیل: ۱۷۷
سنان آفتاب: ۴	سلیم: ۲۷۸
سنبل: ۴۹	سلیمان آسا: ۴۶
سنبل الطیب: ۳۱۰، ۲۷۵	سلیمان روزگار: ۳۳۹
سنبله: ۳۴۳، ۲۹۰	سلیمان نگین: ۳۲۴، ۲۹۹
سنبله آسمان: ۲۷۶	سلیمان وار: ۲۹۶، ۵۲
سنبله بالا: ۹۰	سلیمان وقت: ۵۶
سنبله دار: ۱۱۱	سلیمانی: ۳۱۵
سنبله طیب: ۳۱۰، ۲۷۵	سم: ۳۳۵، ۵
سنت: ۲۶۳، ۱۵۳، ۴	سم: ۱۸۷
سنت الهی: ۱۵۶	سم افکندن: ۲۱۸
سنت سکارم: ۳۲۱	سماری حروف: ۱۶۰
سنجد بش: ۲۰۳، ۴۸	سماطین: ۱۱۹
سنجد بش: ۸۷	سماع کردن: ۴
سنجری: ۲۰۳	سماک انور: ۳۰۶
سندس: ۳۰۴	سماک راسخ: ۱۱۱
سن سن گوی: ۹۰	سماکین: ۱۱۹
سنگ: ۲۴۲، ۵	سماوی: ۲۳۳، ۴۳
سنگ بردندان: .. افکندن: ۶۵	سمایی: ۳۰۰
سنگ بردندان: ۳۲۳ زدن: ۳۲۳	سمج: ۲۴۳
سنگ پاره: ۳۲۳، ۱۵۶	سم در زمین دوخته: ۵
سنگ سحک: ۸۶	سمرقند وجود: ۱۱۲
سنگ معدنی: ۲۶۶	سمع: ۱۶۱، ۱۰۷، ۶۰
سنگی: ۱۰۴	سمع الکیان: ۲۹۹
سنگین: ۲۹۰	سمعه: ۱۶
سو: ۷۸	سمور: ۱۸۶
سوابق: ۲۳	سموم: ۳۱۴
سواد: ۳	سمیدع: ۱۸۳، ۱۶۴، ۸۳
سواد اعظم: ۳۰۶، ۲۶۳، ۱۶۴	سمین: ۲۹۰، ۹۱
سواد انقاس: ۵۷	سمینه: ۲۹۵
سواد دل: ۳	سنا: ۱۶۱
سواد دیده: ۲۵۱، ۵۷	
سواد دیده بصیرت: ۳	

سواد دیده عقل: ۳۳۸	سوگ زده: ۱۹۰
سواد شب: ۲۱۰، ۹۷، ۵۷	سوهان شکل: ۱۸۵
سواد لشکر: ۱۵۸	سوی: ۹۱
سواد و بیاض: ۳۱۶	سه ارواح خزانه حیوة: ۲۲۱
سوار افلاک: ۳۱۶	سه اعراض: ۴۳
سوار بر آبدن: ۶۵	سهام: ۱۱۱
سواری: ۱۰۰	سه پادشاه روحانی: ۴۳
سوء الغصص: ۱۰۰	سه حجره بام دماغ: ۳۰۰
سوء المزاج: ۱۱	سه سالگی: ۶۷
سوانف: ۲۳۴	سه شعله: ۱۵۵
سوانح حالات: ۲۲۶	سه غرقة دماغ: ۱۹۳
سوختگان: ۷	سه شقه: ۲۰۱
سوختگی: ۹۶	سه کتاب منزل: ۱۵۵
سوخته: ۱۱۲، ۱۲	سه گانه: ۷
سود: ۲۶۹	سهل بودن: ۳۳۲
سودا: ۲۸۱، ۱۶۱، ۱۰۸	سه ممالک جان: ۱۰۹
سود ازده: ۱۶۵	سه نتایج سهل: ۱۵۵
سوداء المهوم: ۳۱۱	سهیل: ۲۶۶، ۲۰۹
سود ازده: ۱۶۵	سهیل پرورد: ۱۸۵
سوداوی: ۵۷	سهیل یعنی: ۱۰۶
سوداویان: ۲۰۴	سیات: ۱۵۷
سود داشتن: ۱۳۹	سیاحت کردن: ۱۶۷
سودمند:	سیادات: ۱۱۶
سودن: ۱۱۱	سیادت: ۱۴۹
سود وزیان: ۲۶۹	سیار: ۲۰۱
سوده: ۲۱۷	سیارات: ۱۱۷
سوز: ۱۷۷	سیاره: ۳۱۶
سورت: ۲۰۴	سیاره صبح: ۱۱۷
سورت سرما: ۲۲۳	سیار همم: ۲۶۴
سورة النمل: ۱۸۲	سیاره همم: ۲
سوزن شکاف: ۹۰	سیاس: ۲۶۷
سوزیان: ۸۱	سیاست: ۲۶۰، ۲۰۶
سوسن: ۲۰۹	سیاست آمیز: ۳۳۰
سوسن بو: ۹۰	سیاست گستری: ۵۲
سوسن عذار: ۹۱	

- سیاق: ۲۶۹
سیاقت: ۱۷۷
سیاه: ۲۰۱
سیاه آب: ۲۱۰
سیاه پوش: ۲۱۰
سیاه چرده: ۲۹۱، ۲۵۱، ۲
سیاه چهره: ۸۶
سیاه در پوشیدن: ۱۶۷
سیاه در کردن: ۲۱۱
سیاه رنگ: ۲۰۹
سیاه زاغ شب: ۲۰۱
سیاه قام: ۲۱۰، ۸۶
سیاه کاسه: ۹۶
سیاه گلیم: ۳۴۰
سیاه هی: ۲۰۹، ۹۱
سیب: ۲۹۰، ۱۰۱
سیب منقط: ۱۸۶
سید آل بهرام: ۲۸۲
سید اتقیا: ۲۰۷
سید ادبا: ۲۵۰
سید الازکیا: ۳۶
سید الاسلام والمسلمین: ۶۳
سید اعظم الحکام: ۱۶۹
سید الکفا: ۷۲
سید الامراء العادلین: ۶۹
سید انصار الله: ۱
سید الایمة: ۹۷، ۶۳
سید جلساء الله: ۵۰
سید الحکما: ۲۶
سید الخطباء: ۴۲
سید الخواص: ۱۹۱
سید سادات: ۳۱۸، ۱۲۲
سید الشریعة: ۲۱۴
سید العارفین: ۱۸۵
سید العرب:
- سید العشائر: ۲۳۸
سید علماء المشارق والمغارب: ۱۸۳
سید العلماء المهندین: ۴۹
سید قرون الاسم: ۲۶۲، ۵۱
سید القیصره: ۷۴
سید الکبراء الزاهدین: ۱۳۳
سید المحققین: ۲۹۳
سید سادات العرب والعجم: ۳۲۷
سید سادات الاسم: ۱۲۲
سیر: ۲۹۲
سیر آب: ۲۶۴
سیر بر آمدن: ۱۰۱
سیر شیر: ۲۹۱
سی ساله: ۳۳۴
سیستان آرای: ۳۳۹
سیف اعظم السلاطین: ۱۴۹
سیف انصار الهدی: ۱۷۸
سیف الدولة: ۶۹، ۱۹
سیف الرهایین: ۳۴۰
سیف الملوك والسلاطین: ۱۳۳
سیل: ۲۸۷
سیلاب: ۱۰۹
سیلاب عبرات: ۶۴
سیلان: ۲۹۱، ۲۵۲، ۳
سیما: ۲۹۷، ۷۷، ۵
سیما: ۲۹۷
سیماب در گوش کردن: ۲۱۷
سیماب دل: ۸۴
سیماب غوایت: ۲۱۷
سیماب وار: ۸۴
سیمرغ: ۲۰۱، ۱۱۰
سیمرغان نفسانی: ۲۰۱
سیمین: ۹۱، ۴۹
سین سعادت: ۱۶۰

سین وشین: ۱۶	شاعرالله: ۲۰۰
سینه: ۱۸۶	شافی: ۱۷۶
سینه خراب: ۲۵۸	شا کر: ۲۸۵، ۱۳۴
سینه سوز: ۱۴۲	شا گرد: ۲۵۲
سینه شکافتن: ۵۷، ۸	شا گرد غلام: ۸
سینه کردن: ۶۵	شا گردی: ۳۱۶
سینه کنان: ۹۲	شام: ۲۴۰، ۱۵۰
سیه پوشیدن: ۲۰۹	شامگاه: ۲۵۱، ۲۱۱، ۲
سیه چرده: ۹۰	شامگه: ۲۴۲
سیه دل: ۲۰۸	شامل: ۱۶۰
سیه سپید: ۳۰۳	شاسی: ۵۴
سیه کاسه: ۲۹۰	شان (انگبین): ۲۸۳، ۲۱۷، ۱۰۱
سیه گلیم: ۱۷۲	شانه زدن: ۸۲
ش	شاه (داماد): ۲۹۲، ۱۶۲
	شاه افلاکیان: ۳۰۲
شاپوری: ۳۰۲	شاهباز: ۲۰۱
شاخ تمنی: ۴۷	شاه بانوان: ۱۲۵
شاخ سنا: ۱۶۱	شاهد آفتاب: ۱۰۷
شاخص البصر: ۱۶۶، ۱۴۴، ۳	شاهد بازان: ۱۰۷
شاخصه الابصار: ۲۴۸	شاهد بازی: ۱۱۷
شاخ طویی: ۲۰۱	شاهد روش: ۲۴۶
شاخ ناشکسته: ۹۱	شاهد عدل: ۲۶۴
شاخه های انامل: ۲۸۱	شاهد غمزه زن: ۲۱۱
شاداب صفا: ۲۳۲	شاهراه: ۳۴
شاداب مکرمت: ۲۲۳	شاه طغان فتوت: ۲۹۸
شادروان: ۸	شاهقی: ۷۱
شادروان: ۳۱۴، ۸	شاه کواکب: ۸۶
شادمانگی: ۳۳۸	شاه مرغان: ۳۱۶، ۱۴۴
شادمانی: ۲۲۵، ۱۶۵	شاهوار: ۳۴۰، ۴۹
شادی: ۲۲	شاهی: ۳۱
شارع مرسل: ۲۲۴	شاهیت: ۱۱۲
شازده: ۲۹۰	شاهین: ۳۲۴
شاطی: ۱۴۳	

شجاع الملوك: ۲۶۸	شاهین همت: ۹۲
شجر: ۲۹۴	شایستگی: ۱۵۵
شجره: ۲۹۴	شایسته: ۹۷
شحنگی: ۱۷۱، ۹۰	شایع: ۱۲۵
شخص: ۳۲۳	شایگان: ۵۳
شدت: ۱۱۱، ۹۴	شب: ۲۰۵، ۵۷
شده: ۲۹۴	شباب: ۱۶۵، ۱۵۴
شرآب: ۱۹۹	شبان: ۷۸
شراب: ۱۸۶	شبانگاه: ۳۰۲، ۵۸
شراره: ۴۴	شبانگه: ۲۰۸
شرع: ۱۱۹	شبانه روز: ۲۸۵
شرایط: ۲۹۳، ۱۷۸	شبانی: ۲۲۴
شرایع: ۲۰۱	شبتاب: ۱۵۷
شرایین: ۱۰۶	شبدیز: ۵۸
شربات لطف: ۱۹۹	شبدیز صبح وشام: ۵۸
شریت: ۱۱۰، ۶۴	شبرق: ۳۱۰
شرالبقاع: ۱۹۲	شبرم: ۳۱۰، ۲۷۵
شرح: ۶۰	شب زنده داشتن: ۱۱۷
شرح دادن: ۲۴	شبستان: ۵۶
شرزه: ۳۲۲	شبستان خور: ۸۵
شرط: ۳۲	شبستان سلیمان: ۵۸
شرع: ۲۵۷	شبستان فکرت: ۱۶۲
شرع کردن: ۱۱۹	شب قدر: ۱۶۵، ۹۶
شرعی: ۱۸۵	شبکه: ۱۱۰
شرف: ۲۱۶، ۵۷	شبگیری: ۱۱۰
شرف اعراق: ۷۹	شبه: ۱۴۵
شرف الاسلام والمسلمین: ۲۷۴	شبه: ۲۰۹
شرف الحاج: ۱۰۵	شبهات: ۲۶۹، ۲
شرف خانه: ۱۵۳	شبیخون: ۳۱۶، ۵۸
شرف داشتن: ۱۴۳	شتاب زدگی: ۱۲۴
شرفوان: ۷۹	شتربان: ۲۸۶
شرف یافتن: ۲۰۵، ۱۵۲	شتربانی: ۲۲۴
شرم داشتن: ۳۲	شتم: ۳۱۰
شرمسار: ۲۳۶	شجاع الاسلام والمسلمین: ۱۳۷
شرمساری: ۱۰۴	
شروانشاهی: ۷۸	

شرف: ۳۳۸	شروین دولت: ۱۱۲
شفاء وافی: ۲۹۶، ۲۶۶	شره: ۲۴۱
شفق: ۲۶۰، ۱۵۰، ۲	شریان: ۱۰۶
شفق آسا: ۲۲۱	شریعت: ۱۱۸
شفقت: ۳۳۴، ۱۰۲	شریعت پیوند: ۱۸۶
شفیع: ۲۴۳	شریف: ۷۲، ۲۴
شفیع آوردن: ۸۴	شسع طوال (؟): ۱۷۷
شقا: ۱۷۲	شش استوار: ۴۳
شقاوت: ۲۷۹	ششتری: ۳۰۴
شقایق بهجت: ۱۷۹	ششدار: ۲۰۸
شقایق لهجت: ۱۷۹	شش روز خلقت: ۴۳
شقت: ۱۲۵	شش عروس فلک: ۲۵۳
شقه: ۲۰۱	شط: ۱۴۳
شقه اخضر آسمان: ۳۰۴	شطر: ۲۳۵
شقه فلک: ۲۱۵	شطر نجیان: ۹
شقیه: ۱۰۵	شعار: ۲۶۴، ۶۲
شکار کردن: ۲۲۷	شعار باطن: ۳۰۱
شکار گاه: ۳۲۵	شعار ساختن: ۲۶۵، ۱۵۰
شکاری: ۳۲۵، ۲۲۷	شعاع: ۴
شکایت: ۱۵۶، ۶۷، ۷	شعاعات: ۱۶۴
شکایت فزای: ۲۸۵	شعاع افکندن: ۳۱۵
شکر: ۱۰۸، ۹۱	شعبه: ۳۴
شکرانه: ۱۴۵	شعر منقط اختران: ۳۰۴
شکر پیوند: ۲۲	شعری: ۲۲۳
شکر خای: ۳۴۰، ۱۱۴	شعریان: ۲۷۴، ۸۷
شکر خانه: ۳۲۴	شعف: ۲۸۲، ۲۴۹
شکر ریز: ۱۶۱	شعوذه: ۲۱۵، ۱۷۵، ۱۰۰
شکرستان: ۹۱	شغاف دل: ۳۳۸
شکر شکر: ۸۶	شغل: ۲۷۷
شکر گزاردن: ۴۴	شفا: ۲۱۶، ۱۷۲
شکست کردن: ۳۴۲	شفاء الصدور: ۴۶
شکستگان: ۲۲۵	شفاء الغلیل: ۲۷۴، ۱۹۹، ۱۵۴
شکستگی: ۲۱۱	شفارسان: ۲۸۴
شکسته: ۲۸۰، ۲۰۹، ۱۰۷	شفاعت کردن: ۱۰۳
شکسته بسته: ۲۱۲، ۳۳	شفاعت نامه: ۲۸۷، ۲۷۸

شمع مجلس: ۲۱۱	شکسته دل: ۳۵
شمع موکبی: ۴۴	شکسته دلی: ۳۳۴
شمل: ۲۴۵، ۲۶۹	شکل: ۶
شموس: ۵	شکم: ۲۹۶، ۵
شمول: ۲۶۹، ۲۶۱	شکم صدف: ۶۴
شمه: ۱۸۱	شکم گزاردن: ۷۱
شمیده: ۲۱۱	شکن در شکن: ۴
شناسا: ۳۰۰	شکوفه: ۱۵۴
شناع: ۴	شکوفه دار: ۱۱۹
شناعت: ۱۰۳	شکوه: ۲۰۱، ۲۰
شنیع: ۱۷۵	شگرف: ۹۱
شواذ: ۱۷۴	شگرفی: ۱۲۵
شوغل: ۲۳	شگفت: ۲۱۵
شواهد: ۱۰۸	شگفتی: ۲۶۸، ۸۳، ۷۶
شوایب: ۲۷۵	شگفتی نمای: ۳۲۲
شوایب طبیعت: ۱۴۵، ۵۹	شم: ۱۸۷
شوخ: ۹۱	شما: ۵۳
شوخ رویی: ۴۲	شماقت: ۲۶۰، ۱۹۳
شور: ۲۰۲، ۸۰	شماقت کردن: ۲۳۳
شور آب چشیده: ۳۳۸، ۱۴۹	شم آل: ۲۱۶
شور بخت: ۲۷۸	شمال: ۲۱۶
شورستان: ۳۱۰	شمس: ۴۱
شورش افزای: ۲۴۶	شمس الاسلام والمسلمین: ۲۸۰، ۲۱۵
شوره خاك: ۱۱۱	شمس الاکابر: ۲۷
شوریده: ۴۵، ۲۹	شمس الحضرة الباهره: ۸۳
شوق: ۲۰۴، ۱۴۲	شمس الحضرة الشما: ۲۶۶
شوق آسيز: ۲۵۲	شمس الخواص: ۱۳۴
شوکت: ۱۰۹	شمس الهدی: ۲۹۳
شه: ۷۶	شمس وار: ۲۹۹، ۱۱۸، ۴۲
شهاب: ۲۱۱	شمشیر: ۸۵
شهاب الافاضل: ۱۳۹	شمشیر آب رای: ۳۲۱
شهاب سایر: ۱۶۶	شمشیر زن: ۸۱
شهادت: ۱۶۸	شمشیر کشیدن: ۱۰۲
شهباز: ۱۷۶، ۱۴۴	شمشیر یمانی: ۳۳۰
شهباز دانش: ۳۴۰	شمع ثاقب: ۶۱
	شمع ماه: ۳

شیرزدگان آفتاب: ۲۹۱	شهباز گوهر: ۱۰۱
شیرسپید: ۲	شهد: ۳
شیرسیاه: ۳۲۳، ۲۹۵، ۶۵	شهدا: ۱۶۹
شیرشرزه: ۳۲۲	شهداء عدل: ۲۵۳
شیرکرم: ۱۷۳	شهر: ۷۹
شیربردان: ۹	شهرستان: ۷
شیره: ۱۱۳	شهرستان بدایع: ۲۰۶
شیرهمت: ۱۰۱	شهرستان دل: ۸۸
شیرین: ۲۰۵، ۷۰	شهر عاد: ۲۰۱
شیرینی: ۲۷۹	شهر گشای: ۷۶
شیطان: ۱۶۱، ۱۱۸	شهر گشایی: ۳۳۰
شیطنت: ۲۳۳	شهر یاز: ۱۰۳
شیطنت دوست: ۱۹۵	شهر یاری: ۱۴۸، ۵۲
شیفته: ۹۰	شهوات: ۲۰۸، ۲
شیفته شدن: ۲۹۰	شهوانی: ۱۰۱
شیفته وار: ۲۹۵	شهود عدل: ۱۶۸
شیمت: ۳۴۳، ۲۵۰	شهور: ۲۸
شین وسین: ۱۶	شهید: ۲۲۶
شیوه: ۲۶۹	شیاطین: ۱۹۸
	شیاطین انس: ۲۵۸
ص	شیب: ۳۱۵
صابری: ۲۱۱	شیب ویالا: ۳۳۳
صاحب: ۱۷۵، ۱۸	شیخ: ۴۹
صاحب اخلاص: ۴۶	شیخ: ۲۱۴
صاحب برید عقل: ۳۰۰	شیخا: ۲۵۷
صاحب خبران دین: ۱۹۲	شیخ الاسلام والمسلمین: ۲۲۰
صاحب خراج خراسان: ۳۲۲	شیخ الشیوخ: ۵۰
صاحب خطران دل: ۱۹۲	شیخ الطریقه: ۲۷۰
صاحب سطوت: ۱۵	شیر: ۱۶۷، ۶۴، ۲
صاحب طلیسان: ۱۴۴	شیر آسمان: ۶۴
صاحب غرض: ۳۳۱	شیر آسمانی: ۳۳۰
صاحب قران: ۱۴۸، ۵۱	شیر بچه: ۳۲۴، ۱۱۱
صاحب قلم: ۱۷۳	شیر دل: ۳۰۲
صادر و وارد: ۲۳۶	شیرده: ۲۹۱
صادق: ۷۹	

- صاقدان مودت : ۷۱
صاقد البدوان : ۳۲۷
صارم حزب الله الموحدين : ۱۷۸
صارم الممالک : ۲۸۰
صاعد شدن : ۱۵۰
صاعده : ۳۳۸، ۱۳۸
صاعقه : ۸۷
صاعقه آثار :
صاعقه آفت : ۲۷۱
صاعقه آمیز : ۲۱۲
صاعقه انگیز : ۵۳
صاف : ۱۴۵
صافنات جیاد : ۲۷۶، ۹۵، ۴۸
صافی : ۹۸، ۳
صافیات الاجیاد : ۲۷۶، ۹۵
صافی الشرب : ۳۴۵، ۱۶۷، ۵۸
صافی عقیدت : ۲۶۷
صافی گردانیدن : ۲۸۷
صالح : ۳۱
صالحه : ۱۸۸
صانع : ۲۸۳، ۲۰۶
صایب : ۱۸
صایغان تقدیر : ۲۱۵
صبا : ۲۵۳
صبابه : ۲۴۵، ۱۹۳
صباح : ۲۱۵، ۱۵۲
صباغ باغ مینا : ۱۱۷
صبت : ۸۹
صبح : ۲۰۹
صبحه دمی : ۲۲۳
صبح دمیدن : ۷۷
صبح دولت : ۳۳۹
صبح سعادت : ۳۱۱
صبح شناسان : ۴۶
صبح صادق : ۳۱۱، ۲۸۷، ۴۶
صبح کاذب : ۱۵۰، ۴
صبحک الله خوان : ۲۸
صبح کرم و وفا : ۲۲۲
صبح گاه : ۳۰۲
صبح مراد : ۶۲
صبح وار : ۲۲۰
صبح و شام : ۳۰۴، ۲۱
صبر : ۲۱۲، ۵۹
صبر کار بستن : ۱۰۴
صبر کردن : ۶۰
صبر گداز : ۱۴۲
صیفت : ۲۰۰
صبوة دل : ۲۷۰
صبوح : ۲۵۶
صبوح پرستان : ۴۶
صبور : ۱۰۴
صبوری : ۱۰۴
صبوری کردن : ۱۰۴
صحایف : ۱۷۶
صحبت : ۲۰۵
صحت : ۲۰۵، ۵۳
صحرا : ۲۰۴، ۷۲
صحراء وحشت : ۲۱۶
صحرا بیان : ۱۶۰
صحن : ۲۰۴
صحنات : ۱۰۱
صحن حلوا : ۱۰۱
صحی : ۳
صحیفه : ۱۷۷، ۹۸
صحیفه ثنا : ۱۵۱
صخره صبا : ۳۲۲، ۲۰۴
صدا : ۲۱
صداع دادن : ۱۲۱
صدد : ۳۳۴
صدر : ۳۰۴، ۲۱

صراط مستقیم : ۱۷۳	صدرا رمن : ۲۹۷
صراف عقل : ۱۹۹	صدر جهان : ۳۳۳
صرصر : ۲۱۶	صدرا یمة : ۹۹
صرصر قهر : ۸	صدرا السادة : ۲۱۴
صرع : ۱۰۸	صدر الشریعة : ۲۷
صرف : ۱۷۷	صدر الشعرا : ۱۴۱
صرف ساختن : ۱۱۹	صدرا الکفاة : ۱۴۶
صعب : ۱۹۳، ۶۰	صدرا المعالی : ۱۲۹، ۶۳
صعب آمدن : ۲۹۲	صدر پرور : ۱۸
صعدا : ۱۱۲	صدر صدور : ۳۱۰
صعود : ۲۳	صدر کبراء الثغور : ۲۷۴
صغار لالی : ۴۱	صدر گوهر : ۳۱۰
صغری : ۱۱۱	صدر نشینان : ۳۱۳
صغیره نامه : ۱۳۳	صدرة : ۳۰۴
صف : ۲۵۸، ۲۴۱، ۵	صدساله : ۲۸۹، ۴۳
صفا : ۱۴۳، ۵	صنف : ۱۴۹، ۶۴
صفا پرورد : ۲۳۰	صنف شکاف : ۱۶۹
صفا پروری : ۲۳	صنف شوراب چشیده : ۳۳۸
صفا پیوند : ۳۴۵، ۲۰	صنف وار : ۲۷۰، ۱۸۰
صفار : ۲۹۴	صدق : ۲۱۲، ۱۲۷
صفاء ضمیر : ۷۱	صدقات : ۲۶۰، ۷۷
صفاف : ۱۷۴	صدقات دادن : ۲۵
صفاوت : ۳۲۶، ۱۶۰، ۸۹	صدق آمیز : ۲۳۲، ۱۲۹
صفاوت سلسال : ۷۹	صدق بندگی : ۳۴۲
صفت : ۱۰۸	صدق پیوند : ۳۳۸، ۲۳۰، ۲۰
صفح : ۲۵۹، ۲۴۵	صدق رغبت : ۲۶۴
صفحات : ۲۸۷، ۱۳۸، ۱۰۶	صدق بوالات : ۳۴۴
صفحات دورنگ روزگار : ۳۲۸	صدق نیت : ۲۷۴
صفحات رخسار : ۳۳۸	صدقی : ۲۷۰
صفحات زمین : ۱۸۰	صدبه : ۲۰۶، ۸۸، ۵۸
صفح کردن : ۳۱۱	صدبه صوت : ۴۶
صفحه چهره : ۱۱۸، ۸۵	صدور : ۲۸۵، ۱۷۰، ۶۱
صفحه روز : ۳	صدور زبان : ۸۳
صفدر : ۲۵۴	صد هزار : ۸۰، ۵
صفر : ۲۹۶، ۱۶۸، ۱۰۹	صدیقی : ۵۰

صلحا : ۲۳۴	صفرا : ۱۱۸
صلصال : ۱۴۵، ۱۱۸، ۷۹	صفراء بودت : ۱۶۷
صلصل نفس : ۲۰۱	صفصاف : ۳۰۹، ۵۵
صلف : ۱۹۵	صفصاف دار : ۱۱۳
صلوات : ۵۵	صف صف : ۵
صلوة : ۲۵۵	صفصف : ۱۱۳
صما : ۲۰۴	صف طیور : ۷۸
صمیم حال : ۲۶۶	صفغ : ۳۱۱
صمیم خلت : ۲۰۰	صف نعال : ۳۳۸، ۳۲۴، ۱۱۶
صنادید : ۶۰، ۱۰	صف النعال : ۳۰۲، ۱۵۱
صندل : ۲۶۱، ۱۸۱	صفو : ۳۰۱، ۲۰۳، ۹۹
صنعت : ۲۷۷، ۲۰۰	صفوت : ۲۲۹
صنف : ۵۸	صفوة الاساقفه : ۲۶۶، ۲۳۸
صنوبر : ۱۰۱	صفوة الحضرة : ۷۳
صنوبر قاست : ۹۰	صفوة الاسلام المسلمين : ۲۴
صواب : ۱۲۴	صفوة الخلفاء المهتدين : ۶۹
صوابدید : ۴۹	صفوه عشق : ۲۷۰
صواعق : ۳۱۰	صفوة الملوك والسلاطين : ۱۲۹
صواعق سنان : ۵۷	صفوت هشت جنان : ۶۰
صواعق : ۲۰۱	صفورای زبان : ۱۲۲
صوان : ۱۵۶	صفه : ۲۴۱، ۱۴۴
صوب : ۳۱۳، ۱۱۵، ۵۵	صفه تصوف : ۲۷۳
صوت : ۳۴۱	صفه صفا : ۳۰۷
صور : ۱۷۶، ۷	صفه نشینان : ۵۵
صورپسین : ۲۵۳، ۲۰۹	صفی الاسلام : ۱۴۷
صورت : ۲۵۷، ۸۰، ۶	صفی المسیح : ۳۴۰، ۲۶۷، ۲۳۹
صورت بستن : ۳۰۴، ۲۰۸، ۲۴	صفی الملة : ۲۷۴
صورت حال : ۳۰۵، ۲۷۱، ۱۰۲	صفیر : ۲۰۱
صورت گر خامه : ۱۰۸	صق : ۲۸۱، ۲۱۲، ۵۳
صورت گرقتن : ۲۷۰	صلاح رقتن : ۲۲۳
صورت نگار : ۲۰۸	صلاح الملة : ۱۰۶
صورت نگر : ۲۰۸	صلب : ۱۰۳
صور نخستین : ۷	صلت : ۲۱
صوفیان تنهارو : ۱۲۴	صلة الرحم : ۲۷
صوفیانه : ۲۶۴، ۵	صلح آغا زیدن : ۲۵

صوفی صفت : ۳۴۳	ضعیفه : ۱۰۵
صولت : ۲۰۷، ۲۱	ضفدع : ۱۸۰
صوم : ۴۵	ضلال : ۱۹۵
صوبعه : ۱۰	ضم : ۱۸۱
صهبا : ۲۶۹	ضمایر : ۹۴، ۳۸
صیانت کردن : ۳۲۲	ضم کردن : ۳۴۲
صیت : ۱۴۱، ۱۱۹	ضمن : ۹۵
صیت مستفیض : ۴۹	ضمیر : ۸۸
صید : ۲۱۰	ضمیران : ۳۳۹
صید شدن : ۱۰۱	ضنک : ۲۵۸
صید کردن : ۱۰۱، ۹۵، ۹	ضیا : ۱۱۷
صیرفیان حقایق : ۲۰۳	ضیق : ۲۵۸
صیغت : ۳۳۰، ۲۰۰، ۱۲۴	
صیقل : ۱۸۶، ۱۵۶، ۸۵	

ط

طارق سعادت : ۲۸
طارق نیم شبی : ۲۴۸
طارم : ۱۹۳
طاری : ۱۰۹
طاری شدن : ۲۴
طالبی : ۱۰۶
طاظمی : ۱۰۶
طاعت : ۱۷۱
طاغوت : ۹
طاغیان : ۹
طاق برآوردن : ۸۸
طاقت : ۲۱۲
طاقت داشتن : ۱۷
طالب : ۱۱۴، ۱۰۶
طالبی : ۱۰۶
طالع : ۲۷۵
طالع : ۲۱۵، ۶۴
طالع آسمانی : ۲۷۱
طالع داشتن : ۳۳۱
طاوس : ۲۰۱
طاوس زیب : ۹۲

ض

ضامن : ۳۶۱
ضامن ارزاق الغربا : ۱۳۵
ضجر : ۱۵۸
ضحاک وار : ۶۴
ضحکه : ۶۰
ضد : ۴
ضرا : ۱۴۷، ۹۴
ضراعت : ۱۶۹
ضربان : ۱۰۶
ضروری : ۴۳
ضعف : ۱۱۱
ضعفاء است : ۳۳۷
ضعفای اسم : ۱۴۹
ضعفای رعیت : ۳۲۶
ضعف برآوردن : ۴۶
ضعف رویت : ۲۶۴
ضعیفان : ۱۰۳
ضعیف قوایم : ۴
ضعیف معانی : ۲۷۲

طرفه کار: ۲۹۴	طاوسی: ۳۴۰
طره: ۸۹	طاهره: ۸۴
طره زلال دریا: ۲۷۰	طایر روز: ۲۰۱
طریق: ۲۵۷	طایر یمن: ۳۱۵
طریق: ۹۳، ۲	طایع: ۳۲۰، ۵۲
طریق پرورد: ۱۸۶	طایفه: ۳۱۵، ۲۴
طشت: ۲۵۲، ۳	طایل: ۵۹
طشت زر: ۲۹۲	طباخی: ۲۹۱
طشت نه: ۱۰۳	طباخی آفتاب: ۳۲
طعام: ۱۴	طباع: ۲۶۸، ۱۷۵، ۵۳
طعم: ۲۹۱، ۲۲۷	طبایع: ۲۰۶
طعم دادن: ۳۲۴	طبایع اربع: ۱۰۶
طغاة الملحدین: ۱۴۸	طبع: ۱۹۹، ۱۷
طغیان: ۱۸۵، ۱۶	طبقه: ۸۷
طفل: ۱۱۳	طیب: ۱۱۴
طفل مهد خاك: ۱۷۳	طیب آفرینش: ۲۷۱
طفلان دو گهواره وهفت قماط: ۱۱۷	طیبیان: ۹
طفل دبستان: ۲۷۴	طبیعت شدن: ۲۵۸
طفل دبیرستان: ۲۵۶	طبیعی: ۷۶
طفل عرب: ۲۵۳	طراز: ۲۸۲، ۱۵۷، ۸۰
طفیف الحال: ۲۸۱	طراز آستین: ۱۶۸، ۱۱۷
طل: ۲۹۸، ۲۱۷	طراز بر کشیدن: ۳۰۴، ۴۹
طلایع: ۲۸	طراز رویت: ۱۶۰
طلایه بان: ۳۳	طراز القبول: ۹۸
طلب آمیز: ۸۷	طرازنده: ۳۲۹، ۲۶۲، ۱۶۰
طلب کردن: ۱۲	طرازیدن: ۲۰
طلح منضود: ۲۷۵	طراوت: ۱۰۸
طلحه: ۲۷۵	طرایف وار: ۸۸
طلع: ۲۷۵	طرایق: ۷۱
طلعت: ۹۰	طرب ستان: ۲۴۶
طلعه: ۲۷۵	طرح افگندن: ۱۱۳
طلوع: ۵۷	طرف: ۹۴
طلوع کردن: ۱۰۷	طرف اقلام: ۲۱۲
طلیعه کھسار: ۳۰۰	طرفه چیز: ۲۹۵
طم: ۱۷۴	طرفه حال: ۱۹۹

- طبع : ۲۵۸
 طمع داشتن : ۱۵۴
 طنباب : ۱۱۴، ۸۷
 طنباب آتشین شهاب : ۸۷
 طواف : ۱۵۱
 طوفان آفات : ۸۹
 طوایسی : ۷۶، ۴۵
 طوایسیر : ۱۷۰
 طوایف : ۲۸۲، ۱۲۴
 طویی : ۳۳۶، ۲۶۳، ۲۰۱
 طویی کردار : ۱۶۲
 طودالشاغ : ۹۳، ۲
 طور انور : ۷۶
 طور شاهق : ۷۱
 طوطی : ۳۴۰، ۲۰۱، ۶
 طوطی قیمت : ۹۲
 طوعاً او کرها : ۱۱۱
 طوفان : ۱۹۳، ۱۱۲، ۶۵
 طوفان انگیز : ۳۳۸، ۳۰۴، ۱۵۰
 طوفان بلا : ۲۷۱
 طوفان خونابه : ۸۱
 طوق : ۲۲۳
 طوق احسان : ۳۳۷
 طوقدار : ۲۹۸، ۲۵۳، ۵۲
 طوق سیمین : ۹۰
 طوق گردن : ۱۹۵
 طوق لسان : ۱۴۴
 طول و عرض : ۲۸۵
 طویت : ۳۳۸، ۲۷۴
 طویله : ۱۸
 طویله فرمان : ۳۳۶، ۵۲
 طی : ۴۶
 طیب : ۲۰۳
 طیب فایح : ۹۴
- طیبات : ۳۳۶
 طیمه : ۲۸۷
 طیر : ۲۹۶، ۱۱۰
 طیران کردن : ۲۰۲
 طیوررت : ۱۰۵
 طیش : ۱۰۵
 طیلسان : ۲۰۱
 طینت : ۲۸۷، ۲۰۶، ۱۰۸
 طیور : ۷۸
 طیور بهشت : ۲۰۱
- ظ
- ظالم : ۶۸
 ظالم گداز : ۲۵۱
 ظاهر آمدن : ۷۷
 ظرف : ۳۲
 ظفر : ۳۳۸
 ظفره : ۲۰۴
 ظفر یافتن : ۲۷۶
 ظل : ۲۱۷، ۱۶۵، ۸
 ظلال : ۲۳۷، ۶۸
 ظلال رایت : ۵۲
 ظلال معدلت : ۱۹
 ظل الله : ۲۶۲، ۱۴۸
 ظل ظلیل : ۱۶۵
 ظل عدم : ۱۹۶
 ظلم : ۲۵۸
 ظلمات : ۱۰۷، ۸
 ظلمات اسکندری : ۵۳
 ظلمات پرورد : ۳۲۱
 ظلمات ثلاث : ۴۵
 ظلمات دیده : ۱۴۹، ۹۴
 ظلمات ناکشیده : ۲۴۶
 ظلمات نیاز : ۳۲۹
 ظلمانی : ۳۱۴

- ظلمت : ٣٢ ، ٣٠٠
 ظلمت آمیز : ١٣
 ظلمت پروردگان : ٢٤٨
 ظلمت خانه : ١١٧
 ظلمت ضلالت : ٣٢١
 ظلمت یافتگان : ٢٦٣
 ظلمه : ١٠٢
 ظل نعمت و حرمت : ٢٦١
 ظلیل : ١٦٥ ، ١٩٩
 ظن : ٢٥٨
 ظاهره : ٢٣
 ظاهره صورت : ٣٠١
 ظهور الیالی : ٢٣٢
 ظهور المعانی : ٩٩
 ظهور : ١١٣
 ظهور آل سلجق : ١٤٨
 ظهور الاسلام : ١
 ظهور فرق : ٢٣٨
 ظهور ملوک العالم : ٨٣
 ع
 عابد : ١٣٥
 عاجز : ١٣
 عادات : ٣١٦
 عادت : ١٠١ ، ٢٥٨
 عادل : ١٥ ، ٨٦
 عادله : ١٢٢
 عارض : ٨٥ ، ٩٠
 عارضه : ١٠٨ ، ١٧٢
 عارف : ٣٤
 عارف المطلق : ٥٠
 عاريت : ٥٨
 عازر وار : ٣٤٢
 عاشق : ٧٩ ، ١٦٥
 عاصف : ١٢٠
 عاصم الستة : ٩٣ ، ١٩٨
 عاصمة الحقيقة : ١٢٢
 عاصی شدگان : ٣٢٤
 عاطفت : ١٣٠
 عاطل : ١٣
 عافیت : ٢٥
 عاق : ٢١٧
 عاق رب : ٣١٠
 عاقل : ٢١١
 عاقله : ١٠٨
 عاقله ایام : ١٦٥
 عالم : ١٢ ، ٢١٧ ، ٢٢٠
 عالم ارواح : ٢١٥
 عالم افروز : ٢٣١
 عالم العلوم : ١٨٢
 عالم بقا : ١٩٠
 عالم پاک : ٢٧٦
 عالم ثلثة اقانیم : ٢٦٧
 عالم شهادت : ٢٠١
 عالم فنا : ١٩٠
 عالم قدسی : ١٦٠
 عالمی : ١٠٣
 عالمیان : ٦٠ ، ٩٧
 عالمه : ١٢٢
 عالی : ٢
 عالی الکعب : ٣٢
 عالیہ : ٥٥
 عام : ٨ ، ٢٣١
 عانس بکر : ١٦٠
 عاهات : ٦١
 عایده : ٣٠٠
 عایق : ١٢٣
 عایق داشتن : ٣٠٦
 عباد : ٥٣ ، ١٢٩
 عباد : ٨١
 عبارات : ٣٠٠

عبارت: ۱۲۰	عدة الحقیقه: ۹۹
عبد: ۱۴۹	عدة الحواری: ۱
عبرات: ۱۶۶، ۶۴	عدة الخلافة: ۵۱
عبرت: ۶۰	عدة السلطنة: ۱۴۸
عبرت کردن: ۲۶۹	عدة الکبرا: ۷۳
عبقری: ۳۰۴، ۱۰۱	عدت مطلقات: ۲۰۰
عبودیت: ۱۵۲، ۱۳۵، ۷۵	عدة الملوك المقسطين: ۲۹۷
عبهر: ۳۲	عدت حیوة: ۳۲۲
عیهربستان شهرباری: ۳۱۷، ۵۵	عدل: ۲۶۴
عتاب: ۲۶۴، ۲۰۵	عدل پرست: ۱۶۲
عتاب کردن: ۳۰۴	عدل پروری: ۲۳۱
عتابی: ۴۱	عدل سگال: ۳۱۹، ۱۴۹
عتابی بافان: ۱۵۰	عدل سگالی: ۵۲
عتابی شب و روز: ۳۰۴، ۱۵۰	عدل گستر: ۲۶۷، ۳۸
عتابی صبح و شام: ۴۰	عدل گستری: ۳۲۹، ۱۴۸
عتابی ملمع: ۳۰۲	عدل ملخص: ۱۵۲
عتب: ۳۰۴	عدم: ۲۱۶، ۱۱۲
عتبه: ۳۰۴، ۲۷۰	عدم التفات: ۱۳۶
عتبه بوس: ۴۰	عدنی: ۳۰۴
عتبه جلال: ۲۹۸	عدو: ۳۴۳، ۲۴۲
عتبه در بوسیدن: ۳۰۴	عدوبند: ۳۸
عتبه نشینان: ۳۳۸، ۱۵۰	عدو بندی: ۳۳۰
عثرات: ۲۶۹، ۲۵۹	عدة: ۱۷۳
عجاله: ۱۲۰	عدیدالربل والحصا: ۱۳۵
عجایب: ۲۲۰، ۶	عديم المثل: ۲۹۹
عجب: ۳۰۳	عذاب: ۳۱۰
عجز: ۱۷۴	عذاب چشیدگان: ۲۶۹
عجز: ۱۷۴	عذار: ۸۹
عجز: ۱۰۰	عذب: ۲۳۱، ۱۴۴
عجز آوردن: ۲۸۱	عذب رحیق: ۳۱۰
عجم: ۳۰۸	عذب زلال: ۲۰۴
عجوز: ۳۱۴	عذب عذیب: ۲۳۴
عجیب: ۸۲	عذب فرات: ۳۰۳
عداد: ۷۸	عذر: ۸۳، ۲۴
عدت: ۳۲۹، ۱۷۶، ۵۸	عذرا: ۱۵۹

عریان : ۱۲۰، ۱۸۲، ۳۰۳	عذر خواستن : ۱۵۹، ۲۸۹
عریان پیکر : ۳۰۱، ۳۰۲	عذر خواه : ۱۸۲، ۲۷۳
عریض : ۴۹	عذیب : ۲۳۴
عزا : ۱۱۱	عراضه : ۱۲۷، ۱۶۷
عزالاسلام : ۲۶۰	عراف : ۲۳۴
عزازت : ۵۳	عراقی : ۵۴
عزالفریقین : ۲۷۰	عرب : ۵۴
عزت : ۲، ۷۷، ۱۹۹	عرس السلطنه : ۲۶۷
عزت خانه : ۱۵۷	عرش : ۳۱۱
عزلت : ۱۰۹، ۲۱۶	عرش پایه : ۲۱، ۵۲، ۱۵۲
عزم : ۱۵۳	عرش جلالت : ۲۸۰
عزمستقر : ۶۴	عرش فرسا : ۱۴۹، ۲۳۱، ۳۳۸
عزیز : ۲۷۱	عرش مساق : ۶۴
عزیزالاسلام والمسلمین : ۷۳	عرشی : ۲۸۶
عزیزان : ۳، ۲۱۲، ۲۷۱	عرشیان : ۲۰۳
عزیزی : ۲۶۰	عرصه : ۷۵، ۱۵۴، ۲۴۶
عزیمت داشتن : ۶۱	عرض : ۴، ۱۰۸
عساکر : ۷۵، ۱۵۸	عرض دادن : ۱۲۷
عسر ۹۵ : ۱۲۴	عرضه کردن : ۱۲۷، ۱۶۷
عسرت : ۲۶۱	عرفات : ۱۵۴
عسکر عسکر : ۸	عرفه : ۱۶۶
عسل : ۲۴۰، ۲۹۲	عرق : ۱۰۹، ۱۱۵، ۲۵۶
عسل مصفی : ۳۲۳	عرق ... برچهره آوردن : ۴۸
عسی : ۱۵۵	عرق خجلت : ۹۱
عشرت : ۲۸	عرق رئیس : ۱۴۳
عش عیش : ۱۱۰	عرنین : ۲۹۹
عشق : ۸۷	عروس : ۱۶۲، ۲۹۲
عشقاء الرحمن : ۲۹۷	عروس ثنا : ۱۲۰
عشق باختن : ۸۷، ۲۶۵	عروس خاطر : ۲۰۲
عشقبازی : ۱۵۰	عروس سبا : ۲۰۲
عشق ورزان : ۴۶	عرس وار : ۲۹۴
عشقی : ۲۷۰	عروق درون و برون : ۱۷۴
عصا : ۱۶	عروه : ۲۰۲
عصابه : ۱۶۹	عروه وثقی : ۲۹۳
عصمت : ۲۷۲	عری : ۹

عقرب گیسو: ٩٠	عصمة الدنيا: ٢٤
عقربی: ١١٠	عصیان نمودن: ١٥٨
عقل: ٢١١	عضب یمانی: ٧٥
عقل اشرف: ٧٦	عطا: ٢٣٧
عقل رسیدہ: ٢١١	عطارد: ٢٩٩، ١٦١، ٦٥
عقل کل: ١٦١	عطارد سخن: ١٧
عقل مرکب: ٢٠٨	عطش: ٢١٨
عقل استفاد: ١٤٤	عطلت: ٢٤١، ١٥٠
عقل مشخص: ١٥٢، ٧١	عظم: ١٧٢
عقل مصور: ٩٢	عظماہ المشرقین: ١٤٨
عقل ملخص: ١٤١	عظمت: ٧٩
عقلی: ٢٧٠، ١٥٦	عظم خطاب: ١٧٢
عقوبات: ١٣٤	عظمی: ٢١٤، ١١٢، ٧١
عقوت: ١٠٣	عظیم الدنيا: ٣٣٩، ٧٤
عقود: ٦٦	عظیم الروم: ٣١٦
عقود جوزا: ٣٠٨، ٢٢١، ١٥٧	عفت: ٢٧٢
عقود مآثر: ١٦٥	عفو: ٢٠٦
عقوق: ٢١٧	عفونت: ١١
عقول: ٤٤	عفیقه: ١٨٨
عقیب: ٢٢٤، ١٤٣، ١١٠	عقاب: ٣١٦
عقیدت: ٣٣٨	عقاب صولت: ٢٠١
عقیم: ١٤٢	عقابین: ١١١
عکس: ٣٠١	عقب: ٧٧
علا: ١٧٣	عقبی: ٢٧٠
علاء الملة الشما: ٢٣٨، ٧٤	عقد: ١٦١، ١١٢
علامات: ٢٣٣	عقد بستن: ١٦٢
علامه: ٢٧٢	عقد خدمت: ١٥٨
علامة الائمة الاعلام: ٢٨٧	عقد خنصر و بنصر: ١٥١
علامة العالم: ٢٩٣	عقد عبرینة شب: ٦٥
علامة العالمین: ٩٣	عقد موالات: ٧٢
علامة العلما الاعلام: ٢٢٠	عقله: ٨
علامة المشرقین: ١	عقدہ ذنب: ٣٢٣
علت: ٢٩٦، ١١	عقرب: ٣١٠، ٢٨٥، ١٠١
علق نفیس: ٣٣٧، ١٤٣	
علل: ٢٢٣	

- علم : ۱۰۳
 علما : ۵۹، ۵۴
 علم ربانی : ۲۱۵
 علم بصور : ۲۰۸
 علم الهدی : ۲۱۴
 علو : ۱۱۹
 علودرجات : ۱۲۲
 علوم : ۱۷۶، ۱۵۷
 علوم علوی : ۲۷۰
 علوی : ۲۷۰
 علیا : ۷۶
 علی الاطلاق : ۲۹۶
 علی التواتر : ۲۵۱، ۲
 علی الجمل والتفصیل : ۲۲
 علی الجملة : ۱۵۶، ۵۶
 علی رغم : ۶۵
 علی عقل : ۲۰۸
 عماد : ۲۳۲
 عمارت : ۲۰۵
 عماری : ۱۶۰
 عمال : ۳۳۴
 عمامة : ۳۰۴، ۹۴
 عمايت : ۲۱۷
 عمدة الحضرة : ۲۵۵
 عمدة الحكماء الراشدين : ۱۰۶
 عمدة الخلافة : ۱۴۸
 عمدة السعادتین : ۲۳۰
 عمدة السلطنة : ۵۱
 عمدة الشريعة : ۹۹
 عمدة الکفاة : ۷۳
 عمدة الملوك والسلاطین : ۶۹
 عمر : ۱۵۱، ۶۶
 عمری : ۲۹۸
 عمل نمودن : ۱۰
 عمود : ۸۷، ۴
 عمود آزمای : ۲۶۵
 عمود صبح کاذب : ۸۷، ۴
 عموم : ۳۰۰
 عمیق : ۳۳۰
 عمیم : ۲۷۳، ۲۴۳، ۱۳۰
 عنا : ۲۱۶، ۱۱۱
 عناب : ۹۰
 عنابی : ۱۹۳
 عناصر : ۸۸
 عناصر فتوت : ۱۰۳
 عنان : ۵
 عنان باز کشیدن : ۷۲
 عنان برتافتن : ۱۵۹
 عنان در کشیدن : ۶۴
 عنان گرای : ۱۶۹، ۱۴۷، ۲۱
 عنان قلم : ۱۶۶
 عنایت : ۲۱۶، ۵۲
 عنبر : ۲۱۰، ۱۷۰
 عنبراندود : ۳۱۶
 عنبربار : ۲۴۵، ۵۳
 عنبر پاش : ۲۷۷
 عنبر فشان : ۱۶۱
 عنبرین : ۲۴۵، ۲۰۱
 عنبرینه : ۶۵
 عنبی : ۱۰۷
 عندلیب : ۲۸۳، ۲۰۱، ۱۴۶
 عنصر : ۱۱۳
 عنصر الحقیقة :
 عنصر السعادتین : ۱۴۸، ۵۲، ۱
 عنصر الصفا : ۱۳۹
 عنصر المعالی : ۱۶۹
 عنف : ۳۳۰
 عنقاء : ۲۲
 عنقاء مغرب : ۲۹۹، ۱۴۴
 عنقرب : ۲۵۳، ۱۰۵، ۶۱

عهد وصال : ۶۴	عنقود ثریا : ۳۰۸، ۲۲۱، ۱۵۷
عهده : ۱۵۱	عنکبوت : ۲۹۵، ۱۰۷
عیار : ۲۱۵، ۵۹	عنکبوتی : ۲۰۲، ۱۰۷، ۵۸
عیار شناس : ۴۳	عنوان : ۳۶
عیار گرفتن : ۱۸۰	عنیف : ۲۲۴
عیال : ۱۰۴	عوارض : ۲۸۱
عیب : ۴۱	عوارف : ۷۷
عید : ۹۶	عوارف آسمانی : ۹۹
عیسوی : ۱۵۳، ۷۶	عواصف : ۲۸۱، ۲۰۵
عیسی دم : ۱۱۴	عواطف : ۱۲۷، ۱۲۰، ۷۷
عیسی زهادت : ۳۲۷	عوافی : ۲۶۶، ۲۶۱
عیسی صفت : ۱۱	عوام : ۷۸، ۳۱
عیسی وار : ۲۹۶	عوان : ۲۹۵
عیسویان : ۳۲۱	عوانان : ۳۳۴
عیش : ۱۱۰	عوانس غیبی : ۳۰۹
عین آفتاب : ۲۶۶	عوایق : ۲۱۸، ۱۳۵
عین الاثمه : ۳۰۸	عود : ۲۷۱، ۲۳۵
عین الازدرا : ۲۷۲	عود : ۱۶۹، ۱۲
عین الله : ۱۶۷، ۹۴	عود بشارت : ۸۶
عین الانسان : ۹۴، ۵۶	عود سوخته : ۲۰۸
عین الحقیقه : ۲۶۹	عودك عمود آزمای : ۲۶۵
عین الحیات : ۱۵۴، ۱۰۶، ۵۳	عوذ الاسلام و المسلمین : ۴۳
عین الدوله : ۴۳	عوذه ارواح : ۳۴۰
عین الرضا : ۳۰۵	عوذه عمر : ۲۹۰
عین السخط : ۳۰۵، ۱۹۹	عور : ۱۷۵
عین الشمس : ۳۰۲، ۲۹۹	عورتن : ۳۰۲
عین الطریقه : ۱۳۹	عوض : ۲۰
عین الفضلا : ۲۹	عون : ۲۴۲، ۱۱۸، ۸
عین الکمال : ۲۳۲، ۸۴، ۵۳	عون الامامه : ۵۰
عین الله : ۴۹	عهاد : ۲۱۶
عین حیات : ۵۸	عهد حضور : ۱۶۵
عیون : ۳۰۶، ۲۳۰، ۱۲۳	عهد بندگی : ۳۴۲
غ	عهد عمر : ۷۹
غار : ۲۰۲، ۸۵	عهد عمر وفا کردن : ۱۲۱
	عهد گل : ۲۸

- غارنا : ۲۱۶
 غارت کردن : ۹۰
 غارتگاه : ۹
 غارتیدن : ۱۶، ۱۵
 غازی : ۲۶۲، ۸۵
 غازی غزنین : ۳۲۲
 غافل : ۲۳۲
 غالب شدن : ۱۰۸
 غالیه سای : ۱۱۰
 غالیه سایان بهشت : ۱۱۰
 غالیه گون : ۳۰۳، ۸۶
 غانیات : ۳۱۶، ۲۰۰
 غایت : ۶
 غایة الغایات : ۳۱۱
 غایت قصوی : ۱۵۱
 غبار : ۲۸۷، ۸۵، ۳
 غبار انگیزختن : ۱۰۳
 غبار دره : ۷۸
 غبطت : ۳۰۰، ۱۶۹، ۶۶
 غبغب : ۹۰
 غبغب سیمین : ۹۰
 غبن : ۱۱۳
 غبوق : ۲۵۶
 غشاء احوی : ۱۸۶
 غدار : ۱۶۵، ۱۰۰، ۵۶
 غدر : ۹
 غده : ۲۹۶
 غذا : ۱۱۸
 غرا : ۲۰۴، ۱۶۰
 غراب : ۳۴۰
 غراب البین : ۵۶
 غراب سیاه کلیم : ۳۴۰
 غراب لباس : ۲۰۱
 غراب وار : ۱۰۱
 غرابی : ۱۰۱
 غراره : ۱۹۴
 غراره کافور : ۲۹۴
 غرام : ۱۲
 غرامت : ۱۵۰، ۱۰۴
 غرایب : ۲۶۳، ۲۲۱، ۵۳
 غرایب در غرایب : ۶۹
 غرایب سبحانی : ۱۶۶
 غرایب الیالی : ۹۶
 غرایب نفسی : ۱۴۲
 غریبال : ۲۹۴
 غربت : ۲۹۴، ۲۲۸
 غرت : ۲۹۹، ۱۹۹
 غرر : ۲۶۳، ۱۷۷، ۵۳
 غرس الخلافة : ۵۰
 غرس السلطنه : ۱۹
 غرش کردن : ۲۹۵
 غرض : ۴۶
 غرفه : ۸۸
 غرق : ۲۶۱، ۱۱۵
 غرقاب : ۳۰۹
 غرق شدن : ۱۱۲، ۱۷
 غرقه : ۱۹۷
 غرور : ۲۰۹، ۱۹۴، ۱۷۱
 غره بیضاء آفتاب : ۱۶۷
 غره زاهره : ۱۶۵، ۱۳۸
 غریب : ۲۸۳، ۲۰۱، ۶۹
 غریب آمدن : ۶۹
 غریستان : ۱۵۴، ۵۳
 غریبی : ۳۴۰
 غریق : ۹۱
 غریق ایادی : ۱۳۱
 غریم : ۸۷
 غزاة الموحدين : ۱۴۸
 غزارت : ۱۷۷
 غزان اوهام : ۱۶۰

- غزل: ۱۷۹
 غزل عقول: ۳۰۴
 غزو کردن: ۱۸۶
 غسل: ۲۱۱
 غسل برآوردن: ۱۱۸
 غصه: ۱۱۲، ۱۰۲
 غضنفر: ۱۳
 غفار: ۲۴۲
 غفران: ۲۴۲
 غفل مانند: ۱۰۸
 غلات آرزو:
 غلاله: ۳۰۳، ۸۶
 غلام: ۶۶
 غلام حبش: ۲۵۳
 غلام فروش: ۶۷
 غلامکان: ۱۲۵
 غلام کردار: ۸۸
 غلامی: ۱۱۳
 غلطیدن:
 غلو: ۱۱۹
 غلواء: ۳۰۶، ۱۸۹
 غلو نمودن: ۱۱۹
 غم: ۲۲
 غم دیده: ۱۹۰
 غمزدای: ۱۹۰
 غمزه: ۹۰، ۵۸
 غمزه زن: ۲۱۱، ۱۰۷
 غمزه زن رومی: ۱۶۷
 غمگسار: ۲۰۳
 غم گساردن: ۳۴۳
 غمگساری: ۲۹۴
 غموم: ۶۴
 غمین: ۳۴۳
 غنایم: ۷۱
 غنچه: ۷۷
 غنچه بکر: ۹۰
 غنچه غیب: ۳۳۹
 غواص: ۲۴۶، ۱۰۷
 غوانی: ۱۶۵، ۱۰۹، ۱۰۸
 غوایت: ۲۱۷، ۱۶۱
 غوث الافاضل: ۲۴۸
 غوث الاکارم: ۱۷۹
 غوغا: ۵۹، ۷
 غور: ۱۶۷
 غوربینان: ۲۰۲
 غورك عمود آزمای: ۲۶۵
 غوره: ۴۶
 غوغا: ۲۸۴، ۷
 غوغا بر آوردن: ۷
 غول: ۳۰۴
 غیاث الامه: ۲۵۱، ۸۵
 غیاث الجمهور: ۲۹۷
 غیاث الحاج والحرین: ۱۹
 غیاث الحجیب و الحرین: ۶۹
 غیب: ۳۳۹، ۸۹
 غیبت: ۱۵۴
 غیب دان: ۷۸
 غیبی: ۳۰۹، ۲۸۶، ۷۷
 غیث المکارم: ۱۷۹
 غیرت: ۲۳۱، ۶۶
 غیرت آمیز: ۱۶۹، ۷۵
 غیرری: ۲۵۷
 غین: ۱۱۳
 ف
 فاتحه: ۱۰۳، ۵۳
 فاتحة الكتاب: ۲۷۴
 فاتحه وار: ۲۷۴
 فاخته خو: ۲۰۱
 فاخر: ۴۹
 فارید الثاني: ۱۴۶

- قارة المسك : ۴۹
 فارس حبه الكلام : ۳۱۰
 فارس الزمان : ۱۷۶
 فارس القرآن : ۱۷۹
 فارسی زبانان : ۲۹۸
 فارغ بودن : ۱۰۷، ۱۵۳
 فاروق : ۳۲۱، ۳۴۳
 فاروق الفرق : ۱، ۹۳، ۱۱۴
 فاش کننده : ۲۸۷
 فاضل : ۱۷۵
 فاتحه زده : ۲۹۹
 فاکهه : ۱۴۲
 فال : ۲۵۶
 فال زدن : ۲۸۸
 فال فرخ : ۷۵
 فاوایی : ۳۱۱
 فایح : ۵۳، ۹۴، ۱۶۴
 فایحه : ۵۳
 فایده : ۱۱۴
 فایده داشتن : ۱۴
 فایض : ۲۶۸، ۲۹۹
 فتاح : ۱۷۹
 فتاك : ۱۷
 فتح : ۵۲، ۲۷۶
 فتح باب : ۱۷۳
 فتح الباب : ۱۱۳
 فتراك : ۱۵۲
 فتنه : ۸
 فتوت : ۶۷، ۱۰۳، ۳۴۶
 فتوح : ۷۱، ۲۹۷
 فتوح آسمانی : ۲۶۳
 فتوح روزگار : ۳۳۹
 فتور خاطر : ۲۶۴
 فتوی : ۱۶۴
 فتيان : ۲۸۹
 فتيل : ۱۷۴
 فتيله بیرون کرده : ۸۶
 فجره : ۲۵۶
 فجیعت : ۶۰
 فجیعت فزای : ۵۵
 فحش گفتن : ۱۰۲
 فحول : ۶۶، ۲۵۵، ۲۸۰
 فحول دین : ۳۰۶
 فخاصه : ۶۷، ۲۷۱
 فخرآل رسول : ۲۱۴
 فخرالاعالی : ۱۷۹
 فخرالامائل : ۲۷۵
 فخرانصار نصاری : ۲۳۸
 فخرالحواریین : ۳۴۰
 فخرالخواص والحجاب : ۲۶۸
 فخرالصدور : ۲۵
 فخرالعشایر : ۲۸۰
 فخرکبراء النصاری : ۲۶۶
 فخرالوزرا : ۷۳
 فدا : ۲۵۰
 فدا کردن : ۱۰۴
 فذلك :
 فر : ۱۱۹، ۲۰۱
 فراپیش : ۴۱، ۵۶
 فراخ : ۳۴۳
 فراخاطرآمدن : ۱۵۸
 فراخی : ۱۲۷
 فرادست : ۲۷۶
 فراز کردن : ۱۰۷
 فراست : ۳۸
 فراش : ۱۰۹، ۱۱۸، ۲۸۵
 فراش حرام : ۲۶۵
 فراعنه فرننگ : ۶۲، ۱۲۴
 فراغت : ۸۴
 فراق : ۳، ۵۹، ۱۴۲

فرصت : ۲۳	فراق زدگی : ۳۲۰، ۷۲، ۶۴
فرصت یافتن : ۱۵۱	فراق زده : ۳۳۵، ۳۱۴، ۵۹
فرصه : ۱۱۲	فراموش کردن : ۱۰۳، ۵۷
فرض شمردن : ۷۷	فراوان : ۳۲۵، ۱۴۰
فرض عین : ۲۲۴، ۶۸	فراهم آمدن : ۱۰۴
فرض گشتن : ۲۶۰	فراید : ۱۵۲
فرضه : ۳۴۰، ۱۱۹	فراید اجیاد : ۱۴۲
فرط : ۹۷	فراید ثنا : ۱۶۵
فرط خلعت : ۱۳۸	فرایض : ۲۰۷
فرعونیان : ۱۶	فریه : ۲۰۵
فرعون صفت : ۳۳۴	فروتوت : ۲۱۲
فرق : ۲۳۴، ۱۵۷، ۵۳	فرج آمدن : ۱۱۰
فرقان وار : ۵۳	فرج بغال : ۲۱۵
فرقت : ۲۵۴، ۱۴۶	فرجه : ۱۱۲
فرقدان : ۲۷۴، ۸۷	فرح : ۲۲۴، ۹۵
فرق کیوان : ۱۶۶	فرحت : ۱۲۴
فرمان : ۲۰۶، ۵۷	فرخ : ۴۹
فرمان وار :	فرخ اختری : ۲۱
فرنگ : ۱۲۴، ۶۲	فردوس معانی : ۲۴۶
فروبردن : ۴	فردوس هشتم :
فروج : ۱۱۰	فردوسیان : ۲۳۴، ۵۴
فروخ : ۱۱۰	فرزانگان عهد : ۷۶
فروخواردن : ۲۹۵	فرزانگی : ۸۱
فروفتن : ۵۹	فرزانه : ۲۷۲، ۲۱۲
فروزندگی : ۲۱۸	فرزند : ۵۹
فروزندی : ۲۱۸	فرزندان آدم : ۵۸
فروشیدن : ۲۲۲، ۱۱۱	فرزند روح : ۱۶۲
فروشستن : ۱۰۷	فرزین : ۲۷۹، ۲۴۲، ۹
فروع : ۲۰۹	فرزینی : ۹
فرو گذاشتن : ۱۲۶	فرس : ۲۱۷، ۱۱۳
فرومانده : ۲۹۵، ۲۷۲	فرستاده : ۸۱
فرونهادن : ۳۳	فرسنگ : ۲۸۶، ۲۲۷
فریاد : ۱۰۴	فرسوده : ۲۷۵، ۲۱۷
فریاد داشتن : ۱۰۴	فرشتگان : ۱۲۴
	فرشته خلق : ۷۹

- فرباد رس : ۳۲۴ ، ۳۲۵
 فرباد دادن : ۱۵۵
 فربنده : ۸۰
 فربدا لایمه المهدین : ۳۹
 فربد الاسلام : ۲۹۳
 فربشتگان چپ و راست : ۱۲۴
 فربضه گردانیدن : ۲۵
 فزایش : ۱۵ ، ۲۰۵
 فزودن پایگاه : ۱۳۳
 فساد : ۴۶
 فسحت : ۲۲۸ ، ۳۳۵
 فسرده : ۲۹۴
 فسوس : ۳۲۲
 فسون : ۳۲۲
 فسیط : ۱۷۴
 فصال : ۱۶۸
 فصل : ۱۰۳
 فصل بهار : ۹۲
 فصل جوانی : ۱۶۵
 فصل الخطاب : ۵۳
 فصل الشبات : ۳۵
 فصل ربیع : ۲۸۸ ، ۳۴۰
 فصوص : ۹۴ ، ۱۵۵ ، ۱۶۶
 فصول : ۵۷ ، ۲۵۷
 فصیح : ۳۴۱
 فضا : ۱۱۳
 فضاضی کردن : ۷
 فضاله : ۳۰۸
 فضایل : ۱۱۶
 فضفاض : ۲۲۱ ، ۲۷۴ ، ۳۲۳
 فضل مشخص : ۱۴۱
 فضلات : ۲۹۴
 فضل الله : ۲۹۲
 فضل گستری : ۲۳۱
 فضله : ۲۳۷
 فضله ناخن : ۱۰۹
 فضول : ۲۵۷
 فضة فیاض : ۲۰۵
 فضة ماهتاب : ۲۲۱
 فضة فیاض ماهتاب : ۲۷۴
 فضیلت : ۲۰ ، ۱۲۹
 فطام : ۱۵۵ ، ۲۰۰ ، ۲۷۲
 فطرت : ۶۱
 فعال : ۱۶۰
 فعل : ۶۱
 فقفور چین : ۳۱۶ ، ۳۲۲
 فقدان : ۱۷
 فقر : ۲۷۲
 فقر : ۲۸۶
 فقرا : ۲۵۵
 فقره کده بوا یوب : ۳۴۶
 فقه : ۲۷۲ ، ۳۰۹
 فقهیات : ۹۷
 فقیه : ۱۲۰
 فقیه الامه :
 فکاهت باهره : ۱۶۵
 فکر : ۹۱
 فکرت : ۵۹ ، ۱۱۷
 فکرت عقیم : ۱۴۲
 فکیف : ۶۷ ، ۳۳۴
 فلاحان : ۱۰۲
 فلان : ۹۲ ، ۲۶۰
 فلان الحق : ۲۷۲
 فلان الدین : ۲۹۰
 فلانی : ۲۲۳ ، ۲۷۱
 فلح : ۵۲
 فلذة : ۱۳۸
 فلذة الکبد : ۱۹۰ ، ۲۸۸ ، ۳۱۷
 فلذه یعسوب الدین : ۱۳۸ ، ۳۲۷
 فلق : ۲۱۵ ، ۲۶۰

- فلک آتش انگیز : ۳۲۰
 فلک الاعظم : ۲۱
 فلک البروج : ۸۷
 فلک چهارم : ۱۵۳
 فلک فرسای : ۳۱۹
 فلک فیروزجی : ۲۰۸
 فلک گوژ پشت : ۲۰۸
 فلک المحيط : ۸۷
 فلک المستقیم : ۸۷
 فلک المعالی : ۱۹۹
 فلک جلالت : ۷۷
 فلک فرسای : ۷۰
 فلک فرسای : ۳۱۹
 فلک سیمین ماه : ۸۷
 فنا : ۲۶۶، ۵۷
 فنن فنون : ۱۷۶
 فنون : ۱۷۶
 فوات : ۱۶۶، ۱۱۰، ۵۵
 فواتح : ۱۷۹، ۲۰
 فوار : ۱۱۹
 فواصل : ۲۴۳
 فواق : ۱۱۷، ۵
 فواکه : ۳۲۳، ۱۵۴
 فواید : ۲۸
 فوت الرمح : ۱۴۲
 فوت شدن : ۵۵
 فوت : ۱۳۱، ۱۲۴
 فورهند : ۳۲۲، ۳۱۶
 فوز : ۲۷۴
 فوق الوصف : ۱۴۷
 فهرست : ۱۶۴
 فهم : ۱۷۷
 قیاض : ۲۲۱، ۲۰۵
 قیاضه : ۱۱۴
 قیاضی کردن : ۷
 فی الحال : ۱۷۴، ۱۴۲
 فی المثل : ۱۴۲، ۷۹
 فید : ۱۱۵
 فیروزجی : ۲۰۸
 فیض : ۱۱۷
 فیل : ۱۱۳
 فیلقوس عدل : ۳۳۹، ۸۴، ۷۴
 ق
 قاب قوسین : ۱۴۲
 قابل : ۵۸
 قابله : ۲۴۵
 قاصدان : ۲۱۵، ۷۲
 قاصدان اوهام : ۲۱
 قاصدان سحاب : ۳۱۶
 قاصدان نیاز : ۲۰۴
 قاصر : ۱۱۹، ۹۷
 قاصر آمدن : ۹۷
 قاصم البدعه : ۱۹۸، ۹۳، ۵۰
 قاصم القیاصره : ۲۶۲، ۱۴۸، ۵۱
 قاضی القضاة العدل : ۲۸۸
 قاع صفصاف وار : ۱۱۳
 قاع صفصف : ۱۱۳
 قاعده :
 قاف : ۷۱
 قاف تا قاف : ۳۲۲
 قاف سیمرخ : ۱۰
 قافله : ۲۸۳، ۲۱۷
 قافله سالار دانشی : ۳۳۳
 قافیه : ۱۰۹
 قاقم عارض : ۹۱
 قالب : ۸۸، ۷۶، ۵۸
 قالت : ۱۷۹
 قامت : ۹۰
 قامت همت : ۴۷
 قانع البدعه : ۳۷

- قانع الجبابره : ٢٦٢، ٥١
 قانون العلوم : ٣١٠
 قاهر : ٢٦٧، ١٦٢، ١٤٣
 قاهر الخلعاء المعتدين : ٥١
 قايد : ٢٢٨، ١٧٣، ١٠٦
 قايم داشتن : ٣٢٠، ١٣١
 قايم مقام : ٣٨
 قبا : ٥
 قباء حسن : ٨٩
 قباب : ٢٩٨، ٦١
 قباب معالی : ٢٦٢، ١٥١
 قباپوش : ٣٤٠
 قباء ديبا : ٣٠١
 قباطي مصري : ٣٠٤
 قباء نمدي : ٨٠
 قباء کمال : ٨٠
 قبض ارواح : ٤٥
 قبل : ٢٧٤، ١٧٤
 قبله : ١٩٤، ١١٨، ٦١
 قبله امام : ٢٤٠
 قبله ای : ٢٠٤
 قبله ساختن : ٣٠٠
 قبله گاه ملکات : ١٢٣
 قبله مکرمات : ١٢٣
 قبله مکيان : ٧١
 قبول : ١٧٤، ٥٤، ٤٩
 قبول کردن : ٩٨
 قبه : ١٦٧، ٨٩
 قبة الاسلام : ٦١
 قبة دماغ : ٣٣٥
 قبه سمع : ٦١
 قبيل : ١٧٤، ١٢٠
 قتل : ٢٠٦
 قحط سال : ١٩٣، ١٧٣
 قد : ٢٠٤
 قد افراخته : ٢٨
 قدح : ٣١٠
 قدح الراكب : ١٥
 قدر : ١٥٤، ٧
 قدرت : ٣٠
 قدرت داشتن : ٢٢١
 قدر شناختن : ٢٥٨
 قدر وسع : ٣٣٥
 قدس : ٢١٥، ٨٢
 قدسی : ٣٠٩
 قدسيان : ٢٣٤، ٢٠٣، ٥٤
 قدس : ٦٥
 قدما : ٦١
 قدم از کار ... باز گرفتن : ٦٤
 قدم اعتذار : ٣٣١
 قدمگاه : ٢٧٦
 قدم نهادن : ٣٣٤
 قدوه : ١١٨، ٦٧، ٥٩
 قدوة الاصفيا : ٥٠
 قدوة اعظم : ٩٣
 قدوة الافاضل و الاعالم : ٢٧٨
 قدوة انام : ٢٤٠
 قدوة انصار الحق : ١١٤
 قدوة اولي الالباب : ١٨٩
 قدوة الائمة المرشدين : ١٦٤
 قدوة الصدور : ٢٤٠
 قدوة الطائفة : ٢٧٠
 قدوة العالم : ١٨٣
 قدوة العلما : ١٨٦
 قدوة فرق الفضلا : ٢٩٣
 قدوة القسين : ٢٣٨
 قدوة المحققين : ٩٣
 قدوة الملة : ١٧٨
 قديم : ١٦٨
 قذف : ١٧٤

قرون السنبیل : ۱۴	قراءت : ۱۸۰
قریب : ۴۴	قرايت : ۳۲۲
قريحه ناصعه : ۱۷۴	قرايه : ۲۰۶
قسام مكرمات : ۳۰۰	قرار : ۴۹
قسط : ۳۰۰	قرارگاه : ۲۲۴
قسطاس : ۱۱۸	قراضه : ۲۷۶، ۲۵۳، ۷
قسطاس المستقيم : ۲۸۷	قراطغان شب : ۱۶۰، ۸۹
قسم ياد کردن : ۲۳۳	قراقيز : ۹۰
قسمت : ۳۰۰	قرآن :
قسيم النظر : ۲۷۸	قران : ۳۰۱، ۲۷۵
قشور : ۲۷۷	قران السعدين : ۲۳۵
قصاب : ۱۱۸، ۱۰۸	قراين : ۱۵۵
قصابي : ۱۱۸	قرب : ۲۰۶، ۱۱۵
قصاد وزوار : ۲۳۶	قربان ساختن : ۳۳۰
قصار : ۱۱۸، ۱۰۸	قرب جوار : ۱۳۵
قصارا : ۱۸۷	قرب الجوار : ۲۴
قصارای امنيت : ۳۰۸	قربانی : ۱۱۵
قصاص : ۱۲۳	قربت : ۱۱۹، ۲
قصاص دادن : ۱۰	قرب مزار : ۱۴۴
قصاص فرمودن : ۲۱۶	قوت : ۱۳۴
قصايد : ۲۵۶	قرة عين : ۱۹۰
قصب : ۲۲۳	قرة العين : ۳۱۷
قصب السبق : ۷۹	قرة العين عقل : ۶۰
قصر : ۵۸	قرص : ۱۱۷، ۶
قصر سه شقه : ۲۰۱	قرص خواره رنگين : ۶
قصعة المساكين : ۴۹	قرص خور : ۳۰۳
قصور : ۲۷۶	قرصه : ۳۰
قصوى : ۱۸۹، ۱۵۱	قرض : ۲۵۳
قصه : ۱۱۲، ۸۰، ۱۴	قرض خواه : ۳۰۳
قصه حال : ۲۵۴، ۶۰	قرض ستاندن : ۳۰۳
قصيده : ۱۶۲	قرض شمردن : ۷۷
قصير الخطو : ۲۴۰، ۱۱۹	قرطاس : ۲۷۴
قضا : ۸	قرعه : ۲۳
قضاة : ۲۰۹	قرن : ۱۴۲
قضيبي : ۱۱۰	قرنفستان : ۲۷۵، ۸۵
	قرون : ۱۴

- قتا : ۵۸
 قطب : ۸۷، ۷۶
 قطب الاسلام والمسلمین :
 قطبان فلک : ۲۸۷
 قطب الاوتاد : ۹۳، ۱
 قطب الجلائین : ۱۴۸
 قطب ماهیانی : ۱۱۱
 قطرات : ۱۶۱
 قطران : ۲۷۴
 قطران رنگ : ۲۷۴
 قطران قلم : ۲۷۴
 قطره : ۲۳۷، ۱۰۸، ۲
 قطره قطره : ۹۰
 قطعا : ۲۱۲
 قطعه : ۲۳۷
 قطمیر : ۲۶۴، ۱۷۴
 قطنی سیاه شب : ۳۰۳
 قعده : ۸۵
 قعر : ۲۴۱
 قعر بحر : ۲۴۶
 قعر چاه : ۳۰۰
 قفا خوردن : ۶۴
 قفازدن : ۳۴۳
 قفاء فلک ... خوردن : ۶۴
 قفا کوفتن : ۶۵
 قفص : ۲۰۱
 قفل بردهان آفتاب افکندن : ۶۵
 قفل : ۱۹۵
 قفول : ۱۲۵
 قلاده : ۲۲۷، ۲۰۳
 قلاید : ۱۵۲
 قلاید مفاخر :
 قلب : ۳۱۰
 قلب الاسد : ۳۰۲
 قلت : ۱۱۷
 قلت ذات الید : ۲۲۲
 قلت کفاف : ۲۵۸
 قلت مبالات : ۱۳۶
 قلزم : ۳۲۵
 قلع : ۲
 قلعه : ۱۵۸، ۸۷
 قلعه خدای بالا : ۱۶۷
 قلعه دوشیزه : ۱۵۸
 قلق : ۲۶۰، ۲۱۵
 قلل جبال : ۱۵۲
 قلم : ۶
 قلم اسکان : ۶۶
 قلم بودن : ۲۱۱، ۲۰۰
 قلم تزویر :
 قلم دوزبان : ۱۷۸
 قلم ستردن : ۸۲
 قلم کردن : ۲۳۱
 قلم کشیدن : ۲۵۸
 قلم گیر : ۲۸۱، ۲۳۱، ۲۵
 قلم وار : ۲۴۶، ۵۷
 قله : ۲۰۳
 قله سنجدهش : ۸۷، ۴۸
 قماط : ۲۹۱، ۱۶۷، ۱۱۷
 قمر : ۳۰۱
 قمره : ۱۰۸
 قمع : ۳۱۹، ۲
 قمعام : ۱
 قمه : ۳۱۸، ۲۳۸، ۸۷
 قناعت : ۲۰۹
 قند : ۲۰۵
 قندز : ۲۹۵، ۱۱۱
 قندزبروت : ۱۱۱
 قندزمرگان : ۹۱

قیام نمودن : ۱۱۱	قنلیقوس : ۲۶۶
قید : ۲۲۷، ۱۱۵	قوارع : ۳۳۰، ۵۳
قیدافه اسلام : ۱۲۳	قواره زرین : ۲۰۵
قیدالرمح : ۱۴۲	قواعد : ۵۲
قیدوخلخال : ۳۴۰	قوافل : ۱۰۸
قیر : ۲۵۷	قوالب : ۱۷۶
قیصر اعظم : ۸۴	قوالب الفاظ : ۱۴۲
قیصر روم : ۳۲۲	قوام : ۱۷۸، ۱
قیصری : ۵۸	قوام الاسلام والمسلمین : ۸۳
قیصریه : ۵۸	قوام الحضرتین : ۶۳
قیصوم : ۴۹	قوام الدولة : ۲۹۷
قیم النظر : ۹۹	قوام السنة : ۱۷۸
قیمت نهادن : ۱۷۱	قوام الشریعة : ۲۸۸
قیوم : ۳۰۶، ۱۵۱	قوام الملة : ۲۱۴
ک	قوام النظرا : ۲۷۸، ۹۹
کاتبان : ۶	قوام یافتہ : ۱۱۴
کاتبان یمن و یسار : ۲۷۴، ۱۶۸	قوایم : ۳۳۱، ۴
کاتب نیکی نویس : ۲۷۴	قوت : ۲۹۴، ۲۹۱
کاخ سبا : ۱۶۱	قوت ارادی : ۳۰۰
کاخ و کوخ : ۸۸	قوت باصرہ : ۳۰۰
کاذب : ۱۵۰	قوت داشتن : ۵۵، ۲۵
کار آگاه : ۳۰۴	قوت ناطقه : ۲۵۰
کار افتاده : ۲۹۲	قوس ابرو : ۹۱
کار بستن : ۲۸۸، ۱۰۴	قوس قزح : ۳۰۲، ۱۱۸
کارد : ۱۰۹	قوکه : ۲۰۳
کاردان : ۱۰۳	قولی : ۱۵۶
کار ساختن : ۱۰۴	قوم : ۱۹۵
کار ساز : ۱۴۷، ۷۵، ۵۸	قوی : ۸۸
کار سازی : ۳۱۵، ۱۰۵، ۵۸	قهر : ۱۷۰، ۱۱۰
کار سالار : ۱۶۷	قهر ربانی : ۵۷
کارکنان حواس : ۲۸۱	قهر قهقری : ۱۷۰
کارگاه : ۱۵۰، ۶۲	قهقری : ۱۷۰، ۱۱۰
کارگاه آفرینش : ۲۰۰	قیاصره : ۲۷۴، ۱۵۷، ۹۴
کارگری : ۲۴۵	قیام : ۱۱۱
کارگشودن : ۴۷	قیامت صفری : ۱۱۱

- کارنامه : ۳۰۸، ۷۷
کارنامه آفرینش : ۹۰
کارنامه مناقب : ۱۶۵
کاروانی : ۲۹۰
کاریز : ۱۱۹
کاریز اعصاب : ۱۰۹
کاریز کن : ۲۰۵
کاس : ۳۲۰
کاسانی : ۱۰
کاست : ۹
کاسد شدن : ۹
کاسر الاکاسره : ۱۴۸، ۷۰
کاس عاطفت : ۳۲۰
کاس مکررات : ۲۶۴
کاسه پیروزه فلک : ۱۵۰
کاسه زرین : ۴۹
کاسه شوی : ۱۳
کاش :
کاشانه : ۱۰
کاشک : ۲۷۵
کاشکی : ۲۴۶
کاظم الزهاده : ۳۲۷
کاظمی : ۲۱۲
کاغذ : ۱۳۶
کافه الصدور : ۲۷۴
کافه الوری : ۱۳۳
کافر : ۱۵۶
کافل مرادات : ۲۳۰
کافور : ۲۹۴، ۲۷۴
کافور درسک ریختن : ۲۹۴
کافور قام : ۲۹۴، ۲۷۴
کافور قرطاس : ۲۷۴
کافوروار : ۱۴
کافه : ۲۰۰، ۷۱
کافه احرار : ۲۶۰
- کافی : ۲۰
کافی الاسلام : ۷۲
کافی الکفاة : ۱۷۵
کافی مهمات : ۲۳۰
کالبدی : ۱۷۴
کام : ۱۶۱، ۱۰۱، ۶۵
کامگار : ۳۲۸
کامل : ۶۰
کان : ۵۵
کان استقصات : ۲۲۱
کان سلیمان : ۵۶
کان قد : ۱۷۰، ۴۴۴
کان کن : ۲۰۵
کان معانی : ۱۲
کان مودت : ۲، ۳
کاویان : ۳۲۳
کاوین : ۱۶۱
کاه : ۲۹۱، ۸۸، ۵۰
کاه برگ : ۷۸
کاهش : ۱۰۸
کاه کشان : ۲۷۶
کاه گل کرده : ۸۸
کاینات : ۱۴۹
کباب : ۲۵۸
کبار ربانی : ۱۷۹
کبد : ۱۹۰
کبرا : ۲۱۴، ۱۱۱
کبراء اسم : ۳۴۶
کبراء الوری : ۶۳
کبریا : ۲۷۱، ۱۴۴، ۵۴
کبریت احمر : ۳۱۵، ۲۲۱، ۳۲
کبوتر : ۳
کبوتر آسا : ۲۰۲
کبوترخانه : ۲۰۲
کبوتر زرین بال : ۲۰۲

کرامت سیریمی : ۷۶	کیبوتر سیار : ۲۰۱
کران : ۲۱۷	کیبود : ۲۰۱، ۵۷
کراهیت : ۱۵۲، ۱۲۴، ۷۸	کیبود پوشی : ۱۶۷
کربت : ۲۶۱	کیبود جامه : ۲۷۰، ۲۵۱، ۲
کرت : ۳۴۲	کبیر : ۱۹۱، ۱۹
کرتۀ سندس درخت : ۶	کبیره : ۲۶۴، ۱۵۰
کرتۀ کوهسار : ۳۰۲	کتاب : ۲۷۱، ۷۸
کردار : ۳۳۱	کتاب قدما : ۱۷۴
کردگار : ۲۸۰	کتابت : ۲۴۷
کرده : ۱۵۹	کنانی : ۱۰
کرسی زرین : ۲۹۴	کتاب : ۳۳۱
کرشمه : ۹۱، ۵۸	کتابت : ۲۷۲
کرکس : ۱۱۳	کتاب منزل : ۳۳۱
کرکس مردارخوار : ۳۴۲	کتف : ۲۲۵، ۶۴
کرم : ۱۸۹، ۳۰	کتف هوا : ۶۵
کرما : ۶۰	کثافت : ۱۰۹
کرماء الزمان : ۲۹۸	کثافت صلصال : ۷۹
کرماء الشرق :	کثرت : ۱۰۵
کرم پیله : ۹۱	کثیف : ۱۰۷
کرم خرید : ۸۹	کحل الجواهر : ۳۲۱، ۱۹۰
کرم شبتاب : ۱۵۷	کحل الرضا : ۱۹۹
کروبی : ۳۳۱	کحل عیسی : ۳۴۶
کروبیان : ۱۱۷	کحلی : ۴۰
کریز، کریزی : ۳۲۴	کدام : ۷۸
کری کردن : ۱۵۱	کدبانو : ۸۹
کریم : ۳۶	کدخدایی : ۳۰۹، ۸۹
کریم الطرفین : ۲۱۴	کدر : ۱۸۶
کریمه : ۲۷۸، ۱۰۲	کدورت : ۱۹۱
کژ : ۲۵۸	کدیه کردن : ۲۹۱
کژباختن : ۱۳۹	کرات : ۲۶۴، ۱۷
کژرو : ۹	کرا کردن : ۸۱
کژمژ : ۶	کرام : ۲۹۷، ۱۲۰
کژنظران : ۲۰۴	کرامات : ۲۲۲
کژهمت : ۳۱۴	کرام الکاتبین : ۲۳۴
کس : ۲۶۱	کرامت : ۲۰۱
کساد : ۱۹۳	کرامت کردن : ۶۱

- کعبه نما : ۸۶
کعبه وار : ۲۳۲،۲
کف : ۴
کفاة : ۲۸۲،۲۷۵
کفاة الدوران :
کفار : ۶۷
کفارت برتافتن : ۱۲۶
کفاف : ۲۲۷
کفایت : ۱۴۴
کف خضیب : ۴
کفر : ۲۶۴
کفره : ۲۵۶
کف کرده : ۲۹۵
کفل فلک : ۶۵
کفن : ۸۰
کفن مزعفر : ۲۱۱
کفو : ۲۵۷،۲۵۵،۱۳۲
کفه : ۱۸۰
کفیده : ۶۴
کفیل مراد : ۳۳۷
کل : ۱۵۶
کلامت : ۵۳
کل احوال : ۷۲
کلل خاطر : ۳۰۵
کلل طبع : ۲۶۴
کلام : ۱۶۷
کل اوقات : ۸۹
کلاه : ۲۰۳،۸۰
کلاه آفتاب : ۱۶۱
کلاه جبروت :
کلاه دار : ۳۴۰،۲۰
کلاه زر کش : ۳۰۲
کلاه زر کشیده : ۲۱۶
کلاه گوشه : ۱۱۱
کلب : ۱۸۷
کسب : ۶۲
کسبه دریا : ۳۰۳
کسر : ۲۱۶
کسر خاطر : ۱۲۳
کسروی : ۱۱
کسل : ۲۷۰
کسوت : ۲۰۰
کسوت خلاص : ۳۰۳
کسوت طاوسی : ۳۴۰
کسوف : ۲۶۰،۱۵۴،۱۱۱
کس ونا کس : ۲۶۹
کشاف الرموز : ۹۹
کشت : ۱۱۱
کشتزار : ۸۷
کشت سعادات : ۳۳۹
کشت عمر : ۲۱۷
کشت مرادات : ۷۷
کشته : ۲
کشتی : ۲۱۲،۲۱۰
کشش : ۱۱۴
کشف بودن : ۱۱
کشف الحال : ۲۸۱،۱۹۳،۷۲
کشور : ۸۶
کشورستان : ۱۸
کشور گشا : ۳۳۷،۱۴۸،۵۱
کشیده : ۸۶
کعب : ۶۵
کعبین بی نقش : ۲۹۵
کعب قارون : ۱۶۶،۶۴
کعبه : ۲۶۳،۵۴
کعبه ثانی : ۱۱۴
کعبه عجم : ۲۶۳
کعبه عرب : ۲۶۳
کعبه علیا : ۱۳۳
کعبه ربیع : ۲۹۵

- کلب شامی و یمانی : ۸۷
کلب صفت : ۱۸۰
کلنا الحالتین : ۳۱۷، ۱۳۸
کل حالات : ۱۵۷
کلف : ۱۸۶
کلک : ۲۷۴، ۲۵۴
کلم : ۱۰۰
کلمات : ۲۷۰
کلمت : ۲۷۹
کلمة الله : ۸۴
کلول ناظر : ۳۰۵
کله : ۱۶۸، ۸۰
کله : ۱۸۱، ۸۷
کله دار : ۲۰
کله گوشه : ۳۳
کلی : ۳۲۵، ۱۵۳، ۶۲
کلیات : ۱۶۵
کلید : ۲۰۵، ۹۴
کلید نظر : ۳۰۰
کم : ۲۰۵، ۳۲
کما عهد : ۲۳۰، ۱۶۴
کمال : ۲۰۹، ۱۵۵
کمان : ۵۸
کمان کش : ۴۵
کمان کشیدن : ۱۹۵، ۵۸
کمایم : ۳۳۹
کمر : ۲۱۷، ۱۶۸، ۲
کمر در بستن : ۳۱
کمر شدن : ۲
کم کاستان : ۱۵
کمند : ۹۰، ۵
کمند ابادی : ۲۸
کمین : ۵۸
کمیگاه : ۴۵
کمین کشادن : ۱۹۶، ۵۸
- کمینه : ۱۹۰
کمینه خادام : ۱۶۲، ۱۵۱
کنار : ۱۵۲، ۲
کناره جستن : ۱۲۵
کنج : ۸۰
کنج عزلت : ۲۱۸، ۱۹۰
کنج نشینی : ۲۳۶
کنده خیزان زمینی : ۳۰۰
کندر ای : ۱۰
کندرابی : ۱۰۵
کندرو : ۱۵۸
کندرو فروش : ۱۰
کنز : ۲۹۹
کنز الامامه : ۱۷۸
کنز الحقایق : ۱۸۵
کنز السعادتین : ۸۳
کنز العبارتین : ۱۴۱
کنز المعارف : ۵۰
کنز الهممین : ۱۶۷
کنف :
کنف همت :
کنگره : ۲۰۱
کنگره آسمان : ۱۱۰
کنه : ۶۲
کوارث : ۱۰۰
کواکب : ۲۲۳، ۴۲
کواکب الفرق : ۲۲۰
کوتاه : ۲۰۴
کوتاه چشم : ۱۹۴
کوتاه دیده : ۱۱۹، ۵۹
کوتاه عمر : ۱۳
کوثر آیین : ۲۴۸
کوثر اندود : ۳۲۹
کوثر وار : ۱۶۲
کوثری : ۳۴۳

- کویچ : ۱۶۰، ۱۶۱
 کوخ : ۸۸
 کودك : ۲
 کوردل : ۲۷۰
 کوره : ۱۵۶
 کوره گداز : ۱۵۶
 کوشش : ۶
 کوفته دل : ۱۴۶
 کوفته طبع : ۲۹۳
 کوكب : ۲۱۳
 کوكبه : ۲۲۳، ۲۰۳
 کوكبه عليا : ۳۱۹
 كوكتارخواران : ۲۹۵
 كوه : ۱۰۷
 كوه پيكر : ۷۵
 كوهسار : ۳۰۲
 كوهسيادت : ۲۸۰
 كوه قاف : ۷۶، ۷۱
 كوه گداز : ۱۵۸
 كوه نشينان : ۱۶۰
 كوى : ۱۱۴، ۷۷
 كهانت : ۱۶۱
 كهتر : ۲۹۲، ۲۵۷
 كهترپرورى : ۹۸
 كهترنوازی : ۴۸
 كهريادار : ۱۸۵
 كهسار : ۳۰۰
 كهف آل بهرام : ۷۴
 كهف الامة الشما : ۲۶۲
 كهف احبار الورى : ۱۷۹
 كهف انصار الله العابدین : ۱۶۴
 كهف انصار الورى :
 كهف شيردلان : ۳۰۲
 كهف المله : ۱۴۸، ۱۲۶، ۵۱
 كهف كرامت :
 كهف المحققين : ۲۷۰
 كهولت : ۱۵۴
 كهن : ۱۷۷
 كهن بازار : ۲۰۸، ۵۸
 كهين : ۲۴۳
 كيان : ۷۷
 كيان گوهر : ۲۸۳، ۶۲
 كياني : ۱۰
 كيت و كيت : ۳۱۵، ۱۵۶
 كيخسرو روزگار :
 كيخسرو زمان : ۷۰
 كيخسرو زمان وزمين : ۶۱
 كيخسرو منظر : ۵۲
 كيد : ۱۱۵
 كيس : ۲۴۹
 كيسه : ۸۰
 كيسه عمر : ۲۱۸
 كيقاد الهدى : ۲۶۲، ۱۴۸، ۵۱
 كيل : ۱۲۷
 كيماك : ۱۶۱
 كيمنت : ۱۸۵
 كيمااء اكبر : ۲۲۱
 كيماي عقل : ۲۷۵، ۷۷
 كيوان : ۱۶۶، ۱۶۱، ۶۶
 كيومرث الزمان : ۱۴۸، ۵۱
گ
 گازر : ۲۰۸
 گاو : ۹۰
 گاه : ۱۰۹، ۲
 گاه شفق : ۲۱۵
 گاهواره : ۲۹۱
 گداخته : ۱۹۳
 گداز : ۲۴۵، ۱۵۶، ۱۰۹
 گدازش : ۷۰

گروداشته : ۲۶۵	گذار : ۱۵۲
گرونهاون : ۱۰۴	گذر : ۲۲
گروه : ۱۹۵	گذرداشتن : ۲۵۲، ۱۶۰
گره : ۳	گذر کردن : ۱۲۴
گره بر گره افتادن : ۱۱۰	گذرگاه : ۳۰۰
گره در ابرو یافتن : ۶۴	گراسی : ۱۵
گره در گره : ۴	گراسی کردن : ۳۰۱
گریبان : ۳۰۰، ۸۵، ۲	گران : ۲۲۳، ۱۵۹، ۱۱۰
گریبان آسمان : ۱۶۶، ۲۲	گران بار : ۲۳۶
گریبان دریدن : ۲۵۱، ۲۰۵	گران باری : ۳۴۶، ۲۳۵
گریبان دولت : ۵۲	گران داشتن : ۲۴۸
گریبان عیسوی : ۳۰۶	گران سایگان : ۴
گریبانگیر : ۱۹۶	گران گرفتن : ۲۶۱
گریخته پای : ۱۱۲، ۶۵	گرانمایگان : ۵۳
گریز : ۳۲۴، ۱۴۴، ۱۱۳	گریه : ۴۹
گریز کردن : ۲۳۷	گرد : ۳۲۰، ۱۵۸، ۸
گریزگاه : ۳۳۷	گرداب : ۱۷
گریزی : رک : گریز	گردآلود : ۲۱۵
گریه : ۱۰۹، ۵۶	گرد راه : ۱۰۷
گریه سیخ : ۳۰۴	گردفرس : ۲۱۷
گز : ۴۷	گردفروشتن : ۱۰۷
گزاردن : ۳۳۴، ۴۴	گردماه گردیدن : ۲۹۰
گزاف گویان : ۳۲۳	گردن : ۹۳، ۶۵، ۸
گزانبکین : ۲۸۳	گردن افراختن : ۳۳۸، ۲۶۵
گزدم : ۸۶، ۱۴	گردنان : ۳۳۷، ۳۱۵
گزدم وار : ۱۴	گردنگش : ۶۴
گزنده : ۲۱۸	گردون : ۶۵
گزیر : ۲۳۷	گرسنه شدن : ۲۹۲
گزین : ۲۸۲	گرگ : ۱۱۷
گستاخ شدن : ۲۸۶، ۴۷	گران سگ صفت : ۱۱۳
گستاخی : ۲۰۶، ۱۳۵	گرگ دل : ۵۶
گستاخی کردن : ۳۲۴، ۲۶۶، ۱۲۴	گرگ نهاد : ۹۳
گستردن جاه : ۱۳۳	گرم : ۱۰۷، ۵۹
گسترده : ۲۶۸	کرما : ۷
گسترده جاهی : ۱۴۱	گرم کرده : ۲۹۴

- گنا هگاران : ۱۲۷
گنا هکاری : ۱۵۸
گناه نهادن : ۲۶۴
گناه نهی : ۲۷۵
گنبد : ۸۵
گنبد دماغ : ۲۹۴، ۶۴
گنبد فلک : ۲۹۴
گنبده گنبده : ۴
گنبدهوا : ۲۷۷
گنج : ۲۸۶، ۲۱۸، ۸۰
گنج اکاسره : ۲۲۱
گنج پاشیدن : ۱۲۵
گنج خانه : ۳۰۰
گنج روان : ۳۳۰
گنج شایگان : ۵۳
گنج گاو : ۲۷۶
گنج گزینی : ۲۳۶
گنج نامه : ۹۴
گنج یافته : ۱۶۵
گنجینه : ۳۰۰
گنجینه نشین : ۳۰۰
گندم : ۲۸۳
گندمگون : ۹۰
گندمین : ۲۸۳
گواه : ۲۸۹
گواه صدق : ۱۶۸
گواهی : ۲۶۱
گواهی دادن : ۳۳۱
گورسین : ۹۰
گورگیر : ۳۴۰
گوزبازی : ۱۰۴
گوزن : ۲۱۰، ۹۰
گوژپشت : ۲۰۸
گوش : ۲۱۷، ۶۶، ۶
گسسته : ۱۱۲
گسسته شدن : ۳۱۴
گسیل کردن : ۲۲۳، ۲۴
گشادن : ۷
گشادوبست : ۱۵۴
گشاده : ۲۷۰
گشایش : ۲۰۵
گشت روزگار : ۲۱۷
گفتار : ۳۳۵، ۳۳۱، ۱۰۱
گفتنی : ۶۲، ۶۱
گل : ۲۰۹، ۹۱، ۸۰
گلاب افشان : ۴۶
گل آلود : ۸
گلخنیان : ۳۴۲
گل خوردن : ۵
گلستان : ۲۱۶، ۱۸۸، ۷۸
گلشکر : ۳۳۸
گلشن : ۸۳
گلشنیان : ۳۴۲
گلغونه : ۳۱
گلگونه روی : ۶۵
گلو : ۱۱۰
گله : ۸۰
کلیم : ۲۷۰، ۱۶۶، ۶
کلین : ۲۱۸
کمان : ۱۰۴
کمان بردن : ۵۶، ۱۲
کمانی : ۲۸
کم بودگان : ۱۷
کمرهان : ۱۱۵
گمشدگان : ۱۸
کم شدن : ۲۸۶، ۱۱۰
کم کردن : ۵۳
کمنام : ۱۹۴
کناه : ۱۱۵

کیسو: ۹۰	گوش ایام عاقل: ۱۶۵
کیسوان: ۱۶۱، ۹۰	گوشت: ۱۱۳
	گوشمال: ۶۴
ل	گوشمال مصایب: ۶۴
لابد: ۱۲۱	گوش ماهی: ۳۱۵
لاجرم: ۱۵۴، ۱۱۴، ۵۰	گوش نهادن: ۶۴
لاحق: ۲۷۴	گوشه: ۲۰۹، ۸۰، ۵۰
لاریب: ۲۸۷، ۲۵۶	گوشه گرفتن: ۵۹
لازورد آسمان: ۹۰	گوشه کزیدن: ۲۱۷
لاش: ۸	گونه: ۲۹۴
لاشه: ۶۴، ۴۹	گوهر: ۱۷۰
لاشه گلین: ۲۱۸	گوهر اشک: ۷۷
لاشی: ۲۱۸، ۲۰۶، ۸	گوهر بار: ۳۱۷، ۲۷۷، ۹۴
لاغر شدن: ۲۱۸	گوهر پاش: ۹۴
لاف: ۱۳	گوهر تاج: ۵۶
لافخر: ۳۰۶، ۱۴۳	گوهر خاتون: ۸۹
لاف زدن: ۲۹۵، ۴۲	گوهر دار: ۹
لالا: ۱۶۱	گوهر دل: ۲۵۷
لاله: ۹۱، ۸۰	گوهرزا: ۸۵
لاله دل: ۵۹	گوهر نطق: ۲۷۵
لالی: ۴۱	گوهر هفت فلک: ۶۰
لام: ۱۲	گوهری: ۱۲۰
لامعه: ۱۷۴	گوی: ۲۸۴، ۱۶۷
لایح: ۹۴	گوی انگله: ۲۱۵
لایق: ۱۵۶، ۱۲۸	گوی گریبان: ۱۵۶
لب: ۲۷۶، ۱۰۹، ۲	گویندگان: ۲۱۵
لب: ۲۷۶	که: ۱۱۷
لب آب: ۳	که: ۷۸
لباب: ۱۱۳، ۳	که بار: ۲۲۱
لباب حقیقت: ۲۷۶	که که: ۲۰۲
لب آتش آلود: ۳۲۹، ۳۱۶	کهواره: ۱۱۷
لباس: ۲۱۶	گیا: ۱۵۹
لباس انسانیت: ۷۱	گیاه: ۵۰
لباس وجود: ۱۵۱	گینی: ۱۵۰، ۱۰
لبت: ۱۷۳	گیتی تاب: ۴۲

لب تشنه : ۱۵۴	لطايف سراضی : ۱۳۵
لب جام : ۶۵	لطف : ۲۰۰، ۱۴
لب دریا : ۵	لطف آمیز : ۷۸
لبک : ۱۰۹	لطف نظر : ۱۵۵
لبلاب : ۱۱۹	لطیف : ۲۳۲، ۱۰۷
لبلاب وار : ۱۱۳، ۳	لطیفه : ۱۳۴، ۲۹
لب لب : ۱۶۷، ۱۱۳، ۳	لطیفه غیبی : ۱۲۹
لیبک : ۱۰۹	لطیفه کاینات : ۳۳۷
لیبک زدن : ۲۶۳	لطیفه موجودات : ۱۴۹
لت : ۲۱۸	لعاب گوزن : ۲۱۰، ۹۰
لجه : ۳۳۰	لعب : ۱۰۰
لجه سیاست : ۲۶۰	لعبت : ۲۰۵
لحظه : ۳۰	لعبت دیده : ۱۹۳
لحم : ۱۱۰	لعبه العین : ۳۳۰، ۲۹۹، ۱۰۷
لحمانی : ۷۹	لعبت چشم : ۲۹۱
لحم طیر : ۱۱۰	لعل : ۱۵۵
لخت : ۱۰۷	لعل تر : ۸۰
لدات : ۱۵۵	لعل قام : ۱۹۹، ۹۰
لدت : ۷۵	لعل مسح : ۳۲۳
لذیذ : ۳۲۳	لعمرا لله : ۹۵، ۵۵
لزاز : ۴۸	لعمری : ۱۶۵
لزبات : ۴۴	لغت انسانی : ۳۱۷
لزوم : ۱۰۰، ۴۴	لفظ اعلی : ۲۲۵
لسان : ۱۴۴	لفیف خاطر : ۱۹۴
لسان الحق : ۱۸۵	لقا : ۲۷۲، ۲۳۱
لسان الحقیقه : ۵۰	لقب : ۷۷، ۷۱
لسان الطوایف : ۱۳۹	لگام : ۵
لسان الطیور : ۲۰۱	لکن : ۱۳
لسان الملوك والسلطين : ۲۵	لکن : ۱۰۹
لشکرتب : ۲۸۴	لمحه : ۳۲۵
لشکر دورنگ سال و ماه : ۵۸	لمحه البصر : ۱۷۰
لشکر شکستن : ۱۰	لمس : ۱۰۷
لشکر شکن : ۹۱	لمع : ۲۸۶
لطاقت : ۳۳۰، ۸۸	لمعه : ۲۸۱، ۲۶۹، ۷۲
لطايف : ۷۶	لواحق : ۲۳

لواحق : ٣١١،٢٠٥	مادام : ١٠٧
لوٹ : ٢٦٩	مادت : ٢٧١
لوٹ بدعت : ٣٢١	مادت رسان : ٢٤
لوح : ٨٨	مادح : ١٢٣
لوح وفا : ٦٧	مادر : ١٥٤،١٠٤
لوریان : ٨٦	مادر خوانده : ١٦١
لوریانه : ٢٢٧	مادر زاد : ٢٩٥،١٢٣،٦١
لوزینه : ١٠١	مادر صبح : ١٧٧
لوعت : ١١٠،٧٢	مادر یحیی وار : ٩٥
لوعه : ٣٢٠	مار : ٢١٨،٩١
لولو : ١٧٠	مار پیسه : ١٩٤،٦٤
لون : ٢٩٥،٢٣٥،١٠٨	مار چوبه : ١٤٥
لهجت : ١٧٧	مار گزیده بی فریاد : ١٢٣
لہنۃ الجایع : ١٢٠	مازریون : ٢٧٥
لیالی عشر : ١٦٥	مازندران گشا : ٣١٥،٢٢
لیث : ١٧٣	ماضی : ٢٥٧
لیلة الجمعة : ٢٤٠	ماضی قرون : ١٧٤
لین : ٣٣٠	ماقبل : ٢١١
لثیم راضع : ٥٨	مال : ١٠٤،٤٩
	مال دزد : ٣٣٤
م	مالش دادن : ٢٦٧
مآب : ٢٧٦	مالک : ٥٧
مآثر : ١٢٩	مالک ازبۃ الکلام : ٢٨٧
ما تقدم : ٢٦٤	مالک رقاب امراء المغربین : ١٤٨
مات کردن : ٩	مالک رقاب الایمه : ١
ماتم : ١١١،٢	مالک رقاب العظماء : ٣٣٩،٧٤
ما جراها : ٢٥٧	مالک رقاب الکلام : ٩٩
ماء الحیات : ٦٥	مالک الزمان : ١٧٩
ماء الشعیر : ٢٩١	مالک الملک العرب والعجم : ٧٠
ماء معین : ٢٠٥،٣٢	مالک ملک المشرق : ٥١
ماجد : ٢٧٤	مالوف : ١٧٤
ماحی البدعه : ١٣٨	مالی : ٨١
ماحی الطغاة المتمردين : ١٦٤	مال یتیم : ٢٩٥
ماحی الطغاة الملحدين : ٥١	مالیخولیا : ٢٩٦
ماحی العلات : ٤٣	مأمور : ١٢٣
ماخوذ : ٢٩٦	

مایدۀ قدس : ۱۲۵	مأموروار : ۲۴۰
مایه : ۲۰۵، ۱۲۰	مامول : ۱۹۱
مبادا : ۷۸، ۷	مانستن : ۱۱۸
مبارزان : ۱۴۲	مانع : ۱۹۰
مبارك : ۱۴۳	مانع الخیر : ۱۲۶
مبارك باد : ۲۶۳	مانك : ۱۷
مبارك پی ،	مانند شدن : ۲۸۵
مبارکی : ۷۷	مانوس : ۲۸۶، ۲۹
مباسطات : ۲۷۴	مانی فطرت : ۸۹
مباعدت : ۱۱۲	ماوراء الافلاك :
مبالات : ۱۳۶	ماه : ۱۸۶، ۵۸، ۵
مبالغ : ۳۳۴، ۲۰۷	ماه انگشت نمای مصروکنعان : ۹۵
مبالغت کردن : ۸۱	ماهتاب : ۳۲۶، ۲۱۱
مبانی : ۱۷۶	ماه تمام دایره : ۲۹۰
مباهات : ۲۵۰، ۹۷	ماه چهارده : ۲۹۰
مباهات کردن : ۲۹۹	ماه چهارهفته : ۲۸۱
مبايعت : ۱۱۲	ماه دوهفت : ۳۰۵
مبتدعان : ۱۱۵	ماه روی : ۹۱
مبتغا : ۳۴	ماه مزورنخشب : ۳۲۳، ۹۲
مبجل : ۲۷۸، ۱۲۹	ماه منورچهارده شب : ۳۲۳
مبدع : ۱۲	ماه نخشب : ۹۲
مبدع الاغانی : ۱۹۱، ۱۴۶	ماه نو : ۳۳۹، ۹۰، ۷۷
مبدل : ۲۵	ماه نو دیدار آمدن : ۷۷
مبوت : ۲۶۴، ۶۹	ماهی : ۹۵، ۵
مبوح : ۱۴۶، ۷۰	ماهیانی : ۱۱۱
مبرهن : ۴۳	ماهی انگشتی دار سلیمان : ۹۵
مبشر : ۷۶	ماهی درم دار : ۲۱۶
مبشران : ۷۱	ماهی رعاده : ۱۱۷
مبغضی : ۲۳۳	ماهی وار : ۱۰۷
مبلغ : ۲۲۳	مایدۀ : ۱۵۰
مبلغ : ۲۷۷، ۲۷۳	مایدۀ حمل : ۱۱۰، ۹۲
مبهج : ۱۶۶، ۱۴۲، ۶۹	مایدۀ خاص سلیمانی : ۳۰۲
مبهوت وار : ۱۶۶، ۵۶	مایدۀ دنیا : ۸۱
متابعت نمودن : ۱۱۲	مایدۀ سلیمان : ۳۴۲
متاذی : ۲۷۵	مایدۀ فلک : ۲۹۰

متزیی : ۲۴۰	متاسف : ۱۹۰
متشاعر : ۲۵۶	متاع : ۱۸۶
متشرف : ۹۴	متانت : ۱۷۷
متشرف شدن : ۲۷۴	متبتل : ۹۲، ۵۰، ۱
متشنج : ۱۸۵	المتبتل الى الله : ۳۰۶
متشوش : ۱۹۹	متبتله : ۳۴۲، ۲۷۸، ۱۲۲
متشوق : ۱۸۰	متبجح : ۹۵
متصابی : ۱۴۲	متبحر : ۱۶۰، ۱۱۶
متصاعد : ۲۱۷	متبدل شدن : ۲۶۰
متصدر : ۲۹۷	متبقر : ۲۸۶
متصدق : ۲۹۷	متبلد : ۱۷۱
متصل : ۳۲۷	متبوع آل بهرام : ۵۱
متصلان : ۲۲۴، ۱۲۵	متبوع الاصفیا :
متطاول : ۲۵۸	متبوع الافاضل : ۱۴۳
متضمن : ۷۱	متبوع الصديقين : ۱
متعاقل : ۲۵۶	متبوع المحققين : ۹۳، ۵۰
متعبد : ۱۸۵	متبوع نعمان : ۱۴۸
متعجب : ۳۴	متجدد شدن : ۲۸
متعطش : ۲۰	متحدان وفا : ۲۷۰
متعطف : ۱۴۰	متحسر : ۶
متعلق : ۴۶	متحلی : ۲۴۰
متعود شدن : ۴۹	متحیر : ۶
متعین شدن : ۱۰۷	متحیروار : ۱۱۷
متغیر : ۱۰۸	متخلف : ۲۷۰
متفرد : ۲۳۲	متخلق شدن : ۳۰۲
متفکر : ۶	متخلخل : ۱۸۷
متفنن : ۱۸۷	متدايم : ۲۳۸
متقلقل : ۱۶۶	متربت : ۱۵۲
متقن : ۲۲۰	متردد : ۱۷۱
متکلف : ۱۷۵	متردد خاطر : ۱۹۱
متکلم : ۱۷۵	مترسمان : ۲۶۰
متکلمان : ۴۴	مترصد بودن : ۲۷۱
متلاطم الامواج : ۲۹۴	مترمل : ۱۸۷
متلذذ : ۲۳۱	متروح شدن : ۹۵
متلون : ۲۱۲، ۱۹۹	متزلزل ساق : ۳

مجاهله : ۲۵۶	متلف : ۱۹۰
مجانست : ۲۸۸	متمنی : ۱۵۴
مجاوران : ۲۸۵، ۱۳۳	متموج : ۸۲
مجاورت : ۷۱	متن الحقایق : ۹۹
مجاورت جستن : ۳۲۰	متنفس : ۲۳۴، ۵۴
مجاوری : ۵۴	متنکروار : ۳۰
مجاهد : ۵۰	متنکس سار : ۳۰
مجاهدات حسی : ۱۵۶	متواتر : ۱۲۳، ۹۴، ۶۳
مجاهدت : ۶۱	متواصل : ۳۲۰، ۹۹
مجاهده : ۱۲۲	متوج : ۳۰۳
مجاهزی : ۱۸۶	متورع : ۱۸۷
مجبور : ۹۴	متین : ۲۰۵، ۱۱۶
مجتبی : ۱۳۹	متیقن : ۴۳
مجتذب : ۳۷	مثافت : ۱۶۵، ۷۶
مجتهد : ۵۰	مثال : ۸۹، ۷۷
مجتهدان صفا : ۲۷۰	مثالب : ۳۱۰
مجد : ۶۱	مثانه : ۵
مجدداً : ۷۰	مثبت : ۲۶۹
مجد الافاضل : ۱۸۹	مثقال : ۱۱۹
مجدالخواص : ۲۲۵	مثل : ۲۴
مجددات : ۱۱	مثلت : ۲۳۵
مجدد الصدور : ۷۲	مثل زدن : ۳۴۲، ۶۰
مجدد المعالی : ۲۲۰	مشمع : ۱۱۹
مجدد : ۱۸۶	مثنی : ۲۶۳، ۲۴۸
مجدد القسیسین : ۳۴۰، ۲۶۶	مثول : ۱۵۲، ۵۵
مجدلی : ۱۴	مجادله : ۱۸۰
مجرد : ۱۵۷	مجادلی : ۱۴
مجرد ماندن : ۸	مجاز : ۲۷۷
مجروح : ۹۱	مجازات : ۱۰۲
مجروح دل : ۲۷۱	مجازی : ۲۸
مجروح سینه : ۳۲۹، ۲۷۸، ۵۲	مجال دادن : ۶۶
مجروح مانده : ۹۶	مجال ماندن : ۲۸۶
مجلس گرفتن : ۶۵	مجالس : ۱۷۱
مجلسم : ۷۰	مجال یافتن : ۳۳۲
مجلس : ۱۱۲، ۱	مجامع : ۷۵

مجلس انس : ۲۹۸	محرض : ۱۲۰، ۱۱۷
مجلس سامی : ۲۹۳	محرَق : ۲۱۸
مجلسی : ۲۹۸، ۱۴۲	محرم : ۲۹۲، ۱۶۸، ۱۰۷
مجموع عبارت : ۸۶	محرم وار : ۱۳۵
مجرمیت : ۱۶۹	محریت : ۶۴
مجمع البحرين : ۱۵۷	معرووطبعان : ۱۷۱
مجنون الهی : ۲۷۱	محروس حال : ۴۴
مجنوف : ۱۱۴	محروسه : ۲۲
مجهول : ۱۶۵	محروم : ۱۵۴
محدثت : ۱۴۳	محروم داشتن : ۲۹۲
محاسب : ۲۹۳، ۱۷۵	محروم ماندگی : ۱۵۰
محاسبان قوه عاقله : ۱۰۸	محروم ماندن : ۴۹
محاسبه : ۵۷	محروم مانده : ۱۶۵
محاضره : ۲۲۰	محسن : ۲۸۸
محافظة نمودن : ۱۲۳، ۷۵	محسنان حفظ الغیب : ۲۳۲، ۱۸۲
مخاقل : ۲۵۵، ۱۰۱، ۶۶	محسنه : ۱۶۰
مخال : ۲۱۶	محسود : ۱۴۸، ۵۲
مخال جویان : ۳۲۳	محسوسات ملکی : ۱۶۷
مخال گفتن : ۳۳۲	محسوس بوده : ۱۶۵
مخامد : ۱۶۴، ۱۱۳، ۵۲	محشو : ۲۸۶، ۱۸۰، ۱۵۲
محبان : ۱۸۲	محصل السعادتین : ۱۳۵
محبت : ۲۵۷، ۱۶۹، ۲	محصنات : ۱۶۸، ۶۸
محرر الالفاظ : ۳۹	محصنات الکرايم : ۱۲۲
محبس : ۳۰۲	محصنه : ۱۶۰
محتاج : ۱۰۵	محصول : ۴۳
محدث :	محض : ۳۰۹
محترم :	مخطوئه : ۵۴
محتشم وار : ۲۴۶	مخطوط : ۳۲۰
محدث : ۱۶۹	مخطوط : ۱۵۵
محدث : ۱۶۹	مخفوف : ۲۴۹، ۲۰۳، ۱۳۹
مصدق : ۱۷۶	محق : ۱
محراب : ۳۲۶	محقق : ۱
محرز : ۱۲۵	محققان : ۲۱۶، ۱۱۴

- محققانه : ۱۷۳
 محققه : ۱۲۲
 محقه : ۱۲۲
 محك : ۳۴۳، ۲۱۰، ۵۹
 محكم :
 محل دانستن : ۲۶۴
 محل رحل : ۲۳۴
 محل نهادن : ۳۳۲
 محمدي : ۱۸۷، ۱۳۹، ۵۰
 محمدي : ۳۴۶، ۵۵
 محمود : ۱۰۴
 محمودی : ۳۳۱
 محموم : ۲۸۷
 محنت : ۱۱۲، ۶۵
 محنت زای : ۱۱۱
 محنت فرا : ۵۵
 محنت كده : ۲۴۸
 محنت كش : ۲۶۴
 محو : ۲۱۱
 محوشدن : ۱۹۷
 محو گردانیدن :
 محول : ۱۷۷
 محیط شدن : ۹۵
 محیی الاسلام والمسلمین : ۹۳
 محیی الجود والباس : ۷۰
 محیی السلطنه : ۳۱۹
 محیی العدل : ۱۴۸
 محیی الفتوة : ۶۳
 محیی المكارم : ۲۳۰
 محیی المملكه : ۵۱
 محیی التصرائیه : ۷۴
 مخ : ۱۰۸
 مخافت : ۲۸۰، ۲۲۳
 مخافت انگیز : ۳۳۰
 مخالصه : ۲۶۱، ۲۵۶
 مخالف : ۱۰۲
 مخالفان : ۹۵
 مخالف بند : ۷۶
 مخالفت : ۲۳۳
 مخایر ؟ : ۲۲۱
 مخایل : ۲۳۴، ۵۹
 مختار الحضرتین : ۱۳۳
 مختار الملوك : ۲۳۹
 مختصر : ۷۲، ۴۹
 مختصر نظر : ۱۱۹
 مختلف : ۲۳۳
 مختلفات آفات : ۱۸۰
 مختلفات حالات : ۳۲۹
 مخدرات : ۱۲۵
 مخدرات اسرار : ۲۱۲
 مخدرات قدس : ۲۱۵
 مخدوم : ۱۵۸
 مخدومه سامانیان : ۱۲۲
 مخصوص : ۵۴
 مخضود : ۲۷۵
 مخطط : ۴
 مخطی : ۱۵۷
 مخلد الذات : ۲۹
 مخلد العمر : ۱۳۳، ۷۳
 مخلص : ۲۱۵، ۲
 مخلص تخلص : ۲۶۰
 مخلص المسيح : ۸۴
 مخلصانه : ۱۹۰
 مخلع : ۶۸
 مخمور : ۱۹۹
 مخوف : ۱۰۸
 مخيله : ۲۸۱
 مخیم : ۱۶۸، ۱۱۹، ۷۶
 مداح : ۱۵۸
 مدار : ۳۳۳

مذموم : ۱۰۴	مدارالحقایق : ۱۸۲
مذهب : ۸۸	مدایح : ۲۱۴
مرايط : ۲۶۲، ۶۹	مداوات : ۲۱۱
مرايع : ۱۵۲	مدهانت : ۲۳۳
مراتب : ۲۳۳، ۲۰	مدایح : ۲۱۳، ۵۳
مرايع الطبا : ۲۳۴، ۱۵۲	مدبر : ۲۱۸
مراثي : ۲۷۱	مدبر : ۲۶۰، ۲۱۸
مراجعت : ۸۲	مدت : ۶۷
مراد : ۲۶۴	مدحت : ۲۹۷، ۲۵۷، ۷۰
مرادات : ۱۸۷، ۶۵	مدحت خوان : ۲۹۸
مراد اعظم : ۱۵۷	مدحت سازی : ۳۳۲، ۱۵۲
مراد بخش : ۲۲۹، ۷۷	مدحت طرازان : ۱۵۰
مراد يافتگان : ۲۴۵	مدح طراز : ۲۰۷
مراسلات : ۱۴۶	مدخر : ۲۴۳
مراسم : ۴۴	مدد : ۶۵
مراضی : ۱۳۵	مدرج : ۱۸۹
مراعات : ۲۵۷، ۹۳	مدرج کردن : ۲۹۳
مراعيان : ۲۸۶	مدرك : ۴۳
مراعيان طريقت : ۲۱۴	مدعيان : ۲۳۴
مراف : ۱۷۴	مدفوع : ۶۲
مراقب : ۲۸۸	مدقق : ۱۷۶
مراقبت و داد : ۳۲۲	مدنر : ۴۸
مراقد : ۱۶۹	مدهامستان : ۲۹۱
مرام : ۱۹۱، ۱۲	مدهون : ۸۷
مربط : ۲۲۷	مدید : ۲۶۱
مربط دولت : ۱۹۲	مدید الظل : ۲۷۰، ۲۵۶
مربع : ۲۱۴، ۵۴	مدید العمر : ۳۲
مربع اعالي : ۱۹۲	مدید النفس : ۱۱۴
مربع طريقت : ۲۶۹	مدینه السلام : ۱۴۲، ۶۱
مربع نشستن : ۲۱۶	مذاق : ۲۵۷، ۵۹
مربوط : ۱۹۹	مذاکره : ۲۵۶
مربی : ۴۵	مذاهب : ۲۶۵
مربی الافاضل : ۱۷۹	مذبوح : ۱۹۴
مرت : ۲۵۳	مذکور : ۱۰۸
مرتب : ۷۵	مذلت : ۹۷، ۲

مرشد : ۷۴	مرتبت : ۱۴۸
مرصد : ۵۴	مرتبه :
مرض الجسد : ۲۸۴	مرتجی : ۱۸۳، ۱۶۴
مرضی : ۲۵۳، ۲۴۵	مرتد : ۱۹۴
مرضیه : ۱۸۸، ۵۳	مرتضوی : ۴۸
مرضیه الخلفاء المهتدین : ۱۲۲	مرتضی : ۲۱۴
مرطوب مزاجان : ۱۷۲	مرتعش : ۱۹۹، ۳۵
مرعی : ۳۲۳، ۲۱۴	مرثیت گفتن : ۲۲۲
مرغ : ۲۸۴، ۲۰۱، ۲	مرجان : ۱۹۸
مرغابی : ۱۱۷	مرجع : ۳۶
مرغان بهشت : ۲۰۱	مرحباگوی : ۲۸
مرغان معنی : ۸۹	مرحله خاکی : ۶۰
مرغزار : ۳۲۴، ۲۲۷	مرحمت : ۳۳۴
مرغ نامه دار : ۱۱۰	مرحوم : ۱۰۲
مرغ وار : ۱۱۰	مرحومه : ۱۰۲
مرفع القدر : ۱۳	مرخص : ۱۲۵
مرفوع : ۴۵	مرد : ۱۲
مرفوع قدر : ۲۹۳	مردارخوار : ۳۴۲
مرفه الحال : ۱۱۳، ۶۱، ۳۷	مردانگی : ۸۱
مرفه بال : ۱۸۰، ۶۹	مردچیزی بودن : ۲۶۴، ۲۸
مرقوم : ۳	مردساز : ۸۱
مرکب : ۲۲۷، ۶۶، ۵	مردسیر : ۸۱
مرکب آب : ۳	مردم : ۸۶
مرکب : ۴۹	مردم نواز : ۱۰۳
مرکبان : ۲۹۱	مردمه : ۴۳
مرکب تاختن : ۲۷۶	مردمه چشم : ۲۱۰، ۲۰۲
مرکز : ۳۲۵، ۷۶	مردمه دیده : ۱۱۷
مرکوب : ۲۱۸	مردمی : ۱۹۳، ۱۰۳، ۸۸
مرکوم : ۲۹۴	مردود : ۲۰۳
مرگ : ۱۱۱، ۱۰۵	مرده : ۸۹
مرمت : ۱۹۶	مرزبان : ۳۱۵، ۱۹
مرمی : ۱۳۳	مرزبان العجم : ۲۸۰
مروارید : ۸۸	مرزبان فارس : ۳۲۲
مروح : ۱۴۲	مرسل : ۳۳۱
مروض : ۲۴۵	مرسوم : ۳۳۳، ۱۱۷

مسابقت جستن : ۳۲۴	مروق : ۱۷۹
مسادت :	مرهم : ۲۶۰
مساعد : ۱۴۴	مرهم نهادن : ۷۰
مساعدت : ۱۱۲	مرهمی : ۱۹۶
مساقت : ۲۲۷، ۱۵۴	مری : ۱۰۱
مسافر : ۴۵	مربخ صولت : ۱۷
مسافرت : ۲۸۵، ۱۵۲	مرید : ۱۹۴، ۱۵۷
مسافرت گزیدن :	مرید خرقه : ۲۶۴
مسامحت : ۱۶۵	مرید صحبت : ۲۶۴
مسامع : ۷۵	مرید صحبت : ۲۶۴
مسامع عالیہ : ۲۲۷، ۱۲۴	مریم آسا : ۱۶۱
مسامع علیا : ۸۳	مریمی : ۷۶
مسامی ؟ : ۲۷۹	مزاج : ۲۰۹، ۱۰۸، ۵۹
مسبعه : ۱۷۷	مزاحم : ۱۰۸
مستابد : ۱۹۹	مزاحمت : ۲۳۶
مستانس : ۷۶، ۷۰	مزار : ۱۴۳
مستانس گشتن : ۲۸۶	مزارع : ۱۵۸
مستبدع داشتن : ۲۲۶	مزامیرالانس : ۱۹۱
مستبعد : ۳۲۰	مزامیرالصفا : ۱۴۶
مستحسن داشتن : ۱۶۷	مزاوجة الارواح : ۱۶۸
مستحق الخلافتين : ۹۳، ۱	مزایا : ۱۷۷
مستخدم : ۳۲۰	مزبله : ۶۰
مستدام : ۱۳۹	مزجاة : ۱۵۷، ۱۲۷
مسترخی : ۱۸۷	مزخرف : ۱۲۰
مسترق : ۵۳	مزعفر : ۲۱۱
مسترقه : ۱۶	مزکوم : ۲۹۴
مستسعد : ۱۴۳، ۹۷	مزمّن : ۱۰۸
مستسعد گشتن : ۷۱	مزن : ۱۷۹
مستظهر : ۵۲	مزور : ۳۲۳
مستعار : ۱۱۷	مزه : ۱۰۸
مستعبد : ۳۲۰	مزهّد : ۵۰
مستعمل : ۱۷۴	مزید : ۷۴، ۵۲
مستفراق : ۳۴۰	مزیدن : ۱۹۹
مستفنی : ۱۶۰	مس : ۱۵۴
مستفاد : ۱۴۴	مسئله : ۲۰۲

- مستفیض : ٢٩٩٠١٤١٤٩٩
 مستقر : ٢٤٨٠٦٤
 مستقیم : ٢٨٤٠١١٨
 مستمسک الخلافین : ١١٤
 مستمسک الخلفاء المرضیین : ٣٢٧
 مستمسک السلاطین : ٩٣
 مستمسک الملوك المقسطن : ٤٣
 مستمسک الملوك المجاهدين : ١٦٤
 مستمسک الملوك والسلاطین : ١٠٦
 مستند : ١١٦
 مستند الخلفا : ٩٣
 مستکر داشتین : ٢٢٦
 مستوحش : ٢٧٩
 مستوفز : ١٦٦
 مستولی : ٥٩
 مستولی بودن : ٢١٢
 مستولی شدن : ٦٢
 مستی : ٥٨
 مسجد اقصی : ٣٤٢
 مسجعات : ١٧٧
 مسدود : ١٧٠٠١١٥
 مسدود گردانیدن : ١١٥
 مسرب اسراف : ١٦٧
 مسرت : ١٥٦٠٦٩
 مسرت مثنی : ٢٦٣
 مسرور : ١٦٣
 مسطر : ٤
 مسطری : ٤
 مسک : ٢٩٤
 مسکر : ١٩٩
 مسکن : ٥٨
 مسکن نفاق : ١٩٢
 مسکون : ٥٨
 مسکین : ١١٥٠٥٨
 مسلسل شدن : ١١٢
 مسلم : ٣٠٠
 مسلمان سیرت : ١٥
 مسلمانى : ٢٨٨
 مسلى : ٢٦١٠١٤٢٠١١٠
 مسموع : ٢٩٣٠٢٣١
 مسموعات : ٩٧
 مسموم : ٢٨٧
 مسند : ١١٦
 مسند قضاة : ٢٠٩
 مسوده : ١٧٠
 مسیح الدوران : ٤٣
 مسیح ثانى : ١٠٦
 مشارق : ٧٤
 مشاطة تقدير : ٨٩
 مشاطة سد دست : ١٢٧
 مشاطة مصرى : ١٦٠
 مشاعبدین : ١٦٤
 مشاعر حق : ١٦٤
 مشاعر معظمه : ١٣٣
 مشاغل : ٢٣٦٠٢٢
 مشافهه : ٢٣٤
 مشام : ٢٩٤٠١١٣٠٦٤
 مشام جان : ١٩٧
 مشاهد : ٣٠٥
 مشاهدات : ١٤٢
 مشاهدت : ١٢٩
 مشاهده : ٢٠٤
 مشاهره : ٣٠٠٠١١٧
 مشاهیر : ٢٨٩
 مشایخ : ٢٨٩
 مشایعت : ٢٨٨
 مشیخ : ٢٣٤٠٧١
 مشبک : ٨٩

مشک پاش : ۲۲،۰۵۳	مشت : ۱۰۰
مشک رنگ : ۲۹۴	مشتاق : ۱۰۰
مشکل گشا : ۱۶۴	مشتاقی : ۲۷۰
مشکین : ۲۹۶،۸۶	مشتری : ۱۶۱،۹۲،۷۶
مشف : ۷۵	مشتري خصلت : ۱۷
مشوب گشتن : ۹۹	مشتري وار : ۳۲۵،۲۸۴،۱۵۳
مشهر : ۱۷۷	مشممل :
مشیت ازلی : ۲۱۶	مشتی : ۱۴۵
مشید : ۲۲۰	مشجر : ۳۴
مشید الاسلام والمسلمین :	مشحون : ۱۵۲
مشید الافراد المجتهدین : ۱۶۴	مشخص : ۱۹۰،۲۴
مشید الملة : ۱۹۸	مشرب : ۲۱۴
مشیمه : ۱۱۳	مشرب الطاف : ۱۶۷
مصاب : ۲۱۱	مشرف : ۷۵
مصاحب : ۱۴۲	مشرفات : ۱۷۱
مصاحبت : ۱۵۲	مشرفه : ۱۷۱
مصادقت : ۲۳۳	مشرق ومغرب : ۵۸
مصاف : ۱۴۲،۲	مشرقین : ۲۵۲
مصافات : ۲۳۱	مشارك : ۲۲۶
مصافحت : ۹۸	مشروح : ۲۳۵،۷۱
مصاف شکستن : ۱۶۵	مشروح صدر : ۲۹۳
مصاف کردن : ۱۰	مشطبی : ۳۰۲
مصاقبت بلاد : ۳۲۲	مشعله : ۲۷۶
مصاقبت جوار : ۱۴۳	مشعله جهانتاب : ۹۵
مصالح : ۸۴	مشغول شدن : ۳۲۶
مصالح احوال : ۱۳۳	مشفق : ۲۱۱،۹۷،۵۱
مصالحت :	مشفوق : ۱۶۲
مصالحه : ۲۶۹	مشفوع کردنی : ۲۳
مباهرت کردن : ۲۲۴	مشقت : ۱۲۵
مباهرة القلوب : ۱۶۸	مشک : ۲۰۳
مصایب : ۹۵،۵۷	مشکات چشم : ۲۷۶،۹۵
مصباح : ۴۳	مشکاة حدقه : ۳۳۸
مصباح وار : ۲۷۶،۹۵	مشک آلود : ۲۱۵،۸۵
مصحف : ۳۴۰،۱۵۱،۱۳۵	

مصباح‌اناس : ۲۹۵	مقباه‌احوال : ۱۶۴
مصحوب : ۳۴۴، ۲۷۲	مضاعف : ۲۶۴
مصادق : ۱۶۸	مضایقه : ۲۷۱
مصدر : ۱۱۶	مضرت : ۲۱۸
مصدر : ۱۱۶	مضطربی : ۱۰۰
مصرآسا : ۸	مضطرم : ۱۹۶
مصرامنیت : ۲۱۶	مضمار : ۱۶۶
مصروع : ۲۹۹، ۲۹۵، ۲۱۱	مضمارسعادت : ۱۹۲
مصروعان : ۱۱۲	مضمیر داشتن : ۳۳۹
مصرف : ۶۲	مضمونات : ۷۸
مصری : ۳۰۴	مضینه : ۱۵۷، ۵۳
مصطفوی : ۱۵۲	مضیق : ۳۲۴، ۱۹۳
مصطفویان : ۳۲۱	مضیی : ۳۰۰
مصطنعان : ۱۲۷	مطابقت : ۲۸۸
مصد : ۲۳۳، ۱۹۲، ۱۵۰	مطارح‌شعاعات : ۱۶۴
مصدعشق : ۲۶۹	مطاع : ۱۱۴، ۱
مصفاة : ۴۶	مطاف : ۳۴۵
مصفی : ۳۱۵	مطالع : ۲۷۱
مصفی گردانیدن : ۳۲۱	مطالعت : ۱۷۲
مصقع : ۱۴۱، ۱۰۰، ۵۳	مطالعه : ۲۷۵
مصلب : ۸۹	مطبخ : ۱۳
مصلحت : ۲۷۷، ۱۰۳	مطبوع : ۱۷۵
مصلحت‌اندیشی : ۱۲۶	مطرا : ۲۰۰
مصلی : ۱۱۱	مطرز : ۱۵۷، ۱۲۱
مصنوع : ۱۷۵	مطعم : ۱۷۳، ۱۳۵
مصورشدن : ۲۵۷	مطل : ۲۵۳
مصون : ۳۴	مطلب : ۲۱۴، ۱۵۵
مصیب : ۹۷	مطلس : ۴
مصیبت : ۹۷، ۵۷	مطلق : ۱
مصیبت‌رسیده : ۲۱۲	مطلقات : ۲۰۰
مصیبت‌زای : ۲۱۱	مطلوب : ۱۱۴
مصیبت‌زدگان : ۵۷	مطلوب‌جملی : ۳۲۵
مصیبت‌زده : ۲۱۱	مطمئن : ۲۴۵

معاصی : ٣١٥	مطمئن نفس : ١٠٤
معاذت : ٣١٥	مطول : ٢٥
معاطات : ٢٨٠	مطهر : ٧٦،٥٥
معاف کردن : ٣١٥	مطیب : ٦٣
معالقه : ١٦٥،١٥٢	مطیر : ٣٠٤
معالم : ٢٤٦،١٥٧،٦٦	مطیع : ١٦٣
معالم شریعت : ٩٣	مطیه : ٩٩
معالی : ١٥١،١	مطیة انفاس : ٥٥
معالی الامور : ٣٣٨	مطیة نفس : ٢٥٧
معالقه : ٢٨٥،١٦٥،٢	مطیة وهم : ٣٠
معانی بکر : ١٧٦	مظافرت : ١٦٥
معاودت : ١٣٤	مضان : ٢٢٨،١٦٥،٥٤
معاونت : ٢٧٧	مضان قبول : ١٢٩
معاهدارواح : ١١٦	مظفر : ١٩
معاهدت : ٩٨	المظفرین السما : ١٤٨،٥٢،٢٤
معبر : ١٦٥	مظفره : ١٢٢
معتاد :	مظلم : ٣٠٠،٢٤٦،٢١٥
معتقد : ١١٤	مظلومان : ٣٣٧
معتقدان خدمت : ٧١	مظلوم نواز : ٢٥١
	مظنه : ٥٥
معتکف : ٢٤٥،٨٥	مظهر الجود والباس : ١٤٨
معتکفان : ٣١٠	مظهر الحقایق : ٢٢٢
معتزک المنایا : ٥٨	مظهر العدل والجود : ٧٤
معتل ذات : ١٩٤	مظهرة المله : ١٢٢
معتمد : ٢٧٧	معاد : ٢٥٨
معجز : ٧٦	معاد ظاهر : ١٣٤
معجز الاقران : ١٤١	معادی : ١١٦
معجز مزاج : ١٧٦	معارج : ٢٧١
معجزه وار : ٩١	معارضه : ٢٣٣
معجون : ١٠١	معارف ربانی : ٢٥٠،٩٩
معجون سرطانی : ١١٠	معاش : ٣٣٣
معد : ٩٥	معاشرت : ٢٨٠
معدلت : ٣٣٧،١٩	معاشقت : ٤٢

معطلان : ۱۳	معدنی : ۲۶۶
معطی : ۳۴۱	معدود : ۲۰۳
معظم : ۲۳، ۱۹	معدوم : ۲۱۶، ۱۶۶، ۸۴
معظمه : ۱۳۳	معدوم الاسم : ۱۹۶
معظمه توران : ۱۲۲	معدوم الذات : ۲۸۵، ۲۰۵
معفو : ۳۱۵	معدوم شده : ۱۶۶
معقبات : ۵۴	معذور : ۱۲۷
معقد : ۳۰۹	معدورداشتن : ۲۹۳
معقود : ۳۰۶، ۲۹۳	معرا : ۱۵۷
معقود گردانیدن : ۱۵۱، ۶۶	معرت : ۱۵۶
معقول : ۱۶۵	معرج بغدادی : ۳۰۴
معلا : ۲۳۵	معرس : ۲۸۱، ۲۳۴، ۵۴
معلق : ۲۴۶	معرف : ۳۳۹
معلق زدن : ۲۰۲	معرفت : ۲۳۴
معلل : ۲۶۱	معركة : ۸۶
معلم : ۶	معروف : ۱۵۵، ۶۷
معلمی : ۱۰۲	معروفان عهد : ۱۲۴
معلول : ۱۱۸	معزل مانندن : ۳۱۶
معلولی : ۲۰۹	معزمان : ۴۶
معلوم : ۱۶۵، ۵۹	معزول : ۱۵۶
معلی : ۱۵۱، ۵۲	معسکر : ۳۲۰، ۸۶، ۷۶
معما : ۲۹۹، ۱۷۷، ۹۹	معسکراواح : ۱۵۲
معما گشا : ۲۷۵، ۲۲۱	معسکر روحانی : ۶۰
معمر : ۲۴۷	معشر الانبياء : ۱
معمر گردانیدن : ۳۰	معشوق : ۲۱۰، ۱۱۴
معن : ۱۷۲	معصفر : ۳۰۴
معنبر : ۱۳۳، ۸۵، ۵۳	معصوم : ۹۲، ۵۲
معنوی : ۶۱	معصومان : ۳۳۷
معنی : ۱۰۱	معصومه آفرینش : ۸۴
معمر شدن : ۱۶۵	معصومه اشکانیان : ۱۲۲
معوج : ۱۱۸	معصیت : ۱۵۶
معوذتین : ۳۰۸	معطر : ۸۳
معول : ۲۰۵	معطل : ۲۶۵

مغیثة الحجيج : ١٢٢	معول : ١٦٥
مفاخر : ٣٣	معونت : ٨
مفارقت : ٢١٢، ١٦٥، ٦٩	معهد : ٢٣٤
مفارقت كردن : ١٠٢	معهدا : ٢٨٦، ١٥١
مفارقت یافتن : ٣٢٥	معهود : ٢٨٦، ٤٢
مفاكهه : ١٤٢	معیار : ٥٩
مفاوضات : ٣٤٥	معیر شستری : ٣٠٤
مفاوضت : ٣٢٤	معیل : ٢٩٩
مفاوضه : ١٨٩، ٦٥	معین امیرالمومنین : ٣٢٦
مفتاح : ١٧٩	معین الانام : ٩٧
مفتاح المعارف : ١٨٥	معین ثلثفرق : ٧٤
مفتتح حال : ٧١	معین الحجيج والحرمین : ١٣٣
مفتخر : ٥٢	معین الخلافه : ٢٥١، ٨٥
مفترضات : ٢٣١، ٧٥	معین الفرقان : ١٨٣
مفتون : ١٣٩	معین المشرقین : ٨٣
مفتی آفرینش : ١٦٨	معینه الحجيج : ١٢٨
مفتی الخاقین : ١١٤، ١	مغارب : ٧٤
مفتی الشرق : ٢٨٨	مغافصه : ٢٩٩
مفتی ضمیر : ٣٤١	مغاك : ٣١٥
مفتی العراق : ١٧٩، ٥٠	مغبوط : ٢٩٨، ٧٠
مفتی الفریقین : ٢١٤	مغتتم : ٢٧٢، ٣٨
مفتی المشرقین : ١٩٠	مغرب : ٢٠٢، ٥٨
مفحص قطاة : ٥٨، ١٠	مغرس : ٢٨١، ١٦٨
مفخر آل داود : ٧٤	مغرق : ٢١٨
مفخر الاصفیا : ١٣٩	مغز : ١٩٤، ١٠٩
مفخر الاسراء الصالحین : ١٣٧، ١٣٣	مغشى عليه : ٤٦
مفخر اولی الالباب : ٧٣	مغضوب : ٣١٠
مفخر یقراطیان : ٧٦	مغضوب علیه : ٣١٠
مفخر العراق : ٦٣	مغلق : ٢١١
مفرح : ٢٠٤، ١٤٢	مغلق ابد : ٢٥٠
مفرد : ١٢١	مغنی : ١٢١
مفرط : ١٤٣	مغمزه : ٢٨٥
	مغیبات : ١٩٦

مقدرت : ۷۱	مفرط گردانیدن : ۱۶۵
مقدرت داشتن : ۳۳۸	مفضل : ۶۳
مقدر بودن : ۵۷	مفضل : ۱۱۶
مقدس : ۲۲۱، ۲	مفعم : ۱۷۳
مقدسه : ۴۹	مفکرة : ۲۸۱
مقدم العشيره : ۳۲۷	مفلق : ۲۱۸، ۱۴۱
مقدم کبرا : ۱۲۹	مفن : ۱۷۲
مقدم الکبرا : ۲۲۵	مفنى : ۱۷۳
مقدم الوزرا : ۲۷۵	مفيد الحضره : ۲۹۷
مقدمه : ۲۳۴	مفيد الممالك : ۱۴۰
مقرعه : ۶	مفيض : ۲۹۹
مقرون : ۲۳۵	مقابل : ۴۶
مقرون گردانیدن : ۲۳	مقابله : ۲۴۳، ۴
مقسط : ۲۶۲، ۱۴۴	مقاربت : ۲۸۷
مقصد : ۱۱۶، ۵۴، ۲	مقارن : ۱۵۳
مقصود : ۲۳۴	مقارنت : ۲۸۸
مقصود کلی : ۳۲۵	مقاصد : ۲۰۴
مقضى : ۲۵۲	مقالات : ۱۷۴
مقطعات : ۱۷۷	مقاتل : ۲۵۷
مقعد : ۲۸۵	مقام : ۵۳
مقعد صدق : ۲۶۹	مقامات : ۴
مقل : ۱۷۴	مقام ساختن : ۱۴۴
مقلوب : ۱۷۶	مقبول : ۲۷۹
مقولات : ۱۰۳	مقبولان : ۹۸
مقهور : ۱۶۳	مقبول طلعت : ۸۱
مقيد : ۲۸۰	مقتبسة الاقبياء :
مقيم : ۵۷	مقتدر : ۲۰۷، ۵۱
مکاتبات : ۷۵	مقتدى : ۱
مکاتبات شريفه : ۱۳۴	مقتدير : ۲۴۰
مکاتبت : ۲۷۶	مقتدى العلماء الاعلام : ۱۶۹
مکاثرت : ۲۳۶، ۲۴	مقتنى : ۲۷۸
مکارم : ۷	مقدد : ۱۶
مکارم آموز : ۲۰۳	مقدر بودن : ۵۷

ملاخضت : ۴۱	مکارم آموز : ۲۰۳
ملاحی : ۱۰۱	مکارم گستری : ۳۱۳
ملاذ الثغور : ۲۹۷	مکارم نمای : ۲۸۵
ملاذ الغربا : ۱۷۹	مکارم همم : ۱۶۴
ملازم : ۲۸۵	مکافات : ۱۰۴
ملازمت : ۲۳۱	مکان : ۷۴
ملاقات : ۷۶	مکانت : ۱۵۲، ۹۷، ۷۱
ملال : ۱۷	مکانت اندوز : ۲۰۳
ملالت : ۱۱۴	مکان یافتن : ۷۰
ملال گرفتن : ۱۰۱	مکاید : ۲۵۸
ملام : ۱۲	مکتسب : ۲۴۲، ۱۷۳
ملاست : ۱۱۴	مکر : ۹
ملاهی : ۲۵۵	مکرم : ۱۱۶
ملایک : ۲۰۷، ۷۶	مکرمات : ۱۲۳
ملا یک سپاه : ۳۱۹	مکرمیت : ۱۹۶، ۱۳۰، ۷۱
ملا یک معقبات : ۵۴	مکرمه المشرقین : ۱۲۲
ملایکه : ۲۶۶، ۲۴۱	مکرم من السماء : ۱۷۹
ملبوس : ۳۰۱	مکرمه : ۳۱۶
ملبوسات : ۲۰۹	مکروهات : ۶۱
ملت : ۸۱	مکمن : ۵۸
ملت براهیمی : ۲۶۵	مکمن ظلم : ۱۹۲
ملتزم : ۵۴	مکنون : ۳۸
الملة الشما : ۱۴۸	مکنونات ضمیر : ۷۲
ملت طراز : ۹۳	مکوکب : ۲۰۳، ۷
ملت طرازی : ۵۲	مکیان : ۷۱
ملتفت : ۱۴۰	مگر : ۸۰
ملجاء : ۲۵۸، ۱۱۹	مگس : ۷۸
ملجاء الاشراف الماجدین : ۱۶۴	مگس راندن : ۱۵۰، ۸۱
ملجا الحجيج والحرین : ۷۲	مگس سگ : ۱۳
ملح : ۱۷۷	مل : ۲۸
ملح اجاج : ۳۰۳	ملاست اشغال : ۱۳۰
ملحوظ : ۳۲۰	ملاح : ۱۰۲
ملخص : ۲۸۰، ۱۲۵	ملاحت : ۲۱۰

- ملطخ : ۱۱۷
ملطقات : ۲۲۶
ملقح خاطر : ۱۴۵
ملقن : ۲۱۵
ملقن اتقیاء الخلق : ۱۷۹
ملقن الاساقفه : ۷۴
ملقن الفضلا : ۱۴۱
ملقن کفاة العالم : ۶۳
ملقن نوشین روان : ۵۱
ملک : ۳۱۴
ملکات : ۱۲۳
ملک الاسلام والمسلمین : ۵۱
ملک الاطباء : ۴۳
ملک امراء الترك : ۲۶۷
ملکان : ۱۵۱
ملکانه : ۳۴۰، ۲۳۶، ۱۵۵
ملکان یمین و یسار : ۲۸۸، ۲۳۴
ملک بخش : ۸۵، ۷۶، ۲۱
ملک البیان : ۳۱۰
ملک پرور :
ملک پروری : ۳۲۹، ۱۴۸
ملکت : ۲۰۳
ملکت طراز : ۳۱۳
ملک الحکما :
ملک دار : ۲۰۷
ملک داری : ۳۸
ملک دست چپ : ۳۱۷، ۱۶۶
ملک دست راست : ۳۱۷، ۱۶۶
ملک الرحمة فی الدنيا : ۱۴۸، ۵۲
ملک الروم :
ملک زاده : ۳۲۶
ملک الزمان : ۹۹
ملک شاهی : ۲۰۳
ملک طرازی : ۳۱۵
ملک العلماء الراشدین : ۱۶۴
ملک فحول المتکلمین : ۹۹
ملک المغرب : ۱۶۱
ملک ملوک الاسم : ۲۸۳
ملک الندما : ۳۴۰
ملک نشان : ۵۲
ملکوت : ۲۴۶
ملک الوعاط والمذکرین : ۲۷۰
ملکه : ۲۶۶
ملکه ایران : ۲۲
ملکه کبری : ۲۲۸، ۱۲۲
ملکی : ۳۲۴، ۵۴
ملکیت : ۲۳۳
ملل : ۲۷۰
ملعات : ۲۳۶
ملع : ۱۱۸
ملع کار : ۹۳
ملوث : ۲۶۷
ملوک : ۱۰۱
ملوک الخافقین : ۵۱
ملوک الزمان : ۸۳
ملوک المقسطین : ۴۳
ملوک ستای : ۲۹۸
ملوک عهد : ۳۲۴
ملوک قدما : ۶۱
ملون : ۴۱
ملیک الامة الغرا : ۲۶۲، ۱۴۸، ۵۱
مماذقه : ۲۶۱، ۲۳۲
ممالک : ۸
ممالک آرای : ۵۷
ممالک اجساد : ۴۳
ممالک پرور : ۳۲۱

مناظم : ۳۲۹	ممالک پروری : ۳۱۳
مناظم ملت : ۳۲۹	ممالک ستان : ۷۶، ۷۰
مناقضت : ۱۶۵، ۷۶	ممتد : ۲۳۷، ۶۸
منافع رسانیدن : ۱۴۳	ممتلی : ۱۱
منافق : ۲۳۳	ممجد : ۲۵۰
مناقضت : ۲۳۳	ممدوح : ۱۵۸
منافق سار : ۹۳	ممزوج : ۵
مناقب : ۲۰۴، ۱۶۵، ۵۳	ممسوح : ۳۲۳
مناکحه : ۲۶۹	ممسوخ : ۲۳۶
منام : ۳۰۰	ممکن : ۷۲
مناهج : ۲۵۶	ممکن : ۱۳۱
مناهل : ۳۴۶	ممکن شدن : ۹۷
منبت : ۱۲۳	مملکت :
منبر : ۱۷۱	مملکت آرا : ۳۲۲
منبر زیان : ۲۱۳	مملوک : ۵۷
منبع : ۲۱۰	ممهد : ۱۲۸
منبع الاخلاص : ۴۳۰	منابر : ۳۱۱
منبع معالی : ۱۹۲	منابر بنان : ۱۲۷
من بنده : ۶۱، ۱۵	منابع : ۱۵۹
منت : ۱۲۱	مناجات : ۲۶۹، ۲۱۷، ۹۶
منت نهادن : ۱۶۹	مناجاتگاه : ۲۹۷
منتج : ۶۹	مناجح : ۱۰۵
منتظر : ۲۲	مناجح آمال : ۱۳۳
منتظم : ۷۵	منادمت : ۲۹۸
منتها : ۳۳	منادی : ۲۲۸، ۱۲۷
منثورات : ۱۷۴	منادی دعا :
منجبر : ۹۴	منادی کردن : ۱۵۹
منجم : ۲۹۷، ۴۹	منازعت : ۳۲۴
منجمد سرمدی : ۲۵۰	منازل : ۷۷
منجنيق مشکين : ۸۶	مناسب : ۱۳۸
منجیات : ۲۷۰	مناسبت : ۲۸۸
منحت : ۲۹۷، ۲۵۰، ۱۲۴	مناسک : ۵۴
منحسم : ۲۷۱	مناصب : ۲۳۲، ۱۳۸

منظور: ۱۰۸، ۱۲۹	من خادم: ۲۷۵
منظوم: ۵۲	مندرج بودن: ۱۰۰
منظومات:	منزل: ۱۵۳
منع: ۱۳	منزل: ۱۵۵، ۳۳۱
منعقد شدن: ۱۵۵	منزلت: ۱۰
منعکس: ۲۰۲	منزل نه ماهی: ۶۱
منعم: ۱۳۵	منزه البال: ۶۱
منعمة الخافقين: ۱۲۲	منزه بال: ۱۰۰
منفثق: ۲۸	منزه حال: ۱۸۰
منفسخ: ۱۰۸	منزه الذات: ۲۶۶
منفصل: ۳۲۷	منسوخ: ۲۳۶
منفق: ۲۱۱، ۲۹۷	منشاء: ۲۴۸
منفلق: ۲۸	منشآت: ۹۳
منقاد: ۱۲۳، ۱۴۹، ۲۶۳	منشار: ۲۹۲
منقار: ۱۱۷، ۲۰۲	منشعب: ۳۰۰
منقبت: ۱۷۵	منشور: ۷۷
منقح عبارت: ۱۴۵	منشی: ۱۷۵
منقز: ۲۷۸	منصب: ۱
منقضى: ۲۵۳	منصف: ۱۷۶
منقضى شدن: ۲۷۱	منصف نهاد: ۲۴۶
منقضى الوطر: ۲۵۳	منصور: ۱۴۹
منقط: ۱۰۹، ۱۸۶، ۳۰۴	منصوره: ۱۲۲
منقطع: ۲۸۱	منصه: ۱۰۸
منقطعان: ۱۱۵، ۲۳۱، ۲۴۶	منضود: ۲۷۵
منقطع القرین: ۲۹۹	منطقى: ۲۸۱
منقل: ۲۹۵	منطق: ۱۴۴، ۲۹۹
منقلک: ۲۹۴	منطق الطيور: ۲۰۱
منقول: ۲۹۵	منطقه: ۲۹۹
منقولات: ۱۰۳	منطقه جوزا: ۱۴۴
منکر:	منطقى: ۴۴
منکسر: ۹۴، ۱۲۰	منطوى: ۱۷۰
من کهر: ۶۷، ۱۴۵	منطبق: ۱۴۴، ۲۹۹
	منظر آسمانى: ۶۰

مواهب بنان : ۲۵۵	منن : ۱۳۱
مواید : ۲۴۵	منوال : ۳۰۴
موید الهام : ۱۵۲	منور : ۸۵، ۵۵
موید العز : ۷۳	منوط : ۲۱۵، ۱۹۹
مویقات : ۳۷	منهاج : ۲۷۶
موت : ۵	منهی خاطر : ۳۴۱
موت احمر : ۱۹۷	منی : ۱۶۷
موتلفات ربانی : ۳۱۳	منیر : ۱۹۱
موتلفه : ۲۳۱	منیرالاسم : ۴۰
موتمن : ۷۲	من یزید : ۱۶۰
موتنفات اوقات : ۱۸۰	منیع : ۱۷۰
موجب : ۷۰	منی کردن : ۱۶۷
موجود : ۲۱۶	مو : ۶۴
موجودات : ۱۴۹	مواج : ۳۱۵، ۲۳۵
موجود الجسم : ۱۹۷	مواجهه : ۲۳۳
موجود مانده : ۱۶۶	مواخات : ۳۳
موحد : ۷۹	مواد : ۶۹، ۱۱
موحش : ۲۷۵	مواد اصلاص : ۶۰
مودت : ۲۷۴، ۲۰۳	موارد : ۱۵۲
مودی : ۳۸	مواعظ : ۲۱۸
مور : ۳۱۵، ۵۸	مواعید : ۳۳۴، ۲۳۶
مورچه : ۷۸	مواعید عید : ۱۶۶
مورچه سیرت : ۲۰۲	موافقت : ۱۰۸
مورچه وار : ۱۱۱	مواقف : ۱۵۲، ۱۱۲، ۸۳
مورد : ۱۱۶	مواقف مکرمه : ۱۳۳
مورد ورد : ۱۶۶، ۶۹	مواکب : ۱۰۸
موزون : ۱۸۰	موالات : ۳۴۴، ۷۲
موسم : ۵۵	موالفت : ۲۳۳
موسوم : ۵۸	موالی : ۱۴۹، ۱۱۶، ۵۲
موسیقار العجم : ۱۹۱	موالیان : ۷۲
موشح : ۳۱۶، ۲۸۰	موانست : ۱۵۲، ۱۱۸
موصل : ۲۷۳	موانع : ۲۸۱
موضع : ۲۹۴، ۲۴۶	مواهب : ۲۶۰، ۲۲۳، ۹۵

موهبه قدسی : ۳۳۹	موطن : ۱۰۲، ۱۲۴
موهوب : ۶۲	موظف : ۷۵
موهوم الصفات : ۲۸۵	موعد عید : ۶۹
موی مانند : ۲۸۶	موعظت : ۵۹
موید : ۱۵۲	موفق : ۳۶
موید آل سلجوق : ۷۰	موقر : ۱۳۲
موید الاشباح : ۱۰۶	موقع : ۱۱۳
موید الامه : ۱۹۸	موقف : ۱۵۳
موید البطالسه : ۷۴	موقف حبس : ۲۶۰
موی درسر داشتن : ۱۳	موقوف : ۹۵
موید العز : ۲۹۰	موکب : ۱۸
مویدمن السماء : ۱۱۴	موکبی : ۴۴
مویده : ۱۲۲	مولا : ۱۶۱
مویده اعظم السلاطین : ۱۲۲	مولد : ۱۱۱
مویده السلاطین : ۱۲۸	مولوی : ۱۱۵
موی شکاف : ۶۴	مولی الاکاسره : ۲۶۲، ۵۱
موی شکافتن : ۱۲۱	مولی الکفا : ۱۴۱
موی مانند : ۲۸۶	مولی الامم و مولی النعم : ۷۹
مویه : ۵۶	مولی الحفاة : ۲۳۰
مه : ۱۴۶، ۴۹	مولی العلما : ۹۳
مهاجرت : ۷۸، ۱۵۳، ۳۳۲	مولی الکفاة : ۲۷۵
مهادنت : ۲۳۳	مولی النظار : ۱۷۹
مهالا : ۲۷۸	مولی النظرا : ۱۷۹
مهانت : ۳۲۴	مولی الوزرا : ۲۳۰
مهبط : ۵۴، ۱۹۲، ۲۶۹	موم : ۳۴۳
مهبط ارواح : ۳۳۸	موم خاطر : ۳
مهبط خانه : ۱۹۲	موم ستارگان : ۲۵۲
مه پاره : ۹۱	مومنان : ۱۵۶، ۳۰۰
مهتاب : ۱۱۴	مومیا : ۲۱۱
مهتدی : ۵۱، ۱	مومیایی : ۱۹۸
مهتر : ۱۰۵	مونت : ۸
مهتر دنیا : ۱۳۵	مونس : ۹۱، ۶
مهترزاده : ۸۱	موهبت : ۷۷

مهوری : ۸۱	مهوارة : ۱۱۹
مهجة : ۶۰	مهيا : ۱۲۵
مهجن اعظم السلاطين : ۶۳	مهيب : ۱۱۰
مهجن الاكاسره : ۷۴	مهيج : ۱۴۲، ۶۹
مهجن البلغا : ۱۴۱	مهيج ارتياج : ۱۶۶
مهجن كرماء الشرق : ۱۷۹	مهين : ۲۱۸، ۱۹۴، ۴۳
مهجن نعمان : ۵۱	ميان : ۲۱۷، ۶۵، ۴
مهجن ولالة الاسم : ۶۳	ميان خانه : ۳۳۲، ۱۶۱، ۱۴۳
مهد : ۲۰۰، ۵۴	ميان عمر : ۳۲۷
مهد اقبال : ۲۱۸	ميانه : ۲۶۶
مهدى الوقت : ۲۶۲، ۵۱	ميانه عقد : ۱۵
مهنذب : ۲۷۵	ميانه كردن : ۳۳۲
مهنذب الدول : ۲۹	ميتين : ۲۰۵
مهر : ۲۴۱، ۸۸، ۴۹	ميخ بسدين قطب : ۸۷
مهر اج زنك : ۳۲۲	ميدان رزم : ۸۱
مهر افگندن : ۶۵	ميدانگاه : ۲۷۶، ۹۵
مهربانى : ۲۰۲	ميراث : ۲۸۲
مهرجوى : ۲۸۰	ميراث دار : ۱۲۷
مهر دلبران : ۱۶۶	ميزبان : ۱۱۸
مهر كتف مصطفىوى : ۲۲۵	ميزبان : ۳۰۰
مهر كردن : ۲۵۲	ميزبان ملايك : ۲۰۷
مهر کرده : ۳	ميسر كردن : ۹۵
مهره : ۱۴۵	ميعاد : ۱۳۴
مهره ساز : ۱۰۰	ميغ : ۲۹۰، ۵
مهل : ۱۵۵	ميغ ميغ : ۱۳
مهلكات : ۲۷۰	ميقات شناس : ۳۲۰، ۲۰۴
مهلكه : ۱۷۲	ميقات شناسان : ۳۲۹، ۳۲۶
مهم : ۲۱۶	ميقات گاه : ۲۹۷، ۱۵۰، ۱۳۵
مهمات : ۳۳۷، ۲۰	ميکنده : ۱۹۴
مهمان : ۱۴	مى گون لب : ۹۱
مهمه : ۱۱۵	ميل عمايت : ۲۱۷
مهمه صدق : ۱۱۵	ميل كردن : ۱۰۱
مهنّا : ۱۲۵، ۶۶	ميل كشيدن : ۲۱۷

- میم معانی : ۱۶۰
میمون : ۳۲۶، ۲۴۶، ۱۶۶
میمون لقا : ۳۸
مینا : ۱۱۷
مینوچهر : ۱۱۲
میوه ستان : ۲۰۶، ۱۱۹، ۱۰۱
میوه : ۱۵۴، ۱۰۱، ۷
میوه دل : ۱۹۰
میوه دل اترک : ۱۶۱
- ن
- نامید : ۳۳۴
نا امین : ۳۳۴
ناب : ۱۱۱
نابالغ : ۲۰۰
نابسامانی : ۱۰۴
نابغه الزبان : ۲۵
نابغه کردار : ۱۵۲
نابغه وار : ۳۳۱
نابود : ۲۷۷
نابینایان : ۱۱۹
نابینای حس : ۲۱۱
نابیوسان : ۱۶۶، ۱۳۰، ۶۵
ناپاکان : ۱۱
ناپاک کی : ۲۹۲، ۶۰، ۵۶
ناپایدار : ۲۸۷، ۱۶۵
ناپروا : ۳۰۳
ناپرونده : ۲۱۲
نا جنس : ۳۰۲، ۱۹۴، ۱۱۲
نا جوانمرد : ۱۵
ناچیز : ۱۰۹
ناحق شناس : ۵۹
ناحیت : ۱۴۲
ناخلف : ۱۹۵
- ناخن : ۱۰۹، ۱۰۱، ۹۱
ناخنان : ۶۴
ناخن سیاه : ۲۱۰
ناخنه : ۶۴
ناخنه طغیان : ۱۸۵
ناخواستہ : ۲۳۶
ناخورده : ۸۱
ناخوشی : ۲۰۹
ناداده : ۲۰۳
نادان وار : ۱۶۲
نادر : ۳۰۳
نادره : ۲۱۵
نادیدگان : ۱۸
نار : ۶۰
نار آفت : ۲۱۶
نارانده : ۱۱۲
نازیهشت : ۱۸۶
نار زبانی : ۶۰
نار طمع : ۱۹۴
نارنج : ۱۴۵
نارنج صفا : ۹۱
ناروایی : ۳۱۱
ناز : ۹۱
ناز پروردگی : ۸۶
ناز خاتون : ۱۶۱
نازک : ۱۰۹، ۹۱
نازکان : ۱۵۰، ۴
نازکان پردگی : ۸۶
ناز کردن : ۳۳۲
ناز گری : ۲۳۲
نازنین : ۳۰۰، ۲۸۳، ۶۱
نازنینان خاطر : ۸۸
نازیدن : ۲۳۲

ناظران یمن و یسار : ۷۶	ناساخته : ۲۰۶
ناظروهم : ۹۰	ناسازگاری : ۱۸۵، ۱۰۴
ناظومه : ۱۷۹	ناسازی : ۲۰۹
ناظومه غول : ۳۰۴	ناسپاس : ۳۲۳
ناف : ۲۷۶	ناسپاسی : ۷
ناف آهو : ۲۸۳، ۶۴	ناسخ آن برمک : ۷۰، ۵۲
ناف زدن : ۶۵	ناسخ برمکیان : ۱۴۸
نافع : ۲۸۷	ناسخته : ۲۰۶
نافه : ۲۰۳	ناسفته : ۲۰۴
نافه گشای : ۲۲۰، ۱۶۹، ۹۴	ناسک : ۲۶۳، ۹۷، ۱
ناقد : ۴۳	ناسکه : ۱۲۲
ناقری : ۲۹۴	ناشتا :
ناقصان : ۸۰	ناشتا وار : ۲۹۰
ناقص صفات : ۱۹۴	ناشر الاحسان : ۱۳۵
ناقلان : ۳۰۴	ناشر المکارم فی الخاقین : ۱۴۸
ناقوامی : ۹	ناشکیائی : ۶۰
ناقه : ۲۹۰	ناصحان : ۲۸۷
ناقهی : ۲۸۶	ناصح الامه : ۲۱۴
ناکام : ۶۴	ناصح الدوله : ۱۰۶
ناکامی : ۱۵۴، ۱۶	ناصح العظماء السلاطین : ۴۹
ناکس : ۲۶۹، ۱۰۵	ناصح الملوك و السلاطین :
ناکسان : ۱۰۵	ناصر : ۲۲۰
ناکوفته : ۱۱۴	ناصر الاسلام و المسلمین : ۶۹
ناگاه : ۵۹	ناصر الخلفاء المهتدين : ۷۰، ۵۱
ناگزیر : ۲۶۱، ۱۵۱، ۱۱۰	ناصر اعلام الشریعة : ۲۲۰
ناگواران ترش : ۲۵۶	ناصر رواة الله المحدثین : ۱۷۸
ناگوارى : ۳۲۴	ناصر السلاطین : ۷۴
ناگه : ۲۰۸	ناصعه : ۱۷۴
ناگهان : ۵۵	ناصوابی : ۱۹۲
نالان : ۱۰۳	ناصیت : ۶۴
نالش : ۶	ناصیه : ۵۸، ۵
نام : ۱۹۵، ۴۸	ناطقه : ۲۵۰
نامبارك : ۲۶۰، ۱۰	ناظران : ۱۰۸

نای خلی : ۱۰۹	نامبارکی : ۱۵۴
نبات : ۴۹، ۳۰	نامتناهی : ۱۴۱، ۱۲۲
نباتات : ۷۶	نامحرم : ۱۱۸
نبات الجلاب : ۲۹۱	نامحرمان : ۱۶۱
نباذان : ۱۰۷	نامحسود : ۷۹
نبرد : ۱۰	نامحسوس : ۱۰۲
نفض احوال : ۶۵	نامحمود : ۱۰
نبوت : ۷۸	نامرادى : ۳۲۰، ۱۸۵، ۶۱
نبوی : ۱۶۶، ۱۲۵	نامزد : ۱۶۲، ۵۲
نیرگان : ۲۸۲	نامزد کردن : ۲۲۳، ۴۸
نتایج : ۱۵۵	نامعتمدی : ۱۱
نتف : ۲۸۶	نامعلم : ۳۰۳
نتیجه طینت : ۶۰	ناممکن : ۱۸۲
نثار : ۲۷۵، ۶۲	نامنصفان : ۱۴
نثار زده :	نامنطقی : ۱۱۸
نثار کردن : ۱۵۲، ۷۱، ۹	نامنکسف : ۱۱۸
نثر : ۲۹	نام و ننگ : ۱۰۴
نجات : ۱۵۱	نامه : ۱
نجات بخش : ۳۳۶، ۲۳۱، ۵۵	نامه الهی : ۱۹۵
نجار : ۸۸	نامه دار : ۱۱۰
نجاشی :	نامه عشق : ۲۰۲
نجائب نبات الوجیه : ۴۸	نامی : ۱۵
نجع : ۳۴۵	نامیه : ۲۳۲
نجع آمال : ۵۲	نان : ۲۸۳، ۶
نجع مقصود : ۲۳۹، ۱۲۶	نان ریزه : ۹۵
نجد : ۲۳۴	نان سردسمین : ۳۰۱
نجله : ۲۳۴	نان سمین : ۲۹۰
نجس : ۲۵۶، ۱۹۴	ناوڪ : ۷
نجم : ۱۱۶	ناهید : ۱۶۱
نجم ازهر : ۷۱	نای : ۴
نجوم آفاق : ۱۵۱	نایبات : ۱۹۳، ۱۵۳، ۶۵
نجی اعظم السلاطین : ۲۳۰	نایبان : ۲۸۸، ۶۷
نجیب افهام : ۱۶۰	نایبان اعلی : ۷۵

نزل: ۲۰۶، ۲۱۲	نحر: ۲۷۶، ۹۵
نزول: ۱۵۲، ۵۷	نحریر: ۱۶۹، ۱۶۰
نزول افتادن: ۵۴	نحس: ۲۵۶، ۱۹۴
نزیل: ۳۴۶	نحل بینش: ۱۱۳
نساخی: ۱۰۲	نحل وار: ۸
نسبت: ۶۰، ۲	نحو: ۱۸۰
نسبت داشتن: ۲۶۴	نخاس خانه: ۱۶۰
نسبت کردن: ۳۰۴	نخبت: ۹۹
نستر: ۱۰۹، ۹۱	نخبه موجودات: ۳۳۷
نسج کردن: ۱۷۱	نخست: ۲۶۶
نسخ: ۲۷۳	نخستین: ۷
نسخه: ۱۶۲، ۹۰	نخبیرستان دب اصغر و اکبر: ۸۷
نسخه روی: ۷	نخل: ۷۶
نسرطایر: ۲۰۱، ۱۱۱	نخل دانش: ۱۱۳
نسرین: ۹۱، ۸۸	ندا کردن: ۲۶۰، ۱۹۶
نسرین فلک: ۲۰۱	ندامت: ۹۷
نسق اشارت: ۳۰۴	نداوت: ۱۰۶
نسل: ۴۸	ندیم الملوک: ۳۴
نسیا منسیاً: ۲۳۶	نذر: ۲۶۹، ۲۲۴، ۱۲۴
نسیان: ۱۰۸	نذر کردن: ۲۵
نسیب: ۲۹۴، ۱۳۱	نرخ: ۱۹۳
نسیج: ۲۱۶، ۱۰۸	نرگس چشم: ۹۱
نسیج پوش: ۴۱	نرگسه صفا: ۸۸
نسیج عنکبوت: ۲۱۸	نرم: ۵۹
نسیج نشابوری: ۳۰۲	نرماده: ۱۹۵
نسیج وحله: ۴۱	نرمک: ۲۵۷
نسیم: ۲۱۶، ۱۱۳	نرم نرم: ۶
نسیم بهاری: ۵۳	نزاع: ۱۳۹
نسیم طویی: ۳۲۰	نزدیک:
نشان: ۱۰۷	نزدیکان طاعت: ۱۵۶
نشان دادن: ۲۱۵	نزدیکی: ۲۶۴
نشانه: ۱۵۱	نرغات شیطان: ۲۸۷
نشانه: ۳۸	نرقات شبان: ۲۸۷

- نشانه گاه : ۲۱۷، ۷۶، ۲۲
 نشأه اولی : ۲۷۶
 نشست : ۱۶۱
 نشرت : ۲۹
 نشره : ۲۹
 نشو : ۱۷۳
 نشو و نما : ۳۱
 نشیب و افراز : ۲۳۳
 نص : ۲۰۶، ۱۲۰، ۱۰۸
 نصاب : ۲۳۱
 نصاری : ۱۰۰
 نصب عین : ۲۳۵، ۱۰۴
 نصب کردن : ۱۰۴
 نصر : ۱۲۰
 نصرانیت : ۷۴
 نصرت : ۳۱۹، ۱۹
 نصرت گری : ۳۱۶
 نصوص : ۱۶۶
 نصیب : ۲۳۲
 نصیبه : ۲۷۰
 نصیحت : ۵۹
 نصیر آل عباس : ۱۴۸
 نصیر الاسلام والمسلمین : ۱۶۲
 نصیر جیوش الهدی : ۱۳۳
 نطاق : ۸۷
 نطاق اسلامیان : ۲۶۵
 نطاق بستن : ۱۱۷
 نطاق در بستن : ۳۰۶
 نطاق گسستن : ۱۱۱
 نطع : ۲۷۹، ۲۰۶، ۶۵
 نطفه : ۲۰۶
 نطفه خامه : ۲۹۴، ۲۷۴
 نطق : ۱۰۸
 نظارگان : ۱۰۷
 نظارگی : ۱۰۷
 نظاره : ۳۰۰، ۱۰۵
 نظام الائمه فی العالمین : ۲۱۴
 نظام الدوله بالبراهین : ۸۳
 نظام الدولتین : ۶۳
 نظام السنه : ۲۸۸
 نظام الشریعه : ۱۷۸
 نظام الممالک : ۱۲۹
 نظایر : ۱۰۵
 نظر : ۱۰۵، ۷۶
 نظرت رسیده : ۲۹۹
 نظر حسی : ۲۱۲
 نظر رضا : ۱۶۲
 نظر کردن : ۲۵۷
 نظم : ۲۷۰، ۲۹
 نظیر : ۲۹۹
 نعت : ۲۴۶
 نعره : ۳۳۸، ۹۰
 نعل : ۳۱۰، ۲۱۵
 نعم : ۱۵۶
 نعماً : ۹۴
 نعمان اسلام : ۱۹
 نعمان الایام : ۷۴
 نعمانی : ۳۳۱
 نعمت : ۱۰۱، ۷
 نعمت بخش : ۲۳۱
 نعمت کده : ۲۴۸
 نعمت یافتگی : ۲۳۱
 نعیم خانه : ۳۴۶، ۲۸۱
 نفرز : ۲۵۶
 نفحات : ۴۵
 نغمه سرای : ۳۴۰
 نفاست : ۳۰۴، ۱۷۲

نقد حیوة : ۲۱۸	نفاق : ۲۶۱، ۱۹۳
نقره خنگ : ۸۵	نقایس : ۲۹۷
نقره خنگ صبح و شام : ۵۸	نقشه المصدور : ۲۵۸
نقش : ۸۰، ۶	نفحات : ۱۳۸
نقش بستن : ۲۸۱، ۷۳	نفحات قدس : ۱۱۰
نقش بند : ۴۴	نفحات صور : ۱۱۰
نقش بندی : ۲۸۱، ۲۰۵، ۶۶	نفعه : ۴۵
نقش زیاد : ۱۹۶، ۱۸۰، ۱۲	نفر : ۲۱۸
نقش العبد :	نفرت : ۲۱۸
نقش نگاشتن : ۱۴۹	نفرت گرفتن : ۱۴۴
نقش وفا : ۱۹۷	نفس : ۷
نقص : ۱۵۶	نفس اماره : ۲۰۸
نقصانی : ۲۰۹	نفسانی : ۲۰۱
نقطه : ۲۱۷	نفس برآمدن : ۳۲۵
نقطه دل : ۲۵۱، ۲	نفس حسی : ۲۶۳
نقل افتادن : ۱۱	نفس در گلو شکستن : ۱۱۰
نقل کردن : ۲۵۷	نفس قدسی : ۱۶۱
نقود : ۱۰۹	نفس ناطقه : ۲۰۱
نقوش : ۵۳	نققت : ۱۰۲
نقوش انامل : ۲۲۵	نقی : ۱۷۲
نقیر : ۱۷۴، ۲۶۴	نقیس : ۲۷۲، ۲۶۱، ۱۰۷
نکال بدی : ۱۷۴	نقاب : ۱۷۴، ۸۶
نکبا : ۱۵۳	نقاب بر بسته : ۹۱
نکباء نکبات : ۲۱۶	نقاب عنبی : ۱۰۷
نکبات : ۲۶۰	نقاب موانع : ۲۸۱
نکبت : ۱۵۳	نقاد : ۵۹، ۱۶۱
نکبت رسیدگی : ۳۳۴	نقادی : ۲۰۰
نکت : ۲۸۶	نقار : ۲۶۴، ۱۶۸
نکته : ۱۹۴، ۹۲، ۵۹	نقاش غیب : ۸۹
نکته انداز : ۸۱	نقاشی طبع : ۸۸
نکس : ۲۸۶	نقب : ۸۸
نکو : ۲۱۰	نقد : ۱۵۶
نکوهیدن : ۱۰۲	نقد بودن : ۲۹۴

نواب : ۱۷۰	نکته : ۲۰۳، ۹۴، ۸۵
نوار بخشیدن : ۳۱۶	نگار : ۲۷۱، ۸۹
نوايح الكلام : ۱۴۱	نگار خانه طبع : ۸۹، ۳۱
نوايب : ۸۷	نگارستان افلاك : ۱۵۰
نوايين : ۵۶	نگارگری : ۸۸
نواجم : ۶	نگاهبان اسم : ۲۵۱
نواحی : ۸۱	نگرش : ۲۹۲، ۲۳۶
نواذر : ۶	نگريدن : ۷۶
نواذر بلخ : ۱۷۷	نگوسار : ۲۴۶، ۹
نوادی : ۳۲۰، ۲۶۴، ۲۲۰	نگون : ۵۸
نوازش : ۱۵۹، ۷۸	نگونسار : ۹
نوازش دادن : ۷۰	نگون کردن : ۵۸
نوازندگی : ۳۳۴	نگین : ۳۲۵
نوازنده : ۳۲۹	نگین نگین : ۴
نواصي : ۳۲۰	نم : ۲۵۲، ۶۴
نواضر : ۲۲۰	نما : ۲۵۲، ۳۲
نواقل : ۲۰۷	نما بخش : ۲۱۶، ۱۳۱
نوال : ۳۰۰	نماز : ۱۷۷
نواله : ۳۰۰	نماز پیشین : ۳۰۲
نواسی : ۷۶	نماز دیگر : ۱۵۴
نواو برگ : ۱۵۳	نماز شام : ۱۱۸، ۹۴
نواهی : ۳۲۹	نمدی : ۸۰
نوايب : ۲۶۰	نمرود فعل : ۱۱۳
نویت : ۱۱۳، ۱۰۲، ۵۲	نمرود وار : ۱۹۵
نوير : ۱۰۱	نمط : ۱۷۲
نوير اقبال : ۳۳۹	نمک : ۱۸۰
نوير قیاست : ۹۰	نمک دیگ : ۱۱۰
نويخته : ۲۹۰	نم نما بخش : ۲۱۶
نوح عصمت : ۱۹۲	نمودار : ۳۲۶
نوحه : ۵۶	نموده : ۲۷
نور : ۲۵۸، ۱۰۱	ننگ : ۱۰۴
نور آفرینش : ۷۸	نو : ۳۰۱
نور اعظم : ۸۵	نوا : ۳۳۴، ۱۶۲

- | | |
|----------------------|-------------------------|
| نه ماهی : ۶۱ | نور افگندن : ۸ |
| نهمت : ۱۶۴ | نور الحرمین : ۲۷۰ |
| نهمت الزمان : ۲۶۷ | نور بخش : ۳۲۳، ۲۶۶، ۱۲۶ |
| نهنک : ۸۰، ۶۴ | نور پرورده : ۳۰۰ |
| نهنک سار : ۱۸۰ | نور خاصه سعادات : ۲۶۲ |
| نهنک مصایب : ۱۱۳ | نور رافت : ۲۱۶ |
| نهنک کردار : ۹ | نور ربانی : ۶۰ |
| نهی : ۱۲۳، ۵۲ | نور طلعه : ۲۷۵ |
| نی : ۲۰۵، ۱۱۴ | نور لایح : ۹۴ |
| نیابت : ۲۲۶، ۸۶ | نور منقط : ۱۸۶ |
| نیات : ۲۲۴ | نور نخستین : ۲۵۳ |
| نیاحت : ۵۹ | نوروز : ۲۸۸ |
| نیاز جان : ۸۸ | نور هدایت : ۳۲۱ |
| نیاز زده : ۱۶۵ | نوزادگان بستان : ۳۴۰ |
| نیازمند : ۱۵۴ | نوزاده : ۱۹۳ |
| نیازمندی : ۲۰۴، ۹۴ | نوع : ۱۸ |
| نیاکان : ۲۸۱ | نوك : ۸۱ |
| نی بست : ۵۸ | نوکیسه : ۲۰۸، ۵۸ |
| نیت : ۱۱۱ | نومه : ۸۷ |
| نی پاره : ۱۲۰، ۱۱۴ | نومید شدن : ۲۸۶ |
| نی در ناخن کردن : ۶۵ | نویسنده : ۱۷۳ |
| نیراعظم : ۳۳۸، ۷۱ | نهاد : ۱۹۴ |
| نیز : ۱۵ | نهال : ۲۰۵، ۱۶۲، ۹۱ |
| نیسان : ۱۵۰، ۸۸ | نهال مکرم : ۱۹ |
| نیستانی : ۱۷ | نهالی : ۱۰۹، ۹۱ |
| نیستی : ۱۶۵ | نهان : ۸۸ |
| نیشابوری : ۳۰۲ | نهان خانه سینه : ۲۴ |
| نی عسگری : ۸ | نه آیات حواس : ۴۴ |
| نیک : ۱۴ | نهایت : ۲۳۱ |
| نیکان : ۱۹۶ | نهر : ۱۴۳ |
| نیکبختی : ۳۲۵ | نهفته : ۲۱۰ |
| نیک رای : ۱۳ | نه فلک : ۳۳۹ |
| نیک کرداری : ۳۴۱ | نهل : ۲۲۳ |

وارث معشر الانبياء : ۹۳، ۱	نيك مردان : ۲۱۲
واردان عشق : ۲۱۴	نيكنام : ۱۰۴
وارد غيبی : ۱۸۱	نيك ويد : ۱۰۳
وارد وصادر : ۲۳۶	نيكوکار : ۳۴۱
وازع : ۱۶۲	نيكوکاری : ۳۴۱
واسطه : ۱۱۲	نيکویی : ۳۴۱
واسطه الافاضل : ۲۹۷	نيکی : ۳۴۱
واسطه العلما : ۳۱۰	نيکی نويس : ۲۷۴
واسطه الکبرا : ۱۹۱	نيل : ۲۰۹، ۱۲۷
واسطه عقد الاصفياء : ۹۳	نيل مرادات : ۱۶۵
واسع السرب : ۱۶۷، ۳۴۵	نيلوفر : ۱۱۹
واعجبا : ۲۰۴، ۳۳۳	نيل وفر : ۱۱۹
واعظانه : ۹۳، ۱۷۳	نيم بسمل : ۱۱۵
وافدان صدق : ۲۱۴	نيم خورد : ۱۰۱
وافر : ۲۵	نيم دايره : ۲، ۹۵
وافر السعود : ۲۷۱	نيمروز : ۷
وافی : ۲۶۶	نيم زمان : ۴۵
واقع : ۱۱۱	نيم سوخت : ۲۹۴
واقعہ : ۵۷، ۱۱۱	نيم سوخته : ۱۸۶
والده کريمه : ۱۰۲	نيم شب : ۲، ۱۰۵، ۲۲۶
والدين : ۲۱۷	نيم شبي : ۷، ۲۴۸
والی شام : ۳۲۲	نيم کارگردون : ۲۴۳
وام : ۱۱۳، ۲۰۸، ۳۳۴	و
وام گرفتن : ۳	وابل : ۲۹۸
وام گزاردن : ۳۳۴	واثق : ۲۵۸، ۲۸۹
واهب حيات : ۴۵	واجب دیدن : ۴۶، ۷۸
وبا : ۵۳، ۱۵۴، ۱۸۶	واحرنا : ۴۱، ۱۱۹
وبال : ۵۷، ۲۸۴، ۳۰۹	وادی : ۸۸
وبال خانه : ۱۹۲	وادی بریده : ۲۷۵
وبال رسیدن : ۳۲	وارث : ۷۱
وباناک : ۱۱	وارث اشکانيان : ۵۱
وجد : ۹۳	وارثان : ۱۲۳، ۱۹۵
وجنات : ۳۷	وارث الرسل : ۲۰۷

وجود : ۱۱۲	وديعه دادن : ۴۵
وجه : ۲۲۴، ۱۵۴	ورا : ۳۰۴، ۱۶۱
وجهت : ۱۳۴، ۱۲۵	ورد شرعی : ۲۵۵
وجیه الافاق : ۴۳	ورزیدن : ۸۲
وجیه الاسلام والمسلمین : ۱۸۷	ورطه : ۲۲۳، ۱۰۸
وجیه العراق : ۴۳	ورع : ۲۶۹
وحدت : ۱۹۰	ورق : ۹۸
وحش پرورد : ۲۷۵	ورق دل : ۱۸۷
وحشت : ۲۱۶، ۷۸	ورود : ۲۲
وحشت زای : ۱۸۰	وزارت : ۳۸
وحشت زدای : ۱۸۰	وزرا : ۱۵۸
وحش رسیده : ۲۱۶	وزن : ۵۹
وحشی : ۲۳۷	وزیر : ۳۸
وحشی نسب : ۱۹۳	وزیر پرور : ۳۱۰
وحشی نهاد : ۲۲۷	وسادت : ۳۱۹
وحل : ۸	وساده : ۲۳۰، ۱۴۹، ۱۱۶
وحی : ۱۶۶	وساوس انگیز : ۷
وحی خانه : ۳۰۰	وسایط دعا : ۱۶۵
وحید العراق : ۲۷۵	وسایل : ۲۳۶
وحید العلماء المرشدین : ۳۹	وسطی : ۳۰۶، ۱۵۱
وحی رسان : ۱۷۱	وسع : ۳۳۵
وحی کردن :	وسواس : ۱۹۶، ۱۵۵، ۱۰۹
وحی مانند : ۳۳۵، ۲۳۵، ۱۵۲	وسواس آلوده : ۱۵۵
وخامت : ۱۸۷	وسیلت شناختن : ۱۰۳
وداد : ۲۵۶	وشاق : ۳۲۴
وداد غیبی : ۲۵۵	وشی عدنی : ۳۰۴
وداع : ۱۵۳، ۶۰	وصال : ۹۰، ۶۴
وداع کردن : ۱۵۳	وصافی : ۳۲
وداعگاه : ۲۷۹	وصایا نگاهداشتن : ۲۸۸
وداعی : ۷۰	وصف : ۷۸
ودیعت : ۱۳۶	وصل : ۱۹۴
ودیعت دادن : ۲۹۴	وصل غوانی : ۱۶۵
ودیعت گرفتن : ۲۵۷	وصول : ۷۸

- وصیت کردن : ۲۸۸
 وطن : ۲۰۵
 وظایف : ۲۸
 وعد : ۲۴۰
 وعده : ۷
 وعید : ۳۳۴
 وفا : ۲۱۰، ۶۷
 وفاء غانیات : ۱۶۶
 وفات : ۱۰۲، ۵۵
 وفاق : ۳۱۵، ۲۶۱
 وفا کردن : ۱۲۱، ۷۹
 وفا مشخص : ۲۰۸
 وفی الحضرة : ۲۴۲
 وفی الدولة : ۱۳۵
 وقاد : ۱۶۱، ۵۹
 وقار : ۶۰
 وقت فلق : ۲۱۵
 وقده انفس : ۱۴۲
 وقف : ۹۸
 وقف سبیل : ۸۹
 وقفه : ۲۳۳
 وقفه یافتن : ۲۶۳
 وقوف ساختن : ۲۰۲
 وقوف یافتن : ۱۶۷، ۷۸
 ولا : ۷۱
 ولات : ۲۸۲، ۱۲۴
 ولا فخر : ۶۱
 ولایت : ۴۲
 ولایت تن : ۲۸۴
 ولایت جان : ۸۸
 ولای خاطر : ۷۱
 ولایت دل : ۱۶۸
 ولایت گیر : ۳۱۵
 ولوع : ۲۸۲
 ولی الله فی الاسم : ۱۵۳
 ولی النعم : ۱۵۳
 ولیة النعم : ۳۴۲، ۱۲۲
 ولی نعمت : ۳۴۶، ۱۸۵
 ولی نواز : ۳۸
 وهاب : ۲۶۲
 وهاب حیوة : ۳۰۰
 وهاج : ۱۱۶
 وهلت : ۶۰
 وهم : ۹۷
 وهم نشین : ۱۲۵
 وهن : ۶۱
 وهی : ۶۱
 ه
 هابط : ۳۳۸، ۱۵۰
 هاتف سحر گاهی : ۲۴۸
 هاتف غیب : ۲۱۶
 هاتف وار : ۲۰۹
 هادم اللذات : ۵۸
 هادی : ۷۴
 هادی الی الحق : ۳۷
 هاروت صنعت : ۹۱
 هارون پیشگاه : ۱۴۹
 هاشمی : ۱۰
 هامه : ۳۴۶
 هایل : ۲۴۶، ۱۰۸، ۵۵
 هباء منتور : ۲۵۶
 هبت : ۲۳۵، ۲۱
 هیوط : ۴۴
 هتاك : ۱۷
 هجرت : ۲۳۷
 هجوم : ۲۷۸، ۱۲۳، ۷۴

هشتم مزاجات : ۴۳	هجوم کردن : ۳۰۲
هشت معنی عقول : ۴۳	هدایت : ۱۵۶
هشیار : ۱۱۵	هدهد : ۱۱۰
هفت بخش اقالیم : ۳۲۸، ۵۲	هدهدی : ۲۰۲
هفت خوان : ۳۲۶، ۷	هدهدی کردن : ۲۵۲
هفت دیه سرنشیب : ۳۳۳	هدیه : ۳۰۱
هفت شهرپای بالا : ۳۳۳	هدیه ساختن : ۵۳
هفت طبقه چشم : ۱۹۳	هدیه کردن : ۱۱۹، ۳۳
هفت فلک : ۶۰	هذیانات : ۱۷۵
هفت قماط : ۱۶۷، ۱۱۷	هذیان المحموم : ۳۱۱
هفت مردان : ۳۰۲	هراس : ۲۴۶
هفت شکاة سماوی : ۴۳	هرآینه : ۱۶۶، ۱۳۶، ۵۸
هفت نوبتی : ۳۲۲	هرزه بانگ : ۳۴۲
هفت ولایت : ۴۳	هرقل اعظم : ۳۳۹، ۷۴
هفت ولایت تن : ۱۵۵، ۱۰۹	هرقل اعلم : ۸۴
هفته : ۲۳۷، ۱۱۳، ۶۱	هرقلی : ۸۵
هفت هیکل : ۲۰۴	هرگز : ۱۰۷، ۶
هفوات : ۲۵۹، ۲۴۵	هرگه : ۱۴۲
هفوت : ۱۹۹	هرمان : ۹۱، ۸۸
هلاک : ۱۱۱	هرهفت کرده : ۹۰
هلاک کردن : ۵	هریر : ۱۸۷
هلال : ۲۵۳، ۲۰۵، ۱۱۲	هزار چندان : ۱۳۰
هلال شکل : ۱۱۲	هزارستان : ۱۲۷
هلال وار : ۳۰۶	هزار میخی : ۹۳
هلاهل : ۱۱۱	هزار یک : ۷۹
هلاهلا : ۱۱۱	هزت : ۲۴۰
هلع : ۵۷	هزیمت : ۱۰۹
هما : ۲۰۱، ۱۱۳، ۷۶	هزینه : ۱۷۵
هم آغوشی : ۲۸۵	هستی : ۱۶۵
همام : ۱۱۶	هشتاد سالگی :
همانا : ۵۵	هشت پنجره بیش : ۳۰۰
	هشت جنان : ۲۰۴، ۶۰
	هشت ماهه : ۱۶۶

همای : ۳۰۲	همگی : ۳۴۰، ۱۴۰
همای بچه : ۵۶	هملاج : ۴۹
همایون : ۲۹۷، ۲۳۹، ۵۲	هم لقبی : ۱۰۸
همایون رایت : ۳۲۵	همم : ۶۰
همایونی : ۳۱۱	هم مزاج : ۲۳۳
همبر : ۳۲۵	هم نفسان صدق : ۲۳۱
هم برهان : ۳۳۷	هم نفسان صفا : ۲۰
همت بمرگماشتن : ۱۳۶	همه تن سپردن : ۲۱۶
هم ترب : ۲۰۳	هند سه رنگ : ۱۶۷
هم جنس : ۲۹۲، ۱۹۶	هند گشا : ۳۳۹
هم جوار : ۳۰۶	هندو : ۸۹
هم حوار : ۳۰۶	هندوانه : ۳۳۱، ۴۵
هم خانه : ۱۰۸، ۸۶	هندوك : ۱۶۸
هم خوابگی : ۲۸۵	هندو روم شام و صبح : ۱۵۷
هم خوابه : ۲۸۵، ۲۸۱	هندوی آستان : ۱۵۹
هم خوان : ۱۰۰	هنر : ۱۵۶، ۸۰، ۴۹
همدم : ۱۹۷، ۱۱۷	هنرمند : ۸۱
همدسی : ۱۱۷	هنروری : ۸۲
همران : ۶۵	هنری : ۸۰
همراه : ۳۱۴	هنگام : ۳۰۱، ۱۵۴
هم رضاع : ۳۱۱، ۲۰۳	هنوز : ۶۷
هم ره : ۱۰۶	هوا : ۵
هم رهان : ۲۰۳، ۱۰۶	هواپیما : ۱۰
هم زاد : ۱۶۲	هواخواه : ۱۱۶
هم زانو : ۸۱	هواخواهی : ۸۹
هم سلک : ۱۵۱، ۹۵، ۱۸	هواداری : ۲۰۷
هم شهریان : ۲۳۴، ۱۲۰، ۵۵	هوا دج : ۲۰۴
هم شیره : ۳۰۲، ۱۲۰	هوا شدن : ۲۸۵
هم صف : ۲۷۶	هوا گرفتن : ۲۳۷
هم طویلہ : ۹۵، ۶۰	هودج : ۱۶۰
هم عنان : ۲۰۳، ۱۰۰	هوس دمیده : ۵۶
هم عنانی : ۹	هوس فزودگی : ۳۳۱
هم قران : ۳۰۰، ۹۲، ۶۴	
همکنان : ۲۷۰، ۲۰۲، ۱۰۱	

- هوش ربودگی : ۳۳۱
 هوش رسیده : ۵۶
 هول : ۲۴۶
 هیأت : ۸۹
 هیبت : ۲۳۵، ۲۱
 هیچ : ۲۰۵، ۱۱
 هیکل : ۲۰۴، ۸۹
 هیمنه نیم سوخته : ۱۸۶
 هیولی : ۱۰۸
 هیهات هیهات : ۱۴۳
 ی
 یا اسفا : ۹۶
 یابندگی : ۳۲۰
 یاجوج : ۱۰۷
 یاحی : ۳۰۶
 یاد : ۷۵، ۶
 یاد آمدن :
 یاد آوردن : ۲۶۱
 یادکرد : ۳۴۴، ۱۸۹، ۸۳
 یادگار :
 یاد گرفتن : ۶
 یار : ۱۹۸، ۵۲
 یارا :
 یارداشتن : ۵۶
 یارستن : ۵۶
 یارغار : ۱۰۷
 یاره : ۱۶۰
 یاری گری : ۳۱۶
 یازنده : ۴۷
 یاسج خزری : ۴۵
 یاسمین : ۹۱
 یاغیان : ۱۰۱
 یاقوت : ۲۰۹، ۲۰۳، ۵۳
 یاقوت چهره : ۸۶
 یاقوتین : ۲۰۱
 یاقیوم : ۳۰۶
 یالیت : ۳۳۱، ۱۰۰
 یتیم : ۲۹۵
 یتیمه : ۱۸۰، ۱۴۲
 یتیمه اوقات : ۲۵۶
 یتیمه بحرمانی : ۶۹
 یثرب عنایت : ۲۱۶
 یحوم : ۴۸
 یحیی عبادت : ۳۲۷
 یحیی وار : ۹۵
 یخ : ۶۶
 ید : ۲۹۲
 یدالله : ۲۹۱
 یدایادی : ۲۹۲، ۱۷۰
 یدیضا : ۲۵۸، ۱۲۱، ۷۶
 یدیضاء موسوی : ۲۹۸
 یدیضا نمودن : ۳۲۷، ۲۳۱
 یرقان : ۲۱۱، ۱۰۹
 یسار : ۱۸۹، ۷۶، ۳
 یسار بودن : ۴۷
 یسر : ۱۲۴، ۹۵
 یسیر : ۹۵
 یعبوب : ۴۸
 یعسوب : ۴۸
 یعسوب المسلمین : ۳۲۷، ۱۳۸
 یعقوبی : ۱۰۰
 یعنی :
 یفما بردن : ۹۰
 یقظت : ۳۰۰
 یقین شمردن : ۲۲۸
 یکان یکان : ۱۹۶

یک بار: ۳۲۴،۲۰۶	یمن: ۱۳۹،۶۴
یکباره: ۲۸۷،۲۳۶،۱۶	یمن طالع: ۱۲۵
یک به یک: ۲۴۲	یمن یماک: ۱۶۱
یک تنه: ۷	یمنی: ۱۰۶
یک جهتی: ۲۴۳	یمین: ۱۸۹،۳
یک چشم: ۱۹۴	یمین الله: ۹۷،۶۷،۳
یک دست: ۱۳۹	یمین و یسار: ۷۶
یک دم: ۴۵	ینبوغ الحقیقه: ۱۳۹
یکرننگ: ۱۸۶،۱۷۰،۵۸	ینبوغ الصفا:
یک رنگی: ۱۷۸	ینبوع فضایل: ۱۴۳
یک روزه: ۱۶۵،۱۴۳،۳۰	ینبوع الیقین: ۹۳،۵۰،۱
یک رویی: ۲۴۳	یوز: ۳۲۴
یک ساعته: ۱۶۵	یوز شکاری: ۲۲۷
یک سر: ۱۹۵،۱۹۴	یوسف آفرینش: ۳۲۶
یک سرموی: ۷۹	یوسفان آهوچشم: ۱۱۳
یک شبه: ۱۱۸	یوسف خوار: ۹۳
یک لختی: ۱۰۷	یوسف دلها: ۵۶
یک نهاد: ۵۸	یوسف روز: ۱۱۷
یکانگی: ۳۳۱،۲۰۴	یوسف وار: ۱۱۳
یگانه: ۳۳۴،۲۱۲	یوسف همت: ۱۹۳
یگانه رنگ: ۱۹۷	یوم التلاق: ۲۷۰
یگانه عهد: ۲۷۲	یوم الجمعه: ۲۴۰
یماک: ۱۶۱	یوم الحصاد: ۲۱۷
یمانی: ۳۳۰،۱۶۰،۵۴	یوم الفراق: ۱۷
	یوم الفصل: ۱۰۳

- كلما اوقدوا نارا للحرب اطفأها الله : ١٤
 لاتشمت بى الاعداء : ٢١٧
 لا تقربا هذه الشجرة فتكونا من الظالمين : ٢٦٦
 لئن بسطت الى يدك لتقتلنى ما انا باسط يدى
 اليك لاقتلك انى اخاف الله رب العالمين :
 ١٤
 ما اصابك من حسنة فمن الله وما اصابك من
 سيئة فمن نفسك : ١٥٧
 مثل نوره كمشكاة فيما مصباح : ١١٨
 مدھا متان : ٢٩١
 من اوتى كتابه يمينه : ٣٢١
 منها خلقناكم و فيها نعیدكم ومنها نخرجكم
 تارة اخرى : ٢٠٦
 نسوا الله فَنَسِيَهُمْ : ١٩٥
 والله عليهم بذات الصدور : ١٠٣
 واسطرنا عليهم مطرا فساء مطرا المنذرین : ١٨٨
 وان تجمعوا بين الاختين : ١٦٢
 وان الكافرين لامولى لهم : ١٩٥
 وانما قولنا لشي اذا اردناه ان نقول له كن
 فيكون : ٤٥
 وحيل بينهم وبين ما يشتهون : ١٥٤
 والكاظمين الغيظ والعافين عن الناس : ١٩١
 وكلبهم باسط ذراعيه بالوصيد : ٣٠٢
 ولا تلقوا بأيديكم الى التهلكة : ٢٢٣
 ولقد بوانا لابراهيم مكان البيت : ٥٤
 وما امرنا الا واحدة كلمح بالبصر : ٤٥
 ونفخت فيه من روحي : ٥٤
 ونزل من القرآن ما هو شفاء ورحمة : ٤٤
 و يا ليتنى كنت معهم فافوز فوزا عظيما : ١٤٠
 يا ايها الذين آمنوا اوفوا بالعقود : ١٠٠
 يا ايها النمل ادخلوا مساكنكم لا يحطمنكم
 سليمان وجنوده : ٣٣٠
 يا حسرتى على ما فرطت فى جنب الله : ١٨١
 يا قوم انى برى مما تشركون : ٢٤٣
 يتبعهم الغاوون : ١٦١
 يريدون ليطفئوا نور الله بافواههم و يابى الله
 الا ان يتم نوره : ١١٩
 يفجرونها تفجييرا : ١٨٧
 يوما عبوسا قمطريرا : ١٨٧
 يوما كان شره مستطيرا : ١٨٧

فهرست احادیث و جمله‌های عربی

- ایاد الله خضراهم : ۲۵۸
ایاد الله بقاءه فی ظلال ملک الاسلام ظل ذی الجلال والاكرام : ۳۲۶
ایاد الله جلالة : ۱۳۵
ایاد الله شانه و اباد شانیه بغیظه و شناته : ۱۸۳
ایاد الله عظم شانها : ۳۳۴
ایاد الله علاء و اباد اعلاء : ۲۷۲
ایاد الله علو شانه و اباد شناته بغیظه و سیاسته : ۱۸
ایاد الله مجده : ۲۴۹
ایاد الله نصره : ۲۲۵
ایده الله علی قدره و انشراح صدره : ۳۶
ایقاء الله تعالی : ۱۰۳ ، ۶۷
ایقاء الله و اطاب صبوحة و اکثر من واردات السعادات فتوحه : ۲۸۶
ایقاء الله و حرسه : ۲۸۰
ایقاهم الله : ۲۷۸
ایقاهم الله فی ظل والداتهم : ۲۷۸
اجلالا و اعزازا لمثال الستر المعلى لازالت عصمته : ۱۲۴
اجلها الله : ۳۳۱
اجلها و عظمها بحسن المناب : ۲۳۹
احشفا و سوء کیله : ۱۱۳
احضرها الله السعادات : ۲۷۹
احمد الله حمداً بالغ المدی و اشکره مرتدیا ببرداه الهدی و اسئله رداء یدفع عنی الردی و اصلى علی امام المتقین النبی المقتدی و علی آله و اصحابه رغم الوری : ۱۹۲
احمد الله عاقبتہ : ۱۰۵ ، ۱۸۸
- ایحایاها الله و حیایا بقاء الملك المعظم : ۱۴۶
ایحایه الله بعدسات و اعاده بعد مافات : ۳۲۲
ایخس البلاد و اخبشها : ۲۷۱
ایدام الله ایامه : ۸۴
ایدام الله ایامه و اسبغ علیه انعامه : ۲۶۷ ، ۳۴۳
ایدام الله جماله : ۳۴
ایدام الله سعادتہ : ۱۳۱
ایدام الله ظلهم : ۸۲
ایدام الله ظل ظلاله و افاض علی اولیایه فیض نواله : ۳۸
ایدام الله عزه و تمهیده : ۱۳۴
ایدام الله عصمته و اسبغ علیه نعمته : ۵۰
ایدام الله فضله و افضاله : ۲۴۹
ایدام الله مجده : ۲۸۰
ایدام الله ملکه و عظمتہ : ۳۳۹
ایذا لم یکن لک واعظ من نفسک لم ینفعک الوعظ : ۵۹
ایرشدہ الله الی سبیل الهدی : ۱۲۱
ایرشدہ الله تعالی و ایده و هداه : ۳۴۰
ایرشدہ الله و ایده : ۲۶۷
ایرق العیش علی برض : ۱۹۹ ، ۲۰۴
ایسبغ الله علیها نعمته : ۳۱۱
ایستمسک بعروة فضل الله تعالی : ۲۷۸
ایسعد الله جده و ابید مجده : ۳۵
ایسعدہ الله : ۲۷۷
ایسماء الله : ۲۲
ایسماء الله تعالی : ۲۵ ، ۱۷۲
ایصلها ثابت و فرعها الی السماء : ۸۷

- اظهر من الصبح واشهر من الشمس : ١٥٤
 اعز الله احزاب الدين : ٦٦
 اعز الله بقاء انصار الملك : ٢٥٢
 اعزه الله و ابقاه وعظم شأنه واعلاه : ٢٧٢
 اعلاه الله تعالى : ٥٤ ، ١٥٧ ، ٢٣٧ ، ٣٤٤
 اعلاه الله : ١٥٥ ، ١٦٦ ، ٢٢٤ ، ٢٣٤ ، ٣١٤
 اعلاه الله تعالى : ٧٨ ، ١٩١ ، ٢٢٧ ، ٢٧٩
 اعلاه الله لواه : ١٥١
 اعلاهم الله وحرسهم عن النأثبات : ٧٥
 اعلى الله اعلامه : ٣٣٥
 اعلى الله راية الاسلام ببقائهم : ١٧١
 اعلى الله رايته الى يوم الدين : ٣٢٦
 اعلى الله شأنه : ١٦٩
 اعلى الله قدرها وشرح صدرها : ٣٤٢
 افاض الله عليها الرضوان : ١٤٦
 افاض الله عليه انواع الكرم وخصه على
 مدالزمان باصناف النعم : ٢٧٣
 افاض الله عليه الرحمه : ١٠٢ ، ٣٤٠
 افاض الله عليه الرضوان : ٢٩٦ ، ٣١٦
 افاض الله عليه الرضوان وابدقاء الملك
 المعظم : ٨١
 افاض الله عليه سجال رحمته ورضوانه وكساه
 ثوب عفوه وغفرانه : ١٩٠
 افاض الله عليه عواطف الافضال و اضاف اليه
 عوارف الاجمال و متعه بعلمه ومبعة
 شبابه و متعته همته والبابه : ١٧٩
 افضل العباد عند الله اشباع كبد جايع : ٢٩٢
 اقصى الامد والمدى : ٢١٥
 اقصى المدى والامد : ١٩٩
 اقول و ايم الله تعالى ثم بحياته و تحياته
 و اريحياته : ٢٩
 البسه الله خيرا لاجور و اجلس على سرير السرور :
 ٣٦
 الالتجاء الى الصبر اسهل من الاسترسال الى
 الجزع : ٥٩
 اللهم اعصمنا من هذه الشيمة : ٢٦٠
 اللهم اعصمني من آفة البغي : ١٤٥
 اللهم لا تكشف بالي عن طبع الطبع ولا تكشف
 قناع القناعة : ١٧٠
 الى ان بدل الله احوالهم وحق بهم ما كانوا
 يكسبون : ١١٢
 الى بعض اصدقائه يطلب حضوره : ٢٩٠
 الى يوم الدين بل ابد الابدين : ٣٤٦
 الى يوم يطوى السماء : ٢٦٨ ، ٣٢٨
 امدا الله انفاه بروح القدس وجدد على روضة
 مجلسه خلق الانس : ٢٤٨
 ان الذى خلفت خلفى ضايع مالى على
 قدسى اليه خيار فاذا اصبحت وكل مساء
 مسرب لولا العيال فكل ارض واد : ٣٤٥
 ان الذى شق فمى ضامن الرزق حتى يتوفانى :
 ٢٥٨
 انا الله مزاي الشرف : ٢٩٨
 ان بعض الظن اثم : ٢٥٨
 ان شاء الله تعالى : ٢٥ ، ١٣١ ، ١٣٥ ،
 ١٣٦
 ان شاء الله تعالى وحده : ١٨٢
 ان عاش الحسود او مات : ٢٩٨
 ان لنفس عليك حقاً فاعط كل ذى حق حقه :
 ٢٤٣
 انهار من غسل مصطفى : ٢٩١
 ان هذا الاسحريين : ٣٠
 انف العزيز بقطع الحرين جدد : ٦٤
 ان فى الغربة كل غربى : ٢٢١
 انى اعزيك باكرم من بنيك و هو الصبر الذى
 حرمة : ٥٩
 اولئك عليهم صلوات من ربهم ورحمة و
 اولئك هم المهتدون :

- اول ما خلق الله العقل : ٤٣
 ايدالله تعالى : ١٣٥
 ايدالله نصره : ١٥٣
 ايده الله وحفظه : ٢٨٠
 ايم الله : ٢٣٦
 باشراف الانبيا وآله الاصفيا : ١٤١
 بالغ الامدو المدى : ٢٧٠
 بحبيب الله المختار وآله الابرار : ٢٢٢
 بحبيب الله المختار وآله وصحبه الاخيار : ١٢٣
 بحبيب الله المصطفى وآله نجوم الهدى : ١٣٣
 بحق اشرف الانبياء محمد وآله وعترته الطاهرين :
 ٣١٨
 بحمدالله لا بحمدك : ١٤٧
 بحمدالله ومنه : ٢٥٠
 بسط الله ظلاله على زمرة الاولياء وربط جلاله
 بمناط الجوزا : ١١٤
 بسم الله تعالى : ٢٥١
 بسم الله الرحمن الرحيم : ١ ، ٥١ ، ٥٩ ، ٦٩ ،
 ٢٤٥ . . .
 بسيد الانبياء محمد وآله الاصفيا : ١٣٩
 بصادق الوعد محمد صاحب اللوا وصحبت
 اهل الصدق والولا : ٣٢٠
 بصادق الوعد نبي الرحمة وآله اعلام الامة :
 ١٤٩
 بصفاالله المختار وآله واصحابه الاخيار : ٦١
 بعيدا عن الساحة الحضرت العظمى : ٣٣٤
 بعيدا عن الساحة السامية : ٢٢
 بعيدا عن الساحة العاليه : ٢٣٦
 بعيدا عن الساحة العليا : ١٥٤ ، ٣٢٥
 بعيدا عن نواب الحضرة العليا : ٨٢
 بفضلله وطولله : ٣٢٨
 بلا كبوة وعثرة : ١٧٦
 بل الله تراه بفيض القدس : ١٠٢
 بلغه الله غاية مطلبه واحسن شان الافاضل
 بهدايته : ٢٥٠
 بلغه الله غاية مطلبه واحسن شان الفضلا
 بمذهبه : ٢٥٥
 بالمبعوث بدين الحق وآله ابرار الخلق : ١٦٤
 بمحمد امام المتقين وآله الطاهرين : ٤٢
 بمحمد سيد الانبياء المرسلين وآله وعترته -
 الاصفياء الاكرمين : ١٣٧
 بمحمد مختار الاله : ٣١٤
 بمحمد المختار وآله الاخيار : ٢٣٨
 بمحمد وآله : ١٨٠
 بمحمد وآله ليس وراء الله المنتهى : ٢٤٠
 بمحمد وآله وعترته اجمعين : ١٨٧
 بمحمد نبيه النابه وآله واصحابه : ٣٢٩
 بمنه وسعة كرمه واشاعة لطفه : ١٩١
 بالنبي المختار وآله الابرار : ٦٢
 بالنبي المختار وآله اخيار : ٢٠
 بالنبي النابه وآله واصحابه : ٢٣٠
 بالنبي النبيه وآله وذويه : ٣٤٦
 بالنبي وآله الاخيار : ٣٢٧
 بنبيه النبيه وعترته وذويه : ٢٦٣
 تركت الراى بالرى : ١٣٦
 تعالى وتعظم : ٢٨٠ ، ٢٨٩
 تعظيما لكمال المجلس العالى : ٩٤
 تعظيما واجلالا للمثال المجلس الاعلى : ٣١٧
 تلك الفرصة ينتهزها المحدودون و يحظى
 فيها المقبلون : ٩٧
 تمسك بحبل الله تعالى : ١٣٨
 تمسكى باذيال كرم الله تعالى : ٢٣٨
 تمسكى بحبال فضل الله تعالى : ١٧٨
 تمسكى بعروة مكارم الله : ٣٩
 ثبت الله اركانها : ٣٣٠
 ثبت الله دولتها : ٢٦٥

- ثبت الله ملكه : ۸۲
جاور ملكا او بحرا : ۸۲، ۸۵
جبات القلوب على حب من احسن اليها و
بعض من اساء اليها : ۲۳۳
جدد الله جلاله و مدد ظلاله : ۳۱۷
جدد الله عليه خلع السعادة : ۲۷۵
جدد الله عليه خلع الفضل الى يوم الفصل :
۲۷۲
جدد الله عليهم خلع اليقين و متعمهم ببقاء ... :
۲۰۰
جذوة من نار القضا لابل جذبة من نورالرضا :
۳۰۶
جلت قدرته : ۳۲۶
جمع الشمس و القمر : ۷۶
حاشا الحضرت العليا : ۲۱۲
حاشاه ان يظن به ظن السوء : ۳۰۴
حاشاه ان يظن بى ظن السوء : ۲۹۱
حاشا و عودا بالله غفرانك ربنا : ۷۸
حتى يرى حالاته مرضيه و حاجاته مقضيه و
وجوه آماله و ضيه و نجوم احواله مضيه :
۶۶
حث الكريم على التفضل بدعة : ۲۹۶
الحديد بالحدید یفلح : ۲۴۶
حرس الله روحه و اطاب صبوحة : ۱۹۱
حرس الله سموه و زاد علوه : ۲۶۰
حرسها الله : ۱۰۳
حرسها الله تعالى و حفها بالعدل : ۱۲۴
حرسها الله تعالى و صانها
حرسه الله : ۲۷۹
حسبة لله و خالصه لوجهه : ۳۲۱
حسبنا الله و حده ابدًا : ۲۶، ۲۶۸، ۲۳۷...
حفت الجنة بالمكاره : ۲۴۶
حفها الله بالسعادات : ۱۳۱
حفها الله بالعدل و الاحسان : ۲۱
حفها الله بالعدل و المعالي : ۸۲
حفها الله بالعلا : ۱۷۶
حفها الله بالنصر : ۲۶۷
حفها الله بالنصر و المعالي : ۲۵۳، ۲۸۰
حفها الله تعالى بالمعالي : ۱۵۴
حفه الله بالعدل و الاحسان و كف عنه شر الزمان
و الازمان : ۹۶
حماه الله و حرسه : ۱۷۰
حمد الله تعالى مقتتج الكلام و العجز عن كنه
وصفه غاية الاوهام و الصلوة على -
الهادى الى دار السلام محمد المصطفى
و آله البره و اصحابه الكرام : ۲۷
الحمد لله الذى اضحكك بعد ما ابكى و اعاد بعد
ما افنى : ۷۱
الحمد لله عالم الاسرار بارى الظلم و مبدى
الانوار و مكور الليل على النهار : ۲۱۴
الحمد لله على ذلك شكرا : ۲۵
الحمد لله على ما اولانيه من جزيل نعمته و افاض
على من سجال رحمته و الصلوة على رسوله
محمد و عترته : ۲۵۵
حياها الله و احياها ببقاء الملك : ۲۶۷
حياها الله ببقاء امير المؤمنين عليه الصلوات -
الرحمن : ۶۱
حياها الله و احياها ببقاء مالکها : ۷۶
حياها الله و احياها بعد عدله : ۳۲۵
الخادم المتمسك بمعاليه : ۲۷۴
خدمة المستمسك بفضلہ : ۱۰۶
خذ العفو و امر بالعرف عفوك عن ظلمك و
اعطاءك من حرمك : ۲۳۳
خصه الله با نوار الكمال : ۳۲۴
خصه الله بفضايل فضله و فايز افضاله : ۲۸۷
خصه الله بنيل السعادات : ۳۰۱

- خطوتين وقد وصلت : ٤٦
 خلصه الله عن نوايب الزمن : ٢٩٦
 خفف الله عنه : ٣٣٢
 خمرطينة آدم بيده اربعين صباحا : ٢٩١
 خير البلاد واطيبها : ١٩٢
 خير ثيابكم البيض : ٤٧
 خير ما اخترع العقل في مجاله وايدع الناطق
 في مقاله كلمة العجز في قصور باله عن
 معرفة الله وكماله : ٢٤٥
 داعيه وفاديه : ٣٥
 دام اشراق انواره : ٢٩٨
 دام بنصر الله مويدا : ٢٩٦ ، ٢٣٥ ، ١٥٣
 دامت ايامه : ١٤٦
 دامت ايامه بانوار العز مشرقة : ٢٨٨
 دامت ايامه مشرقة زاهرة : ٢٨٠ ، ٧٢
 دامت ايامه مشرقة مشرقة : ٢٥
 دام تاييده وتسديده : ٣٣٥
 دامت سعادته : ٣٤٤
 دامت عصمته : ١٣٩
 دامت عظمته : ٣٢٢ ، ٣١٥ ، ٢٣٥ ، ٧٥
 دامت قضايه تامه وفواضله عامه : ٧٣
 دامت محفوفة بالنصر : ٣٣٤
 دامت معاليه زاهرة : ٣١٧
 دام تمكينه : ٢٥٧
 دامت نعمته : ١٧٢
 دام منازم ملكه : ٧٩
 دام سموه : ٦٧
 دام ضميره مشرفا : ٢٨٦
 دام ظله : ٢٦٧
 دام ظلها : ٢٢٨
 دام مجده : ١٣١
 دام مظفرا : ٣٣٢ ، ٢٦٨ ، ١٣١ ، ٥٧
 دام مظفرا ومنصورا : ١٣٥
 دام ملكه مويدا : ٨٤
 دام منصورا : ٣٢٥ ، ١٣٠
 دام نصره مويدا : ٣٢٢
 دية الذنب عندنا الاعتذار : ٢٨٧
 رب اوزعني ان اشكر نعمتك التي انعمت علي
 وعلى والدي : ٢٣١
 رجعنا الى ما كنا فيه : ٣٠٤
 رحمة الله رحمة واسعة : ٣١٦ ، ٢٢٦
 رحمة الله عليه : ١٢
 رحمها الله تعالى : ١٠٢
 رحمه الله تعالى : ٩٣
 رحمه الله وانساء بقاء المجلس : ٢٧١
 رحمه الله ومدظلها : ٢٤
 رحمه الله ونور ضريحه : ١١٦
 رحمهم الله تعالى : ٢٧٨
 رفع الله درجاته : ٢٦٩ ، ٢١٤
 رفع الله شأنه : ١٧٧
 رفع الله قدره وشرح صدره : ٢٧٢
 ركض الخيل جنيبة بخنيبة : ٧٢
 روح الله سر المملك المعظم با نوار لقائه وآثار
 بقائه : ٣١٧
 روح الله سره : ١٨١
 روح الله وادام ملكه : ٧٥
 روحه الله ونصره : ٣٢٢
 زاده الله رفعة وسموا : ١٨١
 زاده الله مضيا و نفاذا : ١٨٢
 زملوني زملوني :
 سبحان الله العظيم : ٣١٥
 سبحا على الوجه لامشيا على الراس : ١٣١
 سعاد غيث على ما افسدتم بدلنا مكان السيئة
 الحسنة : ١٢٤
 سقى الله تربته بفيض الرضوان ورفع رتبته الى
 اعلى المكان : ١٧١

- سقى الله تلك الايام نداولها بين الناس : ٣٨ ،
 ٩٦
 سقى الله تلك العهود بادوم العهد : ١٦٥
 سلام يعطر ارجه : ١٨٣ : ٠٠٠
 السلام يملئ دارالسلام على قاطنى دارالسلام
 ثم على المجلس : ١٨٣
 سلى الله قلبه و اعلى كعبه : ٥٩
 سهل الله مباغيه و مطالبه : ٢٧٨
 السوود فى السواد : ٤٧
 شحن الله بالحسنات : ١٣٥
 شحن الله جنابه بالحسنات : ٢١٨
 شرالبقاع و اوحشها : ١٩٢
 شرح الله صدرهم : ١٧٠
 شرفها الله : ٣٣٩
 شرفها الله تعالى ببقاء سلطانها : ٢٨٢
 شرفها الله تعالى بشمس الانام واليها و نجوم
 مواليتها : ١٦٨
 شرفها الله و عمرها : ٧٨
 شرفه الله تعالى : ١٧١
 شرفه الله و مجده : ٣١٠
 الشعر بالشعر ربا : ٣٣
 شق الانفس : ٢٤٦
 صانها الله و رعاها : ١٨٨
 صبحك الله : ٢١٦
 الصبر عند الصدمة الاولى : ٦١
 صحت الارادات تغنى التكلف و التصلف : ٢٧٣
 صغيرة المشتاق : ١٤١
 صلوات الله عليه : ٢٧١
 صلوات الله عليه و سلامه : ٤٨
 صلوات الله و سلامه عليه : ٧٨
 صلى الله عليه و سلم : ٣٢٧
 ضاعف الله جلاله : ٢٢٦
 طوبى لمن بصره الله بعيوب الدنيا : ١٠
- طوعا او كرها : ١١١
 طوعه و فداه : ٣٤
 عاد الغيث على ماافسد : ٢٦٠
 العجلة من الشيطان و الثانى من الرحمن : ٤٤
 عدتى فضل الله تعالى : ١٨٧ ، ٢٨١ ، ٢٩٧
 عدتى مكارم الله : ٤٣
 عزاسمه : ٣٢٠
 عزت اسمائه : ٣٢٧
 عظم الله شأنه : ١٦٠ ، ٢٣٦ ، ٣٣٣
 عظم الله شأنها : ٣٣٨
 عظم الله قدرها : ١٣٣ ، ٢٣٤
 عظمها الله : ٢٣٦ ، ٢٨٠ ، ٢٣٢
 عظمها الله و شرفها ببقاء مالکها : ٢٢
 عقدالله قباب مراتبه بقمة السماك و مناكبه :
 عقد الله لواء النصر : ١٢٦ ، ٢٣٨
 على الجملة و التفصيل : ١٢٤
 على الجمل و التفصيل : ٢٢
 على رغم الحسود و الكلاب تنبح الاسود
 ٢٩٨
 على رؤوس الملاء قم النفس : ٢٠٣
 عليكم بالسواد الاعظم : ٢١٠
 عليه افضل الصلوات : ٤٨ ، ١٧٧ ، ٣٠١
 عليه سلام الله ملاء دار السلام : ٢٩٣
 عليه صلوات الرحمن : ٢٩٨
 عليه الصلوة و السلام : ٢٢٨ ، ٢٣٤
 عليه عين الله لاعين الكمال : ٣٣٣
 عليه عين الله و اليه وجهه لاعين الكمال و وجه
 الزوال : ١٤٢
 عليهم رحمة الله و بركاته و تحيته و اريحياته :
 ٣٠٧
 عمرالله اركانها و عمرسكانها : ٢١ ، ٤٩ ،
 ٢٩٣
 عمرها الله ببقاء سلطانها : ٨١

- عمرهم الله وعمرها بقا ٦٧٠٠٠
 غيظ من فيض : ٢٢١
 فاديه وداعيه شاكر مساعيه : ١٨٧
 فاصعد ذروة المعالي واسعد وكن عروة الموالى
 آمن السرب عن الايام : ٦٧
 فاطر السموات : ١٥١
 فانظروا الى آثار رحمة الله : ٣٠٠
 فباطل ما كانوا يصنعون : ١٨٧
 فبطل ما كانوا يصنعون : ١٧
 فديت تراب نعله واترابى : ٢٥٢
 فديت نفسه المقدسه بنفسى وعقلى : ٢٧٦
 فديتها با نفس الاشياء وهى النفس : ٣٠٨
 فدينك بالنفس والروح : ٣٥
 فديناه : ٢٨٦
 فذاك من فضله الباهر والاماء العذر مطلول
 كدم العذره : ٢٢٢
 فالراى العالى حاكم فى كل حال : ٩٧
 فرايه صايب فيما فعل : ٣٠٤
 فرحى الخير فرحى الخيل : ٢٧٩
 فعليه عين الله ... : ١٧٦
 فقهب الله فى الدين ونهبه عن رقدة الغافلين :
 ٣٠٩
 فلنا الانخراط فى سلك الانبساط : ٤٢
 فالنار بالماء الذى هو ضدها يعطى النضاح و
 طبعها الاحراق : ٢٧٩
 فى جوف الليل سفينة بسفينة : ٧٢
 قدس الله روحه : ٢١١ ، ١٩
 كافاه الله عنا كل خير وكفاه كل خير : ٣١٠
 الكبرياء رداىى والعظمة ازارى : ٣٠٤ ، ٤٨
 كثر الله امثالهم فى الدين الى يوم الدين : ٢٧٢
 كثرهم الله تعالى : ٦٦
 كثرهم الله ووقفهم : ٢٣٤
 كرم الله وجهه : ١٧٧
 كالسراج المنير : ١١٦
 كالطود الشاهق : ١٠٣
 كالقراش المبعوث : ١١٦ ، ١٠٩
 كالنجم الثاقب : ١١٧
 لئن ذكرونى فى ملاء ذكرتهم فى ملاء خير
 منهم : ٣٠٨
 لا ابالى ولا يوبه به : ٦
 لاله الا الله : ٩٠
 لاحياة طيبة ولا عيشة مرضية : ٣١٤
 لازالت انفاسه الصاعدة : ٥٠
 لازالت انفاسه صاعدة مقدسة وانواره رايدة
 مقتبسة : ٣٤٥
 لازالت انفاسه مقدسة صاعدة بدعاء الحضرة
 العليا وانواره مقتبسة بولاء الدولة الغرا :
 ٣٢٧
 لازالت انوار فضله شايعة : ٤٢
 لازالت فضايله تامة وفواضله عامه واياه
 مضيه كاخلاقه المرضيه : ١٨٩
 لازالت محفوفة بالمعالى : ٣٤١
 لازالت مختلفات اوقاته مضيه وموتنفات
 حالاته مرضيه : ٢٩٧
 لازالت معالى اياه زاهرة : ٢٢٠
 لازالت معاليه بزاهرة : ١٦٩
 لازالت نعمته ولاشالت نعمته : ٢٣١ ، ٤٠
 ٣٤٦
 لازالت نعمته ولاشالت نعمته ولاعدم العباد
 نيله ونبله ولافقد البلاد ظله وطله : ٩٥
 لازالت نعمته ولامثالت نعمته ولامالت دعامته :
 ١٤٦
 لازال عاليا : ١٢٦
 لازال لواه معقود ابالضر : ١٣٤
 لازال مانا يبذل الوفير من الاريحيات ومنعما
 بقبول البرر من التحيات : ٣٠٤

- لا زال المجلس السامی ما نابذل الوفر من
الاربيحيات و منعما بقبول البرر من التحيات :
٤٩
لا زال مظفرا منصورا : ٢٦٨ ، ٣٤٢
لا زال مظفرا و منصورا : ٣٣٤
لا زال مظفرا للفضل و مستظفرا بفضل الله
تعالى : ١٣٢
لا زال من العلايمزيد : ٧٧
لا زال منعما مانا ببذل الكثير و قبول اليسير :
٤٢
لا زال منعما موقفا و السلام : ١٣٥
لا زال من النصريمزيد : ٦٢ ، ١٣٠ ، ١٥١ ،
٣٢٦
لا زال منورا : ٢٥
لا زال نصره موبدا : ٣١٥
لا عيش سايف و لا قلب فارغ : ٦٥ ، ١٢٣
لا فاض الله فاك : ٢٩٨
لا قلب يخفق و لا لسان ينطق : ٥٦
لا وحق الكعبة المحجوبة : ٣٣٢
لا يبالي بهم و لا يوبه لهم بين الخافقين ماذاقه :
٢٥٦
لا يوبه به و لا يكثر لهم : ١٩٤
لعل الله يحدث بعد ذلك : ٣٠٩
لعمرا لله : ٨١
لقاء الله رضوانه و انار برهانه : ٢٧١
لودنوت قدر انملة لاحترقت : ٢٦٦
ما اشبه عليا بعيسى : ١٠٨
ما دخل الرفق في شيء الا زانه : ٢٧٩
ما ذر شارق و در بارق : ١٨ ، ٢٩٢
ما طرق شهاب و برق سحاب و ما نقب طارق
و وقب غاسق : ٣٠٧
ما للسامعين للعجب : ١٦٦
متع الله العباد بطول بقائهم : ٢٨٦
متع الله بدولة الملك المعظم الى يوم الدين
بل ابد الابدین : ٣٣٥
متعهم الله ببقاء المجلس الاسمى : ٢٢
مجد الله و راشده : ٢٣٩
مجد الله و اسماء : ٢٠
مد الله ظلها : ١٣١
مد الله ظله : ٦٧ ، ٢٩٣
مد الله ظلها : ٣٣٣ ، ٣٤٢
مدد الله ظلاله و جدد جلاله : ٢٧١
مذكر الزمان عليها : ٣١٠
مرحبا يقضاء الله : ٢١٤ ، ٣٣٥
مررت و في وجهك نور ساطع فرجعت و ليس
ذلك النور فيك : ٤٥
مساء و صباحا : ٢٩٤
مسافرا سافرا عن وجه الارض : ١٥٣
المستمسك بعروة فضايله و الغريق بحار فواضله :
٢٧
المستمسك بعروة فضله : ٢٤٩
مسيرك محمود و عودك احمد : ٢١ ، ٢٣٥
مشارك الارض و مغاربها : ٣٣٢
مضى هذا الفصل و انقضى هذا الباب فالان
نرجع الى المقصود : ١٠
مضى هذا الفصل و رجعنا الى المقصود : ٣٤٣
مضى هذا الفصل و لا يمضى فضل الملك
الرحيم لا زال مظفرا و منصورا : ٣٣٤
مضى هذا الفضل و لا ينقضى فضل المجلس
السامی اسماء الله تعالى : ٦٦
معشاة للعين ملهاة للقلب : ١١٨
معشاة للعين ملهاة للقلب مبللة للثوب : ١٠٨
مع هذه الدر الهنية القدسية و الدرر السنية
الحديثة : ١٧٧
ملكه الله رقاب الامال : ٧٧
من اصطناع المعروف استماع كلام الملهوف
٢٩٢

- من اولي معروف فلم يجد جزاء الا الثنا فقد
شكره ومن كتبه فقد كفره : ١٧٠
من اولي معروف فليكنافي به فان لم يستطع فليذكره
فان ذكره فقد شكره : ١٧٠
من شاهد الحق لا يلتفت الى الباطل : ٣١
من صدر الضحى الى عجز الدجى : ١٠٧
من محمد رسول الله الى هرقل عظيم الروم
اسلم تسلم : ٢٢٦
نحن الاخرون السابقون : ١٥٥
نحن معاشر الانبيا لاناتي ولانوتي : ١٠١
نشرالله اعلامه ونصر اعلامه : ١٤٤
نصرالله احزاب الدين ببقائه : ٣٢٢
نصرالله اعلامه ونصرايابه : ١٣٠
نصرالله حزيه : ١١٤
نصرالله لواءه ورسخ في قلوب العالمين ولواءه :
٢٨٩
نصرالله لواءه ونصره اوليائه : ٧٩ ، ٢١
نصرت بالصبا واهلكت بالدبور : ١٢٠
نصرها الله : ٣٢٥
نصرها الله تعالى : ٢٦٤
نصره الله : ١٥٧ ، ٣٤٣
نصره الله تعالى : ١٣٠ ، ١٦٠ ، ٢٢٣ ، ٢٦٤
٢٦٧
نصره الله تعالى بعد القضاء وان الصبر : ٣٣٤
نصره الله نصرا عزيزا : ٣٢٥
نصره الله واظفوه : ٢٤ ، ٧٧ ، ٢٥٢ ، ٢٨٣
نصره الله واعلاه : ٢٦٨
نصره الله وعظم شانه : ٧١
نصرهم الله تعالى : ١٢٤
نصرهم الله وحاطهم : ١٧٠
نصرهم الله ورعاهم : ٧٨
نصرالله اياهم : ١٨٢
نعوذ بالله من همزات الشيطان : ٢٥٧
نقل اقدام الكرام اكرام من اكرام : ٢٥٥
نقمه الله : ٣١١
نور الله : ٨٢
نور الله ايامه : ٢٥
نور الله رياض الشريعة بظله وطله : ٢٠٧
نور الله ضريحه : ١٢٩
نورها الله : ٧٦
نورها الله تعالى ببقاء مالکها : ٢٣٥
نورها الله ورعاهم : ١٥٥
نوره الله واسماءه : ٢١
نوره الله ونصره : ١٥٠
هداه الله الى مصالح ايامه : ٢٧٧
هداه الله وارشداه لمصالح الدين والدنيا : ٢٤
هذا ايضا من انشايه روح الله روحه :
١٣٨
هذا عذب فرات : ٢٤٦
هذا فصل لا ينقضى الى يوم الفصل : ٣٢٥
هذا ملح اجاج : ٢٤٦
هذا من انشائه في شكاية من اهل شروان :
١٩٢
هلم جرا الى ان جرى الحال على ضد الآمال :
١١١
هوادريس بدائع الخط : ١٧٦
واستغفرالله من اظهار هذا القدر ايضا : ١٣١
والله تعالى يعصم المجلس السامي الكفوى
من غين الزمان ونوايب الحدثنان : ٢٥٩
والله قادر على ان يطيل بقاءه ويزيد سنائه و
يديم علاه ويبيد اعداه : ٢١٨
والله المشكور في سائر الاحوال :
والله يبقى المجلس الاسمى : ٢٧٧
والله يمدد ظلاله ويجدد جلاله : ٢٤٨
والله يمن العبد بتوفيق خدمته قبل يوم المعاد -

و الصلوة على سيد المرسلين محمد وآله جدا :

۲۹۲

و الصلوة على النبي محمد وآله اجمعين :

۲۶۸ ، ۲۳۷ ، ۲۲۹ ، ۱۴۷ ، ۲۶

و الصلوة على نبيه جدا : ۲۰۰

و الصلوة على نبيه المصطفى وآله جدا : ۲۱۹

و الصلوة على هادي الاسرار الى الجنة و

منقذهم من النار محمد المصطفى وآله

و اصحابه الاخيار : ۲۱۴

و الصلوة و السلم على النبي محمد وآله جدا :

۱۳۲

و صلى الله على سيدنا محمد وآله جدا : ۲۶۱

و صلى الله على محمد وآله اجمعين : ۵۰

و العبودية عبودية العشق لاعبودية الرق :

۱۵۲

و العياذ بالله : ۲۰۶

و فصل لا ينقضى الى يوم الفضل : ۲۲۲

و فتنى الله لاداء حقه : ۲۹۶

و قد اتقضى هذا الفصل ولا ينقضى فضيل

المجلس العالى الى يوم الفضل : ۲۳۷

ولى النعم بل ولى الله فى الاسم : ۷۹

و ما يعلمها الا العالمون : ۲۵۷

و المومنون عند شروطهم : ۱۰۰

و هذا غبن منوط بيوم التغاين : ۲۲۲

و هذا فصل لا ينقضى الى يوم الفضل : ۳۸

۲۳۲ ، ۱۶۶

و يعزى بابنه رحمه الله : ۵۱

يا معاذ لاتنساني بصالح دعائك : ۲۳۲

يد الله فوق عباده : ۲۷۹

يقبس تفضلا قلبى بقلبه : ۲۷۰

يمن الخيل فى شقرها : ۴۷

يمين الله ثم بحق ما اعتقده من الدين الحنيفى :

۱۷۱

و يديم المجلس الاسمى بصالح العباد :

۲۴۴

و تحاشى من ذلك : ۱۷۲

و حاشا ان ينسب اليه خسارة البال و يحسب

لديه خصاصة الحال : ۱۶۸

و حسبنا الله وحده ايدا : ۶۸ ، ۸۴ ، ۱۲۸ ،

۲۱۳ ...

و حسبنا الله وحده و نعم المعين : ۴۲ ، ۵۰

و الحمد لله حمدا كثيرا : ۷۷

و الحمد لله خالق الخلق و الصلوة على الهادى

الى الحق محمد المصطفى سيد الورى و

آله و اصحابه نجوم الهدى : ۲۱۹

و الحمد لله رب العالمين و صلواته على سيدنا

نبيه محمد وآله و عترته الطاهرين

اجمعين : ۲۷۸

و الحمد لله على ذلك شكرا و حمدا : ۱۸۱

و الحمد لله على هذه البشائر شكرا : ۷۱ ، ۷۶ ،

۲۸۷

و الحمد لله على هذه المواهب السنية شكرا :

۱۴۴

و الحمد لله على هذه الموهبة الجزيلة شكرا :

۱۲۴

و الخذل اخوالقتل كما قال حسان ثابت :

و ذاك السخه هذه : ۸

و ذلك من فضل الله تعالى له المنه على ذلك :

۲۶۵

و رايه اصفى و حكمه امضى : ۲۷۲

و السلام سلام الصب الواله على النبي محمد

المصطفى وآله : ۲۴۵

و السلام على مكان بيضة شروان فى كل حيوة

و آن : ۲۸۹

و الشفيق بسوء الظن مولع : ۲۵

و صلواته على محمد وآله و صحبه : ۲۵۹

يمين الله ويمين الله اعنى الحجر الاسود و ينشق منه السماء كما انشق القمر : ٢٩
 البيضة الغراو الغرة البيض الكعبة العلياو ينفلق منه الجبال كما انفلق البحر : ٢٩
 والحظيرة السماء عظم الله قدرها : ٢٢٠ اليوم مضمار و غدا السباق : ١٥٦

فهرست اشعار عربی

- يقولون نجد لست من اهل شعبها
تركتني اليوم في خجلة
امر على جدار ديار ليلى
هو ساكني بغداد صاد فواديا
و بضدها تتبين الاشياء : ٣١
فمن وجد البحر استقل السواقيا : ٢٤٤
اما الزمان ففي تنبيهه عظة
فانظر الى قلبك ما شانه
اهدت روي الى سعدى ولو قبلت
نبئت ان ابا قابوس او عدنى
ولكن قرب الدار ليس بنافع
لله در الحادثات فانها
وعذرى اقرار بان ليس لي عذر : ٢٢٢
ايا من لدين الله صار موقفا
لئن غاب شخص العبد عنك بصورة
تكسرت النصال على النصال : ٥٧
اذا انت لم تنفع بودك اهله
اذا لم تزدني على رتبتي
نبئت ان رسول الله او عدنى
الا اهدى الى الصدر الامام
ثناء بل تحيات لطافا
خلقنا رجالا للتجلد والاسى
هيوني لم استوجب العرف منكم
لو كان سركم ما قال حاسدنا
ولله وجه لا يمل جماله
لولا مكاثرة الخطوب وبختها
اقتلونسى يا ثقاتى
اذا الفتى ذم عيشا في شبيهة
- نعم صدقوا لكننى منهم حبا : ٢٣٤
اموت مرارا احى مرارا : ٢٢١
اقبل ذا الجدار و ذا الديارا : ٣٠
وفيه من الاشواق صادف واديا : ٢٨٩ ١٨٣
لولا العتاق في اخوان منسرب : (؟) : ١٠
ثم قس الشاهد بالفايب : ٢٥٦
روحي لقد بذلت لى الفارواح : ٤٠
ولا قرار على زار من الاسد : ٣٣١
اذا كان من تهواه ليس بذى ود : ١٤٣
صدء اللثام وصيقل الاحرار : ٢٥٨ ١٠
عليه سلام الله ملاح باكر
فلا بأس ان الروح عندك حاضر : ٢٤٣
ولم تبيك بالبوسى عدوك فانسل : ٦٧
فدعنى على رسمى الاول : ١٦٧
والعفو عند رسول الله مامول : ٣٣١
امام السادة العز الكرام
كمسك بل كارى بل مدام : ٢١٤
وتلك الغواني للبكاء والماتم : ٦١
اما انتم اهل لحفظ المكارم : ٦٧
فما لجرح اذا ارضاكم الم : ٩٩
ولله عين لا يغمض ناظره : ١٤٢
من جانبى لكننت من حاجاتى : ٢٢٠
ان فى قتلى حيوتى : ٢٠٥
ما ذا يقول اذا عصر الشباب مضى : ٣٥

فهرست اشعار فارسی

- | | |
|--|---|
| <p>خاقانیا . . . بلبل آرزوست : ۱۴۵</p> <p>نه همت . . . همت هست : ۴۷</p> <p>آن چنان . . . بی ارقم نیست : ۲۶۱</p> <p>چشم زخمی . . . آنجا هم نیست : ۲۶۱</p> <p>قطران . . . بذله‌ای نداشت : ۲۳۷</p> <p>قطران . . . فضله‌ای نداشت : ۲۳۷</p> <p>خاقانی . . . جمله‌ای نداشت : ۲۳۷</p> <p>لشکر غمزه . . . جهان بگشاد : ۴۶</p> <p>من دولت . . . سخن ندارد : ۳۴۲</p> <p>دارد همه . . . چومن ندارد : ۳۴۲</p> <p>دل مرا . . . باز آورد :</p> <p>چون ماه . . . باز پس تر باشد : ۳۴۱</p> <p>خاقانی . . . هیچ کس تر باشد : ۳۴۱</p> <p>سفلیگان . . . حال نماند : ۴۹</p> <p>هرکرامال . . . مال نماند : ۴۹</p> <p>بی هنر . . . لعل ترند و خسته اند : ۸۰</p> <p>نیست آزاده . . . پاره درند و خسته اند : ۸۰</p> <p>سگ حیزی . . . به زرنند و خسته اند : ۸۰</p> <p>هنری . . . مگرند و خسته اند : ۸۰</p> <p>بر تن . . . هنرند و خسته اند : ۸۰</p> <p>یک سرسفله . . . گهرند و خسته اند : ۸۰</p> <p>نیست بستان . . . بستان شدنم نگذارند :</p> <p style="text-align: center;">۲۸۴</p> <p>چه سبب . . . گلستان شدنم نگذارند :</p> <p style="text-align: center;">۲۸۳</p> <p>گوی من . . . به میدان شدنم نگذارند :</p> <p style="text-align: center;">۲۸۴</p> <p>گنج درها . . . خراسان شدنم نگذارند :</p> <p style="text-align: center;">۲۸۴</p> | <p>کاتفاق . . . وبا : ۵۳</p> <p>چیست . . . و آخر فنا : ۲۶۶</p> <p>بر سر . . . مرجان طلب : ۱۹۸</p> <p>سر به . . . ایشان طلب : ۱۹۸</p> <p>ای دل . . . درمان طلب : ۱۹۸</p> <p>روی زمین . . . سلیمان طلب : ۱۹۸</p> <p>خطه شروان . . . شروان طلب : ۱۹۸</p> <p>جزوی از . . . جان ماست : ۳۳۳</p> <p>خاصگان . . . سلطان ماست : ۳۳۳</p> <p>با الله که . . . عماری است : ۴۰</p> <p>تابه مویی . . . آن تست : ۲۶۵</p> <p>یا پایه . . . کن هست : ۴۷</p> <p>والفجر . . . خلعت تست : ۴۱</p> <p>یارب چو . . . نگذرد دست : ۴۷</p> <p>یغل بر . . . مانع اوست : ۳۳۴</p> <p>ششم عروس . . . خواب دیده اوست : ۲۵۳</p> <p>به پیشکاری . . . پیش دیده اوست : ۲۵۴</p> <p>ز زعفران . . . سربریده اوست : ۲۵۳</p> <p>سلام من . . . درم خریده اوست : ۲۵۳</p> <p>شنیده اند . . . بردریده اوست : ۲۵۴</p> <p>صبا . . . آفریده اوست : ۲۵۳</p> <p>فلک . . . برکشیده اوست : ۲۵۳</p> <p>ولی دل از . . . سرکشیده اوست : ۲۵۴</p> <p>سغاش . . . دردمیده اوست : ۲۵۳</p> <p>چه گویم . . . شنیده اوست : ۲۵۴</p> <p>بس طفل . . . زپوست : ۱۵۴</p> <p>گیرم که . . . بهر دوست : ۱۴۵</p> <p>دانی که من . . . دارم دوست : ۲۶۵</p> <p>هرچند مرا . . . دارم دوست : ۲۶۵</p> |
|--|---|

- آن را که ... غم او بگساریم : ۳۴۳
 حق به ... شناسد شبان : ۷۸
 ابر گهر ... از گلستان : ۷۸
 مورچه را ... غیب دان : ۷۸
 سنت فضل ... گفتن توان : ۷۸
 جان نه و ... اندرمیان : ۲۸۹
 صدهزاران ... درفش کاویان : ۳۲۳
 تادی مه ... باز گشتن : ۱۰۴
 زتو تا ... ترا رفتن : ۱۴۳
 با ناف آهو ... گزانگبین : ۲۸۳
 زین کلک ... بر آستین : ۲۸۲
 ازسین سحر ... ری آفرین : ۲۸۳
 بر صانعی ... خاقانی آفرین : ۲۸۳
 بندار چون ... پیه گزین : ۲۸۲
 سردار اهل ... بندار ره نشین : ۲۸۲
 من کامدم ... نان گندمین : ۲۸۳
 با این بیان ... افلاک بر زمین : ۲۸۳
 چونا نك ... است همچنین : ۲۸۳
 پشت عراق ... چه نازنین : ۲۸۳
 آری به ... چنان شاه : ۲۲۵
 نیاز ... من تبه : ۲۴۱
 در پیش ... در پس سپه : ۲۴۱
 تا یوسف ... ز قعر چه : ۲۴۱
 برهان مرا ... شاد باش وخه : ۲۴۲
 ناچار ... سی دوازده : ۲۴۲
 چون طفل ... جهان ندیده : ۱۶۶
 آری که ... غایت شره : ۲۴۱
 لکن چو ... میان ره : ۲۴۱
 این جمله ... شروان فرشه : ۲۴۱
 كز خاك ... به عون شه : ۲۴۲
 مگذار كز ... باد که : ۲۴۲
 روز تو ... شاسکه : ۲۴۲
 هم توبه ... گنه نکه : ۲۴۲
 بوی مشك ... ایشان شدنم نگدارند : ۲۸۴
 مشتری وار ... سرطان شدنم نگذارند : ۲۸۴
 بازگردم ... امکان شدنم نگذارند : ۲۸۴
 بهر فردوس ... پنهان شدنم نگذارند : ۲۸۴
 کان پیران ... خلق پوشند : ۳۰۱، ۲۶۴
 موسی از ... صفورا بینند : ۲۲۴
 مایه ... دود : ۹۶
 پانصد هجرت ... صد هزار بزاید : ۳۳۴
 خرشید تره آید : ۳۱۵
 تسلیم ... فرماید یار : ۳۳۵
 چون ز کاتی ... صفر باز مگیر : ۱۶۸
 اجری ... دگر باز مگیر : ۱۶۸
 از چوین ... کمر باز مگیر : ۱۶۸
 آینه از ... روی تو بس : ۴۱
 محمود بن ... قنبر سخاش : ۲۹۹
 چو بیژن ... زیر خفتانش : ۱۰۳
 بترس از ... زخم پیکانش : ۱۰۳
 چودرویشی ... بینند عریاننش : ۳۰۳
 یک صدف ... صدهزار نهنك : ۸۰
 خاقانیا ... سبز پرده ام : ۲۳۳
 در کار ... شحاتت نکرده ام : ۲۳۳
 گرچه ز ... آسیب خورده ام : ۲۳۳
 او خود ... فالی زده ام : ۲۸۸
 کانجا که ... جرم رستم : ۲۴۳
 در بندگی ... به تو نزدیکترم : ۲۳۴
 بنیاد عمر ... مهنا بر آورم : ۶۶
 کو خرابات ... آستان نشین باشم : ۳۰۲
 نی نی آن ... هشتمین باشم : ۳۰۲
 نه صید ... که کنم : ۱۰۱
 ز دفتر ... که من خواهم : ۲۳
 کو تیغ که ... زند گانیش نهم : ۲۰۶
 کو زخم ... جهانیش نهم : ۲۰۶
 گیرم به ... گناه نهم : ۲۶۴

در خون ... دوزخ سرای ری : ۲۸۵	من بنده ... سجده گه : ۲۴۱
ری نیک ... شکایت فزای ری : ۲۸۵	موقوف ... سال و مه : ۲۴۲
عقرب نهند ... لقای ری : ۲۸۵	ای بخت ... مهر و مه : ۲۴۱
خاک سیاه مکارم نمای ری : ۲۸۵	از روزگار ... در پنه : ۲۴۲
آن راکه ... آب و هوای ری : ۲۸۵	غفار چون ... این گنه : ۲۴۲
دوشم ... خطر بخشی : ۷۷	دیو غرور ... خود سیه : ۲۴۱
به هر ... زیر نقصانی : ۲۰۹	ای روزگار ... چه خواستی : ۵۶
به معلولی ... گشت رسانی : ۲۰۹	چشمه ساران ... بنمودی : ۸۳
قصه ... کوی تونی : ۸۰	دمنه اسد ... ز قوم و کوثری : ۳۴۳
پای از ... فروشوی : ۲۲۲	نیک شناسد ... ز بوذری : ۳۴۳
صبح و کرم ... کم گوی : ۲۲۲	ور ز حجاب ... مجاوری : ۵۴
شو ... همی گوی : ۲۲۲	نیک آمدم ... به جای ری : ۲۸۵

فهرست نامهای گسان و سلسله‌ها و اقوام

آتش ، احمد : ۴۵۳	ابن سعد : ۳۹۴ ، ۴۱۹ ، ۴۳۲
آدمع : ۸ ، ۴۴ ، ۲۶۶ ، ۳۵۷ ، ۴۱۷	ابن السكرة الهاشمی : ۱۷۷ ، ۵۰۷
آرام ، احمد : ۴۰۶	ابن السکیت : ۴۰۳
آزر : ۸۹ ، ۳۶۱ ، ۴۶۱ ، ۴۶۲	ابن سملہ اصفهانی : ۱۸۰
آشود : ۳۸۹	ابن سیمگر : رك : حمد بن علی سیمگر
آصف : ۱۲۰	ابن الشجرى : ۵۰۲
آل باوند : ۳۷۱	ابن طباطبا : ۱۷۶ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲
آل بویه : ۳۶۷	ابن عباد الصاحب : رك : اسماعیل بن عباد
آل بهرام : ۳۳۹ ، ۳۴۰	ابن عبدالبر : ۳۹۴
آل داود : ۳۳۹	ابن عبدربه : ۴۰۸
آل سلجق : ۱۴۸	ابن عساكر دمشقى : ۳۹۵
آل عباس : ۱۴۸	ابن العطار : ۲۲۶ ، ۲۲۷ ، ۵۳۴
آل نو بخت : ۵۰۹	ابن العمید : ۱۷۵ ، ۱۷۶ ، ۲۳۰ ، ۴۰۵
آسنه : ۴۵ ، ۴۱۹	۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۰۳ ، ۵۳۵
ابراهیم ^۴ : ۸ ، ۸۸ ، ۴۵۵	ابن قتیبہ : ۴۰۸
ابراهیم باکویی : ۱ ، ۱۱۴ ، ۲۰۷ ، ۳۴۹	ابن مسعود : ۵۳۶
۳۵۰	ابن المسيب : ۵۱۸
ابراهیم بن اسماعیل بن ... علی ع : ۵۰۱	ابن مقله : ۳۰۷ ، ۵۰۰
ابراهیم بن هلال بن ابراهیم صابی : رك :	ابن میكال : ۴۰۴
صابی	ابن نباته : ۳۹ ، ۴۰۴ ، ۴۰۵
ابراهیم النذیم : ۵۱۸	ابن النجار : رك : خاقانی
ابرهه : ۸ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶	ابن نجم الكنانی : ۳۱۰
ابن الاثیر : ۳۶۲ ، ۳۹۵ ، ۴۰۸ ، ۴۵۴	ابن نجید : ۹۳ ، ۴۷۰
ابن بحر الكنانی : ۳۹ ، ۱۸۰	ابن هلال : ۳۰۷
ابنة الملك الشهيد : ۲۴	ابن یاسین : ۳۱۱
ابن خلکان : ۵۱۵	ابن یمن : ۵۳۸
ابن درید : ۳۹ ، ۱۸۰ ، ۴۰۴ ، ۴۰۸	ابو اسحق ابراهیم باکویی : رك : ابراهیم
۵۱۵ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷	باکویی
ابن الرومی : ۱۷۷ ، ۵۰۹	ابو اسحاق صابی : رك : صابی

- ابوبکر : ۵۳۶ ، ۴۷۵
 ابوبکر خوارزمی : ۵۰۶
 ابوبکر قهستانی : ۴۹۲ ، ۴۹۱ ، ۴۹۰ ، ۴۸۹
 ابوبکر محمد بن هاشم : ۵۰۷
 ابو تمام : ۵۵۴ ، ۵۰۸ ، ۲۹۸
 ابو ثور : ۴۷۰
 ابوجعفر السجزی : ۳۱۱ ، ۲۲۵ ، ۳۶
 ابو جعفر محمد کاتب نوبخت : ۵۰۹
 ابوالحارث اسد : ۲۸۰
 ابوالحسن الاهوازی : ۱۷۷
 ابوالحسن حسینی فراهانی : ۳۶۰
 ابوالحسن علی بن الفرات : ۵۰۰
 ابوالحسن احمد بن محمد النوری : رک : نوری
 ابوالحسن قاسم بن عبیدالله : ۵۰۹
 ابو حنیفه : ۵۱۳ ، ۴۳۶
 ابوحیان توحیدی : ۴۹۹ ، ۴۹۸
 ابوداود جاذق حدادی : ۲۹۸
 ابوداود کعب بن مامه : ۵۴۹
 ابوالرضا افضل بن محمد : رک : افضل بن محمد
 ابوزید انصاری : ۵۱۸ ، ۵۱۷ ، ۵۱۵
 ابوزید ... خزرج انصاری : رک : ابوزید انصاری
 ابوسعید رستمی : ۵۰۸ ، ۵۰۷ ، ۱۷۷
 ابوسهل : ۲۷۸
 ابوسهل اسماعیل بن علی نوبخت : ۵۰۹
 ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی : ۵۰۴ ، ۵۰۶
 ابوطالب : ۴۸۶
 ابوالطیب باخرزی : ۱۰
 ابوالطیب متنبی : ۵۳۸ ، ۴۰۱
 ابو عباده ولید بن یحیی بختری : رک : بختری
 ابوالعباس احمد بن محمد اشبیلی : ۵۱۴
 ابوالعباس بن عبدالله میکال : ۵۱۶
 ابوالعباس ضبی : ۵۰۵ ، ۱۷۷
 ابوالعباس غانمی : رک : غانمی
 ابو عبدالله بلال بن رباح : رک : بلال حبشی
 ابو عبدالله الحامدی : ۱۷۷
 ابو عبیده : ۵۱۸
 ابو العتاهیه : ۵۱۸
 ابو عثمان الخالدی : ۵۰۷ ، ۱۷۷
 ابو عثمان مازنی : ۵۱۷
 ابو عقیل لبید بن ربیعہ ... رک : لبید عسری
 ابو علی حسن بن عبدالعزیز فهری : ۵۱۴
 ابو علی الحسن بن هانی : رک : ابونواس
 ابو علی حمویه اصفهانی : ۵۰۵
 ابو عمر : ۴۷۰
 ابو عمر و اسحاق بن مرار الشیبانی : ۵۱۸
 ابو عمرو بن العلا : ۵۱۵ ، ۵۱۸
 ابو عمرو بن العلا بن عمار ... التیمی : رک : ابو عمرو بن العلا
 ابو عمر و عسار بن شراخیل شعبی : ۵۱۸
 ابو عمر و مکی : ۴۷۱
 ابو الفتح : رک : محمد شاه
 ابو الفتح علی بن محمد ذوالکفایتین : ۴۹۹ ، ۴۹۸
 ابو الفتح الکاتب : ۵۰۲ ، ۱۷۶
 ابو الفتح محمد بن المطهر بن یعلی ... رک : محمد بن المطهر ...
 ابو الفتح ملک سیستان : ۵۰۹ ، ۵۰۸ ، ۳۱۶
 ابو فراس الحمدانی : ۵۰۶ ، ۵۰۳ ، ۱۷۷
 ابو الفرج اصفهانی : ۵۰۱ ، ۳۱۱
 ابو الفرج بغاء : ۴۰۷ ، ۳۵۳ ، ۲۹۸ ، ۱۷۶
 ۵۰۱ ، ۵۰۰
 ابو الفضایل یحیی بن محمد بن یحیی : رک : یحیی

- ابوالفضل بلعی : ۲۹۹ ، ۵۵۴
 ابوالفضل حبستانی : ۲۸۰
 ابوالفضل محمد بن العمید : رك : ابن عمید
 ابوالفضل میکالی : ۱۷۶ ، ۵۰۲ ، ۵۰۳
 ابوالفضل الهمدانی : ۱۷۷ ، ۵۰۶
 ابوالفضل یعقوب بن اسحاق نوبخت : ۵۰۸
 ابوالقاسم احمد بن محمد بن اسماعیل : رك : ابن طباطبا
 ابوالقاسم عبدالعزیز یوسف : ۵۰۳
 ابوالقاسم علی بن الحسین ابن محمد بن ابی حنیفه : ۵۰۴ ، ۵۵۶
 ابوالقاسم عیسی الفائزین الظافر : ۳۵۲
 ابولیلی جعدی : ۲۹۸ ، ۵۴۷
 ابولیلی قیس بن عبدالله ... رك : ابولیلی جعدی
 ابو محمد عبدالله بن احمد بن علی : رك : ابن طباطبا
 ابو محمد منصور بن علی منطقی رازی : رك : منطقی رازی
 ابو مسلم خراسانی : ۳۷۰ ، ۴۸۱ ، ۴۸۲
 ابوالمعالی بن سیف : ۵۰۶
 ابوالمنذر هشام بن ابوالنصر ... کللی : ۵۱۹
 ابو منصور الشیرازی : ۱۷۷
 ابو منصور عبدالملک بن محمد بن اسماعیل ثعالبی : رك : ثعالبی
 ابو منصور ثعالبی : رك : ثعالبی
 ابو منصور محمد بن اسعد عطاری : رك : عمدة الدین
 ابونصر اسماعیلی : ۵۱۳
 ابونصر کندری : ۱۰ ، ۳۷۸ ، ۳۷۹
 ابونصر نظام الملک : رك : رضی الدین
 ابو نصر محمد بن عبدالجبار عتبی : رك : عتبی
 ابونواس : ۵۵۲
 ابو ورقا : رك : عتاب ورقا
 ابویزید طیفور بن عیسی : رك : بایزید
 ابو یعقوب اسحاق بن اسماعیل نوبخت : ۵۰۸
 ابو یعقوب اسحاق بن محمد النهرجوری : رك : نهرجوری
 ابو یوسف قاضی : ۴۳۵ ، ۴۳۶ ، ۴۳۷
 ابی ذر : ۳۹
 ابی عبید : ۳۹
 ابی القاسم انصاری : ۲۵۷
 ابی کعب : ۱۷۷ ، ۵۱۰ ، ۵۳۶
 اپرویز : ۵۶
 اتابک قزل ارسلان : ۲۱ ، ۷۰ ، ۷۱ ، ۱۴۸
 ۱۶۲ ، ۲۸۳ ، ۳۹۳ ، ۳۹۴
 اتابکان زنگی : ۵۳۰
 احمد : ۱۰۵ ، ۲۸۰
 احمد ص : رك : محمد ص
 احمد بن ابی الحواری : ۴۷۱
 احمد بن حنبل : ۴۳۶
 احمد رادکانی : ۵۱۳
 احمد الغزنوی : ۳۴
 اخلف قیس : ۲۲۶ ، ۵۳۲
 اخستان : رك : جلال الدین شروانشاه
 اخفش اصغر : ۵۴۲
 اخنس : ۴۵۱
 ادیب پیشاوری : ۵۰۵
 ادیس : ۲۳ ، ۸۳ ، ۸۵ ، ۱۵۳ ، ۱۷۶
 ۳۸۲ ، ۳۹۶ ، ۳۹۷
 ارجاسپ : ۳۶۸
 ارسطو : ۱۵۷ ، ۲۲۶ ، ۵۵۵
 ارسلان شاه : ۱۶۱
 استاد علی نجار : رك : علی نجار
 استعلاسی ، محمد : ۴۰۱
 اسحاقیان : ۱۵ ، ۳۹۱
 اسدالله علی : رك : علی ع

اسیرمیزی : ۳۵۳	اسدین خلباشی : ۳۹۰، ۱۵۰
اسین بن الرشید عباسی : ۵۵۳، ۵۵۲، ۲۹۸	اسدالدین شیرکوه : ۵۳۰، ۵۲۹
اسین الدین : ۳۱۲، ۲۸۰، ۱۰۵	اسفندیار : ۳۶۹، ۳۶۸، ۲۳، ۷
اندرونیکیوس : ۳۹۰، ۳۹۸	اسکندر : ۳۱۴، ۲۲۶، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۵۷، ۵۶
انس بن مالک : ۴۹۲، ۲۵۷، ۱۵۴	۰۴۸۱
انوری : ۵۳۸، ۴۸۴، ۳۶۰	اسماء خارجه الفزاری : ۴۰۸
انوشروان : ۳۱۴، ۲۳۶، ۲۲۶، ۱۵۲، ۸۹، ۷۶	اسماعیل : ۲۹۱
۵۴۹، ۳۲۶	اسماعیل بن عباد : ۴۹۹، ۳۱۰، ۲۹۹، ۱۷۵
اوحدالدین : ۳۹۲، ۱۸	۵۵۵، ۵۰۸، ۵۰۷، ۵۰۶، ۵۰۵
اوست ها : ۳۹۸	اسماعیل بن عبدالله بن محمد بن میkal : ابن میkal
اویس : ۴۰۱، ۲۲۸، ۱۵۴	اسماعیل بن نجید : رك : ابن نجید
ایاز : ۳۴۶، ۲۹۹	اشرف خراسانی : ۸۳
ایرانیان : ۳۳۹، ۳۱۷	اشکانیان : ۳۸۹
ایشیا : ۴۷۳	اصطخری : ۳۷۱
ایمنه رك : آمنه	اصمعی : ۵۱۷، ۵۱۵، ۴۵۱، ۴۰۳، ۱۸۰
ایوبیان : ۵۲۹	۵۱۸
ب	اصیل الدین : رك : ابو جعفر السجری
بابک خرمدین : ۳۷۰	اعوج : ۴۸
باقر قمار : ۱۵	اغریدون : ۲۴
بایزید بسطامی : ۴۳۷، ۵۰	افلاطون : ۵۵۲
بحتری : ۵۵۳، ۵۰۸، ۲۹۸، ۱۷۷	اقبال، عباس : ۵۲۲، ۵۲۱، ۴۲۲، ۳۹۶، ۳۹۱
بحیرا : ۴۸۷، ۴۸۶، ۱۵۲	اقسرتان بن منوچهر : ۳۹۸
بختنصر : ۳۷۵	الیاس : ۵۴۴، ۵۴۳، ۴۵۴، ۲۹۹، ۲۸۸
بختیار : ۲۵۳، ۲۵۲	امام الحرمین ابوالمعالی جوینی : ۵۱۳
بدرالدوله : ۳۴۰، ۲۶۶، ۲۳۹	امام شهاب : رك : شهاب الدین
بدیع الزمان : رك : ابو الفضل الهمدانی	امپدوكلس : ۴۱۲
برامكه : رك : برمکیان	امرو القیس : ۵۰۶
برمکیان : ۵۵۲، ۵۱۰، ۵۰۴، ۲۰۳، ۷۱	ام المؤمنین : ۳۴۲
۵۵۶	اسیرالصیدوردنا : رك : وردنا
برهان الدین : ۳۲۷	امیرالقرأ اشرف خراسانی : رك : اشرف
بزرجمهر : ۲۳۶، ۲۲۶	خراسانی

بهرام شویین : رك بهرام چوین	بطلمیوس : ۲۶۶
بهرام گور : ۳۴۰، ۳۱۴	بقراط : ۳۸۹، ۱۵۰
بهرامیان : ۲۱۲، ۵۳، ۸	بقراطیان : ۳۸۹، ۱۵۰
بهستون بن وشمگیر : ۴۹۷	بکتر : ۳۹۲، ۱۹
بهمنیار، احمد : ۵۰۰، ۴۹۹	بلال : ۵۳۹، ۲۵۷، ۲۱۰
بیدپا : ۱۵۷	بلغار : ۲۹۵
بیژن : ۳۱۵، ۱۰۳	بلفرج بیغا : رك : ابوالفرج بیغا
پ	بلقسم رسول : رك : محمد بن عبدالله ص
پرویز : ۳۱۶، ۴۸	بلقیس : ۳۳۹، ۴۱
پهلوان جهان : رك : ركن الدين	بنت نوفل : ۴۱۸، ۴۵۰
ت	بنونیست : ۳۷۰
تاج الدین ابوالفضل : ۵۰۹، ۵۵۸	بنی اسرائیل : ۳۷۵
توران : ۳۲۶، ۲۲۹	بنی امیه : ۵۳۳، ۴۰۶
توران شاه : ۵۳۰	بنی عبدالله : ۳۸۰
ث	بنی مجاشع : ۳۸۰
ثعالی : ۵۰۳، ۴۹۸، ۴۹۷، ۴۹۱، ۲۲۶، ۱۸۰	بوا یوب : ۳۴۶
۵۱۹، ۵۰۶، ۵۰۵	بوکر قهستانی : ۱۵۳
ج	بوتراب : ۲۰۳
جاحظ : ۳۹۹	بودجانه انصاری : ۳۲۷
جاویدان بن سهل : ۳۷۰	بودرغفاری : ۳۲۷
جبریل : ۴۱۷، ۴۱۱، ۴۱۰، ۳۹۷، ۱۶۶	بوزید : ۱۸۰
۵۵۷، ۴۸۳، ۴۷۲	بوالعباس غانمی : ۲۲۶
جذیمه ابرش : ۴۳۱، ۴۳۰	بوعبدالله رازی مقری : ۴۷۰
جریر : ۵۰۰، ۵۰۷	بوعثمان حیری : ۴۷۰
جعفر برسک : ۵۵۴، ۳۱۳، ۲۱۲	بوعلی سینا : ۴۷۸، ۱۷۳
جعفر بن ابی جعفر المنصور : ۵۵۲	بوعمر : ۱۸۰
جعفر صادق ع : ۱۷۵	بوالقابوس : رك : نعمان بن منذر
جعفر طیار : ۲۰۱	بویعقوب موسی : ۴۷۱
جفینه : ۴۵۱	بهاء الدین : ۳۰۵
جلال الدوله : ۳۳۹، ۲۳۸، ۸۴، ۷۴	بهار، ملك الشعراء : ۴۹۲، ۴۳۴
جلال الدین : ۶۲، ۲۴	بهرام چوین : ۳۱۴، ۲۸۱، ۲۵۲، ۲۵۰

جلال الدين شروانشاه : ٧٩٠٧٧٠٦١٠٥١٠٢٤ ، ٢٩٨ ، ٣٠٤ ، ٤٩٢ ، ٤٩٣
 ٨١ ، ١١٢ ، ١٢٦ ، ١٢٨ ، ١٥٣ ، ٢٢٣ ،
 ٢٢٩ ، ٢٣٥ ، ٢٣٦ ، ٢٦٢ ، ٢٦٧ ، ٢٦٨ ،
 ٢٧٩ ، ٢٨٢ ، ٢٨٩ ، ٣١٣ ، ٣١٨ ، ٣١٩ ،
 ٣٢٤ ، ٣٢٥ ، ٣٢٦ ، ٣٢٧ ، ٣٢٩ ، ٣٣٢ ،
 ٣٣٦ ، ٣٤٤ ، ٣٦٧ ، ٣٩٧ ، ٤٣٧ ، ٤٨٠
 جم : ٤٨٦ ، ٧٨
 جمال الدين : ٢٧١ ، ٢٦٩ ، ٥٠
 جمال الدين اى آبه الغ باربك : ٥٥٦ ، ٥٠٤
 جمال زاده : ٣٧٠
 جنيد : ٤٧١ ، ٤٧٠ ، ٩٣ ، ٥٠
 جهان پهلوان : رك : ركن الدين
 جهينه : ٤٥١ ، ١٦٨
 ح
 حاتم : ٢٣١ ، ٢١٢ ، ٧٠
 حاج امين احمد : ١٨٨
 حاجى اياز : ٦٦
 حاجى ديسم : ١٠٥
 حاجى رئيس امين الدين : رك : امين الدين
 حارث بن هشام : ٥٣٧
 حارث محاسبى : ٤٧٠
 حافظ : ٥٢٥ ، ٤٤٨ ، ٣٦٥
 حبيب : رك : محمد ص
 حجاج بن ارطاة : ٣٩٤
 حجاج يوسف : ٥٣٣ ، ٤٣٥ ، ٤٠٨ ، ٢٢٦
 حجرين وائل : ٣٩٥ ، ٣٩٤ ، ٢٢
 حريرى : ٥٠٦
 حام : ٣٢٠ ، ١٢٣
 حسام الدين : ٣٤٣ ، ٢٦٨ ، ٢٦٧
 حسان ثابت : ٢٥٧ ، ٢٢٨ ، ١٥٦ ، ١٥٤ ، ٤٨

- خوارزمی : ۳۷۳
- د
- دابلیم : ۱۵۷
- داود : ۷۶، ۱۵
- داود (ملک ابخاز) : ۳۳۲
- داودیان : ۳۲۲، ۱۵
- دیدوانی : ۱۷۷
- دیرسیاقی ، محمد : ۵۵۹، ۴۲۲
- دزی : ۳۶۲
- دهخدا : ۴۱۲
- دیالمه : ۴۰۵
- ذ
- ذوالریاستین : رك : فضل بن سهل
- ذوالقرنین : رك : اسکندر
- ذوالکفایتین : رك : ابن العمید
- ر
- رابعه : ۱۶۱
- راضی عباسی : ۵۰۰
- رافعی : ۴۰۲
- ریب الدین : ۷۲
- ربیع : ۱۲۴
- ربیع بن عامر دارمی تمیمی : رك : مسکین دارمی
- رستم : ۵۶، ۷۶، ۹۲، ۱۰۳، ۱۱۱، ۱۵۳
- رسول الله : رك : محمدص
- رشیدالدین : ۲۹۸
- رشیدالدین فضل الله : ۴۵۲
- رشیدالدین محمود طبیب : ۴۰۲
- رضی الدین : ۶۶، ۶۷، ۱۸۳، ۴۵۰
- رضی سامانی : ۲۹۸
- رکن الدوله دیلمی : ۴۹۸، ۴۹۹
- رکن الدین : ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۳
- رودکی : ۲۹۸
- روس : ۲۹۵
- ریچارد اول : ۵۳۱
- ز
- زال زر : ۵۶، ۷۶، ۴۵۴
- زاهد سیفانی : ۲۵۷
- زبا : ۴۳۰، ۴۳۱
- زییده : ۳۹۷، ۵۵۲
- زردشت : ۱۵۳
- زرکلی : ۴۰۸
- زرین کوب، عبدالحسین : ۳۷۱
- زکریاع : ۹۲، ۲۹۲، ۴۷۲، ۴۷۳
- زنگ : ۱۴۹، ۳۲۲
- زوزنی : ۵۴۸
- زهره : ۴۶۶
- زهری : ۵۱۸
- زهیر بن ابی سلمی : ۲۹۸، ۵۴۹
- زید بن ثابت : ۵۱۰
- زین الحاج : ۱۸۸
- زین الدین : ۱۹۸
- س
- سالم : ۵۳۶
- سام : ۲۳۱، ۳۲۰، ۴۸۶
- سامانیان : ۸، ۲۱۲، ۳۱۷
- سامری : ۹۱، ۴۵۴، ۴۶۸، ۵۵۷
- سبکتگین : ۳۲۴، ۴۵۲، ۴۵۳، ۵۰۲
- سبکی : ۴۶۹
- ستوده ، منوچهر : ۴۹۲، ۵۵۹
- سجادی ، ضیاءالدین : ۴۳۵، ۴۶۵
- سحبان : ۱۶۷، ۲۳۵
- سحبان وائل : ۲۹۸، ۵۵۰
- سدیدالدین : ۱۸۵

سراج الدين : ١١٦ ، ١١٨
سراج الدين محمد : ١٢٠
سرى : ٤٧٠ ، ٤٧١ ، ٥٥١
سعدى : ٥٤٦
سقلاب : ٨٩
سلاجقه : رك : سلجوقيان
سلجوقيان : ٣٠٣ ، ٣٧٩
سلطان روم : ١٢٥
سلمان : ٢٢٨ ، ٢٥٧ ، ٥٣٩
سلمى : ٤٧١
سلوبه : ٥٤٥
سليمان ع : ١٦٦ ، ١٨٢ ، ١٩٨ ، ٢٠٢ ، ٢٢٥ ، ٣٣١ ، ٤٨٣ ، ٣٧٥ ، ٣٥٤ ، ٣٣٩
سليمان بن داود غرناطى : ٥١٤
سليمان بن عبد الملك اموى : ٤٠٨
س. م. خان : ٤٠٦ ، ٥٠٤
سنابى : ٣٩١ ، ٤٢١ ، ٤٦٥ ، ٤٩١
سنجر : ٢٠٣ ، ٣١٦ ، ٥٥٨ ، ٥٥٩
سندى بن شاهك : ٥٤٢
سوزنى سمرقندى : ٤٩٠
سهل حنيف : ٢٢٦ ، ٥٣١
سيامك : ٣١٣
سياوخش : ١١١
سيدعلى صدرالدين مدنى : ٣٩٩
سيروس : ٣٥٥
سيف : رك : سيف الدوله حمدان
سيف الدوله : رك : محمود غزنوى
سيف الدوله حمدان : ٢١٢ ، ٢٩٨ ، ٤٠٥ ، ٥٠٠ ، ٥٠٦ ، ٥٠٧ ، ٥٠٨ ، ٥٥١ ، ٥٥٢
سيف الدين : ٦٩ ، ٧١ ، ٧٢ ، ٨٥ ، ٨٦ ، ٨٧
ش :
شادى : ٥٢٩
شاورين الفضل : ٣٦٧ ، ٥٣٠
شاه جيلان : ٢٩٩
شبيب بن يزيد خارجى : ٤٠٨
شجاع پيرك : ٢٨٦
شرف الحاج احمد : رك : احمد
شرف الدين : ٢١٤ ، ٢١٨ ، ٢٨٨ ، ٣٠٨ ، ٣١٧ ، ٣٢٧ ، ٤٠٢
شروان بن سرخاب : ٣٧١
شروانشاه : رك : جلال الدين اخستان
شروانشاه منوچهر : رك : منوچهر
شريح : ٥٠ ، ٤٣٥
شريف رضى : ٥٠٤
شفيعى كدكنى ، محمدرضا : ٥٠٣
شمس الدوله : ٢٧٧
شمس الدين : ١٠٢ ، ١٠٦ ، ١٠٨ ، ١١٠ ، ١١٥ ، ١٩٠ ، ٢٥٠ ، ٢٩٧ ، ٢٩٩ ، ٣١٠ ، ٣١١ ، ٤٠٢ ، ٤٠٣
شمس الدين ايوب : ٣٤٦
شمس المعالى قابوس بن وشمكير : رك : قابوس
شمعون بن يعقوب : ٥٤٤
شهاب : رك : شهاب الدين
شهاب الدين : ٩٧ ، ٢٧٨ ، ٢٨٧ ، ٢٨٨ ، ٢٨٩ ، ٣٠٦ ، ٣٠٧ ، ٤٧٣ ، ٤٧٤
شيرين : ٥٦
٨٩

ص

عاضدالدین الله : ٥٣٠

عایشه : ٥٣٦

عباسیان : ٣٠٣ ، ٣٧٠ ، ٤٤٧

عبدالله بن زبیر : ٥٣٣

عبدالله بن سبا : ٥١٩

عبدالله بن عبدالمطلب : ٤١٨ ، ٤١٩ ، ٤٢٠

عبدالله بن مسعود : ٤١٨

عبدالله بن المعتز : ٥٠٣

عبدالجبار بن وائل : ٣٩٤

عبدالجبار شافعی : ٥٠٥

عبدالجبار مهدی : ١٧٥ ، ٤٩٩

عبد الحمید کاتب : ١٧٦ ، ٤٩٨ ، ٥٠٢

عبد الرحیم بن محمد بن اسماعیل بن نباته : رك :

ابن نباته .

عبدالرزاق اصفهانی : ٤٠٧

عبدالرسولی : ٣٦٦ ، ٣٩٠ ، ٤٦٥ ، ٤٧٩

٤٨٠ ، ٤٩٣ ، ٤٩٤

عبدالعزیز بن عمر بن نباته : رك : ابن

نباته

عبدالقادر بغدادی : ٣٩٩

عبدالمجید : ٦٧ ، ٤٥١

عبدالمطلب : ٤١٩

عبدالملک بن ابی عثمان محمد بن ابراهیم : رك :

خرگوشی

عبدالملک مروان : ٢٢٦ ، ٥١٨ ، ٥٣٢

٥٣٣

عبدالواسع جبلی : ٥٣٢

عبیدالله بن احمد بن میکالی : رك : ابوالفضل

میکالی .

عبیدالله بن عبدالله بن طاهر : ٥٠٣

عبیدالله بن یحیی خاقان : رك : فتح بن خاقانی

عبیدالله زیاد : ٤٣٥

عتاب ورقا : ٣٠٤ ، ٤٠٧ ، ٤٠٨

صابی : ١٧٧ ، ٤٠٥ ، ٤٠٦ ، ٥٠٣ ، ٥٠٤

٥٠٥

صالح بن نورالدین : ٥٣١

صریح القوانی : ١٧٧ ، ٥١٠

صفوة الدین : ٥٣٨

صفورا : ٢٢٤

صفی الله : رك : آدم ع

صلاح الدین ایوبی : ١٢٦ ، ٢٢٣ ، ٥٢٩

٥٣٠ ، ٥٣١

صلیبیان : ٥٣١

ض

صنوبری : ١٧٧ ، ٥٠٨

ضبه (قبيله) : ٤٨٨

ضرار : ١٧٧

ط

الطائع بالله : ٥٠٤

طاشی : ٢٦٨

طاهر بن الحسین : ٥٥٣

طبری : ٤٠٨

طرفة بن العبد : ٢٩٨ ، ٥٤٨

طغرل سلجوقی : ٣٧٨ ، ٣٧٩ ، ٣٩٣ ، ٥١٣

طلحه طلحات الخزاعی : ٢٩٨

طیطانوس : ٤١٠

طینوس : ٤٨١

ظ

ظافر : ٣٥٢

ظهير الدین : ٢٢٠ ، ٢٢٢ ، ٣٧٤

ظهير الدین ابوبکر عطار : رك : ابن العطار

ظهير قاریابی : ٣٩٩ ، ٣٩٤

ع

عاد : ٢٠١

عازر : ٧٦ ، ٩٦ ، ٣٦١ ، ٤٥٧

- عتاییه : ۴۰۶
عتبی : ۱۷۷، ۳۰۴، ۴۹۷، ۵۰۴، ۵۵۶
عثمان : (شیخ مقدس) : ۲۱۴
عثمان بن ایلدگر : رك : اتابك
عثمان بن عفان : ۴۳۵، ۴۹۲، ۵۱۰
عثمان بن عمر : ۲۹۳، ۲۹۶
عثمان بختاری : ۳۵۱، ۳۵۳، ۵۶۰
عذرا : ۴۶۴
عرب : ۲۵۳
عروه : ۱۵۲، ۲۳۴، ۴۸۸، ۴۸۹
عزالدوله : ۱۵
عزالدوله (مخلص المسيح) : ۳۹۰
عزالدوله بختيار : ۴۰۵، ۴۰۷، ۵۰۳
عزالدين : ۸۳، ۹۷، ۱۶۹، ۲۰۷، ۲۳۰
۲۵۲، ۲۸۰، ۳۰۷
عزير : ۹۶
عزيزالدين : ۱۴۶
عسجدی : ۲۹۹، ۵۵۵
عصمة الدين : ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۸
۲۲۸، ۳۴۲، ۴۷۹، ۴۸۰
عضدالدوله : ۳۲۴، ۳۲۵، ۴۰۵، ۴۰۶
۴۹۷، ۴۹۹، ۵۰۳، ۵۰۴
عفرا : ۱۵۲، ۲۳۴، ۴۸۸، ۴۸۹
عقال : ۴۸۸
عكرسة بن ربيع : ۴۰۸
علاء الدين : ۳۱۰
على ع : ۱۷۵، ۱۷۷، ۲۰۸، ۲۲۶، ۴۳۲
۴۳۳، ۴۳۵، ۵۱۹، ۵۳۲
على بن ابی اليمین : ۱۰۶، ۱۰۸
على بن حسن باخرزی : ۴۹۱
على بن حسين ع : ۵۵۰، ۵۵۱
على بن سليمان : رك : اخفش اصغر
على بن عيسى ماهان : ۵۵۳
على بن ماسون خوارزمشاه : ۵۳۴
على بن محمد الكاتب البستي : رك : ابو الفتح
الكاتب
على نجار : ۲۵۸
عماد الدين : ۳۴۵
عماد الدين زنكي : ۵۲۹، ۵۳۰
عماد كاتب : ۳۷۴
عمادی : ۴۴۸
عمدة الدين : ۹۳، ۳۱۱، ۴۶۹، ۴۷۰
عمر بن ثابت اعمی ثمانینی : ۵۰۲
عمر بن خطاب : ۲۹۸، ۴۰۱، ۴۳۵، ۵۰۹
۵۴۸
عمرخيام : ۳۳۳
عمر دربندي : رك : اسين الدين
عمر بن ظرب : ۴۳۰
عمر بن عبد بن سفيان : رك : طرفه بن العبد
عمر بن عبد الجبن الجرمي : ۴۳۰
عمر بن كلثوم : ۵۴۸
عمر بن هند : ۲۹۸، ۵۴۸
عنصري : ۱۱۳، ۲۵۶، ۲۹۹
عيسى ع : ۶، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۷۸، ۱۰۸
۱۷۶، ۱۸۴، ۲۱۱، ۲۳۵، ۲۸۷، ۲۹۱
۳۴۶، ۳۶۰، ۳۶۱، ۳۶۶، ۴۱۰
۴۱۱، ۴۵۴، ۴۵۶، ۴۵۷، ۴۶۲
۴۷۷
عين الدين : ۱۷۲، ۱۸۱، ۴۱۱
غ
غانمی : ۲۶۶، ۵۳۳
غزالي : ۱۷۹، ۴۶۹، ۵۱۳، ۵۱۴، ۵۱۵
ف
فارابی : ۵۵۲
فاطمیان : ۵۳۰
فتح بن خاقانی : ۲۹۸، ۵۵۳، ۵۵۴

- فخرالدوله : ۴۹۷، ۵۰۵
فخرالدین : ۱۶۹
فخرالدین : رك : محمدشاه
فراسرز : ۳۲۶
فرخ ، محمود : ۳۹۴
فرخی : ۲۹۹، ۳۶۰، ۴۹۰
فردوسی : ۳۶۸، ۵۴۱
فرزان ، سیدمحمد : ۱۸۶، ۴۰۹، ۵۲۱
فرزدق : ۲۹۱، ۳۸۰، ۴۰۸، ۵۰۷، ۵۵۰، ۵۵۱
فروعون : ۴۱۷
فروزانفر ، بدیع الزمان : ۴۹۲
فربرزشروانشاه : ۲۲۶، ۳۱۶، ۳۴۰
فربرزین سلاربن یزید : ۳۶۷
فریدون شروانشاه : ۴۷۹
فضل بن سهل : ۲۳۰، ۵۳۵
فضل ربیع : ۲۱۲، ۳۴۰، ۴۰۰، ۵۵۳
فضلون : ۲۳۷، ۳۱۶
فلان الابهري : ۲۷۱
فلان الحق : ۲۷۲
فلکی شروانی : ۳۶۶، ۳۶۷
فورهندی : ۱۵۸
فولرس : ۴۴۷
فیلیپ اوگوست : ۵۳۱
- ق
- قابوس بن وشمگیر : ۱۷۱، ۱۷۶، ۲۲۶، ۴۹۷، ۵۳۳
القادر بالله : ۴۹۰
قارون : ۱۶۶
قباد : ۲۰۳، ۳۲۶
قریش : ۳۷۷
قزوینی ، محمد : ۳۶۶
قصیر : ۴۳۰، ۴۳۱
- قطب الدین : ۱۶۴، ۱۷۸، ۱۸۱، ۲۴۷، ۲۴۸
قطران : ۲۳۷
قفال (؟) : ۱۷۹
قیدافه : ۴۸۰، ۴۸۱، ۱۲۳
قیس عاصم : ۶۰، ۴۴۵، ۵۳۲
قیس عامری : ۴۸۹
- ك
- كاشانی : ۳۳۳
كافی الدین (شاعر) : ۲۵۵، ۲۵۷، ۲۵۹
ك : ۲۶، ۵۳۹
كافی الدین (عمرعثمان) : ۲۹۶، ۳۸۲
كافی الكفاة : رك : اسماعیل بن عباد
كالب بن یوقنا : ۴۸۷
كاوس شاه : ۳۱۶
كریم الدین : ۳۴۶
كسری : رك : انوشروان
كشاجم : ۲۸۰، ۵۴۲، ۵۴۳
كعب بن اشرف : ۳۷۶، ۳۷۷
كعب بن زهیر : ۲۹۸، ۳۳۱، ۵۴۷، ۵۴۹
كعب بن مامة الايادی : ۲۹۸
كلبی : ۱۸۰، ۵۱۸
كلثوم بن عمرو بن ایوب ثعلبی : رك : كلثوم - العتابی
كلثوم العتابی : ۱۷۷، ۳۰۴، ۵۰۴، ۵۵۶
كلیم : رك : موسی ع
كمال الدین اسماعیل : ۴۶۲
كوسننوس : ۳۹۱
کیارویانی : ۱۷۹
کیان : ۹، ۷۱، ۲۰۳، ۳۹۷
کیخسرو : ۱۵۲
کیقباد : ۵۹
کیوسییه : ۳۷۱

س

۲۳۴، ۲۲۸، ۲۲۶، ۲۲۵، ۲۲۴، ۲۱۹
۳۲۱، ۳۱۵، ۳۰۱، ۲۹۸، ۲۳۸، ۲۳۵
۴۱۱، ۴۰۱، ۳۹۵، ۳۷۹، ۳۴۹، ۳۳۱
۴۷۵، ۴۶۷، ۴۴۵، ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۱۷
۵۳۱، ۵۱۳، ۴۹۲، ۴۸۷، ۴۸۶، ۴۷۹
۵۴۷، ۵۴۰، ۵۳۹، ۵۳۷، ۵۳۶، ۵۳۲

گرگین : ۳۱۵
گشتاسپ : ۱۵۳
گورخان : ۵۵۹
گیو : ۱۵۲

ل

۰۰۵۷، ۰۵۰۰، ۰۵۴۹

لیدعاسری : ۵۴۸، ۲۹۸

محمدادریس شافعی : ۱۹۷، ۱۰۳

لخیمان : ۴۸۲، ۴۳۱

محمدباقر : ۱۵

لطیف‌الدین شهرآشویی : ۲۵۲

محمدبن ابراهیم : ۳۷۴

لقمان بن عاد : ۴۵۱

محمدبن ابراهیم علوی : رك : ابن طباطبا

لقمان حکیم : ۵۹

محمدبن احمدبن محمد : رك : ابن طباطبا

لوریان : ۴۶۰، ۲۹۵

محمدبن حسین بن درید : رك : ابن درید

م

محمدبن سائب کلیبی : ۵۱۹

ماروت : ۴۶۶

محمدبن عبدالجبار عتبی : رك : عتبی

مالک طوق : ۲۹۸

محمدبن علی بن مقله : رك : ابن مقله

مامون بن مامون خوارزمشاه : ۲۲۶، ۵۳۴

محمدبن علی القصاب : ۴۷۰

مامون عباسی : ۵۰۱، ۵۰۱، ۵۳۵، ۵۵۳

محمدبن محمود غزنوی : ۴۹۰

ماتک : ۳۹۱

محمدبن المطهر بن یعلی العلوی الهروی : ۲۱۴

مانوئل سوم : ۳۹۰

محمدبن یحیی : رك : محیی‌الدین

مانی : ۸۹، ۴۶۱، ۴۶۲

محمدبن مخلصگری : ۴۰۱

مبارزالدین : ۲۳۸

محمدشاه ، فخرالدین : ۳۱۷، ۳۲۶

مبارزالدین ابولفتح : ۵۵۹

محمود غزنوی : ۷۱، ۱۱۳، ۱۵۳، ۱۶۱

المتقی بالله : ۵۰۱

۱۸۸، ۲۹۹، ۴۵۲، ۴۵۳، ۴۶۲

متنبی : ۵۰۱

۴۸۹، ۴۹۰، ۵۰۲، ۵۳۴

المتوکل : ۳۸۹، ۵۰۸، ۵۵۳، ۵۵۴

محمود بن الحسن بن السندی بن شاهک : رك :

متینی ، جلال : ۳۸۸

کشاجم

مجاهدالدین بهروز : ۵۲۹

محمود بن علی : ۲۹۹

مجنون بنی عامر : ۳۹۹

محیی‌الدین : ۴۹، ۱۷۱، ۴۳۵، ۴۸۴

محبوب ابن الوحید : ۲۲۴

مختاری غزنوی : ۴۲۱

محمد ص : ۱۰۴، ۱۰۴، ۱۲۰، ۱۵۶

مخزومی : ۱۷۷، ۵۰۹

۱۶۶، ۱۶۹، ۱۷۳، ۱۷۷، ۲۱۰، ۲۱۴

- ملکسیستان : ۲۹۹
ملکشاه : ۳۹۳، ۳۳۳، ۲۰۳
مکحول : ۵۱۸
منتجب الدین : ۱۴۶
منجیک ترمذی : ۴۲۲
منصور عباسی : ۴۸۱
منطقی : ۵۵۵، ۲۹۹
منوچهر (شروانشاه) : ۳۱۱، ۱۱۲، ۸۱
 ۴۹۷، ۴۸۰، ۴۷۹
منوچهری : ۵۲۵، ۴۲۱، ۲۵۶
موسی ع : ۲۸۸، ۲۷۵، ۲۲۴، ۱۸۴، ۱۵۲
 ۲۹۹، ۴۱۷، ۴۵۴، ۴۵۵، ۴۵۶
 ۴۶۸، ۴۸۶، ۴۸۷، ۵۴۴، ۵۵۷
موسی کاظم ع : ۵۴۲
موصلی : ۵۱۸
موفق الدین : ۳۳۵، ۲۴۲، ۲۴۰
مویدالدوله دیلمی : ۴۹۹
مویدالدین : ۳۰۸، ۲۸۶، ۱۸۷، ۱۶۰
مهدی آخرالزمان : ۲۶۷
مذهب الدین : ۲۲۴، ۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۵
 ۲۷۶، ۲۷۴
مهرج زنگ : ۱۴۹
مکائیل : ۲۵۸
مینو رسکی : ۳۹۷، ۳۹۰، ۳۶۷
مینوی : ۴۹۸، ۴۸۰، ۴۷۸، ۳۸۰، ۳۶۷
 ۵۵۲، ۵۳۸، ۵۲۱
مهدوی داسغانی : ۴۰۸
مهدی عباسی : ۴۳۶
مهلبی : ۵۰۳، ۴۰۵

ن
نابغه ذبیانی : ۳۳۱، ۲۹۸، ۲۲۶، ۱۵۲
 ۵۴۹، ۵۳۱، ۴۹۲، ۴۸۲
ناصر خسرو : ۵۲۱، ۳۵۳
مدرس رضوی : ۴۲۱، ۳۹۵، ۳۹۴
مروان : ۵۰۲، ۴۳۲، ۳۸۹
مریم : ۳۶۰، ۱۸۴، ۱۶۱، ۹۲، ۸۵، ۸۴
 ۴۵۷، ۴۵۶
مزدک : ۳۷۰
مزنی : ۱۷۹
المسترشد بالله : ۳۶۲
المستضی بالله : ۵۳۵، ۵۳۰، ۲۲۶
مسعود سعد سلمان : ۴۱۲
مسعود سلجوقی : ۵۲۹
مسعود محمود : ۳۳۹
مسکین دارمی : ۳۸۰
مسیح : رک : عیسی ع
مشید : رک : مشید الدین
مشید الدین : ۲۷۹، ۲۷۸، ۱۰۴، ۱۰۳
 ۴۷۳، ۳۰۷، ۲۸۹، ۲۸۷، ۲۸۶
مصفا، مظاهر : ۵۳۷، ۳۹۱
مطهر بن عبدالله : ۵۰۴
مظفر الدین قزل ارسلان : رک : اتابک قزل
 ارسلان
معاذ بن جبل : ۵۳۶
معاویه : ۵۳۲، ۳۸۰، ۴۹۲، ۴۳۵، ۲۲۶
 ۵۰۰
المعتصم بالله : ۵۱۵، ۴۰۴
معتضد بالله : ۵۰۹
معزالدوله : ۵۰۳
معن : ۲۹۹، ۲۱۲
معین الدین : ۳۱۱
مقتدر عباسی : ۵۰۰
مقدس : ۴۵۶
مقرب الدین : ۳۳۵
مقنع : ۴۶۹، ۴۶۸
مقوقس : ۴۳۳، ۴۳۲، ۴۲۳

ولف : ۴۲۶	ناصرالدین : رك : ابراهيم باكوئي
وليد بن عبد الملك : ۵۱۸	ناصرالدین : رك : سبكتگين
وليد بن يزيد : ۴۲۴	نايله : ۴۳۰
وليد بن يحيى : بختري : رك : بختري	نجاشي : ۱۵۴، ۱۶۱، ۳۰۱
ه	نجم الدين : ۶۳، ۶۷، ۶۸، ۱۱۶، ۱۲۰، ۴۴۵، ۲۷۱، ۲۸۰
هادي عباسي : ۴۳۶	نجم الدين ايوب : ۵۲۹
هاروت : ۴۶۶	نصاري : ۱۵۵
هارون عباسي : ۴۳۶، ۵۰۴، ۵۱۰، ۵۱۵	نصوح : ۲۵۷
ه۵۵۲، ۵۵۴، ۵۵۶	نصيرالدوله : ۲۶۷
هاشم بن حكيم : رك : مقنع	نصير الدين ابوالقاسم : ۳۷۴
هرادوس : ۴۱۰	نظام الدين ابن النسابة العلوي : ۱۷۱
هردوس : ۵۴۵	نظامي : ۳۹۴
هرثمه : ۵۵۳	نعمان : ۷۰، ۱۵۲، ۱۷۹، ۲۱۲، ۲۲۶
هرقل : ۸۹، ۱۶۱، ۲۲۶	نقطويه : ۱۸۰، ۵۱۷
هرمز بن سنان : ۲۹۸	نقيسي ، سعيد : ۴۹۱، ۴۹۸
هرمز نوشين روان : ۳۳۹	نمرود : ۴۵۵
هرون : ۲۱۷	نوح : ۸۹، ۱۸۷، ۴۵۰
هزبر الدين : ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۹۱	نوخ منصور ساماني : ۷۱، ۴۵۲، ۴۵۳
هشام الدين : ۲۹۸	نورالدوله : ۱۲۱
هشام بن عبد الملك : ۵۵۰، ۵۵۱	نورالدين : ۲۶۸
هلال بن محسن الصابي : ۵۰۳	نورالدين بن عمادالدين زنگي : ۵۳۰، ۵۳۱
همام الدين : ۷۲، ۴۵۳	نوري : ۹۳، ۴۷۱، ۵۳۰
همايي، جلال الدين : ۴۲۱	نوشروان : رك : انوشروان
هوشنگ : ۳۱۳، ۴۸۶	نهرجوري : ۹۳، ۴۷۱
هيردانا : ۵۴۵	

ي

ياقوت حموي : ۴۹۱
يحيى : ۹۵، ۲۹۲، ۴۷۲، ۵۴۵، ۵۴۶
يحيى بن الامام محمد بن يحيى : ۱۷۱
يحيى بن محمد بن طباطبائي : رك : ابن طباطبا
يزيد بن عبد الملك : ۵۱۸
يعقوب : ۲۸۹

و

وائل بن حجر : ۳۹۴، ۳۹۵
وامق : ۴۶۴
وحيد دستگردى : ۳۵۲
وحيد الدين : ۱۲، ۲۰۸، ۲۹۳، ۳۸۲، ۳۸۳
وردنا : ۲۳۹، ۲۶۷، ۲۶۸، ۳۴۰
ورقة بن نوفل : ۴۱۸

۳۲۱، ۳۱۱	يعقوب بن ابراهيم : رك : ابويوسف قاضی
يهود : ۱۵۵	يعقوبی : ۴۸۲
يوسفی : ، غلامحسين : ۴۹۰، ۴۹۱، ۴۹۸	يماك : ۱۶۱
يوشع : ۱۵۲، ۲۸۸، ۲۹۹، ۴۸۷، ۵۴۴	يمامه : ۲۳۴
يونانيان : ۳۵۵	يوسف : ۱۲۷، ۲۴۱، ۲۶۰، ۲۸۹، ۳۰۴

فهرست نام جای ها

اکوران کوران : رك : كوركوران

الان كوه : ٨٥ ، ٨٦ ، ٨٧

البرز : ٢٣

انبار : ٤٣١

اندلس : ٤٨٠

اورشليم : ٥٣١

ايران ٢٢٩ ، ٣٢٢ ، ٣٦٨ ، ٣٧٠

ب

باب الباب : ٨٧ ، ١١٣

باكو : ٣٥٤

باكويه : ١١٩

بحران : ١٠٩

بحرين : ١٠٩ ، ٤٣٠

بدر : ٥١٠

بردع : ١١ ، ٣٥٤ ، ٣٨١

بردعه : رك : بردع

برديج : ٣٥٤

بصره : ٤٩٢ ، ٥١٥ ، ٥١٧ ، ٥١٨

بعلبك : ٥٢٩ ، ٥٣٠

بغداد : ٥٥ ، ٦١ ، ٦٦ ، ٨٠ ، ٨٢ ، ١١٢

١٢٤ ، ٢٢٣ ، ٢٢٦ ، ٢٩٥ ، ٣٦٦

٣٧٩ ، ٣٩٣ ، ٤٠٥ ، ٤٠٦ ، ٤٠٧

٤٣٦ ، ٤٥٨ ، ٤٩٠ ، ٥٠٨ ، ٥٠٩ ، ٥١٣

٥١٤ ، ٥١٥ ، ٥٢٩ ، ٥٣٠ ، ٥٤٢

٥٥٣ ، ٥٥٢

بلخ : ٣٢٢ ، ٤٨٤ ، ٥٥٩

بلخان : ٣٢٢

آ

آذربادگان : رك : آذربايجان

آذربايجان : ٢١ ، ٧٦ ، ٢٨٦ ، ٣٤٢ ، ٣٥٤

٣٧٠ ، ٣٩٣ ، ٣٩٤ ، ٤٦٩

آذربيجان : رك : آذربايجان

آراكس : ٣٥٥

آسوى : ١٦٠

آلان : رك : اران

آنكارا : ٥٤٩

ا

ابغاز : ٨١ ، ٨٤ ، ٢٣٠ ، ٢٣٥ ، ٣١٣

٣١٥ ، ٣١٩ ، ٣٢١ ، ٣٢٢ ، ٣٢٥

٣٣٢ ، ٣٥٥ ، ٤٥٤

ابهر : ١٧٠ ، ١٧١

احد : ٥١٠

اخلاط ارمن : ١٨١

اران : ٣٢٢ ، ٣٥٤ ، ٣٥٥ ، ٣٨١

ارجيش : ٤٠٢

اردبيل : ٣٧١ ، ٣٥٥

ارز روم : ١٢٥

ارس : ٣٥٤ ، ٣٥٥

ارم : ١٨٦ ، ٢٠١

ارمنستان : ٣٨٩

ارمنيه : ٣٩٢

اسفيد رود : ٣٥٥

اشنه : ٣٤٦

اصفهان : ٥٠١ ، ٥٠١ ، ٥٣٩

- بوزنطیا : ۳۹۰
 بوصیر : ۵۰۲
 بی پشت : ۳۱۴
 بیت المقدس : ۸ ، ۶۱ ، ۸۳ ، ۱۵۳ ، ۳۱۱ ، ۴۹۲ ، ۴۳۱
 بجرالاسود : ۲۰۹ ، ۲۲۰ ، ۲۲۵
 حضرموت : ۳۹۴ ، ۳۹۵
 حلب : ۴۰۴ ، ۵۳۰ ، ۵۳۱ ، ۵۵۱
 حیره : ۴۳۱ ، ۴۹۲
- خ**
 ختلان : ۳۲۲
 ختن : ۱۶۰
 خجند : ۳۲۲
 خراسان : ۳۷ ، ۷۹ ، ۱۴۶ ، ۱۶۱ ، ۱۷۱ ، ۲۸۱ ، ۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۳۱۰ ، ۳۲۲ ، ۴۹۷ ، ۴۸۹ ، ۴۵۸ ، ۴۰۸ ، ۳۵۶ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲
 خرخیز : ۹۰
 خرم : ۳۷۱
 خزانه الادب : ۳۹۹
 خزر : ۳۵۵
 خوارزم : ۵۳۴
 خوزستان : ۲۹۱ ، ۳۶۹
- د**
 دارقمانه : ۳۱۰
 دجله : ۱۱۲
 دربند : ۲۷ ، ۳۲ ، ۲۹۳
 دریای چین : ۸۹
 دریای خزر : ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۴۵۶
 دریای خزران : رک : دریای خزر
 دریای عراق : ۲۸۴
 دریای محیط : ۱۴۹
 دژ روین : ۳۶۸
 دمنخ : ۴۸۳
 دمشق : ۴۹۲ ، ۵۳۰ ، ۵۳۲ ، ۵۵۰ ، ۵۵۴
- ت**
 تبریز : ۲۲ ، ۲۴ ، ۸۲ ، ۹۶ ، ۱۶۸ ، ۱۸۱ ، ۲۲۴ ، ۲۲۷ ، ۲۳۷ ، ۲۸۲ ، ۲۸۳
 ۲۸۶ ، ۳۴۱
 ترکستان : ۸۹ ، ۱۶۰
 ترمد : ۵۵۹
 تفلیس : ۲۳۴ ، ۳۵۵
 تکریت : ۵۲۹ ، ۵۳۰ ، ۵۴۹
 توران : ۳۶۸
 تهامه : ۲۳۴
- ج**
 جرجان : ۱۷۱ ، ۵۱۰ ، ۵۱۳
 الجزیره : ۵۳۱
 جودی : ۴۵۰ ، ۶۵
 جورجیا : ۳۵۵
 جی : ۵۳۹
 جیعون : ۱۶۰
- چ**
 چین : ۳۲۲
- ح**
 حبش : ۴۰ ، ۲۵۳
 حجاز : ۴۳۰ ، ۵۲۰

دیاربکر: ۱۲۴، ۲۶۷، ۴۰۰	۱۱۳، ۱۱۹، ۱۴۶، ۱۸۶، ۱۸۹
راهرمز: ۵۳۹	۱۹۲، ۱۹۸، ۲۱۲، ۲۲۶، ۲۳۵
رخج: ۴۹۰	۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۶
رس: ۴۸۳، ۳۵۵	۲۶۱، ۲۶۷، ۲۸۰، ۲۸۲، ۳۰۹
روم: ۶۷، ۱۴۹، ۱۵۷، ۳۲۲، ۳۳۲	۳۱۰، ۳۱۱، ۳۱۳، ۳۲۵، ۳۳۳
۵۴۹، ۵۰۹	۳۳۹، ۳۴۱، ۳۴۲، ۳۶۶، ۳۶۷
ری: ۱۷۰، ۲۸۱، ۲۸۲، ۲۸۳، ۲۸۴	۴۵۶، ۴۵۸
۵۰۰، ۴۸۱، ۲۸۵	شکی: ۳۱۵، ۳۵۴
ز	شماخی: ۷۶، ۴۵۶
زابلستان: ۱۵۹	شمکور: ۳۵۵
زنجان: ۴۹، ۲۸۶، ۳۵۵	ص
زنگان: رك: زنجان	صور: ۳۲۲، ۵۳۱
س	ط
منبا: ۱۶۱	طائف: ۴۱۷، ۵۳۳
سریر: ۳۵۴	طایران: ۵۱۳
سعدان: ۳۶۶	طبرستان: ۲۴۶، ۳۲۲، ۴۹۷
سعدون: ۷، ۳۲۳، ۳۶۶، ۳۶۷	طبرک: ۳۲۲
سمرقند: ۱۶۰	طرابلس: ۵۳۰
سوریه: ۴۳۱	طرسوس: ۳۲۲
سیادان: ۳۶۷	طنجه: ۳۲۲
سیستان: ۳۲۶، ۳۲۲	طوس: ۵۱۳، ۵۱۴
سیواس: ۱۰۹	ع
ش	عراق: ۷۹، ۱۶۱، ۱۷۱، ۱۷۲، ۲۶۷
شایران: ۳۶۷	۲۷۷، ۲۸۳، ۳۲۲، ۳۴۲، ۳۸۲
شام: ۶۲، ۸۲، ۱۲۴، ۱۵۲، ۱۷۱	۴۰۸، ۴۳۰، ۴۷۰، ۵۲۰، ۵۲۹
۲۱۸، ۲۳۷، ۲۶۷، ۲۹۸، ۳۱۱	۵۳۳
۳۲۲، ۴۸۶، ۴۸۹، ۴۹۲، ۵۱۳	عسقلان: ۵۱۳
۵۱۸، ۵۳۱، ۵۳۳، ۵۵۱	عسکر مکرّم: ۳۶۹
شروان: ۴، ۹، ۷۶، ۷۸، ۷۹، ۸۰	عکا: ۵۳۱
۸۲، ۸۴، ۸۶، ۸۷، ۱۰۲، ۱۱۲	غ
	غزنین: ۳۲۲
	غز: ۵۱۳

گشتاسفی : ۳۵۵

گنجه : ۱۸۶ ، ۱۹۱ ، ۱۹۲ ، ۲۳۴ ، ۳۱۶

۳۲۲ ، ۳۵۵

گوزگانان : ۴۹۰

گیلان : ۳۴۰ ، ۴۹۷ ، ۵۵۵

م

مازندران : ۱۸۹ ، ۳۲۶

ماوراءالنهر : ۱۶۰ ، ۲۸۳ ، ۴۵۳ ، ۴۶۹

مداین : ۵۳۹

مدینه : ۵۴ ، ۵۵ ، ۳۴۱ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ ،

۴۹۶ ، ۵۱۸ ، ۵۳۳

مراغه : ۲۶۷

مرو : ۴۶۸

مصر : ۹۵ ، ۱۲۵ ، ۱۲۷ ، ۲۱۶ ، ۲۴۱ ،

۳۲۲ ، ۳۵۲ ، ۳۶۸ ، ۴۰۷ ، ۴۱۷ ،

۴۵۸ ، ۴۸۱ ، ۵۰۱ ، ۵۲۰ ، ۵۳۰ ،

۵۵۲ ، ۵۵۴

مغرب : ۱۶۱ ، ۱۶۲

مکه : ۸۲ ، ۱۲۷ ، ۲۳۴ ، ۲۳۷ ، ۲۴۳ ،

۳۴۱ ، ۳۷۵ ، ۴۱۷ ، ۴۱۸ ، ۴۱۹ ،

۴۷۱ ، ۵۱۸ ، ۵۳۳

منبج : ۵۰۸

موصل : ۲۲۴ ، ۵۲۹ ، ۵۳۱

موقان : ۱۰۴ ، ۳۵۴

میافارقین : ۴۰۵

ن

نجد : ۲۳۴

نخشب : ۹۲ ، ۳۲۳ ، ۴۶۸ ، ۴۶۹

نشابور : رك : نیشابور

نهاوند : ۲۷۰

نهرالرس : رك : ارس

ف

فارس : ۴۰۴ ، ۴۶۶ ، ۵۱۶

فرات : ۵۳۱

فرانسه :

ق

قاف : ۸۷ ، ۱۴۹ ، ۳۲۰

قبا : ۲۰۳ ، ۳۱۰

قراسو : ۳۵۵

قرباقی : ۹

قرن : ۴۰۱

قفقاز : ۳۹۸ ، ۴۵۶

قفقازیه : رك : قفقاز

ک

کابل : ۴۹۰

کابلستان : ۱۵۸

کازه : ۴۶۸

کاشان : ۸۶ ، ۳۳۳

کافرستان : ۳۵۵

کر : ۲ ، ۷ ، ۳۵۴ ، ۳۵۵ ، ۴۵۶

کرج : ۳۲۲

کعبه : ۵۴ ، ۵۵ ، ۸۳ ، ۱۲۴ ، ۱۵۳ ،

۲۰۲ ، ۲۰۴ ، ۲۲۴ ، ۲۲۷ ، ۲۳۱ ،

۲۳۳ ، ۲۴۶ ، ۲۶۳ ، ۳۷۵ ، ۳۷۶ ،

کنعان : ۹۵ ، ۱۲۷

کورکوران : ۳۱۳ ، ۳۱۴

کوفه : ۳۲۲ ، ۴۰۸ ، ۴۳۵ ، ۵۰۱ ، ۵۱۸

۵۳۲ ، ۵۳۳ ، ۵۴۸ ، ۵۵۲

گ

گرجستان : ۳۵۵

گردمان : ۳۵۶ ، ۳۶۷

گرگان : ۳۲۲ ، ۴۹۷

نیشابور: ۱۴۶، ۱۷۱، ۳۲۲، ۴۶۹، - هند: ۳۲۲

هندوستان: ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹، ۲۸۷، ۵۲۰

نیل: ۱۵۲، ۳۱۱، ۳۶۶، ۵۳۱، ۳۰۴

ی

و

واسط: ۵۱۷، ۵۳۳، یثرب: رك: مدینه

هـ یمن: ۱۲۶، ۳۲۲، ۴۰۱، ۴۱۸، ۴۱۹

هتین: ۵۳۱، ۴۳۵، ۵۱۳، ۵۳۰

هرات: ۵۰۶، یونان: ۴۱۲

فہرست نام کتابها و مجلات

- آثار الوزار : ۳۷۹ ، ۵۰۰
آداب الحرب و الشجاعة : ۴۲۳ ، ۴۲۴ ، ۴۲۵ ، ۴۴۵
آداب اللغة العربيه : ۴۹۳ ، ۵۰۲ ، ۵۴۷ ، ۵۵۰ ، ۵۴۹
آندراج : ۳۵۲ ، ۳۵۶ ، ۴۴۴
|
الابل : ۵۱۷
ابن خلکان : رك : وفيات الاعيان
الابنيه عن حقائق الادويه : ۳۸۶ ، ۳۸۸ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۳۹ ، ۴۴۷ ، ۴۷۵
۵۲۲
احاديث مثنوی : ۴۱۴ ، ۴۱۶
احكام القرآن : ۵۱۳
احياء العلوم : ۱۸۰ ، ۴۱۶ ، ۵۱۴
احياء الملوك : ۴۹۲ ، ۵۵۹
اختلاف الحديث : ۵۱۳
اخلاق العميدين و مثالب الوزيرين : رك :
مثالب الوزيرين
ادب القاضي : ۵۱۳
ادب النديم : ۲۸۰ ، ۵۴۲ ، ۵۴۳
الاستيعاب : ۳۹۴ ، ۳۹۵
اسد الغابه : ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۴۳۳ ، ۴۴۵ ، ۵۱۰ ، ۵۳۶ ، ۵۴۰
اسرار التوحيد : ۳۵۳ ، ۳۷۴
اسکندرنامه : ۴۸۱
اسم مصدر - حاصل مصدر : ۴۰۱ ، ۴۶۲ ، ۵۳۷
اشتقاق : ۴۰۸ ، ۵۱۶
الاصابه : ۳۹۴ ، ۳۹۵
اعراب القرآن : ۵۱۷
اعلام زرکلی : ۴۰۸
اعلام قرآن : ۳۷۷
اغاني : ۵۵۱
الاغراض الطيبه : ۳۸۱ ، ۵۱۶
اقبالنامه : ۴۴۱
الامثال : ۵۱۷
امثال و حکم : ۴۱۶ ، ۴۸۲ ، ۵۳۸
الامل الامل : ۵۴۲
انجيل : ۸۴
انجمن آراى ناصرى : ۴۴۸
انسان کامل : ۴۱۳
الانواء : ۵۱۵
انوار الربيع : ۳۹۹
اوراد الاحباب و فصوص الاداب : ۵۴۰
ب
بحرالجواهر : ۳۶۲
بحرالفوائد : ۴۹۶
برهان قاطع : ۴۰۷ ، ۴۱۵ ، ۴۸۱
بوستان : ۵۴۶
بوندهشن : ۴۱۲
بهار عجم : ۴۴۷
بيان الاديان : ۳۷۱

- البیڑہ: ۵۴۳
- ت
- تاج العروس: ۴۲۱
- تاج المصادر: ۳۹۶
- التاجی فی اخبار الدولة الدیلمیہ: ۴۰۶
- ۵۰۴
- تاریخ آل سلجوق: ۳۷۴
- تاریخ ادبیات در ایران: ۵۵۴، ۵۵۵
- تاریخ الاسلام ذہبی: ۴۰۸
- تاریخ ایران بعد از اسلام: ۳۷۱، ۵۳۳
- تاریخ بلعی: ۳۷۵، ۴۱۰، ۴۲۸، ۴۳۱
- ۵۴۶، ۴۵۴
- تاریخ بیہق: ۵۰۳
- تاریخ بیہقی: ۳۶۷، ۴۴۰، ۵۰۵
- تاریخ تمدن اسلام: ۴۳۶
- تاریخ جهان آرا: ۳۹۴
- تاریخ الخلفاء سیوطی: ۴۳۶
- تاریخ الخلفاء لمولف المجهول: ۴۲۴
- ۵۳۳
- تاریخ دربند و شروان: ۳۶۷
- تاریخ سیستان: ۴۰۱، ۴۸۲، ۴۹۲، ۵۵۸
- تاریخ طبرستان ابن اسفندیار: ۴۹۸، ۵۳۴
- تاریخ عربستان و قوم عرب در اوان ظهور- اسلام و قبل از آن: ۴۳۱، ۴۸۲
- تاریخ قرآن: ۵۱۰، ۵۳۷
- تاریخ گردیزی: رک: زین الاخبار
- تاریخ گزیده: ۴۳۲، ۴۳۴، ۴۳۶، ۴۵۳
- ۴۸۲، ۴۹۷، ۵۰۰، ۵۰۴، ۵۳۵
- ۵۵۱، ۵۵۴، ۵۵۵
- تاریخ ملل و دول اسلامی: ۵۵۲
- تاریخ یعقوبی: ۳۷۵، ۴۲۳، ۴۳۱، ۴۸۲
- ۵۳۳، ۵۴۶، ۵۴۹، ۵۵۴
- تاریخ یمینی: ۵۰۴، ۵۵۶
- تبصرة العوام: ۳۷۱
- تتمة الیتیمہ: ۴۹۱، ۵۱۹
- تجارب السلف: ۳۷۴، ۳۷۹، ۴۲۴، ۴۶۹
- ۴۹۹، ۵۰۰، ۵۳۳، ۵۳۵، ۵۳۵
- ۵۵۳، ۵۵۰
- تحفة حکیم مومن: ۳۸۸، ۴۷۵
- تحفة العراقین: ۳۶۵، ۳۷۵، ۳۷۶، ۳۷۸
- ۳۸۱، ۳۸۲، ۳۸۵، ۳۹۳، ۴۰۲
- ۴۰۸، ۴۱۱، ۴۴۷، ۴۶۴، ۴۷۲
- ۴۷۴، ۴۸۶، ۴۹۵، ۴۹۷، ۵۱۶
- ۵۲۸، ۵۴۰، ۵۵۷
- تحلیل اشعار ناصر خسرو: ۴۱۶
- تحلیل هفت پیکر: ۴۱۲، ۴۱۶، ۴۴۳
- تذکرة الاولیاء: ۳۹۵، ۴۰۱، ۴۳۷، ۴۷۰
- ترجمان القرآن: ۴۷۶
- ترجمہ تاریخ طبری: ۴۲۴، ۴۹۲
- ترجمہ تاریخ یمینی: ۴۵۲، ۴۶۲، ۵۰۴
- ۵۵۶
- ترجمہ تفسیر طبری: ۳۵۷، ۳۶۰، ۴۱۰
- ۴۱۵، ۴۱۸، ۴۱۹، ۴۲۷، ۴۵۶
- ۴۶۷، ۴۷۶، ۴۷۷، ۴۹۶، ۵۲۱
- ۵۴۴، ۵۵۷، ۵۵۸
- ترجمہ رسالہ قشیریہ: ۳۶۳، ۴۷۰، ۴۷۱
- ۴۹۲
- ترجمہ کلیلہ و دمنہ: ۳۹۶، ۳۹۸، ۴۰۳
- ۴۲۱، ۴۴۷، ۴۵۱، ۴۹۴، ۵۲۲
- ۵۲۵
- ترك الاطناب: ۴۲۳، ۴۴۲، ۴۷۹، ۵۳۶
- ۵۳۸، ۵۴۲

ج

چند قصه از چند سوره قرآن : ۳۹۷

چهار مقاله : ۳۶۳ ، ۵۳۴

ح

حبیب السیر : ۴۳۱ ، ۴۳۷ ، ۴۵۴ ، ۵۳۲ ، ۵۳۵

حدائق السحر : ۵۵۴

حدود العالم : ۳۵۴ ، ۳۶۹ ، ۳۸۱

حقیقه الحقیقه : ۴۲۱ ، ۴۸۷

حماسة الشعرا : ۵۰۷ ، ۵۰۸ ، ۵۵۴

حیوة القلوب : ۴۵۴

خ

خاندان نویختی : ۵۰۸ ، ۵۰۹

خزانة الادب : ۳۹۹

خسرو و شیرین : ۳۵۱ ، ۴۳۲

خلق الانسان : ۵۱۵

خوابگزاری : ۴۹۷

د

دائرة المعارف فارسی : ۳۷۱ ، ۳۹۱ ، ۳۹۴

۴۳۱ ، ۴۸۷ ، ۴۹۲ ، ۴۹۳ ، ۴۹۹

۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲ ، ۵۰۶ ، ۵۰۸

۵۰۹ ، ۵۱۰ ، ۵۱۵ ، ۵۱۶ ، ۵۱۷

۵۱۸ ، ۵۱۹ ، ۵۲۳ ، ۵۳۲ ، ۵۳۳

۵۳۹ ، ۵۴۰ ، ۵۴۶ ، ۵۵۰ ، ۵۵۲

۵۵۴ ، ۵۵۵

دستور دبیری : ۳۹۲

دستور الوزرا : ۳۷۹ ، ۵۰۰ ، ۵۵۴

دمية القصر : ۴۹۱

دیوان انوری : ۳۶۰ ، ۴۴۸ ، ۴۹۶

دیوان حافظ : ۳۶۵

دیوان سنایی : ۴۶۱ ، ۵۳۷

دیوان الصباہ : ۴۰۰

تزئین الاسواق بتفصیل اشواق العشاق : -

۳۹۹

التصفيه فی احوال المتصوفة : ۳۶۳

تعليقات تاريخ بيهقي : ۵۰۳ ، ۵۱۶

تعليقات حديقة الحقيقه : ۴۸۷ ، ۴۹۱

تفسير ابوالفتوح رازی : ۳۵۸ ، ۳۹۵ ، ۴۰۱

۴۱۵ ، ۴۱۸ ، ۴۲۷ ، ۴۲۸ ، ۴۵۰

۴۵۴ ، ۴۸۷ ، ۵۲۱ ، ۵۳۷

تفسير حسینی : ۴۱۲

تفسير سور آبادی : رك : تفسير قرآن كريم

تفسير سورة يوسف : ۳۶۰ ، ۳۹۷ ، ۴۱۰

۴۷۳ ، ۴۸۷

تفسير قرآن پاك : ۳۶۰

تفسير قرآن كريم : ۴۲۷

التفهيم لاوائل صناعة التنجيم : ۴۱۰ ، ۴۴۳

تمهيدات : ۴۱۵

تهذيب الالفاظ : ۴۰۳

پ

ثمار القلوب : ۵۰۳ ، ۵۱۹

ج

جامع التواريخ : ۴۵۲ ، ۴۵۳

جامع الشواهد : ۴۵۱

جامع صغير : ۴۱۶

جامع نسخ حافظ : ۳۶۵

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی :

۳۵۵

جمهرة اللغة : ۴۰۴ ، ۵۱۶

جوامع الحكايات : ۴۳۱ ، ۴۳۵ ، ۵۰۸

۵۰۹ ، ۵۱۳ ، ۵۳۲ ، ۵۵۴

جهانگشای جویی : ۴۵۹ ، ۴۸۵

جهان نامه : ۳۵۵ ، ۳۶۹ ، ۳۸۲ ، ۴۵۶

دیوان عثمان مختاری : ۳۷۳، ۳۵۳، ۳۵۱،

سخن ، مجله : ۵۵۹

۳۷۷، ۴۴۰، ۴۶۱، ۵۶۰

سخن و سخنوران : ۵۵۴

دیوان عطار : ۴۴۷

السراج و اللجام : ۵۱۶

دیوان عنصری : ۴۶۱

سرزمینهای خلافت شرقی : ۳۶۹، ۴۵۰،

دیوان قوامی رازی : ۴۰۲

۴۵۶

سعدی نامه : رك : بوستان

دیوان کبیر شمس : ۳۶۴، ۳۷۳

سلجوقنامه ظهیری : ۳۵۹

دیوان متنبی : ۴۰۱

سلمان پاك : ۵۳۹

دیوان معزی : ۵۲۱

الستن : ۵۱۳

دیوان منوچهری : ۵۲۵

ش

دیوان ناصر خسرو : ۳۸۰، ۴۱۵، ۵۲۱

شاهنامه : ۳۶۸، ۴۲۶، ۴۲۸، ۴۲۹،

ف

۴۳۰، ۴۳۲، ۴۸۱، ۵۴۱

ذیل قوامیس العرب : ۳۶۲، ۴۸۰

شرح تعرف : ۴۰۱

راحة الصدور : ۳۷۸، ۴۴۸، ۵۵۸، ۵۵۹

شرح شهاب الاخبار : ۴۲۳، ۴۴۲، ۴۷۹،

راهنمای کتاب ، مجله : ۴۰۶، ۵۰۴

شرح مشکلات دیوان انوری : ۳۶۱، ۴۶۴

رسوم دارالخلافة : ۳۷۳، ۵۰۳، ۵۵۲

۴۸۳

شرف المصطفی : ۵۲۰

رسوم الرسائل و نجوم الفضائل : ۳۹۲، ۴۳۸

شرفنامه : ۳۵۱

روضة الاحباب : ۴۳۴

شرف النبی خرگوشی : ۳۹۵، ۳۹۷

روضة الصفا : ۴۲۴، ۵۳۵

شفا : ۱۷۲

ريحانة الادب : ۳۸۰، ۴۰۳، ۴۰۴، ۴۰۵

ص

، ۴۰۶، ۴۳۶، ۴۹۳، ۴۹۸، ۴۹۹

صاحب بن عباد : ۴۹۸، ۴۹۹، ۵۰۰،

، ۵۰۰، ۵۰۱، ۵۰۲، ۵۰۳، ۵۰۴

۵۰۳، ۵۰۵، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۵۵

، ۵۰۶، ۵۰۷، ۵۰۸، ۵۱۰، ۵۱۳

صباح الفرس : ۴۲۲

، ۵۱۵، ۵۱۶، ۵۱۷، ۵۱۸، ۵۱۹

صباح اللغة : ۳۵۲

، ۵۲، ۵۳۵، ۵۴۳، ۵۴۷، ۵۴۸

صراح اللغة : ۳۵۲

، ۵۴۹، ۵۵۰، ۵۵۲، ۵۵۶

صحيح بخاری : ۵۴۰

ز

صورة الارض : ۳۸۲

زين الاخبار : ۴۳۴، ۴۹۰، ۵۵۳

ژ

ط

ژورنال آزیاتیک : ۳۶۲

طبقات سلاطین اسلام : ۳۹۲، ۳۹۴

س

طبقات سلمی : ۴۷۰

السامی فی الاسامی : ۴۲۴، ۵۱۱، ۵۲۹

طبقات الشافعية : ۴۶۹

سحر البلاغ و سر البراعة : ۵۰۳، ۵۱۹

طبقات الصوفیه : ۴۳۷، ۴۷۰، ۴۷۱

ق

- طبقات الكبير : ۳۹۴ ، ۳۹۵ ، ۴۱۹ ، ۴۲۰ ، ۴۳۲ ، ۴۳۴ ، ۴۷۶ ، ۵۱۰ ، ۵۳۶
طبقات ناصری : ۴۱۰ ، ۴۳۶ ، ۴۵۳ ، ۵۳۳ ، ۵۵۳
قاموس : ۳۵۲ ، ۴۲۱
قرآن : ۱۷۳ ، ۱۷۵ ، ۱۷۷ ، ۲۰۹ ، ۳۷۱ ، ۳۷۶ ، ۴۷۶ ، ۵۰۳ ، ۵۱۸
قراضه طبعیات : ۳۸۷ ، ۴۱۳
قسطاس المستقیم : ۱۸۰ ، ۵۱۴
قصص الانبياء : ۳۵۷ ، ۳۶۶ ، ۳۷۵ ، ۴۱۰
قصص قرآن مجید : ۳۵۷ ، ۳۶۰ ، ۳۷۵ ، ۴۱۰ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، ۴۵۷ ، ۴۶۷ ، ۴۷۳ ، ۴۸۷ ، ۵۴۴ ، ۵۴۶ ، ۵۵۷
قصص قرآن مجید : ۳۵۷ ، ۳۶۰ ، ۳۷۵ ، ۴۱۰ ، ۴۱۷ ، ۴۱۹ ، ۴۵۰ ، ۴۵۴ ، ۴۵۵ ، ۴۵۷ ، ۴۶۷ ، ۴۷۳ ، ۴۸۷ ، ۵۴۴ ، ۵۴۶ ، ۵۵۷
القوس والترس : ۵۱۷

ک

- کامل مبرد : ۴۰۸
کتاب تاجی : رک : التاجی فی اخبار الدولة الدیلمیه
کتاب الحيوان : ۳۹۹
کشاف اصطلاحات الفنون : ۳۶۲
کشف الاسرار : ۳۶۰ ، ۴۱۵ ، ۴۱۷ ، ۴۲۸ ، ۴۶۷ ، ۴۸۷ ، ۴۹۴ ، ۴۹۶ ، ۵۲۱ ، ۵۵۸
کشف الظنون : ۵۴۳
کشف المحجوب هجویری : ۴۳۷ ، ۴۴۸
کلیله و دمنه : رک : ترجمه کلیله و دمنه
کنوز الحقائق : ۴۱۶
کنوز المعزمین : ۴۲۱

گ

- گزیده در اخلاق و تصوف : ۴۹۵

ع

- عجایب المخلوقات : ۳۷۹ ، ۳۸۲ ، ۳۸۷
عرایس الجواهر و نفایس الاطایب : ۵۶۰
عقد الفرید : ۴۰۸

غ

- غرر اخبار ملوک الفرس : ۵۱۹
غریب القرآن : ۵۱۶
غزالی نامه : ۵۱۴ ، ۵۱۵
غنیة الکاتب و منیة الطالب : ۳۹۲ ، ۴۳۷ ، ۴۴۶
غیاث اللغات : ۳۵۲ ، ۳۸۴ ، ۴۱۲ ، ۴۳۸ ، ۴۴۴

ف

- الفخری : ۳۷۴
الفرائد و القلائد : ۵۱۹
فرخانیه : ۳۶۴ ، ۳۸۷ ، ۴۲۲ ، ۴۳۴ ، ۴۳۵ ، ۴۷۵ ، ۵۲۲
فرخی سیستانی : ۴۹۱
فرهنگ اسدی : رک : لغت فرس
فرهنگ اشعار حافظ : ۳۶۳
فرهنگ ایران زمین : ۳۷۱ ، ۳۹۰ ، ۳۹۸ ، ۴۸۵
فرهنگ پهلوی : ۳۷۰ ، ۳۸۷ ، ۴۲۵
فرهنگ رشیدی : ۳۸۶
فرهنگ لغات و تعبیّرات مثنوی : ۴۵۴
فرهنگ معین : ۳۶۰ ، ۴۰۶ ، ۴۰۷ ، ۴۲۵ ، ۴۳۵ ، ۴۴۱ ، ۴۶۸ ، ۵۵۷
فقه اللغة : ۵۰۳ ، ۵۱۹
الفهرست : ۴۳۶ ، ۵۱۰ ، ۵۱۳

ل

- معانی الشعر: ۵۰۸
معجم الادبا: ۴۹۱، ۵۰۴، ۵۰۷، ۵۱۷،
۵۳۴، ۵۵۶
معجم القرآن: ۳۷۷
معلقات سبع: ۵۴۸، ۵۴۹
معیار: ۱۸۰
معیار القلم: ۵۱۵
معیار النظر: ۵۱۵
مغرب مطرزی: ۵۲۲
مفاتیح العلوم: ۳۷۲، ۳۷۳، ۴۱۲، ۵۱۲،
۵۱۶
مفتاح النجات: ۳۶۳، ۳۸۴، ۴۷۲
مقامات حمیدی: ۳۶۷
مقامه نویسی در ادبیات فارسی: ۴۰۴، ۵۰۷،
۵۱۶، ۵۲۵
مقدمه ابن خلدون: ۳۷۵
مقدمة الادب: ۳۵۶، ۳۶۷، ۳۸۶، ۴۰۶،
۴۹۵، ۵۱۱، ۵۲۱، ۵۶۰
المقصود والمدود: ۵۱۵
المقنع: ۵۱۷
منتخب قابوسنامه: ۳۵۸
منتخب اللغة: ۵۲۹
منتهی الارب: ۳۵۲، ۳۵۶، ۳۵۸، ۴۰۶،
۴۵۱
المنجد: ۴۵۱
منهج المقال: ۵۴۲

م

- مثالب الوزیرین: ۴۹۸، ۴۹۹
مثنوی معنوی: ۳۶۴
مجمع الفرس سروری: ۴۶۵
مجله دانشکده ادبیات تهران: ۴۹۸، ۵۵۲
مجله دانشکده ادبیات مشهد: ۳۸۸
مجله التواریخ و القصص: ۳۷۵، ۴۲۳،
۴۳۳، ۴۳۴، ۴۸۳، ۴۸۶، ۴۸۷
۵۵۴، ۵۵۳، ۵۵۴
مجله فصیحی: ۳۹۴
مرزبان نامه: ۳۹۹، ۴۸۵
مرصاد العباد: ۴۱۴
المرقاة: ۳۸۵، ۴۳۴، ۵۱۱، ۵۱۲،
۵۲۹، ۵۶۰
مروج الذهب: ۳۷۵
مسالك و ممالك: ۳۵۵، ۳۶۹، ۳۸۲،
۴۵۶
مستصفی: ۱۷۹، ۵۱۴
المسند: ۵۱۳
المصادر: ۳۹۶، ۵۲۹
معارف بهاء ولد: ۳۶۴، ۴۰۱، ۵۳۸

ن

- نجات: ۱۷۲
النجوم الزاهرة: ۳۷۴
نزهة القلوب: ۳۶۹، ۳۷۹، ۳۸۲، ۳۸۵،
۳۸۶، ۳۸۷، ۴۳۵، ۴۴۶، ۴۵۶،
۵۱۱
نسائم الاسرار: ۳۷۹، ۵۳۵

- نسب الخيل في الجاهلية والاسلام و اخبارها : ۴۳۲ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴
 ويديوداد : ۴۱۲
 ويس ورامين : ۴۱۲
 هـ
 هداية المتعلمين : ۳۶۱ ، ۳۸۵ ، ۳۸۸ ، ۴۴۷ ، ۴۵۷
 هفتاد سالگی فرخ : ۲۷۸
 هنرنامه يمینی : ۴۱۰ ، ۴۱۳ ، ۴۱۶
 ی
 یادداشت‌های قزوینی : ۳۶۶ ، ۳۷۰ ، ۳۷۲ ، ۳۷۴ ، ۳۹۴ ، ۳۹۸ ، ۴۰۷ ، ۴۲۰ ، ۴۳۶ ، ۴۴۸ ، ۴۴۳
 یادنامه ماسه : ۳۷۰
 یتیمه‌الدهر : ۴۳۹ ، ۴۹۱ ، ۵۰۵ ، ۵۱۹ ، ۵۳۸
 یغما ، مجله : ۳۷۰ ، ۳۹۴ ، ۴۰۲ ، ۴۰۸
 نسب الخيل في الجاهلية والاسلام و اخبارها : ۴۳۲ ، ۴۳۳ ، ۴۳۴
 نفائس الفنون : ۴۵۱ ، ۴۷۸
 نقشه‌ المصطور : ۳۶۰ ، ۳۹۹ ، ۴۰۰
 نفحات الانس : ۴۳۷
 نفخ الطيب : ۴۸۰
 نهاية الارب : ۴۰۷ ، ۴۰۰
 و
 واژه نامه بندهشن : ۴۲۵
 وجوه قرآن : ۳۷۶
 الوحوش : ۵۱۵
 ورقه و گلشاه : ۳۹۲ ، ۴۸۹
 وزارت درعهد سلاطين بزرگ سلجوقی : ۳۷۹
 وفيات الاعيان : ۳۵۲ ، ۳۷۹ ، ۴۳۱ ، ۴۳۹
 ۴۹۸ ، ۴۹۹ ، ۵۰۰ ، ۵۰۱ ، ۵۰۲
 ۵۰۴ ، ۵۰۶ ، ۵۰۷ ، ۵۰۸ ، ۵۰۹ ، ۵۱۵
 ۵۱۶ ، ۵۱۷ ، ۵۱۸ ، ۵۱۹ ، ۵۳۵

در مجله ارمغان - شماره ۲۰۱ سال ۶ و شماره ۸ سال ۱۶ - نامه ای از خاقانی به جلال الدین شروانشاه آمده است که از او اسط با نامه شماره ۳۴ ص ۲۲۹ - ۲۲۳ متن حاضر مشترک است . این نامه در متن ما بی آغاز است و اوائل آن با نامه مندرج در ارمغان ، چنانکه دیده می شود ، متفاوت . لازم دانستم آغاز آن را ، تا آنجا که در متن حاضر نیامده است ، پس از مقایسه و مقابله در اینجا بیاورم .

زندگانی سلطان معظم ، خاقان اعظم ، تاج اعظم السلاطین ، حامی -
 الفزاة الموحدين ، ماحی الطغاة الملحدین ، موید السلطنة ، مشید الخلافه ، مولی
 الاکاسره ، قاصع الجبابره ، قاصم القیاصره ، اول ملوک الخافقین ، اعدل عظماء
 المشرقین ، کیخسرو الدهر فی جلالته ، اسکندر العهد فی ایالته ، محسود انوشروان
 فی عدله ، متبوع نعمان فی بذله ، ملقن قابوس فی معالیه ، مهجن فناخسرو فی مساعیه ،
 سید قروم الامم ، صاحب قران العالم ، مهدی الوقت فی البلاد ، ظل الله علی العباد ،
 کیومرث زمان ، اعظم کیان ، ناسخ برمکیان ، وارث اشکانیان ، سائس ساسانیان ،
 اقلیم گشای توران ، دیهم خدای ایران ، مستحق الخلافتین ، عنصر الجلائتین ،
 عمدة السعادتین ، ملک الرحمة فی الدنیاء ، المظفر من السماء درمزید فضیلت گستری
 وتمهید قواعد ملک پروری ، و تازه داشتن بناء مکرمت و برافراشتن لواء محمدت ،
 و طرازیدن دیباجه دولت و سازیدن پیرایه نصرت الیف دوام سرمد و حلیف
 بقای ابد باد . و ذات مقدس جهاننداری که نور مشخص آفرینش و سایه اخص
 آفریدگار است ، و تاج گوهر بهرامیان و گوهر تاج اسلامیان ، از ملاحظه

عین‌الکمال به کمال عنایت محفوظ باد، و به عدت بر خور داری از جهان داری واصل،
و به اسباب دولتیاری از شهریاری متواصل. افاق و انفس منقاد فرمان؛ افلاک
و انجم خاک آستان؛ نواصی احرار روزگار به داغ عبودیت مستظهر؛ گردن
سرافرازان تاج [دار] به طوق خدمت مفتخر؛ نجاشی حبش خادم بارگاه معلی؛
هر قل روم هارون پیشگاه کبریا؛ زمان و زمین موالی و تابع؛ جهان و جهانیان موالی
و خاضع؛ توقیعات وحی مانند روح پیوند، عوده جهانیان و حرز زمانیان؛
رایات سدره مثال عرش ظلال، گریزگاه انصار حق و پناه احبار خلق؛ و در
کل احوال جلی و خفی آفریدگار تعالی حفیظ و حنی بحیب الله نبی الرحمة و آله
ابرار الامة.

بنده دولتخواه و ظایف سلام و خدمت و رواتب حمد و مدحت مرتب
و موظف می‌دارد، و آستان معلی را که آسمان معالیست زمین بوس می‌کند، و
در صف النعال بندگی رخسار بر خاک خضوع می‌مالد، و به دریافت دست بوس
عالی، که عین الحیات مکارم است تشنگان نیاز را بغایت آرزومند و متعطش
می‌باشد، و از سیرت خلوص پرور و طویت صفا پذیر ادعیه آسمان فرسای و
اثنیه زمین پیمای می‌راند، و به جواهر ثنای زاهر که در دهان دارد، تشنگی
اشتیاق را تسکین می‌سازد، و به خاک آستان معلی که جهت حرز راه باخویشتن
همراه آورده است، دفع و بای غریستان می‌کند، و به نشر مناقب بخاندان
جهان داری، و ذکر مناصب دودمان شهریاری اکناف بلاد و اصناف عباد را مجامع
مشرف و مسامع مشتف می‌گرداند. و ایم الله که ارواح کیان مملکت که از کنار
طینت مفارق شده‌اند و به معسکر ارواح باز رفته، تمنی دارند که به قالب
بشریت رجعت کنند و به عالم حس باز آیند تا صفات اخص ایران خدای جهان
خدایو را نصره الله تعالی که ملکی هیئت ملکی هیبت است، بر عادت بنده کاتب -
الوحي مدایج شوند، و مشارق و مغارب گیتی را به نوبت همایون خدایگان

تهنیت می کنند، و دیوان بنده را که از لوازم مدحت و جوامع محمّدت جهاننداری به عقود جوزا و عنقود ثریا مکوکب و موشح است، شاهنامه ملک الانام خوانند و نصب عین خویش سازند و لافخر؛ و برای اعلی نور اله که جام جهان نمای کیخسروی و آینه اسکندری از آن عبارتست نبو شد که بنده دولت خواه به طرف هر اقلیم برسد چگونه صدف شکن محامد و نافه گشای مدایح می باشد، و در محاضر و نوادی با حواضر و بوادی به فصل الخطاب خطب مدایح جهاننداری می پردازد، و زیور گردن روزگار می سازد. و معلوم است که انعام و عواطف ملوک را حق گزاری جز به ثنا و مدحت نتوان کرد، و خاصیت کبرای ملوک دوستداری ثنا بود، والله یحب الثنا. و بنده از فر همت علیاء جهاننداری و اثر اصطناع خداوند می داند که زبان اودر ثنا طرازی و مدحت سازی نظام عقد بیان و نقاب عقد تبیان شده است.

زبان بسته به مدح محمد آرد نطق

که نخل خشک پی مریم آورد خرما

و بحمد الله و حسن ارشاده ثناء بایغ شهنشاهی در مجالس و محافل بمبالغتی می رود که صدور ملک نشان و ملوک صدر نشین را از آن مبالغت ثناء زاهر حیرتی حسرت انگیز و عبرتی غبطت آمیز پدیدار می آید، و کرام الکاتبین که امین یمن و یسارند، برین... سحر که بنده می نماید و سراید، معوذتین می خوانند، و دفع عین الکمال را از لعبة العین سپند می سازند و می سوزند. و بایست که روزگار چشمی داشتی تا بدیدی که بنده مخلص به خصایص جمشیدی و خصال آرشی که ذات مقدس خدایگان را داده اند، روان پرویز آل ساسان و روح نوح آل سامان را در سیادت و سیاست چه شکست می کند و تهجین می آغازد، و بر خلفان خلفا و سلاطین در اکتساب محامد و مآثر چه تشنیع می زند و ملامت می کند. چه در جنب اخلاق عالیّه ملک رحیم نصره الله تعالی همه قاصرند

و ناتمام . و هر وقت که فضل ربّانی به واسطه عطای پادشاهان ناجبوی روزی را مدد می فرستد ، بنده جهانیان را چنان می نماید که آن موهبت فرستاده و داده خدا یگانه است . چه حقیقت است که باشندگان نواحی و اقطار به زهاب چشمه و امطار زندگانی کنند ، اما کرم فیاض بردریا بندند ، و صحت مزاج از اعتدال طبیعت شناسند ، اما حیات بخشی را بر ارواح نهند . و اگر عهد آستان بوس بحضور از بنده فوت شده باشد ، بحمد الله که سنت عهد بندگی به غیبت اقامت کند و تازه می دارد ، و چون غرض از امثال فرمان الهی بعبود گزاردن است به جهات کعبه ، و کعبه اگر چه از نظر میقات شناسان طاعت دور تری افتد ، از قبله ای باز نماند . پس کعبه چه دور و چه نزدیک ، راکع و ساجد چه به سقلاب و چه روم . مسافر چه به یمن و چه طایف خاصه فایما تولوا فثم وجه الله .

هر جا که روم قبله دل سوی تو بینم

در آینه خود را طلبم روی تو بینم

و حقیقت است که از نور آفتاب مثال و منافع بعدا بعد بیشتر چشم دارند که به قرب اقرب . و بنده که عاشق درگاه معلی است ، به نسیمی که از خاك آن درگاه به بنده رسد قانع است . و بعد الیوم هیچ غرضی در اندیشه تصور نکند ، تا هیچ منازع و ازع در راه نیاید . چنانکه تشنه بیابان بریده که بر جناح خطر باشد ، مقصودش از دریا طلبیدن آب است و بس . اما غواص مشهور را که از راه نظر در آید ، غرض از دریا آب نیست ، گوهر است . لاجرم آنکه به آب قانع است ، مقصودش حاصل است . چه دریا نقصان برنتابد . و آنکه گوهر طلب است ، اگر یک نوبت بمحصول مقصود خرم شود ، هزار نوبت نوید برگردد ، و شاید بود که به طلب جواهر نورانی در قعر بحر ظلمانی گرفتار آید و سپری شود .

خاقانی اگر در غم بر یار فشانند جان در خواب خیالش را دیدار نیندیشد

مع هذا بنده تا از سلک رضاع یافتگان خدمت انفصال نموده وفصال یافته است، و از سعادت قبول پیش خدمت تخت معلای آسمان سایه عرش پایه محروم مانده، لعمرا الله هیچ چاشنی از لذت زندگانی ندارد. روضه جان پژمرده و چشمه راحت فسرده می بیند، و در کاس امید عذب رحیق را عذاب حریق می پندارد، و به حکم آنکه بنده را در جناب مکه حفا الله تعالی بالعدل والاحسان در بیضه غرا و غره بیضا عظم الله قدرها نذری بلیغ رفته بود که تا زیارت شام و سفر قدس بر نیارد به مقام زاد و بود مراجعت نکند، و تضمین در صورت آن نذر آن بود که دعای حضرت علیا به هردو قبله گفتنی بود، و میان هردو زیارت جمع کردنی ...^۱

فهرست ماخذ

- آثار الوزراء : سيف الدين حاجي بن نظام عقيل . بتصحيح و تعليق
ميرجلال الدين حسيني ارموي « محدث » . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۳۷
- آداب الحرب والشجاعة : فخر مدبر . بتصحيح و اهتمام احمد سهيل
خوانساري . تهران . ۱۳۴۶
- آداب اللغة العربية و تاريخها : محمد محمدی . انتشارات دانشگاه
تهران . ۱۳۳۵
- ابن خلکان : رك : وفيات الاعيان
- الابنيه عن حقائق الادويه : موفق الدين ابو منصور على المروى .
بتصحيح احمد بهمنيار . بكوشش حسين محجوبى اردكاني انتشارات دانشگاه
تهران . ۱۳۴۶
- احاديث مثنوى : تأليف بديع الزمان فروزانفر . دانشگاه تهران . ۱۳۳۴
- احياء الملوك : ملك شاه حسين سيستانى . باهتمام دكتر منوچهر ستوده .
بنگاه ترجمه و نشر كتاب . ۱۳۴۴
- ارمغان ، مجله : وحيد دستگردي
- اسد الغابه فى معرفة الصحابه : ابن اثير . المكتبة الاسلامية بطهران .
اسكندرونامه : بكوشش ايرج افشار . بنگاه ترجمه و نشر كتاب . ۱۳۴۳
- اسم مصدر - حاصل مصدر : تأليف دكتر محمد معين . تهران . ۱۳۴۱
- اعلام قرآن : دكتر محمد خزائلى . تهران . ۱۳۴۱
- الاغراض الطبية والمباحث العلائيه : سيد اسماعيل جرجاني . چاپ

عکسی . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۵

امثال و حکم : تالیف علی اکبر دهخدا . تهران . چاپ دوم ۱۳۳۹
انسان الکامل : عزیزالدین نسفی . بتصحیح ماریژان موله . تهران .

۱۳۴۱

بحر الفوائد : بکوشش محمد تقی دانش پژوه . بنگاه ترجمه و نشر
کتاب . ۱۳۴۵

برهان قاطع : محمد حسین بن خلف تبریزی . باهتمام دکتر محمد معین .
تهران . ۱۳۳۱

تاریخ ادبیات در ایران : تالیف دکتر ذبیح الله صفا . تهران . ۱۳۴۱ -
۱۳۳۵

تاریخ ایران بعد از اسلام : تالیف دکتر عبدالحسین زرین کوب .
طهران . ۱۳۴۳

تاریخ بخارا : ابوبکر محمد بن جعفر الترشخی . ترجمه ابونصر قباوی .
تلخیص محمد بن زفر . تصحیح مدرسن رضوی . تهران . ۱۳۱۷

تاریخ بلعمی : ابوعلی محمد بن محمد بن محمد بن بلعمی . بتصحیح محمد تقی
بهار . بکوشش محمد پروین گنابادی . تهران . ۱۳۴۱

تاریخ بیهقی : ابوالحسن علی بن زید بیهقی . با تصحیح احمد بهمنیار .
تهران . چاپ دوم .

تاریخ بیهقی : باهتمام دکتر غنی - دکتر فیاض . تهران . ۱۳۲۴
تاریخ تمدن اسلام : جرجی زیدان . ترجمه و نگارش علی جواهر کلام .
تهران . ۱۳۴۵

تاریخ جهان آرا : قاضی احمد غفاری قزوینی . تهران . ۱۳۴۳
تاریخ جهانگشای : علاء الدین عطاملک جوینی . بسعی و اهتمام محمد

قزوینی . لیدن . ۱۳۵۵-۱۳۲۹

تاریخ الخلفاء . لمولف مجهول من القرن الحادی عشر . مسکو . ۱۹۶۷

تاریخ سیستان : به تصحیح ملک الشعراء بهار . تهران . ۱۳۱۴

تاریخ طبرستان : بهاءالدین محمد بن حسن بن اسفندیار کاتب . به تصحیح

عباس اقبال . ۱۳۲۰

تاریخ عربستان و قوم عرب : سید حسن تقی زاده . تهران . ۲۹-

۱۳۲۸

تاریخ قرآن : تالیف محمود رامیار . تهران . ۱۳۴۶

تاریخ گزیده : حمد مستوفی . به اهتمام دکتر عبدالحسین نوایی . تهران .

۱۳۳۹

تاریخ ملل و دول اسلامی : کارل بروکلمان . ترجمه دکتر هادی

جزایری . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۶

تاریخ یعقوبی : احمد بن ابی یعقوب . ترجمه دکتر محمد ابراهیم آیتی .

بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۳

تبصرة العوام فی معرفة مقالات الانام : منسوب به سید مرتضی بن

داعی حسنی رازی . بتصحیح عباس اقبال . تهران . ۱۳۱۳

تجارب السلف : هندو شاه صاحبی نخبجویی . به اهتمام عباس اقبال .

۱۳۱۳

تحفة حکیم مومن : محمد مومن حسینی طیب . با مقدمه دکتر محمود

نجم آبادی . تهران . ۱۳۳۸

تحفة العراقرین : خاقانی شروانی . باهتمام و تصحیح و حواشی و تعلیقات

دکتر یحیی قریب . ۱۳۳۳

تحلیل اشعار ناصر خسرو : تالیف دکتر مهدی محقق . انتشارات

دانشگاه تهران . ۱۳۴۴

تحلیل هفت پیکر نظامی : نگارش دکتر محمد معین . انتشارات دانشگاه

تهران . ۱۳۳۸

تذکرة الاولیا : شیخ فریدالدین عطار نیشابوری . بتصحیح دکتر محمد

استعلامی . ۱۳۴۶

ترجمه تاریخ طبری : ابوعلی محمد بلعمی . چاپ عکسی . بنیاد فرهنگ

ایران . ۱۳۴۵

ترجمه تاریخ یمینی : ابوالشرف ناصح بن ظفر جرفاذقانی . به اهتمام

دکتر جعفر شعار . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۵

ترجمه تفسیر طبری : به اهتمام حبیب یغمائی . ۷ مجلد . انتشارات

دانشگاه تهران . ۱۳۴۳-۱۳۳۹

ترجمه رساله قشیریہ : با تصحیحات و استدراکات بدیع الزمان

فروزانفر . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۵

ترجمه کلیله و دمنه : ابوالمعالی نصرالله منشی . تصحیح و توضیح

مجتبی مینوی طهرانی . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۳

ترجمه فارسی مسالک و ممالک : ابو اسحق ابراهیم اصطخری .

بکوشش ایرج افشار . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۰

ترجمه مفاتیح العلوم : ابو عبدالله محمد بن احمد خوارزمی . ترجمه

حسین خدیوچم . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۷

توک الاطناب فی شرح الشهاب : ابوالحسن علی بن احمد « ابن القضاعی »

بکوشش محمد شیروانی . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۳

التصفیه فی احوال المتصوفه : قطب الدین ابوالمظفر منصور بن اردشیر

العبادی . به تصحیح دکتر غلامحسین یوسنی . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۷

تعلیقات تاریخ بیهقی : سعید نفیسی . انتشارات دانشگاه تهران .

۱۳۳۲

تعلیقات حدیقه الحقیقه : تألیف مدرس رضوی . تهران . ۱۳۴۴

تفسیر ابوالفتوح رازی : به اهتمام مهدی الهی قمشه‌ای . چاپ دوم .

۱۳۳۴-۱۳۳۵

تفسیر سوره یوسف (جامع الستین للطائف البساتین) : احمد بن

محمد بن زید طوسی . به اهتمام محمد روشن . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۶

تفسیر قرآن پاک : چاپ عکسی . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۴

تفسیر قرآن کریم : ابوبکر عتیق سورآبادی . چاپ عکسی . بنیاد

فرهنگ ایران . ۱۳۴۵

التفهیم لاوائل صناعة التنجیم : ابوریحان محمد بن احمد بیرونی . با

تصحیح جلال‌الدین همای . تهران . ۱۳۱۸

تمهیدات : ابوالعالی عبدالله بن محمد . . . المیانجی الهمدانی ملقب به

عین القضاة . با تصحیح عقیف عسیران . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۱

جامع التواریخ : رشیدالدین فضل‌الله . بسمی و اهتمام احمد آتش . آنقره .

۱۹۵۷

جامع الشواهد : در سه جزو . مؤسسة المطبوعات الادبیه . اصهبان

جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی : لسترنج . ترجمه محمود

عرفان . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۳۷

جوامع الحکایات : محمد عوفی . بسی محمد رمضانی . تهران .

۱۳۳۵

جهان نامه : محمد بن نجیب بکران . بکوشش دکتر محمد امین ریاحی .

تهران . ۱۳۴۲

- چهار مقاله : احمد بن عمر نظامی عروضی سمرقندی . بکوشش دکتر محمد معین . تهران . ۱۳۳۳
- حبیب السیر فی اخبار افراد بشر : غیاث الدین بن همام الدین الحسینی المدعو به خواندمیر . با مقدمه جلال الدین همای . تهران . ۱۳۳۳
- حدائق السحر فی دقائق الشعر : رشید الدین وطواط . بتصحيح عباس اقبال . ۱۳۰۸
- حدود العالم من المشرق الى المغرب : بکوشش دکتر منوچهر ستوده . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۰
- حديقة الحقيقة : سنای غزنوی . به تصحيح مدرس رضوی . تهران . ۱۳۲۹
- خاندان نوبختی : عباس اقبال آشتیانی . تهران . ۱۳۱۱
- خسرو و شیرین نظامی گنجوی : بتصحيح وحید دستگردی . تهران . ۱۳۳۳
- خسرو و شیرین : نظامی گنجوی : مصحح ا. ی. برتلس . باکو . ۱۹۶۰
- خوابگزاری : با تصحيح ومقدمه ایرج افشار . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۶
- دائرة المعارف فارسی : زیر نظر غلامحسین مصاحب . ۱- س دستور دبیری : محمد بن عبدالخالق المینی . بتصحيح عدنان صادق ارزی . انقره . ۱۹۶۲
- دستور الوزراء : خوند میر . با تصحيح سعید نفیسی . تهران . ۱۳۱۷
- دیوان انوری : باهتمام مدرس رضوی . بنگاه ترجمه ونشر کتاب . ۱۳۳۷
- دیوان خاقانی شروانی : بتصحيح علی عبدالرسولی . تهران . ۱۳۱۶

دیوان خاقانی شروانی : بکوشش دکتر ضیاء الدین مجادی . تهران .

۱۳۳۸

دیوان عثمان مختاری : باهتمام جلال الدین همای . بنگاه ترجمه و نشر

کتاب . ۱۳۴۱

دیوان قوامی رازی : بتصحیح محدث ارموی . تهران . ۱۳۳۴

دیوان اشعار ناصر خسرو : بتصحیح حاجی سید نصرالله تقوی . مجتبی

مینوی . تهران .

راحة الصدور وآية السرور : محمد بن علی الراوندی . بسعی وتصحیح

محمد اقبال . با تصحیحات لازم مجتبی مینوی . تهران . ۱۳۳۳

راهنمای کتاب ، مجله : صاحب امتیاز ، دکتر یارشاطر . به مدیریت

ایرج افشار

رسوم دارالخلافة : ابوالحسن هلال بن محسن صابی . ترجمه دکتر

محمد رضا شفیعی کدکنی . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۶

رسوم الرسائل ونجوم الفضائل : حسن بن عبدالمومن الخونی . بتصحیح

عدنان صادق ارزی . انقره ۱۹۶۳

روضة الصفا : میرخواند . تهران . ۱۳۳۸-۱۳۳۹

ریحانة الادب : میرزا محمد علی مدرسن . تهران . ۱۳۶۴

زین الاخبار : ابوسعید عبدالحی گردیزی . به تصحیح عبدالحی حبیبی .

بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۷

السامی فی الاسامی : ابوالفتح احمد بن محمد المیدانی . چاپ عکسی .

بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۵

سلجوقنامه ظهیری : تهران . ۱۳۳۲

شاهنامه فردوسی : چاپ کتابخانه بروخیم . تهران . ۱۳۱۴

- شاهنامه فردوسی : چاپ مسکو . ۱۹۶۳
- شاهنامه فردوسی : از روی چاپ مهل . تهران . ۱۳۴۵
- شرح تعرف : ابوابراهم اسماعیل بن محمد مستملی بخاری . نولکشور .
لکهنو .
- شرح فارسی شهاب الاخبار : قاضی قضاعی . با مقدمه و تصحیح
محدث ارموی . تهران . ۱۳۴۲
- شرح مشکلات دیوان انوری : ابوالحسن حسینی فراهانی . بتصحیح
مدرس رضوی . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۰
- شرف النبی و معجزاته : به تصحیح محمد روشن . دستنویس
- صاحب بن عباد : تالیف مرحوم احمد بهنیار . بکوشش دکتر محمد
ابراهیم باستانی پاریزی . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۴
- صباح الفرس : محمد بن هندوشاه نخجوانی . باهتمام دکتر عبدالعلی
طاعنی . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۱
- صورة الارض : ابن حوقل . ترجمه دکتر جعفر شعار . بنیاد فرهنگ
ایران . ۱۳۴۵
- طبقات سلاطین اسلام : استانیلین لین پول . ترجمه عباس اقبال .
طهران . ۱۳۱۲
- طبقات الصوفیه : امالی شیخ الاسلام ابواسماعیل عبدالله هروی انصاری .
تصحیح عبدالحی حبیبی قندهاری .
- طبقات الکبیر : محمد بن سعد کاتب الواقدی . من منشورات موسسة
النصر . طهران .
- طبقات ناصری : قاضی ابوعمرو منهاج الدین سراج . به تصحیح عبدالحی
حبیبی . کابل . ۱۳۴۳-۱۳۴۲

عجائب المخلوقات و غرائب الموجودات : محمد بن محمود بن احمد
طوسی . به اهتمام دکتر منوچهر ستوده . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۵
عرایس الجواهر و نفایس الاطایب : ابوالقاسم عبدالله کاشانی .
بکوشش ایرج افشار . تهران . ۱۳۴۵
غزالی نامه : جلال الدین همایی . چاپ دوم . تهران . ۱۳۴۲
غنیة الکاتب و منیة الطالب : حسن بن عبدالمومن الخویی . بتصحیح
عدنان صادق ارزی . انقره . ۱۹۳۶
فروخنامه : ابوبکر مطهر جمالی یزدی . بکوشش ایرج افشار . تهران .

۱۳۴۶

فروخی سیستانی : تألیف دکتر غلامحسین یوسفی . مشهد . ۱۳۴۱
فرهنگ اشعار حافظ : تألیف دکتر احمد علی رجائی . تهران . ۱۳۴۰
فرهنگ ایران زمین : به مدیریت ایرج افشار
فرهنگ پهلوی : دکتر بهرام فره‌وشی . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۶
فرهنگ لغات و تعبیّرات مثنوی : گردآورنده دکتر سید صادق
گوهرین . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۷-۱۳۳۷

فرهنگ معین : تألیف دکتر محمد معین . تهران . ۱۳۴۷-۱۳۴۲
الفهرست : محمد بن اسماعیل الندیم . ترجمه م . رضا تجدد . چاپ دوم .
تهران . ۱۳۴۶

قابوسنامه : عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر . با مقدمه و حواشی
سعید نفیسی . تهران . ۱۳۱۲

قابوسنامه : عنصر المعالی کیکاووس بن اسکندر . به اهتمام و تصحیح
دکتر غلامحسین یوسفی . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۵
قراضة طبعیات : منسوب به شیخ رئیس ابوعلی سینا . با مقدمه و

حواشی و تصحیح دکتر غلامحسین صدیقی . سلسله انتشارات انجمن آثار ملی .

۱۳۳۲

قصص الانبیاء : ابواسحق نیشابوری . باهتمام حبیب یغائی . بنگاه ترجمه

و نشر کتاب . ۱۳۴۰

قصص قرآن مجید : برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق نیشابوری . به

تصحیح دکتر یحیی مهدوی . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۷

کشف الآیات قرآن مجید : براساس کشف الآیات فلوگل . بکوشش

محمد دبیر سیاقی . تهران . ۱۳۴۴

کشف الاسرار و عدة الابرار : ابوالفضل رشیدالدین میبیدی . به سعی

واهتتام علی اصغر حکمت . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۳۹-۱۳۳۱

کشف المحجوب : ابی الحسن علی بن عثمان هجویری . از روی متن

تصحیح شده ژوکوفسکی . باهتمام محمد عباسی . تهران . ۱۳۳۶

گزیده در اخلاق و تصوف : ابو نصر طاهر بن محمد الخانقاهی .

بکوشش ایرج افشار . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . تهران . ۱۳۴۷

لباب الالباب : محمد عوفی . با تصحیحات سعید نفیسی . تهران .

۱۳۳۵

لسان التنزیل : باهتمام دکتر مهدی محقق . بنگاه ترجمه و نشر

کتاب . ۱۳۴۴

لفت فرس : تالیف ابومنصور علی بن احمد اسدی طوسی . بتصحیح

واهتتام عباس اقبال . تهران . ۱۳۱۹

لفت نامه : تالیف علی اکبر دهخدا .

لمعة السراج لحضرة التاج (بختیارنامه) : به کوشش محمد روشن .

بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۸

مجله دانشکده ادبیات تهران .

مجله دانشکده ادبیات مشهد .

مجمل التواریخ و القصص : بتصحیح ملک الشعراء بهار . تهران .

مجمل فصیحی : فصیح احمد بن جلال الدین محمد خوافی . بتصحیح

عمود فرخ . مشهد . ۱۳۴۱-۱۳۳۹

مرصاد العباد من المبدء الى المعاد : نجم الدین رازی . بسعی شمس العرفاء .

تهران . ۱۳۱۲

المراقبة : منسوب به بدیع الزمان ادیب نطنزی . مقابلۀ دکتر سید جعفر

سجادی . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۶

مروج الذهب و معادن الجواهر : ابوالحسن علی بن حسین مسعودی .

ترجمۀ ابوالقاسم پاینده . بنگاه ترجمه و نشر کتاب . ۱۳۴۷-۱۳۴۴

المصادر : ابو عبدالله حسین بن احمد زوزنی . بکوشش تقی بینش .

مشهد . ۱۳۴۵-۱۳۴۰

معارف بهاء ولد : محمد بن حسین خطیبی بلخی مشهور بهاء ولد .

باهتمام بدیع الزمان فروزانفر . تهران . ۱۳۳۸

معجم الادباء : یاقوت . به سعی دکتر احمد فرید رفاعی . مصر .

۱۳۶۷-۱۹۴۸

معلقات سبع : ترجمۀ عبدالمحمد آیتی . تهران .

مفتاح النجات : شیخ الاسلام احمد جام « زنده پیل » . با تصحیح و

تحشیه دکتر علی فاضل . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۷

مقامه نویسی در ادبیات فارسی : دکتر فارس ابراهیمی حریری .

انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۶

مقدمة الادب : ابوالقاسم محمود بن عمر الزمخشری . گردآورنده سید

محمد کاظم امام . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۲
مقدمه ابن خلدون : ترجمه محمد پروین گنابادی . بنگاه ترجمه و نشر
کتاب . ۱۳۳۷

نزهة القلوب : چاپ بمبئی . ۱۳۱۱
نزهة القلوب : حمد مستوفی . المقالة الاول . استغفنون . لندن . ۱۹۲۸
نزهة القلوب : حمد مستوفی . به کوشش محمد دبیر میاقی . تهران .

۱۳۳۶

نسائم الاسحار من لطائف الاخبار : ناصرالدین منشی کرمانی . بتصحيح
محدث ارموی . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۳۸
نفائس الفنون فی عرایس العیون : شمس الدین محمد بن محمود آملی .
تهران . ۱۳۳۶-۱۳۷۷

نفثة المصطور : شهاب الدین محمد خرنندزی زیدری نسوی . بتصحيح
و توضیح دکتر امیر حسن یزدگردی . تهران . ۱۳۴۳
نفحات الانس من حضرات القدس : عبدالرحمن جای . بتصحيح
مهدی توحیدی پور . تهران . ۱۳۳۶

واژه نامه بندهش : تألیف مهرداد بهار . بنیاد فرهنگ ایران . ۱۳۴۵
وجوه قرآن : ابوالفضل حبیش بن ابراهیم تفلیسی . بسعی دکتر مهدی
محقق . انتشارات دانشگاه تهران . ۱۳۴۰

ورقه و گلشاه عیوقی : باهتمام دکتر ذبیح الله صفا . انتشارات دانشگاه
تهران . ۱۳۴۳

وزارت در عهد سلاطین بزرگ سلجوقی : تألیف عباس اقبال .
بکوشش محمد تقی دانش پژوه و یحیی ذکا . انتشارات دانشگاه تهران .

۱۳۳۸

- وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان : ابن خلكان . مكتبة النهضة المصرية .
 هداية المتعلمين في الطب : ابوبكر ربيع بن احمد الاخويني النجاري .
 باهتمام دكتور جلال متینی . انتشارات دانشگاه مشهد . ۱۳۴۴
 هفتاد سالگی فرخ : زیر نظر مجتبی مینوی . تهران . ۱۳۴۴
 هنرنامه یمینی : عثمان مختاری . رك : دیوان عثمان مختاری .
 یادداشت‌های قزوینی : بکوشش ایرج افشار . انتشارات دانشگاه تهران .

۱۳۳۲-۱۳۴۷

- یتیمه الدهر : ابو منصور ثعالی . دمشق . مطبعة حنفیه . ۱۳۰۱
 یغما ، مجله : حبیب یغمای .

استدراك

ص ۴ . س ۱۲

«برگ انجیر به‌ضدی کف خضیب پنجه سبز برمی‌گشاد.»
«کف الخضیب .

(ترکیب وصفی) کف دست رنگ شده (فرهنگ فارسی معین، ج ۴ . ترکیبات خارجی) / (اخ) نام ستاره‌ای است سرخ رنگ به-
جانب شمال که چون به‌دائرة نصف النهار رسد وقت اجابت دعاست.
(غیاث) (اندرراج) نام یکی از کواکب مرآة ذات‌الکرسی است. (از
مفاتیح‌العلوم خوارزمی). کوکبی است روشن از قدر ثالث بر صورت
ذات‌الکرسی (جهان دانش به‌نقل مؤلف).

ستاره‌ای است سرخ رنگ به‌جانب شمال که قدما معتقد بودند
چون به دایرة نصف النهار رسد هنگام اجابت دعاست . (فرهنگ
فارسی معین . ج ۶ . ص ۱۵۸۳).

سنام‌الناقة . (حاشیة ص ۱۰۲ التفهیم . به‌تصحیح جلال همایی)

کف خضیب.

و اما آن روشن که بر منبر خداوند کرسی است او را کف خضیب خوانند، ای دست حنا بسته از دو دست پروین. و آن پاره ابری که بر دست برنده سرغول است ساعد دست پروین است و گروهی مرکف الخضیب را «کوهان اشتر» خوانند. زیرا که تازیان از کواکب خداوند کرسی اشتری تصور کردند. (التفهیم. به تصحیح جلال همایی. ص ۱۰۲).

کف الخضیب گردون گردد به زخم سخت

بر زخم سخت بازوی خنجر گذار ملک

مسعود سعد سلمان

بر استقامت حال تو بر بسیط زمین

بر آسمان کف کف الخضیب کرده دعا. انوری

به نقل از لغت نامه دهخدا

در جهان هر دفتری کز مدح او خالی بود

از فلک کف الخضیب آتش در آن دفتر زند

دیوان عبدالواسع جبلی. ج ۱. ص ۱۱۵

چرخ گردان هست با کف خضیب از بس که ریخت

خون خصمانت به دست خویشتن در کارزار

همانجا. ص ۱۴۴

مرکب او گر به گاه حمله نعلی بفگند

زان کند کف الخضیب خویش را گردون سوار

همانجا. ص ۱۸۳

ص ۱۶. س ۱۲-۱۱

«دعای نیکان که عصای موسی بود بر اهل عصیان، حبال کفر
فرعونیان بی فروعون يك باره فرو برد.»

این عبارت ناظر به آیه‌های ۶۵ و ۶۶ از سورة طه (۲۰) قرآن
است.

«قالوا یا موسی اما ان تلقی و اما ان تكون اول من القی. قال
بل القوا فاذا حبالهم وعصیهم یخیل الیه من سحرهم انتھا تسعی.»
تفصیل و تفسیر این آیه‌ها را بنگرید به «ترجمه تفسیر طبری»،
ج ۴، ص ۹۱-۹۹۱ به بعد، به تصحیح و اهتمام حبیب یغمائی؛ و
«تفسیر قرآن مجید» محفوظ در کتابخانه دانشگاه کمبریج، ج ۱. ص
۶۵ به بعد، به تصحیح دکتر جلال متینی؛ و «کشف الاسرار و عدة الابرار»،
ج ۶، ص ۱۳۸ به بعد، به تصحیح گروهی از دانشمندان به نام علی اصغر
حکمت؛ و «تفسیر نسفی» ج ۱، ص ۴۴۳ به بعد، به تصحیح دکتر
عزیز الله جوینی؛ و «تفسیر ابو الفتوح رازی» ج ۷، ص ۱۵ به بعد، به
تصحیح مهدی الهی قمشه‌ای.

ص ۱۷. س ۱۰

گم بودگان

این ترکیب در شاهنامه فردوسی نیز آمده است :

سخنهای چرب و دراز آوری مگر بخت گم بوده باز آوری

چاپ بروخیم ج ۰۲ ص ۴۶۸

همه درد دل پیش‌دستان بخواند غم پور گم بوده با او براند

همانجا، ج ۰۴ ص ۱۱۰۴

ص ۳۳. س ۱۱

« الشعر بالشعر ربا » استاد فقید بدیع الزمان فروزانفر آن را
 به حدس مأخوذ از « والشعر بالشعر ربا » می‌دانست .
 برای اصل حدیث رك : صحیح بخاری ، بیوع ، ۵۴ ، ۷۴ ،
 ۷۶ - مسند مسلم حجاج : مساقاة ، ۷۹ - ابوداود : بیوع ، ۱۲ -
 ترمذی : ۲۴ - نسائی : بیوع ، ۴۱ ، ۴۲ ، ۴۳ ، ۴۴ - ابن ماجه :
 تجارات ، ۴۸ - دارمی : بیوع ، ۴۱ - الموطأ : بیوع ، ۳۸ - مسند
 حنبل : ج ۱ : ۲۴ ، ۴۵ به نقل از : «المعجم المفهرس لالفاظ الحدیث
 النبوی» ترتیب و تنظیم : ا. ی. ونسنگ - ی. ب. منسج. اجزاء -
 الثالث . ص ۱۴۱. س ۲۵ .

ص ۳۳. س ۱۱

« الشعر بالشعر ربا » چنانکه به حدس صائب استاد شادروان
 بدیع الزمان فروزانفر در بالا یاد کردم، این عبارت برگرفته از حدیث
 « الشعر بالشعر ربا » است که مأخذ آن نیز یاد شد .
 نکته گفتنی در این است که خاقانی خود این مضمون را در
 شعری آورده است و این شعر در دیوان او نیامده است. من شعر را
 از روی برگه‌ای که استاد علامه فقید مجتبی مینوی بر دیوان خاقانی،
 چاپ عبدالرسولی، ملکی خود چسبانیده ، نقل می‌کنم. نوشته استاد
 بر آن برگه چنین است:

« در رساله‌ای عربی که به اوحدالدین غزنوی نوشته این دوبیت
 فارسی را (آورده نسخه کتابخانه مستر بیتنی به‌نشان (H. 858)
 کیف اباری به فولاده و اجاری جرازه و اتمنی فی میدان المباهاة

برازه وانی یسامی بهرامی بروازه ام کیف تغلب شعوذتی اعجازه
 گر در جواب سحر حلالش نهم سخن
 حقا که جز رباء حرامش نخواند او
 آنک از نصاب مال به قارون دهد زکاة
 از طالب زکاة ربا چون ستاند او
 (کذا به سه نقطه در گُر و چون)
 خلیفه او را به دبیری دیوان دعوت کرده بود ، «

(دیوان . ص ۶۳۸)

خواجوی کرمانی نیز از « شعرو شعیر » به وجهی یاد کرده است.
 زین طایفه شعرت به شعیری نخرد کس
 گر آب حیات است به پاکی وروانی
 دیوان . ص ۵۰۵

ص ۴۱. س ۱۶

چنانکه در تعلیقات خود بر منشآت خاقانی - ص ۴۱۰ - آورده ام،
 در بسیاری از متنهای کهن جایگاه عیسی ع در آسمان چهارم است و
 همخانه آفتاب؛ فقط در « شرف النبی » ابوسعید خرگوشی به ترجمه
 نجم الدین محمود راوندی به سالهای ۵۹۷، مصحح من بنده از
 انتشارات بابک، عیسیای مسیح را در آسمان دوم جای داده اند:

« باب سی ام - ذکر معراجهای رسول (ص)

... پس مرا بر بالا برد تا به آسمان دوم رسید و خواست که
 در بگشایند ... پس در بگشادند . چون در رفتیم یحیی و عیسی را

دیدم؛ و هردو خاله‌زاده یکدیگر بودند .

شرف‌النبی . ص ۳۰۵

« ... و آورده‌اند که یوسف بر آسمان میوم است و عیسی و

یحیی بر آسمان دوم . »

همانجا . ص ۳۱۵

ص ۴۴ . س ۱۷ ، و ص ۱۹۳ . س ۱

« روز بازار » و « روی بازار » به هردو وجه در متنه‌ای کهن

آمده است :

دلارای برداشت چندان جهیز که شد در جهان روی بازار تیز

ن . ل : روز بازار

شاهنامه . چاپ مسکو . ج ۷ . ص ۸۱ ، ب ۸۴

به‌فریاد شد گازر از کار اوی همی تیره شد روز بازار اوی

شاهنامه . چاپ بروخیم . ج ۶ - ص ۱۷۶۲

روز بازار فضل و علم مفید عرصه علم و عالم توحید

حدیقه الحقیقه . چاپ استاد مدرس رضوی . ص ۷۲۵

ص ۷۶ . س ۱

« زمین از جوش آن تنگ صفت نماید . »

همانند این مضمون است عبارت منقول در همین « منشآت » :

« عرصه زمین از جوش جیش تنگ صفت نمودی . »

منشآت . ص ۱۵۹ . س ۱۳-۱۲

ص ۱۶۱. س ۱۱-۱۰

« جنبش تعارف اصل »

ناظر به حدیث : «الارواح جنود مجنده فما تعارف منها ائتلف

و ما تناكر منها اختلف . » است.

تذكر حضرت مجد العلی بوستان

« [عایشه] الارواح جنود مجنده ...

جانها لشکری است از لشکر خدا . هر چه با یکدیگر

آشنایی دارد با یکدیگر آرام گیرد ، و هر چه با يك [دیگر] آشنایی

ندارد نفور گیرد و قصد یکدیگر کنند ...

شرح فارسی شهاب الاخبار .

تصحیح م . ت . دانش پژوه . ص ۵

« وقال عليه السلام : الارواح جنود مجنده ... »

گفت (ص) : جانها لشکرها اند ساخته ، هر که را از [آن]

جانها آشنایی است (با یکدیگر) تنها را دوستی است ، و هر که را از

جانها آشنائی نیست تنها را بیگانگی است ... »

ترك الاطناب ... به کوشش محمد شیروانی . ص ۱۳۹

ص ۱۴۰ . س ۲

ابن ذکا . این ترکیب در « مرزبان نامه » نیز آمده است :

« ... مگر خرگوشی که بدها و ذکا چون پرتو این ذکا در میان انجم

می تافت . »

مصحح محمد روشن . ص ۳۰۷

در تعلیقات مرزبان نامه ، ص ۶۹۲ ، آنچه گفتنی است گفته ام؛
حاصل آنکه :

« ابن الذکاء و ابن ذکا : سپیده دم »

دستورالاحوان . تصحیح دکتر سعید نجفی اسداللهی . ج ۱ . ص ۸

« ابن ذکا ... صبح . (خلاص نظنزی) (مذهب الاسماء) بامداد :
(خلاص نظنزی) سپیده دم . ابن الذکاء »

لغت نامه دهخدا

شاهدی از دیوان سنائی می آورم :

« ز بهر حشمت او را شدست در شب و روز

بنات نعش پرستار و بنده ابن ذکاش »

دیوان . چاپ دوم استاد مدرس رضوی . ص ۳۱۶

ص ۱۴۰ . س ۲

« یا لبتنی کنت معهم فافوز فوزاً عظیماً » ، سورة نسا (۴) ،

آیه ۷۵

ص ۱۵۲ . س ۵

« بحیرا - (در آرامی به معنی گزیده و دانشمند است) یا

سرجیوس همان راهب نصاری است که وقتی محمد (ص) کودک

بود و به شام رفته بود ، مقام نبوت را برای او پیشگویی کرد . ر.ک .

به مقاله ونسینک Winsinek ، در دائرة المعارف اسلامی . »

مینورسکی . فرهنگ ایران زمین .

ج ۱ . دفتر ۲ . ص ۱۶۸

ص ۱۶۲ . س ۱۲

« و ان تجمعوا ... » ، سورة نسا (۴) ، آية ۲۷

ص ۱۸۰ . س ۹

خرگوشی

اشاره است به ابوسعید (ابوسعبد) خرگوشی نیشابوری که اثر نامدار او « شرف النبی » به اهتمام من بنده ، محمد روشن ، ازسوی انتشارات بابک ، در زمستان ۱۳۶۱ در تهران منتشر شده است .
برای شرح احوال خرگوشی ، گذشته از مقدمه من بر « شرف النبی » ، به نوشته محققانه دوستم ، دکتر احمد طاهری عراقی ، در « نشر دانش » ، نشریه مرکز نشر دانشگاهی ، شماره ۲ ، بهمن و اسفند ۱۳۶۱ بنگرید .

ص ۲۰۴ . س ۶

سکنجه ، در « لسان التنزیل » ص ۱۱۸ ذیل « برد » به صورت شکنجه (که بی گمان غلط است) ، و در « مقدمه الادب » ص ۳۱ و « داراب نامه طرسوسی » ج ۱ . ص ۳۰۷ آمده است . (شواهد از دوست دانشمند دکتر علی رواقی است) .

خاقانی در دیوان ، « سنگچه » آورده است :

گرچه به چشم غوام سنگچه چون لؤلؤ است

لیک تف آفتاب فرق کند این و آن

دیوان . ع . ص ۳۴۰

ص ۲۳۰. س ۱۱

ذوالریاستین...

«... پس از آن آشکار گردید کار رضا (ع)، و مأمون او را ولی عهد کرد و علمهای سیاه برانداخت و سبز کرد... و مأمون رضا (ع) را گفت ترا وزیری و دبیری باید که از کارهای تو اندیشه دارد. او گفت یا امیرالمؤمنین، فضل سهل بسنده باشد که او شغل کدخدائی مرا تیمار دارد و علی [بن ابی] سعید صاحب دیوان رسالت خلیفه که از من نامه‌ها نویسد. مأمون را این سخن خوش آمد و مثال داد این دوتن را تا این شغل کفایت کنند. فضل را ذوالریاستین ازین گفتندی...»

تاریخ بیهقی. تصحیح دکتر علی اکبر فیاض. چاپ دوم. ص ۱۷۲

چاپ فیاض - غنی. ص ۱۴۲

ص ۲۵۷. س ۳-۲

«وما یعلمها الا العالمون».

ناظر به آیه ۴۲ از سورة عنكبوت (۲۹) است :

«وما یعقلها الا العالمون».

ص ۲۹۴. س ۶-۵

«گنبد فلک نیز مزکوم بود که سحاب مرکوم داشت.»

این عبارت نیز ناظر به آیه ۴۴ است از سورة طور (۵۲):

«وان یروا کسفاً من السماء ساقطاً یقولوا سحاب مرکوم.»

ص ۲۹۹. س ۴

«یمین الدوله محمود غزنین که عرنین ایام بود.»

خاقانی در دیوان خود نیز از این دوترکیب و جناس آن سود

جسته است که گمان می‌برم در هر دو چاپ دیوان - تصحیح مرحوم
عبدالرسولی و نیز تصحیح دکتر سجادی به غلط ضبط شده است:
گرچه شروان نیست چون غزنین منم غزنین فضل
از چو من غزنین نگر غزنین به شروان آمده

سج . ص ۳۷۳ - عب ۳۸۲

که وجه درست آن : « غزنین فضل » است و « چومن غزنین » .
این بیت را نیز در چاپ دکتر سجادی دیده‌ام و به غلط چنین
ضبط شده :

غزنین فعل بود به غزنین فضل در
غزنین خراب گشت و ز غزنین نشان نماند

دیوان . ص ۸۷۱

که درست آن : « غزنین فعل » و « ز غزنین » است .

ص ۳۰۰ . س ۱۳

« فانظروا ... » ناظر است به آیه ۲۹ از سوره روم (۳۰)

ص ۳۰۴ . س ۲۲

« کذبوا علی الله وجوههم مسوده » آیه ۶۱ از سوره الزمر (۳۹)

ص ۳۱۱ . س ۱۴

فاوایی .

« فاوا » در « تفسیر طبری » ج ۴ ص ۹۹۲ آمده است:
« هر آینه ببرم دستهای شما و پاهای شما از فاوا یعنی چپ

راست ... »

«فاوا» در این جا ترجمه «من خلاف» است و نسخه بدل آن :
 «ناهمواری». در «ترجمه وقصه‌های قرآن» مبتنی بر تفسیر ابوبکر عتیق
 سورآبادی که به کوشش دکتر یحیی مهدوی و دکتر مهدی بیانی در
 ۱۳۳۸ چاپ شده و هنوز منتشر نشده است، «فاوا» (ص ۱۲-۱۳) آمده
 است و نیز «فادوئی» (ص ۱۹، ۲۶، ۳۶). در «قصص قرآن مجید»
 برگرفته از تفسیر ابوبکر عتیق سورآبادی، به اهتمام دکتر یحیی مهدوی
 «فادوا» آمده است :

«هرآینه ببرم دستهای شما و پایهای شمارا فادوا، دست راست
 و پای چپ ...» (ص ۲۵۵). آقای دکتر مهدوی در «فهرست» می‌نویسند:
 فادوا، از خلاف (در فرهنگها نیست لیکن در ترجمه آیات
 «فادوئی» و اشقاقات آن معادل «اختلاف» و نظائر آن بکار رفته است.)
 (ص ۵۱۳ - همان کتاب) و نیز رك : تفسیر قرآن کریم، تألیف ابوبکر
 عتیق سورآبادی. چاپ عکسی، ص ۷ س ۶، ص ۶۹ س آخر، ص ۸۶
 س ۶ و ۷

(شواهد از آقای دکتر علی رواقی است)

ص ۳۲۴. س ۱۱

«سپید باز کریزی بر ساعد سلطان بود و از مضیق کریش...»
 من این عبارت را در چاپ نخستین غلط کردم و نادرست چاپ
 کرده بودم، وجه درست آن را شاهدهی نیز هست:

« به باز کسریزی بمانم همی

اگر کبک بگریزد از من رواست. »

رودکی. چاپ نفیسی. ج ۳. ۱۰۲۰.۳، به نقل از فرهنگ معین

«هر خربطی به آب سیه سر فرو برد

آنجا که از کریز بر آید سپید باز»

اثیر اخسیکتی . به نقل از لغت نامه

ص ۳۳۲ . س ۱

«خاقانی کیست؟ اورا محل نباید نهادن ...»

آقای دکتر محمد دبیر سیاقی در گفتاری مبسوط وجه این

ترکیب را روشن ساخته است:

«محل نگذاشتن - ترکیب و یا به تعبیر دقیق تر مصدر اسمی

سلبی «محل نگذاشتن» و «محل نکردن» امروزه به معنای بی اعتنائی

کردن و به چیزی نشمردن و نپرداختن به کسی و توجه نکردن به شخصی

است، مقابل «محل گذاشتن»، اما این تعبیر معنای اصلی آن ترکیب

نیست .

کلمه «محل» که جزء اول این مصدر مرکب است معنای «جا»

و «مکان» و «جای در آمدن» و «آنجا که بدان در آیند» دارد، بنابراین

معنی تحت اللفظی «محل گذاشتن» جاپیدا آوردن و مکان تعیین کردن

می شود، نه به چشم اعتنا دیدن و توجه کردن و پیدا است که این اخیر

چنانکه معمول است بر حسب نیاز معنای مجازی و غیر حقیقی است که

آن ترکیب یافته است . اما این تغییر معنای ترکیب به پیروی از

دگرگونی معنای لفظ «محل» رخ داده است، بدین بیان که با اندک

دقت می توان دریافت که نظام اجتماع و مدارج طبقات و مراتب مشاغل

اختصاصی به معنای اصلی لغت «محل» داده و از معنای اصلی و وسیع

کلمه که «جا» و «مکان» باشد، نشستگاه دارنده مقام و جایگاه جلوس

صاحب رتبت و مکانت در جمع صاحبان مناصب و دارندگان مقام اراده شده، و درحقیقت ذکر کل و ارادهٔ بعض گردیده است، و باز به سبب علاقه و بستگی کلمهٔ «محل» یکبار دیگر راهی به جانب مجاز پیموده و معنای خود پایه و مقام و مرتبت و اعتبار به خود گرفته است چنانکه در این عبارت از تاریخ ابوالفضل بیهقی می بینیم: «اولیاء وحشم را به نواختن و هر یکی از ایشان را به مقدار و محل و مرتبت بداشتن»

این گرایش معنای اصلی لفظ به معانی مجازی در زبان فارسی دیرینه است و تمثیل «محل هر کسی پیداست» که باز زبانزد بیهقی در عبارت ذیل شده است از این تحول و گرایش پیدا آمده: «البتة همداستان نباشم و کس را زهره نیست که در این ابواب سخن گوید چه محل هر کس پیداست.» مصراع زیرین از عنصری شاعر نیز معنی اصلی و مجازی کلمه را یکجا خوب تجسم می دهد، آنجا که می گوید: «محل خاک نباشد برابر آذر.»

... «محل و قدر ترا کرد گار افزون کرد» ...

«سعدی و عمرو و زید را هیچ محل نمی نهد»

وینهمه لاف می زنی چون دهل میان تهی»

«...»

مجلهٔ سخن. دورهٔ ۱۷. شمارهٔ ۹. ص ۹۸۶ - ۹۷۸

این ترکیب در «سمک عیار» به صورت: «جایگاه ایشان پدیدار

کردن» آمده، و در عربی به صورت: «بین منازلهم»

ص ۳۳۲. ح ۳۹۱

رك : نقدهای آقایان دکتر شفیع کدکنی و دکتر علی رواقی:

راهنمای کتاب، شماره ۳. سال ۹. سخن. شماره ۱. سال ۱۸

ص ۴۷۸. س ۲۰

ابن صبح ...

ابن صبح : آفتاب و روز و روشنایی صبح و حرامزاده .

(مدارالافاضل)

ابن صبح : کنایه از آفتاب است. (غیاث اللغات)

ابن صبح: آفتاب عالمتاب .

(فرهنگ مترادفات و اصطلاحات)

خاقانی در این جا به ایهامی که در معانی «مدارالافاضل» آمده

است، نظر دارد.

* * *

تصویری که از « استامپاز قبر خاقانی » آورده‌ام، برگرفته از

جزء ثانی کتاب «روضات الجنان و جنات الجنان» تألیف حافظ حسین

کربلائی تبریزی است که به تصحیح و تعلیق کتابشناس دانشمند آقای

جعفر سلطان القرائی است که به سال ۱۳۴۹ در شمار انتشارات بنگاه

ترجمه و نشر کتاب به چاپ رسیده است.

این دانشمند در تعلیقات خود می نویسد:

«... آقای دکتر غفار کندلی در نامه‌ای که از بادکوبه به مصحح

فرستاده، قبر خاقانی شروانی را هم اکنون سالم و بی آسیب می‌داند

و معتقد است که قبر او و مقبرة الشعرا را از روی مدارك مبسوطی که

پیش او است می‌توان به آسانی تعیین کرد، می‌گوید: «اینکه بعضی

می‌نویسند که حالا از مقبرة الشعرا خبری نیست، به نظر این جانب این

اظهار نظر روی اطلاعات ناقص شخصی است و نادرست است ...
 مرحوم نوروز آغازاده آستامپاژ نوشته قبر خاقانی را با خود به باد کوبه
 آورده و این کاغذ گران بها حالا در آرشیو موزه نظامی باد کوبه نگهداری
 می شود. حیفم آمد که جلد دوم کتاب روضات الجنان بدون این سند
 تاریخی چاپ شود، لذا عکس آن را فرستادم ...»

ص ۰۶۳۶ ج ۲

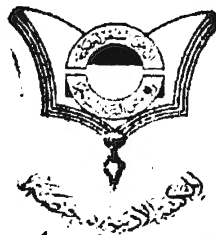
* * *

نوشته روی سنگ قبر چنین خوانده می شود:
 «هذا القبر المرحوم المغفور اکابر الحکما والشعرا الحکیم
 افضل الدین ابراهیم خاقانی بن علی شرشروانی (؟) بتاريخ سنة خمس
 و ^{سبعین} _{تسعين} و خمس مائه»

هه اهل العمل العمل
 كورم اهل العمل العمل
 اكان اهل العمل العمل
 واهل العمل العمل
 العمل العمل العمل
 هم كاهل العمل العمل
 عمل واهل العمل العمل
 عمل العمل العمل
 واهل العمل العمل

Хагани Ширванинин гәбринин эстампажы.

استامپاژ قبر خاقانی



آنجہ از محمد روشن چاپ و منتشر شده است:

- ۱- تفسیر سورة يوسف «الستین الجامع للطائف البساتین» املای احمد بن محمد زید طوسی. بنگاه ترجمه و نشر کتاب. چاپ اول ۱۳۴۵- چاپ دوم ۱۳۵۶
- ۲- جنگنامه حضرت سید جلال الدین اشرف. انتشارات آستانه اشرفیه ۱۳۴۸
- ۳- لمعة السراج لحضرة التاج. «بختیارنامه». بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۴۸
- ۴- منشآت خاقانی. افضل الدین بدیل خاقانی. انتشارات دانشگاه تهران ۱۳۴۹
- ۵- بخشی از تفسیری کهن. از مؤلفی ناشناخته. بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۱
- ۶- مشروطه گیلان از یادداشت‌های رابینو به انضمام وقایع مشهد. انتشارات طاعتی ۱۳۵۲
- ۷- سومین کنگره تحقیقات ایرانی. سی و چهار خطابه. بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۲
- ۸- فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه عمومی دشت. انتشارات فرهنگ ایران زمین. ۱۳۵۳
- ۹- سومین کنگره تحقیقات ایرانی. بیست و پنج خطابه. بنیاد فرهنگ ایران. ۱۳۵۳
- ۱۰- داستان فرود از شاهنامه فردوسی. بنیاد شاهنامه فردوسی ۱۳۵۴
- ۱۱- مرزبان‌نامه. سعدالدین وراوینی. ۲ جلد. بنیاد فرهنگ ایران ۱۳۵۵
- ۱۲- هشتمین کنگره تحقیقات ایرانی. بیست و پنج خطابه. فرهنگستان ادب و هنر ایران ۱۳۵۷
- ۱۳- هشتمین کنگره « » . سی و شش خطابه. « » « » « » ۱۳۵۸
- ۱۴- هشتمین کنگره « » . بیست و هفت خطابه. « » « » « » ۱۳۵۸
- ۱۵- شرف‌النبی ابوسعید واعظ خرقوشی. ترجمه نجم‌الدین راوندی. انتشارات بابک ۱۳۶۱

همکاری:

- ۱- نامه مینوی. زیر نظر حبیب یغمائی و ایرج افشار ۱۳۵۰
- ۲- جشن نامه پروین. زیر نظر دکتر محسن ابوالقاسمی و محمد روشن ۱۳۵۴
- ۳- مقالات فرزاد. به اهتمام احمد اداره‌چی گیلانی. زیر نظر محمد روشن ۱۳۵۶

زیر چاپ:

- ۱- ترجمه تاریخ کبیر طبری
- ۲- کتاب تنکوشای بابلی